

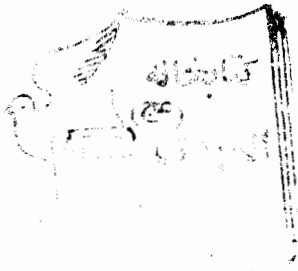
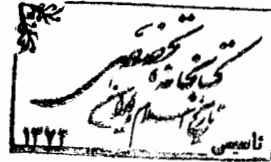
# ریشه‌های انقلاب ایران

تألیف  
نیکو آرز کندی  
ترجمه  
دکتر عبد الرحیم گواهی



مرکز اسناد انقلاب اسلامی  
استان سمنان  
۱۳۳۱  
۷۶۱۸/۵

# ریشه‌های انقلاب ایران



تألیف:

نیکی آر. کدی

ترجمه:

دکتر عبد الرحیم گواهی

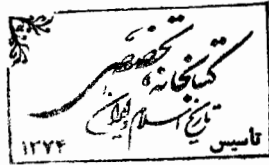
## انتشارات قلم

نام کتاب : ریشه‌های انقلاب ایران  
نویسنده : نیکی . آر . کدی  
ترجمه : دکتر عبدالرحیم گواهی  
چاپخانه : دیبا - چاپ اول  
زمستان : ۱۳۶۹  
تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه  
انتشارات قلم : تهران خیابان سمیه تقاطع بهار ساختمان ایرج  
طبقه همگف پلاک ۶ تلفن ۸۲۹۳۶۴

تقدیم به روح پر فتوح پدر بزرگوارم مرحوم حاج  
حسین گواهی که از سنین بسیار پائین کودکی  
مرا با مفاهیم اسلام و ایمان آشنا کرد.



کتاب حاضر ترجمه‌ای است از کتاب *Roots of Revolution* اثر خانم Nikki R. Keddie که فصلی از آن نیز توسط Yann Richard به رشته تحریر درآمده و در سال ۱۹۸۱ میلادی توسط موسسه انتشارات Yale University بچاپ رسیده است.



## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه مترجم
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۵	فصل اول . مذهب و جامعه ایرانی تا سال ۱۸۰۰ میلادی - تاریخچه - اسلام و جامعه
۵۱	فصل دوم . شالوده‌های ایران قرن نوزدهم
۷۳	فصل سوم . استمرار و تغییر در عهد قاجاریه : سالهای ۱۷۹۶ تا ۱۸۹۰ میلادی (۱۱۷۵ تا ۱۲۶۹ شمسی)
۱۰۵	فصل چهارم . اعتراض و قیام ، سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۶۹ تا ۱۲۹۳ شمسی)
۱۲۷	فصل پنجم . جنگ و رضاشاه : سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۱ میلادی (۱۲۹۳ تا ۱۳۲۰ شمسی) - سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۳ تا ۱۳۰۰ شمسی)

– سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ شمسی)  
 – سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شمسی)

۱۷۵ فصل ششم . جنگ جهانی دوم و مصدق : سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی  
 (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی)  
 – جنگ جهانی دوم ، سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴)  
 – مسائل اجتماعی – اقتصادی بعد از جنگ  
 – بحران نفت و مصدق

۲۱۷ فصل هفتم . دیکتاتوری سلطنتی : سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ میلادی  
 (۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶)  
 – مشخصه کلی این دوره  
 – سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹)  
 – سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲)  
 – رفورم ، شکوفائی ، انفجار : سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶)

۲۷۵ فصل ششم . تفکر سیاسی جدید ایران  
 – گرایشات روشنفکری و ادبی تا سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹)  
 – تفکر معاصر شیعی (نویسنده آقای یان ریچارد)  
 – نتیجه گیری

۳۴۱ فصل نهم . انقلاب  
 – نیروهای مخالف چریکی و غیر مذهبی  
 – "مخالفین مذهبی" و انقلاب  
 – بررسی مختصری از "انقلاب در مسند قدرت"

---

فهرست مطالب

۳

---

عنوان

پاورقی‌های مولف

۴۰۵





جند سطری به عنوان

مقدمه مترجم

در خلال ترجمه کتاب، که از سحرگاه ۲۸ مهرماه ۱۳۶۶ (دروین) تا بامداد ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۶۷ (در تهران) به طول انجامید، نکاتی به ذهن آمد که در گوشه‌ای یادداشت کردم تا بعداً به عنوان "مقدمه مترجم" برکتاب مرتب کنم. حال اجازه می‌خواهم همان نکات را به همان ترتیب یادداشت شده بیاورم و تقدم و تاخر و نظم و ترتیبشان را به ذهن نقاد خوانندگان گرامی واگذار کنم.

— اینجانب با کتاب جالب خانم کدی، استاد و مولف معروف امریکائی، برای نخستین بار در حدود ۸-۹ سال پیش و در جریان مطالعه منابع غربی پیرامون علل و عوامل انقلاب ایران — البته از دید آنها — که مورد نیاز و تحقیق رساله دکترای در دست تدوین‌ام در رشته فلسفه و الهیات دانشگاه اویسالی سوئد بود آشنا شدم<sup>۱</sup>. از همان زمان آشکار بود که کتاب مزبور از قدیمی‌ترین، مستندترین، و تاحدودی معتبرترین کتبی است که محققین ایران‌شناس

---

۱. رساله مزبور تحت عنوان "جنبه‌های نظری و ابعاد مذهبی انقلاب اسلامی ایران" تهیه و در سال گذشته مسیحی ارائه و مورد دفاع و تصویب قرار گرفت. متن انگلیسی آن یکبار در تیراژ کمتر و برای سطح دانشگاهی در ژاپن چاپ گردید و اکنون نیز در معیاس وسیعتری در دست چاپ است و متن فارسی (ترجمه) آن نیز تا چند ماه دیگر در دسترس هموطنان عزیز، خواهد بود. انشاءالله.

و شرقشناس غربی، و بخصوص امریکائی، در مورد انقلاب ایران نوشته‌اند.  
 - مولف، خانم نیکی ر. کدی، استاد تاریخ دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس (U.C.L.A.) می‌باشد که تعداد مقالات و کتب او در مورد ایران، اسلام، انقلاب، شیخ، و... از دهها کتاب و مقاله نیز متجاوز است. از آنجائیکه بسیاری از این کتب و مقالات در متن کتاب حاضر مورد استناد و مراجعه قرار گرفته است، از تکرار فهرست آنها در اینجا خوددای می‌کنم.

- اینجانب در کنگره مفصلی که در حدود پنج سال قبل از کلیه شرقشناسان عالم در توکیو تشکیل گردید. و از ایران نیز حضرات آیت‌الله ابراهیم امینی، حجه‌الاسلام لبنانی،... و اساتید بزرگواری نظیر آقای دکتر گرجی، دکتر سروش و دیگران شرکت کرده بودند، برای نخستین و تنها بار توفیق آشنائی حضوری با مولف را پیدا کردم. مقاله‌ای که ایشان در کنگره مزبور ارائه نمود روی هم رفته متین و تا حدود زیادی محققانه و بی‌طرفانه بود.

- شان اینکه بنده ترجمه این کتاب و تقدیم آن به جامعه محققین و خوانندگان فارسی زبان را مفید دانسته‌ام این است که:

اعتقاد راسخ دارم باید نظر دیگران را نیز، اعم از غربی و شرقی، در مورد انقلاب بزرگ اسلامی میهن‌مان شنید و خواند و با طرز تفکر و استدلال و تجزیه و تحلیل، و احیانا "خرده‌گیری و انتقاد آنها در این مورد آشنا شد.

- همانطوریکه خواهید دید و خواند، و بنده هم در نقد و بررسی این کتاب در مجله سیاست خارجی "دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی" وزارت خارجه با تفصیل نسبتاً "بیشتری شرح داده‌ام، کتاب خانم کدی هرگز از عیب و نقص و انتقاد خالی نیست. و مگر اساساً "کدام کتاب و اثر - به غیر از کلام خدا و معصوم - ولو هر قدر بزرگ و محققانه باشد چنین است؟ بررسی نقاط قوت نظریات ایشان، و بکارگیری آنها، ما و نظام فکری و انقلابی ما را تقویت می‌کند، و متقابلاً "شنیدن نظریات و انتقادات ما در وهله اول خود مولف محترم و سپس جامعه روشنفکری غرب را نسبت به انقلاب شکوهمند ما بیشتر آگاهی داده و از اشتباه در می‌آورد. در جهان فکر و اندیشه چاره‌ای جز تبادل افکار و اندیشه‌ها، و نقد و بررسی همه‌جانبه تمام یافته‌ها و استنتاجات، نیست. و کسانی که خلاف این را می‌نویسند و یا تبلیغ می‌کنند، و بدون استثناء به همه دستاوردهای فکری غرب (ویا شرق) آگاهانه می‌تازند، به قول آقای دکتر سروش "خرمهره را به جای صدف جای می‌زنند!"

اینجانب، حداقل در خلال این کتاب، درصدد نقد و بررسی کامل افکار خانم کدی نبوده‌ام، اینکار نیاز به حوصله و مجال بیشتری دارد. در جای جای ترجمه ممکن است یکی دو نکته کوچک را به مصلحت و یا ضرورت تذکر داده باشم، که مقدار بیشتری از آنها را نیز در رساله فوق‌الذکر در معرض قضاوت قرار داده‌ام که چاپ انگلیسی آن مدتی است به اتمام رسیده و چاپ فارسی‌اش نیز. انشاء‌الله تا مدتی دیگر پیش روی شما خواهد بود. اما بهرحال بررسی کامل و جامع همه نظریات ارائه شده در این کتاب مستلزم مطالعه متن آن توسط اندیشمندان و متفکرین بوده که باید به تدریج به صورت مقالات انتقادی در روزنامه‌ها و نشریات مربوطه در دسترس علاقمندان قرار گیرد. در همین جا یادآوری کنم که اندیشمند فاضل جناب آقای چهل‌تنی که زحمت ویراستاری متن پیرایه این ترجمه را با صبر و حوصله پذیرفتند در تکمیل و احیانا "تصحیح پاورقی‌ها، بخصوص در زمینه مطالب اسلامی و شیعی، نیز مریایاری فراوان کردند که بدینوسیله زحماتشان را اجر نهاده و صمیمانه تشکر می‌کنم، اگرچه اجر حقیقی از ناحیه خداوند است.

– بار دیگر باید یادآوری، و ابراز امیدواری، کنم که تصور نشود که چنانچه متفکری به ترجمه اثری دست زد، این عمل خودبخود به معنی پذیرش کلیه مطالب و احیانا "استنتاجات آن اثر است. بنده دلایل خود را برای انتخاب و ترجمه این کتاب شرح دادم، و اگر عمری باقی بود و مشیت و رضای خداوندی تعلق گرفت در همین جهت چند اثر معروف دیگر در مورد انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه غرب را انتخاب و ترجمه خواهم کرد. در ضمن از کسانی که زودعنان فکر را به دست احساسات و تعصب می‌سپارند خواهشمندم تا حتی المقدور از زدن برچسب‌های "عربی"، "غربگرائی"، و "غرب‌زده" به این کتاب، مولف محترم، و یا این بنده عاصی بپرهیزند. اگرچه اینان برای این قبیل کارهای نابخردانه و خلاف شرع خود، و اینگونه عنوان پراکنی‌های بی‌جا، هرگز منتظر کسب نظر از هیچ بنده‌خدائی و از جمله این حقیر نمی‌شوند.

– بنابر نظر خود، بعضی از مقدمات چاپ انگلیسی (نظیر تقدیم‌نامه کتاب که خانم کدی آن را بهاریک رولو متفکر، نویسنده، و مفسر سیاسی معروف فرانسه تحت این عنوان که او – رولو – با اندیشه‌های خود جهان‌ها را به هم مرتبط می‌سازد تقدیم نموده است)، و یا نقل یک شعر فارسی و قطعه‌ای به نقل از یک جامعه‌شناس قرن نوزدهم در نخستین صفحه کتاب، و ایضا "چندین صفحه تصاویر

از بعضی از شخصیت‌های تاریخی و انقلابی و پاره‌ای از سنت‌های ایرانی را که طبیعتاً "فقط برای خوانندگان غربی جالب بود و تازگی داشت، و بالاخره فهرست بسیار مفصل کتابشناسی در آخر کتاب را (که تقریباً "تمامی آنها در زمره پاورقی‌های مولف آورده شده و لذا تحت همان عنوان نیز ترجمه و آورده شده‌اند) حذف کرده‌ام. دوستان علاقمند می‌توانند برای دسترسی احتمالی به مطالب مزبور به متن اصلی کتاب مراجعه نمایند، والا این ترجمه به قول اهل اصطلاح گرفتار "اطناب محل" می‌گردید.

— در مورد روش ترجمه هم از ذکر این نکته کوچک، و در عین حال اساسی، ناگزیرم که سبک ترجمه اینجانب، حداقل در کتاب حاضر، ترجمه تحت اللفظی و یاواژه به‌واژه نیست، و در اضافه کردن یکی دو کلمه اضافه، و یا حرف ربط و غیره، که جمله را رساتر و واضح‌تر نماید دریغ نکرده‌ام. این یک متن دقیق فلسفی و یا متن مقدس دینی نیست که نشود به‌اندازه یک کلمه در آن دست برد، اگرچه که در آنجاها نیز معلوم نیست که سلیس و شیوا شدن بیان به حفظ امانت خشک‌نیارزد. در همین زمینه، از استعمال واژه‌های نامانوس و بعضاً "بخشید" ناهنجاری که بعضی از سروران اخیراً در آئین‌نامه‌های نگارش پیشنهاد کرده‌اند حتی‌المقدور احتراز کرده و حتی‌المقدور کوشش کرده‌ام تا خوانندگان بفهمند مولف چه می‌گوید.

— در جای جای متن دوگونه شماره برای پاورقی داریم: یکی اعداد بدون پرانتز و دیگری اعداد داخل پرانتز، که اولی مربوط به یادداشت‌های مولف و در آخر کتاب است و دومی مربوط به پاورقی‌های مترجم در زیر همان صفحات.

— اگر قرار باشد این بنده یک لحظه از نقش مترجم ساده درآمد و موقتاً "هم‌چون فلاسفه و علمای اجتماع، حکم کلی کنم باید بگویم که ما قوم ایرانی عجیب افراط و تفریط کاریم. هرکس، هر ایده، هر حادثه و یا شخصیت تاریخی، هر حکومت و رژیم، هر خان و امیر و وزیر و وکیل را یا کاملاً "کوبیده و نفی کرده و یا درست‌تر تحسین و تأیید می‌نمائیم، و هیچ‌نوع ارزیابی جامع مثبت و منفی و حد وسط و انصاف، در کارمان نیست. به عنوان مثال نگاه کنید به برخوردمان با شخصیت‌های تاریخی پنجاه سال اخیر مملکتمان: یگروز کوچه و خیابان و بازار به‌اسمشان می‌کنیم و فردا انگار به انگار، یگروز شیخ نوری مرتجع و سلطنت طلب است و روز دیگر مترقی و مدافع اسلام، یک روز مرحوم مصدق بسیار خوب است

و فهردان ملی و روز دیگر بسیار بد و ... آنجا که دفاع می‌کنیم گوئی طرف در عمر ۸۰-۹۰ ساله‌اش یک کار بد و اشتباه هم مرتکب نشده و آنجا که نفی و سرکوب می‌کنیم گویا وی در تمام عمرش یک کار خوب که شایسته تعریف و تمجید باشد هم انجام نداده و یک قدم در راه خیر و صلاح این آب‌و‌خاک برنداشته است. در مورد نویسندگان و کتب شرقی و غربی، و ایضا " وطنی و بومی هم رویه به همین منوال است. کسی که از روی صدق و انصاف صدها عیب و ایراد رژیم و حکومتی را می‌شمارد خدا نکند. یکبار، ولو از روی جهل و خطا، یک کلمه در همان مورد تعریف کند که فوراً " فریاد " و "السلاما" مان بلند می‌شود و چماق تکفیر و تحریم و غرب‌زده و لیبرال و ... و باران تهمت و افتراء جریان پیدا می‌کند. نمی‌دانم، شاید این یکی از دلایل عقب ماندگی کشورهای جهان سوم باشد؟ بهر حال کتابها نیز، هم چون افراد و ایده‌ها و مکاتب، هرچه بزرگتر و پرمحتواتر باشند هم شانس وجود غلط و خطا در آنها بیشتر است و هم مخالفین بیشتری دارند. اما اگر قرار است، ما اندکی منصف و قدرشناس باشیم، بسیار درخور قدردانی و قابل اهمیت است که یک خانم نویسنده غربی (امریکائی) زنی که اکثر سفرها و مطالعاتش در باره ایران را در زمان شاه و رژیم گذشته انجام داده و بورس تحصیلی عمده‌اش نیز از طرف بنیاد راکفلر (رفیق صمیمی شاه) پرداخت گردیده، اینقدر از مفاسد زیاده‌روی‌های آن رژیم سخن بگوید. کتاب را بخوانید و قضاوت کنید.

ولاحول ولاقوه الا بالله‌العلی‌العظیم

عبدالرحیم گواهی

تهران. اردیبهشت ماه ۱۳۶۷



## مقدمه مؤلف

کتاب حاضر شامل تحقیقات و مطالعاتی پیرامون تاریخ و سیاست ایران می‌باشد که در خلال دودهه انجام پذیرفته است، کاری که با رسالهٔ دکترای من آغاز گردید و تا به امروز ادامه داشته است. افراد بسیاری، اعم از ایرانی خارجی، در خلال این تحقیقات و مطالعات طولانی به من کمک کرده‌اند، به نحوی که ذکر نام و تشکر از همه آنها تقریباً غیرممکن است. از غالب ایشان در کتابها و مقالات قلبی خود تشکر نموده‌ام. در اینجا فقط نام آن دسته از افرادی را که خصوصاً در کتاب حاضر به نحو چشمگیری کمک نمودند ذکر می‌کنم، البته آنهایی را که ذکر نامشان ممکن است برایشان دردسر و یا ناراحتی فراهم آورد از قلم خواهم انداخت.

قبل از همه باید تشکر قلبی خود را از همکاران دانشگاهی بسیار برجسته و پرتوان ام برادهانسون (۱) و جولیاکلنسی (۲) ابراز دارم. همچنین نسخه کامل پیش‌نویس کتاب را افراد زیر مطالعه و بگونه مفیدی نقادی نمودند: جین‌گارت ویت (۳)، جان‌گرنی (۴)، فردهالیدی (۵)، جان‌پری (۶)، م.ح. پسران (۷)، و استانلی ولپرت (۸). همچنین، بخش‌هایی از پیش‌نویس کتاب نیز توسط افراد

---

1. Brad Hanson

4. John Gurney

7. M.H. Pesaran

2. Julia Clancy

5. Fred Halliday

8. Stanley Wolpert

3. Gene Garthwaite

6. John Perry



زیر مطالعه گردید که هرکدام پیشنهادات مفیدی ارائه دادند: شاول بخاش (۹)، جیمز بیل (۱۰)، خوان کول (۱۱)، ریچارد کاتم (۱۲)، برادهانسون (۱۳)، یان ریچارد (۱۴)، باری روبین (۱۵)، و آندروویتلی (۱۶).

علاوه بر این، باید از نانسی لین (۱۷) از بخش انتشارات دانشگاه آکسفورد که یک نسخه از متن چاپ نشده کار باری روبین (۱۵) به نام "راهی که با نیت خوب هموار گردید" را در اختیار من گذاشت تشکر نمایم. در همین زمینه باید از افراد زیر نیز که کار مشابهی انجام داد و نسخه‌هایی از کتب و مقالات خود را قبل از چاپ و انتشار در اختیار من گذاردند تا در اثر حاضر مورد استفاده قرار گیرد تشکر نمایم: منگول بیات (۱۸)، جین گارت ویت (۳)، اریک هوگلوند (۱۹)، هماکاتوزیان، میخائیل لدین (۲۰)، و بالاخره جان استمیل (۲۱). در این میان یان ریچارد (۱۴) بسیار کمک کرد تا بتوانیم فصلی را که به قلم او نوشته شده بود با تغییر و تبدیلات فراوان به صورتی درآوریم که بتوان آن را به‌طور هماهنگ با سایر فصول این کتاب چاپ نمود.

در طول سالیانی که من روی این اثر کار می‌کردم از بورس‌های تحقیقاتی متعددی چه در ایران، اروپا، آمریکا استفاده کردم. اگر بخواهم آنها را به ترتیب زمانی اسم ببرم باید از بورس‌های "انجمن زنان دانشگاهی آمریکا"، "شورای تحقیقات علوم اجتماعی"، "شورای انجمن‌های تحصیل‌کردگان آمریکا" (دو بورس)، "بنیاد جان سیمون گوگنهایم" (۲۲)، "انجمن فلسفه آمریکا"، واحدهای تحقیقاتی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس، و بالاخره در رابطه با این کتاب خاص از بورس بنیاد راکفلر نام ببرم که از همه آنها، و بخصوص این‌آخری، بسیار متشکر و سپاسگزارم.

در پایان باید تشکر خود را از چارلز گرینچ (۲۳) ویراستار دانشگاه بیل (۲۳) ابراز دارم. او کاری را که گاهی بسیار مشکل و سخت به نظر می‌رسید، با گشاده‌روئی خود و بذل وقت و زحمت فراوان، بسیار مطبوع انجام داد. افراد دیگر

- |                    |                    |  |
|--------------------|--------------------|--|
| 9. Shaul Bakhash   | 14. Yann Richard   | 19. Eric Hooglund                      |
| 10. James Bill     | 15. Barry Rubin    | 20. Michael Ledeen                     |
| 11. Juan Cole      | 16. Andrew Whitley | 21. John Stempel.                      |
| 12. Richard Cottam | 17. Nancy Lane     | 22. John Simon Guggenheim Foundation   |
| 13. Brad Hanson    | 18. Mongol Bayat   | 23. Charles Grench (3) Yale University |

مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه بیبل نیز بسیار مددکار و ذیقیمت بودند که از آن جمله باید روبرت براون (۲۴) را که مسئولیت تصحیح نسخه‌های چاپی را برعهده داشت، و نیز همه کسانی را که مسئولیت ماشین‌نویسی متن را برعهده داشتند، نام ببرم.

برای نمایش تلفظ کلمات از سیستم ساده‌ای استفاده شده است و از نشانه‌های تشخیص بالای حروف (مثل ؤ)، حتی به هنگام نقل قول متون دیگر، استفاده به عمل نیامده است. در این سیستم از حروف o و e برای نشان دادن حروف صدادار کوتاه در زبان فارسی استفاده کرده‌ایم، البته به‌جز موارد معدودی که در غالب آن موارد با واژه‌های نسبتاً "مشهور مذهبی سروکار داشته‌ایم که نمایش تلفظ آنها با لما و یا نا رایج بوده است. پاره‌ای از اسامی اشخاص و یا ماکن هستند که نمایش تلفظ آنها در غرب به‌صورتی که با سیستم انتخابی ما متفاوت است جا افتاده است. ما آنها را به‌همان صورت متداول در غرب به‌کار برده و تغییر نداده‌ایم. تا قبل از دوره رضاشاه همواره اسامی افراد با عناوین و القابی همراه بوده است که ما این عناوین را با حروف مایل نشان داده‌ایم (۲۵).

در کتابی که برای تالیف آن در طول سالیان زیاد کتب فراوانی به‌زبانهای گوناگون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، ارائه فهرست کامل همه آن مراجع در پانویشت‌ها و یا فهرست کتابشناسی آخر کتاب تقریباً "غیرممکن به‌نظر می‌رسد. لذا در کتاب حاضر، جز در فصلی که توسط یان ریچارد نوشته شده، تنها به ذکر عناوین پاره‌ای از منابع انتخابی، عمدتاً "به انگلیسی، اکتفا گردیده است. اغلب کتب و مقالاتی که مورد استفاده ما قرار گرفته‌اند خود دارای پاورقی و فهرست کتب کاملی می‌باشد که خواننده علاقمند، چنانچه بخواهد روی مطلب خاصی تحقیق کند، می‌تواند به آنها مراجعه کند. فهرست کتب انگلیسی که ما ارائه داده‌ایم به معنای فهرست کامل همه کتبی که در پاورقی‌ها و یادداشت‌ها اشاره شده‌اند نیست، و بلکه بدین‌منظور ارائه شده تا کسانی را که می‌خواهند

24. Robert Brown

۲۵. البته این نکته مربوط به متن انگلیسی است که خواننده ناآشنا ممکن است

روی موضوع خاصی بیشتر تحقیق کنند و یا اینکه اساساً "می‌خواهند راجع به تاریخ و فرهنگ جدید ایران بیشتر آشنائی پیدا کنند، راهنمائی کند. بخشی از این کتاب براساس مصاحبه‌ها و مشاهداتی است که من در خلال هشت سفر به ایران در بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۳۸ - ۱۳۵۷) انجام داده‌ام.

نیکی. آر. کدی

لوس آنجلس - کالیفرنیا

مارس ۱۹۸۱

## فصل اول

# مذهب و جامعه ایرانی تا سال ۱۸۰۰ میلادی

### تاریخچه

انقلاب سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) و پیامدهای آن، برای نخستین بار در خلال ۲۵ سال، توجه وسیع همگانی همراه مقدار زیادی سرگردانی و ابهام را نسبت به ایران جلب نمود. این انقلاب حتی با الگوها و انتظارات کسانی که به نسبت خوبی از اوضاع ایران مطلع بودند نیز سازگار نبود. در کجای عالم قبلاً دیده شده بود که رهبر یک مذهب جاافتاده به عنوان سردمدار پرشور و پراوازه یک انقلاب علیه یک حاکم سلطنتی ظهور نماید، حاکمی که مدعی حقانیت خود و پیوندش با گذشته ملی سرزمینش و حقانیت برنامه‌های اصلاحی خود بود. در کجا قبلاً کسی دیده بود که حکومتی مجهز به میلیاردها دلار تسلیحات نظامی، نیروهای مسلح، پلیس مخفی و آشکار که قاعدتاً همه آنها نیز آماده استفاده بود، این چنین در مواجهه با شورشهای متناوب، تظاهرات همگانی و وسیع، و اعتصابات از پای درآید؟ اساتیدی که به تحقیق در رشته مطالعات خاورمیانه اشتغال دارند این روزها با این سؤال که: آیا انقلاب ایران یک انقلاب مذهبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و یا چیز دیگری بود؟ زیاد برخورد می‌کنند. به نظر می‌رسد تنها پاسخ خوبی که می‌توان به این پرسش داد این است که انقلاب ایران مجموعه‌ای از همه اینها بود. در مطالعه حاضر خواهیم دید که ناراضی‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی در طول ده‌ها سال پای گرفته و در سالهای آخر به هم پیوسته و سپس، پیوند اسلامی اصلی توده‌های عظیم مردم همراه با تفاسیر جدیدی از

مذهب که ایده‌های انقلابی را توجیه می‌نمود آمیخته گردیده و این همه در سطح وسیعی در جامعه گسترش یافت.

در تاریخ ایران عوامل بلندمدت چندی در شکل‌گیری اوضاع سیاسی و اجتماعی تا به امروز نقش داشته‌اند. در میان این عوامل یکی خصوصیات جغرافیائی این سرزمین است که، مانند سایر سرزمینهای دیگر در خاورمیانه، مناسب با توسعه کشاورزی ابتدائی است (به‌خلاف اروپا که کار کشاورزی مستلزم آماده‌سازی زمین‌های جنگل انبوه و نیز شخم زدن‌های سنگین بود). از طرف دیگر، باز مانند سایر سرزمینهای خاورمیانه، آبیاری زمین‌ها باعث شوری و آب‌بردگی و تخریب تدریجی آنها گردیده و بدین ترتیب، در طول قرون متمادی، بر مشکلات کشاورزی و همچنین بی‌حاصلی زمین‌ها افزوده گردید. این خود موجب تشویق مردم به قبول نوعی زندگی شبانی و ایلی در چنین شرایطی بود. همچنین نوسانات اقتصادی که بعضی در آنها نیز معلول شرایط جغرافیائی بود موجب شورشهایی گردید، به‌علاوه در سالهای اخیر تقلید نامناسب از روش‌های کشاورزی غربی زوال بیشتر محیط طبیعی را به دنبال داشت.

قرن‌ها است که موقعیت جغرافیائی ایران برای تجارت و استراتژی بین‌المللی حائز اهمیت بوده است. در مرزهای شمالی ایران اتحاد جماهیر شوروی و در مرز غربی ترکیه و عراق، و در جنوب خلیج فارس و در مشرق آن پاکستان و افغانستان قرار دارند. مساحت این کشور در حدود ۶۲۸،۰۰۰ میل مربع (بیشتر از ۱،۵۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع) می‌باشد که قسمت اعظم آن اکنون به صورت کویر است، این مساحتی است که از هریک از کشورهای اروپائی بیشتر است. دو کویر بزرگ ایران در سمت شرقی به‌نام‌های دشت لوت و دشت کویر می‌باشند. قسمت اعظم خاک ایران به‌صورت دشت مرتفعی است که پوشیده از کوه می‌باشد که دو سلسله جبال مهم این سرزمین به‌نام البرز در شمال و زاگرس در امتداد شمال غربی تا جنوب شرقی قرار دارند. در فصول مختلف آب‌وهوای بسیار متغیری در نقاط مختلف ایران مشاهده می‌شود و رویهم‌رفته ایران کشوری است که غالب نقاط آن خشک است، به استثنای مناطقی که در مجاورت دریای خزر در شمال ایران قرار دارد و بارندگی در آنجا نسبتاً زیاد است، به‌عنوان مثال میزان بارندگی در استان گیلان جزو یکی از بالاترین مقادیر در سطح جهان می‌باشد. بدین سبب در این نقاط جمعیت‌های روستائی بیشتر و فشرده‌تر

می‌باشند و میزان شورشهای دهقانی را، در مقایسه با نقاطی که جمعیت‌های روستائی کم و پراکنده می‌باشند، افزایش می‌دهد.

از زمانهای بسیار دور اقوام مختلفی در ایران زندگی می‌کرده‌اند. واژه "ایران" از ریشه کلمه "آریائی" می‌باشد. این نام به وسیله گروهی از افراد نژاد هند و اروپائی که در ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به سمت جنوب شرقی مهاجرت کردند به‌کار برده شد. گروهی در ایران اقامت گزیدند و بقیه آنها نیز به سمت هند پیشروی نمودند. (واژه پارس یا Persia نام یونانی ایران می‌باشد که از روی نام ایالت فارس در جنوب غربی ایران گرفته شده است، در سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی رضاشاه نام کشور را تغییر نداد، بلکه از خارجی‌ها خواست که از نام بومی آن استفاده کنند.) قبل از طلوع اسلام، ایران صاحب فرهنگ و تاریخ مهمی بوده‌است. در آن ایام دو سلسله بزرگ، هخامنشیان در سال‌های ۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح، و ساسانیان در سال‌های ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی، در ایران حکومت می‌کردند. سلسله دوم تا زمان فتح ایران توسط اعراب مسلمان در سال‌های ۶۳۷ تا ۶۵۱ میلادی ادامه داشت. در کتاب حاضر هر کجا "ایران" می‌گوئیم منظور سرزمینی است که در محدوده مرزهای جغرافیائی امروز ایران است. پس از پیروزی اعراب، تنها مغول‌ها، و صفویه (بین سالهای ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۲ میلادی)، و سپس فرمانروایانی که از سال ۱۷۹۶ میلادی به بعد بر این کشور حکومت کردند توانستند آن را به صورت یک پادشاهی واحد یکپارچه نمایند.

ایران قبل از اسلام از لحاظ تاسیس مذاهب کشور پرباری بود، به‌گونه‌ای که بعضی از ایده‌های آن مذاهب به همراه محتوای اجتماعی‌شان در دوران بعد از اسلام نیز ادامه یافت. مذهب پیچیده و متنوعی که به نام "زردشتی" خوانده می‌شد دارای این خصوصیت اصلی بود که در آن یک دوگانگی متضاد بین نیروی خیر و نیروی شر وجود داشت و در پایان بالاخره نیروی خیر پیروز می‌گردید، و نیز متضمن اعتقاداتی درباره ثواب و عقاب در آخرت و فرشتگان و شیعیان بود. بسیاری از صاحب‌نظران تصور می‌کنند که زردشتیگری بر مذاهب یهود، مسیحیت، و اسلام تاثیر گذاشته است! دوگانگی دیگری نیز وجود داشت که

ماده را به عنوان شر و روح را به عنوان خیر می‌نگریست و در نتیجه تحقیر حیات دنیوی را به دنبال داشت این دوگانگی مشخصه اصلی مذهب مانوی بود که در قرن سوم توسط مانی در عراق پایه‌گذاری گردید - در آن زمان عراق بخشی از قلمرو فرهنگی ایران بود. بعضی از متفکرین نگرش منفی مانوی نسبت به زندگی دنیوی را منعکس‌کننده سقوط اقتصادی و نابرابری‌ها و رشد یک جامعه طبقاتی بسته دانسته‌اند. مانوی‌ها، چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام، همواره به صورت بدعت‌گذاران خطرناکی پنداشته می‌شدند و در اکثر موارد به دست حکمرانان نابود می‌گردیدند. در قرون ۵ و ۶ بعد از میلاد مسیح، مزدک بنیانگذار مذهبی گردید که تفسیر متفاوت دیگری از اساس مانویت به دست می‌داد. به‌طوریکه گفته می‌شود او طرفدار نوعی مالکیت عمومی اشیاء بود و با انبوه طرفداران خود علیه سختگیری‌های طبقاتی، فقر، جنگ‌های بی‌حاصل و سقوط اقتصادی که مشخصات دوران او بودند قیام نمود (این قیام در نهایت باعث شد تا پیروزی مسلمانان بر ایران آسان گردد).

بنابراین، قضایای جنگ عادلانه بین نیروهای خوبی و عدالت از یک طرف، و نیروهای شر و استضعاف از طرف دیگر، و یا بین افرادی که از نظر اقتصادی مورد محرومیت قرار گرفته بودند با کسانی که عامل این محرومیت‌ها بودند، به دوران قبل از اسلام و همچنین بعد از اسلام ایران برمی‌گردد، همانگونه که تاسی جستن به شهدا در مذاهب بزرگ ایرانی قبل از اسلام وجود داشت.

به‌خاطر طبیعت اسنادی که از آن زمان باقی مانده‌اند، و نیز به سبب علاقه علمی صاحب‌نظران، اطلاع ما از تعلیمات مذهبی گذشتگان بسیار بیشتر از اطلاعاتی است که از جزئیات زندگی اجتماعی و اقتصادی آن زمانها داریم. اما اگر همین اسناد مذهبی به‌جای مانده را به دقت مطالعه نماییم به ما می‌گویند که در آن دوران بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های فراوانی وجود داشت، تا حدی که

---

چگونه بر مذاهب توحیدی مانند یهودیت، اسلام و مسیحیت تاثیر گذاشته است؟ اگر منظور تاثیر آن آئین بر فرهنگ اسلامی است این سخن تا حدودی درست است.

مردم آن روزگار بسیار شبیه به آنچه امروز فداکاری می‌کنند حاضر بودند جان خود را فدا نمایند تا جهان بهتری بسازند. در اوایل دوران ظهور اسلام و در قرونهای نخستین آن چندین قیام اجتماعی در ایران به وقوع پیوست که در آنها افکار و ایده‌های اسلامی و قبل از اسلام تواما وجود داشت. از جهاتی، "احیای اسلامی" اخیر ایران بسیار جدید است زیرا در آن ایده‌هایی به‌گوش می‌خورد که قبلاً هرگز شنیده نشده بود. اما از جهات دیگر بسیار شبیه به سنت دیرینه‌ای است که هم در ایران و هم در دنیای اسلام وجود داشته است. این سنت عبارت از بیان شکایت‌های فرهنگی و سیاسی - اجتماعی است به تنها صورتی که برای اکثر مردم آشناست: یک شعار مذهبی که در آن نیروهای خیر در مقابل نیروهای شرف‌آرائی نموده و وعده می‌دهند تا مستضعفین و محرومین را به عدالت برسانند.

### اسلام و جامعه

به‌کار بردن اصطلاح "احیای مذهبی" در مورد ایران نیز مانند هر جای دیگری بدان معنی نیست که اکثر مردم بیشتر از گذشته به مذهب پیوسته‌اند؛ زیرا درجه علائق مذهبی مردم نسبت به گذشته چندان فرقی نکرده است. بلکه این بدان معنی است که اسلام، بالنسبه به آنچه که در طول ده‌ها سال در بسیاری از کشورها به‌چشم می‌خورد، اکنون به‌صورت قوی‌تر و مبارزه‌جویانه‌تری در میدان سیاست و حکومت وارد گردیده است. بسیاری از حکومت‌های سنتی اسلامی، بخشی از این جریان به حساب نمی‌آیند، و نسبت به آنچه تاکنون بوده‌اند نیز صورت مذهبی‌تری به خود گرفته‌اند. در چنین زمانی (سال ۱۹۸۱ میلادی برابر با ۱۳۶۰ شمسی) چنانچه بخواهیم در مورد این "احیای مذهبی" در حکومت کشورهای اسلامی نظر دهیم مشاهده می‌کنیم که بعضی از حکومت‌ها به‌دست نظامیان اداره می‌شود، از آن جمله کشور رادیکال لیبی و کشور محافظه‌کار پاکستان است، که هرکدام نظرگاه‌های متفاوتی نسبت به قوانین و ایده‌آل‌های اسلامی دارند. کشور سلطنتی عربستان سعودی، از همان آغاز کارش در قرن هجدهم میلادی، فلسفه وجودی اسلامی خاص و دقیقی داشته است. در این روند کلی، امروزه ایران به‌هرحال مورد خاصی است، زیرا در آنجا یک سلطان و یا سرهنگ نبود که اعلام ایدئولوژی اسلامی می‌نمود، بلکه یکی از رهبران



"علمای" اسلامی بود (در غرب واژه "علماء" را با "روحانیون"<sup>۲</sup> مسیحی یکی گرفته‌اند که این ترجمه چندان رسا نیست، زیرا در اسلام نقش علماء این نیست که واسطه یا شفیع بین مردم و خداوند بوده باشند، بلکه وظیفه آنها اجرای قوانین، تعلیمات، و امور خیریه اسلامی است، و این از نقش روحانیون مسیحی وسیع‌تر است). اختلاف بین حرکت سیاسی - مذهبی ایران با سایر کشورهای اسلامی - از جمله کشورهای نظیر مصر و ترکیه که حرکت مذهبی آنها بیشتر به صورت یک مخالفت وسیع می‌باشد تا مخالفین در را بر قدرت قرار گیرند - قسمتی ناشی از اختلاف نمایانی است که بین دو شعبه اصلی اسلام، یعنی شیعیان ایران و سنی‌هایی که تقریباً در همه سرزمینهای دیگر اسلامی حکومت می‌کنند، به وجود آمده است. ما در اینجا عمداً واژه "به وجود آمدن و ظاهر شدن"<sup>۳</sup> را به کار می‌بریم، زیرا که هم در "تشیع و هم در تسنن بسیار بیشتر از آنچه معمولاً تصور می‌شود تغییر و پیشرفت و تکامل بوده است. و نیز به این دلیل که خصوصاً بسیاری از نکاتی که معمولاً درباره تشیع مطرح می‌شود اساساً، و یا غالباً تنها در طول یکی دو قرن گذشته صادق می‌باشد. با این که به قدر کافی تحقیق و مطالعه نشده تا صاحب نظری بتواند تاریخچه کاملی از رابطه بین مذهب و سیاست در تشیع و یا تسنن به دست دهد، اما آن مقدار تحقیق صورت گرفته تا بتوان روال کلی آنها را که متضمن مسیر تغییرات در این دو شاخه اسلام باشد به دست داد. بعضی از مبانی تفکر سیاسی جدید شیعه به اولین سال‌های ظهور اسلام، و نیز تاریخچه شیعه در قرون گذشته برمی‌گردد، و لذا شناخت نسبی از آن دوران برای شناخت حوادث جدید لازم است.

ادغام مذهب و سیاست، که در مذاهب متعددی به چشم می‌خورد، در اسلام از زمان شخص حضرت محمد (ص) و در میان آنچه بدو وحی می‌شد آغاز و سپس در مجموعه‌ای به نام قرآن جمع‌آوری گردید. در قرآن آیات زیادی وجود دارد که نوعاً "مطالب سیاسی و یا حقوقی به نظر می‌آید. به خصوص پس از هجرت پیامبر از زادگاه خود شهر مکه، که در آنجا با مخالفت گروهی روبرو بود، و ورود به مدینه که به واسطه دعوت بزرگان مدینه صورت گرفت و بعدها به طور روزافزون

---

2. Clergy

3. Development

به صورت مرکز حکومت و فرماندهی پیامبر در آمد، حضرت محمد بیشتر از پیش وحی خدا را در قالب احکام حکومتی و حقوقی دریافت می نمود. او رهبری سیاسی و در عین حال مذهبی جامعه خویش را برعهده داشت. پس از رحلت پیامبر در سال ۶۳۲ میلادی، اکثر پیروان او از حکومت سه خلیفه و یا جانشین بلافصل تبعیت کردند. این سه خلیفه هیچ قدرتی بر تغییر محتوای نظری مذهبی که به وسیله پیامبر ابلاغ شده بوده نداشتند. اقلیت دیگری از مردم نیز احساس می کردند که خلافت و جانشینی پیامبر متعلق به پسرعم و دامادش علی (ع) می باشد (از پیامبر پسری باقی نمانده بود)، و این مطلب که در آغاز یک داعیه صرفاً سیاسی بود در طول چند نسل هویت مذهبی به خود گرفت.<sup>۴</sup> گروهی که خلفای انتخابی را که هیچ شاه مذهبی جز حفظ و توسعه اسلام نداشته به رسمیت شناخت بعدها به نام سنی ها و یا اهل سنت معروف گردیدند (که به معنی پیروان راه و یا "سنت" پیامبر می باشد). حزب یا "شیعیان" علی (ع) نیز بر رهبری بلامنازع فرزندان ذکور علی (ع) اصرار ورزیدند که بعدها به نام "شیعه" و یا "شیعیان" معروف شدند و در میان آنها نظریه های متفاوتی به وجود آمد. در ابتدا این دو دستگی، آنچنانکه بعدها به نظر می رسد، مشخص و متمایز نبود<sup>۵</sup> از طرف سنیان علی (ع) به عنوان خلیفه چهارم انتخاب گردید، و امروزه نیز توسط اهل سنت مورد احترام است، اما حکومت او، در مواجه با جنگ، حکمیت، و سپس توطئه ترور و قتل، پایان یافت و زمام امور به دست معاویه بنیانگذار خلافت امویان افتاد (بین سالهای ۶۶۱ تا ۷۴۹ میلادی). او اولین خلیفه سنی بود که عملاً

۴. مطابق احادیث باقی مانده از زمان رسول خدا که تماماً نیز در کتب اهل سنت ضبط است، بخلاف نظر مؤلف جانشینی علی یک هویت مذهبی داشت و هویت سیاسی تابع آن هویت مذهبی بود. پیغمبر اکرم جانشینی علی را غالباً با چنین عباراتی ابلاغ می کرد: خداوند لطف و خیر بمن خبر داد. رب العالمین فرمود تا ابلاغ کنم...

۵. در طول خلافت امویان این دودستگی کاملاً مشخص و متباین بود و سالها علی علیه السلام را برمنابر لعن می کردند. عباسان برای حفظ حکومت خود و بدست آوردن پشتیبانی هر دو گروه در کمرنگ کردن اختلافات و احترام به خلفای سه گانه توأم با احترام به علی بن ابیطالب کوشیدند.

سلطنت موروثی را رواج داد، به طوری که توسط بسیاری از مسلمانان منقی، اعم از شیعه و سنی، به عنوان یک حکومت دیکتاتوری و غیرقانونی نقیض گردید.

در ورای این مباحث نظری، و آنچه به دنبال آن به وجود آمد، تغییرات سیاسی - اجتماعی نیز وجود داشت که توسط متفکرین معاصر مورد بحث قرار گرفته است. بهترین نظریه‌ای که در مورد ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی عرضه گردیده متضمن این معنا است که در آن زمان مکه و مدینه، به عنوان دو شهر نسبتاً پیشرفته در زمینه‌های کشاورزی و تجارت بودند که در خارج از محدوده نفوذ امپراطوری‌های ساسانی و بیزانس قرار داشتند. این دوشهر در موقعیت تشکیل حکومت بوده و آنچه نیاز داشتند یک ایدئولوژی بود که بتواند جمعیت‌های شهری و قبایل بدوی را کمک کند تا در چهارچوب یک حکومت واحد گرد آیند. در داخل مکه و مدینه تقسیمات طبقاتی جای همبستگی قبیله‌ای را می‌گرفت، و قبیله‌ها دیگر به حمایت از اعضای ضعیف خود بر نمی‌خاستند. در شهر مکه، ظهور و سقوط سرمایه‌های هنگفت تجاری و به وجود آمدن یک اقتصاد پیچیده و مبتنی بر تقسیم طبقاتی، ایجاد یک نظام حقوقی و رفاه اجتماعی را طلب می‌نمود. توضیح کامل‌تر این مطلب نسبتاً پیچیده‌تر خواهد بود، اما این عوامل به فهم علل ظهور اسلام و غلبه سریع آن بر قبایل عرب کمک می‌نماید.<sup>۶</sup>

علاوه بر این، امپراطوری‌های بیزانس و ایران به خاطر تقسیمات سخت طبقاتی، و نیز از میان بردن کسانی که از نظر مذهبی رافضی قلمداد می‌شدند، و جنگ‌های فراوانی که بین آنها در می‌گرفت تضعیف شده و باعث گردید تا سرزمین‌های عربی به سرعت عجیبی از دایره نفوذ آنها بیرون رود (۱). به مجرد اینکه قبایل عرب اسلام را می‌پذیرفتند دیگر مجبور نبودند برای امرار معاش خود به عادت دیرینه حمله به کاروان‌های تجاری و یا قبایل دیگر ادامه دهند زیرا باعث کشته شدن افراد و پائین آمدن سطح جمعیتشان می‌گردید، البته قبایل عرب هنوز به ادوات نظامی خود مجهز بوده و باید به نحوی آنچه را که با

۶. علاوه بر این نظریه دهها نظریه دیگر توسط جامعه‌شناسان ابراز گردیده و دهها نظریه دیگر نیز می‌توان تنظیم نمود که همه آنها به دیدگاه فکری و فلسفی جامعه‌شناسان باز می‌گردد و در توضیح علل همه واقعیات چندان جدی نیست.

تعطیل غارت کاروانهای تجاری ازدست می دادند جبران کنند. اینکه حضرت محمد (ص) مذهب و حکومت خود را از طریق جنگ علیه قبایل نزدیک مدینه اهالی مکه توسعه بخشید به اسلام چهره و سابقه‌ای جنگ طلبانه داده است، همان چیزی که از واژه "جهاد" یا جنگ مقدس استنباط می شود. اما به خلاف آنچه بسیاری تصور می کنند، جهاد به معنی اجبار افراد به قبول اسلام نبوده و اینطور به نظر می رسد که مسلمانان اولیه چیزی به نام "مسلمانان غیر عرب"<sup>۷</sup> در فکرشان نبود. بلکه جهاد به معنی توسعه قلمرو اسلامی بود، و به کسانی که "اهل کتاب" بودند (افراد موحدی که کتاب مذهبی داشتند) اجازه می داد تا به مذهب خود باقی مانده و فقط مالیات به خصوصی (جزیه) را بپردازند. در پرتو این تعلیمات بود که لشکریان اعراب مسلمان به جمعیت‌های مسیحی فراوانی که در سرزمین‌های وسیع سوریه و مصر آن روز زندگی می کردند اجازه می دادند تا بر تعلیمات و اعتقادات مذهبی خود باقی بمانند، درحالیکه این مسیحیان در چشم حکمرانان بیزانس رافضی قلمداد می شدند. این امر باعث گردید تا بسیاری از شهرهای خاور نزدیک به مسالمت تسلیم لشکریان اسلام شود. وضعیت فوق‌الذکر، توأم با مشکلات و برخوردهای داخلی دو امپراطوری بزرگ آن روز، و نیز برتری روش‌های نظامی و شور و شوق لشکریان عرب، به ما کمک می کند تا بفهمیم چگونه آن لشکریان در طول چند دهه تا مرزهای اسپانیا در غرب و پاکستان در شرق پیشروی نمودند.

شهرهایی که به صورت محل استقرار لشکریان عرب درآمدند بود کم‌کم اهالی بومی را به سمت خود جذب نمود. بومیان که از ایران، مصر، عراق و یا سرزمین‌های دیگر بودند به نحو فزاینده‌ای داوطلب قبول اسلام شدند. در اثر این تماس‌ها و گرایش‌ها به اسلام و قبول آن، افکاری که منشاء ایرانی، مسیحی، یهودی، مانوی و غیره داشت به آرامی در بین بعضی از گروه‌های مسلمان داخل شد. شیعیان، که در ابتدا اختلافات نظری‌شان با سنی‌ها معدود بود، به‌عنوان یک‌گروه مخالف نسبت به این تاثیرات خارجی سعه

۷. نظریه مؤلف محترم مغایر با بسیاری از آیات قرآن مجید است که مستندترین مدرک از تعالیم اسلامی است. مثلاً: "وما ارسلناک الا کافه‌للناس بشیراً" و نذیراً... سبأ-۲۸.

صدر بیشتری داشتند<sup>۸</sup>

پس از رحلت امام علی (ع) و کناره‌گیری فرزند بزرگش (امام) حسن (ع) از داعیه حکومت، پسر دوم آن حضرت به نام (امام) حسین (ع) ادعای رهبری و حکومت نمود، اما خود و یاران اندکش توسط لشکریان یزید خلیفه اموی در سال ۶۸۰ میلادی قتل‌عام شدند. این حادثه که در روز دهم (عاشورای) ماه اول (محرم) سال اسلامی روی داد، به‌عنوان روز بزرگ عزاداری و برپائی خاطره شهادت (امام) حسین (ع) معروف گردید، که نه روز اول این ماه به‌عنوان مقدمه این عزاداری و مراسم می‌باشد. یکی از فرزندان (امام) حسین (ع) از این حادثه جان سالم بدر برد و حافظ تداوم خط رهبری شیعه (به‌نام امامان شیعه) گردید. این امامان به‌طور روزافزونی توسط پیروان خود معصوم قلمداد می‌گردیدند.

ماهیت فرقه‌های مذهبی و سیاسی شیعه از زمان حکومت امویان آغاز گردید. گروه‌های مختلف شیعیان با افراد مختلفی از نسل (امام) علی (ع)، یا با افرادی که به‌نام اولاد علی (ع) پرچم قیام علیه خلفای اموی را برمی‌افراشتند، بیعت می‌کردند. افکار ویژه‌ای که توسط سنی‌ها و شیعیان میان‌رو به عنوان افکار "افراطی" شناخته می‌شود، در تشیع بیشتر از تسنن نفوذ نمود. به‌عنوان مثال افکاری نظیر تجسم خدا در وجود امامان، تناسخ، و بخصوص انتظار موعودی به‌نام مهدی (ع) یا "کسی که مورد هدایت حقیقی قرار گرفته" و در آخر زمان ظهور خواهد کرد تا زمین را پس از آنکه پر از ظلم و بی‌عدالتی است پر از عدل و داد نماید، بخصوص در اعتقادات شیعی وارد گردید. این اعتقاد در تسنن با درجه خفیف‌تری وجود دارد، درحالی‌که در قرآن چنین چیزی یافت نمی‌شود<sup>۹</sup>. مطلب آخر مبانی اعتقادی شیعه راجع به انتظار موعود را نشان

۸. مؤلف توضیحی در مورد قلمرو این تأثیرات نمی‌دهد. "اجتهاد در

مقابل نص" بهیچ‌وجه در میان شیعیان توسعه و رواج نیافت.

۹. بر خوانندگان پوشیده نیست که تجسم خدا در وجود امام یا تناسخ

جزو اعتقادات هیچ یک از گروه‌های اسلامی نبوده و شرک است. اعتقاد به ظهور مهدی موعود براساس احادیث مسلم و متواتر از پیغمبر اکرم بود. و مورد اتفاق شیعه و سنی است. بعضی از علمای اهل تسنن مانند ابونعیم

می‌دهد. این شعاری بود که طبقات بسیار پائین و کمتر از متوسط را مخاطب قرار می‌داد، اینان در آرزوی آن برابری بودند که قرآن وعده می‌داد، اما هرگز به وسیله حکومت‌های ناقصی که توسط این و یا آن گروه نخبه اجتماعی تشکیل شد، برآورده نگردید. سلسله‌ای از قیام‌های شیعی و نیمه شیعی درهم شکسته شد، اما ایده‌آلهای شیعی همچنان پای برجا ماند.

بدنامی روزافزون بنی‌امیه، که با یک گروه اشرافی عرب در اوان اسلام پیوند نزدیک داشته و توقعات طبقه متوسط و توده‌های مردم را برآورده نمی‌ساختند، موجب گردید که در نیمه اول قرن هشتم میلادی یک حرکت مخفی علیه آنها (و به طرفداری از بنی‌عباس) به وجود آید که در آن عناصر شیعی نیز وجود داشت. تبلیغات این حرکت به گونه‌ای بود تا شیعیان باور کنند که اگر این نهضت موفق شود اولاد (حضرت) علی (ع) به زمامداری بازخواهند گشت، اما هنگامی که در سال ۷۴۹ میلادی بنی‌عباس حکومت بنی‌امیه را ساقط نمودند، خلفای جدید هیچ‌گونه هماهنگی فکری با تشیع نداشته و بسیاری از قیام‌های بعدی شیعیان را سرکوب نمودند.

سه خط فکری تشیع، که به‌عنوان شاخه‌های اصلی آن قلمداد می‌گردند، تحت حکومت بنی‌عباس (بین سالهای ۷۴۹ تا ۱۲۵۶ میلادی) شکل گرفتند. کوچکترین این گروه‌ها که اکنون میان‌روتر از دیگران هستند امروزه بیشتر در نواحی یمن شمالی زندگی کرده و به نام زیدیه و یا پنج‌امامی‌ها، که به امام پنجم نیز احترام می‌گذارند، شناخته می‌شوند. مبانی فقهی آنها شبیه به مبانی فقهی اهل تسنن بوده و آنها برای امامان خود قائل به عصمت نیستند<sup>۱۰</sup>،

اصفهانی - ابو عبدالله کنجی - ملا علی متقی - جلال‌الدین سیوطی، حمادبن یعقوب هریک کتابهایی جداگانه در این مورد نوشته‌اند. اینکه مهدی از اولاد فاطمه بوده و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد اعتقاد شیعه و سنی است اما شیعیان اعتقاد دارند که او فرزند امام حسن عسکری بوده و اکنون در حال غیبت است.

۱۰. زیدیه پس از امام چهارم حضرت علی بن‌الحسین، زیدبن علی را امام و جانشین آن حضرت می‌شناسند. و از نظر شیعه چهار امامی محسوب می‌شوند.

اعتقادی که در محتوای خود برخورد به خلفای سنی را به دنبال دارد. گروه‌های بزرگتر، شیعه‌های "هفت امامی" یا اسماعیلیه و شیعیان "دوازده امامی" و یا امامیه می‌باشند. دو دسته اخیر در اینکه چه کسی خلیفه برحق بعد از امام ششم جعفر صادق (ع) می‌باشد اختلاف نظر دارند. اسماعیلیه، که امامت یکی از فرزندان امام صادق (ع) به نام اسماعیل را پذیرفتند، اعتقاد ندارند که او (اسماعیل) آخرین امام می‌باشد، بلکه از آن روز تا به حال به یک سلسله امامانی که یکی پس از دیگری حیات داشته‌اند باور دارند (البته در اینکه کدام سلسله موجود آن خط واقعی است که به اسماعیل منتهی می‌شود اختلاف نظر دارند). در یکی از گروه‌های بزرگ فرقه اسماعیلیه خط امامت اولاد اسماعیل به آقاخان منتهی می‌شود. در قرون اولیه اسلام فرقه اسماعیلیه غالباً مواضع رادیکالی داشتند، و این امر بخصوص در مورد قرامطه، که ایدئولوژی نیمه اشتراکی داشتند و ایدئولوژی آنها برای مدتی در خدمت اداره یک حکومت درآمد، صدق می‌کند. یکی دیگر از گروه‌های اسماعیلیه خلافت فاطمیون را بناگذارند و کشور مصر را در سال ۹۶۹ میلادی فتح نموده و رقیب خلفای عباسی گردیدند. یکی از شاخه‌های منشعب از فاطمیون گروهی است که در اروپا با لقب تحقیرآمیز "آدم‌کش"ها شناخته می‌شود، درحالیکه اقداماتی که آنها در قرون یازده تا سیزده میلادی برای تغییر شکل جامعه اسلامی به عمل می‌آوردند در ورای آدم‌کشی وسیله‌ای برای کسب قدرت بود. پس از استیلای مغول در قرن سیزدهم میلادی و سرکوب نمودن این گروه، آنها بخش اعظمی از قدرت خود را از دست دادند.<sup>(۲)</sup>

شیعیان دوازده امامی از اولاد یکی از پسران میان‌روتر (امام) جعفر صادق (ع) پیروی نمودند. اینان معتقدند که پسر خردسال امام یازدهم، در قرن یازدهم میلادی، از نظرها "غایب" گردید و برای خود به ترتیب چهار نفر را برگزید که آنها دستورات او را برای مردم بیان می‌نمودند<sup>۱۱</sup>. پس از فوت چهارمین نفر، در طول "غیبت کبری" (که تا به امروز ادامه دارد) تا زمان ظهور امام دوازدهم، که به نام مهدی (ع) ظهور نموده و حکومت کامل و عادلانه‌ای را برپا خواهد نمود، شخص دیگری بیان‌کننده نظرات آن حضرت نخواهد بود.

۱۱. مؤلف محترم از واژه *Interpreter* استفاده کرده که به معنی مترجم یا ترجمه و تعبیرکننده است که ما واژه "بیان کردن" را مناسب‌تر دیدیم.

شیعیان دوازده امامی و بسیاری از صاحب‌نظران غربی به‌طور کلی معتقدند که قبل از غیبت امام یک جامعه شیعی یکپارچه وجود داشت که از ائمه پیروی می‌کردند، و بسیاری نیز معتقدند که از آغاز عصر غیبت امام، علمای مذهبی آگاه به عنوان بهترین مفسر و بیان‌کننده نظرات امام دوازدهم (ع) در طول غیبت ایشان شناخته شده‌اند. در این اواخر این دو نظریه مورد سؤال قرار گرفته‌است. در رابطه با دوران قبل از غیبت، مونتگمری وات<sup>۱۲</sup> معتقد است که هیچ نشانه‌ای از یک نظریه و یا اجتماع واحد شیعیان دوازده امامی به چشم نمی‌خورد. به‌نظر او در آن زمان نقطه نظرها و جمعیت‌های شیعی متفاوتی وجود داشته‌اند که در بین آنها گروه متشکل و بزرگی که از نظر سیاسی و مذهبی با سلسله امامان شیعی بیعت نموده باشند به‌چشم نمی‌خورد<sup>۱۳</sup> (۳). حتی پس از غیبت امام خردسال نیز نظرات متفاوتی وجود داشت. نظریه غیبت، که بعدها به‌صورتی جزئی مطرح گردید، در ابتدا به‌وسیله یکی از رهبران متمول شیعی در دربار بنی‌عباسی در بغداد عنوان شد<sup>۱۴</sup>. آشکار بودن و معصوم بودن امام ناگزیر این نتیجه را در برداشت که دستورات او مقدم بر دستور خلیفه است، نظریه غیبت شاید در ابتدا بدین منظور مطرح شد تا برای این نتیجه راه‌گریزی فراهم آورد و یا در مراحل اولیه خود این نظریه راه مصالحه‌ای بود برای شیعیان با واقعیت قدرت اهل سنت چنانکه شیعیان دوازده امامی، در این دوران، در حقیقت به‌نوعی سکوت سیاسی و مصالحه‌ای با حکومت‌های سنی تمایل پیدا کردند. البته این عقیده که هر نوع نظام تأمین‌کننده امنیت، در زمان غیبت امام دوازدهم به همان اندازه که قابل قبول است (می‌تواند غیرقابل قبول باشد) می‌توانست

---

12. W. M. Watt

۱۳. اصولاً امامان شیعه پی‌امام دوم حضرت حسن بن علی درصدد گرفتن بیعت از مردم برای حکومت برنیامدند، وجود یک جامعه شیعی متشکل و به بیعت گرفتن امام از آنان دو مساله جداگانه است.

۱۴. روایات مربوط به ظهور یک منجی در آخرالزمان در مصادر سنی و روایات غیبت امام دوازدهم در مصادر شیعی در حقیقت به زمان پیغمبر اکرم بازمی‌گردد، در نهج‌البلاغه علی علیه‌السلام چندین خطبه در این مورد وجود دارد.



به صورت یک شمشیر دولبه عمل نماید(۴). در دوران اخیر، این مطلب، در مجادله بین علمای شیعی و حکام وقت، به منظور غیرقانونی شمردن هرگونه حکومت دنیوی مطرح گردید و لذا، در طول زمان، این ادعا قوت یافت که برای بیان نظرات امام در عصر غیبت، علماء از حکام دنیوی واجد شرایط بیشتری هستند و از این جهت حقوق سیاسی برتری دارند.

لکن، در زمان حکومت بنی عباس، عموماً "لبه" کند این شمشیر احساس می‌گردید. نه تنها نظریه غیبت به وسیله شیعیان در خدمت به بنی عباس به کار گرفته شد، بلکه، در طول قسمت اعظم حکومت عباسیان، شکاف اصلی مذهبی، بیشتر بین اسماعیلیه، که در شخصیت‌سازی‌های گوناگون سیاسی خود اغلب سعی به تضعیف پایه‌های حکومت بنی عباس یا برانداختن آنها داشتند از یک طرف، و سنی‌های بنی عباس که با شیعیان دوازده‌امامی متحد شده بودند از طرف دیگر بود<sup>۱۵</sup> حکومت آل بویه (بین سالهای ۹۴۵ تا ۱۰۵۵ میلادی)، که از سلسله‌های معروف دوره بنی عباس و دارای تمایلات شیعی (دوازده‌امامی) بود، شهر بغداد را که مرکز حکومت بنی عباس بود در دست گرفت اما هرگز سعی نکرد تا نظام خلافت را مضمحل نموده و یا یک حکومت شیعی دوازده‌امامی تاسیس نماید. بنابراین، آن شیعه دوازده‌امامی که در این دوران به چشم می‌خورد تفاوت بسیاری با حرکت‌های نظامی که در سال ۱۵۰۱ میلادی به نام سلسله صفوی در ایران به قدرت رسید داشت.

براین نکته نیز باید تاکید نمود، که سخن بعضی از مسلمانان و یاشارق شناسان: که تشیع یک پدیده صرفاً ایرانی است، تا قبل از سال ۱۵۰۱ (زمان تاسیس حکومت صفوی) هیچ مبنائی ندارد. قبل از آن تاریخ، با وجود آنکه تعداد زیادی از ایرانیان معتقد به تشیع بودند، اما اکثریت معتقدین به شیعه غیر ایرانی بوده و اکثر ایرانی‌ها نیز سنی بودند. هنوز هم شیعیان زیدی، اسماعیلی، و قرامطه بیشتر در خارج از ایران به چشم می‌خورند. همچنین بخش بسیار بزرگی از سلسله‌های شیعی نیز در خارج از ایران بودند.

---

۱۵. مؤلف محترم ظاهراً از این نکته آگاهی نداشته که ۵ نفر از امامان شیعه بوسیله خلفای عباسی مسموم شدند و در دوران حکومت عباسیان شیعیان بیش از هر گروه دیگری فشار طاقت‌فرسای حکومت را تحمل کردند.

در این میان تنها سلسله آل بویه که قبل از سال ۱۵۰۱ بر بخشی از ایران نیز حکومت می نمود استثناء است، و باز اکثریت عظیم سلسله‌های ایرانی تا آن تاریخ پیرو مذهب تسنن بودند. ما نمی‌خواهیم وابستگی عمیق ایران جدید را با تشیع انکار کنیم، بلکه فقط می‌خواهیم توجه دهیم که این پدیده نیز، مثل بسیاری از پدیده‌های "سنتی" بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌شود، جدید است. ازدواج امام حسین (ع) با یک شاهزاده ساسانی که در افسانه‌ها نقل می‌شود، و هیچ پایه تاریخی نیز ندارد، برای پیوند ایران با تشیع مفید فایده بود، اما اینگونه افسانه‌ها معمولاً "هروقت مورد نیاز باشند در دسترس قرار دارند"<sup>۱۶</sup> در طول قرون غیبت کبری عقاید و قوانین شیعه دوازده امامی به نحو چشمگیری توسعه و تکامل پیدا نمود. این توسعه تا قبل از حکومت شیعی در ایران و در سال ۱۵۰۱ میلادی به عنوان مذهب رسمی کشور، بیشتر در خارج از ایران تحقق یافت. شاید مهمترین پیشرفتی که در زمینه رابطه مذهب و سیاست به وجود آمد موضوع "اجتهاد" بود. در اسلام اهل تسنن عقیده عمومی بر این بود که در همان دوران اولیه اسلام تمام مسائل و اصول اساسی فقه بر مبنای قرآن و قول و فعلی که از پیامبر روایت شده (حدیث)، و اجماع فقها استخراج و معین گردیده و دیگر جایی برای صدور احکام و فتاوی جدید بر اساس کوششهای (اجتهاد) یک فقیه واجد شرایط وجود ندارد. البته تفاسیر و احکام جدید مستمرا<sup>۱۷</sup> بیان می‌گردید، اما آنها در چهارچوب همان قالب‌های سنتی باقی مانده و در ضمن به اندازه کتابهای فقهی و احادیث اولیه مورد توجه نبودند. اما در شیعه دوازده امامی، حداقل به صورت نظری، در قرون اولیه آن نیازی که اهل تسنن به کوشش های فقهی و تفسیر قوانین مذهبی احساس می نمودند احساس نمی شد، زیرا در آن زمان فقط ائمه بودند که می توانستند یک نظر صحیح، و در حقیقت مبتنی بر عصمت را، درباره کلیه موضوعات ابراز کنند. با پایان یافتن دوره امامان، شیعیان دوازده امامی نیز در موضعی تقریباً مشابه با دوره اولیه سنی‌ها

۱۶. این مساله افسانه نیست و پایه تاریخی نیز دارد. مراجعه فرمائید به کامل میرد و ارشاد مفید. کسانی از متاخرین که نسبت به این واقعه اظهار انکار و تعجب کرده‌اند گمان برده‌اند که این ازدواج در هنگام فتح ایران توسط عمر بن خطاب صورت گرفته در حالیکه چنین نیست.

قرار گرفتند، از طرفی منبع صدور احکام و فتاوی مذهبی مبتنی بر عصمت از میان رخت بر بسته بود، و از طرف دیگر موضوعات جدیدی پدیدار می‌گشتند که بهر حال نوعی فتوای قابل اعتماد، ولو از طرف غیر معصوم، در مورد این مسائل لازم می‌نمود. برای پاسخگویی به این نیاز بود که کم‌کم افرادی به نام "مجتهد" پای به میدان نهادند: علمای الهی و فقهای که بصیرت، تعلم، و تبعیتشان (از معصوم و علمای قبل از خود) آنها را در صدور حکم و فتوا در بسیاری از مسائل مختلف واجد شرایط نموده بود. با اینکه در حکم آنها احتمال خطا وجود داشت، و آنها از صفاتی که خداوند در وجود ائمه بودیعت نهاده بود، محروم بودند، با این حال ایشان به جهت تعلم مسائل دینی و پاسخگویی به نیازهای وسیع مذهبی مردم از احترام روزافزونی برخوردار گردیدند.

هم‌زمان با این تحولات در بین شیعیان دوازده‌امامی، بخصوص در جوامع اعراب آسیائی، تحولات دیگری با رنگ مختصری از شیعه دوازده‌امامی ایران، آناتولی (ترکیه) و سوریه در شرف وقوع بود که بالمال بر شیعه دوازده‌امامی "اصیل" (ارتدکس) تاثیر می‌بخشید. با وجود آنکه از زمان بنی‌عباس به بعد غالباً مشکل بود تا یک خط‌تمایز سیاسی بین تشیع دوازده‌امامی و تسنن ترسیم نمود، بخصوص تمایزی که مبتنی بر عداوت بوده باشد، با این حال این درهم آمیختگی در حرکت‌های گوناگون قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی صورت جدیدی به خود می‌گرفت که معمولاً "دارای گرایشات شدید عرفانی و یا "افراطی" بودند. از جمله اینها حرکت حروفی‌ها بود که از ایران آغاز گردیده و بیشتر مبتنی بر یک نمادگرایی عرفانی حرف - عددی بود، حرکت دیگر نظام مذهبی بکناشی بود که به صورت سپاه پیاده نظام عثمانی درآمد، و متضمن احترام به دوازده‌امام، نمادگرایی حروفی، و بعضی خصوصیات سنی، ترکی، و مسیحی بود.<sup>(۵)</sup> نظام‌های دیگری نیز بودند که در آنها ترکیبی از عناصر اعتقادی شیعی و سنی وجود داشت که غالباً با برخی از عقاید مشهور محلی همراه بود، گروههایی که اخلاف آنها اکنون نیز در کشورهای مختلف اسلامی وجود دارند. این قبیل گروهها در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی در کشورهای ایران، امپراطوری عثمانی، و سوریه روبه رشد بودند، با اینکه همه این کشورها در آن زمان از نظر رسمی مذاهب تسنن داشتند. درهم‌آمیختگی و همکاری سیاسی بین بعضی از شیعیان و سنی‌ها قبل از سال ۱۵۰۱ میلادی (زمان تاسیس حکومت

صفوی در ایران) رشد گروه‌هایی را که ایده‌آلهای شیعی و سنی را ترکیب می‌نمودند آسان می‌نمود. دگرگونی بعضی از این گروه‌های متنوع که بسیاری منعکس‌کننده نارضایتی‌های عمومی بوده و نظریه‌هایی برای شورشها و قیام‌های دهقانی و طوایفی به‌دست می‌دادند، و تبدیل همه آنها به یک حرکت قدرتمند سیاسی، تحت رهبری یک سلسله درویشی (صوفیانه) مشهور ایرانی به‌نام صفویه صورت گرفت. رهبران این گروه در ابتدا به‌صورت یک سلسله درویشی گوشه‌گیر سنی در اردبیل و آذربایجان شرقی سکنا گرفته و پیوندهایی نیز با حکام مغول در قرن چهاردهم میلادی داشتند. اینان پس از مسافرت‌هایی که به میان قبایل صحراگرد آناتولی ترکیه در اواسط قرن پانزدهم میلادی نمودند، به جنگجویان رزمنده‌ای تبدیل شدند که از نوعی تشیع دوازده امامی پیروی می‌نمودند. تشیع این گروه هویتی مبارزه جویانه و "افراطی" داشت که مشابه وضع شیعیان نخستین بود. در این تشیع اعتقاد به تجسم الهی بسیار مهم بود و لذا رهبران صفوی منسوب به خداوند قلمداد می‌گردیدند، از روحیه مساوات‌طلبی قوی نیز برخوردار بودند. حکومت صفویه، نظیر سایر سلسله‌های اسلامی که در راس یک گروه "افراطی" مذهبی روی کار می‌آیند (نظیر بنی‌عباس و فاطمیان)، پس از آنکه در تبریز به قدرت رسیدند به سرعت شروع به ملایم نمودن نقطه نظرات خویش نموده و در جستجوی رهبران و کتب اصیل شیعی برآمدند. بنابراین روایت تاریخی، اولین فرمانروای صفوی ایران به نام (شاه) اسماعیل، پس از آنکه در سال ۱۵۰۱ به تبریز وارد گردید، دستور داد به دنبال یک کتاب شیعی اصیل بگردند که در تمام تبریز فقط یک جلد از چنین کتابی یافت شد<sup>(۶)</sup>. این روایت قاعدتا "مبالغه‌آمیز است، زیرا گزارشات تاریخی دیگری حکایت از تعداد زیاد شیعیان در تبریز آن زمان دارد، اما به‌رحال نشان می‌دهد که (شاه) اسماعیل، پیروان او، و یا اکثر اهالی تبریز چه مقدار از تشیع رسمی دور بودند. پادشاهان صفوی نظریه خود را، که شاید نمی‌دانستند با نقطه نظر علمای شیعه دوازده امامی متفاوت می‌باشد، به‌سرعت تغییر داده و از آنچه در ابتدا زمینه‌ساز یک قیام و پیروزی پرشور و همگانی به‌منظور کسب مساوات و برابری به چیزی درخور یک حکومت محافظه‌کار و با ثبات تبدیل نمودند. آنها هرچه بیشتر به قبایل طرفدار خود، که اکنون به دلایلی آنها را هرج و مرج طلب می‌دانستند- قبایل مسلح غالبا "مانع کنترل دولت مرکزی بودند-

پشت نموده و در جلب حمایت مردانی از دیوانسالاری قدیم پارسی توفیق یافتند، و بعضی از عالمان علوم دینی از شیعیان دوازده‌امامی را نیز از کشورهای عربی زبان نزدیک فراخواندند.<sup>۱۷</sup>

در زمان حکومت اولین پادشاهان صفوی، این علماء به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم از دولت حقوق می‌گرفته و بامردم بومی پیوندهای معدودی داشتند، اینان از پایه‌های اصلی جلب حمایت سیاسی مردم بودند. افکار افراط‌گرایانه به‌طور روزافزونی سرکوب گردیده و در اواخر دوران صفویه واژه صوفی، که روزی به معنای پشتیبان صفوی‌ها بود، به‌عنوان یک واژه تحقیرآمیز و به‌عنوان ناسزا به‌کار می‌رفت، زیرا سلسله‌های تصوف را به‌عنوان خطری برای حکومت و مذهب رسمی کشور سرکوب می‌نمودند. صفویان، بیشتر از اکثر سلسله‌های اسلامی، برای گرایش مردم به مذهب خودشان و همگون‌سازی عقاید کارکردند. شاه اسماعیل از همه خطباء و ملاها می‌خواست که علناً به سه خلیفه اول، به‌عنوان غاصبین حق علی (ع)، ناسزا بگویند، و این طرز فکر سوگند وفاداری به‌عنوان مشخصه اصلی بسیاری از فرمانروایان صفوی باقی ماند. یکی از دلایل اصلی این خشونت به‌وسیله شاه اسماعیل و پیروانش این بود که به‌ایران، در مقابل دشمنان سیاسی - نظامی سنی‌اش که در آن زمان امپراطور عثمانی، و زمانی ازبک‌های آسیای مرکزی بودند، هویت و تمایز اعتقادی مستقل بدهند. شاه اسماعیل هنگامی به قدرت رسید که سلطان سلیم قلمرو امپراطوری

۱۷. رشد تشیع در ایران به دورانی بسیار قبل از زمان صفویه بازمی‌گردد. حافظ ابونعیم عالم و مورخ مشهور شافعی در کتاب خود شرح می‌دهد که در زمان سلطان محمد خداپسند به امر شاه مناظره‌ای میان علی بن مظهر حلی (علامه حلی) و خواجه نظام‌الدین عبدالملک مراغی قاضی‌القضاة شافعی ترتیب داده شد. پس از پایان مناظره سلطان از همان مجلس به تمام حکام و ولایات اعلام نمود که در تمام مجالس و مجامع خطبه بنام امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین بخوانند و فرمان داد بر روی مسکوکات کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله را در سه سطر موازی نقش کنند. سلطان محمد علامه حلی را در نزد خود نگهداشت و برای او مدرسه ساخت و او به درس و تدریس اشتغال داشت این مساله یکی از عوامل مهم رواج مذهب تشیع از قرن‌ها قبل از صفویان است.

عثمانی را در خاور نزدیک توسعه می بخشید. قبایل ترکی که به صفوی‌ها کمک نمودند به دو دلیل با حکومت عثمانی مخالف بودند، یکی به دلیل ایستادگی‌شان در مقابل تمرکز قدرت عثمانی و دیگری به دلایل مذهبی - ایدئولوژیکی. شاه اسماعیل گمان می‌کرد که تاکید جدیدی بر نقاط اختلاف مذاهب شیعه دوازده امامی و سنی به منظور ایجاد یک هویت ایدئولوژیک برای ایران به‌عنوان مانعی در مقابل عثمانی‌های پیرو سنت ضروری است. (بعضی از صاحب‌نظران از اینکه صفویه یک حکومت ملی برپا کردند سخن به میان آورده‌اند، این یک اشتباه تاریخی است، نه تنها شرایط پیشین اجتماعی - اقتصادی ناسیونالیسم جدید وجود نداشتند، بلکه ایدئولوژی صفوی‌ها دارای هیچ محتوای ملی و یا نژادی نبود. به عنوان مثال، دیده می‌شد که شاه اسماعیل به سلطان سلیم امپراطور عثمانی به ترکی‌نامه می‌نوشت و سلطان سلیم هم به فارسی جواب می‌داد.)

در سالهای ۱۵۱۱ تا ۱۵۱۲ میلادی سلطان سلیم مبارزه وسیعی را علیه "ستون پنجم" شیعی در آناتولی آغاز کرد که در طی آن هزاران نفر کشته شده و چندین برابر آن نیز آواره گردیدند.<sup>۱۸</sup> سپس اولشگریان خود را برای اشغال ایران اعزام نمود که در نتیجه شاه اسماعیل را در جنگ چالدران در ۱۵۱۴ میلادی شکست داد. اما لشگریان او، یکی به دلیل زمستان سخت و خطوط تدارکاتی طویل جنگ و دیگری شاید به دلیل ناخشنودی پیاده‌نظام ارتش ترک یا احتمالاً به خاطر احساس بعضی وجوه مشترک با شیعیان دوازده امامی، عقب‌نشینی نمودند. این یکی از جنگ‌های متعدد بین ایرانیان و ترکان عثمانی بود، امری که پادشاهان صفوی را مستمراً تشویق می‌نمود تا هویت شیعی ایران را تقویت نمایند. با اینکه تغییر مذهب مردم (از تسنن به تشیع) به آن سرعتی که در سیاست‌های شاه اسماعیل پیش‌بینی شده بود صورت نمی‌گرفت، اما به‌رحال تا پایان دوران حکومت صفویه در سال ۱۷۲۲ میلادی (که در اثر

۱۸. قتل عام شیعیان به‌وسیله سلطان سلیم از نظر وسعت و کیفیت یکی از وقایع دلخراش تاریخ اسلام است. متأسفانه نظیر چنین قتل‌عام‌هایی مکرر در افغانستان به‌وقوع پیوست که از آن جمله واقعه عاشورای سال ۱۲۶۷ هجری در قندهار و هجوم به حسینیه‌ها و قتل‌عام تمامی عزاداران بود.

تهاجم افغانی‌های سنی به وقوع پیوست (تقریباً "اکثریت عظیم مردم ایران مذهب تشیع را قویاً پذیرفته بودند).

در مورد اوضاع سیاسی - اقتصادی دوره صفویه تحقیق مختصری صورت گرفته است، اما اینطور به نظر می‌رسد که در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی ایران به آرامی از خرابی‌های تهاجمات قبلی بهبودی حاصل می‌کرد و کم‌کم روشی به دست می‌آورد تا بتواند وسایل آسایش یک جمعیت کثیر چادرنشین را گرد آورد، چیزی که با توجه به عدم حضور نظام رعیتی و یک سیستم آربابی، در معنای وسیع کلمه می‌توان آن را "فئودالیسم قبیله‌ای" نامید. در این نظام بخش اعظم قدرت نظامی در دست رهبران قبایل بود. آنها همچنین مسئول جوامع کشاورزی و حتی در بعضی مواقع جوامع شهری بودند. بسیاری از قبایل به زبانی غیر از فارسی تکلم می‌نمودند که یا از نسل مهاجمین قبلی بوده و یا اینکه (مثل کردها) از دیرباز به صورت گروه‌های خودمختار عمل می‌کردند. از زمانی که سلاطین سلجوقی در قرن یازدهم میلادی ایران را فتح نمودند، زبانهای ترکی در بین حکمرانان ایرانی رایج بود، زیرا آنها یا همگی منشأ ایلی داشتند و یا اینکه، مانند زمان صفویه، به کمک قبایل به قدرت رسیده بودند. سلسله حاکمان ایلی و یا آنهایی که توسط قبایل پشتیبانی می‌شدند شامل دو سلسله از ترکها است که در قرن پانزدهم قبل از حکومت صفویه حکومت می‌کردند، و نیز حکومت صفوی، و همچنین حکمرانان گوناگونی در قرن هجدهم، و بالاخره حکومت قاجار در قرن نوزدهم می‌باشد. بهرجهت، همه سلسله‌های اصلی از یک طبقه دیوان‌سالار پارسی زبان، که در اداره کشور و جمع‌آوری مالیات‌ها تجربه‌ای طولانی داشتند، استفاده می‌نمودند. یکی از اسرار موفقیت صفویه این بود که خیلی زود این طبقه دیوانسار و نیز ملاکین و تجار ایرانی را به خدمت گرفته و بدین ترتیب از نظام مساوات‌طلبی و حامیان اولیه خود در بین قبایل فاصله گرفتند.

حکومت‌های صفوی هم‌چنین از تمایل کشورهای اروپائی، که برای هرگونه اتحاد با ایران علیه عثمانی‌ها مایل به برقراری روابط سیاسی و تجاری بودند، بهره‌برداری نمودند. حتی قبل از دوران صفویه نیز ماموران سیاسی و تجار غربی در ایران حضور داشتند، اما در زمان صفویه این روابط گسترش یافت. پادشاه بزرگ صفوی شاه‌عباس (۱۵۸۷ تا ۱۶۲۹ میلادی) برای تشویق تجارت بین‌المللی دستور داد که جاده‌های جدید و کاروانسراها ایجاد گردد و همچنین

کارگاههایی که می‌توانستند پارچه‌های ابریشمی اعلا و کاشی‌هایی که در غرب مشتری داشت تولید نمایند. ابریشم صادرات عمده بود. قطع طریق کاروانهای تجاری توسط قبایل مسلح، سطح پائین تولیدکشاورزی، و تغییر مسیر تدریجی جاده‌های تجارتي به غرب از خاورمیانه به خاور دور، که به جهت تبدیل مسیرهای زمینی به مسیرهای دریایی به وجود می‌آمد، جزو عواملی بودند که باعث سقوط وضع اقتصادی شدند. اثر این سقوط اقتصادی بعدها در سقوط سیاسی اوضاع و هموار نمودن راه برای فتح ایران توسط افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ میلادی به چشم می‌خورد. جنگ‌های متعدد با عثمانی‌ها نیز ضربه اقتصادی مناسب خود را وارد کرده بود.

یکی از جنبه‌های مهم تاریخ اجتماعی ایران در سده‌های قبل از دوران جدید، که تصادفاً بسیار اندک مورد مطالعه قرار گرفته است، موقعیت زنان در جامعه ایرانی است. قرآن ازدواج با حداکثر چهار زن را، به شرطی که با آنها به عدالت و تساوی رفتار شود، اجازه می‌دهد. همچنین اجازه می‌دهد که مردها به راحتی همسران خود را طلاق دهند، و یا احکام و دستورات دیگری که در آنها تساوی زن و مرد رعایت نشده است. اما از طرف دیگر قرآن به زنها اجازه ارث بردن می‌دهد. معادل نصف سهم مرد. اما قرآن دستوری برای حجاب زنان ندارد، ۱۹ سنتی که در امپراطوریهای بیزانس و ساسانی وجود داشت و از آنجا به میان اعراب مسلمان گسترش یافت. هنگامی که حجاب در قلمرو اسلامی رایج گردید، دو آیه از متشابهات ۲۰ قرآن، به گونه‌ای تفسیر گردید که بتوان حکم حجاب را از آن استخراج نمود. چادر گذاشتن و گوشه‌نشینی و عزلت از جامعه قطعاً از صفات طبقات مرفه شهری بود که در اکثریت زنها رواج نداشت.

۱۹. البته خوانندگان محترم توجه دارند که این نظر خانم کدی است که طبیعتاً اطلاع ایشان از اسلام و تسلط شان بر آیات احکام قرآنی محدود است، والا بسیاری از فقهای بزرگ اسلام و تقریباً تمامی فقهای شیعه از آیه ۳۱ سوره نور (۲۴) (ولبصرهن بخرمن علی جیوبهن) استنباط حجاب، حداقل در حد پوشش موی و دور کردن نموده‌اند. برای اطلاع بیشتر به کتاب "مسئله حجاب در اسلام" تالیف استاد شهید مطهری مراجعه شود.

۲۰. مؤلف محترم از واژه Vagcle به معنی "مبهم" استفاده کرده است که ما "متشابه" را مناسب‌تر دیدیم.



آنچنان که گزارشات تاریخی سیاحان و صاحب‌نظران در مورد اوایل دوران صفویه نشان می‌دهد، بسیار بیش از آنچه تصور می‌شود، موقعیت زنان برحسب زمان و مکان متفاوت بوده است. یکی از صاحب‌نظران اینگونه نتیجه‌گیری نموده است: زنهای مسلمان شده ترک و مغول بسیار بیش از زنانی که در جمعیت‌های جا افتاده قبلی وجود داشتند آزاد بودند، و نیز اینکه در سلسله بکتاشی و جاهای دیگر زن‌ها و مردها باهم می‌رقصیدند. اطلاعاتی از یک سیاح ایتالیایی که در دوران شاه اسماعیل صفوی به ایران مسافرت نموده حکایتی هیجان‌انگیزتر از این دارد. او می‌نویسد: "از نظر امکانات تسلیحاتی و جنگجویی، زنهای ایرانی عیناً مثل مردها هستند، درست مانند زنهای آمازون که در زمان خود با اسلحه شاهکار می‌آفریدند." گزارش دیگری از یک سیاح ایتالیایی از همان دوران می‌گوید که زنهای ایرانی لباس‌هایی می‌پوشند که در قسمت سینه باز بوده، بدنهای خود را به نمایش گذاشته، و قدری بی‌بندوبار هستند. نویسنده در این قسمت توضیحی راجع به زنان بدکاره نمی‌دهد، اما در قسمت جداگانه دیگری از پرداخت مالیات این زنان به دولت نام می‌برد. گزارش دهنده دیگر از ایتالیا می‌گوید زن‌ها "لباس‌هایی از ابریشم پوشیده و روسری به سر انداخته و صورت‌های خود را باز می‌گذارند". به‌نظر می‌رسد در آن زمان هیچ نشانه‌ای از آن حجابی که در قرن نوزدهم در مناطق شهری ایران رایج شده و از فرق سر تا نوک پا را می‌پوشانید به چشم نمی‌خورد. از مینیاتورهای دوران صفوی چنین استنباط می‌شود که در آن زمان زن‌ها لباس‌های الوان و جذابی به تن می‌کردند، و روی سرهایشان نیز مانند آنچه اکنون مثلاً "زنان روستائی در ایتالیا به‌سر می‌گذارند، بسیار نازک و شفاف و تانیمه سر بوده است. اما چاردن<sup>۲۱</sup> می‌گوید که در اواخر قرن هفدهم میلادی زن‌ها تمان اندام خود را به استثنای صورت، دست‌ها، و پاها را پوشانیده و بسیار مراقبت می‌شوند، و زنهای طبقه بالا نیز تقریباً "بی‌کار بودند".<sup>۲۲</sup> شاید "جزمیت" روزافزون مذهبی با گوشه‌نشینی روزافزون زن‌ها پیوند داشت زیرا که در دوره‌های مختلف اینگونه گوشه‌گیری را "اسلامی" پنداشته‌اند.

#### 21. Chardin

۲۲. مینیاتورهای ایرانی معمولاً "صحنه‌هایی از مجالس داخلی و خصوصی است که نمی‌تواند معرف لباس زنان آن دوران در جامعه بوده باشد. گزارش چاردن با منابع تاریخی زیادی تایید می‌شود.

این مطلب که در دوران صفویه خط تباین سیاسی و دشمنی بین شیعه دوازده‌امامی و اهل تسنن به وضوح رسم گردید، با این که اختلافات نظری از دیرباز وجود داشتند، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بدانگونه که قبلاً<sup>۲۳</sup> گفتیم، تا قبل از دوره صفویه، تنها شیعیان هفت‌امامی<sup>۲۳</sup> با اهل تسنن فاصله متباین داشتند، و غالباً<sup>۲۳</sup> نیز از طرف سنی‌ها از نظر سیاسی خطرناک قلمداد می‌گردند، والا شیعیان دوازده‌امامی در خلال قرنهای متمادی از نظر سیاسی با سنی‌ها همراهی نموده و حتی در حرکت‌های مذهبی متعددی ایده‌های شیعی دوازده‌امامی و سنی در کنار هم وجود داشت.

اصرار آمیخته به تهاجم شاه‌اسماعیل و بسیاری از پیروان او بر صب سه خلیفه اول (که از نقطه نظر سنی‌ها به‌همراه علی (ع) به‌عنوان خلفای راشدین شناخته می‌شدند)، و تبدیل مذهب سنیان ایرانی به شیعه تحت فشار و اجبار، و کشتار شیعیان عثمانی که به‌صورت ستون پنجم صفوی‌ها پنداشته می‌شدند، موجب شکافی عمیق و مبین اختلاف سیاسی - مذهبی بین اهل تسنن و شیعیان دوازده‌امامی گردید. از زمان صفویه تا قرن نوزدهم هریک از این دو گروه خود را به عنوان مسلمان واقعی، و گروه مقابل را به‌عنوان دشمن و رافضی، قلمداد نموده، و پادشاهان صفوی و سلاطین عثمانی نیز در همین طریق به یکدیگر دشنام می‌دادند<sup>۲۴</sup> (۸).

تشیع بسیاری از علمای مذهبی شیعه تا قبل از دوران صفویه چندان رنگ سیاسی شدید نداشت، از نظر آنها چون در زمان غیبت امام هیچ حکومتی مشروعیت کامل نداشت، لذا اطاعت از حکومت‌های موجود، اعم از شیعی یا سنی، را روا می‌پنداشتند. این تشیع رسمی در چند منطقه<sup>۲۴</sup> عرب زبان متمرکز بود، که هیچ‌یک با قلمرو امپراطوری عثمانی تا قبل از قرن شانزدهم میلادی مرز مشترک نداشت. در مناطقی که در همسایگی امپراطوری عثمانی و یا بخشی از قلمرو آن قرار داشتند، نظیر بخش شمالی سوریه، ترکیه غربی، و یا قسمت‌های هم‌مرز با شرق ایران، آن حرکت‌های مذهبی که در گروه شیعه دوازده‌امامی قرار می‌گرفت به جهت سرسپردگی آنها به دوازده‌امام، ما را بیشتر به‌یاد بعضی از

۲۳. منظور مؤلف از ۱۷امامی همان اسماعیلیه یعنی در حقیقت شش‌امامی‌ها هستند نه هفت‌امامی که شیعیان آنها را واقضیه می‌گویند.

۲۴. کلمه "رافضی از همان قرن‌های اولیه اسلام به شیعیان اطلاق می‌شد و حتی مذهب جعفری در کنار مذاهب چهارگانه اهل سنت پذیرفته نگردید.

گروههای "افراطی" که با شیعیان اسماعیلی مذهب (هفت‌امامی) پیوند داشتند می‌اندازد. تجسم الوهیت در رهبران، مساوات‌خواهی، و روحیه نظامی و جنگ‌طلبانه در مقابل رژیم‌های "رافضی"، از مشخصات اصلی این‌گروه‌ها در قبل و یا در طول ظهور سلسله صفوی است. هنگامی که تشیع صفوی در راس قدرت قرار داشت همراه وضع احکام و قوانین شیعی به‌وسیله فقها و علمایی که بخشی از آنها به‌وسیله پادشاهان صفوی به‌ایران فراخوانده شده بودند، بر اصول دیگری که مناسب حال موقعیت سیاسی و محافظه‌کاری اجتماعی فرمانروایان وقت بود، تاکید می‌گردید. تعداد معدودی از این اصول با ایده‌های مذهبی "افراطی" که در به‌قدرت رسیدن صفویه کمک نموده بودند پیوند داشت. از میان این اصول "افراطی" که سرکوب نگردید تاکید روی این نکته بود که شخص حاکم دارای یک قدرت نیمه‌الهی است، بخصوص می‌بینیم که شاه اسماعیل و جانشین‌اش شاه‌طهماسب در چشم طرفداران خود واقعا "الهی قلمداد می‌شدند. داعیه‌ارتباط الهی در حرکت‌های اسلامی افراطی زیاد به چشم می‌خورد، و از جمله در چندین قیام مذهبی قبل از دوران صفویه و در بین گروه‌هایی که در آناتولی بودند، جایی که مبداء حرکت نظامی صفویه بود. صفویه به عنوان بخشی از ایدئولوژی دوازده‌امامی خود مدعی بودند که از اولاد امام هفتم می‌باشند (که به معنی پیوند نسبی با تمام امامان قبلی بود. این پیوند به آنان اعتبار شیعی غیرقابل خدش‌های می‌بخشید. تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد که نوشتجات اولیه در مورد صفویه حاوی چنین ادعائی نبوده است، اما در دوران بعد چنین مطلبی به نوشته‌ائی که در آن زمان وجود داشته و نیز نوشته‌های بعدی افزوده شده است و هدف از این کار، به‌طور آشکار، تقویت داعیه‌های سیاسی - مذهبی صفویان بوده است. سیاحان غربی مشاهده نموده‌اند که حکام صفوی توسط پیروانشان، بخصوص قبایلی که در نبردها شرکت می‌کردند، از جنبه الهی پرستش می‌شدند<sup>۲۵</sup> (۹). ادعای الوهیت و یا تجسم خدا مخالف تعلیمات اسلام اصیل، اعم از سنی و یا شیعی، است، زیرا که در این مذاهب بر توحید و یا وحدت مطلق خداوندی تاکید می‌شود. با گذشت زمان و انتشار هرچه وسیع‌تر تعلیمات اصیل اسلامی، داعیه الوهیت حکام صفوی نیز کم‌کم خاموش گردید،

۲۵. در آثار تاریخی هیچ نشانی از پرستش پادشاهان صفوی توسط طرفداران

آنها وجود ندارد.

اما این ادعا که آنها از نواده یکی از امامان هستند همواره به آنها یک وجاهت خاص مذهبی می‌بخشید که در هیچ یک از سلسله‌های بعدی ایران وجود نداشت. الهیات شیعی دوره صفویه، و دوران قبل از آن، هنوز به اندازه کافی مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته تا بتوان خلاصه‌ای از آن به دست داد، اما مطلبی را در مورد تفسیر نقش رهبران مذهبی، که باعث تحولات سیاسی-مذهبی بعدی گردید، می‌توان عنوان نمود. در خلال ظهور حکومت صفوی، و تا مدتی پس از آن، مقامات رسمی بلندپایه، که بیشتر از میان پشتیبانان اولیه صفوی‌ها بودند، مناصب نظامی، سیاسی، و مذهبی را به گونه‌ای ترکیب کرده بودند که یادآور منشاء اولیه آنها در یک حرکت نظامی و فرقه‌ای بود که در آن هیچ فرد باوظیفه خاصی مذهبی، و در نتیجه هیچ کتاب مذهبی شیعی برای تعلیم و تعلم وجود نداشت. اما حکام صفوی، بلافاصله پس از کسب قدرت، از طرفی علماء و فقهای مختلفی را که هر کدام نقش مذهبی جداگانه‌ای داشته به خدمت گرفته، و از طرف دیگر وظایف مذهبی سایر مقامات بلندپایه را تقلیل دادند. در اوایل دوران صفویه علماء مذهبی و اولاد و پیروان آنها در زیر چتر حمایت مالی و سیاسی پادشاهان قرار داشتند و از این روی برای آن پادشاهان مشکلات سیاسی و یا عقیدتی به وجود نمی‌آوردند. در این دوران، حفظ چنین مواضع مسالمت‌آمیزی از طرف علماء کار مشکلی نبود، زیرا از طرفی شخص پادشاه به قوانین مذهبی احترام گذارده و آنها را خوار نمی‌شمرد، و از طرف دیگر، تا حدود قرن هفدهم میلادی، اکثر پادشاهان چهره‌های معروف و محبوبی بوده و به توسعه اقتصادی ایران کمک کرده بودند.

اما در طول زمان عواملی که باعث اتحاد بین دربار و علماء بود تغییر پیدا کرد. پایه استقلال اقتصادی علماء تقویت و از شاه و دربار بی‌نیاز می‌گردیدند، البته این اختصاص به تشیع نداشت، اگرچه در چند قرن اخیر در ایران نسبت به کشورهای دیگر با قدرت بیشتری اعمال گردیده بود. در سرتاسر جهان اسلام مسلمانان می‌توانند میراث مالی خود را وقف نمایند (که به معنی اعطاء غیرقابل تغییر است). بطور کلی دونوع وقف وجود دارد یکی به صورت خیرات و یا مذهبی، و دیگری به صورت خصوصی. وقف خیریه صرف موسساتی نظیر مدارس، بیمارستان‌ها، مساجد و معابد، می‌شود که تماماً "به وسیله علماء اداره و کنترل می‌شود. و به ثروت و قدرت آنچه که ما به اصطلاح " کلیسا "

می‌نامیم اضافه نموده، و در ضمن برای افرادی که تعلیمات مذهبی دارند ایجاد کار می‌نماید. درآمد وقف خصوصی معمولاً "به جیب اولاد وقف‌کننده می‌رود (از این وقف برای فرار از تعهدات سخت سهم‌الارث که در قرآن وضع گردیده استفاده می‌شود)، اما حتی در این مورد نیز باید ناظری از طرف علماء تعیین شده، و این ناظر از عواید حاصل از وقف حقوق می‌گیرد<sup>۳۰</sup>. از آنجائیکه وقف، از لحاظ نظری، غیرقابل انتقال است پس باید در طی قرون همواره افزایش یابد. اما درحقیقت، حتی قبل از تغییرات اخیر، بعضی از اوقاف مورد مصادره قرار می‌گرفتند. در مدت طولانی حکومت سلسله صفوی و تاکید آنان بر تقوی و رعایت شؤن مذهبی موقوفاتی نیز از طرف حکومت اعلام می‌شد. بدین ترتیب، برحجم اموال وقفی و تعداد علما و طلابی که از محل آن ارتزاق می‌نمودند به میزان قابل ملاحظه‌ای افزوده گردید. این درآمد هنگفت و غیرقابل انتقال، به علماء چنان بنییه اقتصادی مستحکمی می‌بخشید که آنها، اگر می‌خواستند، می‌توانستند دستی را که به ایشان غذا داده بود گاز بگیرند.

یکی دیگر از ویژگیهای تشیع، که تاکنون نیز حفظ گردیده، توفیق علماء در کنترل مستقیم بعضی مالیاتهای خاص مذهبی و جلوگیری از رسیدن آنها به دست حکومت بوده‌است. یکی از این مالیات‌ها به نام خمس (یک‌پنجم مال) و دیگری به نام زکات (صدقات) است. با وجودیکه بر روی این مطلب در مورد دوره حکومت صفوی خیلی کم مطالعه شده است، اما این مقدار می‌دانیم که بعدها علماء با اعمال مجموعه‌ای از فشار اخلاقی و کمی فشار جسمی توانستند به جمع‌آوری خمس به‌خصوص از تجار و سایر بازرگانان و پیشه‌وران مرفه بازار، بپردازند. البته اکثر این پول باید به مصرف کارهای عام‌المنفعه و خیرات می‌رسید، اما از آنجائیکه کمک به محصلین فقیر و سادات (یعنی افرادی که داعیه فرزندی رسول خدا را دارند) و پرداخت دستمزد کارکنان موسسات عام‌المنفعه نیز در مصرف آن معین شده بود، لذا این مالیات‌ها به قدرت و ثروت طبقات مذهبی به میزان چشمگیری می‌افزود.

به همراه افزایش ثروت علماء در زمان صفویه و گسترش روزافزون عالمانی

۳۰. هیچ شرطی برای نظارت علما در قوانین وقف وجود ندارد و دخالت

آنان بیشتر به سبب اطمینان واقف و شروطی که وی در وقف نامه مقرر کرده می‌باشد.

که ریشهٔ محلی و ایرانی داشتند، محیطی به وجود آمد که در آن محیط اوضاع فکری و مادی علماء به نحو روزافزونی از حکومت جدا و مستقل بود. این عوامل یک تقسیم‌بندی دیگری را بین دو دسته از علما پدیدار کرد که تا به امروز نیز ادامه دارد. از یک طرف علمائی بودند که به وسیلهٔ حکومت تعیین و حمایت شده و مناصب رسمی مذهبی را اشغال می‌کردند، نظیر ائمه جمعه شهرها و یا مناصب قضائی مختلف. در طرف دیگر علمای "غیررسمی" بودند که هیچ منصب دولتی نداشتند اما به عوض در مدارس علمیه و یا دادگاههایی که به وسیله ایشان اداره می‌شد برای تدریس، موعظه، و قضاوت مشغول بوده و مخارج خود را نیز از محل عواید وقف و یا هدایای مالی مقلدین خود به دست می‌آوردند. با سوادترین علماء، که در تحصیلات مذهبی خود به بالاترین سطح می‌رسید، "مجتهد" نامیده می‌شد، و چنانچه مقلد کافی داشت می‌توانست در مسائل شرعی فتوا صادر نماید. در زمان صفویه تعداد اندکی مجتهد وجود داشت، اما در طول زمان کم‌کم به تعداد علمای تحصیل کرده افزوده شد و "تورم افراد مهم" پیش آمد که در نتیجه ابتدا تعداد مجتهدین و سپس تعداد آیت‌الله‌ها - این لقب در اوایل فقط به مجتهدین بزرگ و سرآمد اطلاق می‌شد اما امروزه به خیلی از مجتهدین قدیمی‌تر هم آیت‌الله گفته می‌شود، به مقدار زیادی افزایش یافت. مهمترین نقش یک مجتهد شیعی این بود که در پاسخ به سئوالات و مسائل جدید اجتهاد کند و نظریه و تفسیر مذهب در رابطه با آن مسئله را بیان نماید. با وجود آنکه علمای سنی در خارج از ایران نیز تفاسیر و نظریه‌های جدیدی ابراز می‌داشتند، اما دامنه این عمل در مورد علمای شیعه خیلی وسیع‌تر بود. مانند سایر موارد اختلاف بین تشیع دوازده‌امامی و تسنن، قدرت مجتهد در تفسیر نقطه نظرهای مذهب شیعه مبتنی بر یک اختلاف "صرفاً" نظری نبود، بلکه ریشه در قدرت اجتماعی - اقتصادی افزون‌تر علماء، و همچنین در عدم تمرکز قدرت در ایران - به دلیل مشکلات عظیم در امر ارتباطات، تعدد و تفرق جمعیت، و قدرت مستقل قبایل چادر نشین، داشت<sup>۳۱</sup>

۳۱. مؤلف محترم تأکید زیادی بر "تأثیر اجتماعی اقتصادی دارد" اما این تفرق جمعیت، عدم تمرکز قدرت، مشکلات عظیم ارتباطی، قدرت مستقل قبایل، در عربستان سعودی همواره بیش از ایران بوده است درحالیکه اجتهاد به آن



در اواخر دوران صفویه بعضی از مجتهدین ادعا کردند که آنها برای حکومت کردن از پادشاهان میگسار شایسته‌ترند. در آن مرحله آنها هنوز مدعی حکومت مستقیم نبودند، این ایده‌ای بود که بعدها تنها به وسیله آیت‌الله خمینی ابراز گردید، بلکه می‌گفتند اگر مجتهدین مطلبی را عنوان کردند شاه باید از نظر آنها تبعیت نموده و از حقوق ملت با توسل به قوای نظامی دفاع نماید (۱۰) از قرن هجدهم به بعد داعیه‌های سیاسی علمای مذهبی ایران گسترش بیشتری یافت.

یکی دیگر از ویژگیهای تشیع دوران صفوی این بود که دامنه مباحث الهیات در زمان حکومت آنها بسیار بیشتر از آنچه تحت حکومت‌های معاصر سنی در کشورها دیگر گسترش می‌یافت، توسعه یافت. توسعه مزبور بیشتر به‌خاطر این حقیقت بود که صفویه اولین حکومتی بود که از مذهب شیعه دوازده‌امامی بطور کامل جانبداری می‌کرد، همچنین نیاز به این بود که افکار و عقاید شیعی به زبان فارسی درآید تا برای عامه مردم بیشتر قابل دسترسی باشد، و بالاخره باید مسائل جدیدی که در پرتو وجود یک کشور شیعه دوازده‌امامی پدید آمده بود مورد توجه قرار می‌گرفت. همزمان با گسترش مباحث الهی شکوفائی فلسفی نیز به چشم می‌خورد، که مجموعه‌ای از فلسفه یونانی، عرفان، و اصول شیعی بود. در اکثر نقاط اسلامی فلسفه در قرون دهم و یازدهم میلادی درخشیده و سپس به‌طور روزافزونی منکوب گردید، اما در شرق، و بخصوص ایران، سنت فلسفی عملاً به صورت غیرمنقطع ادامه یافت. فلسفه اسلامی بر مبنای افکار فلسفی ارسطو یا افلاطون و نو افلاطونیان قرار داشت. فلاسفه مسلمان غالباً سعی می‌کردند تا نشان دهند آن مطالب با اسلام و قرآن سازگار است. هنگامیکه فلسفه قرآن به‌ظاهر متضاد به‌نظر می‌رسید، قرآن به‌گونه‌ای تاویل و تفسیر می‌گردید تا با مباحث فلسفه طبیعی تطبیق نماید. ایران مهد غول‌های فلسفی نظیر ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی بود، که بعضی از آثار ایشان هنوز هم در مدارس مذهبی تدریس می‌شود. دوران صفویه به کوشش‌های جدید فلاسفه شیعی در ایجاد هماهنگی بین فلسفه یونانی و اصول تشیع نیروی بیشتری

معنی که در شیعه معمول است در عربستان معمول نیست و غالب افراد پیرو مالک‌ابن‌انس (مالکی) هستند.

بخشید. فلسفه اسلامی در چند قرن اخیر گاهی به نام " حکمت الهی " خوانده شده است، زیرا که عناصر مذهبی و عرفانی آن بیشتر از آن حدی است که در فلسفه بعضی از غولهای قدیمی نظیر فارابی، ابن رشد، و یا ابن سینا یافت می شود. اما بعضی از صاحب نظران جدید در بیان میزان عناصر مذهبی و حکمت اشراقی در فلسفه فیلسوفان اخیر مبالغه نموده و نیز به خودگرایی مبتنی بر قوانین طبیعت که در آنها موجود است کم بهاء داده اند. فلاسفه بزرگ عصر صفوی، نظیر میرداماد و ملاصدرا، در زمان خودشان نیز مورد حمله قرار گرفته بودند، بسیاری از جزم اندیشان فلسفه یونانی را خطرناک دانسته و سالکان فلسفه را با آنکه عموماً از علماء مذهبی بودند به عنوان کسانی قلمداد می کردند که می خواهند مقام علمای سنت گرا را جبراً عقب زنند. فلاسفه نماینده گروه اندکی از افراد روشنفکر و نخبه بودند، در حالیکه توده های بازاری و عوام مردم عموماً از علمای سنتی تقلید می کردند، کاری که هنوز هم می کنند.

اینکه چرا شیعیان نسبت به خردگرایی فلسفی با سعه صدر بیشتری از سنی ها می اندیشند بدان دلیل است که الهیات شیعی بر مبنای نظام تفکری استوار بود که آن نظام به مفاهیم فلسفی و قوانین طبیعی یونانی در مقایسه با الهیات سنی نزدیک تر بود، و این نکته ای است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در اوایل دوران بنی عباس الهیات مکتب معتزله، که بعضاً بر افکار یونانی مبتنی بود، در بین اهل تسنن غالب گردید. معتزله، به عنوان ایده اصلی خود، " وحدت " ۳۲ و " عدالت " خداوند را مطرح می نمودند. بنا بر نظر آنان عدالت (عدل) یک مفهوم عقلانی و قابل ادراک بود که خداوند می باید مطابق با آن عمل نماید. مفهوم ضمنی این حرف که خداوند محصور در قانون طبیعت می باشد، به همراه سایر مفاهیم معتزلی، از طرف مسلمانان سنت گرای رد گردید و یک مکتب الهی دیگر، به نام اشعری یا اشاعره، به تدریج حمایت اکثریت اهل تسنن را به دست آورد. مکتب اشعری قانون علیت را رد نمود، بعضی از اشاعره حتی تا این حد پیش رفتند که گفتند خداوند در هر لحظه جهان را از نو خلق می نماید و لذا علل ثانویه ای وجود نداشته و علیت آشکار خداوندی نیز از رحمتش نسبت به بندگان می باشد. اما الهیات شیعه دوازدهامی به طور عمده



بر مبنای تفکرات معتزلی، که مستلزم اعتقاد به قانون طبیعت و علیت زمینی بود، قرار گرفت. بطورکلی در نظریه اشعری، عدالت عبارت از آن چیزی است که خداوند انتخاب می‌کند و انجام می‌دهد. معتزله گاهی می‌گویند که خداوند می‌باید از قوانین عدالت تبعیت نماید، این بدین معنا است که هر امر غیرعادلانهای در روی زمین در اثر اشتباه افراد اعم از زن و مرد بوده و به‌خداوند باز نمی‌گردد. همانطوری که از این نکته آخر استنباط می‌شود، مکتب اعتزال همچنین اختیار را تعلیم می‌دهد ۳۳. با اینکه علم الهیات در اسلام نسبت به مسیحیت از اهمیت کمتری برخوردار است، زیرا تعلیمات اسلامی بیشتر در اطراف مسائل فقهی و حقوقی، و نیز سنت پیامبر و ائمه می‌باشد که این مباحث فقهی مبتنی بر آنها است، با این وجود الهیات شیعی، آنطوری که قطره‌قطره در خطابه‌ها و فرامین جاری است، دارای تأثیری سیاسی بوده است. مفاهیم اساسی نظیر عدالت و بی‌عدالتی یا استضعاف (عدل و ظلم)، که در نظر بسیاری از مسلمانان معتقد مفاهیم مهمی است، در مکتب تشیع دارای اهمیت به‌مراتب بیشتری است. این فکر که زمامدارانی که ظلم را به‌جای عدل پیشه خود ساخته‌اند، به‌دنبال پیاده کردن اختیار خود هستند، نه اجرای اراده خداوندی، در طبیعت تفکر شیعی نهفته است (۱۱).

آخرین پادشاه صفوی، شاه‌سلطان حسین، در اوایل قرن هجدهم میلادی جزمیت سخت و دقیق شیعی را اعمال نمود، فلاسفه و عرفا سرکوب گردیده و جزمیت مذهبی مقرر گردید. سقوط داخلی حکام صفوی راه تهاجم و اشغال خارجی را هموار نمود، و این بار قبایل سنی افغان بودند که اصفهان پایتخت صفوی را غارت نمودند، اما تنها از سال ۱۷۲۲ تا ۱۷۳۰ میلادی حکومت کردند. قرن هجدهم میلادی دوران عدم تمرکز قدرت مرکزی، حاکمیت رهبران قبایل، و نزول اقتصادی بود. اما در زمینه مسائل مذهبی - سیاسی حوادث مهمی به

۳۳. الهیات شیعی قبل از ظهور معتزله در آیات بینات قرآن کریم و سنت

رسول‌الله و خطابه‌های امیرالمؤمنین علی جای دارد.

معتزله همانند شیعه معتقدند که خداوند بر مبنای عدل عمل می‌کند برخلاف

اشاعره که عدل را بر خداوند واجب نمی‌دانند. وجوب عدل بر خداوند بدین

معنی است که حضرت احدیت آن را ترک نخواهد کرد.

وقوع پیوست .

پدیده‌های مذهبی این زمان ، هم چون گذشته ، با ساختار اجتماعی - اقتصادی ایران پیوند داشت . با وجودیکه ایران در طی قرون و اعصار مرکز امپراطوری‌ها و حکومت‌های مقتدر و ثروتمندی بود ، به تدریج دچار سقوط کشاورزی و خشکسالی گردید . بنابراین ، هنگامی که قبایل کوچ‌نشین ترک برای اولین بار در قرن یازدهم میلادی به ایران هجوم آوردند ، به خلاف مهاجمین کوچ‌نشین قبلی ، در بین فواصل کوتاه و قطعات موجود میان مناطق آباد جای نگرفتند ، بلکه برعکس ، وقتی با زمینهای لم‌بزرعی که مناسب با زندگی کوچ‌نشینی بود برخورد کردند همان طرز زندگی را انتخاب و گسترش دادند . زوال تدریجی مناطق آباد کشاورزی و گسترش چادرنشینی منجر به نوعی "فتووالیسم قبیله" گردید که در آن رهبران قبایل سپاهیان مورد لزوم مملکتی را فراهم نموده و در عوض از محل عواید کشور سهمی دریافت می‌کردند . نتیجتاً " در بسیاری از مناطق ایلی دهقانی ، و حتی سرزمینهای آباد شهری ، حکومت واقعی با رهبران قبایل بود ، و حکام مرکزی تنها به صورت غیرمستقیم قادر به حکومت بودند . اینان سعی می‌کردند از یک دسته مردم شهری و یا یک قبیله علیه دسته و قبیله دیگر استفاده کنند ، و یا اینکه با علمای مذهبی ، که قدرت مذهبی (ایدئولوژیک) و اقتصادی آنها رو به افزایش بود ، از در دوستی درآیند . بخشی از اقتدار صفویه مرهون تشویق و نظارتی بود که آنها بر تجارت خارجی با کشورهای خارجی و دوردست داشتند . اما هنگامی که راههای دریائی توسط اروپائی‌ها به تدریج کشف و مورد استفاده قرار گرفت ، و در نتیجه راههای زمینی تجارت در آسیا کم‌کم اهمیت خود را از دست داد ، کشور ایران ، به جز مناطق ساحلی خلیج فارس ، به طور روزافزونی کنار گذاشته می‌شد . بنابراین عدم تمرکز قدرت و نیز حکومت قبیله‌ای موجود در قرن هجدهم میلادی در ایران دارای پاره‌ای دلایل اقتصادی بوده و اینطور به نظر می‌رسد که در هر دو زمینه تولید و تجارت بین‌المللی کاهش به وجود آمده است . پس از اشغال اصفهان پایتخت ایران و تشیع - توسط افغان‌های سنی مذهب و جنگجو ، رهبران علمای مذهبی شیعه به بعضی از شهرهای عراق که در کنار مقبره امامان اولیه شیعه بنا گردیده بود ، نظیر شهرهای کربلا و نجف ، مهاجرت کردند . این منطقه ، از همان زمان تا اواخر دهه سالهای ۱۹۴۰ میلادی (حدود ۱۳۲۰ شمسی) ، به عنوان مرکز رهبریت تشیع باقی ماند ، و

همین امر باعث گردید تا علمای شیعی نسبت به علمای اهل تسنن در مقابل حکومت‌ها از استقلال روزافزون بیشتری برخوردار گردند. دولت ایران نمی‌توانست به علمای بزرگ شیعه که در عراق سکونت داشته و از نظر مالی نیز مستقل بودند، کمترین فشار اقتصادی و یا سیاسی وارد آورد. (از جهتی می‌توان این وضع را با وضع کشیشان مسیحی تا قبل از دوران اخیر مشابه دانست، زیرا که آنها نیز قلمروئی مخصوص به خود داشتند و ممکن نبود آنها را از قدرت حکام دنیوی ترسانید، درست به خلاف وضع رهبران ارتدکس مسیحی قسطنطنیه و مسکو که در این پایتخت‌ها خدمتگزار حکام وقت بودند.)

در اواخر قرن هجدهم میلادی، قدرت علماء، در اثر نتایج حاصله از منازعه بین دو مکتب فکری متفاوت شیعی، بازهم افزایش یافت. در نظر بسیاری از معتقدین اختلافات قطعی این دو مکتب در آن زمان بالاخره برای همیشه حل و فصل گردید. مکتب بازنده مکتب اخباری بود مکتبی که معتقد بود هر فرد شیعه می‌تواند به سنت‌های (اخبار) پیامبر و امامان تکیه نموده و آنها را تفسیر کند، بنابراین دیگر نیازی به وجود علماء برای تفسیر و تبیین احکام مذهبی نیست. این مکتب بیانگر طرز فکر کسانی بود که امید به تضعیف نقش و مقام علماء داشته (باوجودی که خود این مکتب نیز توسط بعضی از علماء عنوان می‌گردید) و لذا شانس چندانی برای موفقیت نداشت. گوبینو ۳۴ از اخباری‌های قرن نوزدهم با لفظ بورژوا نام می‌برد، که احتمال دارد چنین باشد (۱۲) مکتب پیروز که مکتب مجتهدین و یا اصولیین بود و براین اعتقاد قرار داشت که وجود افراد مجتهد برای تفسیرمبانی (اصول) عقیدتی مردم لازم است. نقش مجتهد بدین‌صورت تعریف می‌گردید که هر فرد معتقد، تا خود به درجه اجتهاد نرسیده است، باید مجتهدی را به عنوان "مرجع تقلید" خویش انتخاب نماید و مردم عادی که مجتهد نیستند، واجد شرایط لازم برای تفسیر مطالب عقیدتی نیستند این نظریه مخالف ادعای اخباری‌ها بود ۳۵

#### 34. Gobineau

۳۵. شرح و تحلیل مؤلف از دو مکتب اخباری و اصولی و مطابق معمول ارائه تحلیلی اقتصادی یا جامعه‌شناسانه بسیار ابتدائی و دور از واقعیت‌های علمی و تاریخی است. اخباری‌ها معتقد نیستند که وجود علماء برای تفسیر مکتب لازم نیست.

بهرحال هرکس باید از یک مجتهد زنده تقلید نماید، زیرا نظر مجتهدی که در قید حیات می‌باشد بر نظر مجتهدی که از دنیا رفته است تفوق دارد. مجتهدین، به خلاف ائمه، معصوم نبودند. مجتهدین به‌کمک دانش مذهبی خود- کوشش می‌کردند که نظر خطاناپذیر امام دوازدهم راروی موضوعات به دست آورند، اما ممکن بود که در بعضی مسائل خاص اشتباه هم بکنند. ابراز این نظریه که مردم باید از نظرات یک مجتهد زنده تبعیت کنند، و اینکه چنین فردی قطعاً "از یک حاکم و یا فرمانروای مادی کمتر در معرض خطا و اشتباه بود، به مجتهدین شیعه چنان پایگاه قدرتی بخشید که از قدرت علمای سنی به مراتب بیشتر بود. اکنون دیگر زمینه نظری روشنی در مورد مراجعه مردم به علماء، به عوض مراجعه به یک نفر حاکم، وجود داشت، به همین سبب علماء و مجتهدین طراز اول به حق مدعی بودند که آن قسمت از تعلیمات سیاسی را که به نحوی با اصول اسلامی تماس پیدا می‌کرد آنها باید مستقلاً، و بدون دخالت نظر حکام مادی، اتخاذ نمایند. از این قدرت وسیع روحانیت از اوایل قرن نوزدهم به بعد به طور روزافزونی استفاده گردید.

یکی دیگر از حوادث مهمی که در اواسط قرن هجدهم میلادی رخ داد به قدرت رسیدن نادرشاه و فتوحات خارجی او بود. نادرشاه، از این جهت که بسیاری از سرزمینهای سنی را در سمت مشرق فتح نموده و لذا تعداد زیادی سربازان سنی در میان لشکریان خود داشت، کوشش نمود تا تشیع را در ایران از رسمیت بیاندازد. او همچنین بسیاری از موقوفات شیعی را مصادره نموده و بدین ترتیب بنیه اقتصادی رژیم خویش را تقویت کرد. نادر امیدوار بود تا مذهب تشیع را، در کنار چهار مکتب تسنن، به عنوان مذهب پنجم درآورد، اما این ایده از هر دو طرف رد گردید و تقریباً "با مرگ نادر در اواسط قرن مزبور به دست فراموشی سپرده شد. در اواسط قرن نوزدهم میلادی میزان موقوفات شیعی بار دیگر به همان سطح وسیع گذشته رسیده بود.

با وجودیکه گسترش تشیع در ایران از آغاز با اعمال فشار و زور و جبر زیادی همراه بود،<sup>۳۶</sup> اما در حدود قرن هجدهم میلادی تقریباً "توسط همه مردم پارسی

۳۶. ما شرح مناظره علامه حلی را با قاضی القضاة شافعی ذکر کرده‌ایم. در ایران هرگز تشیع "با اعمال فشار و زور و جبر زیادی" همراه نبوده است، همچنانکه هیچ عقیده و مذهبی را نمی‌توان به این طریق رواج داد.

زبان بومی ایران و حتی اکثریت افراد اقلیت‌های مذهبی، به‌طور عمیق و وسیعی پذیرفته شده بود. در زمان حکومت صفوی و در داخل مرزهای ایران جدید تنها آن اقلیت‌های قومی، که با بعضی گروه‌های چند ملیتی سنی هم‌مرز بودند، همچنان سنی باقی ماندند، اکثر کردها در غرب، ترکمن‌ها در شمال، بلوچ‌ها در جنوب شرقی و بالاخره بخش کمی از اعراب در جنوب غربی، علاوه بر این اقلیت‌های مذهبی پراکنده دیگری هم باقی ماندند. یهودیان، مسیحی‌های ارمنی و نصرانی، زردشتی‌ها، صائبی‌های عارف مسلک در مرز عراق، و بالاخره "اهل حق" (علی‌اللهی‌ها) که نیمه شیعی بوده و در میان طوایف کرد متمرکز بودند.

قرن هجدهم میلادی همچنین شاهد ایجاد یک مکتب جدید شیعی با زمینه فلسفی بیشتر به نام مکتب شیخی بود. از آنجائیکه اهمیت سیاسی و اصلی این مکتب در حرکت بایی‌ها در قرن نوزدهم میلادی به‌ظهور رسید، بحث خود در مورد آن را به بعد، یعنی زمانی که از نقش این مکتب در ایجاد حرکت بایی سخن خواهیم گفت، موکول می‌کنیم. رویهم‌رفته قرن هجدهم، با وجودیکه دوره رکود اقتصادی، جنگ‌های داخلی، و عدم تمرکز قدرت بود، شاهد ایجاد و گسترش چندین تحول مهم سیاسی - مذهبی بود.

در بررسی مختصر فوق‌الذکر، تنها چند نکته عمده از تاریخ اسلامی و قبل از اسلام ایران مورد مطالعه ما قرار گرفت. تاکید ما روی نکاتی بود که حرکت‌های مذهبی و اجتماعی ایران در آن دوران را، به گونه‌ای که زمینه و تاریخچه‌ای از تحولات و پدیده‌های جدید را به دست دهند، به هم پیوند دهیم. اما به هر صورت باید توجه داشته باشیم که ایران دارای یک تاریخ طولانی در زمینه مسائل فرهنگی، علمی، اقتصادی و سیاسی است که ارتباط کمی با مذهب دارند، و صفحات زیادی از کتب تاریخی مطول مشحون از این مطالب است. ایران در طول تاریخ در زمینه مطالب هنری، در رشته‌هایی نظیر شاعری و یا هنری‌های تصویری، که در غرب به واسطه مینیاتورها و فرش‌های ایرانی و نیز ترجمه پربرکت رباعیات عمر خیام، که یک دانشمند درجه اول اما شاعری

---

۳۷. "اهل حق" که در ایران زندگی می‌کنند و بیشتر در کرمانشاه متمرکز هستند بهیچ‌وجه عقیده به "خدائی علی" علیه‌السلام ندارند.

درجه دوم شناخته می‌شود، همواره عالیترین مقام را دارا بوده است. در اولین موج پیروزیهای اعراب، ایران عملاً "تنها سرزمینی بود که به عوض قبول زبان عربی زبان خاص خویش را نگهداشت - با وجودیکه زبان فارسی جدید با رسم الخط عربی نوشته می‌شد و هنوز هم نوشته می‌شود و مملو از کلمات عربی است - با ظهور سلسله‌های جدید در ایران در فاصله قرون نهم تا یازدهم میلادی، که تنها اطاعتی فرضی از خلیفه عباسی داشتند، نظم و نثر به زبان پارسی جدید رونق گرفت که در آنها غالباً احساسات مبتنی بر هویت خاص ایرانی ابراز می‌گردید. علاوه بر چهره‌های مشهور ادبی، دیوانسالاری کارآزموده ایرانی، حتی هنگامیکه قبایل ترک زبان بر ایران حکومت می‌کردند، به زنده نگاهداشتن این هویت زبانی و فرهنگی ایران کمک نمود. بنابراین در قرون قبل از صفوی، که به ندرت حتی یک حکومت وجود داشت تا بر قلمرو امروزی ایران تسلط داشته باشد، نیروهای حکومتی و فرهنگی هویت ایرانی را حفظ نمودند.

پیدایش و گسترش شیعه در ایران احساسات مبتنی بر یک هویت بومی مستقل را مورد توجه بیشتری قرار داد. تا قرن بیستم میلادی در هویت بومی، عنصر شیعی از عنصر ایرانی آن مهم‌تر بود، با اینکه غالباً لزومی به تمیز بین این دو عنصر وجود نداشت. از سال ۱۵۰۱ میلادی تا قرن حاضر، ایرانی‌گرایی و شیعه‌گرایی در نظر بسیاری از مردم بخشی از یک جریان واحد بودند.



## فصل دوم

### شالوده‌های ایران قرن نوزدهم

علاوه بر عواملی که شرح دادیم، نیروهای دیگری نیز در ایران قرن نوزدهم دست اندرکار بودند تا موقعیتی سیاسی و اجتماعی - اقتصادی را که به شورش و قیام منجر گردید شکل دهند. در خلال این دوران، اقتصاد و جامعه ایرانی، در اثر تاثیر متقابل با غرب که به‌طور روزافزونی صنعتی و توسعه طلبانه می‌گردید، به تدریج دگرگون گردیدند. با اینکه قبلاً "نیز غرب، از طریق تجارت، بر ایران و سایر کشورهای آسیائی تاثیر گذارده بود، اما انقلاب صنعتی به‌طور روزافزون غرب را تبدیل به صادرکننده عمده کالاهای ساخته شده صنعتی نمود که غالباً" در سطحی نازل‌تر از قیمت مصنوعات دستی بومی به‌فروش می‌رفت و از این روی به تولید داخلی آنها لطمه وارد می‌ساخت. این امر دارای بعضی تاثیرات مخرب سیاسی - اقتصادی بود. از طرف دیگر، هم‌زمان با افزایش صادرات مصنوعات صنعتی، تقاضای غرب نسبت به مواد خام کشورهای آسیائی افزایش یافت، و در نتیجه کشورهای آسیائی به تدریج به صادرکنندگان مواد خام و واردکنندگان محصولات صنعتی تبدیل شدند، البته این‌کار به ضرر خیلی از افرادی که در کارهای روزمره صنعتی و دادوستد بازرگانی اشتغال داشتند تمام می‌شد و برعکس نفع آن به جیب بعضی از مصرف‌کنندگان، بازرگانان راه‌دور، و ملاکین می‌رفت. این تغییرات، با آن جزئیاتی که در مورد مثلاً "مصر و یا هند مطالعه شده‌اند، در مورد ایران مطالعه نشده است، اما جهت‌های کلی مشابه بودند، اگرچه شدت آن در ایران به‌خاطر حضور کمتر و تجارت اندک‌تر غرب، مانند آن کشورها



نبود.

قبل از آنکه به بحث در مورد دگرگونیهای عظیم سیاست ایران در قرن نوزدهم بپردازیم، تاثیر نیروهای بلندمدتی را که در این دوران درکار بودند مطالعه می‌کنیم. به غیر از توان تاثیر جدید سیاسی - اقتصادی غرب، بیشتر نیروها در ارتباط با عواملی بودند که از حدود قرن یازدهم میلادی در جریان بودند. در آن زمان، تهاجمات وسیع قبایل چادرنشین ترک و سپس ترکان سلجوقی، که با تاخت و تاز بر ایران همراه بود، بر قدرت منطقه‌ای و نیمه فئودالی رهبران قبایل و سایر رهبران نظامی افزوده و حکومت‌های مرکزی را تضعیف نمود. قبایل کوچ‌نشین اغلب به سبب قدرت نظامی تقریباً "خودمختار بودند و بسیاری از آنها می‌توانستند محصولاتی را که خود تولید نمی‌کردند از طریق دادوستد با دهکده‌ها و شهرهای محلی به دست آورند. کنترل آنها توسط دولت مرکزی مشکل بود، بخصوص که ایران دارای مناطق کوهستانی و سرزمینهای لم‌بزرع وسیع و بدون سیستم‌های ارتباطی مناسب و بالاخره فاقد رودخانه‌های قابل کشتیرانی بود.

این عوامل در خودمختاری محلی قابل توجهی که حتی در بین گروههای غیر کوچ‌نشین در ایران قبل از قرن بیستم وجود داشت، و همچنین در ایجاد دوره‌های متفاوت عدم تمرکز قدرت مرکزی، و سلطه رهبران قبائل محلی نقش داشتند. در این دوران تنها چند سلسله حکومت مرکزی بود که نسبتاً "قدرت اصلی را در دست داشتند که از آن جمله سلسله‌های سلجوقیان، مغولها، و صفویه را می‌توان نام برد. در خلال قرون یازدهم تا نوزدهم میلادی، به جز در زمانهایی که قدرت در دست حکومت مرکزی بود و لذا رهبران قبایل باید از طرف حکام وقت تائید می‌گردیدند، در سایر مواقع قبایل کوچ‌نشین اساساً "امور داخلی خود را شخصاً" اداره می‌کردند، و غالباً "نیز بر مردم روستا و یا حتی شهرنشینی که در زمین‌های آن محدوده زندگی می‌کردند حکومت داشتند. دروای این موضوع، قبایل بهترین نیروهای جنگی ایران را تشکیل می‌دادند، زیرا که مهارت آنها در سوارکاری و نیز آشنائی و مهارتشان در بکارگیری آخرین نوع سلاحها به آنها، نسبت به اهالی شهری، در این زمینه برتری خاص می‌بخشید. معمولاً پادشاهان آن زمان کوششی در جهت آموزش نظامی اهالی شهرنشین به خرج نمی‌دادند. برتری نظامی مردم قبایل احتمالاً" در قرن

هجدهم افزایش یافت. این برتری ممکن است یکی از دلایل عدم تمرکز قدرتی بوده باشد که در قرن هجدهم، برپایه قدرت قبایل، وجود داشت. ورود سلاحهای آتشین به صورت توپ باعث تقویت قدرت حکومت مرکزی در ایران، امپراطوری عثمانی، و جاهای دیگر گردید و این تنها نیروی دولتهای مرکزی بودند که سرمایه لازم برای تهیه توپ و آموزش پرسنل توپخانه را داشتند. البته با پیدایش تفنگهای دستی موثر، گروههای کوچک و غیر متمرکز، بخصوص اگر دارای اسب بوده و می‌توانستند از روی زمین شلیک کنند، قادر بودند تا از امکانات به وجود آمده به خوبی استفاده کنند. تحقیقات و مطالعات روی این زمینه، و نیز در زمینه تاثیر تجارت با غرب در قرون شانزدهم تا هجدهم میلادی، باعث گردیده تا آن نظریه سابق که مدعی بود تاثیر غرب بر خاورمیانه در قرن نوزدهم به‌طور ناگهانی بوده است تعدیل گردد. (۱)

تمام سلسله‌های مهم ایرانی از زمان آل بویه (۹۴۵ تا ۱۰۵۵ میلادی) تا زمان حکومت قاجار (۱۷۹۶ تا ۱۹۲۵ میلادی) یا اجداد و دودمانی قبیلتهای داشتند و یا آنکه برای رسیدن به قدرت بر قدرتهای نظامی قبیلگی تکیه کرده‌اند. بنا بر یکی از تخمین‌ها، قبایل کوچ‌نشین در ابتدای قرن نوزدهم حدود نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند که این رقم در اواخر قرن مزبور به مرز یک چهارم رسید. اگر به‌طور تقریبی تخمین بزنیم که جمعیت ایران در بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی از حدود ۵ میلیون نفر به ۱۰ میلیون رسید، در آن صورت می‌توان گفت که تعداد حقیقی چادر نشین‌ها ثابت مانده است (۲). تاثیر گروههای عظیم، نیمه خودمختار، و قدرتمند نظامی قبایل روی زندگی و سیاست‌های ایران هنوز محل بحث است.

هنگامی که حکومت مرکزی ضعیف شده و یا عدم تمرکز قدرت وجود داشته باشد، نهادهای قبیلتهای خودمختاری پیشه می‌کنند و این جریان تا امروز ادامه دارد. با اینکه یک تعریف قابل قبول عمومی در این مورد که چه چیز را می‌توان یک قبیله نامید وجود ندارد، اما بطور کلی قبایل ایرانی هویت خود را با واژه‌های متمایزی که می‌توان آنها را به "قبیله" و یا "کنفدراسیون قبیلتهای" تعبیر کرد مشخص می‌سازند. این تعریف برای واحدهای قبیلتهای بزرگ است. در مورد واحدهای کوچکتر از واژه "طایفه" استفاده می‌گردد، و اعتقاد عمومی آنها بر این است که قبایل و یا طوائف آنها باید به وسیله پیوندهای خانوادگی

به هم ارتباط داشته باشند. اکثر قبایل ایرانی به کوچ‌نشینی شبانی عادت دارند، و یا اینکه در گذشته عادت داشته‌اند. این امر در ایران عمدتاً "به معنی دو مهاجرت مهم قبیله‌ای است، یکی کوچ از مراتع تابستانی به زمستانی و دیگری بالعکس، و این به جهت ضرورت پیدا کردن مراتع برای گله‌ها در تمام فصول سال است. علاوه بر این، اکثر قبایل وقتی در محلی سکنی گزیدند مشغول کشاورزی می‌شوند. زندهای قبیله، نظیر اکثر زندهای روستائی، چادر به سر نداشته و غالباً حتی بیش از مردان قبیله کار می‌کنند، کارهایی نظیر ریسندگی، بافندگی، آشپزی، کشاورزی و دامپروری. در بین قبایل به میزان قابل توجهی عدم تمرکز قدرت و خودمختاری داخلی وجود دارد و رهبران عالی‌مقام قبایل فقط به هنگام جنگ و یا ارتباط با حکومت و سایر گروههای خارجی وجودشان ضروری است. در میان گروههایی که در ایران بوده و از نظر نژاد غیرپارسی محسوب می‌شوند و بعضی یا تمام آنها کوچ‌نشینی دارند می‌توان از گروههای زیر نام برد: ترکمن‌هایی که به زبان ترکی تکلم می‌کنند (سنی مذهب) در شمال، قشقائی‌ها در ایالت فارس، شاهسون‌ها در آذربایجان، کردها (که غالباً سنی مذهب هستند) در غرب، بختیاری‌هایی که به زبان لری تکلم می‌کنند و لرها در میان اقوام کرد و قشقائی، اعراب در جنوب غربی، و بلوچها (سنی مذهب) در جنوب شرقی، و بسیاری از قبایل کوچکتر. تنها تعداد خیلی از افراد این قبایل هستند که به زبان فارسی به عنوان زبان اول خود تکلم می‌کنند، و این امر به عدم تمرکز بالقوه قدرت مرکزی در میان قبایل کمک می‌کند، همانطوری که سنی بودن قبایلی نظیر کردها، بلوچها، ترکمن‌ها، و اقلیتی از اعراب، که هم نژادانی در آن طرف مرزهای ایران دارند، به عدم تمرکز مزبور کمک می‌نماید (۲). در میان اقوام ایرانی، این چهار قبیله، به همراه ترکهای شیعی مذهب آذربایجان، تمایلات بیشتری برای خودمختاری نشان می‌دهند.

علاوه بر رهبران قبایل، که با مردان کاملاً مسلح و وفادار خود عنصر اصلی گروه حاکم را در ایران تشکیل می‌دادند، عناصر مهم دیگری نیز وجود داشتند که غالباً "حیطه اقتدارشان با هم تداخل می‌نمود. در زمان حکومت قاجار قوی ترین گروه منفرد حاکم معمولاً "دربار بود، که در راس آن شخص شاه قرار داشته و از گروههای بزرگی از اقوام سلطنتی تشکیل می‌گردید که در میان آنها ملکه مادر و همسر یا همسران سوگلی شاه بانفوذ فراوان وجود داشتند. آنها غالباً افرادی

از خانواده قاجار را به عنوان فرمانروای ایالات تعیین می‌کردند، که در میان آنها چندتن از زنان درباری نیز دیده می‌شوند. اما این انتصاب بیشتر به خاطر دریافت عواید آن ایالات بود. معمولا "خزانه‌داری کل و خزانه‌داری مناطق (مستوفی‌ها) یک پست موروثی بود. آنان غالبا "رمز و روش خاصی برای نوشتن دفترها به‌کار می‌بردند که در خانواده خودشان حفظ می‌شد تا این انحصار منصب را از دست ندهند. تقریبا "تمام مناصب مهم در دیوانسالاری نسبتا" بدوی دولت مرکزی و در مناطق مختلف با پول خریداری می‌شد (درست به همان صورت که در اکثر نقاط اروپا تا قبل از دوران اخیر وجود داشت). از آنجائیکه دولت برای تهیه تسلیحات و اجناس غربی به پول نیازمند بود، سیستمی به وجود آمد که تقریبا "به صورت حراج سالیانه پست فرمانداری ایالات بود. در این سیستم فرمانداری به کسی داده می‌شد که بهترین پیشنهاد (خرید آن پست) را بدهد، منصب جمع‌آوری مالیات‌ها و سایر مناصب نیز به همین ترتیب فروخته می‌شدند. سیستم مزبور این مزیت را داشت که برای استانداران و به تبع آن حکام پول نقدی فراهم می‌کرد، اما در مقابل برای رفاه و سعادت ملی زیان‌بخش بود، زیرا مسئولان را تشویق می‌کرد تا هرچه می‌توانند از عموم مردم مالیات بیشتری بگیرند، چون آنها اطمینان نداشتند که پست خود را برای مدتی طولانی حفظ خواهند کرد. بدین ترتیب برای این قبیل فرمانروایان ایالات فرقی نمی‌کرد که در دست کشاورز بیچاره پولی برای مصرف در امور سرمایه‌گذاری، بازدهی، و محصول دهی باقی مانده باشد. البته استثنائاتی نیز در این حراج مناصب وجود داشت، فی‌المثل فرمانداری کل استان ثروتمند و مهم آذربایجان در گوشه شمال غربی ایران به ولیعهد داده می‌شد، که حکومت واقعی غالبا" در دست یکی از وزراء بود، و بعضی از شاهزاده‌ها نیز در جاهای دیگر فرماندار بودند. حتی در این محل‌ها نیز مالیات‌ها وسیله‌ای بود برای غصب هرچه بیشتر پول از جیب اکثریت کشاورز.

یکی از ویژگی‌های دیوانسالاری حاکم این بود که امکان داشت کسی از یک خانواده سطح پائین در دربار به پست بالائی دست یابد. دونفر از صدراعظم‌های دوره حکومت طولانی ناصرالدین شاه (۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ میلادی)، میرزاتقی‌خان امیرکبیر و میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، و نیز یکی از صدراعظم‌های بعدی - میزاعلی اصغرخان امین‌السلطان، که مدتی طولانی صدارت کرد، از اینگونه

افراد بودند (۴). پدر نفاول، یکی از پیشخدمت‌های دربار و پدر بزرگ نفر دوم یک کارگر حمام و پدر نفر سوم یکی از قهوه‌چی‌های گرجی بود که در خدمت دربار ترقی نمودند. البته نمی‌توان نتیجه گرفت که در خارج از حلقه‌های درباری نیز بدین سهولت برای طبقات اجتماعی امکان حرکت وجود داشت. با وجودیکه اسلام برای هیچ یک از امتیازات طبقاتی و اشرافی ارزشی قائل نیست، به استثنای احترام و حقوق مستمری سادات که از اولاد پیغمبر بودند. هنوز آنقدر مطالعه و تحقیق نشده تا بتوان با اطمینان گفت که در ایران آن زمان سهولت تحرک طبقات اجتماعی بیش از سایر جوامع غیر مدرن بوده است.

اگر فرض کنیم خون اشرافیت، به معنایی که در غرب گفته می‌شود، در ایران نیز به ندرت وجود داشته است—در ایران عناوین اجتماعی معمولاً با پول خریداری می‌شد و چنان نبود که خودبه خود از پدر به پسر منتقل شود— برای اعطای چنین منزلت و قدرتی داشتن زمین بسیار مهم بود. اکنون نمی‌دانیم آیا بیشتر این چنین بود که افراد ثروتمند و قدرتمند در دربار، رهبران قبایل، علماء، و تجار برای ازدیاد قدرت و امنیت خود زمین می‌خریدند، و یا اینکه برعکس ملاکان و زمینداران به خاطر ثروت چشمگیری که به صورت زمین داشتند سعی می‌کردند مناصب مهم و پرنفوذ را نیز به دست آورند. نوشته‌های اخیر بیشتر صورت اول را تأیید می‌کند، که زمین‌داری بیشتر یک امر الحاقی بود تا یک منبع اولیه قدرت. رهبران قبایل، درباری‌ها، علماء، و تجار سعی داشتند که زمین‌های زیادی را تحت کنترل خود درآورند، و ممکن است ابتدا حقوق مربوط به مالیات عواید کشاورزی یک زمین را می‌خریدند و بعدها کم‌کم آنرا به حق مالکیت بر آن زمین تبدیل می‌کردند، زیرا مشاهده می‌کنیم مالکیت خصوصی زمین در قرن نوزدهم در ایران افزایش یافته است. اگرچه آمار و ارقام در این مورد ضعیف است، اما منابع موجود این‌طور نشان می‌دهد که در قرن نوزدهم مالکیت زمین به صورت زمین‌داری‌های وسیع افزایش یافته و برعکس مالکیت دهقانی کاهش داشته است، چنانکه در پایان قرن بیشتر زمینها در دست صاحبانی بود که خود در آن زمینها کشاورزی نمی‌کردند بلکه آنها را به صورت مشارکت در محصول به کشاورزان اجاره می‌دادند. با نزدیک شدن به پایان قرن نوزدهم تجار بیشتری را می‌بینیم که بخريد زمین دست می‌زنند. این تجار، همراه با بعضی از ملاکین قدیمی، کم‌کم در مسیر رفع نیازهای محصولات غرب افتاده و از زمینهای خود برای کشت

محصولاتی که جنبه صادراتی داشت، نظیر پنبه و یا تریاک استفاده می‌کردند. کشت این محصولات در خلال قرن مزبور وسعت یافت. توسعه محصولات کشاورزی به معنی ازدیاد درآمد ادواری بعضی از کشاورزان، به‌خصوص کشاورزان نسبتاً مرفه‌تر، بود. اما به‌طور کلی باعث ازدیاد جمعیت در حومه شهرها می‌گردید، زیرا کشاورزان فقیر قادر به سرمایه‌گذاری‌های لازم نبودند، در حالیکه تجار و ملاکین بدین‌کار قادر بودند. همچنین این‌کار ایرانیان را هرچه بیشتر به نوسانات تقاضا در بازار جهانی و نیز به آب و هوا وابسته می‌نمود، زیرا توسعه کشت محصولات صادراتی به معنی تقلیل میزان کشت اقلام ضروری غذایی بود، و چنانچه مشکلی در امر صادرات پیش می‌آید ممکن نبود اقلام ضروری را با درآمدهای خارجی تامین نمود. قحطسالی سخت سالهای ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲ میلادی و سالهای قحطی که پس از آن اتفاق افتاد، بعضاً "به خاطر توسعه سریع کشت خشخاش بود (۵)، اگرچه بعضی از کشاورزان از ناحیه محصولات صادراتی و نیز واردات ارزان قیمت سود می‌بردند.

به حسب شریعت اسلامی، هریک از ورثه متوفی سهم مشخصی از زمین یا مایملک او را به ارث می‌برند. این امر موجب تقسیم و تفکیک بعضی از املاک خانوادگی می‌گردید. اما گاهی با ایجاد موقوفات خانوادگی، و یا حتی طفره رفتن از قوانین شرع اسلام، املاک همچنان به صورت یک پارچه نگهداری می‌شد. در میان مقامات رسمی چنانچه کسی مورد غضب شاه واقع می‌گردید ممکن بود کلیه ثروتش مصادره شده و یا حتی گاهی جان خود را نیز از دست بدهد. مصادره کامل یا جزئی اموال پس از مرگ یک مقام رسمی نیز مکرراً اتفاق می‌افتاد. بدین ترتیب معدود کسانی که در مرکز قدرت و ثروت قرار داشتند، سطح و مقام اجتماعی‌شان در معرض نوسانات شدید و زیروروشدن‌های عظیم بود (گاهی تنزل مقام حتی به مرگ و مدفون شدن نیز می‌انجامید). البته بعضی از خانواده‌ها ثروت و منصب دولتی خود را مستمراً حفظ می‌کردند، و به مراتب خانواده‌های بیشتری را نیز می‌بینیم که مستمراً "در فقر و بی‌قدرتی به سر می‌بردند. خانواده‌های تجار مرفه نیز گاهی به حلقه زمینداران و مقامات حکومتی می‌پیوستند. مطالعاتی که روی تحرک طبقات اجتماعی ایران انجام گرفته نشان می‌دهد که طی دو قرن گذشته، حداقل تا اواخر دوران قاجاریه، رهبری شهرها و مشاغل در شهرستان‌ها به میزان قابل توجهی ثابت و مستمر بوده‌است، در حالیکه تحرک طبقاتی در

تهران بیشتر به چشم می‌خورد. این روال برای شهری که پایتخت بود و با سرعت زیادی توسعه می‌یافت، و بسیاری از افراد تجارت‌پیشه و جاه‌طلب و حتی محنکر از شهرهای دیگر به سوی آن جذب می‌شدند، امری طبیعی بود. (۶)

فعالیت‌ها و دیوانسالاری دولتی در طول حکومت قاجاریه بسیار محدود بود و تنها در اواخر حکومت این سلسله اندکی رو به فزونی‌یافت. هدف اصلی دیوانسالاری حکومت جمع‌آوری مالیاتها و از جمله حقوق گمرکی بود و فائده اصلی پول‌های جمع‌آوری شده نیز (مانند پولی که خوانین یا دیگران می‌پرداختند تا حق جمع‌آوری مالیات به آنها واگذار شود) تامین بنیه مالی و بودجه افراد جمع‌آوری‌کننده و دربارهای ایالتی و مرکزی بخصوص شخص شاه و اطرافیانش در تهران بود. کارهای عام‌المنفعه ابتدائی نظیر ساختن جاده‌ها و کاروانسراها (که در زمان بعضی از سلاطین صفویه و حکام بعدی احداث شده بود) بندرت انجام می‌گرفت. بنیادهائی نظیر مدارس بیمارستانها و غالب محاکم قضائی که در غرب جدید به عنوان نهادهای دولتی شناخته می‌شوند، مانند بسیاری از کشورهای اسلامی در زمره مسئولیتهای رهبران مذهبی بود که حقوق شرعی و هدایای مذهبی مردم را جمع‌آوری می‌کردند. به غیر از جمع‌آوری و پرداخت پول به مرکز و دربار، تنها وظیفه دیگر فرمانداران و سایر مقامات دولتی حفظ نظم بود.

با کمال تعجب باید گفت که پادشاهان قاجار به امر ایجاد یک نیروی نظامی مدرن، که قادر بود آنها را در مقابل حملات خارجی و شورشهای داخلی حفظ نماید، توجه اندکی داشتند. بسیاری از حکام آسیائی قبل از این به ضرورت تقویت بنیه نظامی به منظور حفظ استقلال کشورهای خویش پی برده بودند. مساله تشخیص ضرورت ایجاد نیروهای نظامی یکی از دلائل برنامه‌های مدرنیزه کردن حکامی نظیر محمدعلی در مصر و یا سلطان سلیم سوم و سلطان محمود دوم در امپراطوری عثمانی در اوائل قرن نوزدهم بود. آنها به این نتیجه رسیدند که لازمه داشتن نیروهای نظامی مدرن تاسیس مرکز ترجمه برای متون خارجی، آموزش به سبک غربی برای بعضی از محصلین، مدارس جدید و نیز ایجاد کارخانه‌های تسلیحاتی داخلی است. با وجودیکه تماس تجاری و غیره ایران با غرب، چه قبل از حکومت قاجار و چه در خلال دوره قاجاریه، از تماس کشورهای نظیر مصر و یا امپراطوری عثمانی کمتر بود، اما هنوز تعجب‌آور

است که چگونه ایران حتی در اواخر قرن نوزدهم نیز از پیشگامی آن کشورها در این زمینه تقلید ننمود. تنها فردی از قاجار که به اهمیت ارتش مدرن واقف بود ولیعهد ایران عباس‌میرزا است که در اوایل قرن نوزدهم فرمانداری کل استان آذربایجان را برعهده داشت. عباس‌میرزا با استفاده از قراردادهایی استادکاران فرانسوی و انگلیسی را به خدمت گرفت تا در ایجاد یک نیروی مسلح به سبک غربی در آذربایجان دست‌بکار شوند. این نیرو، که به تبع نامگذاری محمدعلی در مصر و سلیم در عثمانی، به نام "نظام جدید" خوانده می‌شد، در حقیقت به معنی "ارتش جدید" بود. بخصوص از این جهت که سربازان انیفورمه‌هایی به سبک غربی می‌پوشیدند او نیز درست مثل پیشگامان غیر ایرانی خود در این راه، با بعضی از علماء که مدعی بودند این ابداع او عملی غیر اسلامی است، درگیری پیدا کرد، و باز مثل آنها او از مهربانی و مساعدت بعضی دیگر از علماء که چنین ابداعی را، به عنوان وسیله‌ای جهت محافظت از دارالاسلام، توجیه می‌نمودند بهره جست. از جمله اقدامات دیگر عباس‌میرزا اعزام چندمحصل به خارج جهت تحصیل در رشته‌های فنی و حرفه‌ای، ایجاد روابط حسنه با غرب، و تشویق مردم به رفتار خوب با اقلیت‌های مذهبی بود.

عباس میرزا در سال ۱۸۳۳ میلادی، قبل از آنکه به تخت سلطنت جلوس کند، از دنیا رفت. بعد از او تنها اقدامات پراکنده‌ای در جهت آوردن کارشناسان نظامی از کشورهای مختلف خارجی به منظور آموزش بخش‌هایی از نیروهای نظامی مملکت انجام گرفت. در بین اینها تنها تیپ کوچک قزاق با افسران روسی بود که در اواخر قرن به صورت یک نیروی منضبط و جدی وجود داشت، اما از آن نیرو نیز بیشتر به منظور حفاظت از شاه و دربار استفاده می‌شد. به غیر از مورد فوق، ارتش ایران به بی‌نظمی، و فروش مناصب نظامی به مردها یا نوجوانانی که هیچ توانایی نظامی نداشتند معروف بود و به اینکه افسران و فرماندهان حقوق سربازان خود را به جیب زده و برای آنکه گرسنگی نکشد اجازه می‌دادند تا آنها برای امرارمعاش خود به هر شغلی که از ایشان ساخته بوده است دست بزنند شهرت داشت. بدین ترتیب دیگر فرصتی برای آموزش و تمرینات نظامی باقی نمی‌ماند سوای تیپ قزاق که در سال ۱۸۷۹ میلادی تشکیل گردیده بود دولت ایران، در بعضی از مواقع بر نیروهای نظامی قبایل که بخشی از ارتش



منظم دولتی نبودند تکیه کرده و در عوض در تاخت و تاز و غارت اموال مردم به آنها مقداری آزادی می داد. دولت مرکزی که از همه وسایل صحیح کنترل ایالات از قبیل وجود یک ارتش یا پلیس قوی، و یا جاده‌ها و خطوط آهن مناسب که از طریق آنها بتوان به سهولت به شهرستانها رسید، محروم بود، ناچار به وسائل غیر مستقیم برای کنترل و حکومت متشبث می شد. این وسایل عبارت بودند از تقسیم نیروهای مخالف دولت، تشویق منازعات گروهی، اعطای رشوه، که گاهی به صورت هدایا و یا مستمری سالیانه بود، و بالاخره گروگان نگهداشتن سران قبائل و خانواده‌های سرشناس در تهران.

آنچه برای قدرت دولت مرکزی از قبایل و خانواده‌های پرقدرت نیز خطرناک‌تر می نمود، نفوذ عظیم علمای مذهبی شیعه بود. در حالیکه سلاطین صفوی، با این ادعا که آنها از اولاد ائمه می باشند، و با کنترل قابل ملاحظه بسیاری از رهبران مذهبی، موفق شدند از عواقب بسیار خطرناک رشد قدرت اجتماعی - اقتصادی و نیز داعیه‌های عقیدتی علماء در امان بمانند، این امر در مورد سلاطین قاجار کمتر صادق بود. این سلاطین، با آنکه به سنت رایج سلطنتی آن دوران خود را "ظل‌الله" و یا "سایه خدا" در زمین می خواندند، نمی توانستند مدعی هیچ‌گونه تبار ویا شرافت خاص مذهبی بوده باشند. اینها، به‌خلاف حکام صفوی، تنها تعداد معدودی از عالمان وابسته به دربار را در کنترل داشتند. قاجاریه ائمه جمعه شهرها، و بعضی از قضات، را منصوب می نمودند، اما علمای منصوب دربار، نسبت به مجتهدینی که هیچ‌گونه پیوندی با دربار نداشتند، در چشم توده‌ای مردم در درجه بسیار پائین تری قرار داشتند. همانگونه که قبلاً" متذکر شدیم سلسله مراتب روحانیت، از طریق جمع‌آوری مستقیم حقوق شرعی و نیز اوقاف، از نظر مالی و اقتصادی یک نهاد خودکفا بود، و این درحالی بود که توقف علمای بزرگ مذهبی در عراق که جزو قلمرو عثمانی بود در تمام طول حکومت قاجار و بعد از آن نیز ادامه یافت و این امر خود باعث تقویت بیشتر استقلال علماء گردید. اگر یک مجتهد طراز اول نظر می داد که فلان سیاست دولت باید عوض شود، و یا اینکه فلان حاکم بد عمل می کند، مقلدین آن مجتهد حرف او را اطاعت می کردند و نه نظر حکومت را.

شهرهای مذهبی شیعی دز عراق، از طریق ندورات و موقوفات مذهبی، آن قدر درآمد مالی داشت تا بتواند جامعه وسیع رهبران، اساتید، و طلاب مذهبی

را که با استقلال کامل از دولت ایران در عراق زندگی می‌کردند تأمین نماید. حتی در داخل ایران نیز منابع مختلف مالی ثروت هنگفتی را برای علماء به‌وجود آورد، بعضی از ایشان چون ملاک و تاجر هم بودند ثروتشان دوچندان می‌شد. این درآمد بطور نامساوی در بین علماء تقسیم گردیده بود، به‌طوری‌که بعضی از آنان فقیر و یا متوسط الحال و بعضی دیگر غنی بودند. این گروه اخیر غالباً "منابع درآمد خارجی - (خارج از حقوق طلبگی) - داشتند، اما رویهمرفته به عنوان یک گروه به هم پیوسته، علماء از بخش‌های مالی خوبی برخوردار بودند، و همین ثروت باعث ارتقاء قدرت و استقلال ایشان می‌شد. همچنین بسیاری از علماء وساداتی که با آنان محشور بودند، از هدایا و مستمری دولتی نیز استفاده می‌کردند، اما دریافت این هدایا همواره به معنی وفاداری آنها به حکومت نبود.

بسیاری از فعالیت‌هایی که در کشورهای مدرن به عنوان وظایف دولتی تلقی می‌شوند در ایران زمان قاجاریه، همانند غالب جوامع سنت‌گرای اسلامی، به دست علماء انجام می‌شد. این فعالیت‌ها شامل آموزش در همه سطوح، انواع فعالیت‌های قضائی و حقوقی و خدمات اجتماعی ورفاهی بود. ایران به همان اندازه که در اصلاح فنون نظامی عقب بود، همچنان نیز در ایجاد یک نظام جدید یا غیرمذهبی آموزشی عقب‌مانده بود. به استثنای مدرسه دارالفنون، که در اواسط قرن نوزدهم توسط میرزاتقی‌خان امیرکبیر برای آموزش افسران ارتش و کارمندان دولتی به‌وجود آمده بود، تعلیمات عمومی در ایران کاملاً در دست علماء بوده و دولت هیچ دخالتی در برنامه‌های آموزشی و سایر مسائل مربوط به آن نداشت. آموزش به‌گونه‌ای اسلامی و سنتی در سطوح پائین بیشتر روی خواندن، نوشتن، و از حفظ کردن قرآن (که غالباً "معنی عربی آن نیز فهمیده نمی‌شد) متمرکز بود، و در سطوح بالاتر تأکید بر زبان عربی و علوم قدیمه اسلامی بود. در قلمرو شیعی ایران بسیار بیشتر از مدارس سنی که در سمت غرب قرار داشتند، فلسفه اسلامی و حتی فلسفه قدیم تدریس می‌گردید. تنها در اواخر دوران قاجاریه کوشش‌های معدودی که غالباً "نیز خصوصی بود، در جهت مدرن کردن مدارس به‌عمل آمد. در این دوران بعضی از خان‌ها نیز موفق به تحصیل شدند، که در مدرسه و یا در خانه انجام می‌شد، چند نفری از آنها نیز تا آن جا پیش رفتند که بتوان گفت کلیه معلومات لازم را برای

اجتهاد کسب کرده‌اند. اگرچه معمولاً به این خانم‌ها "مجتهد" اطلاق نمی‌گردید زیرا بسیاری از شیعیان معتقد بودند یکی از شرایط اجتهاد مرد بودن است. در آن زمان، و تا امروز نیز، شبکه وسیعی از خانم‌های تحصیلکرده و ملا وجود داشتند که در اجتماعات و مهمانیهای مذهبی زنانه حضور یافته و به قرائت و تفسیر قرآن و نقل داستانهای از زندگی ائمه می‌پردازند (۷).

به خلاف تعلیم و تربیت و آموزش همگانی، امور مربوط به اجرای عدالت (دادگستری) به‌طور بالفعل بین محاکم شریعت (قانون اسلامی) که توسط علماء اداره می‌گردید، و محاکم اداری که از عرف ویا "قانون عادی" پیروی می‌کردند، تقسیم می‌گردید. محاکم اخیر معمولاً تحت ریاست شاه، فرمانداران، و یا نمایندگان آنها قرار داشت. بطورکلی محکمه شرعی به مسائلی از قبیل مسائل خانوادگی و یا مسائل حقوقی شخصی، اجرای وصیت‌نامه‌ها، قراردادهای بین افراد، و یا سایر اسناد حقوقی، و بالاخره تخطی از قوانین اسلامی رسیدگی می‌نمود، در حالیکه محکمه عرفی به مسائل جنائی و یا شورش بر علیه مسئولین دولتی رسیدگی می‌کرد. در طول حکومت قاجار دولت همواره کوشش داشت که بر قدرت محاکم دولتی و مامورین قانونی دولت بیفزاید، بخصوص هنگامی که صدراعظم‌های اصلاح‌طلب قوی مصدر کار بودند. علماء معمولاً در مقابل این کوشش دولت مقاومت می‌کردند.

علماء با طبقات پیشهور (که در زبان فارسی "بازاری‌ها" خوانده می‌شوند) روابط مستحکمی داشتند. این طبقات شامل تجار برگزیده بازار که در تجارت به مناطق دوردست و تجارت بین‌المللی دست داشتند، و گروه وسیع مغازه‌داران حرفه‌ای بازار بود که به اصناف مختلف تقسیم می‌گردند. علماء و بازاری‌ها معمولاً به یک خانواده تعلق داشتند. بیشتر درآمد علماء از طریق پرداخت حقوق شرعی بازاری‌ها تامین می‌شد. اصناف مختلف غالباً به مناسبت اعیاد مذهبی و یا نیمه مذهبی جشن‌هایی برپا می‌کردند که در این جشن‌ها به خدمات علماء نیاز بود تقوا و اطاعت مذهبی از صفات بارز بازاری‌های سرشناس و یا رهبران آنها بود. (حتی امروزه نیز مغازه‌داران متشخص بازار و یا آنهایی که در بازار پول قرض می‌دهند با عنوان "حاجی" صدا زده می‌شوند، بدون اینکه خطاب‌کننده واقعا بدانند که آیا این فرد به سفر حج رفته و شایسته این عنوان هست یا خیر.) اگر کسی از طریق مطالعه مذهبی نفوذی بین طبقه روحانیت

پیدا می‌کرد این نفوذ به عنوان یکی از راههای ترقی اجتماعی او بود و بیشتر از ورود به خدمت دولتی در دستگاه قاجار احترام بر می‌انگیخت. برای کسانی که از تعقیب و یا خشونت ماموران دولتی می‌ترسیدند، مساجد و مقبره‌ها از زمره محل‌های عمده بست‌نشستن (پناه‌گرفتن) به حساب می‌آمد. با اینکه بعضی از علماء و بخصوص آنهایی که از طرف دولت منصوب شده بودند، معمولاً "جانب دولت را می‌گرفتند، و بعضی نیز ممکن بود تقلب کرده، پول اندوخته نموده، و یا حتی رشوه‌بگیرند، اما بطور کلی علماء کمتر از مقامات دولتی از این‌گونه کارها می‌کردند. در پاره‌ای از موارد نیز طبقات عمومی مردم، و یا ثروتمندان، برای عرض شکایت خود به دولت به علماء متوسل می‌شدند. در خلال حکومت قاجار چندین نوبت اتفاق افتاد که بخش مهمی از علماء به رهبری حرکت‌های مردمی، علیه دولت پرداختند که در برابر دست‌درازی قدرتهای امپریالیستی خارجی مدارا می‌کرد. بارزترین نمونه‌های رهبری روحانیت در جنبش تنباکو در سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ میلادی و در انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ میلادی دیده می‌شود.

موقعیت زنان در ایران زمان قاجار به ندرت مطالعه گردیده است، اما بر مبنای اطلاعات و مطالب موجود می‌توان چند نتیجه‌گیری کلی را به‌طور ابتدائی مطرح نمود. یکی اینکه موقعیت‌های زنان، همانطور که در سایر کشورهای اسلامی نیز صادق بوده و هنوز هم صادق است، برحسب طبقه و مقام اجتماعی آنها بسیار متغیر است. به لحاظ نظری، ایران نیز، مثل جوامع اسلامی دیگر، از قوانین قرآن در مورد زنها و خانواده پیروی می‌نمود، که با اضافات چندی منبعث از حقوق متأخر اسلامی و بعضی از خصوصیات حقوق شیعه دوازده‌امامی آمیخته بود. قرآن به مردها اجازه می‌دهد که اگر با همسران خود به‌تساوی رفتار کنند تا چهار همسر اختیار نمایند (در همان آیه از قرآن می‌خوانیم که مردها، هرچند سعی کنند، قادر نخواهند بود که بین همسران خود تساوی برقرار نمایند، لذا بعضی از روشنفکران مسلمان معاصر این مطلب را به عنوان نهی چندهمسری دانسته‌اند). به حسب قرآن مردها می‌توانند به سهولت همسران خود را طلاق دهند، و برای زنها نیز به‌طور محدود حق طلاق وجود دارد، مردان بر زنان و دختران سرپرستی داشته، و شهادت زنها معادل با نصف شهادت مرد مقرر شده است. ارث زنها نیز نصف مردان است، اما همین

میزان سهم الارث، به اضافه این حقیقت که یک خانم پس از ازدواج نیز به تملک آنچه متعلق به خود او است ادامه می‌دهد، از قوانینی که برای زنها در اکثر کشورهای غربی تا اوایل این قرن وجود داشت خیلی بهتر است. همانگونه که در گذشته توجه دادیم، اشکال مختلفه رایج حجاب برمبنای دستورات قرآن نیستند، اگرچه خیلی از مسلمانان قرآن را طوری تفسیر می‌کنند که گوئی حجاب را مقرر داشته است. چنانچه میان زن و مرد طلاق واقع شود، سرپرستی کودکان به پدر واگذار می‌شود (البته این پس از گذشتن از سن خاصی در مورد بچه‌ها است که میزان این سن به حسب مکاتب مختلف فقه اسلامی فرق می‌کند، اما در مورد مکتب شیعی سن پائینی است).

موقعیت زنان، در عمل، بسیار متغیر بوده و هنوز هم هست. چندهمسری، به دلایل اجتماعی و نیز به دلایل اقتصادی، هرگز چندان رایج نبوده است و در دوران جدید بیشتر از ویژگیهای طبقه برگزیده حاکم بود، که بعضی از آنها نیز دارای حرمسرا بوده و در مورد زنهاى خود حجاب کامل و گوشه‌نشینی را رعایت می‌کردند. این بعضاً "نشانه آن بود که ایشان توانائی مالی اداره چندین زن و خدمتکار را دارا می‌باشند - یک نوع "مصرف نامرئی". حرمسراها نیز، به خلاف آنچه غربی‌ها تصور کرده‌اند به ندرت جایگاه تنبلی و بیکاری و احیاناً "خلاف‌کاری بود (۸). سنت اجتماعی نیز مانع از طلاق‌های مکرر بود، همچنانکه سنت مهریه کردن، که بخش اعظم آن باید به هنگام طلاق داده می‌شد، مانع این کار بود. اگرچه مردها ممکن بود راهی پیدا کنند و از زیربار پرداخت مهریه سرباز زنند، با این حال وجود مهریه تا حدودی عامل بازدارنده طلاق بود. عدم موافقت با طلاق در بین بعضی از طبقات اجتماعی و ممانعت و حکمیت خانواده‌هائی که در ابتدا آن ازدواج را ترتیب داده بودند نیز عاملی پیشگیرنده بود. یکی دیگر از راههای محافظت از حقوق خانم‌ها، که البته به ندرت دیده می‌شد، این بود که در متن عقدنامه، که اجباراً باید نوشته می‌شد، تبصره‌های خاصی را بگنجانند، نظیر اینکه مرد حق ندارد بدون اجازه همسر اول خود همسر دیگری انتخاب نماید.

تفاوت‌های مهمی بین گروههای اجتماعی و طبقات مختلف زنان وجود داشت. در ایران و خاورمیانه زنهاى چادرنشین قبایل اکثر کارهای یدی قبيله را انجام داده، بدون پوشش بوده، خیلی کمتر از زنهاى سنتی شهری از مردان

جدا هستند؟ از طرف دیگر، آنها بدان صورت که قرآن حکم می‌کند میراث خود را تقسیم نمی‌کنند. این که اینگونه عملکردهای قبیله‌ای عملاً "در سرتاسر خاورمیانه رواج دارد، و همسازی آنها با نوع زندگی قبیله‌ای و کوچ‌نشین، که اجازه نمی‌دهد زنها مجزای از مردها بوده و یا اینکه نیروی جسمانی آنها مهمل گذارده شود، و نیز اینکه تشویق نمی‌کند که سرمایه مختصر خانواده به دست خانواده جدیدی که عروس به داخل آنها می‌رود بیفتد، همگی این مطلب را به ذهن می‌آورد که این شرایط باید بسیار قدیمی بوده باشد. زنهای دهقان نیز کارهای سخت بدنی انجام داده و به حسب گزارشاتی که از قرن نوزدهم در دست است اکثراً "بدون حجاب بوده‌اند. حجاب عمدتاً "یک پدیده شهری (ولذا اقلیت) بوده است. اما اینکه حجاب را نیز به‌عنوان نشانه عدم آزادی کامل و یا فعالیت‌های مفید بدانیم غلط است. همانطوریکه در غرب هم هست، اداره خانواده، و یاکمک به اداره یک خانواده، از هرجهت فعالیت مهم و بارآوری به حساب می‌آمد که بدون آن به عملکرد صحیح جامعه خلل وارد آمده و تربیت فرزندان مختل می‌گردند. زنان، در طبقات اجتماعی گوناگون، همچنین به فعالیت‌هایی که به‌طور عموم "تولیدی" شناخته می‌شوند، نظیر رسیدن و بافتن ابریشم مشغول بودند که از آن جمله اقدام صادراتی مهمی نظیر شال (روسری) کرمانی و قالی‌های پارسی بود که برای آنها بازار خوبی در غرب در دهه‌های ۱۸۷۰ میلادی وجود داشت. در قالیچه‌ها و منسوجاتی که در قبایل بافته می‌شد، بیشتر خلاقیت‌ها در زمینه طرح و رنگ‌ها طرف زنها بود که در خلال قرون و اعصار به منصف ظهور رسیده بود. همچنین زنانی که در حرفه‌های گوناگون بودند که کمک به زنهای دیگر را برعهده داشتند، از قبیل خانم‌های قابله، زنهای فروشنده دوره‌گرد که برای فروش اجناس خود به خانم‌های خانه‌دار در منازل مراجعه می‌کردند، خانم‌هایی که به مداوای امراض می‌پرداختند، و دیگران - از جمله خانم‌های ملا که قبلاً "شرحشان گذشت.

بعضی از زنان دربار، بخصوص ملکه مادر و همسران سوگلی شاه، قدرت زیادی داشتند. ناصرالدین شاه، هنگامی که در سال ۱۸۴۸ میلادی به سلطنت رسید هنوز نوجوان بود، و مادر او نفوذ زیادی روی او داشت، بعدها نیز همسر مورد علاقه‌اش بسیار متنفذ بود (منزل اوبه مرکز توطئه دربار علیه صدراعظم وقت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله که فردی اصلاح‌طلب و در عین حال طرفدار

انگلیسی‌ها بود و بالاخره سقوط صدراعظم تبدیل گردیده بود. (خانم‌های سطح پائین‌تر و معمولی غالباً" در شورشهای کمبود نان و سایر حرکت‌های شهری شرکت داشتند، و این سنت همانطور ادامه یافت تا اینکه به شرکت قابل توجه زنها در نهضت مقاومت تنباکو در سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ میلادی، انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ میلادی، و بخصوص انقلاب سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ (انقلاب اسلامی ایران) منتهی گردید.

حتی در زمینه حجب و حیاورفتار جنسی، قضیه به آن صورتی که در قانون و یا فرمول‌های کلیشهای منعکس می‌گردید نبود. در نوشته‌ای که مربوط به اوایل قرن نوزدهم بوده به قلم یکی از زنها تحصیل‌کرده طبقه بالا می‌باشد می‌بینیم که به بقیه زنها یاد می‌دهد که چگونه با دیگران لاس زده، سبک‌سری نموده، و یا شوهران خود را گول زده و به فعالیتهای لذت‌بخش مشکوک بپردازند. در نوشته دیگری که نویسنده آن یک مرد است متناوباً "به خانم‌ها پند می‌دهد که با شوهران خود به انحاء مختلف بدرفتاری نمایند. اگر خانم‌ها رفتار درستی داشتند البته پندواند رزهایی لازم نبود. یکی از شرقشناسان اواسط قرن نوزدهم نوشته که خیلی از زنها رفتارشان با مطالب نوشته‌ای اولی می‌خواند و چنان رفتاری، کیش واقعی خانم‌ها بود (۹).

شیع در اسلام، (در رابطه با خانم‌ها)، از دونظر موضع خاصی داشت: یکی تاسیس این عرف که خانم‌ها نیز می‌توانند ملاحظه شوند، و دیگری موضع جنجالی‌تر ازدواج موقت. در این نوع از ازدواج، که اهل‌تسنن در همان اوایل آن را ملغی اعلام نمودند، مدت ازدواج، که می‌تواند از چند دقیقه تا نودونهم‌سال باشد، در قرارداد ازدواج ذکر می‌گردد. مثل هر نوع ازدواج دیگری، شوهر موظف به پرداخت مبلغی پول است. همسر و یا همسران موقت می‌توانند علاوه بر حداکثر چهار همسر رسمی انتخاب شوند. ازدواج موقت در مراکز زیارتی شیعیان، جائیکه ملاها می‌توانستند واسطه آن باشند، رونق پیدا کرد. هم مغرب‌زمینی‌ها و هم اهل‌تسنن غالباً "ازدواج موقت را به چشم "فحشاء" رسمی" نگاه کرده‌اند. اما به هر صورت محاسن دیگری هم دارد، زیرا که اگر حتی برای مدت کوتاهی هم بوده باشد بچه‌ها اولادقانونی آن فرد شناخته شده و زنها موقت، اگرچه زنان حرفه‌ای نیز بوده باشند، مرتکب خلاف قانون نشده و لذا کمتر از زنها فاحشه لکه‌دار می‌شوند. (باید اضافه‌کنیم که، به خلاف نظر بعضی از مدافعان توجیه‌گر،

فاحشه‌گری بی‌پرده و مستقیم از دیرباز در خاورمیانه وجود داشته است و هرگز چندهمسری و یا ازدواج موقت جلوی آن را نگرفته است).

آن اندازه که برای نشان دادن تنوع و بارآوری نقش خانم‌ها کافی باشد گفته شد. مثل خیلی از جوامع دیگر در دوره‌های اخیر و یا دوران قبل از آن، بسیاری از زن‌ها، در مقایسه با مردانی که از همان طبقه اجتماعی بودند، از حقوق و قدرت کمتری برخوردار بودند، و مردان تمایل به تسلط بر آنها داشتند. اما زندگی آنها، بیشتر از آنچه در نظریات کلیشه‌ای غرب در مورد نحوه زندگی زن‌های مسلمان وجود دارد، متنوع و دارای امکانات بود.

همانطوریکه قبلاً "عنوان گردید، اقلیت‌های مذهبی عمدتاً شامل "اهل کتاب" های شناخته شده (کسانی که معتقد به توحید بوده و کتاب مذهبی مقدسی داشتند) - یعنی یهودیان، و مسیحیان و ارمنی‌های مسیحی - زردشتیان، و جامعه کوچک صابئی‌های عرفان مسلک نزدیک مرز عراق هستند. یهودیان و آرامنه در شهرها متمرکز بوده و مثل صابئی‌ها غالباً "در بعضی حرفه‌های خاص مشغول به کار بودند که از جمله آنها می‌توان حرفه طلاسازی و نقره‌کاری را که بعضی از مسلمانان مذهبی از آن اجتناب داشتند، و یا رباخواری را که برای مسلمانان حرام است نام برد. با اینکه جوامع اقلیت‌های مذهبی به رسمیت شناخته شده و در خیلی از مسائل به حسب قوانین مذهبی خودشان، خودمختاری داخلی داشتند، و با اینکه با آنها، نسبت به اقلیت‌های موجود در بسیاری از کشورهای اروپائی، رفتار بهتری می‌شد، باز غالباً "به صورت شهروندان درجه دوم و فقیر بودند. به جهت اعتقادات شیعی در مورد خلوص آئین‌های مذهبی، آمیزش این اقلیتها با مسلمانان شیعه خیلی مشکلتر از آمیزش آنها در کشورهای سنی مذهب بود. در خلال قرن نوزدهم، یهودیان، مسیحیان و زردشتی‌هایی که در خارج از ایران زندگی می‌کردند سعی کردند که سطح تحصیلات و موقعیت اجتماعی هم مذهبان خود را در داخل ایران ارتقاء دهند و در این راه

۱. نسبت فحشا در کشورهای اسلامی باید با سایر کشورها مقایسه شود. مؤلف در این نوشته به نکتہ دقیقی از تاریخ اسلام اشاره کرده و آن لغو ازدواج موقت توسط اهل سنت می‌باشد. این کار در تاریخ به خلیفه دوم منسوب است و عبارت "متعنان محللتان و انا احرمها از او بصورت "ارسال مسلم" نقل شده است.



موفقیت‌هایی نیز به دست آوردند. به هر صورت، پیوند بسیاری از این جوامع مذهبی (و بعدها خیلی از بهائی‌ها) با گروه‌های غربی، و دخالت کشورهای غربی به حمایت از آنها، باعث گردید که بسیاری از آنان به‌دیده عوامل و جاسوس‌های قدرت‌های امپریالیستی غرب نگاه کرده شوند. این امر در بسیاری از کشورهای جهان سوم به همین منوال بود. دولت‌هایی که در قرن بیستم روی کار آمده‌اند، با هر برنامه و هدفی، همگی دفاع از حقوق اقلیت‌های شناخته شده مذهبی را از اهداف خود شمرده‌اند، اگرچه عمل آنها همواره با حرفشان مساوی نبوده است.

در اوایل قرن نوزدهم، پیوندهای مستقیم بین جوامع غنی و فقیر در یک قبیله یا طایفه، یا در یک صنف، دسته، یا محله شهری و اجتماع مذهبی از جمله سلسله‌های صوفیه و دسته‌های علماء، معمولاً از پیوندهای طبقاتی منطقه‌ای بین افرادی که ارتباطات مشابهی با روش تولید داشتند، قوی‌تر احساس می‌گردید. اما بهرجهت در اواخر دوره قاجار، پیدایش بازارهای منطقه‌ای و ملی، توسعه و بهبود ارتباطات و افزایش بحران‌ها و شکایات اجتماعی - سیاسی، موجب گردید که گروه‌هایی در سراسر کشور نظیر تجار، صنعتگران، روشنفکران جدید، و حتی علمای عمده، به مراتب بیشتر از آنچه در قبل وجود داشت، با یکدیگر آشنا شده و در سطح عمومی ارتباط برقرار نمایند. بنابراین، در اواخر زمان قاجار به حرکت‌های مردمی وسیعی در مقیاس مملکتی بر می‌خوریم که هماهنگی آنها بی‌سابقه بوده، و نیز گروه‌بندی‌های محلی و ملی اجتماعی و طبقاتی چندی که هویت خود را بازیافته‌اند.

عامل اجتماعی جدیدی که در زمان قاجاریه به چشم می‌خورد قدرت روبه رشد یک گروه غیربومی و غیرسنتی است که به نحو چشمگیری از فاصله دور بر جامعه تاثیر می‌گذاشتند. آنان نمایندگان دولت‌های خارجی و گروه‌های اقتصادی بیگانه بودند. با اینکه در شهرهای ایران آن‌چنانکه در شهرهای مصر، کرانه مدیترانه، و یا ترکیه خارجی بود وجود نداشت، اما ایران نیز تقریباً به اندازه آن کشورها تحت تاثیر سیاست‌های خارجی و بعضی شرکت‌های تجاری بیگانه قرار داشت. از زمان درگیری سوق‌الجیشی فرانسه، انگلستان، و روسیه در ایران و در زمان جنگ‌های ناپلئون، ایران خصوصاً از سیاست‌های بریتانیای کبیر و روسیه متأثر بود. علاوه بر منافع و علاقه اروپا به تجارت با ایران، و بعدها علاقه به

گرفتن امتیازات برای فعالیتهای اقتصادی اروپائی، انگلستان و روسیه منافع سیاسی و سوق‌الجیشی عظیمی در ایران داشتند. انگلستان علاقمند بود تا کنترل خلیج فارس را در دست خود حفظ کرده قدرتهای دیگر را از منطقه خلیج فارس بیرون نگهداشته، و از بخشهای جنوبی و شرقی ایران به خاطر کمک به حفظ هندوستان محافظت نماید. روسیه شوروی، پس از آنکه سرزمین ماورای قفقاز را در خلال دوجنگی که در اوایل قرن نوزدهم اتفاق افتاد از حاکمیت ایران خارج کرد، سعی می‌کرد شمال ایران را به صورت منطقه‌ای که شدیداً "تحت نفوذ روسها باشد درآورد، و همچنین مانند انگلیسی‌ها، سعی داشت که دولت مرکزی ایران را هرچه بیشتر کنترل نماید. گاهی "احزاب پیشرو" در روسیه وجود داشتند که امیدوار بودند مناطق بیشتری از ایران را تصرف نموده و نفوذ شوروی را تا حدی که امکان استفاده، و یا حتی دسترسی، به خلیج فارس را داشته باشد پیش ببرند.

نه انگلستان و نه روسیه، هیچ‌کدام علاقه نداشتند که طرف دیگر، مناطق بیشتری از خاک ایران را تصرف نموده و یا اینکه ایران را به صورت یک کشور تحت‌الحمايه خود درآورد. این علاقه متقابلی که در انگلستان و روسیه برای جلوگیری از کنترل ایران توسط کشور رقیب وجود داشت، مهمترین عامل حفظ استقلال ایران بود. اما استقلال صرفاً "ظاهری بود، چون ایران جرات نمی‌کرد قدمی بردارد که موجب ناخشنودی شدید انگلستان و یا روسیه گردد، مگر اینکه در این کارزار از حمایت بسیار قوی طرف مخالف برخوردار بود. حتی اگر یکی از طرفین به شدت ناراضی بود، تنها حمایت طرف دیگر نیز ممکن بود کافی نباشد. اسناد سیاسی که از قرن نوزدهم برجای مانده‌اند مملو از مواردی است که در آن رهبران ایران سعی دارند در مذاکرات با نمایندگان رسمی دولت‌های انگلیس و یا روس موافقت آنان را با فلان خط مشی و یا تصمیم سیاسی دولت جلب کنند، در حالیکه در یک کشور مستقل اینگونه تصمیمات یک تصمیم داخلی بوده و به هیچ دولت خارجی ارتباط ندارد. از آنجائیکه اکثر صاحب‌نظران غربی فقط آرشيو مطالب سیاسی انگلستان را خوانده و از مطالعه آرشیوهای ایرانی و روسیه غافلند، چنین احساس می‌کنند که نیت انگلستان در ایران اصلاح طلبانه و ترقیخواهانه بوده است، اما آشنائی کامل‌تر با منابع ایرانی و روسی موید این نظر نیست. روی هم رفته، انگلستان فقط از آن دسته از اصلاحاتی حمایت می‌کرد

که موجب تسهیل هرچه بیشتر تجارت انگلیسی‌ها و حفظ جان خارجی‌ها و افراد وابسته به آنان گردد، هنگامی که ملی‌گرایان واقعی و اصلاح‌طلب قوی می‌شدند، همانگونه که در خلال انقلاب مشروطیت دیدیم، انگلیس در مقابل آنها مقاومت می‌کرد. دولت‌های اروپائی منافع اقتصادی اتباع خود را حمایت و تشویق می‌نمودند. در اینجا نیز اختلاف بین انگلستان و روسیه، از آنچه که غالباً گفته می‌شود، کمتر است. درست است که دولت روسیه برای تشویق صادرات خود به ایران و نقاط دیگر غالباً "کاهش قیمت و یا اعانه و حمایت مالی را پیشنهاد می‌نمود، و برای اینکه نفوذ سیاسی خود را گسترش دهد، طرحهای سیستم بانکی و اجرای خط آهن را تقویت می‌کرد. اما دولت انگلیس هم، از نقطه نظر منافع سوق‌الجیشی خود، طرح ایجاد شبکه راه‌آهن را در نظر داشت، و از این روی بالمآل هردو دولت، عمدتاً به خاطر منافع بلندمدتشان با طرح ایجاد خط آهن در ایران مخالفت نموده و جلوی آن را گرفتند. دولت انگلستان همچنین در تشویق ویا جلوگیری از سرمایه‌گذاری در سایر طرحهای اقتصادی نیز نقش وسیعی داشت، که از آنجمله است عدم تشویق و دلسرد نمودن بارون‌روینتر در امتیاز بزرگی که در سال ۱۸۷۲ میلادی (از دولت ایران) کسب کرده بود، اما پس از ادعای خسارت روینتر، به منظور جلوگیری از کسب امتیاز راه‌آهن توسط روسها، پشتیبانی نمود. انگلستان هم‌چنین در سال ۱۸۸۹، از طریق امتیاز مهم ایجاد بانک شاهی ایران، که امتیاز استخراج مواد معدنی را نیز به همراه داشت، رسماً به پرداخت غرامت دولت ایران به روینتر کمک نمود. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی دولت انگلستان، بخصوص در زمینه کمک به اتباع خود در کسب امتیازات اقتصادی، بسیار فعال بود که از آن جمله امتیاز انحصار تنباکو در سال ۱۸۹۰ که به فاجعه انجامید و امتیاز نفتی بسیار مهم داری در سال ۱۹۰۱ میلادی می‌باشد. (این مطالب را بعداً با تفصیل بیشتری بحث می‌کنیم.)

به خارجیان به صورت دیگری نیز لطف می‌شد. آنها معاهدات تجارتنی می‌بستند و از مالیات داخلی معاف شده و حتی در بنادر نیز مالیات ورودی بسیار ناچیزی می‌پرداختند، در حالیکه تجار ایرانی مجبور به پرداخت این مالیات‌ها بودند که آنها را در مقابل تجار خارجی در وضعیت نابرابری قرار می‌داد. علیرغم پاره‌ای کوشش‌های ناقص و بی‌نتیجه توسط تجار ایرانی و

وزرای زمان قاجاریه، عوامل متعددی وجود داشتند که مانع از ایجاد یک صنعت و شبکه حمل‌ونقل مدرن در ایران می‌شدند. مشکلات ارتباطی، جمعیت کم، فواصل طولانی که دسترسی به آنها سخت بود، عدم تمرکز، فقدان یک نظام آموزشی نظری و حرفه‌ای جدید از زمره عوامل محلی و داخلی بودند که توسعه اقتصادی را محدود می‌کردند. به اینها باید عدم امکان حمایت قانونی از صنایع نوپای و صنایع دستی، به جهت معاهده‌های نابرابر با خارجی‌ان و بی‌علاقگی حکومت قاجار به‌گسترش صنعت، زیربنای اقتصادی، و کشاورزی را علاوه نمود. در پاره‌ای از مواقع، قدرت قبایل، علماء و بعضی از شهرها و مناطق، که همگی به صورت غیرمتمرکز بوده و از هریک متعصبانه مراقبت می‌شد، در مقابل کوششهایی که در جهت نوسازی انجام می‌گرفت به‌کار گرفته می‌شد. اگر کسی بطورکلی به خاورمیانه و افریقای شمالی توجه کند درمی‌یابد که تصادفی نیست اینکه در مناطقی که گروههای مذهبی و قبایل کوچ‌نشین بیشترین قدرت را داشتند، آخرین مکانهایی بودند که متمرکز و صنعتی گردیده‌اند. در این رابطه، علاوه بر ایران، کشورهای همچون مراکش، لیبی، عربستان سعودی، سایر کشورهای عربی، افغانستان، و آسیای مرکزی را می‌توان نام برد. در حقیقت ایران از بسیاری از کشورهای فوق‌الذکر تحت کنترل کمتری از قبایل کوچ‌نشین قرار داشت، و از همین روی قادر بود تا تمرکز قدرت مرکزی و صنعتی شدن را قبل از بسیاری از آنها آغاز کند.

تکیه ایران بر نیروهای اقتصادی غرب، ضعف سیاسی و نظامی آن، کوشش دولت ایران در جلب نظر و موافقت غربی‌ها، و حفاظت قاجاریه توسط دولت‌های انگلیس و روس در مقابل قیام‌های مردم، ایران را تبدیل به کشوری نمود که استقلال بسیار محدودی داشت. سیاست ایران در دوران قاجاریه غالباً "یک سیاست سایه و یا خیالی بود، و سیاست واقعی نه‌تنها در پشت (ورای) صحنه بلکه غالباً در ماورای دریاها تعیین می‌گردید.





فصل سوم

## استمرار و تغییر در عهد قاجاریه (۱۷۹۶ تا ۱۸۹۰ میلادی)

تحولات و پیشرفتهای سیاسی و اجتماعی - اقتصادی دوران قاجاریه را تنها در پرتو تاریخچه‌ای که شرح دادیم می‌توان فهمید. ایران در زمان حکومت قاجاریه در قرن نوزدهم (۱۷۹۶ - ۱۹۲۵ میلادی) دوباره یکپارچه گردید. حکومت قاجار، عمر طولانی خود را، علیرغم گمنامی، بطور عمده مدیون حمایت مکرر دو قدرت بزرگ اروپائی بود، دو قدرتی که بیش از سایرین در امور ایران دخالت داشتند، یعنی انگلستان و روسیه. قبل از قاجاریه حکومت زندیه وجود داشت که مرکز حکومتی آنها شهر جنوبی شیراز بود و آنها نیز، مانند قاجاریه، منشاء قبیله‌ای داشتند. زندیه یکی از سلسله‌های معدود ایرانی بود که بسیار حسن شهرت داشتند. آنها تجارت رامورد حمایت قرار داده، و به ساختن بازارها، زیارتگاه‌ها، و کاروانسراها اقدام نمودند، و شخصا نیز مردمان خیرخواهی بودند. (شهرت آنها، و اینکه آنها خود را شاه نمی‌خواندند بلکه به نام "والی" یا "وکیل" می‌نامیدند - یا وکیل از طرف پادشاهان صفویه و یا اگر بهتر بگوئیم وکیل از طرف مردم، موجب گردید که آنها تنها فرمانروایانی باشند که پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران اسامی‌شان از روی خیابانها و یا آثار تاریخی حذف نگردید.) سلسله زندیه، مثل اکثر سلسله‌های دیگر، در راس یک فدراسیون از قبایل روی کار آمدند، و عمده‌ترین رقیب آنها نیز رهبران فدراسیون دیگری بودند مانند آنها به نام قاجارها در شمال. یکی از رهبران

قاجار به نام آغامحمدخان، که در نوجوانی اخته گردیده بود، دستگیر و در خانهای در شیراز تحت مراقبت قرار داشت، اما پس از مرگ یکی از حکام زند او توانست فرار کرده و به فرماندهی نیروهای قبیله خود برای جنگ با زندیه بپردازد. که در نتیجه تا سال ۱۷۹۰ میلادی بخش اعظمی از ایران را تحت سلطه خود درآورده بود. سبعیت او و بخصوص آن چنانکه گزارش شده در آوردن ۲۰،۰۰۰ چشم از مردم کرمان، تا سالها در خاطرها باقی بود. او در سال ۱۷۹۷ میلادی به قتل رسید و برادرزاده اش به نام فتحعلی شاه جانشین او گردید. فتحعلی شاه تا سال ۱۸۳۴ حکومت کرد. اینکه قاجار توانست دوباره سرتاسر ایران را متحد و یکپارچه نماید حداقل این خاصیت را داشت که به جنگهای داخلی و سایر جنگها و به شکافهای اقتصادی قرن هجدهم پایان داد.

در خلال حکومت فتحعلی شاه اولین تهاجم عمده اروپا در قرن نوزدهم به ایران، که از نتایج جنگهای ناپلئونی بود، به وقوع پیوست. ناپلئون، و امپراتور روسیه به نام پل که عمر کوتاهی نیز داشت، هردو علاقمند بودند به هندوستان که مورد تهدید افغانها نیز بود، حمله کنند. انگلیسیها، برای جلوگیری از این کار، کاپیتان جان مالکولم را از هندوستان به ایران اعزام نمودند تا در سال ۱۸۰۱ میلادی معاهدهای با ایران ببندد که در آن قول تسلیحات و تکنیسینهای نظامی انگلیس نیز به ایران داده شده بود و در عوض ایران هم، چنانچه افغانستان و یا فرانسه به سمت ایران یابند حرکت می کردند، از قشون انگلیسی حمایت می کرد. اما بزودی انگلستان و روسیه با هم کنار آمدند، و ایران که هنوز به دنبال کشوری می گشت تا با آن کشور علیه روسها، که گرجستان را از کنترل ایران در آورده بودند، متحد شود در سال ۱۸۰۷ میلادی معاهده فینکنتشتاین<sup>۱</sup> را با فرانسه امضاء نمود. در این معاهده فرانسه قول می داد که ایران را در بازپس گرفتن سرزمین گرجستان کمک نموده و همچنین تسلیحات و آموزش نظامی به ایران گسیل دارد، و در مقابل دولت ایران متعهد می شد تا چنانچه فرانسه تصمیم حمله به هندوستان را بگیرد ایران به کمک فرانسه برخاسته و علیه انگلیس اعلام جنگ نماید. فرانسه یک میسیون نظامی به سرکردگی ژنرال گاردان را به ایران اعزام نمود که از طرفی به آموزش نیروی

نظامی ایران با روشها و فنون جدید نظامی می‌پرداخت و ضمناً وضعیت ایران را برای یک حمله احتمالی به هند مورد مطالعه قرار می‌داد. باردیگر، انتخاب زمان این معاهده برای حکومت ایران مناسب نبود. در همان سال ۱۸۰۷ میلادی، پس از پیروزیهایی که ناپلئون در اروپا به دست آورد، او و تزار روسیه الکساندر معاهده صلح تیلسیت<sup>۲</sup> را امضاء نمودند، این تغییر موضع فرانسه باعث گردید تا ایران نیز چرخش نموده و در سال ۱۸۰۹ میلادی معاهده جدیدی بین ایران و انگلیس امضاء شود، بعداً نیز در سال ۱۸۱۴ دو معاهده جدید امضاء شد که رویهمرفته به پیوندهای بین ایران و فرانسه پایان می‌داد. مضمون این پیمان‌ها این بود که چنانچه ایران توسط هریک از قدرتهای اروپائی مورد حمله قرار گیرد، انگلستان به ایران از لحاظ مالی و نظامی کمک نماید.

علاقه قاجار به این معاهده‌ها بیشتر از این رزی بود که آنها می‌خواستند به‌هر نحو ممکن گرجستان را دوباره به دست آورند، جایی که به‌خاطر آن اولین جنگ بین ایران و روس در بین سالهای ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ میلادی به‌وقوع پیوسته و در این جنگ، ضعف و نقص قوای ایرانی، علیرغم پاره‌ای کوششها که در زمینه تسلیحات و آموزش جدید به عمل آمده بود، آشکار شد. در معاهده گلستان در سال ۱۸۱۳ میلادی، روسیه منطقه مهم قزاقستان را به‌چنگ آورده و حتی داشتن کشتی‌های جنگی در آبهای خزر را انحصاراً به‌خود اختصاص می‌داد. بدین‌ترتیب، قرن نوزدهم ایران را با روشهای مرموز سیاسی غربی‌ها آشنا نمود، و اینکه آنها ممکن بود معاهده‌ای را حتی یکسال پس از تاریخ امضای آن زیر پا بگذارند، و یا به میل خود دوستان و دشمنان شان را جابجا کنند، و به‌صورتی عمل کنند که ایرانیانی که در امر سیاست تعلیم دیده بودند این روش آنها را به شدت غیر منطقی بدانند.

جنگهایی که با غرب صورت گرفت و مخارج زیاد نظامی، مشکلات اقتصادی را به ارمغان آورد. سختی‌های این تبعات اقتصادی ابتدا در جنگهای فتح‌علیشاه با روسها در قرن نوزدهم احساس گردید و در طول جنگهای بعدی با انگلیسی‌ها و کوششهای بعدی دولت در مسلح کردن و بهبود وضع ارتش ایران، استمرار یافت. هرگاه بار مالی این جنگها بر خزانه دولتی به حدی بود که عواید دولت کفاف آن را نمی‌داد، مطابق معمول امتیاز زمینها و یادارائی‌های دیگری به



صورت معافیت از مالیات واگذار می‌گردید. اینگونه امتیازات را معمولاً "تیسول" می‌نامیدند. در اولین جنگی که با روسها اتفاق افتاد فتح‌علیشاه مجبور گردید که زمینها و دارائیهای زیادی را در قبال کمک نظامی واگذار نماید. آنطوریکه غالباً در ایران و یا جاهای دیگر اتفاق می‌افتاد، اینگونه امتیازات و عطایا کم‌کم به‌صورت دارائیهای ارثی افراد درآمد، که طبق همان حکم اولیه از پرداخت مالیات نیز معاف بود. این بدان معنی بود که بقیه ایران باید مالیات بیشتری بپردازند تا همان سطح درآمد سابق برای حکام محلی و یا مرکزی حفظ گردد.

اولین فرمانروای قاجار، آغا محمدخان، موفق گردید که سطح مالیات زمین را (که مالیات اصلی ایران بود) در حد معقول ده درصد نگاه دارد (البته چون بررسی دقیقی روی زمینها انجام نگرفته این رقم تقریبی می‌باشد، اما به‌طور متوسط در همین حدود بود). اما فتح‌علیشاه قاجار، بطور عمد به جهت هزینه‌های نظامی‌اش، این میزان را به دو برابر یعنی تا حدود یک پنجم درآمد محصول افزایش داد، این رقم تا اواخر دوره قاجاریه تقریباً در همین سطح باقی ماند (۱). در طول حکومت قاجار دولت اقدامات بسیار کمی در جهت افزایش محصول کشاورزی، که به ازدیاد درآمد کشاورزان و در نتیجه افزایش عواید دولتی منجر می‌گردید، به عمل آورد، بیشتر قدم‌های اصلاحی و افزایش بازدهی‌ها توسط افراد بخش خصوصی که در امر صادرات محصولات اشتغال داشتند برداشته می‌شد.

اقتصاد روستائی ایران، علاوه بر مشخصه صحرانشینی گسترده، مشخصات دیگری نیز داشت که بر جامعه و سیاست‌های ایران تا قبل از قرن بیستم اثر می‌گذاشت. یکی این که لم‌یزرع بودن زمین که دلائل آن را قبلاً شرح دادیم در طی قرون و اعصار گذشته افزایش یافته و در اکثر نقاط ایران تعداد افرادی را که می‌توانستند روی پای خود ارتزاق نمایند بسیار محدود کرده بود. سرزمین وسیع ایران، در قرن نوزدهم، فقط کفاف خوراک ۵ تا ۱۰ میلیون نفر را می‌داد. اکثر ایرانی‌ها باید در دهات و زمین‌های اطراف مناطق شهری کار و زندگی می‌کردند تا بتوانند با اضافه محصولات کشاورزی خود به جمعیت‌های شهرنشین خوراک برسانند. دهات و جمعیت‌های روستائی که در وسعت زیادی پراکنده بودند، کمتر از روستائیان خاور دور که متمرکزتر بوده و از نظر داخلی نیز منضبط بودند

احتمال مشارکت در حرکت‌های انقلابی و سرکشی را داشتند. تمرکز اکثر حرکت‌های مخالف در ایران در خلال دو قرن گذشته در نقاط شهری بوده است که در آنها جمعیت‌های روستائی خیلی کم مشارکت داشته‌اند. البته مناطق پرجمعیت و پرباران شمالی ایران استثنا است، زیرا که در آن مناطق خویشاوندی و ترتیبات نزدیکتر روستائیان، و پیدایش سریع‌تر روابط کاپیتالیستی در محصولاتی از قبیل برنج و ابریشم، که باعث تقسیم طبقات "جدید" و نیروئی بالقوه برای سازماندهی روستائیان گردیده بود (۲).

علاوه‌براین، خشکسالی ایران و فقدان نسبی رودخانه‌هایی که مناسب سدبندی باشد، دست به‌دست هم داده و فکر ایجاد یک سیستم قدیمی کانال‌های زیرزمینی به‌نام "قنات‌ها" را که بسیار پرهزینه و پرکار بود، تقویت نموده است. کارگرهای متبحر کانال‌های شیب‌داری در زیرزمین حفر می‌کردند، که در فواصل معینی مجرائی برای ورود هوا به سطح زمین داشت، و این کانال‌ها آب را به صورت زیرزمینی از شیبهای دامنه دهات و قصبات می‌آورد و در آنجا به سطح زمین رسیده و توسط یک یا چند دهکده استفاده می‌شد. علاوه‌بر مهارت خاص فنی موجود در این سیستم، آنچه باید مورد دقت قرار گیرد ظرافت ساختمان این قنات‌هاست (که این مطلب تا حدودی در باره اکثر سیستم‌های آبیاری مصنوعی در قبل از دوران اخیر صادق است). مهاجمین، یا حاکم متخاصم می‌توانستند با خراب کردن سیستم قنات یک ده آن ده را از گرسنگی به هلاکت بکشانند، و این امر اهالی دهکده‌ها را در مقابل هر نیروئی مهاجم ضربه پذیر می‌نمود. همچنین، اگر اهالی ده آنقدر ذخیره‌مالی نداشتند که بتوانند مقنی برای حفر قنات استخدام کنند، در آن صورت هزینه حفر آن را یک ملاک، تاجر، و یا مامور دولت می‌پرداخت که او هم در عوض تامین آب ده سهم بیشتری از محصول را مطالبه کرده و ممکن بود دست‌آخر کنترل زمین مزروعی کشاورزان را به‌دست می‌آورد.

در خلال قرن نوزدهم، وقتی تقاضای محصولات تجارتي و صادراتی افزایش یافت، تنها افراد ثروتمند بودند که در سیستم آبیاری، تخم جدید برای کاشت، و سایر موارد اصلاح و بهبود کشت سرمایه‌گذاری کرده و در نتیجه سهم روزافزونی از مازاد تولید کشاورزی را به‌خود اختصاص می‌دادند. با اینکه بعضی از کشاورزان غنی‌تر جزوکسانی بودند که وقتی خود را بهتر کردند بسیاری از کشاورزان نیز با درمقیاس اجتماعی—

اقتصادی سقوط کرده و بیا در همان سطح سابق باقی ماندند. در بین اهالی دهکده و نیز در خارج از آن هرکس که به اندازه کافی پول و علم بهره‌گیری از محصولات و بازارهای جدید را داشت سود برد، و زمینداری در مقیاس وسیع، که غالباً به صورت "مدرن" و تجارتي‌تر می‌بود، افزایش یافت.

حضور اروپائی‌ها در زمان ناپلئون، و اولین جنگ باروسها، عباس‌میرزا ولیعهد را که در آن زمان حکمران آذربایجان بود بر آن داشت که نیروهای خود را به سبک غربی آموزش نظامی داده و تعدادی از محصلین را نیز برای آموزشهای مربوطه به خارج بفرستد تا بدین وسیله قدرت نظامی مملکت را در مقابل تهدیدات خارجی افزایش دهد. عباس‌میرزا در برنامه‌های اصلاحی‌اش بسیار از نیروی فکری صدراعظم خود به نام قائم‌مقام، که یک سیاستمدار، نویسنده، و مصلح بسیار توانا بود، بهره می‌گرفت. پس از مرگ عباس‌میرزا در سال ۱۸۳۳ میلادی، قائم‌مقام برای دولت مرکزی کار می‌کرد. قائم‌مقام، هم در تاریخ اداری و هم در تاریخ ادبی ایران، به عنوان اولین کسی که در دوران اخیر کوشش نمود که نثر پرتکلف و مبتنی بر صنایع بدیع فارسی دربار را، عمدتاً از طریق تمثیل ساده نماید شناخته می‌شود. این اصلاح توسط چندتن از بزرگان بعدی نیز دنبال گردید، تا جائیکه زبان رسمی فارسی، اگرچه به مدل ساده‌نگاری و روشنی بیان نگردید، حداقل بیشتر از گذشته قابل درک شد، و زبان ادبی فارسی هم بنوبه خود بیش از پیش روبه ساده‌نویسی گذاشت. (نثر پرتکلف نگارشی که تا قبل از دوران جدید وجود داشت، مثل خیلی از کشورهای دیگر، به حکمرانان کمک می‌کرد که فهم نوشته‌های دولتی را در سطح یک گروه کوچک از افراد برگزیده محدود نگاه‌دارند.)

شکست برنامه توسعه مدرن نمودن ارتش که توسط عباس‌میرزا پایه‌گذاری شده بود نه تنها به خاطر فقدان رهبران نیرومند و اصلاح‌گرای قاجار بعد از فوت او بود، بلکه همچنین به خاطر مخالفت نیروهائی بود که منافع خود را در عدم تمرکز قدرت می‌دیدند، و این درحالی بود که قدرت مرکزی هرگز برای کوبیدن این نیروها احساس قدرت کافی نمی‌کرد. بسیاری از رهبران قبایل و حتی شهری با یک نیروی نظامی مرکزی که ممکن بود نقش استقلال آنها را محدود کند مخالف بودند بعضی از علماء نیز کارشناسان نظامی غرب، تمرینات نظامی،

و بخصوص او نیفورم‌های نظامی ارتش‌های جدید را به چشم دست‌درازی‌های بی‌دینی و کفر که ممکن است به تاخت‌وتازهای بیشتر غربی بیانجامد می‌پنداشتند. افسران ارتش و کسان دیگری که از فساد موجود در ارتش سابق استفاده می‌بردند نیز مخالف اصلاح بودند. این موانع در طول حکومت قاجاریه وجود داشتند، درحالی‌که اگر فرمانروائی پیدا می‌شد که در زمینه اصلاح ارتش از پادشاهان قاجار موضع سخت‌تری اتخاذ می‌نمود احتمالاً این موانع نیز متوقف می‌گردید، همچنانکه در زمان حکومت رضاشاه (از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ میلادی) چنین شد. از طرفی قبایل به زانودرآمده، و از طرف دیگر مخالفت علماء خاموش، و بالاخره یک دیوانسالاری قوی مرکزی برپاگردید. (به‌عنوان مثال، ارتش محمدعلی در مصر، فقط هنگامی که با یک سلسله اصلاحات قوی و تمرکزدهنده همراه بود، توانست موجودیت یابد.)

نیروهای نظامی عباس‌میرزا تازه پاگرفته بودند که بایک مبارزه‌خواهی مافوق توان روبرو شدند، که این خود ممکن است از عواملی بوده باشد که نظر مردم را نسبت به آنها برگردانید.

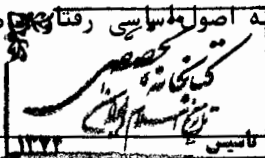
مواد مربوط به مناقشات ارضی در معاهده گلستان (در سال ۱۸۱۳ میلادی) به اندازه کافی مبهم بود که بین ایران و روس اختلاف ایجاد کند. مذاکرات فی‌مابین مساله را حل ننمود، و بعضی از ایرانیان کم‌کم دائیه انتقام‌جوئی سر داده و نظر داشتند اقلاً آن سرزمین‌هایی که روسها بدون حق معاهده گرفته‌اند از دست آنها خارج شود. بعضی از خطبا، نیز، با درهم‌آمیختن حقیقت و مبالغه، از سوءرفتاری که باهم مذهبانشان در قزاقستان شوروی می‌شد سخن راندند. گروهی از افراد در داخل دولت ایران، که تحت نفوذ علمای بزرگ و خوش‌سخن قرار گرفته بودند، از فشار روزافزونی که به‌وجود آمده بود برای تقویت این فکر که باید علیه روسها اعلام جنگ مقدس (جهاد) شود استفاده می‌نمودند. در چنین شرایطی فتح‌علیشاه اعلام جهاد نموده و در سال ۱۸۲۶ میلادی به روسیه حمله کرد. ارتش ایران، که تنها بخش کمی از آن را نیروهای مدرن و با تمرینات نظامی کافی تشکیل می‌داد، به سختی شکست خورد. معاهده روس و ایران در سال ۱۸۲۸ میلادی به نام معاهده ترکمانچای دستاوردهای جدیدی برای روسیه به‌ارمغان آورد. سرزمین‌های بیشتری به روسها واگذار گردید، و آنها همچنین مبلغی را به عنوان هزینه جنگ دریافت نمودند (این خط مشی

عمومی قدرتهای غربی در قرن نوزدهم بود، اگر کسی جنگ را می‌باخت نه تنها باید مقداری سرزمین می‌داد بلکه باید "هزینه‌ها"ی جنگ را نیز می‌پرداخت). امتیازات ارضی فوق و امتیاز تعرفه‌ای که سابقاً "تاحدودی به روسها واگذار گردیده بود اکنون ثابت و مقرر می‌گردید. از این پس ایران مجاز نبود که روی اجناس وارداتی روسی بیشتر از ۵ درصد تعرفه وارداتی وضع نماید، و دریافت هرگونه مالیات داخلی نیز ممنوع بود. افراد روسی و ایرانیانی که تحت حمایت روسیه بودند (از نظر تئوری فقط باید کارمندان ایرانی کنسولگری‌های روس را شامل می‌شد، اما اکثر قدرت‌های خارجی از این امتیاز برای حمایت از افراد دیگر نیز استفاده می‌کردند) از قوانین ایران معاف بوده و فقط توسط محکمه کنسولی خودشان محاکمه می‌شدند. هم امتیازات ارضی فوق و هم تعرفه ثابت و اندک بعدها در مورد قدرت‌های غربی دیگر هم اعمال گردید، نظیر معاهده اصلی پیمانی که در سال ۱۸۴۱ میلادی با بریتانیای کبیر بسته شد. مثل بسیاری از کشورهای آسیائی دیگر که در آنها هم اعطای اینگونه امتیازات رایج گردید، نتیجه عمده‌این سیاست آن بود که درهای مملکت به‌طور کامل به روی تجارت و تجار غربی باز می‌گردید، در حالیکه چنین حمایت و حفاظتی از حیات اقتصادی، و بلکه از مردم، خود کشور دریغ شده بود.

اعطای حقوق و یا امتیازات ارضی از نقطه نظر قدرت‌های غربی امری ضروری بود، چون سیاستمداران و شهروندان آنها ابا داشتند تا به‌کشورهائی وارد گردند که قوانینشان - از نظر غربی‌ها - اگر نگوئیم وحشیانه، حداقل متلون و دائماً" در حال تغییر بود. روی دیگر سکه این است که محاکم کنسولی دولت‌های خارجی غالباً" به نحو مسخره‌ای ملایم بود، بطوری که یک عمل جنائی عمده توسط یک نفر خارجی ممکن بود بدون مجازات باقی بماند. از نقطه نظر اقتصادی تجارت آزاد، حتی قبل از آنکه در انگلستان که مرکز تجارت آزاد در قرن نوزدهم بود پذیرفته شود، به آسیا تحمیل شده بود. تجارت آزاد ممکن بود به نفع بریتانیای کبیر باشد، زیرا که صنایع پیشرفته آن کشور محصولات تولید می‌نمودند که از هر جای دیگری در دنیا ارزان‌تر بود اما در آسیا، و از جمله ایران، تعرفه‌های نازل و اجباری تاثیر مخرب داشت. مقادیر معتناهی از محصولات صنعتی اروپا که جای صنایع کوچک داخلی ایران را گرفتند به‌طور آزاد وارد کشور گردید، و این درحالی بود که وضع تعرفه برای حمایت از صنایع داخلی،

به حسب معاهدات فیما بین با قدرتهای اروپائی ، غیرممکن بود ، همین امریکی از دلایل متعدد عدم رشد صنایع ملی بود . تعداد زیادی از تجار ایرانی نیز از معاهدات فوق‌الذکر لطمه خوردند . به‌خلاف اروپائی‌ها ، آنها از پرداخت تعرفه‌های داخلی و مالیات معاف نبودند . از گذشته دور ، تا به امروز ، یعنی از اوایل دهه ۱۸۳۰ میلادی ، صاحبان صنایع دستی ایران و تجارکشور علیه موج رو به افزایش کالاهای وارداتی اروپا ، که تجارت آنها را نابود می‌کرد ، اعتراض کرده و از دولت می‌خواستند تا مقرراتی برای منع ورود آن کالاها و حفاظت از صنایع داخلی وضع نماید (۳) . باوجود چنان معاهده‌های نابرابری دولت چنانچه می‌خواست کاری از پیش برد ، نمی‌توانست . بعضی از تجار و کسانی که با تجارت خارجی سروکار داشتند از وضع جدید بهره بردند ، همانطوری‌که بعضی از مصرف‌کنندگانی که وضع معیشتشان خراب نشده و در عین حال محصولات وارداتی ارزان‌تری به دستشان می‌رسید استفاده می‌کردند .

اگر مدتی طول کشید تا اثرات اقتصادی معاهده ترکمانچای خود را نشان دهد ، تأثیرات سیاسی عهدنامه مزبور خیلی سریعتر بود . دو شکست متوالی ایران از ارتش روسیه باعث قیام‌های منطقه‌ای و قبیله‌ای چندی گردید ، و شواهدی در دست است که دولت هم به این شورش‌ها دامن می‌زد تا ناراضی‌تری روبه رشد عمومی جهتش متوجه روسها باشد نه دولت مرکزی . در سال ۱۸۲۹ میلادی ، یک هیئت روسی به سرپرستی مولف مشهور گریبایدف<sup>۳</sup> بیشتر به خاطر اینکه به دولت ایران فشار بیاورد تا غرامت‌جنگی مربوط به معاهده ترکمانچای را بپردازد ، به ایران اعزام گردید . برخوردی که غرب با پیامدهای حادثه ورود گریبایدف داشت ، درست‌مثل برخوردی که در غالب موارد با حوادث مشابه آن دیده شده ، این بود که بگوید گروهی که به‌وسیله عده‌ای از علمای فئاتیک تحریک شده بودند اجتماع کرده و به یک اقدام کور و بی‌دلیل دست زدند . اما حقیقت داستان اینطور به نظر می‌رسد که گریبایدف (که با یک‌همسر گرجستانی نمونه که به‌اندازه خودش ضدایرانی بود ازدواج کرده بود) و هیئت همراه او با بی‌احترامی احمقانه‌ای نسبت به اصول سیاسی رفتار می‌کردند و معتقدات و غرور ایرانیان عمل کردند .



گزارشی به هیات گریبایدف رسید که یک یا چند زن مسیحی گرجی یا ارمنی را به زور مسلمان کرده و به حرمسرای ایرانیان سرشناس آورده‌اند. هیات روسی، برخلاف آنچه در ایران بسیار مقدس بود، به زور به آن حرمسراهای غیرقابل تسخیر وارد گردیده و آن زن‌ها را به همراه خود بردند تا از آنها بپرسند که دلشان می‌خواهد در کجا زندگی کنند. بعضی از زن‌ها اجباراً "شب را نگهداشته شدند. در مورد دونفر از زن‌های گرجی، که با یکی از ایرانیان سرشناس ضدروس ازدواج کرده بودند، هیات روسی ادعا نمود که این زن‌ها، که به اسلام گرویده و صاحب فرزند بودند، علاقمند هستند تا ایران را ترک نموده و به سرزمینی که اکنون جزو خاک روسیه بود بروند. این شایعه بر سرزبانها افتاد که آنها را علیرغم میلشان نگهداشت و به زور وادار کرده‌اند که از اسلام بدگوئی نمایند. علمای تهران ابتدا سعی کردند در گریبایدف نفوذ کنند، اما بعد یکی از آنها فتوایی (حکم مذهبی) صادر نمود مبنی بر اینکه نجات زن‌های مسلمان از دست کفار یک عمل قانونی است. جمعیتی که بعد از صدور این فتوا به محل هیئت روسی رفت غیرقابل کنترل بود. وقتی قزاق‌های روسی به سمت یک پسر بچه تیراندازی کردند ایرانی‌ها هم متقابلاً "حمله نموده و تمام اعضای هیئت و از جمله گریبایدف را، به استثنای یکنفر، کشتند (۴). این حادثه از آن جهت مهم بود که اولین واقعه‌ای بود که با الهام مذهبی علیه خارجی‌ها اتفاق افتاد و نمایانگر تنفر بسیاری از ایرانیان از نحوه رفتار قدرت‌های غربی با آنها بود. (از این حادثه، در زمان بحران گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱، به عنوان اینکه نقض مقررات مصونیت دیپلماتیک در ایران سابقه داشته یاد می‌شد. اما، در حقیقت، بعضی از حوادثی که در چین اتفاق افتاد تشابه بیشتری با اتفاقات اخیر داشته‌اند. به هر صورت، در همه این حوادث، احساسات وسیع ضد خارجی مبتنی بر شکایاتی واقعی به چشم می‌خورند.)

نفوذ و قدرت علمای مذهبی ایران روی توده‌های مردم، و اینکه می‌توانستند در راه‌هایی که به‌طور کامل مورد موافقت حکومت نبود حرکت کنند، هم در هنگامیکه علماء اعلام جهاد نمودند، و باعث جلو انداختن دومین جنگ بین ایران و روس گردید، و هم در واقعه گریبایدف نشان داده شده بود. همچنین علماء غالباً در شکایت بازاری‌ها علیه واردات غربی که باعث خرابی تجارتشان گردیده بود جانب آنها را می‌گرفتند. از طرف دیگر، تا قبل از اواسط قرن

نوزدهم میلادی، علماء کمتر در زمینه مخالفت با خط مشی‌های دولت فعال بودند. پادشاهان این دوره سعی می‌کردند تا با علماء رفتار خوب و محترمانه‌ای داشته باشند، و علماء هم، در مقابل، معمولاً در خواست‌های سیاسی خود را به سئوالاتی که در نظرشان فوق‌العاده مهم و یا فوری بود محدود می‌نمودند.

از درگیری دیگری که نزدیک بود با قدرت غربی دیگری یعنی انگلستان در سال ۱۸۳۳ میلادی پیش آید به زحمت جلوگیری گردید. در آن سال و لیبعهد عباس میرزا، که اخیراً شورشهای قبایلی در شرق ایران را سرکوب نموده بود، می‌رفت تا هرات را بگیرد. این شهر، که در غرب افغانستان واقع گردیده و قسمت اعظمی از مردم آن شیعه بوده و به زبان پارسی تکلم می‌کنند، در آن زمان تحت حکومت افغانی‌ها بود اما بسیاری از ایرانیان آن را ایرانی می‌دانستند. انگلیسی‌ها مخالف این بودند که ایران کنترل هرات را در دست بگیرد و آماده بودند تا به کمک افغان‌ها بشتابند، اما با مرگ عباس‌میرزا از این برخورد جلوگیری گردید. بعد از او پسر و جانشین‌اش محمدمیرزا، توسط دولت مرکزی فراخوانده شد و جنگ متوقف گردید.

مرگ عباس‌میرزا ضربه‌ای بود برای برنامه‌های آینده "اصلاح از بالا"، و اصلاح ارتش، بوروکراسی اداری، و آموزش جدید. برنامه‌هایی که عباس‌میرزا در آذربایجان، از روی نمونه اقدامات سلاطین اصلاح‌طلب عثمانی و محمدعلی در مصر، ایجاد کرده بود. نه به وسیله فتح‌علیشاه و نه به وسیله نوه‌اش محمد شاه به‌طور واقعی دنبال نشد و این دو در جهت مدرنیزه کردن یا تمرکز اقدامی نکردند و به همان روشهای قدیمی حکومت کردند و اگر تعدیلاتی به عمل آوردند سطحی نازل و غیرقابل اجتناب بود. شهرت فتح‌علیشاه بیشتر در ریش بلند، کمر باریک، و حرمرای وسیع‌اش بود تا در یک دستاورد مثبت حکومتی. زیرا او صدها فرزند داشت، این عبارت فارسی که چندان هم مبالغه‌آمیز نبود بر سر زبانها افتاد که: "شترها، شپش‌ها، و شاهزاده‌ها همه جا پیدا می‌شوند."

فتح‌علیشاه خیلی زود بعد از عباس‌میرزا، در سال ۱۸۳۴ میلادی، فوت کرد. پس از او محمدمیرزا، با کمک سیاسی و نظامی انگلیسی‌ها که مورد توافق روسیه نیز بود، به آرامی به تخت سلطنت جلوس نمود. جلوس‌های بعدی هم به همین ترتیب به آرامی برگزار گردید، زیرا این دو قدرت بزرگ غربی-انگلستان و روسیه - منافعشان در این بود تا سلسله‌ای را که در معاهدات گوناگون به آنها



این همه امتیاز داده بر تخت سلطنت نگهداشته و در مقابل جنگ داخلی حافظش باشند. از طرف دیگر، اطلاع از اینکه انگلیسی‌ها و روسها در پشت سر این سلسله بوده و هرگاه یکی از پادشاهانش از میان برود به روی کارآمدن ولیعهد کمک خواهند نمود، باعث می‌گردد تا از بسیاری از شورشها و قیام‌ها علیه سلسله‌ای که عموماً آن را بی‌لیاقت و غارتگر می‌دانستند جلوگیری شود. انگلیسی‌ها، بعضاً به خاطر حمایتی که از سلطنت به عمل می‌آوردند، در سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۱ معاهده‌هایی را به دست آوردند که به آنها مزایایی را می‌داد که قبلاً به روسها متعلق بود. در معاهده‌ای که در سال ۱۸۴۱ با انگلستان بسته شده بود عبارتی وجود داشت که انگلستان "کشوری که از همه بیشتر مورد التفات است" قلمداد می‌شد، و این عنایت بعداً در حق سایر کشورهایی که با آنها معاهدات جدید بسته می‌شد نیز توسعه یافت. این بدان معنی بود که تمام قدرتهای خارجی متحد شده بودند تا اگر در معاهده‌ای امتیازی به یکی از آنها داده شود فوراً بقیه نیز آن را کسب نمایند، زیرا امتیازات جدید به خودی خود به بقیه تعلق می‌گرفت.

در زمان حکومت محمدشاه نفوذ قدرتهای خارجی، و بخصوص انگلستان، افزایش یافت، و در این زمان بود که اولین عریضه‌های بازاری‌ها علیه رقابت محصولات غربی به شاه فرستاده شد. حرکت‌ها و قیام‌های مهم مذهبی نیز در این سال‌ها شروع شدند، که ممکن است مربوط به جابه‌جائی‌هایی که در زندگی ایرانی به واسطه تعدی خارجی‌ها پدید آمده بود باشد. یکی از این جابه‌جائی‌ها جامعه شیعه اسماعیلی ایران را شامل می‌شد. در ایران هنوز گروه کوچکی از شیعه‌های هفت امامی یا اسماعیلی وجود داشت، که رهبران آنها از نواده‌های پیشوایان به اصطلاح "ادم‌کش‌ها"<sup>۴</sup> بودند که در قرون یازدهم تا سیزدهم در ایران اهمیت داشته ولی بعدها به وسیله مهاجمین مغول سرکوب گردیدند. جامعه اسماعیلیه ایران تا حدود زیادی به صورت زیرزمینی باقی مانده بود تا اینکه در زمان صفویه، علیرغم اینکه صفوی‌ها به خط شیعی دیگری تعلق داشتند، اجازه یافت که به صورت علنی عبادت نماید. رئیس این جامعه اسماعیلی، که به‌طور ارثی از عنوان آقاخان استفاده می‌نمود، در یک منازعه ایالتی درگیر

شده، و به خاطر بعضی جاه طلبی های شخصی خود، در جنوب مرکزی ایران شورش نمود. او شکست خورده و در نتیجه به همراه تعداد زیادی از پیروان خود، به هندوستان که در آنجا تعداد قابل توجهی از شیعیان اسماعیلیه وجود داشتند، فرار نمود. پیروان آقاخان های موروئی، که از سال ۱۸۴۰ میلادی تا امروز در هندوستان قرار دارند، معتقدند که رهبرانشان از اولاد اولین امامان می باشند، و سلسله نسب آنها فاطمیون در مصر و سپس نزاری ها را شامل می شود. بنابراین آنها امامان زنده پنداشته می شوند، بدین معنی که امامان شیعه های هفت امامی هرگز مثل امام دوازدهم شیعیان دوازده امامی غایب نگردیده است. یک جامعه کوچک و نیمه سری از شیعیان هفت امامی، که برای اکثر مردم نیز ناشناخته است، پس از تبعید سال های ۱۸۴۰ هنوز در ایران زندگی می کند (۵).

پدیده بسیار مهم تری که از اوایل قرن نوزدهم میلادی به بعد در ایران اتفاق افتاد حرکت ناجی گرایانه ای بود که به نام حرکت بابیه شناخته می شد، و بعدها شاخه تغییر شکل داده ای از آن به نام بهائیت در ایران و خارج رشد نمود. بنیانگذار بابیت، به نام سیدعلی محمد، که بعدها به نام باب ("دروازه" امام دوازدهم) شناخته شد، در سال ۱۸۱۹ در شیراز که در جنوب غربی ایران واقع شده در یک خانواده تاجر متولد گردید. او که از ابتدا حرفه مذهبی را انتخاب کرده بود، برای مطالعات مذهبی خود به نزد آگاه ترین علمای مذهبی آن زمان به شهرهای کربلا و نجف در عراق عثمانی رفت. در آنجا او از زمره پیروان یک حرکت جدید شیعی گردید که به نام بنیانگذار آن شیخ احمد احسائی (۱۷۵۴ تا ۱۸۲۶ میلادی) حرکت شیخیه نامگذاری شده بود. افکار شیخی دارای عناصری بود که از اکثر افکار ارتدوکس شیعی فلسفی تر و عرفانی تر می نمود، اما مهمترین ویژگی خاص آنها اعتقاد به "رکن رابع" جدید بود و بر این مبنا قرار داشت که همواره فردی در جهان وجود دارد که قادر به تفسیر و بیان نظرات امام غایب می باشد (و احتمالاً می تواند با خود امام ارتباط برقرار کند). سید علی محمد پس از مراجعت خود به شیراز در سال ۱۸۴۴ میلادی ادعا نمود که او این در و یا (باب) امام زمان است. بعدها، زمانی که ادعاهای او از سوی اکثر علمای وقت طرد گردیده و آنها کم کم با او مثل یک فرد رافضی برخورد کردند، او نیز گاهی اعلام می کرد که اصلاً "خود امام زمان است و همانگونه که پیش بینی گردیده بود برای ایجاد کمال در روی زمین مراجعت نموده است. وی ابتدا در

شیراز و سپس در اصفهان علیه فساد و پول دوستی علماء موعظه می نمود و هنگامی که مقامات کشوری نیز در مقابل او قرار گرفتند، او به آنها نیز به خاطر گناهانشان حمله نمود. باب با تعداد افراد اندکی که در عوض بسیار صمیمی و مخلص بودند شروع و به زودی رشد پیدا کرده بود. در ابتدا بسیاری از طرفدارانش از میان جامعه شیخی های ایران بودند که از اواخر قرن هجدهم توسعه و گسترش یافته بود. از طرف دیگر شیخیه معتدل کم کم اعلام و اصرار نمودند که "باب" ای که شیخ احمد احسائی از آن سخن می گفت هرگز خود را آشکارا نشان نمی دهد و این یک مفهوم معنوی بود نه اینکه به شخص معین خاصی اشاره داشته باشد.

محتمل به نظر می رسد که حرکت بابیه، که بعدها به یک قیام ناجی گرایانه آشکار اجتماعی - مذهبی تبدیل گردید، بعضاً به عنوان یکی از چند حرکت عمومی و ناجی گرایانه مذهبی - سیاسی که در جهان سوم تحت تاثیر اولیه غرب صنعتی به وقوع پیوست قابل درک باشد. این تاثیر بدین گونه است که کشورهای جهان سوم را دچار نوسانات جدید تجاری نموده، به صنایع دستی آنها لطمه وارد آورده، ساختار کشاورزی را به ضرر عدهای تغییر داده، و تاثیرات مخرب دیگری نیز دارد، و این درحالی است که نمونه های غربی در قانون، مذهب، و رفتار احتمالاً ایده های جدیدی را در برخورد با مسائل جدید ارائه می دهند. از میان اینگونه حرکت های ناجی گرایانه که پس از تاثیرات اولیه غرب صنعتی به وقوع پیوست می توان از حرکت های زیرنام برد: شورش تاپیه در چین، احمدیه و گروه های دیگر در هند و پاکستان، حرکت مهدیون در سودان، و یک سری حرکت های مسیحی و نیمه مسیحی در افریقا و امریکای لاتین. محتوای عقیدتی جدید اکثر این حرکت ها، نظیر محتوای فکری حرکت بابی، این ایده را تقویت می کند که آنها صرفاً قیام های ناجی گرایانه "سنتی" نبودند، بلکه علاوه بر آن با شرایط جدیدی که به وسیله حضور غرب پدید آمده ارتباط دارند (۶).

هنگامی که باب امید خود را به عنوان رهبر یک اسلام اصلاح شده از دست داد، نه تنها همه مقامات مذهبی و غیر مذهبی را تحقیر و سرزنش نمود، بلکه یک کتاب مقدس جدید به نام "بیان" را که بسیاری از احکام قرآن را لغو می کرد بیرون فرستاد. وی در کتاب مقدس و نیز مواعظ خود، از عدالت بیشتر اجتماعی

سخن می‌گفت، محتوای بورژوازی و شاید تا حدودی مدرن کلام او در نکاتی از قبیل ارزش بسیار نهادن به‌کار تولیدی، سرزنش‌گدائی کردن (در اسلام چندان قابل سرزنش نیست، بخصوص که فرصتی برای صدقه دادن پیش‌می‌آورد)<sup>۵</sup>، دعوت به رفتار ملایم و انسانی با بچه‌ها و غیره و رفع ممنوعیت رباخواری، دیده می‌شود. او همچنین مردم را به تضمین مایملک خصوصی افراد، آزادی تجارت و منافع حاصله از آن، و تقلیل مالیات‌های اجباری و دلخواه می‌خواند، که البته این دعوتها دقیقاً به زبان و اصطلاحات رایج اقتصادی این زمان نیست. همچنین او به‌طور برجسته‌ای در مورد ایجاد یک موقعیت اجتماعی بالاتر برای زنان، که در آن زنها به جای آنکه مورد ضرب و شتم قرار گیرند فرصت تحصیل کردن به دست آورند، و نیز ایجاد محدودیت‌هایی در مورد چند همسری، سخن می‌گفت. گزارشی هست براینکه خطیب و شاعره‌بایی مذهب به‌نام قره‌العین، که قبلاً در کنج عزلت بوده و به برکت تعلیمات باب اکنون جزو تحصیل‌کرده‌ها به‌شمار می‌رفت، بدون حجاب سخنرانی می‌کرده است، اما خیلی از زنها بایی در آن اوایل جرات نمی‌کردند که تا این حد پیشروی کنند.<sup>۶</sup>

چه به عنوان باب امام دوازدهم و چه به‌آن‌صورت که او بعدها به عنوان امام و سپس پیامبری که برای برقراری عدالت کامل در جهان رجعت نموده خود را معرفی می‌کرد، باب احساسات ناجی‌گرایانه را در پیروان خود برانگیخت. او اختلاف میان کتاب خودش و قرآن را با فرضیه‌ای که شامل نوعی تفکر تکامل‌گرایانه، مترقی‌ای، که در افکار آن دوران خیلی نادر بود شرح می‌داد. مسلمانان براین اعتقادند که پیامبران متعددی قبل از حضرت محمد (ص) وجود داشته‌اند و پیام وحی آسمانی همه آنها اساساً مشابه به یکدیگر بوده است،

۵. تکدی و گدائی بدون دلیل و احتیاج در اسلام بسیار مذموم و حتی در مواردی حرام است. صدقه الزاماً به مسائل تعلق نمی‌گیرد بلکه به مستحق داده می‌شود.

۶. ماجرای قره‌العین و سخنرانی و سایر اعمال او را که بهیچ‌وجه برازنده یک زن آزاده نیست خوانندگان محترم می‌توانند در کتابهای مربوطه (نظیر کتاب فتنه باب اثر اعتضادالسلطنه) و حتی کتبی که بوسیله بهائیان تدوین و انتشار یافته مطالعه فرمائید.

اما بعضی از پیروان آنها از مسیر مستقیم آن پیام‌ها منحرف شده و لذا پیامبر جدیدی لازم بود که آن مردم را دوباره به مسیر صحیح برگرداند. در هر صورت (حضرت) محمد آخرین پیامبران بود (با اینکه به نظر می‌رسد شیعیان غالباً) برای (حضرت) علی (ع) و حسین (ع) احترام بیشتری قایل شده و پیام آنها را با پیام حضرت محمد (ص) یکسان می‌دانند.<sup>۷</sup> لکن باب می‌گفت که هر پیامبری پیام جدیدی می‌آورد که با پختگی روزافزون انسانها در هر زمان تطبیق می‌کند، و اینکه هر پیام جدید آخرین پیام قبلی را ملغی می‌سازد. بنابراین کتاب بیان نه تنها قرآن را تفسیر بلکه آن را الغاء می‌نماید، و این در حالی است که بیان جوهر پیام قرآن را شامل می‌باشد. پیامبران گذشته مورد احترام بوده و قوانینی که آوردند برای دوران رسالت هر یک از آنها ضروری بود، اما قوانینی که ملغی شده‌اند دیگر ارزشی ندارند. مسلمانان زاهد به این نظریه با دیده وحشت نگریسته و آن را انفصال خطرناکی از اسلام می‌دانستند.

در این زمان حوادث سیاسی بر حرکت بایی تاثیر افکند. محمد شاه در سال ۱۸۴۸ فوت نمود، حمایت انگلستان و روسیه در خدمت این هدف که تخت سلطنت به ولیعهد جوان، ناصرالدین میرزا برسد قرار گرفت که او هم به مدت ۴۸ سال (از ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ میلادی) حکومت نمود. در کشورهای اسلامی دوران فترت معمولاً "زمان بی‌نظمی‌ها و شورش‌ها است، زیرا بسیاری از مردم خیال می‌کنند اکنون که پادشاهی در مرکز حکومت نمی‌کند بدان معنی است که هیچ فرمانروای قانونی وجود ندارد. چون چند هفته طول می‌کشید تا ولیعهد از تبریز به تهران مسافرت کند، این دوره فترت می‌توانست برای فرمانروایان ایالات خطرناک و برای مخالفین آنها مساعده بوده باشد. بایی‌ها سعی کردند از فرصت پیش آمده بهره‌برداری نموده و شورشهایی را آغاز نمایند، و در اینکار نیز تا حدودی توفیق یافته و جای پائی، ابتدا در قریه‌های در مازندران و سپس در بعضی از شهرها، برای خود به وجود آوردند. این قیام‌ها، بعضاً "به خاطر فقدان ارتباطات و راههای حمل و نقل جدید، در سطح مملکت به خوبی هماهنگ نگردیده بود،

۷. کلمات امیرالمؤمنین و حسین بن علی و حتی شخص پیغمبر اکرم با پیام محمد (ص) یعنی قرآن که کلام الهی است قابل مقایسه نیست و این مطلب مورد اتفاق همه فرق اسلامی است.

و لذا در بین سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ میلادی دولت موفق گردید آنها را با شدت و خشونت سرکوب نماید، و بسیاری از تسلیم شدگان یا امان یافتگان قتل عام گردیدند. خود باب حتی قبل از شروع قیام‌ها دستگیر گردید، و مخالفین او در صف علماء و مقامات کشوری به این نیجه رسیدند که اگر او را اعدام کنند، موج احساسات ناجی‌گرایانه، که عامل اصلی شورش‌ها بود، فروکش خواهد نمود. بنابراین او را به تبریز برده و توسط علماء راجع به عقاید مذهبی‌اش بازجوئی نموده و سپس، در سال ۱۸۵۰ میلادی، به وسیله جوخه آتش به اعدام محکوم نمودند. اولین سری گلوله‌هائی که شلیک شد دود عجیبی به راه انداخت و پس از مرتفع شدن دود بدن باب رانیافتند، البته بعداً او را پیدا کرده و به قتل رساندند و معلوم شد اولین گلوله‌ها به طناب‌های او اصابت کرده و آن‌را باز نموده‌است.

پس از سرکوبی شورش‌های بابی، که در خلال آن یکی از انجمن‌های خصوصی بابیه با مرام نیمه‌اشتراکی ظهور کرد و منع و بازداشت‌هایی که به عمل آمد، در سال ۱۸۵۲ یک گروه کوچک و ناامید از بابی‌ها سعی نمودند که شاه را به قتل برسانند. به دنبال این حادثه، شکنجه‌های سخت و قتل بابی‌ها، که از جمله شامل خطیب و شاعره بابی قره‌العین بود، رایج گردید. آن دسته از بابی‌ها که جان سالم به در بردند دوره در پیش روی خود داشتند یا عقاید خود را مخفی نگاه دارند و یا اینکه مهاجرت کنند. این مهاجرت ابتدا در بغداد که تحت حکومت عثمانی‌ها بود متمرکز شد. جانشین و رهبر بابی‌ها، که قطعا "توسط خود باب انتخاب شده بود، به نام صبح ازل خوانده می‌شد. اما به زودی برادر ناتنی‌اش بهاء‌الله، که از او فعال‌تر بود، به رقابت با برادر برخاسته و موفق گردید اکثریت عظیم جامعه بابیان را جذب نماید. باب، به عنوان بخشی از تئوری مترقی خود در مورد پیامبران پیش‌بینی کرده بود که آینده پیامبر جدیدی را خواهد آورد، "کسی که خداوند او را تعیین خواهد کرد"، و کتاب مقدس او کتاب باب را ملغی خواهد ساخت. در سال ۱۸۶۳ بهاء‌الله خود را این پیامبر جدید معرفی کرده، و در نوشته‌هایش به معرفی یک مرام جهانشمول، هواخواه صلح، و آزاداندیشانه پرداخت که حدود زیادی جایگزین افکار ایرانی و رادیکال باب گردید. بهائیهایی‌ها بیشتر در خارج از ایران مردم را بدین خود درآوردند، اما

همچنین مطمئناً "بزرگترین اقلیت غیراسلامی داخل ایران نیز می‌باشند"<sup>۸</sup>، در حالیکه پیروان صبح ازل یا ازلی‌ها امروزه در حدود چند هزار نفر بیشتر نبوده و تقریباً "همه نیز ایرانی می‌باشند. نه در ایران و نه در هیچ یک از کشورهای اسلامی، هیچکدام از این دو گروه را به‌عنوان یک مذهب به حساب نمی‌آورند. در قوانین اسلامی فقط رجوع به اسلام و یا تبدیل دین اهل‌کتاب به دین دیگری از اهل کتاب، مجاز است، اما از اسلام برگشتن ارتداد محسوب شده و مجاز نیست. بنابراین به رسمیت نشناختن مذهب بهائیت در ایران چیز جدیدی نبوده و از این بابت فرقی بین ایران و سایر کشورهای اسلامی نیست، مسأله مهم‌تر این است که با بهائی‌ها و سایر اقلیت‌ها عملاً "چگونه رفتار می‌شود که این مطلب شاهد تغییرات چندی بوده است.

پس از سال ۱۸۶۳، ازلی‌ها ترکیب کاملاً "رادیکال و متمردهای را، به همراه تنفری نسبت به قاجاریه که حتی از بیزاری آنها نسبت به علمای شیعه نیز بیشتر بود، حفظ کردند. از این رو است که تعدادی از ازلی‌ها را در میان پیشقراولان، و بعدها شرکت‌کنندگان در انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ می‌بینیم. اما از طرف دیگر، بهائی‌ها که به اصطلاح طرفدار صلح و مسالمت بودند، با وجودیکه بعضی از کارهایشان دارای بار سیاسی بود، از شرکت مستقیم در فعالیتهای سیاسی خودداری نموده و در انقلاب سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ بی‌طرفی خود را اعلام کردند (که این اعلام بی‌طرفی درپاره‌ای از مواقع عملاً "به‌معنی حمایت از پادشاهان بود). بسیاری از بهائی‌ها تحصیلات جدید را تمام کرده و مثل سایر اقلیت‌هایی که پیوندهائی با غرب داشته و گاهی حتی توسط غربی‌ها استخدام می‌شدند، غالباً "به صورت نمایندگان منافع غرب به حساب می‌آیند بدین ترتیب احساسات ضد غربی بر احساسات ضد مذهبی مردم افزوده شده و متوجه آنها می‌گردد. مانند اقلیت‌های دیگر، بهائی‌ها کاری نمی‌کردند که موجب خصومت مسلمانان شود، اما موقعیت‌ها و یا اعمال چند نفر در یک اقلیت مذهبی کافی بود که بر خصومت مردم نسبت به کل آن اقلیت مذهبی بیفزاید. علاوه بر تحصیلات جدید، بهائی‌ها غالباً "پیشه‌ور و یا تاجر هستند.

۸. بزرگترین اقلیت غیراسلامی داخل ایران بهائی‌ها نیستند اگرچه در این

مورد بسیار زیاد تبلیغ کرده‌اند.

میرزا تقی خان امیرکبیر، که ناصرالدین شاه او را از تبریز به عنوان صدراعظم خود به تهران آورده بود، در سرکوبی بای‌ها در سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ میلادی شرکت فعال داشت. امیرکبیر که فرد بسیار باکفایتی بوده و دریک خانواده متوسط در دربار سلطنتی متولد گردیده بود، اولین کسی بود که پس از درگذشت عباس میرزا به امر نوسازی از بالا مشغول گردید. امیرکبیر مثل اکثر اصلاح‌طلبان دولتی و غیردولتی ایران در زمان قاجار، بعضاً "از نمونه" امپراطوری عثمانی که خود بدانجا سفر کرده بود تبعیت می نمود، با اینکه او تحت تاثیر آنچه در روسیه دیده بود نیز قرار داشت. مانند اصلاح‌طلبان دیگری که در سایر ممالک آسیائی وجود داشتند، توجه اولیه میرزا تقی خان معطوف به اصلاح ارتش بود. او اینکار را با تغییر سازماندهی ارتش و تطبیق آن با الگوی کشورهای غربی و از طریق آموزش و تمرین سپاهیان به سبک اروپائی آغاز نمود. برای تقویت بنیه خزانه مرکزی، او از تعداد مقرری بگیران بی‌کار کم کرده و بسیاری از زمینهای تبول مشکوک را پس گرفته و در عوض برای صاحبان آنها یک مقرری جزئی وضع نمود. وی اولین روزنامه رسمی کشور و اولین دبیرستان را در تهران به نام دارالفنون تاسیس نمود که در آن دروس علمی - فنی در کنار تعلیمات نظامی تدریس می گردید. معلمین این مدرسه را بیشتر اروپائیان تشکیل می دادند و به کمک چند نفر مترجم تدریس می کردند. سالهای متمادی این تنها دبیرستان مدرن ایران بود، زیرا ناصرالدین شاه از تاثیر واژگون کننده تحصیلات جدید هراسان بود و در نتیجه گسترش این نوع تعلیمات در ایران، و یا مسافرت ایرانیان به خارج برای تحصیل، راترغیب نمی کرد. (تاثیرات مخرب این سیاست و سایر سیاست‌های تاریک اندیشانه این فرمانروای دراز عمر به ندرت مورد ارزیابی دقیق قرار گرفته است. به طور کلی، اگر برنامه‌های نوسازی ایران قبل از سال ۱۹۲۵ میلادی (زمان آغاز حکومت رضا خان) آغاز می گردید و به جای اینکه در یک دوره کوتاه پنجاه ساله بعد از آن به شدت از بالا تحمیل شود، به صورت تدریجی و بومی ادامه می یافت وضع ایران خیلی فرق می کرد.) زیرسایه دارالفنون کتاب‌های متعدد غربی برای بار اول به زبان فارسی ترجمه شده، اولین کتاب‌های درسی فارسی چاپ گردیده، و بعضی از مقامات دولتی تحصیلات خود را انجام دادند. کوششهای امیرکبیر در زمینه ایجاد صنایع مدرن با توفیق کمتری مواجه گردید. با وجود اینکه بعضی کارخانه‌ها تحت حمایت او آغاز به کار کردند، اما عوامل



متعددی باعث عقیم نگهداشتن این اقدامات گردید که از آن جمله فقدان علاقه و زمینه‌سازی دولت برای ایجاد کارخانه‌ها، جلوگیری معاهده‌های خارجی از وضع تعرفه‌های ترجیحی برای حمایت از محصولات داخلی، فقدان یک نیروی کار آماده، حمل و نقل، و غیره قابل ذکر می‌باشد. بعضی از طرحهای کشاورزی امیرکبیر نیاز به زمینه‌سازی اقتصادی کمتری داشته و بهتر موفقیت به دست آوردند.

برخی از درباریون، ملاکین، و علماء از اقدامات اصلاحی امیرکبیر، که نتیجتاً به قدرت‌های اقتصادی و حقوقی آنها لطمه می‌زد، احساس وحشت نمودند. آنها ممکن بود او را تا زمانی که با قدرت نظامی پیشرفته‌تر شده‌اش تهدید بایی‌ها را با موفقیت از میان بردارد، حمایت کنند، اما همین که تهدید بایی‌ها از میان رفت بسیاری از آنها سعی کردند تا از شر امیر خلاص شوند، و در این راه مادر ناصرالدین شاه (ملکه مادر)، و نیز لحن آمرانه‌ای که امیرکبیر در صحبت با ناصرالدین شاه به کار می‌برد و شاید حاکی از آن بود که امیرکبیر درک نکرده بود که شاه نوجوان هنوز به اندازه کافی بزرگ نشده است، در جهت کمک به آنها بود. مبارزه وسیعی که برای ضایع کردن امیرکبیر و بی‌اعتبار کردن او نزد شاه آغاز شده بود بالاخره کار خود را کرد و شاه جوان قانع شد که صدراعظم تشنه به دست آوردن قدرت کامل بوده و لذا در سال ۱۸۵۱ میلادی او را از کار برکنار نموده و در سال بعد هم او را در حمام فین در کاشان به قتل رسانید. با اینکه امیرکبیر به هیچ‌وجه فردی مردم‌گرا و یا آزادمش نبود، و از طرفی فاقد سیاست لازم برای اینکه شاه را در کنار خود نگهداشته و یک حزب اصلاح‌طلب به وجود آورد بود، با این وجود شکی نیست که اقداماتی که او در جهت تقویت داخلی و تمرکز مملکت انجام می‌داد می‌توانست به تحول بعدی ایران کمک نماید.

در بسیاری از کشورهای آسیائی تقویت بنیه داخلی مملکت از بالا از مقدمات مهم اقدامات مردم‌گرایانه بعدی بوده است، اما در ایران تنها در دهه سال‌های ۱۹۲۰ میلادی بود که، چنین تقویت بنیه‌ای به‌طور جدی آغاز گردید.

پس از سقوط امیرکبیر، نیروهائی که او سعی در محدود نمودن آنها به خاطر تقویت دولت مرکزی داشت از نوسربر آوردند. این نیروها عبارت بودند از قبایل گوناگون و رهبران آنها، ملاکین از تبارهای متفاوت، درباری‌ها، و علماء. اقدامات این گروه‌ها علیه هرگونه اصلاحات و یا وزرای اصلاح‌طلب، توأم با تضمین غیررسمی تمامیت ارضی و سلسله پادشاهی ایران توسط دولت‌هایی انگلیس

وروسیه، حکام قاجار را به سمت این فکر متمایل نمود که تمرکز و تقویت بنیه مرکزی و قوای نظامی شاید چندان مهم نبوده باشد، بخصوص هرگاه قدمی برای این کار برداشته می شد بلافاصله عکس العمل و فشار گروههایی را به دنبال داشت که منافع خود را در خطر می دیدند.

لیکن رابطه خوب ایران با قدرتهایی که آن کشور را از نظر اقتصادی استثمار می کردند چندان خالی از مشکل نبود. در سالهای ۱۸۵۶-۱۸۵۷ میلادی دولت ایران باردیگر سعی نمود تا هرات را پس بگیرد که به وسیله ارتش انگلستان عقب رانده شد و سپس ناوگان انگلیسی به بندر بوشهر، در خلیج فارس، آمد. انگلیسیها، که در همان زمان از ناحیه ارتش خود در هند با مشکلاتی مواجه بودند، آمادگی آن را داشتند تا به یک موافقتنامه صلح تن دهند و لذا "صلح نامه پاریس" در سال ۱۸۵۷ میلادی بین طرفین امضاء گردید که در آن ایران قول می داد از هرات چشم پوشی نموده و از آن کنار بکشد. بعد از این صلح، تا مدتی نفوذ انگلیسیها در دربار ایران حاکم بود.

چنین به نظر می رسد که نتایج تماسهای ایران با غرب در قرن نوزدهم بیشتر از آنکه مثبت باشد منفی بوده و خیلی از مسائل ناخوش آیند سنتی به عوض اینکه مرتفع گردند تقویت شده باشند. هزینههای جنگهای نظامی ایران، و از جمله هزینه تسلیحات و مرییان خارجی، توأم با واردات کالاهای جدیدی که به سلامت، رفاه، و یا آموزش مردم هیچ کمکی نمی کرد، چه آن کالاها از جنس شکر و چای بودند که برای مصرف همه طبقات بود و چه از جنس کالاهای لوکس که مخصوص مصرف طبقه ممتاز بود، همه به معنی افزایش روزافزون صادرات فلزهای گرانبها بود. صادرات ایران، به حدی که کفاف پرداخت این واردات جدید و یا کالاهای صنعتی نظیر پارچه و لوازم خانگی، را بدهد افزایش نمی یافت. علاوه بر این، خود دربار نیز تسلیحات و کالاهای لوکس وارد می نمود که این باعث بالارفتن مالیاتهای می گردید. با اینکه اطلاعات و ارقام کافی در دست نیست تا نشان دهد که آیا درآمد واقعی طبقه "متوسط" ایرانی در قرن نوزدهم افزایش و یا تقلیل پیدا نمود، و صاحب نظرانی هستند که مطالبی در اثبات و یا نفی هر یک از این مواضع ابراز می دارند، اما آمارهای کنسولی و گزارشهای مسافری نشان می دهد که عدم برابری درآمدها افزایش یافته و مردم عادی برای خرید اقلام ضروری ای نظیر گوشت، میوه، گندم و نان، و سبزیجات رقم واقعی بالاتری

می پرداختند که هزینه خرید اقلامی از قبیل چای، شکر، تنباکو، بیسکویت ماشینی، و منسوجات، از کنار همین پرداختها تامین می‌گردید. ایران بیشتر به مصنوعات غربی وابسته گردیده و در امر صادرات کشاورزی نیز تابع نوسانات بازار جهانی گردید. البته این تابعیت از نوسانات بازارهای جهانی ممکن بود چند صباحی مفید باشد، که مثال آن قیمت بالای پنبه در بازار جهانی در خلال جنگهای داخلی امریکا است، اما در عین حال مملکت و مردم را بیشتر از هر زمان دیگری تابع بازارهای غیرقابل اعتماد می‌نمود. زمین‌هایی را که برای تولید و صدور محصولاتی نظیر پنبه در شمال و یا خشخاش که بطور عمده در جنوب بود تبدیل می‌شد امکان نداشت در هنگام بازار یا کشت نامساعد به سرعت برای تولید محصول دیگری آماده نمود. همچنین تبدیل زمین‌ها از تولید مواد غذایی به خشخاش، که معمولاً کار سودآوری بود، سهم مهمی در قحط سالی وحشتناک ایران در سالهای ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲ میلادی و در کمبود اجناس در دوران بعد داشت. صاحب‌نظرانی که به جمع‌ارقام روزافزون صادرات واردات نگاه می‌کنند تمایل دارند تا بگویند ایران در حال نوسازی و ترقی بود، اما آنها تکیه زمینه‌های اقتصاد شهری و روستائی را به‌طور عمیق بررسی می‌کنند به این نتیجه‌گیری متمایل می‌شوند که جامعه هرچه بیشتر به سمت طبقاتی شدن پیش می‌رفت (که معمولاً به طبقات فقیرتر لطمه می‌زند)، فواصل درآمدی، طبقاتی روبه افزایش بود، به چند کشور معدود غربی وابستگی خطرناکی وجود داشت، و دولت قدم‌های موثری در جهت تقویت اقتصاد ایران، در مقابل اقتصاد غرب، بر نمی‌داشت (۷).

قاجاریه، فاقد پایه و اراده لازم جهت پیش‌بردن اصلاحات در زمینه تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی بودند، همچنین نسبت به پیشبرد اصلاحات مالی که از لوازم تغییرات و اصلاحات اقتصادی و سیاسی بود، نیز بی‌میل و یا از نظر امکانات ناتوان بودند. در قرن نوزدهم به‌طور روزافزونی مناصبی نظیر فرمانداری ایالات و یا پستهای پائین‌تر از آن، در مراسمی همانند یک حراج سالیانه به کسی که بهترین پیشنهاد را بدهد فروخته می‌شد. این کار موجب می‌گردید که فرد برنده کوشش کند تا در کوتاه‌ترین مدت حداکثر درآمد را از زمین‌های خود به دست آورد، زیرا اونی دانست که آیا در بلند مدت هم صاحب این زمین خواهد بود که به بهره‌دهی آن علاقمند باشد و یا نه، چنانچه او به مالکیت

زمین در بلند مدت امیدوار بود قطعا " مالیات‌های سبکتری برای کشاورزان در نظر می‌گرفت تا مالیات سنگین به محصول‌دهی زمین لطمه نزند، ولی آنها باید به اندازه کافی پول نقد به دست بیاورند تا بتوانند در حراج سال بعد روی یک زمین پرسود به مزایده وارد شوند. بسیاری از رهبران قبایل رقم ناچیزی می‌پرداختند، اما در مقابل قول می‌دادند هرگاه شاه مایل باشد نیروهای خود را برای جنگ وارد معرکه‌کنند. غالبا " سلاطین راهی برای جمع‌آوری اجباری مالیات در قبایل دوردست نداشتند. به استثنای مالیات‌های مذهبی که به صورت نیمه داوطلبانه توسط بازاری‌ها به علماء مذهبی پرداخت می‌شد و به خزانه دولت نمی‌رفت، مالیات‌های شهری در سطح بسیار پائین بود. از کشاورزان، بیش از هر بخش دیگری از مردم، مالیات گرفته می‌شد، بیشتر این مالیات نیز صرف هزینه‌های مامورین محلی و جزئی و یا ایالتی جمع‌آوری مالیاتها می‌گردید و لذا مبلغ کمی به دست دولت مرکزی می‌رسید.

ورود به بازار جهانی موجب جابه‌جائی‌های متعددی در سطح محلی و یا منطقه‌ای گردید که، روی هم رفته، بیشتر از آنچه به نفع ایرانی‌ها باشد به ضرر آنها بود. در خلال قرنهای شانزدهم تا هجدهم میلادی ایران مقدار زیادی ابریشم، نخ ابریشم، پشم نرم بز کرمان (نوعی کشمیر)، و منسوجات برای صادرات به اروپا تولید می‌کرد، که در قرن نوزدهم این صادرات سقوط نمود. انگلیسی‌ها برای تهیه کشمیر هرچه بیشتر به سمت هندوستان روی آوردند. در اوایل قرن مزبور یکی از شرکت‌های اروپائی، شاید عمدا " تخم کرم ابریشم مریض به ایران وارد نمود که در نتیجه مرض کرم ابریشم به سرعت شیوع یافته و نه تنها صادرات ابریشم، بلکه حتی استفاده از آن را در منسوجات ایرانی نیز از بین برد. بهبودی کامل این مرض هرگز میسر نشد.

ایران یک خط وسیع تولید منسوجات داشت به طوری که از ساده‌ترین پارچه‌ها گرفته تا خیال‌برانگیزترین آنها را تولید می‌کرد. منسوجات دست‌بافت ایران، که توسط زنان و مردان در خانه و یا کارخانه تولید می‌گردید، به دلیل واردات منسوجات ماشینی که بطور عمده از انگلستان و روسیه وارد می‌گردید، لطمه شدیدی خورده و سطح تولید آن به شدت تقلیل یافت. با اینکه منسوجات دست‌باف هنوز هم در سطح کمی ادامه دارد اما این تولید هرروزه بیشتر از پیش رو به نقصان و نابودی می‌رود، و دیگر به صورت بخش قابل ملاحظه‌ای از اقتصاد

ایران نیست. بسیاری دیگر از حرفه‌ها، بخصوص آنها که لوازم منزل می‌ساختند نیز به‌طور روزافزونی از رقابت غربی لطمه خوردند. مولف‌کتاب "جغرافیای اصفهان"، در اواخر قرن نوزدهم، از اینکه هرروزه یک‌حرفه جدید از میان رفته و یا به واسطه رقابت غربی نابود می‌گردد اظهار تاسف بسیار نموده و لطمه این امر به اقتصاد اصفهان را متذکر می‌گردد (۸)، مشابه این وضع در نقاط دیگر ایران هم مشاهده می‌گردید.

از طرف دیگر، بعضی از محصولات، به سبب تقاضا در بازار غرب، سودآورتر شده بود. از میان آنها می‌توان از محصولات کشاورزی نظیر پنبه، خشکاش، و میوه و خشکبار نام برد. علاوه بر این، شالهای کرمانی که از پشم دستباف کرمان با طرحهای دستی زیبای "پیزلی"<sup>۹</sup> (که ترکیبی از پارسی - هندی بود) بافته می‌شد، موقتا در غرب خیلی شهرت داشتند. از آن معروف‌تر قالیه‌های ایران بود که، با کمال تعجب، در حدود سالهای ۱۸۷۵ به صورت یکی از اقلام اصلی مورد تقاضای غرب درآمد. هم‌تجار ایرانی (عمدتا تبریزی) وهم‌تجار غربی در تولید و صادرات این فرشها نقش داشتند. هنگامی که صادرات فرشهای قدیمی روبه زوال گذارد، از آن پس فرشها یا در کارگاههای فرشبافی تولید گردیده و یا به سیستم "در اختیارگذاری" تولید می‌گردید، بدین ترتیب که پشم رنگ‌شده و حتی غالبا خود کارگاه قالیبافی در اختیار بافندگان قرار می‌گرفت و آنها در منزل پس از تمام کردن هر قطعه دستمزد خود را دریافت می‌کردند. اینگونه فرشها بیشتر بنا بر ذوق و خصوصیات مورد پسند مشتری غربی تولید گردیده و غالبا خصوصیت و خلاقیت زنده فرشهایی را که برای مصارف خانگی و یا داخلی ایران تهیه می‌شوند ندارند. فرشهای روستائیان و قبایل نیز همه به فروش می‌رسید، اما آنها نیز بیشتر متناسب با تقاضای غربی‌ها تولید می‌گردید. کارگران فرشباف عموماً از بین زنها و بچه‌ها بودند، که معمولاً با دستمزدهای ارزان و در شرایط بهداشتی ناسالمی کار می‌کردند. البته با کار در رشته فرشبافی آنها هریک بیشتر از گذشته به ازدیاد سطح درآمد خانواده خود کمک می‌کردند،

۹. مؤلف محترم از واژه Paisley استفاده کرده‌اند اما به‌نظر می‌رسد صحیح

آن Painsley باشد که در فرهنگ لغات عباس آریانپور کاشانی (ص ۳۷۰) به معنی دارای نقوش رنگارنگ مرکب از خطوط منحنی نظیر طرح شال کشمیر آمده است.

اما این کمک (از نظر سلامتی فرد) به قیمت گرانی تمام می‌شد. با ورود رنگهای کم ثبات جوهری به صنعت فرشبافی در دهه ۱۸۷۰ کیفیت کارها بازهم پائین‌تر آمد. (اینکه تصور کنیم رنگهای صنعتی که امروزه مصرف می‌شوند، از عوامل اصلی پائین آمدن کیفیت فرش‌ها می‌باشند صحیح نیست. این رنگها نیز اگر به درستی مصرف شوند ثابت می‌مانند. این روزها اگر کیفیت فرش نازل باشد بیشتر به خاطر سایر جنبه‌های تجارتي شدن کارو تولید انبوه آن است.)

بدین ترتیب تبادل با غرب در شرایط نامساوی زمینه‌های وسیعی از فعالیت‌های اقتصادی را تقلیل داده و زمینه‌های دیگری را باز نموده و یا ترقی بخشید. بنابر شواهد موجود به نظر می‌رسد که منافع حاصله به هیچ عنوان چاله ضررهای وارده‌را پر نمی‌کرد. بدین معنی که مثلاً "فروش روبه ازدیاد فرش جبران سقوط صنایع متنوعی را که برای مصارف داخلی و خارجی کار می‌کردند نمی‌نمود. با اینکه امکان داشت بسیاری از اقلام مصرفی را ارزان‌تر از اشیاء مشابه ایرانی‌شان خرید، اما الزاماً یک زندگی بهتر را برای غالب ایرانیان به ارمغان نمی‌آورد. مصرف شکر، چای، تنباکو، و بخصوص خشخاش، که همگی برای سلامتی زیان‌بخش بود بیشتر شده، و درمقابل قیمت مواد اصلی خوراکی که مورد نیاز همه مردم بود افزایش می‌یافت. (۹)

یکی دیگر از عوامل تهی‌کردن بیشتر خزانه مرکزی به حراج گذاشتن پست مدیرکلی گمرکات، نظیر خیلی از پستهای دیگر، در هر منطقه بود. مدیران گمرکات سعی می‌کردند تا با پیشنهاد حقوق گمرکی کمتر از پنج درصد که نرخ رسمی دولت بود هریک کالای بیشتری را از بنادر تحت کنترل خود وارد نماید (و آنها در مقابل هیچ‌کس مسئول نبودند، زیرا تنهارقمی که به دولت مرکزی می‌پرداختند همان رقم مزایده پست در اول کار بود)، و لذا درآمد حاصله از مالیات‌های گمرکی بسیار کمتر از مقدار واقعی آن بود.

در خلال سالهای طولانی پس از ۱۸۵۷ که بدون هیچگونه جنگ و درگیری سپری شد، و بعضاً به این سبب که ناصرالدین شاه اعتقاد داشت انگلستان از تمامیت ارضی ایران محافظت خواهد نمود، افسران نظامی و از جمله افسران ارشد و فرماندهان به‌طور روزافزون اجازه یافتند که حقوق سربازان تحت فرماندهی خود را به جیب بزنند، و این در حالی بود که این نیروها بسیار بدآموزش دیده و بد تجهیز شده و تعدادشان نیز از رقم رسمی به مراتب کمتر بود. این سربازان

برای امرار معاش، مجبور بودند به طور تمام وقت در رشته‌های مختلف تجاری در شهر کار کنند، و بسیاری از آنها حتی تفنگ و اونیفورم نظامی نیز نداشتند. از عوامل دیگری که می‌توان بر مشکلات روزافزون اقتصادی ایران اضافه کرد موازنه رو به رشد منفی تجاری، خراب‌تر شدن شرایط تجارت و سقوط وحشتناک ارزش نقره در بازارهای جهانی بود که جنس پول رایج ایران را تشکیل می‌داد. بعضی از تجار، ملاکین، ویا مقامات دولتی با توسعه کنترل خود بر مواد خام و یا صنایعی که اخیراً سودآورتر شده بودند، قادر گردیدند که از روابط جدید اقتصادی با غرب بهره‌مند شوند، اما این امر در مورد اکثر ایرانیان صادق نبود. از طرف دیگر، تغییرات حاصله در اقتصاد ایران، و پیدایش تجار، مقاطعه‌کاران و معدودی از مقامات دولتی که می‌توانستند محاسن مدرن سازی نظام اقتصادی، اجتماعی، و قضائی را درک کنند، مبنائی را که بالمال به مخالفت مؤثر با رژیم می‌انجامید فراهم می‌کرد، به همانگونه که نارضایتی آن دسته از طبقات مردم که از شرایط جدید لطمه می‌خوردند در این زمینه مؤثر بود. در بازار هردو دسته از تجار وجود داشتند، هم آنهایی که از راههای جدید سود برده ولی از رقابت غربی رنجیده‌خاطر بودند و هم تجار و صاحبان حرف دیگری که عمدتاً از این رقابت لطمه می‌خوردند.

در اوایل دهه سالهای ۱۸۵۰ مرحله جدیدی از روابط ایران با قدرت‌های غربی آغاز گردید و آن هنگامی بود که قدرت‌های اروپائی سعی می‌کردند امتیازاتی در مورد بعضی فعالیت‌های خاص اقتصادی به دست آورند. اولین امتیاز مهم، به صورت امتیاز خطوط تلگراف، به انگلیسی‌ها داده شد. پس از طغیان سال ۱۸۵۷، انگلیسی‌ها ضروری می‌دانستند که وسیله‌ای برای ارتباط سریع تلگرافی با هند برقرار سازند، و ایران را بهترین راه تماس زمینی به آنجا می‌دانستند. بنا بر درخواست دولت ایران، خط بین‌المللی مزبور که در اواخر دهه ۱۸۵۰ میلادی تکمیل گردیده بود، به زودی به نقاط داخلی ایران نیز کشیده شد، تا دولت مرکزی بتواند به سرعت بفهمد که در ایالات چه می‌گذرد. (لیکن در سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ و بعد از آن، همین تلگراف یکی از سلاح‌های مهم قیام گردید، زیرا شهرهای ایران را با یکدیگر و با شهرهای مهم زیارتی شیعی در عراق در تماس دائم نگه می‌داشت.)

وسیعترین امتیازی که حکومت ایران در طول تاریخ خود واگذار نمود، که در

هیچ کشور دیگری نظیر نداشت، امتیازی است که در سال ۱۸۷۲ میلادی به یک تبعه انگلیس به نام بارون ژولیوس دو رویتر<sup>۱۰</sup>، که در کار خبرگزاری شهرت داشت، واگذار گردید. این امتیاز شامل حق انحصاری ایجاد راه آهن و واگنهای خیابانی، تمام حقوق مربوط به استخراج مواد معدنی به استثنای چند معدن معدودی که در آن زمان در حال بهره‌برداری بود، تمام کارهای آبیاری شروع نشده، تاسیس یک بانک ملی، و انواع پروژه‌های صنعتی و کشاورزی بود، که در مقابل یک حق الامتیاز معتدل و یک مبلغ اولیه واگذار می‌گردید. لرد کروزون<sup>۱۱</sup>، که خود یک امپریالیست اقتصادی و سیاسی سرسخت بود، بعدها از این قرارداد به عنوان کامل‌ترین و غیرمعمول‌ترین صورت تسلیم کلیه منابع صنعتی یک پادشاهی به دست بیگانگان، که تا آن روز حتی کسی خوابش راهم نمی‌دید، یاد کرد (۱۰). کسیکه در ایران بیشترین سهم را در اعطای این امتیاز داشت صدراعظم اصلاح‌طلب میرزا حسین خان بود. او در این کار سود شخصی نیز داشت، و شاید احتمالاً "تصور می‌کرد که ناصرالدین شاه و قاجاریه در مورد فعالیت‌های اقتصادی آنقدر ضعیف و بی‌اراده هستند که تنها راه مدرن کردن، که به نظر او بسیار مهم بود، و جلوگیری از سقوط بیشتر ایران به دامان روسها، این بود که ابتکار توسعه حمل‌ونقل، معادن، بانکداری، صنعت، و کشاورزی به دست انگلیسی‌ها سپرده شود.

خیلی از اصلاح‌طلبان جدید ایران نسبت به غرب و حکومت‌های غربی دمدمی مزاج بوده‌اند، و در بعضی از دورانها، حتی یک فرد معین نیز در بروز یک عکس‌العمل مثبت یا منفی نسبت به غرب نوسان نشان داده است. در ایران، مثل خیلی از جاهای دیگر آسیا، اولین افراد اصلاح‌طلب متمایل به طرفداری از غرب بودند، و میرزا حسین خان نیز از این نمونه افراد بود. این افراد ممکن بود بدانند که قدرتهای غربی کشورشان را استثمار می‌کنند، اما احساس می‌کردند که تنها راه ممکن، برای اینکه به حد کافی قوی شده و در مقابل استثمار و کنترل غربی مقاومت کنند، پذیرش روش‌های جدید غربی در خیلی از زمینه‌ها و از جمله در آموزش، ارتش، و اقتصاد بود.

10. Baron Julius de Reuter

11. Lord Curzon



میرزا حسین خان، که پدر بزرگش یک کارگر حمام و به خدمت قاجاریه درآمد بود، در زمینه امور خارجه به سرعت ترقی نموده و مشاغلی را در هند، روسیه جنوبی، و سپس به عنوان سفیر ایران در دربار عثمانی برعهده داشت. در همه این مشاغل او می‌دید که چگونه حتی کشورهای توسعه نیافته ممکن است با اعمال اصلاحات مبتنی بر الگوی غربی پیشرفت حاصل نمایند، و هم او بود که ناصرالدین شاه رامتقاعد نمود که به عنوان اولین فرد از سلاطین قاجار سفری به خارج بنماید که این سفر به ترکیه عثمانی و عراق انجام شد. در آنجا او محاسن اصلاحات اداری و غیراداری را در زمینه بهبود وضع مالی و نیروی دفاعی یک مملکت برای شاه برشمرد، و شاه آنقدر تحت تاثیر سخنان او قرار گرفت که در مراجعت میرزا حسین خان را به همراه خود به ایران آورده و پستهای وزارتی متعددی را به او محول نمود تا بتواند چنین اصلاحاتی را در ایران به عمل آورد. میرزا حسین خان کوشش‌هایی در زمینه اصلاح ارتش و نظام قضائی به عمل آورد اما مثل مصلحین دیگر با منافع به خطر افتاده گروه‌های مختلف و از جمله علماء روبرو شد. او با امتیازی که به رویتر انگلیسی اعطاء نمود زمینه سقوط خویش را فراهم ساخت، کاری که او آن را مناسب‌ترین راه برای نوسازی اقتصادی ایران می‌دید، دیگران به درستی، آن را به عنوان تسلیم منابع ایران به یک تبعه انگلیس می‌دانستند (۱۱).

ناصرالدین شاه، در اولین سفر از سه سفر خود به اروپا در سال ۱۸۷۳ میلادی، دریافت که حکومت روسیه با امتیازی که به رویتر اعطاء شده مخالف است، و اینکه حتی خود دولت انگلیس نیز از رویتر حمایت نمی‌کند، زیرا امتیازی که به دست آورده بود مطابق نظر دولت متبوعش نبود. همچنین، گروهی از ایرانیان در غیاب شاه، علیه امتیاز مزبور ائتلافی را تشکیل داده بودند. شاه در ابتدا امیدوار بود که در سفر اروپا همسران خود را نیز به همراه ببرد، و آنها حتی تا روسیه هم سفر شاه بودند، اما هنگامی که حوادثی نظیر نگاههای خیره مردم اجنبی به همسران شاه و یا کوششهای مردان غریبه در جهت جلب رضایت آنان، به وقوع پیوست، اطرافیانی که مشاور شاه بودند توانستند او رامتقاعد سازند کارهایی مغایر شئون سلطنتی ممکن است بازهم اتفاق بیفتد و لذا مناسبترین این است که اعلیحضرت همه همسران خود را به تهران برگردانند. بخصوص سوگلی شاه به نام انیس‌الدوله از این تصمیم بسیار ناراحت شد و صدراعظم را ملامت کرد و او دخالت خود در اینکار را تکذیب نمود. پس از مراجعت انیس‌الدوله

به تهران، کاخ او محل تجمع مخالفین میرزا حسین‌خان گردید. آنها گروه مخلوطی از مقامات وطن‌پرست یا ضد انگلیس، علماء و کسان دیگری بودند که صرفاً به واسطه اصلاحات میرزا حسین‌خان لطمه خورده بودند. در مراجعت وقتی شاه به بندر انزلی وارد گردید قدرت مخالفین میرزا حسین‌خان و مخالفان با امتیاز رویتر به حدی بود که شاه مجبور گردید میرزا حسین‌خان را از کاربرکنار نموده و دنبال بهانه‌ای برای الغاء آن امتیاز باشد. این بهانه توسط یکی از مواد قرارداد فراهم آمد، زیرا در آن ماده گفته شده بود که رویتر یا باید ساختن راه‌آهن را تا تاریخ خاصی شروع نموده و یا اینکه مبلغ ۴۰،۰۰۰ پوند پولی را که به عنوان ضمانت اجرای کار سپرده بود ضبط خواهد گردید. شاه در راه فراهم کردن وسائل اجرای کار رویتر و ساختن راه‌آهن موانعی ایجاد کرد و در نتیجه به بهانه کندکاری قرارداد را لغو و آن پول را ضبط نمود. مدت کمی پس از این ماجرا عده‌ای از اتباع روسیه به فکر کسب امتیاز ایجاد راه‌آهن در ایران افتادند و فقط در این موقع دولت انگلستان به منظور پشتیبانی از رویتر، که ادعاهای خود را دنبال می‌نمود، قدم به داخل ماجرا گذاشت. انگلیسی‌ها اعلام نمودند که تا به ادعاهای رویتر به‌طور کامل رسیدگی نشده، دولت ایران حق واگذاری امتیاز ایجاد راه‌آهن به دیگری را ندارد، و این یکی از عوامل متعددی بود که مانع ایجاد شبکه خط‌آهن در ایران گردید (۱۲).

از تحولات پر برکت تری که میرزا حسین‌خان ایجاد نمود یکی هم تمرکز بیشتر سیستم قضائی و دیگری معرفی یک سیستم حکومتی بر اساس هیات وزیران بود که در آن نه وزیر شرکت داشته و هرکدام از آنها وظایف معین خویش را داشتند. تعیین وظایف اعضای دولت در ایران امر نوظهوری بود. اولین سفر اروپائی شاه، که به هدایت میرزا حسین‌خان انجام شد، تحولاتی را هم موجب گردید که از آن جمله ایجاد یک سیستم پستی جدید بود. در سال ۱۸۷۴ به وزارت امین‌الدوله، که بعد از میرزا حسین‌خان مهمترین وزیر اصلاح‌گرای این دوره بود. میرزا حسین‌خان از مشاورین اطریشی برای تغییر سازمان ارتش استفاده می‌کرد، و امین‌الدوله آنها را برای کمک در امر مدرن‌سازی نظام پستی به خدمت گرفت. اما، روی هم رفته، شخص شاه هرچه بیشتر مرعوب طرفداران حفظ وضع موجود بود. این ترس پس از حرکت موفقیت‌آمیزی که علیه میرزا حسین‌خان صورت گرفته بود نمایان‌تر بود (میرزا حسین‌خان در سال ۱۸۸۱ و

در حالیکه مصدر یک کار کم‌اهمیت‌تر دولتی بود به‌طور مرموزی درگذشت). در خلال سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه، وقتی ایران با کشورهای نظیر مصر، امپراطوری عثمانی، و تونس، در قرن نوزدهم مقایسه شود به مراتب اقدامات کمتری در زمینه تقویت بنیه داخلی ویا ارتقاء و توسعه اجتماعی و اقتصادی به عمل آمده‌است. باوجودیکه این امر بعضاً معلول قدرت نیروهای سنتی طرفدار عدم تمرکز در ایران بود، بخشی هم به دلیل شخصیت خاص سلاطین قاجاریه بود. (این اختلاف را نمی‌توان فقط در اثر فشارهای اروپائیان دانست، زیرا که این فشارها در کشورهای فوق‌الذکر نیز حداقل به اندازه ایران وجود داشت).

اگرچه دولت انگلیس توانست به بهانه مطرح بودن ادعاهای روتیر جلوی اعطای امتیاز راه‌آهن به روسها و بلکه جلوی تعداد دیگری از افراد و کشورهای راکه به دنبال کسب امتیازات مشابه بودند بگیرد (چون امتیاز روتیر آنقدر بی‌در و دروازه بود که هر درخواستی در هر زمینه‌ای را شامل می‌گردید)<sup>۱۲</sup>، اما، تعدادی شکارچیان امتیاز موفق نیز وجود داشتند. امتیاز مهمی در مورد ماهیگیری در آبهای جنوبی بحر خزر که در سواحل ایران بود به یک تبعه روس اعطاء گردید، و او شرکتی را تاسیس نمود که تا پایان جنگ اول جهانی انحصار خاویار ایران را در دست داشت. امتیازات دیگری نیز به بعضی از اتباع روسیه اعطاء گردید، اما تب امتیازات تنها از سال ۱۸۸۸ به بعد که بالا گرفت، زیرا در آن تاریخ سیاست انگلستان در رابطه با اعطای امتیازات در ایران از یک حالت سرد و غیرصمیمانه به حالتی قویا "جانبدارانه تغییر کرد. هیات ویژه‌ای از طرف دولت محافظه‌کار انگلستان به ایران اعزام گردید، و این هیات تحت سرپرستی وزیر مختار جدیدی به نام سرهنری دروموندولف<sup>۱۳</sup> به فعالیت در زمینه گسترش اعطای امتیازات اقتصادی مشغول گردید. شاه، تحت فشار ولف، تنها رودخانه قابل کشتیرانی ایران به نام کارون را به روی کشتیرانی بین‌المللی باز نمود. روسها قبلاً به ایران فشار آورده بودند که بدون جلب

۱۲. منظور مولف اینست که به استناد امتیاز روتیر دولت انگلستان می‌توانست

مانع انعقاد هر قراردادی در هر زمینه‌ای شود.

13. Sir Henry Drumond Wolff.

رضایت آنها امتیاز حمل و نقل به کسی اعطا نشود و از این روی با این اقدام اخیر که به نفع انگلیسی‌ها بود مخالفت نمودند، اما دولت ایران ادعا نمود که بازگشودن یک رودخانه اعطای امتیاز محسوب نمی‌شود. ولف و فرزند رویتز نسبت به ادعاهای واریز شده رویتز با شاه به توافق رسیدند، این توافق دو امتیاز اولیه رویتز را به او برمی‌گردانید، یکی احداث بانک ملی (ایران در آن زمان فاقد یک نظام بانکی مدرن بود) و دیگری حقوق جنبی استخراج و استفاده از منابع معدنی. با اینکه نفت هم جزو منابع معدنی محسوب می‌شد که در امتیاز نخستین رویتز هم ملحوظ گردیده بود، و با این که بعضی از مردم فکر می‌کردند که در ایران یافت می‌شود، استخراج معادن به زودی متوقف گردیده و حقوق معدنی به دولت ایران بازگردانیده شد. لیکن بانک مورد نظر، تحت نام بانک سلطنتی پارس<sup>۱۴</sup>، آغاز به کار نمود که مرکز آن در تهران بوده و شعباتی در شهرستانها داشت. چاپ اسکناس و یا هرگونه اوراق بهاء دار دیگر منحصرًا در اختیار بانک مزبور بود. روسها هم، در عوض، خیلی زود امتیاز احداث جاده‌ها در شمال کشور و افتتاح بانک خودشان را به دست آوردند. آنها از این بانک عمدتًا برای اعطای وام به ایرانیان منفذ استفاده می‌کردند.

در سال ۱۸۷۹، شاه که در سفر خود به روسیه تحت تاثیر نیروهای قزاق روسی قرار گرفته بود، تیپ قزاق ایران را که زیر نظر افسران روسی اداره می‌گردید بنا نهاد. این تیپ قزاق بمزودی به یک نیروی کوچک، اما، در عین حال دارای آموزش خوب و منضبط که پادشاهان قاجار می‌توانستند روی آن حساب کنند، تبدیل گردیدند. اما، در همان حال، یکی دیگر از وسایل اعمال نفوذ روسیه در ایران بوده و می‌توانست در مقابل هر حرکتی در ایران که منافع دولت روس را به خطر بیندازد به کار رود. این سری امتیازات، که تنها مبلغ ناچیزی را به خزانه دولت سرازیر می‌نمود، اگرچه رشوه به شاه و مقامات بالای دولتی برای کسب آنها بسیار چشمگیر بود، اما هرچه بیشتر ایران را به کام کنترل و نظارت دولت‌های روس و انگلیس فرو می‌برد، بانک سلطنتی ایران که حق انحصاری چاپ اسکناس را در اختیار داشت چندان مورد خوشایند تجار و صراف‌های ایران نبود، زیرا آنها از مدت‌ها قبل اسکناس‌های مخصوص به خود را که ارزش و گردش متفاوتی داشت

رواج داده بودند. چند نوبت از طرف بانکداران قدیمی ایران، علیه پولهای مسکوک بانک سلطنتی توطئه شد (انگلیسی‌ها فکر می‌کردند که این کار با پشتیبانی روسها است)، و بعضی از این توطئه‌ها نزدیک بود که موفق شوند. بانک روس، که بودجه‌اش از طرف دولت روسیه تامین می‌گردید، نسبت به بانک انگلیس از امتیازات اقتصادی کمتری برخوردار بود، اما از طریق قرض دادن با شرایط نسبتاً سهل به شخصیت‌های ایرانی آنها را زیر نفوذ روسها در می‌آورد (۱۳). بدین ترتیب، در اواخر قرن نوزدهم، هم انگلیسی‌ها و هم روسها آن‌چنان منافع اقتصادی و سیاسی عظیمی در ایران داشتند که در بعضی از زمینه‌ها در حقیقت صورت تسلط و کنترل داشت.

## فصل چهارم

### اعتراض و قیام، سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ میلادی

جابه‌جائی‌های اقتصادی و سیاسی‌ای که در اثر تماس با غرب در ایران به وجود آمد از جمله شامل زوال اکثر صنایع دستی ایران، تبدیل بافندگان فرش به کارگرانی که برای دستمزد ناچیزی کار می‌کردند، تنزل بهای صادرات ایران در مقابل بهای واردات از اروپا، و افت وحشتناک قیمت نقره، که پول رایج ایران بود، می‌باشد. این پدیده‌ها، به همراه مشکل ایجاد یک بازرگانی مستقل از اروپا، و عدم امکان ایجاد کارخانجات تحت حمایت دولت، موجب نارضایتی روزافزون اقتصادی مردم و در نتیجه ناخشنودی نسبت به رقبای اروپائی گردید. با وجود اینکه بعضی از گروههای روستائی و یا شهری از تجارت با غرب منتفع گردیدند، اما آنها نیز غالباً "شکایات دیگری داشتند. کنترل روزافزون سیاسی ایران توسط غرب مورد تنفر مردم بود، و تعداد بسیار زیادی از تجار و کارگران ایرانی‌ای که به هندوستان، ماورای قفقاز شوروی، و ترکیه مسافرت می‌کردند می‌توانستند به چشم خود اصلاحات به عمل آمده در آن کشورها را ملاحظه نموده و با افکار آزادی‌خواهانه و مبانی جدیدی آشنا شوند که متضمن راههائی بود که بدان وسیله دولت‌ها و از جمله ایران می‌توانستند تغییرنموده و به روش هائی روی آورند که به تقویت بنیه داخلی و بهبود شرایط

آنها منجر شده و در نتیجه آنها را از قید کنترل بیگانگان آزاد سازد. در دهه سالهای ۱۸۸۰ میلادی و پس از آن تعدادی از مقامات دولتی اصلاح طلب وجود داشتند. در بین وزراء مهمترین چهره اصلاح طلب، امین الدوله وزیر پست بود که در سمتهای مختلف وزارتی خدمت کرده و عموماً به عنوان یک فرد اصلاح طلب صادق که با فساد و تسلط خارجیانی که در پیرامون خود می دید مخالفت می کرد شناخته می شد. او که بالنسبه به امیرکبیر و یامیرزا حسین خان (که اتفاقاً با آن دونفر نیز نساخته بود) از قدرت کمتری برخوردار بود، در مقابل قدرت نخست وزیر وقت یعنی امین السلطان که مدت زیادی هم در آن پست بود، قدرت اندکی داشت. یکی دیگر از این چهره ها یکنفر از ارامنه ایران و تحصیل کرده غرب به نام میرزا ملکم خان (بین سالهای ۱۸۳۳ تا ۱۹۰۸ میلادی) بود، او که به جرم تشکیل انجمنی از روی الگوی انجمن فراماسون ها یکبار از ایران تبعید شده بود، بعداً به عنوان وزیر مختار ایران در انگلستان (بین سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۹ میلادی) تعیین گردیده و فعالیت های اصلاح طلبانه خود را روی تغییر رسم الخط اصلاح شده فارسی و نگارش مقالات اصلاح طلبانه ای که تیراژ بسیار محدودی داشت متمرکز نمود.

در سال ۱۸۸۹ ناصرالدین شاه سومین مسافرت خود به اروپا را انجام داد که بیشتر به تشویق وزیر مختار انگلیس در ایران، سر هنری درومندولف<sup>۱</sup> انجام گرفت. هدف ولف از تشویق شاه به این سفر گسترش هرچه بیشتر منافع مالی انگلستان در ایران بود که تا حدود زیادی به موفقیت رسید. یکی از امتیازاتی که شاه در انگلستان امضاء نمود اعطای حق ایجاد یک بنگاه بخت آزمائی و یا قرعه کشی در ایران بود که ملکم خان نیز از آن جانبداری می کرد. وقتی شاه به ایران مراجعت نمود با مخالفت وسیعی در مورد اعطای امتیاز بخت آزمائی روبرو گردید که بعضاً از طرف مذهبیینی بود که قماربازی را به حسب دستورات قرآن حرام می دانستند. شاه امتیاز مزبور را لغو نموده و موضوع را به ملکم خان اطلاع داد، و ملکم خان نیز، قبل از اینکه خبر لغو امتیاز مزبور پخش گردد، سهمی را که خود در این کار داشت با عجله به قیمت زیادی فروخت. این اقدام و اقدامات دیگر ملکم خان باعث گردید که او

1. Sir Henry Drumond Wolff

از کاربرکنار گردیده و کلیه عناوین تشریفاتی خود را نیز از دست بدهد. ملک‌خان که تا حدودی کارش از رونق افتاده ولی هنوز یک اصلاح‌طلب بانفوذ در چنین شرایطی تصمیم‌گرفت با تهیه و انتشار یک روزنامه مخالف دولت و خواهان اصلاحات به نام "قانون" بود که در لندن چاپ و به‌طور قاچاق به ایران وارد می‌گردید پایه‌های حکومت حکام ایران را سست نموده، و احتمالاً از آنها باج سبیل بگیرد. روزنامه قانون، که در محاسن ایجاد یک نظام قانونی صحیح و ثابت و در معایب یک حکومت جابرانه و فاسد تبلیغ می‌کرد، حملات خود را روی امین‌السلطان متمرکز نمود. تا زمان مرگ ناصرالدین‌شاه، این روزنامه همچنان منتشر می‌شد و توسط اکثر افراد طبقه ممتاز ایران مطالعه می‌گردید (۱). تنها روزنامه آزاد دیگر در این زمان که از "قانون" قدیمی‌تر و توسط ایرانیان مقیم استانبول چاپ می‌گردید به نام "اختر" در افکار اصلاح‌طلبانه خود معتدل‌تر بوده و لذا از ورود آن به ایران کمتر از "قانون" جلوگیری می‌گردید. در ایران فقط روزنامه‌های رسمی (و یا دولتی) وجود داشتند. (تنها روزنامه آزادی که در سال ۱۸۷۶ با شهادت میرزا حسین‌خان منتشر گردیده بود به نام روزنامه دو زبانه "حزب"<sup>۲</sup> تنها یک شماره دوام آورد، زیرا که سردبیر فرانسوی آن مردم را به انتقاد علنی و بدون ترس دعوت کرده بود.)

تا قبل از سال ۱۸۹۰ میلادی اکثر اصلاح‌طلبان غرب‌گرای تحصیل‌کرده نسبت به علماء تا حدودی موضع خصمانه داشتند همان‌طور که مقامات اصلاح‌گرای دولت نظیر امیرکبیر، امین‌الدوله، میرزا حسین‌خان، و نیز اصلاح‌گرایان بابی و بهائی این چنین بودند<sup>۳</sup>

از طرف دیگر، بعضی از علماء کم‌کم به صورت چهره‌های موثر و بانفوذ مخالفت در مقابل روال هراس‌انگیز فروش منابع ایران به خارجی‌ها درآمدند. علاوه بر این، تنزه و تقدس‌عملی روحانیون و پیوندهای محکم آنان با صنعتگران، حتی اصلاح‌طلبان غیرمذهبی را وسوسه می‌کرد تا در تلاش خود در مقابله با کنترل اجنبی، علماء را به‌عنوان متحدین مفیدی بشناسند. در فاصله سالهای ۱۸۹۰

2. La Parhie.

۳. در مورد اصلاح‌گرایی با بیان و بهائیان توضیح مختصری در صفحات آینده خواهیم داد.



تا ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۶۹ تا ۱۲۹۱ شمسی) بین علماء و افراد غیر مذهبی مخالف با خط مشی‌های رژیم تا حدودی رفع اختلاف و اصلاح به عمل آمد.

یکی از سازندگان اصلی این بنای اتحاد غیر معمول بین عناصر مذهبی و رادیکال، سید جمال‌الدین "الافغانی" است (بین سالهای ۱۸۳۹ تا ۱۸۹۱) که یک اصلاح‌گرای مسلمان و طرفدار اتحاد همه مسلمانان بوده و به اکثر کشورهای عالم مسافرت نموده بود. با اینکه او مدعی بود که در افغانستان متولد گردیده و بزرگ شده است، شاید بدین خاطر که بتواند در بین اهل سنت بیشتر نفوذ نماید زیرا به عنوان یک ایرانی شیعه و با تعلیمات شیعی نمی‌شد چندان بین سنی‌ها نفوذ کرد، اما افغانی درحقیقت در ایران متولد شده و در ایران و سپس شهرهای شیعی عراق تعلیمات مذهبی را فراگرفته بود. افغانی در زمینه فلسفه عقل‌گرای ابن‌سینا و فلاسفه ایرانی پس از او تعلیم یافته بود، و افکار این فلاسفه در ایران به مراتب بیشتر از کشورهای سنی خاور نزدیک تدریس می‌گردید. همچنین او تحت تاثیر مکتب شیعی و فلسفه‌گرای شیخیه قرار داشت. در سالهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۸ وی به هندوستان سفر نمود، و به نظر می‌رسد که در آنجا برای تمام مدت عمرش از امپریالیسم انگلستان متنفر گردید. پس از یک سری فعالیت‌ها در افغانستان و استانبول و یک توقف مهم و موثر در مصر در سالهای ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹ میلادی، او به‌کار نوشتن مطالب ضد امپریالیستی و جدید خود ابتدا در هند و سپس در پاریس، با انتشار یک روزنامه عربی ضد انگلیسی و طرفدار وحدت جهان اسلام به نام العروه‌الوثقی (۲)، ادامه داد.

افغانی، پس از فعالیتهای خود در لندن، به بندر بوشهر در جنوب ایران، جائیکه او ده‌ها سال قبل آنجا را به مقصد هند ترک نموده بود، مراجعت کرد. ظاهراً قصد او این بود که در بوشهر کتابهایی را که از مصر برای او بدانجا فرستاده بودند گرفته و سپس برای ادامه فعالیت‌های ضد انگلیسی خود به روسیه برود. اعتماد السلطنه وزیر امور مطبوعات، که عروه‌الوثقی را خوانده بود با شاه صحبت کرد که او را به تهران دعوت نماید. در تهران او خیلی زود باعث تکرر شاه گردید، شاید به مناسبت پیشنهادهای خشونت‌آمیز ضد انگلیسی مکرری که می‌داد، اما گروهی پیروان ایرانی به دست آورد. از قرار معلوم او با آنها در مورد ضرورت اتحاد نیروهای مذهبی و غیر مذهبی در مقابل دست اندازیهای خارجی صحبت کرده است. در سال ۱۸۸۷، افغانی به فرمان شاه مجبور به ترک

ایران گردید، دو سال در روسیه شوروی توقف نمود و سپس، در خلال مسافرت سوم شاه به اروپا، به او ملحق گردید و باردیگر شاه از او دعوت کرد که به ایران مراجعت نماید. او ابتدا، با این فکر که امین‌السلطان به‌وی ماموریت داده که به روسیه رفته و از خصومت دولت روسیه در مورد امتیازاتی که ایران به انگلیسی‌ها اعطا کرده بکاهد، به‌کشور روسیه مسافرت نمود، اما وقتی به ایران رسید امین‌السلطان موضوع ماموریت مزبور را انکار و از ملاقات با افغانی سرباز زد. در سال ۱۸۹۰ افغانی‌شنید که شاه برنامه‌ای برای تبعید او از ایران در نظر دارد، برای ممانعت از این‌کار در زیارتگاهی در جنوب تهران تحصن گزید. او در ضمن به جمع‌آوری شاگرد و پیرو مشغول بوده و به آنها یاد می‌داد که برای مخالفت سازمان یافته، افراد باید دارای جلسات و انجمن‌های مخفی بوده و جزوه‌ها و نشریات خود را به‌طور مخفی توزیع و یا پست‌کنند. از کسانی که در ایران با او در تماس بودند یکی امین‌الضرب مهماندار او در تهران، که ثروتمندترین تاجر ایران بوده و سرپرستی ضرابخانه را برعهده داشت، دیگری امین‌الدوله و بعضی از افراد طبقه علماء و بخصوص شیخ‌هادی نجم‌آبادی که بسیار فرد زاهد، متقی و ترقی‌خواهی بود، و بالاخره تعداد دیگری از افراد اصلاح‌طلب و یا مردم عادی، که از آن جمله خدمتکار صمیمی او میرزا رضا کرمانی بود.

در ژانویه سال ۱۸۹۱، شاه وقتی متوجه شد جزوه‌ای علیه امتیازات رژیم به خارجی‌ها منتشر شده و این جزوه از افغانی سرچشمه می‌گیرد، سربازان خود را فرستاد تا او را به زور از محل تحصن بیرون کشیده و در وسط‌زمستان با پای پیاده به سمت مرز عراق روانه کنند. افغانی ابتدا از عراق عثمانی، و سپس از انگلستان، با همکاری ملک‌خان به ایراد سخنرانی و نشر مقالات علیه شاه و دولتش ادامه داد، و شاگردان و مریدانی را به‌جای گذاشت که در زمینه اقدامات و بلواهای سیاسی تعلیم دیده، و بعضی از آنها به‌طور سری سازمان یافته بودند.

**هنگامی که شاه، در بهار سال ۱۸۹۰ میلادی، امتیاز تولید، فروش، و صادرات تمام تنباکوی ایران را، به ترغیب و لطف، به یک تبعه انگلیس واگذار کرد ناراضیتی مردم علیه خط‌مشی اعطای امتیازات به نقطه اوج خود رسید. اخبار این امتیاز ابتدا مدتی به صورت محرمانه نگهداری می‌شد اما در اواخر سال ۱۸۹۰ میلادی روزنامه پارسی زبان استانبول به نام "اختر" در سلسله**

مقالاتی به شدت از آن انتقاد نمود. در ماه ژانویه سال ۱۸۹۱ در جزواتی که در تهران پخش گردیده، و همان‌ها نیز باعث اخراج افغانی شده بود، لابلای مطالب مختلف حملاتی علیه امتیاز تنباکو به عمل آمده بود. در بهار همان سال پیروان افغانی جزوه‌های انتقادآمیز دیگری نیز منتشر نمودند. امتیاز تنباکو بسیار بیشتر از هر امتیاز دیگری مورد مخالفت همگانی مردم قرار گرفت، زیرا که موضوع این امتیاز، به خلاف سایر امتیازات، زمینه بکر و دست‌نخورده‌ای نبود که مردم از آن اطلاع نداشته و یا با آن سروکار کمتری داشته باشند، بلکه با محصولی سروکار داشت که به مقدار زیادی در ایران تولید گردیده و عامل استفاده بسیاری از ملاکین، مغازه‌دارها، و صادرکنندگان بود.

در بهار سال ۱۸۹۱، هنگامی که مامورین شرکت تنباکوی مزبور به ایران وارد گردیده و زمان‌های معینی را برای فروش تمام تنباکوهای تولیدی به شرکت مزبور اعلام نمودند، اعتراضات همگانی بر علیه امتیاز مزبور شروع شد. اولین اعتراض عمده در شیراز به وقوع پیوست که در نتیجه رهبر مذهبی آن شهر به عراق تبعید گردید. در آنجا او با افغانی ملاقات و رایزنی نمود، و در نتیجه افغانی نامه معروفی به رهبر وقت علمای شیعه، حاج میرزا حسن شیرازی، نوشت و در آن نامه از او درخواست کرد که شاه و اقدام او به فروختن ایران به اروپائی‌ها را محکوم کند. میرزای شیرازی در ابتدا به اقدام تنندی درست نزد اما به طور خصوصی به شاه نامه نوشته و بسیاری از نکاتی را که افغانی در نامه‌اش عنوان کرده بود متذکر گردید.

در همین زمان یک حرکت انقلابی در تبریز آغاز گردید، به طوریکه دولت مجبور شد موقتاً " عملیات مربوط به اجرای امتیازنامه مزبور را در آنجا به حال تعلیق درآورد. سپس حرکت‌های وسیع مردمی در اعتراض به امتیاز مزبور که به رهبری علماء صورت می‌گرفت به شهرهای دیگر ایران نظیر مشهد، اصفهان، تهران، و نقاط دیگر گسترش یافت. در ماه دسامبر سال ۱۸۹۱ جنبش تنباکو به نحو اعجاب‌انگیزی اوج گرفته و به یک تحریم عمومی علیه فروش و استعمال تنباکو انجامید. این تحریم حتی توسط همسران شاه و غیر مسلمانان نیز مراعات می‌گردید. تحریم پنابرفتوائی بود که یا شخص میرزای شیرازی صادر کرده و یا صدور آن را به او نسبت می‌دادند، ولی به‌هر حال مورد تأیید او قرار

گرفت. دولت ابتدا سعی کرد تا با لغو امتیاز تنباکو در داخل ولی باقی‌گذارند انحصار صدور آن در دست سرکشت مزبور اوضاع را آرام‌کند ولی این امر سودی نبخشید. در یکی از تظاهرات همگانی در تهران به روی تظاهرکنندگان غیرمسلح تیراندازی گردید که موجب قتل چند نفر شد. این موضوع خود سبب تظاهرات بازهم وسیعتری گردید. بدین ترتیب، در اوایل سال ۱۸۹۲، دولت مجبور شد کل امتیاز را لغو نماید. این ماجرا برای ایرانی‌ها ۵۰۰،۰۰۰ پوند انگلیسی قرض بالا آورد. دولت برای پرداخت غرامت فوق‌العاده گزاف شرکت مزبور این مبلغ را از بانک سلطنتی متعلق به انگلیسی‌ها قرض نمود. این حرکت اولین اعتراض همگانی موفق در تاریخ اخیر ایران بود که در آن علماء، تجدد خواهان، تجار، و مردم عادی شهرها در یک اقدام هماهنگ علیه سیاست دولت مشارکت داشتند. هماهنگی حرکت در تمام کشور و با مجتهدین شیعه ساکن عراق به برکت وجود و استفاده وسیع از خط تلگراف میسر گردید. با وجودیکه پس از این حادثه دولت بسیاری از علماء را خرید و در نتیجه چند سال آرام و بدون حادثه گذشت، اما بهر حال "اتحاد نیروهای مذهبی و رادیکال" قدرت بالقوه خود را در مورد تغییر مسیر سیاست‌های ایران به نمایش گذاشته بود، و تا چندین سال بعد دولت جرات نمی‌کرد که امتیاز اقتصادی جدیدی اعطا نماید. اتحاد اساسی بازاری‌ها (بخصوص تجار بازار)، علماء، و اصلاح‌طلبان غیرمذهبی و یا تجددگرای اهمیت خود را حفظ نمود (۲).

نهضت تنباکو همچنین توسعه نفوذ روس‌ها در ازاء کم شدن نفوذ انگلستان ترغیب نمود. امین‌السلطان، برای حفظ موقعیت خود، به روس‌ها قول داد که از این‌پس جانب آنها را خواهد گرفت، و سیاست‌های بعدی‌اش نیز این چنین بود. سیاست انگلیس در خلال سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۰ میلادی که بر مبنای تشویق شاه به اعطای امتیازات اقتصادی به اتباع انگلیس قرار داشت - و از طرف نخست‌وزیر وقت انگلستان لرد سالیسبوری و وزارت خارجه انگلیس نیز حمایت می‌شد، و به وسیله نماینده ویژه دولت انگلیس ولف با انرژی خاصی دنبال می‌گردید - اکنون نتیجه معکوس داده بود. امتیازات متقابل روس‌ها، و حمایت آنها از نهضت تنباکو، موجب افزایش نفوذ روس‌ها، و نه انگلیسی‌ها، در ایران گردید.

مخالفت علماء با شاه به‌طور موقت کاهش یافت، و بعضی از علماء نیز به‌وسیله افزایش مقرری‌شان ساکت شدند، اما حملات سیاسی بر دولت از خارج

از کشور ادامه یافت. در لندن سیدجمال‌الدین در روزنامه متعلق به ملک‌خان "قانون" مقالات تندی علیه شاه می‌نوشت و همچنین نامه‌هایی را که به‌علمای شیعه در عراق و ایران فرستاده و از آنها خواسته بود که شاه را خلع کنند به چاپ می‌رسانید. در اواخر سال ۱۸۹۲، افغانی به عنوان مهمان سلطان عبدالحمید پادشاه سلطانی به ترکیه رفت. او افغانی را از چاپ حملات بیشتر علیه شاه برحذر داشت، اما در عوض وی را تشویق نمود به پخش وسیع‌تر تبلیغات پان-اسلامی در بین ایرانیان و سایر شیعیان پرداخته و از آنها بخواهد که به سلطان عثمانی، که مدعی خلافت (رهبری) همه مسلمانان عالم بود، کمک نمایند. با این هدف بود که افغانی به تشکیل یک حلقه از ایرانیان شیعه اما طرفدار وحدت جهان اسلام در استانبول اقدام نمود. دو نفر از اعضای سرشناس این جمع یکی میرزا آقاخان کرمانی بود، که اعتقادات ازلی - بایی داشته اما این اواخر به یک فرد آزاداندیش تندرو مبدل شده و از نویسندگان و ویراستاران روزنامه "اختر" بود، و دیگری دوست نزدیک او شیخ‌احمد روحی بود، که او نیز نویسنده، مترجم، و معلم، و از اهالی کرمان بود. این حلقه نامه‌های متعددی به علمای شیعه در ایران و نقاط دیگر فرستاده و از آنها خواست که با سلطان خلیفه عثمانی بیعت کنند. سفارت ایران در استانبول نسبت به این اقدامات، که هدف آن به‌طور غیرمستقیم تضعیف اقتدارشاه ایران با مشارکت افراد تندرو و غیرمذهبی بود نزد مقامات عثمانی شکایت نمود. سلطان عثمانی با استرداد روحی، کرمانی، و فرد دیگری از ایرانیان موافقت نمود. اما هنگامی که این سه نفر در شهر طرابوزان در شرق ترکیه زندانی بودند افغانی در ماجرا مداخله نموده و سلطان موافقت نمود که آنها را اخراج نماید.

در سال ۱۸۹۵ میرزا رضای کرمانی خدمتکار صمیمی و باوفای افغانی که از پیروان او بود و سال‌ها در ایران به‌جرم فعالیت‌های ضددولتی در زندان به‌سر می‌برد، در استانبول به دیدار افغانی شتافت. در آنجا افغانی فکر کشتن شاه را به او القا کرد. میرزا رضای کرمانی، پس از مراجعت به ایران، برنامه‌ای ترتیب داد تا هنگامی که شاه به مناسبت پنجاهمین سال قمری تاجگذاری خود به زیارت حضرت عبدالعظیم در جنوب تهران می‌رود او هم در آن لحظه در آنجا باشد. میرزا رضا اینطور وانمود کرد که عریضه‌ای برای شاه دارد و اما ناگهان به‌سوی شاه تیراندازی نمود. این حادثه در روز اول ماه مه سال ۱۹۸۶ میلادی

اتفاق افتاد. شاه رابه سرعت از انظار دور کردند و جنازه‌اش را در کالسکه طوری قرار دادند که به‌نظر می‌رسید امین‌السلطان با او مشغول صحبت است. و این به‌خاطر آن بود که از بی‌نظمی‌ها و شورشهایی که معمولاً به‌هنگام تغییر پادشاه رخ می‌داد جلوگیری کنند. تیپ قزاق را هم خبر کردند که تهران را زیرپوشش خود بگیرد، و لذا جلوی بی‌نظمی گرفته شد.

نگرانی دیگری نیز وجود داشت و آن ادعای سلطنت دوفرزند مقتدر شاه بود. ظل‌السلطان، پسر بزرگترشاه، که به‌خاطر اینکه مادرش کم‌فرزند می‌زائید از جانشینی شاه محروم گردیده بود، در جاه‌طلبی و قدرت سیاسی سابقه‌ای طولانی داشت. او به‌عنوان فرماندار مطلق‌العنان تعداد زیادی از شهرستان‌های جنوبی کشور از قدرت زیادی برخوردار و عامل ترس و ارعاب مردم بود. ظل‌السلطان عملاً یک ارتش خصوصی از سربازانی که به‌سبک غربی آموزش یافته و باعث خجالت اعضای کادر ارتش رسمی می‌شدند تشکیل داده و در گذشته دراز بین بردن هرکسی که برایش خطری محسوب می‌شد دریغ نکرده بود. تمایل او برای کسب مقام سلطنت، به‌جای نابرادری بیمارش ولیعهد مظفرالدین، برهمه شناخته شده بود. از طرفی درمورد برادر جوانتر ولیعهد یعنی کامران میرزا نایب‌السلطنه نیز که غالباً رئیس ارتش و یا فرماندار مرکز بود، و اکنون نیز از این مزیت برخوردار بود که در تهران و در صحنه حاضر باشد، نگرانی‌هایی وجود داشت. عوامل متعددی دست به‌دست هم دادند تا این دو برادر نسبت به ولیعهد قانونی ابراز حمایت نمودند. این عوامل یکی امین‌السلطان، و دیگری وجود تیپ قزاق، و آخری حمایت صریح هردو دولت روس و انگلیس از ولیعهد قانونی مملکت بود.

ناصرالدین‌شاه را به‌ندرت می‌توان یک حاکم نمونه به‌حساب آورد، اما او نسبتاً حاکمی قوی بود، به‌طوری‌که در زمان حکومت او تنها تعداد اندکی بی‌نظمی‌های قبیله‌ای و یا شورش‌های محلی اتفاق افتاد. بی‌نظمی‌هایی که او با آنها مواجه گردید بیشتر مستقیماً صورت سیاسی داشتند، و اوو یا مشاورانش حداقل این را می‌دانستند که چه زمانی لازم است تا کوتاه آمده و یا تسلیم شوند. به‌خلاف پسرش او خزانه مملکت را تلف نمود، و به‌هنگام مرگش تنها قرضی که باقی گذاشت همان قرض مربوط به پرداخت غرامت شرکت تنباکو بود. حداکثر توصیفی که بتوان از علاقه او به اصلاحات نمود این است که این علاقه

پراکنده و متفرق بود. او هنگامی که با مخالفت گروه‌های ذینفع مواجه گردید دو صدراعظم جدی و اصلاح‌طلب را قربانی و یا زمینگیر کرد. ناصرالدین‌شاه در سالهای آخر حکومت خویش تمام علائق خود به اصلاحات را از دست داد به‌طوریکه پروژه‌ای که پس از مسافرتش به اروپا در سال ۱۸۸۹ قرار بود برای تدوین قوانین به اجراء درآید به هیچ جا نرسید. در عوض، او به‌علاقه مادام‌العمر خود یعنی به‌زن‌ها و به پسران جوان (که گفته می‌شود یکی از آنها همواره به صورت زندنده‌ای همراه او بود) و نیز اکتساب هرچه بیشتر مال و جواهرات می‌پرداخت. او حتی یک ماشین حکومتی صحیح به ارث باقی نگذاشت تا بتواند به چیزی که او می‌دانست به‌رحال پیش خواهد آمد - یعنی حکومت یک جانشین ضعیف و مریض، کمک کند (۴).

طبیعت نسبتاً "ملایم مظفرالدین‌شاه در برخورد او با میرزای رضای کرمانی به چشم می‌خورد. او را قبل از اینکه به‌دار بیاویزند مورد بازجوئی قرار دادند، اما مورد شکنجه قرار نگرفت. دولت ایران همچنین از دولت عثمانی درخواست نمود که افغانی را همراه سه نفر پیروان او که هنوز در طرابوزان زندانی بودند به اتهام شرکت در جرم به ایران مسترد دارد. سلطان عبدالحمید از استرداد افغانی سرباز زد و ادعا نمود که او افغانی بوده و تحت پوشش قضائی ایران نمی‌باشد. ولی آن سه نفر ترقیخواه بیچاره، که هیچ ارتباطی نیز با قضیه ترور ناصرالدین‌شاه نداشتند، به ایران مسترد گردیدند. و لیبعهد جدید و سنگدل، محمدعلی میرزا، آنها را در تبریز سریعاً اعدام کرد. وقتی افغانی به مرض سرطان مبتلا شد و در سال ۱۸۹۷ از دنیا رفت، درخواست‌های مکرر دولت ایران نیز از عثمانی‌ها در مورد استرداد او متوقف گردید (میرزا رضا گفته بود که افغانی تنها فرد دیگری بود که در قضیه ترور مشارکت داشت). این مرگ‌ها، به همراه تعطیل روزنامه قانون، یک مرحله از "اتحاد مهم نیروهای مذهبی و رادیکال" را به پایان برد.

ضعف مظفرالدین‌شاه با ملایمت او همراه بود، و از این روی او تا مدتی برای پذیرش افکار اصلاح‌طلبانه آمادگی داشت. او به شخصی که در تبریز یک دبیرستان جدید به سبک دبیرستانهای موجود در کشور عثمانی ایجاد کرده، و از این روی با خصومت عوامل مذهبی روبرو شده بود، اجازه داد که فعالیت‌های خود را از سر بگیرد. چنین مدارسی کم‌کم برای اولین بار در تهران نیز ایجاد گردید. شاه

همچنین امین‌السلطان را که مورد علاقه مردم نبود در سال ۱۸۹۸ - ۱۸۹۷ میلادی از کار برکنار نموده و به جایش امین‌الدوله را که فردی آزادی‌خواه و اصلاح‌گرا بود به صدراعظمی منصوب نمود. از طرف دیگر، شاه با اسراف زیاد، حقوق حرمسرای وسیع پدرش را نیز به تمام و کمال می‌پرداخت و دائماً "به دنبال پول بود تا به درخواستهای مکرر درباریان خود نیز پاسخ مثبت دهد. خیلی از ایشان از تبریز به همراه شاه آمده و دائماً فشار می‌آوردند تا جبران آن‌همه سالهائی را که با حقوق کم در انتظار چنین روزی مانده بودند بنماید. مشاورین پزشکی شاه به او توصیه می‌کردند که مساهرت‌هایی به چشمه‌های معدنی در اروپا بنماید، و لذا برای این منظور نیز پول لازم داشت. هنگامی که امین‌الدوله در کسب یک وام جدید از دولت انگلستان توفیقی به دست نیاورد، و نیز اقدامات او در جهت اصلاح قوانین و نظام آموزشی مخالفت‌علماء و درباریان را برانگیخت، از کاربرکنار شده و امین‌السلطان مجدداً" به صدارت اعظمی رسید.

یکی از طرحهای امین‌الدوله این بود که از بلژیکی‌ها برای تغییر سازمان و اصلاح گمرکات ایران دعوت به عمل آورد، زیرا که امور گمرکی به دست اجاره‌داران محلی افتاده بود و آنها نیز برای جلب کالا به گمرکات خود به رقابت با یکدیگر پرداخته و هرکدام سعی می‌کردند قیمتی کمتر از دیگری پیشنهاد نمایند و از طرفی این اجاره‌داران بسیار بیشتر از آنچه در اول کار به دولت می‌پرداختند پول به دست می‌آوردند. تجربه کار با بلژیکی‌ها در زمان امین‌السلطان گسترش بیشتری پیدا کرد و رئیس هیئت بلژیکی به نام نوز<sup>۴</sup> به‌عنوان وزیر گمرکات انتخاب گردید. این امر هم بازده و هم درآمد گمرکات را بالا برد، اما از آن طرف شکایات گسترده‌ای از تجار ایرانی می‌رسید که به آنها، در مقابل خارجی‌ها و بخصوص روسها که در آن زمان بلژیکی‌ها با آنها روابط نزدیکتری داشتند، تبعیض قائل می‌شوند. این اتهام چقدر درست بود معلوم نیست، اما واقعیت روشن این بود که بسیاری از تجار ایرانی اکنون باید گمرک بیشتری می‌پرداختند و آنها از این بابت شاه، نخست‌وزیر، و خارجی‌ها را سرزنش می‌کردند. نفوذ نوز به زودی از حد گمرکات فراتر رفت و او تقریباً "به صورت وزیر مالیه درآمد. امین‌السلطان، بیشتر به خاطر اینکه بتواند هزینه مسافرت‌های



شاه به اروپا را که پزشکان اعلیحضرت توصیه کرده بودند بپردازد، در سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ میلادی دو قرض بزرگ از روسها گرفت. در وام نخست ایران متعهد می‌گردید که تمام بدهیهای خود به دولت انگلستان را بپردازد و از این به بعد هم بدون جلب رضایت روسها از کسی قرض نکند، و در مقابل وام دوم نیز امتیازات اقتصادی عمده‌ای به روسها اعطاء می‌گردید. روسها همچنین روی امضای یک معاهده گمرکی اصرار می‌ورزیدند، که بالاخره در سال ۱۹۰۲ میلادی به امضاء رسید. در این معاهده به اقلام اصلی وارداتی از روسیه تعرفه‌ای کمتر از پنج‌درصد ارزش کالا که مرسوم زمان بود گمرک بسته می‌شد. درآمد حاصله از قرض‌های فوق‌الذکر و نیز از اصلاحات گمرکات بیشتر صرف سفر پسر خراج شاه و اطرافیان‌ش به اروپا در خلال سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ میلادی گردید. اما در داخل ایران هم شرایط مالی و هم شرایط اقتصادی دولت رو به وخامت بیشتر گذاشت.

نارضایتی از دولت بار دیگر سازمان می‌یافت. انجمن‌های مخفی مخالفین در تهران و جاهای دیگر به فعالیت پرداخته و جزوه‌های تحریک‌آمیز ضد دولتی‌ای را به نام شبنامه (چون معمولاً در شبها پخش می‌گردید) توزیع می‌نمودند. بعضی از اعضای این انجمن‌ها بعداً "شناخته و دستگیر شدند. کم‌کم ائتلاف جدیدی بین بعضی از رهبران علماء، درباری‌ها، بازاری‌ها، و افراد مترقی غیرمذهبی به وجود آمد که توجه آن معطوف به اخراج امین‌السلطان از پست صدارت اعظمی بود، زیرا او را مسئول رشد روزافزون حجم وام‌ها از دولت روسیه و در نتیجه اعطای امتیازات اقتصادی به آن کشور که به کنترل بیشتر روس منجر می‌گردید می‌دانستند. حتی انگلیسی‌ها نیز از رشد نفوذ روسیه احساس خطر می‌کردند و کوشش کردند تا با پرداخت مبلغی پول به اعضای برجسته علماء شیعه در تهران و شهرهای مقدس عراق آنها را تشویق نمایند که به فعالیت‌های مخالفین موج روس‌گرایی کمک نمایند. با وجودی که این فعالیت‌ها نتوانست جلوی کسب یک وام جدید از روسها را در سال ۱۹۰۲ میلادی بگیرد، اما کم‌کم نیروی مخالفین به حدی رسید که توانستند در سال ۱۹۰۳ میلادی به عزل امین‌السلطان (که حالا به بالاترین لقب دربار یعنی "اتابک" مفتخر گردیده بود) از کار کمک کنند. همچنین فتوایی مبتنی بر اینکه اتابک کافر است در سطح وسیعی پخش گردید که می‌گفتند این فتوا از ناحیه علمای بزرگ شیعه در

عراق صادر گردیده است، اما بهرحال اصالت آن مورد سؤال بود ۶ .

دراینجاشاه یکی از منسوبین مرتجع خود به نام عین‌الدوله را به صدراعظمی منصوب نمود، اما اعتراضات همگانی علیه مامورین گمرکی بلژیکی و علیه قیمت بالای کالاها ادامه یافت. جوامع مخفی روبه رشد گذاشته بود، و بعضی از آنها به تعلیم اعضای خود از طریق قرائت و انتشار نوشته‌های انتقادی که در مورد ایران و به زبان فارسی در خارج از کشور چاپ شده می‌پرداختند. این نوشته‌ها، برای خیلی از ایرانیانی که به‌خارج سفر نکرده و یا تعلیمات جدید نداشتند، به صورت یک زیربنای رشد ایدئولوژیک درآمد. در میان این نوشته‌ها همچنین آثاری از فتحعلی آخوندزاده که از اهالی آذربایجان ایران بود ولی درس‌زمین ماوراء قفقاز روسیه زندگی می‌کرد به چشم می‌خورد. اثر گمنام او "کمال‌الدوله و جلال‌الدوله"، که مجموعه‌ای از مکالمات تخیلی در مورد اوضاع ایران بود، لحن بسیار تلخ انتقادی داشت. این سری‌نامه‌های فارسی مورد تقلید میرزا آقاخان کرمانی، که همچنین کتابها و مقالات دیگری به انتقاد از شرایط ایران نوشته بود، قرار گرفت. از کتابهایی که خوانندگان زیادی داشت یکی هم آثار آموزنده طالب‌زاده، از مهاجرین ایرانی‌ای بود که به ماوراء قفقاز روسیه هجرت کرده بود، و بخصوص "سفرنامه ابراهیم بیگ" نوشته زین‌العابدین مراغه‌ای بود که شرح سفرهای تخیلی به ایران را دربر می‌گرفت و به نکات منفی موجود در جامعه ایرانی به شدت حمله می‌کرد. کارهایی که کمتر شناخته شده بودند، ولی بی‌تاثیر نیز نبودند، عبارت بود از سایر آثار انتقادی، نظیر "حاجی بابای اصفهانی" اثر جیمز موریر<sup>۵</sup> که به‌وسیله میرزا حبیب اصفهانی ترجمه شده و مترجم به مقدار زیادی بر حجم اولیه مطالب انتقادی کتاب افزوده و نکات انتقادی اضافی و جدیدی را مطرح کرده بود. دیگری کتابی بود به نام "رویای حقیقی"<sup>۶</sup> که به‌وسیله وعاظ مترقی اصفهان، جمال‌الدین اصفهانی و ملک‌المتکلمین نوشته شده بود. اینطور آثار انتقادی و تخیلی تاثیر قبلی و نوشتجات سیاسی افراد اصلاح‌طلبی همچون ملکم‌خان و دیگران را تقویت می‌کرد، و نیز تاثیر روزنامه‌هایی را که در خارج چاپ شده و به ایران فرستاده می‌شد (این کار در زمان حکومت مظفرالدین‌شاه نسبت به دوره ناصرالدین

5. James Morier

6. True Dream

شاه با آزادی بیشتری انجام می‌شد). اکنون چند روزنامه جدید هم به آنها اضافه شده بود که عبارت بودند از روزنامه‌های "پرورش" و "ثریا" چاپ مصر و "حبل‌المتین" چاپ کلکته (۷).

اما هنوز هم تنها نشریاتی که توزیع آنها قانوناً در ایران مجاز بود عبارت از نشریات رسمی دولتی و نیمه دولتی بود. در این زمان بعضی از ایرانیان شروع به برنامه‌ریزی اقدامات انقلابی کردند، و احساسات انقلابی مردم نیز به خاطر جنگ روسیه و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ میلادی و سپس انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ میلادی تقویت گردید. ایرانی‌ها می‌دانستند که اگر کسی بخواهد حکومت قاجاریه را سرنگون و یا تضعیف کند روسها مداخله خواهند نمود، اما با توجه به اینکه دولت روسیه در آن روزها ابتدا کاملاً درگیر جنگ با ژاپن و سپس درگیر قضیه انقلاب بود، فکر می‌کردند زمان مناسب فرا رسیده است تا کاری انجام دهند. همچنین، قدرتی که ژاپنی‌های به اصطلاح عقب‌افتاده در مقابل روسهای ترسناک از خود نشان داده بودند، و نیز لرزه‌ای که انقلاب بر اندام غول مقتدر روس انداخته بود، به مردم دل و جرات می‌بخشید. دیدن اینکه تنها یک کشور آسیائی که قانون اساسی داشت توانسته بود تنها قدرت بزرگ اروپا را که هنوز قانون اساسی نداشت شکست بدهد، نه تنها برای آسیائی‌هایی که قبلاً "ضعیف انگاشته می‌شدند قوت و جسارت غلبه بر غرب پر قدرت را به ارمغان آورد، بلکه توجه و علاقه مردم را به قانون اساسی به عنوان "راز قدرت" جلب نمود.

آغاز انقلاب مشروطیت ایران را معمولاً ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ (حدود آذرماه ۱۲۸۴) می‌دانند. در آن زمان فرماندار تهران چند نفر از تجار شکر را، به دلیل اینکه به خلاف دستور حکومت قیمت‌های شکر را گران کرده و حاضر به فروش آن به قیمت تعیین شده از طرف دولت نبودند چوب و فلک کرد. البته آنها اصرار داشتند که ازدیاد قیمت شکر به خاطر افزایش بهای شکر وارداتی بوده و در کنترل آنها نیست. در نتیجه این کار گروه کثیری از روحانیون و بازاری‌ها در مسجد شاه تهران بست نشستند که عوامل عین‌الدوله آنها را متفرق کردند. اکنون گروه کثیری از علماء، به پیشنهاد مجتهد مشهور و آزاد اندیش سید محمد طباطبائی، تصمیم گرفتند که در زیارتگاه حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار نموده و درخواست‌هایی را خدمت شاه عنوان نمایند. این درخواست حیاتی عبارت از تاسیس یک "عدالت‌خانه" (دادگستری) بود،

که در این مرحله معنی و ترکیب آن را روشن نکرده بودند - شاید بدین خاطر که وحدت فیما بین تجدد خواهان و علمای سنتی را حفظ نمایند. شاه ابتدا فرماندار بدنام تهران را از کار برکنار کرده و سپس، در ماه ژانویه سال ۱۹۰۶ (حدود دی ماه ۱۲۸۴) ، با تاسیس عدالتخانه نیز موافقت کرد که بدین ترتیب علما از تحصن خارج شده و به تهران بازگشتند .

شاه و عین‌الدوله هیچ نشانه‌ای حاکی از عمل به قولی که در مورد تاسیس عدالتخانه داده بودند از خود نشان نمی‌دادند و هنوز هم مردم بی‌گناه در تهران و شهرستانها مورد خشونت عمال حکومتی قرار می‌گرفتند. لذا خطبای مشهور و پرحرارتی نظیر سیدجمال‌الدین اصفهانی و شیخ محمد واعظ هرچه بیشتر به ایراد وعظ و سخیرانی علیه حکومت پرداخته و این، در غیاب یک روزنامه، مخالف آشکار، وسیله خوبی برای آگاهی و بیداری سیاسی توده‌های مردم بود. سیدجمال‌الدین را از تهران اخراج نمودند و هنگامی که گروه کثیری از مردم مانع از اخراج شیخ محمد شدند یکی از افسران دولتی سید جوانی را کشت. پس از این حادثه، در ژوئیه سال ۱۹۰۶ میلادی (حدود تیرماه ۱۲۸۵ شمسی) گروه کثیری از روحانیون و افراد دیگر تهران را به قصد تحصن در شهر قم ترک نمودند. در حدود دوازده تا چهارده هزار نفر از تجار و بازرگانان بازار تهران نیز در محل هیات نمایندگی سیاسی انگلیس بست نشستند که در نتیجه تجارت تهران به حال تعلیق درآمد. اکنون مردمی که اعتراض کرده بودند نه تنها درخواست عزل عین‌الدوله، بلکه درخواست تاسیس مجلس شورای ملی را داشتند. این فکری بود که طرفداران پیشرفته قانون اساسی مطرح کردند. با اینکه این مطلب هنوز در فهرست درخواستهای که مورد اتفاق همگان باشد نیامده بود، زمزمه درخواست قانون اساسی، یا مشروطه، در خلال صحبت‌های اصلاح‌طلبان مترقی به گوش می‌رسید.

در اواخر ماه ژوئیه (اوائل مرداد) شاه عین‌الدوله را از کار برکنار و سپس با تاسیس مجلس موافقت کرد. اولین مجلس با تقسیم انتخاب‌کنندگان به شش طبقه تاسیس شد که در آن اصناف بیشترین تعداد نماینده‌ها را داشتند (اینها عمدتاً از طبقات متوسط مردم بوده و غالباً "علماء" را به نمایندگی انتخاب می‌کردند). مجالس بعدی که در آنها انتخاب‌کنندگان همه در یک طبقه منظور گردیدند بیشتر زیر سلطه ملاکین و ثروتمندان قرار داشت. در دوره‌های نخستین

مجلس، بسیاری از علماء به عنوان نماینده انتخاب شدند. در شهر تهران که از نظر مسایل سیاسی پس از تبریز پیشرفته‌ترین شهر کشور بود، تعداد و کلای انتخاب شده نسبت به جمعیت هر صنف نامتناسب بود.

اولین مجلس در ماه اکتبر سال ۱۹۰۶ میلادی (حدود مهرماه ۱۲۸۵) بلافاصله پس از آنکه وکلای تهران انتخاب گردیدند افتتاح شد. کمیته‌ای برای نوشتن "قانون اساسی" تشکیل گردید، اما شاه تا قبل از ماه دسامبر سال ۱۹۰۶ هنگامی که به شدت بیمار و مشرف به موت بود از امضای آن خودداری کرد. در سال ۱۹۰۷ متمم طولانی‌تری برای قانون اساسی تدوین گردید که در ماه اکتبر همان سال توسط شاه جدید، محمدعلی شاه، امضاء شد. این دو سند، که به‌طور عمده بر مبنای قانون اساسی بلژیک تهیه شده بودند، تا سال ۱۹۷۹ که با قانون اساسی جدیدی تعویض شدند، هسته اصلی اولین قانون اساسی ایران را تشکیل می‌دادند، البته از سال ۱۹۱۲ به بعد قانون اساسی بیشتر در حرف مورد احترام بود تا در عمل. هدف اصلی قانون اساسی مزبور این بود که یک حکومت مشروطه سلطنتی، که در آن تأیید و تصویب تمام موضوعات مهم، از جمله قروض خارجی و معاهدات، بر عهده مجلس بوده و وزراء نیز در مقابل مجلس مسئول بودند به وجود آورد. همچنین در قانون اساسی فوق کلیه افراد در برابر قانون مساوی بوده و آزادیها و حقوق فردی مردم، جز در چند مورد محدود و استثنائی، تضمین شده بود. این موضوع مورد مخالفت تعدادی از علماء قرار گرفته و گفتند که افراد اقلیتهای مذهبی نباید حقوقی برابر با اکثریت مسلمان داشته باشند.

مجلس، با رد درخواست وام جدید از روسیه و به عوض آن شروع به برنامه‌ریزی برای ایجاد یک بانک ملی، که البته بالمال به خاطر عدم وجود سرمایه کافی به‌جائی نرسید، به سرعت وطنخواهی خود را به نمایش گذاشت. همچنین دو ماده اصلاحی دیگر به قانون اساسی اضافه شد که هرگز اجراء نگردید: یکی آنکه گروهی از مجتهدین باید مراقبت نمایند تا مصوبات مجلس با قوانین اسلام مغایرت نداشته باشد و دیگری در مورد ایجاد یک مجلس اعلی و یا مجلس سنا که نیمی از اعضای آن انتصابی بودند<sup>۷</sup>

وجود مجلس و نیز آزادی‌های جدید مطبوعات موجب رشد تعداد زیادی

۷. مجلس سنا پس از سالهای ۱۳۳۲ ظاهراً "تشکیل و مشغول بکار بود.

روزنامه گردید، که نه تنها اخبار و تحلیل‌های سیاسی را مستقیماً مطرح می‌نمودند، بلکه مقدار زیادی اشعار و مطالب فکاهی خوب و جدید را نیز چاپ می‌کردند. نشریه‌ای که بخصوص قابل یادآوری است روزنامه "صوراسرافیل" است که به‌وسیله نویسنده جوانی به‌نام دهخدا منتشر گردیده و در آن اشعار و نیز هجویات برجسته‌ای در زمینه مسائل سیاسی و نیز ضد روحانی به چشم می‌خورد.<sup>۸</sup> اجتماعات یا "انجمن‌های انقلابی چندی نیز در سرتاسر ایران تشکیل گردید، که بعضی از آنها مبتنی بر اصناف قدیمی‌تر و یا گروه‌های دوستی و برادری که اکنون فعالانه در سیاست درگیر شده بودند قرار داشتند. لفظ انجمن در مورد شورای شهرها نیز به‌کار گرفته می‌شد. این شوراها معمولاً انتخابی بوده و کم‌کم با تشویق پارلمان ایران در بسیاری از شهرها سربرآورده بودند.

در ژانویه سال ۱۹۰۷، مظفرالدین‌شاه که عملاً از کار افتاده بود فوت نموده و پسر مستبد و ظالم او محمدعلی‌شاه به تخت سلطنت نشست. با اینکه شاه جدید باید سوگند می‌خورد که از قانون اساسی حمایت نماید، او هیچ‌کدام از نمایندگان مجلس را در جشن تاجگذاری خود دعوت ننموده و از اتابک، که از زمان برکناری‌اش در سال ۱۹۰۳ به مسافرت در خارج از کشور سرگرم بود، برای تصدی پست صدراعظمی دعوت نمود. از آنجائیکه قانون اساسی در مورد اینکه چه کسی حقیقتاً باید نخست‌وزیر را منصوب نماید خیلی روشن نبود، و از طرفی مجلس مایل بود که از یک برخوردار مستقیم با شاه جدید حتی‌المقدور اجتناب ورزد، لذا، علیرغم تلگرافاتی که از انجمن‌ها در سراسر کشور علیه انتصاب اتابک واصل شد و نیز مباحثات داخل خود مجلس در این زمینه، مجلس انتصاب او را پذیرفت. اما برخوردهائی در مجلس در مورد بازگشت اتابک و تفسیر قانون اساسی بین گروه محافظه کار مجلس از یک طرف، و آزادیخواهان و گروه کوچک دموکرات چپ از طرف دیگر، روی داد. رهبری در جناح محافظه‌کار با دوتن از مجتهدین معروف و رهبران انقلاب یعنی سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهائی بود که اصول گرائی او کمتر از طباطبائی بود، گروه دموکراتیک چپ نیز بخصوص از نمایندگان حوزه تبریز تشکیل می‌شد و رهبری آنها با وکیل جوان و بسیار برجسته سید حسن تقی‌زاده بود. ایالت آذربایجان و شهر تبریز در

۸. مرحوم دهخدا در نشریه صوراسرافیل مقاله نوشت.

مرکز آن بدنه مترقی انقلاب را تشکیل می‌دادند، تبریز به‌جهت متعددی در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست نقش یک پیشقراول را بازی‌کند: از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر و متجددتر بوده، و با کار تجارت بین‌المللی نیز سروکار داشت و از این روی، به جهت مسافرت و یا مهاجرت مردم، با مردم ترک زبان استانبول و یا قزاقستان روسیه (که همه‌ساله هزاران نفر از مردم به‌طور موقت و یا دائم بدانجا مهاجرت نموده، و نیز از آنجا به‌ایران اسلحه وارد می‌کردند) در تماس دائم بود. بعضی از اهالی تبریز و یا سایر آذربایجانی‌ها حتی افکار و عقاید سوسیالیستی را که در قفقاز آموخته بودند تبلیغ کرده و یک حزب کوچک سوسیال دموکرات تشکیل دادند.

اتابک نتوانست توقعات شاه را در مورد حذف و یا از میان برداشتن مجلس برآورده سازد، و در عوض سعی نمود که بین شاه و درباریان از یک‌طرف، و عناصر محافظه‌کار و معتدل مجلس از طرف دیگر، نوعی مصالحه و پیوند برقرار نماید. بدین ترتیب او مورد بی‌اعتمادی هر دو جناح رادیکال و مستبد قرار گرفت. او در ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ میلادی (۹ شهریور ۱۲۸۶) به‌وسیله یکی از اعضای یک گروه رادیکال به قتل رسید، اما شواهد متقاعدکننده‌ای در دست است که شاه نیز مشغول طرح قتل او بود و حتی احتمال دارد در بین گروهی که او را به قتل رسانید نفوذ کرده باشد (۸). شاه امیدوار بود که از قتل اتابک به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب انقلابیون استفاده نماید، اما در واقع این عمل باعث تقویت روحیه آنها گردیده و توان و جسارتشان را اضافه کرد.

در همان تاریخ ۳۱ اوت سال ۱۹۰۷ میلادی، تفاهم نامهای بین انگلیس و روس به‌امضاء رسید که دو دولت به اختلافات خود در تبت، افغانستان، و ایران پایان می‌دادند. علتی که باعث امضای این معاهده شد تهدید روبه‌رشد آلمانها نسبت به انگلیسی‌ها بود، اما دولت ایران که روی کمک انگلستان در صورت مداخله روسها در اوضاع داخلی ایران حساب می‌کرد طبیعتاً از امضای این معاهده خوشحال نشد. در این معاهده ایران به سه منطقه تقسیم می‌گردید، قسمت شمالی و مرکزی آن، از جمله شامل تهران و اصفهان، جزو منطقه نفوذ روسها، و قسمت جنوب جزو منطقه نفوذ انگلیسی‌ها تقسیم شد، و منطقه‌ی میان این دو قلمرو (که تصادفاً شامل سرزمینهای بود که در آنجا در سال ۱۹۰۸ میلادی برای بار اول نفت کشف گردید) به عنوان منطقه بی‌طرف قلمداد می‌شد.

وقتی این معاهده به امضاء رسید نه تنها دولت ایران و ایرانی‌ها طرف مشورت قرار نگرفته بودند، بلکه حتی از مفاد آن نیز آگاهی نداشتند.

پس از اینکه یکبار به جان شاه سوء قصد نافرجامی رخ داد، شاه نیز متقابلاً به یک کودتای ناموفق مبادرت ورزید. باردیگر، در ماه ژوئن سال ۱۹۰۸ میلادی شاه به کمک تیپ قزاق که تحت رهبری روسها بود مبادرت به کودتا نمود و این مرتبه موفق گردید. مجلس را تعطیل کردند، بسیاری از رهبران مشهور ملی، بخصوص کسانی را که افکار مترقی‌تری داشتند، دستگیر و اعدام نمودند. خطیب رادیکال جمال‌الدین اصفهانی (که در هنگام فرار دستگیر شد)، ملک‌المتکلمین، و میرزا جهانگیرخان سردبیر روزنامه صوراسرافیل (که دونفر آخر پیوندهای ازلی - بابی داشتند)<sup>۹</sup> همگی جزو کشته‌شدگان بودند. تقی‌زاده به همراه چند نفر دیگر توانستند به موقع به محل هیات نمایندگی انگلیس رفته و متحصن شوند، و تقی‌زاده پس از آن مدتی را در خارج گذراند.

در حالیکه بقیه مملکت در مقابل کنترل شاه و دربار سرتعظیم فرود آورد، شهر تبریز، که به‌طور استثنائی یک گارد نظامی مسلح و کارآموزده مشهور ترتیب داده بود، در مقابل نیروهای سلطنتی مقاومت نمود. رهبران این مقاومت ملی افراد شجاعی بودند که از خانواهای متوسط برخاسته بودند. یکی از آنها، به نام ستارخان، وقتی نیروهای سلطنتی دستور دادند که همه باید به عنوان تسلیم پرچم سفید برافرازند، نه تنها تسلیم نشد بلکه با مردان تحت فرمان خود به به اطراف واکناف شهر رفته و پرچم‌های سفید را پاره کرد و بدین ترتیب مقاومت تبریز به دست او آغاز شد. ستارخان، با استفاده از کمک باقرخان که در رهبری نهضت همگام او بود، ماهها جلوی محاصره کامل شهر توسط نیروهای سلطنتی را گرفتند. وقتی تامین مواد غذایی کم‌کم مشکل شد روسها به اعزام نیرو به تبریز مبادرت ورزیدند. این نیروها ظاهراً "برای حفظ جان اروپائی وارد شهر شده بودند اما در عمل کنترل شهر را به دست گرفتند. بسیاری از نیروهای مردمی، که به نام‌های "مجاهدین" و یا "فدائیان" - یعنی کسانی که حاضر بودند جان خود را بر سر ایما نشان بگذارند خوانده می‌شدند به سمت ایالت گیلان که در کنار

۹ مشخص نیست مؤلف این پیوند را به استناد کدام یک از مدارک تاریخی

کشف نموده است.



تبریز و در مجاورت دریای خزر بود حرکت کرده و در آنجا به نیروهای مسلح انقلابی محلی ملحق گردیده و مشترکا " به سمت تهران حرکت کردند . در همین اثناء ، ایل بختیاری که کینه قاجار را به دل داشته و بعضی از رهبران این ایل افراد آزادمش و بعضی علاقمند به کنترل دولت مرکزی بودند ، کمک کردند تا اصفهان از دست نیروهای سلطنتی آزاد گردید و به سمت شمال یعنی تهران به راه افتادند . بختیاری ها و انقلابیونی که از منطقه شمال آمده بودند در ماه ژوئیه سال ۱۹۰۹ میلادی (تیرماه ۱۲۸۸ شمسی) در تهران به هم پیوستند . شاه در محل سفارت روس پناهنده شد و پسر کوچک او به نام احمد به تخت سلطنت نشست و ناصرالملک که فردی میانه‌رو و تحصیل کرده آکسفورد بود به عنوان نایب‌السلطنه معرفی گردید .

انتخابات مجلس دوم با قانون انتخاباتی جدیدی که همه رای‌دهندگان را در یک طبقه قرار می‌داد انجام گردیده و از ویژگیهای بارز آن وجود اختلافات بین احزاب بود "میانه‌روها" که رهبر آنها بهبهانی بود و در سال ۱۹۱۰ میلادی به وسیله یک فرد افراطی چپ به قتل رسید و حزب جدید دموکرات ملی که تحت رهبری مردانی نظیر تقی‌زاده قرار داشت . پس از قتل بهبهانی ، تقی‌زاده را مجبور به ترک ایران کردند که کار عادلانه‌ای نبود ، زیرا او با آن قتل هیچ‌گونه ارتباطی نداشت .

مسئله اصلی مملکت هنوز مشکل مالی بود ، با مسئله دیگری که در ارتباط با آن قرار داشت برقراری مجدد کنترل روی ایالات ، زیرا که بسیاری از ایالات بیشتر از گذشته درگیر ناآرامی‌ها و حتی راهزنی‌های قبیله‌ای بوده ، و تنها سهم کوچکی از مالیات‌های مقرر خود را به مرکز مسترد می‌داشتند . دولت ایران ، که در جستجوی یک خزانه‌دار کل بود که با انگلیسی‌ها و روسها مربوط نباشد ، با دولت امریکا تماس گرفته و یک متخصص جوان امریکائی به نام مورگان شوستر را برای کنترل و اصلاح نظام مالی به ایران آوردند . شوستر در نظر داشت برای جمع‌آوری مالیات به تاسیس یک ژاندارمری اقدام نماید و برای ریاست آن نیز ، افسری را که در ارتش انگلیس در هند خدمت می‌کرد و در آن زمان در محل هیئت نمایندگی انگلیس در تهران انجام وظیفه می‌نمود به نام سرگرد استاکز<sup>۱۰</sup> را پیشنهاد کرد . او پذیرفت که از سمت خود در ارتش

انگلیس و خدمت در کنسولگری تهران استعفا دهد. روسها به این اقدام اعتراض نموده و مدعی شدند که موافقتنامه روس-انگلیس متضمن این معنا است که اینگونه مقامات دولتی در منطقه شمالی ایران باید تحت کنترل آنها باشد و انگلیسی‌ها را هم متقاعد کردند که از این موضع آنها حمایت کنند. در ماه نوامبر ۱۹۱۱ روسها به دولت ایران اولتیماتوم دادند که شوسترا را اخراج نموده و از این پس نیز بدون جلب موافقت روس و انگلیس خارجی‌ها را در امور ایران دخالت ندهد. مجلس در ابتدا اولتیماتوم روسها را نپذیرفت، اما هنگامیکه نیروهای روسی به سمت ایران پیشروی نمودند، ناصرالملک که فردی تسلیم‌طلب بود به همراه "میان‌روها" و هیئت دولت که بیشتر از بختیاری‌ها تشکیل شده بود، مجلس را به زور منحل کرده و اولتیماتوم را پذیرفتند، و سپس در ماه دسامبر سال ۱۹۱۱ (آذرماه ۱۲۹۰ شمسی) شوسترا را اخراج نمودند (۹).

این حوادث نشانه پایان واقعی انقلاب بود، که ممکن است به صورت یک شکست کوتاه مدت دیده شود، اما بهرحال میراث مهمی را برجای گذاشت. این میراث، علاوه بر خود قانون اساسی، عبارت بود از یک سلسله اصلاحات مالی که به امتیازات فتوئدالی پایان داده و عملیات مالی را تنظیم می‌نمود، و نیز قدم‌هایی که در جهت حق قضاوت بیشتر افراد غیرنظامی در دادگاهها برداشته شده، و یا سنت وجود مجلس به عنوان نگهبان حقوق ملت در مقابل پاره‌ای دست‌اندازیهای خارجی. یکی دیگر از مشخصه‌های جدید دوران قبل و در طول انقلاب ورود تعداد زیادی از بانوان در جرگه سیاست بود. با این که دیر زمانی می‌گذشت که زنها در شورش‌های مربوط به کمبود نان شرکت کرده بودند اما اکنون به نحو فعالی در تظاهرات سیاسی شرکت نموده و حتی انجمن‌های خاص و روزنامه بانوان داشتند (۱۰). این روند، پس از جنگ جهانی اول، به نحو چشمگیری رشد نمود. بالاخره، بار دیگر اتحاد علماء - بازاری‌ها - و نیروهای غیرمذهبی قدرت خود را دربرانگیختن اقدامات سیاسی و در نتیجه تغییر خط مشی حکومت به نمایش گذاشته بود، اگرچه این اتحاد از ناحیه اختلافات داخلی تحت فشار بود.

با وجودیکه قانون اساسی هرگز نسخ نگردیده بود، تا سال ۱۹۱۴ میلادی هیچ مجلس جدیدی انتخاب نشد. نیروهای روسی به اشغال منطقه شمالی ایران ادامه داده، انجمن‌ها منحل گردیده، سانسور مطبوعات مجدداً برقرار

و قدرت اجرائی به دست یک هیئت وزیران محافظه کار که زیرکنترل شدید انگلستان و بخصوص روسیه قرار داشت سپرده شد.

علیرغم وجود قانون اساسی و بیداری سیاسی ملت که به عنوان دستاوردهای مثبت باقی مانده بودند، خیلی از مردم، وقتی باردیگر نفوذ و کنترل خارجی‌ها و عناصر محافظه کار داخلی بر شؤون مملکت را دیدند، به سمت بی‌تفاوتی و بدبینی کشیده شدند.

در سال ۱۹۰۱ میلادی، یکی از اتباع انگلیس به نام ویلیام ناکس دآرسی<sup>۱۱</sup> امتیاز نفت سراسر ایران، به استثنای پنج ایالت شمالی آن را، به دست آورد. برای جلوگیری از عکس‌العمل روسها، نخست‌وزیر به این حيله متوسل شد که متن (فارسی) قرارداد را هنگامی که مترجم هیئت نمایندگی روس در تهران در آن زمان سرکار نبود به هیئت روسی تسلیم نمود. با اینکه حفاری‌هایی که در سالهای اول به عمل می‌آمد خیلی مایوس کننده بود، اما بالاخره در سال ۱۹۰۸ میلادی در جنوب غربی ایران نفت کشف گردید. شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۹۰۹ میلادی تاسیس گردید. در سال ۱۹۱۲ میلادی ناوگان دریائی انگلیس سوخت خود را از ذغال سنگ به نفت تغییر داد، و در سال ۱۹۱۴ میلادی نیز دولت انگلیس اکثریت سهام شرکتی را که این امتیاز را در اختیار داشت خرید. انگلیسی‌ها از شیخ‌خزعل که قدرتمندترین رهبر اعراب استان خوزستان بوده و تقریباً "حالت خودمختار داشت حمایت می‌کردند و همچنین با رهبران ایل بختیاری که در همسایگی آن استان قرار داشت روابط مستقلی برقرار نمودند (۱۱) سپاهیان انگلیس در این منطقه بی‌طرف مستقر گردیده، و دولت انگلیس در سرتاسر جنوب ایران کنترلی مشابه با کنترل روسها در منطقه شمال برقرار نمود. با تجربه‌ای که ایرانیان در خلال ده‌ها سال با انگلیسی‌ها و روسها داشتند، جای شگفتی نبود که در جنگ جهانی اول بسیاری از ملیون و دموکرات‌های ایرانی برای کمک دست به دامن آلمان‌ها زدند.

11. William Knox D'Arcy

## فصل پنجم

### جنگ و رضا شاه

(۱۹۱۴ تا ۱۹۴۱ میلادی)

سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۳ تا ۱۳۰۰ شمسی) جنگ جهانی اول مسائل و خرابیهای جدیدی را برای ایران به ارمغان آورد. از طرف دیگر احساسات انقلابی و دموکراتیک مردم را تقویت نموده و استیاق به بازسازی ایران و تبدیل آن به یک کشور مستقل را در دل بسیاری از افراد شعله‌ورتر نمود. در دوران بعد از جنگ حرکت‌های جدیدی برای ایجاد تغییر اجتماعی به‌وقوع پیوست.

هنگامی که جنگ آغاز شد دولت ایران اعلام بی‌طرفی نمود، اما موقعیت سوق‌الجیشی کشور باعث گردید که هر چهار قدرت بزرگ آن‌روز از این سرزمین به عنوان میدان کارزار خویش استفاده نمایند. در پائیز سال ۱۹۱۴، هنگامی که نیروهای روسی از آذربایجان بیرون رفتند، ترکها به جایشان وارد گردیدند. آلمانها نیز روی احساسات ضدانگلیسی و ضد روسی ایرانی‌ها بازی می‌کردند. قیصر به عنوان فردی که حامی اسلام است عرضه گردیده، و از دولت ایران خواسته شد که به دعوت سلطان عثمانی در مورد اعلام جنگ مقدس (جهاد) علیه قوای متحدین لبیک گوید. هنگامی که قدرت ترکها، آلمانها، و روسها کاهش پیدا کرد، قدرت انگلیسی‌ها وسعت یافت.

حتی قبل از آغاز جنگ نیز انگلیسی‌ها کوشش کردند که با روسها روی یک تقسیم‌بندی جدید ایران مذاکره و توافق کنند، بدین‌صورت که منطقه بی‌طرف

که در آن نفت کشف گردیده بود تحت کنترل روسها درآید. وقتی که جنگ آغاز شد، دولت انگلستان به روسها قول داد که پس از پایان جنگ کنترل شهر استانبول و آبراه مجاورش را در اختیار آنها قرار دهد و در عوض انگلستان به قسمت اعظم منطقه بی طرف در ایران حکومت داشته باشد. در این مورد، در ماه مارس ۱۹۱۵ (فروردین ۱۲۹۴) معاهده‌ای سری بین دو طرف به امضاء رسید. به خلاف معاهده سال ۱۹۰۷ میلادی، در معاهده جدید هیچ اشاره‌ای به استقلال ایران نشده بود، اما در عوض بر طبق این معاهده دولت روسیه در منطقه زیر نفوذ خود آزاد و هر اقدامی به رسمیت شناخته شده بود، و متقابلاً "فعالیت‌های انگلیس را در منطقه زیر نفوذ خود محدود نمی نمود." (۱)

سال ۱۹۱۵ شاهد توسعه جنگ به قلمرو ایران بود، که مصائب جدیدی را برای مردم به وجود آورد. در منطقه جنوب، مامور مخفی آلمان به نام واسموس، "لورنس آلمان"، از قبایلی که در آن مناطق فعال بودند قیامی را علیه انگلستان سازمان داد. روسها نیز به منطقه شمالی نیروهای زیادتری را وارد نموده و مجلس جدید سوم را به زور منحل کردند. اکثر میلیون مجلس آدم‌های طرفدار آلمان و ضد روس بودند، و پس از انحلال مجلس به تشکیل یک دولت موقت در قم مبادرت ورزیدند. احمد شاه جوان نیز به سلطنت خود در تهران ادامه می داد، و لذا اکنون در ایران دو حکومت وجود داشت که اتفاقاً هیچ یک در قلمرو تقسیم شده مملکت چندان اقتداری نداشتند. بعدها پیشروی قوای متحدین در ایران باعث گردید که اعضای دولت ملی گرای ابتدا به کرمانشاه عقب‌نشینی کرده و سپس از ایران فرار کنند، اما بسیاری از اعضای آن در استانبول و برلین به فعالیت‌های خود ادامه دادند.

در سال ۱۹۱۶ میلادی روسها بر منطقه شمال مسلط شده و انگلیسی‌ها هم دوباره کنترل منطقه جنوب را به دست گرفتند. در همان سال دولت انگلیس به تشکیل یک نیروی نظامی در جنوب، به نام "تفنگداران جنوب ایران"<sup>۱</sup>، اقدام نمود که تحت فرماندهی سرپرسی سایکس<sup>۲</sup> قرار داشت. در اواخر سال ۱۹۱۷ میلادی انگلیسی‌ها کنترل کامل جنوب را در دست داشتند.

1. *South Persia Rifles*

2. *Sir Percy Sykes*

سال ۱۹۱۷، سال آشوب و وقوع جنگهای مختلف در سرتاسر ایران بود. با ورود نیروهای روسی به مناطق مرکزی ایران قدرت ملیون ایرانی در قم و بخشهای مرکزی به پایان رسید. در اواخر سال ۱۹۱۷ نیروهای انگلیسی و روسی تقریباً "همه‌خاک ایران را اشغال کرده بودند. با اینکه انگلیسی‌ها حتی تا سال ۱۹۱۸ هنوز درگیر جنگ با نیروهای قبیله قشقایی بودند، لیکن با حوادثی که در روسیه شوروی اتفاق افتاد کنترل خارجیان بر ایران تضعیف گردید. انقلاب روسیه در ایران این امید را ایجاد کرد که نیروهای روسی ممکن است خاک ایران را ترک کنند، اما این اقدام تا پائیز همان سال، هنگامی که قوای روس در ایران شورش کرده و در نتیجه از طرف دولت جدید بلشویکی به روسیه فراخوانده شدند، طول کشید. علیرغم ورود نیروهای انگلیسی به بعضی قسمت‌های تخلیه شده این اقدام به منزله آزاد شدن منطقه شمالی ایران بود.

جنگ لطمات فراوانی زده بود، زیرا کشور عملاً "به میدان کارزار نیروهای متخاصم تقسیم گردیده و در نتیجه بسیاری از مردم کشته شده و زمین‌های مزرعی به وسیله ارتش‌های مهاجم آتش زده شده بود. از طرف دیگر کشاورزان را از مزارع جمع‌آوری نموده و آنها را مجبور کردند تا روی پروژه‌های نظامی کار کنند. سیستم‌های آبیاری کشاورزی که نیاز به مراقبت و نگهداری دقیق داشت از میان رفت و زمین‌های مزرعی و احشام تقلیل یافت. در بعضی از کشورهای آسیائی، نظیر هند و چین، جنگ باعث توسعه صنعتی و شهری گردیده بود، اما در ایران موجب افت جمعیت و تجارت شهری گردید، اگرچه بعضی از اقسام تجارت و صنایع بومی رونق یافت. همچنین قدرت دولت مرکزی تقلیل یافت و در نتیجه ملاکین محلی و روسای قبایل فرصت یافتند که دوباره ادعای استقلال نموده و قدرت خود را بازسازی کنند.

ضایعات جنگ بسیاری از ایرانیان را در رابطه با ضرورت وجود یک حکومت قوی و مستقل بیدار نمود. نفوذ گروه ملی‌گرای بیشتر گردیده و قیام‌هایی در همان دوران جنگ به وقوع پیوست. جدی‌ترین حرکت ملی‌گرایانه و ضد دولتی قیامی بود که در گیلان در سواحل بحر خزر اتفاق افتاد که از سال ۱۹۱۷ میلادی (۱۲۹۶ شمسی) به بعد در جریان بود. یکی از رهبران بومی، به نام کوچک‌خان، رهبری حرکتی را که خواهان یک حکومت آزادتر و مساوات طلبانه‌تری بود برعهده داشت. هواداران این نهضت به نام "جنگلی"ها خوانده می‌شدند، زیرا مرکز

فعالیت‌های آنها در جنگلهای گیلان بود. در سال ۱۹۱۸ جنگلی‌ها کنترل استان گیلان و بخش‌هایی از استان‌های مجاور آن را در دست داشتند (۲). در آذربایجان نیز یک نهضت آزادیخواهانه به وجود آمده بود که در سال‌های آخر جنگ ابعاد وسیعی یافت. این نهضت‌ها جدائی طلب نبودند، بلکه امیدوار بودند تا تغییرات و اصلاحات مورد نظرشان را به سراسر ایران گسترش دهند.

پس از پایان جنگ ایران با مسائل عمده‌ای روبرو بود که از آن جمله می‌توان از کمبود مواد غذایی، گرانی قیمت‌ها، بازگشت قدرت روسای قبایل و ملاکین، و اقتدار مضمحل شده دولت مرکزی را نام برد. انگلیسی‌ها، که قوای آنها اکثر قسمت‌های ایران را اشغال کرده بود، در زمان جنگ، به منظور اطمینان از اطاعت و انقیاد رهبران دولتی و قبایل، آزادانه و به مقدار زیادی پول خرج می‌کردند و لذا، پس از پایان جنگ، روی رهبران ایران نفوذ زیادی داشتند.

در اواخر سال ۱۹۱۷، بلشویک‌ها در روسیه هرگونه معاهدات، قروض، و امتیازات نابرابر و غیرعادلانه دولت روسیه را لغو کردند. انقلاب در روسیه و بی‌نظمی‌هایی که در اثر جنگ پدید آمده بود به نهضت‌های اجتماعی و ملی‌گرایانه‌ای که دوباره در ایران احیاء گردیده بود نیرو و قوت حرکت بخشید، نهضت‌هایی که تفوق انگلیسی‌ها در ایران را به مخاطره می‌افکندند. در سال ۱۹۱۸، در تهران و تبریز، کارکنان بخش‌های پستی، امور چاپ، و غیره به تشکیل اتحادیه‌های کارگری مبادرت نموده و چند اعتصاب موفق نیز به راه انداختند. نهضت‌های اصلاح طلبانه، بخصوص در تهران، و ایالت‌های شمالی نظیر گیلان، مازندران و آذربایجان قوی بودند (۳).

یکی دیگر از عواملی که نارضایتی مردم را اضافه نمود قحطی عجیبی بود که در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۷ شمسی رخ داد. در این قحطی تا حدود یک چهارم از کل جمعیت شمال کشور جان خود را از دست دادند (۴). این قحطی مربوط به تاخت و تاز غربی‌ها در زمان جنگ و نتیجتاً کاهش زمینهای مزروعی و برداشت کم محصول، و نیازهای غذایی وافر قوای خارجی و همچنین بدتر شدن سیستم توزیع کالاها به وجود آمده بود. قحطی مزبور با ذخیره‌سازی و احتکار کالاها توسط ملاکین، واسطه‌ها، و مقامات دولتی تشدید گردید.

انگلیس، در خلال سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰ شمسی) قدم‌هایی در جهت تحکیم کنترل خود بر ایران برداشت. از طرفی، کمک‌های

بلاعوض انگلستان به دولت ایران موجب تضمین ادامه انقیاد دولت از آنها می‌گردید. در تابستان سال ۱۹۱۸ میلادی دولت انگلستان کوچک‌خان را مجبور نمود تا پیشروی قوای خود را متوقف نموده و موافقتنامه‌ای را امضاء کند که به موجب آن کنترل جنگلی‌ها فقط به گیلان محدود شده و کنترل مناطق مجاور را نیروهای انگلیسی به دست می‌گرفتند. به زودی در مرکز یک دولت جدید روی کار آمد، که ریاست آن را وثوق‌الدوله که از خدمتگزاران و عوامل مورد استفاده انگلیسی‌ها بود به عهده داشت، و از طریق کمک‌های بلاعوض انگلیسی‌ها سرپا نگهداشته می‌شد. دولت انگلستان، و بخصوص شخص وزیر خارجه وقت آقای کورزون<sup>۳</sup>، امیدوار بودند تا با امضای معاهده‌ای که ایران را به صورت یک کشور تحت‌الحمايه انگلیس در می‌آورد، به کنترل انگلستان بر روی ایران صورت رسمی و قانونی ببخشند. ایران، هم به سبب معادن نفت و هم برای مقابله با روس‌ها، برای انگلستان نقش مفیدی داشت، و کنترل انگلیسی‌ها می‌توانست ایران را به عنوان بخشی از یک کمربند بهداشتی به دور بلشویک‌ها درآورد.

دولت ایران، به امید اینکه با حمایت از یکی از آرمان‌های ملیون که همانا ادعای دریافت غرامت از نیروهای خارجی برای خسارات وارده در زمان جنگ بود برای افزایش محبوبیت در میان مردم، سعی کرد تا در کنفرانس صلح ورسای شرکت نماید. ایران درخواست غرامت و نیز عودت سرزمین‌هایی را که روسها در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ گرفته بودند نمود، اما کنفرانس مزبور ادعا کرد که ایران جزو کشورهای داخل در جنگ نبوده و ادعاهایش مسموع نیست. حکومت بلشویک روسیه، با ارسال یادداشتی که در آن یادداشت موارد امتیازات حکومت تزاری گذشته روس را به تفصیل شرح داده و اکنون آن را ملغی و بی‌اثر اعلام می‌نمود، باعث تقویت روحیه ملی‌گرایان ایرانی گردید. تمام امتیازات اقتصادی روس در ایران، به‌جز قرارداد ماهی‌گیری در دریای خزر که موکول به مذاکرات بعدی گردیده بود، ملغی اعلام شد، مزایای کاپیتولاسیون کنار گذاشته شد، و تمام بدهی‌های دولت ایران به روسیه بخشیده شده بود. روسها همچنین پیشنهاد نمودند که با ایران یک معاهده دوستی ببندند، اما دولت ایران که طرفدار انگلیسی‌ها بوده و در آن زمان سرگرم مذاکره برای عقد معاهده‌ای با آنها بود، این پیشنهاد روسها



را به تاخیر انداخت.

انگلستان نیروهای جدیدی به ایران اعزام نموده، و برای خوش خدمتی به ایرانی‌ها به کسانی که در مذاکرات معاهده مزبور شرکت داشتند رشوه‌های کلانی پرداخت کرد. مذاکرات بطور سری انجام می‌شد، اما متن معاهده پس از امضای نخست‌وزیر، وثوق‌الدوله، علنی گردید. در متن "معاهده ایران و انگلیس" در سال ۱۹۱۹، دولت انگلستان به اعزام مشاورینی برای دولت ایران اقدام می‌نمود، همچنین افسران و تسلیحات انگلیسی برای ارتش ایران ارسال و هزینه مشاورین و تسلیحات از طریق وام کلانی که انگلیسی‌ها تامین می‌کردند پرداخت می‌گردید، سیستم‌های حمل‌ونقل و ارتباطات به وسیله انگلیسی‌ها توسعه می‌یافت، و تعرفه‌ها تغییر پیدا می‌کرد (۵). این معاهده به عنوان قیمومیت انگلستان بر ایران که اطمینان خاطر انگلیس برای کنترل اقتصادی و اداری فراهم می‌ساخت تفسیر گردید.

معاهده مزبور به مشاورین انگلیسی در ایران و منافع آنها حالت انحصاری می‌داد که این موضوع توجه ایالات متحده و فرانسه را جلب کرد. وزیر مختار امریکا در ایران گزارش زیر را برای کشور متبوع خویش فرستاد:

"وطن پرستان ایرانی مدعی هستند که این معاهده به معنی تحت قیمومت قرار دادن ایران به وسیله انگلستان است، اما آنها از اینکه بتوانند نقطه نظرات خویش را به طور علنی بیان نمایند محروم هستند. جلوی آنها را از اینکه احساسات مخالف خود را به هر نحوی که شده به نمایش بگذارند گرفته‌اند، زیرا کشور حکومت نظامی وجود داشته و مطبوعات زیر کنترل دولت بوده، و ارتش انگلستان اکنون عملاً ایران را در اشغال دارد. در حالیکه قانون اساسی ایران می‌گوید که هیچ معاهده‌ای قبل از تصویب مجلس معتبر نیست، لیکن، به نظر می‌رسد قدم‌هایی برداشته شده تا مواد این موافقتنامه بلافاصله به مرحله اجراء درآیند. علاوه بر این، انتخابات فعلی که در شهرستانها در جریان است کلاً تحت کنترل کابینه موجود می‌باشد، و از این روی بعضی از اعضای کابینه به عنوان وکلای شهرستانهایی که هرگز در عمرشان در آنجاها نبوده‌اند انتخاب شده‌اند (۶) "

در پاسخ به این سؤال که آیا مشاورین امریکائی هم اجازه ورود به ایران را دارند ، کورزون جواب داد که اگر موافقت انگلیسی‌ها را جلب کنند بی‌مانع است . همچنین انگلیسی‌ها سعی کردند تا از ورود چهار نفر از اساتید حقوق فرانسه به ایران جلوگیری کنند .

انگلیسی‌ها طوری عمل کردند که گوئی معاهده تصویب نشده مزبور در حال اجراء است . از یک طرف هیاتی را برای کنترل امور مالی و از طرف دیگر مشاورینی را برای امور نظامی و اداری ایران اعزام نمودند . در سال ۱۹۱۹ میلادی عکس‌العمل ایرانی‌ها نسبت به معاهده مزبور خصمانه‌تر گردید . یک نهضت ملی که اهداف آن در جهت مخالف معاهده فوق‌الذکر بود رشد نمود . روزنامه‌های ایران به معاهده فوق و امضاءکنندگان آن حمله نموده و در بسیاری از نقاط علیه آن تظاهراتی به‌راه افتاد . این مخالفت‌ها با دستگیر و زندانی نمودن افراد و یا تبعید آنها از تهران روبرو گردید . دولت همچنین سعی کرد تا در انتخابات مجلس دستکاری نماید .

مقاومت در مقابل معاهده در سال ۱۹۲۰ نیز ادامه یافت ، و در بعضی از مناطق با یک نهضت دموکراتیک مردمی همراه گردید . این نهضت ، بخصوص در منطقه آذربایجان ، منطقه‌ای که بیشتر تحت تاثیر افکار و آراء غربی قرار داشت ، پیشرفت نمود . در آنجا حزب دموکرات آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی ، که از رهبران حرکت سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ در آذربایجان بود ، پایه‌گذاری گردید . در ماه آوریل سال ۱۹۲۰ (اردی‌بهشت ۱۲۹۹) حرکت مزبور آنقدر قدرت داشت تا بتواند عمال حکومت مرکزی را از تبریز اخراج کند . این نهضت ، نهضت اصلاح‌طلبانه بود که در ضمن به بیان پاره‌ای احساسات نوحاسته ملی‌گرایانه ترک‌زبانان آذربایجان می‌پرداخت ، که خود را در مقابل حرکت مرکزی فارسی زبان مظلوم می‌دانستند . خیابانی یک دولت محلی خودمختار تشکیل داده و نام آن ایالت را به آزادستان تغییر داد . اصلاحاتی نظیر کنترل قیمت‌ها برای مقابله با تورم روزافزون به اجراء درآمد . موفقیت نهضت آذربایجان به نیروهای مشابه در نقاط دیگر مملکت نیز دلگرمی داد .

اما انگلیسی‌ها هنوز طوری عمل می‌کردند که گوئی معاهده مزبور تصویب شده و در دست اجراء است . آنها به اعزام متخصصینی جهت تجدید سازمان نیروهای مسلح اقدام نموده ، برنامه‌ای برای کشیدن یک خط آهن از عراق به

تهران را مورد مطالعه قرار داده، کنترل بخش اعظمی از امور مالی ایران را در دست گرفته، و سیستم تعرفه‌های ایران را تغییر دادند. قانون تعرفه‌ای که بدین ترتیب در سال ۱۹۲۰ میلادی وضع گردید به نفع واردات از انگلیس بود، زیرا به آنها اجازه می‌داد اجناس خود را با تعرفه‌های نازلتری وارد نمایند، لیکن حمایت دولت از اجناس داخلی و نیز درآمد دولت از محل تعرفه‌های بازرگانی را کاهش می‌داد. این سیستم تعرفه‌ها به ضرر روس‌ها بود. تجارت بین روس و ایران تقریباً متوقف گردید، اجناسی که قبلاً از روسیه وارد می‌گردیدند نایاب شده و صادرات به روسیه نیز بازار خود را از دست داد. تکیه بر تجارت با انگلستان موازنه بازرگانی ایران را از گذشته منفی‌تر نمود. توجهی که در مورد کنترل امور مالی ایران توسط انگلیسی‌ها به‌کار گرفته شده بود - یعنی حل مشکلات مالی ایران - هرگز واقعیت پیدا نکرد. تورم ادامه داشت، و اصلاح نظام مالیاتی هرگز شروع نشد.

با روحیه تمردی که در ایرانی‌ها اوج می‌گرفت، سکون امر خطرناکی بود. رشد نارضایتی مردم و تمایل این نارضایتی‌های به سمت افکار چپگرایانه، در ساختار مستحکم جدید و تغییراتی که در نهضت کوچک‌خان در گیلان به‌وقوع پیوست، به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. این نهضت هنگامی که نیروهای انگلیسی و نیروهای سفید روسی (روسیه تزاری) بخش اعظمی از شمال ایران را اشغال کردند، خیلی کوچک شده بود، اما در زمستان ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ (۱۲۹۸ شمسی)، دوباره رشد نمود. در فروردین سال بعد (۱۲۹۹ شمسی) نیروهای ارتش سرخ روسیه به منظور تعقیب نیروهای سفید روسی (تزاری) که هنوز در آنجا بودند در بندر انزلی پیاده شدند، که این موضوع باعث تصفیه نیروهای مخالف جنگلی‌ها گردید. کوچک‌خان از حمایت روزافزون نیروهای چپ برخوردار گردیده و از طرف بلشویک‌ها تشویق و دلگرمی یافت. در ماه ژوئن سال ۱۹۲۰ (خرداد ۱۲۹۹) نیروهای کوچک‌خان، که کنترل همه ایالت گیلان را در دست داشتند، تاسیس حکومت "جمهوری سوسیالیستی ایران" را اعلام داشتند. با وجودیکه اقدامات انجام شده بیشتر ماهیتی اصلاح‌طلبانه - آزادیخواهانه داشت تا ماهیتی سوسیالیستی. همچنین یک حزب کمونیست در منطقه گیلان به‌وجود آمد، اما کوچک‌خان و بسیاری از رهبران حکومتی با کمونیست‌ها اختلافاتی داشتند. جنگلی‌ها می‌خواستند تا سراسرایران را مانند الگوی گیلان تغییر دهند. آنها

دولت محافظه کار مرکزی را مورد مخاطره قرار داده بودند .

ملی‌گرایان طبقه متوسط معمولاً از نهضت کوچک‌خان‌حمایت نمی‌کردند ، اما این نهضت آرزوی آنها در مورد تغییر حکومت را قوام می‌بخشید . ملی‌گرایان محافظه‌کار علاقمند بودند که توجه مردم را از مسائل داخلی منحرف نمایند ، و از این روی امیدوار بودند که نمایش احساسات ضدانگلیسی مردم باعث کاهش درخواست‌های ایشان در مورد تغییرات اجتماعی گردد . بدین ترتیب هم نیروهای رادیکال و هم نیروهای ضد رادیکال علیه کابینه و ثوق‌الدوله که طرفدار انگلیسی‌ها بود متحد شدند تا بالاخره منجر به استعفای او در ماه ژوئن سال ۱۹۲۰ گردید . دولتی که به صدارت اعظمی یک ملی‌گرای میانه‌رو یعنی مشیرالدوله تشکیل گردید اعلام نمود که معاهده ایران و انگلیس ، تا هنگامی که نیروهای هردو کشور انگلستان و روسیه از ایران خارج نشوند تا مجلس بتواند آزادانه مذاکره نماید ، به حالت تعلیق در می‌آید .

در پائیز همان سال ، انگلیسی‌ها و متحدین ایرانی آنها مشیرالدوله را مجبور به استعفا نمودند . سپهدار ، نخست‌وزیر جدید ، نسبت به انگلیسی‌ها مهربانتر بود . او افسران انگلیسی را به فرماندهی نیروی قزاق برگزیده و زمینه را برای تقدیم لایحه معاده ایران و انگلیس به مجلس فراهم نمود . لیکن حکومت او ، به خاطر ادامه مخالفت‌ها ، هرگز توفیق نیافت که معاهده مزبور را به مجلس ببرد .

حکومت ، با استفاده از تیپ قزاق ، نهضت آذربایجان را سرکوب نمود . خیابانی را کشت و انتقام‌ها گرفته شد ! اما ، در خلال دو سال بعد ، اغتشاشات و خشونت‌هایی در آذربایجان به وقوع پیوست . نیروهای کوچک‌خان قلمرو کنترل خود را به استان مازندران که در مجاورت گیلان بود نیز گسترش دادند ، اما خود از داخل منشعب گردیدند . جناح چپ طرفدار مصادره و ملی کردن زمین‌ها بود که کوچک‌خان با آن مخالفت می‌ورزید . پس از کنگره "خلق مشرق‌زمین" در باکوی روسیه در پائیز ۱۹۲۰ ، که در آن ایران مورد توجه زیاد بود ، حزب کمونیست ایران برنامه میانه‌روتری اتخاذ نمود . در کنگره مزبور ، به ایران به‌عنوان کشوری که میان فتودالیسم کاپیتالیسم در حرکت است نگاه شده ، ولذا موازین و اقدامات سوسیالیستی کنارگذاشته شد ، در عوض وحدت باگروه‌های بورژوازی و جلب حمایت دهقانان از طریق اصلاحات ارضی مورد تاکید قرار

گرفت. بعضی از اعضای چپ گروه جنگل، بخصوص آنها که در رهبری ارتش نهضت جنگل قرار داشتند، این طرز عمل را نپذیرفتند، اما رهبری حزب کمونیست، به منظور بنای مجدد یک برنامه واحد، مذاکره با کوچک‌خان را آغاز نمود. اکنون دولت ایران، برای جلب حمایت و کمک، به امریکاییها روی آورده بود. ایالات متحده کم‌کم به ایران و نفت این کشور علاقه جدیدی نشان می‌داد، و در ماه اوت سال ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) وزارتخارجہ امریکا به نمایندگی خود در تهران اینگونه نوشت:

"اینطور فرض می‌کنیم که . . . . شما به‌طورشفاهی و احتیاط‌آمیز این مطلب را به مقامات وزارتخارجہ ایران گفته‌اید که به اعتقاد وزارتخارجہ امریکا شرکتهای امریکائی درصدد برخوانند آمد که امتیازاتی در مناطق شمالی ایران به‌دست‌آورند و اینکه وزارتخارجہ امریکا امیدوار است تا چنین امتیازاتی به شرکت‌های مزبور اعطاء شود . . . . موضع این وزارتخانه این است که به انحصار در آوردن تولید یک‌ماده خام اصلی، نظیر نفت، از طریق اعطای امتیازات انحصاری و یا به‌ترتیب دیگری، عملاً مخالف این اصل است که می‌گوید با اتباع همه کشورهای خارجی باید به‌طور متساوی برخورد شود. (۷)"

حکومت ایران مشاورین امریکائی را برای وزارتخانه‌های مختلف، از جمله وزارتخانه‌های دارائی و جنگ، می‌خواست. همچنین یک مدیر امریکائی برای بانک ملی ایران، و نیز اعطای امتیازاتی در زمینه نفت و حمل‌ونقل به امریکائی‌ها را در نظر داشت.

به‌جهت خصومت فی‌مابین ایران و انگلیس، انگلیسی‌ها نسبت به موافقتنامه خودشان به تردید افتادند، و امریکائی‌ها کم‌کم به فکر افتادند که بعضی از موقعیت‌های قبلی انگلیس در ایران را به‌دست‌آورند. در اواخر سال ۱۹۲۰ میلادی (پائیز ۱۲۹۹) ایرانی‌ها از دولت امریکا درخواست یک‌وام نمودند. دولت امریکا به این درخواست پاسخ فوری‌نداد، اما مذاکرات در مورد مشاورین و امتیازات اقتصادی ادامه یافت.

در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ میلادی همچنین مذاکراتی در مورد انعقاد یک معاهده دوستی بین ایران و روسیه در جریان بود. معاهده نامهای لازم

بود تا لغو امتیازات زمان حکومت تزاری از طرفروسها را صورت رسمی بخشیده، تجارت عادی بین دو کشور را که در اثر جنگ داخلی در قفقاز قطع گردیده بود دوباره برقرار کرده و روابط بین دو کشور را برای آینده تبیین نماید. هنگامی که ایران برای برگشت سرزمین‌هایی که روسها در قرن نوزدهم گرفته بودند پافشاری نمود این مذاکرات قطع گردید.

تا اوایل سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۳۰۰ شمسی) هنوز کوششی در جهت حل اساسی مسائلی که در اثر جنگ صورت وخیم‌تری به خود گرفته بود به عمل نیامد. به‌خاطر احیای دوباره کشاورزی و پایان یافتن جنگها، بحران اقتصادی تا حدودی فروکش کرده بود. اما مسائل مربوط به ساختار اقتصادی هنوز پابرجا بود. یک گزارشگر انگلیسی از آن زمان چنین می‌نویسد: زمینداران بزرگ برای جمع‌آوری اجاره زمین‌ها هرکدام یک لشکر خصوصی دارند، و کشاورزان مثل برده‌ها هستند و در دهات یک گروه طفیلی از زیردستان خان با دزدیدن اموال اربابان خود و مکیدن خون دهقانهای فقیر ثروتمند می‌شوند (۸). تنها در آذربایجان و گیلان بود که اصلاحات اقتصادی، نظیر کنترل قیمت‌ها و تقلیل اجاره‌ها، شروع شده بود. اما به‌رحال نهضت‌های ملی‌گرایانه و اصلاح‌طلبانه نفس جدیدی می‌کشیدند. بخش اعظم این امتیاز که مانع شوند تا ایران عملاً به یک کشور تحت‌الحمایه انگلیس تبدیل شود از آن این نهضت‌ها است. در اوایل سال ۱۹۲۱ انگلیسی‌ها کم‌کم از اصرار بر اجرای معاهده مزبور دست‌کشیدند، و این به جهت مخالفت قوی ایرانی‌ها به‌همراه نظر رسمی دولت‌های روس و آمریکا بود. حرکت اجتماعی در ایران بعد از جنگ به صورت متفرق و منطقه‌ای بود. تأثیرات منفی جنگ، نوع و محدودیت‌های این حرکت را مشخص می‌کند. جنگ، توسعه شهری و یا پیوستگی اقتصادی ملی را قوت نبخشید، بلکه منطقه‌گرایی و عدم وحدت را افزایش داد. حرکت همگانی مردم به صورت غیر متحد بود، و هیچ گروه مشکلی که دارای برنامه‌ای ملی باشد تا بتواند دولت را به مبارزه طلبیده و یا روی مسائل ملی قویاً تأثیر بگذارد وجود نداشت. علاوه بر این، دخالت نیروهای غربی موثر بودن نهضت‌های مردمی را تقلیل می‌داد.

سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ شمسی)

نارضایتی مردم از حکومت‌هایی که بعد از جنگ در ایران سرکار آمده و با

فقدان هرگونه حزب ملی قوی همراه بود، این امکان را به وجود آورد که گروه کوچکی از افراد بتوانند حکومت سپهدار را ساقط کنند. سید ضیاء‌الدین، که به‌عنوان یک سیاستمدار طرفدار انگلیس معروف بود، رهبری جنبه غیرنظامی این حرکت را برعهده داشت. اما مهمتر از آن، شرکت رضاخان فرمانده خود ساخته تیپ قزاق به‌همراه نیروهای تحت فرماندهی‌اش بود. مدارک کتبی که بر شرکت غیرنظامی انگلیس در این کودتا دلالت‌کنند در دست نیست. اما اکنون این مطلب روشن شده که فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران، ژنرال آیرون‌ساید، ابتدا به رضاخان کمک کرد که قدرت را در تیپ قزاق به دست آورد و سپس او را به انجام کودتا تشویق نمود (۹). با ورود نیروهای قزاق به تهران در ماه فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی (اسفند ماه ۱۳۰۰ شمسی) رضاخان به‌عنوان وزیر جنگ و سید ضیاء به‌عنوان نخست‌وزیر دولت جدید معرفی شدند. کنترل بر تنهانیروی نظامی مدرن ایران یعنی تیپ قزاق، از پایه‌های قدرت حکومت جدید، و بخصوص شخص رضاخان بود. در سال ۱۹۲۱ انگلیسی‌ها مشاهده کردند که تبدیل ایران به یک کشور تحت‌الحمايه آنها تقریباً غیرممکن است، لذا به تشکیل یک دولت مرکزی قوی متمایل شدند تا بتوانند جنگلی‌ها را سرکوب نموده و با تهدیدات دیگری که از ناحیه نیروهای چپ و یا حرکت‌های طالب خودمختاری به عمل می‌آمد مقابله کند.

به قدرت رسیدن این دولت جدید یکی از نقاط عطف تاریخ ایران است. حکومت، استقلال خود را از غرب در بسیاری از زمینه‌ها نشان داد، و دخالت غربی‌ها به‌صورت غیر مستقیم‌تری درآمد. رضاخان هیچ علاقه‌ای به اصلاحات بنیادین اجتماعی که به‌نفع طبقات عمومی مردم بوده باشد نداشت. کوششهای اصلاح‌طلبانه او غالباً "اقداماتی در زمینه تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی و بالا بردن کارائی‌ها بود، که از جمله سرکوبی حرکت‌های قبیله‌ای و یا خودمختاری طلبانه و تقویت ارتش و نظام اداری را می‌توان نام برد. بخشی از درخواست‌های مردم طبقه متوسط از طریق تمرکز قدرت در دست دولت، توسعه تجارت و خدمات شهری، و کنار گذاشتن کنترل علنی انگلیس برآورده شد.

سید ضیاء، علیرغم سابقه میانه‌روی و تمایلات انگلیسی، بی‌اینه‌ای صادر نمود که در آن وعده اصلاحات ارضی، استقلال ملی، طرحی در مورد یک

اقتصاد مدرن صنعتی، و سایر اصلاحات اجتماعی، به مردم داده شده بود. این برنامه نشان می‌دهد که حرکت‌های اصلاح‌طلبانه آن مقدار قدرت داشتند تا بتوانند بر وعده‌های سید ضیاء نیز تاثیر بگذارند. سید ضیاء همچنین ابطال معاهده ایران و انگلیس را اعلام کرد. در ضمن او با شتاب معاهده ایران و روس را تعقیب نمود، تا اینکه معاهده مزبور بالاخره در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ میلادی به امضاء رسیده و راه را برای برقراری روابط عادی با روسیه هموار کرد.

مواد یک و دو معاهده مزبور اعلام می‌داشت که دولت روسیه شوروی کلیه روش‌های امپریالیستی و معاهدات حکومت تزاری قبلی روسیه با ایران را ملغی می‌داند. در ماده سوم مرزهای ایران در سال ۱۸۸۱ به رسمیت شناخته شده بود، و این به معنای واگذاری زمین کوچکی که روسها پس از سال ۱۸۸۱ به جنگ آورده بودند به ایران بود. ماده چهارم روسیه شوروی را متعهد می‌کرد در امور داخلی ایران مداخله ننماید. مواد چهارم و پنجم، که از آن زمان تا به امروز مورد بحث‌های فراوانی قرار گرفته‌اند، تشکیل هر سازمان مسلح در داخل خاک ایران و یا روسیه را که هدف از آن "درگیری خصومت‌آمیز" با کشور متقابل باشد منع نموده و به روسها اجازه می‌داد چنانچه قوای مسلح هر کشور خارجی قصد داشتند از ایران به عنوان پایگاه عملیاتی خود علیه روسیه شوروی استفاده کنند، روسها نیز متقابلاً "علیه آنها مداخله کنند. بعضاً" به خاطر همین دوماده، تصویب این معاهده در مجلس بیشتر از یک سال به تاخیر افتاد، اما همین‌که وزیر مختار سفارت روس در تهران بیانه‌ای به شرح زیر صادر نمود معاهده نیز فوراً "در مجلس تصویب شد، "منظور از مواد چهارم و پنجم و استفاده از آنها فقط وقتی است که . . . . طرفداران رژیم منحل تزاری و یا هواداران آنها خود را برای یک‌حمله وسیع نظامی از خاک ایران علیه روسیه آماده کرده باشند (۱۰)

مواد دیگر این معاهده قرض‌های دولت روسیه به ایران را بخشوده اعلام نموده و تمام سرمایه‌های بانک روس را به دولت ایران واگذار کرد، و نیز تمام جاده‌ها، خطوط تلگراف و تلفن، و تمام امتیازات و مایملک دیگر روسها را در اختیار ایرانی‌ها می‌گذاشت. دولت روسیه حقوق ماهیگیری در بحر خزر را محفوظ نگاهداشت تا بعداً "قرارداد جدیدی در آن مورد به مذاکره گذاشته شد. حقوق



ماوراء الارضی نیز ملغی گردید. دولت ایران متقابلاً " قول داد که هیچ یک از امتیازات و یا مایملک قبلی روسها را به یک کشور ثالث واگذار ننماید (۱۱)."

قرارداد ایران و روس به ارتقاء استقلال ایران کمک نموده و باب تجارت با روسیه را از نوگشود و این امر تا حدودی باعث رونق تجاری مناطق شمالی ایران گردید. با از سرگیری تجارت عادی و افزایش آن، وضع اقتصادی نیز تا حدودی بهتر شد. رضاخان شروع به مدرنیزه کردن و تقویت ارتش کرد که در نتیجه قدرت او را افزایش می داد. تمایلات شخصی رضاخان، و نیز اختلاف نظر او با سیدضیاء در روشهای اجرائی، موجب آن گردید که رضاخان سید ضیاء را مجبور به استعفا، و فرار از مملکت کند. کابینه جدیدی با نخست وزیری قوام السلطنه، دولت مرد قدرتمندی که از اکثر افراد هم طبقه خود تمایلات آزادیخواهانه بیشتری داشت، تشکیل گردید، اما قدرت واقعی به طور روزافزون در دست رضاخان بود.

اولین توجه حکومت رضاخان - قوام السلطنه سرکوبی حرکت‌های بود که نظم پا گرفته موجود را تهدید می کرد. از این نظر مهمترین نقطه گیلان بود. در ماه مه سال ۱۹۲۱ میلادی در گیلان دولت جدیدی تشکیل گردید که در آن نیروهای کمونیستی، به همراه نیروهای غیر کمونیستی کوچک خان مشارکت داشته و شخص کوچک خان نخست وزیر آن بود. در حکومت مزبور بر مساله دامنه و گسترش اصلاحات اختلاف نظر وجود داشت. همین امر باعث گردید تا در اواخر سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۳۰۰ شمسی) کوچک خان علیه کمونیستها اقدام و آنها را از دولت اخراج نماید. این اختلاف داخلی کار را برای دولت مرکزی در تهران آسان نمود به طوری که در پایان سال مزبور (۱۹۲۱ میلادی) نیروهای تحت فرماندهی رضاخان به منطقه وارد گردیده و تمام پایگاههای جنگلیها را گرفتند، خود کوچک خان دستگیر نگردید اما در جنگلها از سرما یخ زده و فوت کرد.

در همان سال در میان کردها و سایر اقوام خراسان، در شمال ایران (جدای از اکثریت کردها که در غرب ایران هستند) شورشهایی روی داد. احساسات ضد دولت مرکزی و ضد خارجی در میان روستائیان و افراد قبایل منطقه تا آن حد قوی بود که به تاسیس یک دولت موقت جدید در منطقه، بر مبنای برنامه‌های برای ایجاد اصلاحات سریع اجتماعی بیانجامد. دولت مرکزی به کمک قوای مسلح برتر خود این حرکت را نیز در پائیز سال ۱۹۲۱ میلادی سرکوب نمود (۱۲).

حرکت‌های مردمی دیگری نیز در اواخر سال ۱۹۲۱ و اوایل سال ۱۹۲۲

(پائیز و زمستان ۱۳۰۰ شمسی) به وقوع پیوست، اما از آن پس سیر حرکت‌های اجتماعی ایران بعد از جنگ (جهانی اول) به کلی سرکوب و متوقف گردید. عواملی که موجب این سرکوبی شدند عبارت بودند از عدم وحدت جغرافیائی و فقدان یک برنامه یا حزب ملی، که این نیز به خاطر وضع سیاسی و اقتصادی عقب افتاده ایران و عدم یکپارچگی سرزمین‌های آن، و فقدان گروه‌های قوی رهبری در مناطق شهری بود. این حرکت‌های مردمی موجب شد تا قدرت به دست افرادی که به طور آشکار عوامل انگلیس بودند نیفتد. لیکن دولت جدید، در امر مقابله با حرکت‌های اعتراضی مردم، از دولت قبلی و دست‌نشانده انگلیس کارآمدتر بود. این شاید بدان دلیل بود که ملیون طبقه متوسط و بالای اجتماع از ترس نتایج افراطی که این حرکت‌ها می‌توانست به بار آورد، خود را از آن کنار کشیده بودند. بعضاً نیز به خاطر قوای مسلح کارآمد رضاخان، در همان سال‌های اول دهه ۱۹۲۰ میلادی (چند سال اول دهه ۱۳۰۰ شمسی) کلیه حرکت‌های مخالف سرکوب گردیده و اتحادیه‌های کارگری و تبلیغات مخالفین به مقدار زیادی کاهش یافت.

رضاخان سازماندهی ارتش را از روی الگوی ارتش انگلیس آغاز نموده و اولین ارتش بزرگ و مدرن تاریخ ایران را به وجود آورد. جمع‌آوری مالیات‌ها و امور مالی نیز تمرکز یافت. دولت همچنین مذاکره در مورد جذب مشاورین امریکائی را آغاز نمود. دولت امریکا نسبت به همکاری با ایران علاقمند بود، اما نمی‌خواست با انگلستان که هم‌چون پادزهری برای بلشویسم بود، (۱۳) به مخالفت برخیزد.

در تابستان سال ۱۹۲۱ (اواسط ۱۳۰۰ شمسی) دولت ایران یکی از دیپلمات‌های خود به نام حسین‌علاء راجهت مذاکراتی در مورد واگذاری امتیاز نفت و برنامه‌های جهت استفاده از مشاورین امریکائی به‌واشنگتن اعزام نمود. ایرانی‌ها درخواست کردند تا امریکا مشاورت فنی، وام، و سرمایه‌گذاری در امر نوسازی ایران را که برای متوقف ساختن تهدید کمونیسم لازم بود، در اختیارشان قرار دهد. ایالات متحده نسبت به رعایت منافع انگلستان محتاط بود، اما باین وجود مذاکرات پیشرفت داشت. شرکت نفت انگلستان نیوجرسی در مورد دریافت امتیاز نفت منطقه شمالی ایران، که بیرون از حدود امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس بود، مذاکره نمود.

امتیاز نفت شرکت استاندارد اوایل در ماه نوامبر سال ۱۹۲۱ (آبان ماه ۱۳۰۰ شمسی) از تصویب پارلمان گذشت، اما دولت‌های انگلیس و روس نسبت بدان اعتراض نمودند. مخالفت شرکت نفت ایران و انگلیس با این امتیاز از آن جهت بود که شرکت مزبور نمی‌خواست انحصار نفتی‌اش در ایران شکسته شود، و روسها هم مدعی بودند که موافقت مزبور با مفاد معاهده ایران و روس در تضاد است، زیرا قبلاً<sup>۴</sup> یکی از اتباع دولت تزاری ادعای امتیاز مشابهی را در منطقه شمال نموده و در معاهده مزبور، که کلیه امتیازات اعطاء شده به اتباع تزاری را باطل اعلام می‌کرد، یادآوری شده بود که نمی‌توان آن را به شخص ثالثی واگذار کرد. علاوه بر این، بسیاری از ایرانیان با نفوذ امریکائی‌ها مخالف بودند. بنابر قراردادی که با شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی منعقد گردید این شرکت حق واگذاری حقوق مکتسبه از این امتیاز را به شرکت‌های دیگر نداشت، اما شرکت مزبور، برای آرام کردن انگلیسی‌ها، موافقت کرد که نفت استخراجی خود را با شرکت نفت ایران و انگلیس بر مبنای ۵۰ - ۵۰ تقسیم نموده و در عوض، منافی از مناطق دیگر مطالبه کند. این عمل، که مخالف شرایط قرارداد بود، باعث اعتراض و مخالفت دولت ایران شد و همین اعتراض عملاً<sup>۵</sup> به ابطال قرارداد انجامید. در ماه اوت سال ۱۹۲۲ میلادی (شهریور ۱۳۰۱) مذاکراتی برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت نفت سینکلیر<sup>۴</sup> آغاز گردید.

مذاکرات در مورد مشاورین امریکائی، بخصوص به منظور تغییر نظام مالی، ادامه یافت. وقتی وزارت امور خارجه امریکا ا.سی. میلیسپو<sup>۵</sup> را که در آن زمان در بخش امور مربوط به نفت در وزارتخانه کار می‌کرد برای این منظور نامزد نمود، انگلیسی‌ها به امریکا گفتند که با انتصاب او مخالف نیستند (۱۴). انگلیسی‌ها این طور حساب می‌کردند، اکنون که ایران به مشاورین انگلیسی اجازه ورود نمی‌دهد، امریکا بهترین انتخاب بعدی است.

میلیسپو با دولت ایران قراردادی امضاء نمود که به موجب آن کنترل کامل بودجه ایران و امور مالی در اختیار نامبرده قرار می‌گرفت و ایرانی‌ها هیچ امتیاز دیگری را بدون کسب موافقت او اعطاء ننموده و هیچ‌گونه تصمیم مالی نیز بدون

4. Sinclair Oil Company

5. A.C. Millsaugh

نظر او نمی‌گرفتند. چندین نفر امریکائی در هیئت میلسپو وجود داشتند. برنامه او در اساس این بود که مالیات‌ها را بالا برده و سیستم جمع‌آوری مالیات را کارآمدتر نموده و کوشش به‌جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی نماید. او از قدرت ارتش به منظور حصول اطمینان در امر جمع‌آوری مالیات استفاده نمود. بزرگترین خدمتی که او به نظام مالیاتی انجام داد، معرفی اخذ مالیات‌های غیرمستقیم، البته با موافقت رضاخان، بود که در جمع‌آوری آنها هیچ‌گونه مشکلی وجود نداشت اما به زیان طبقه فقیر بود. میلسپو برای تنباکو، و کبریت، مالیات وضع نموده و کنترل شکر و چای را در انحصار دولت درآورد، که همه آنها بیشتر از هرچیز به ضرر طبقات پائین بود. شکر و قند را هر خانواده‌ای مصرف می‌کرد، و تنباکو و کبریت نیز مورد مصرف بسیاری از مردم بود (۱۵).

در مورد جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، با وجود آنکه شخص میلسپو و دولت ایران علاقمند به جذب سرمایه‌های امریکائی بودند، اما بریتانیای کبیر، که هنوز با نفوذترین قدرت بود، با ورود خارجی‌ها در این سرمایه‌گذاری مخالفت می‌کرد. مذاکرات با شرکت سینکدر در سال ۱۹۲۳ (۱۳۰۲ شمسی) به نتیجه رسید، اما مخالفت دولت‌های روس و انگلیس، همراه روابط متشنج ایران با آمریکا که در اثر قتل معاون کنسول آن کشور به‌دست‌گروهی از مردم در تهران اتفاق افتاد، موجب شد که شرکت سینکدر از امتیاز مزبور صرف‌نظر کند (۱۶). بدین ترتیب ایران از دریافت ده‌میلیون دلار وامی که با اعطای امتیاز مزبور همراه بود محروم گردید. ایرانیان، که به سرمایه‌گذاری خارجی علاقمند بودند، پس از این ماجرا نسبت به هیات اصلاح مالی امریکائی بی‌اشتیاق گردیدند، و لذا مطالب روزنامه‌ها هم نسبت به آنها لحن خصمانه‌ای به‌خود گرفت.

میلسپو کوشش نمود تا از موافقتنامه ایران و روس در زمینه ماهیگیری در دریای خزر و نیز قانون جدید تعرفه‌ها جلوگیری کند. او مدعی بود که روسها حقوق خود در امر ماهیگیری را رهاگرداند، و می‌گفت که تعرفه‌های سال ۱۹۲۰ که به نفع انگلیس‌ها بود باید در مورد روسها هم اعمال گردد، با اینکه این هر دو ادعا مغایر با عهدنامه سال ۱۹۲۱ بود. تا وقتی که میلسپو حضور داشت هیچ‌گونه توافقی در هیچ‌یک از این زمینه‌ها حاصل نگردیده و تجارت بین ایران و روس لطمه خورد. شکست‌های میلسپو به‌طور روزافزونی باعث عدم محبوبیت او در ایران گردید، تا بالاخره در سال ۱۹۲۷ به‌خاطر عدم توافق‌های خود با رضاخان از

خدمت استعفاء نمود (۱۷).

انگلیسی‌ها، که در کوشش خود برای کنترل سرتاسر ایران به عقب رانده شده بودند، اکنون، به کوششهایی برای کنترل جنوب ایران ادامه می‌دادند. آنها چهار سال معطل کردند تا نیروهای خود را از منطقه جنوب خارج کنند، و برنامه‌ای اضطراری برای ایجاد یک کشور خودمختار در جنوب، و از جمله شامل خوزستان که استان نفت‌خیز اصلی ایران بود در نظر گرفتند. این برنامه‌ها اطراف شیخ‌خزعل، که رئیس قدرتمند قبایل عرب در جنوب بود، دور می‌زد. انگلیسی‌ها با شیخ خزعل مذاکره نموده و به او قول حمایت در مقابل دولت مرکزی را دادند. در اواخر سال ۱۹۲۳ میلادی (پائیز ۱۳۰۲) خزعل، گروهی را به منظور اعلام فدراسیونی از اهالی جنوبی ایران تشکیل داده و بعضی از گروههای بختیاری و لر را نیز با خود همراه نمود. دولت لرها را سرکوب کرد، اما خزعل و متحدین او اعلام استقلال نمودند. دولت مرکزی اکنون در مقابل شورش‌ها بسیار قدرتمند بود، و از این روی خزعل هم با ارتش رضاخان روبرو گردید و در سال ۱۹۲۴ مجبور به تسلیم شد. بلافاصله بعد از این واقعه، رضاخان با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شد، و انگلستان نیز به نفع خود می‌دید تا به رژیم قدرتمند جدید روی موافق نشان دهد. از آن پس معمولاً "انگلیسی‌ها از رضاخان حمایت می‌کردند."

اکنون رضاخان کنترل واقعی ایران را به دست آورده بود و در سال ۱۳۲۳ میلادی شاه ضعیف (احمدشاه) را قانع کرد تا به اروپا برود. رضاخان می‌خواست از کنترل خود در مقابل هرگونه احیای احتمالی قدرت قاجار مطمئن باشد. او اکنون طرفدار یک حکومت جمهوری شده بود و مردم را تشویق می‌کرد تا به اشاعه تبلیغات جمهوریخواهانه بپردازند. البته این حرکت مورد مخالفت خیلی از علماء و زمینداران بزرگ بود، زیرا بعضی از آنها حکومت جمهوری را با اقدامات نسبتاً "رادیکال و غیرمذهبی آتاتورک در ترکیه همراه می‌دانستند. هم رهبر روحانیت مجلس، مدرس، و هم یکی از رهبران جوان سیاسی، محمد مصدق، به شدت با نقشه‌های رضاخان برای افزایش قدرت خود مخالفت کردند. رضاخان کنترل همگانی مردم را نمی‌خواست، و مخالفتی نیز با تغییرهدف خود به هدفی که شخص او را به عتوان شاه منصوب نماید نداشت. در سال ۱۹۲۵، وقتی رضاخان کلیه شورشهای قبایلی و مراکز تجزیه‌طلبی و یا حتی مخالفت

نیروهای چپ را در شهرهای مختلف سرکوب نموده بود، قدرتش تثبیت شده بود. در سال ۱۹۲۵ یک برنامه تبلیغاتی وسیع و همگانی علیه قاجار در جریان بود که هرروز نیز شدت بیشتری می‌یافت. در ماه اکتبر همان سال مجلس قاجاریه را از سلطنت خلع نمود. وقتی رضاخان اطمینان داد که او قوانین اسلامی را به اجراء در آورده و دست به اصلاحات تند نخواهد زد، بدان معنی بود که در این صورت بسیاری از علماء، ملاکین بزرگ، افراد طبقه متوسط و صاحبان حرفه‌ها از حکومت او پشتیبانی خواهند کرد. مدرس، مصدق، و تقی‌زاده از جمله چند نفر از معدود نمایندگان بودند که با این تغییر مخالفت می‌کردند، مجلس مؤسسان، در ماه دسامبر سال ۱۹۲۵ میلادی (آذرماه ۱۳۰۴) تاسیس سلسله جدید پهلوی را اعلام نمود.

در زمان حکومت رضاشاه، دخالت قدرت‌های غربی، نسبت به گذشته، بسیار غیرمستقیم تر گردید. تا سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه با مقایسه با دوران قبل از جنگ جهانی اول خیلی کم تغییر کرده بود. یک ناظر غربی، در سال ۱۹۲۶ چنین اظهار نظر می‌کند: که ایران از اکثر کشورهای آسیائی عقب‌مانده‌تر است و مدعی است که موقعیت زنان در ایران تقریباً "نسبت به تمام کشورهای اسلامی پائین‌تر است، و اضافه می‌کند که "فاصله بسیار بسیار زیادی بین زنهای مثلاً "مصر و یا قسطنطنیه با زنهای تهران، حتی آنهایی که از طبقات بسیار بالای اجتماع هستند، وجود دارد (۱۸)." عقب‌ماندگی در امر کشاورزی نیز ادامه داشت، و تقلیل سطح تولید کشاورزی که در زمان جنگ به وجود آمده بود، تا سال ۱۹۲۵ هنوز به طور کامل رفع نشده بود. توسعه اقتصادی تا قبل از سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) بسیار کم بود. طبقات فقیر باید هر روزه متحمل بار مالیاتی شدیدتری می‌شدند، در حالیکه طبقات مرفه از پرداخت مالیات طفره می‌رفتند. اصلاح نظام ارتش و سیستم بودجه بندی شاید تنها اصلاحات مهم این دوره بود. توسعه واقعی تنها در صنعت نفت که در مالکیت انگلیسی‌ها بود به وقوع پیوست. میزان تولید از رقم ۸۰،۰۰۰ تن در سال که قبل از جنگ جهانی اول تاکنون ثابت بود به سطح ۴،۵۵۶،۰۰۰ تن در سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰۵ شمسی) رسید (۱۹).

ایران شکایات متعددی علیه انگلیسی‌ها داشت که از آن جمله یکی متهم کردن انگلیسی‌ها به دفترسازی و اینکه آنها با دفاتر مالی و حسابها طوری بازی می‌کنند

که سهم مالکانه ایران از درآمد حاصله از فروش نفت بسیار تقلیل یابد و دیگر اینکه در امر آموزش ایرانیان برای تصدی مشاغل تخصصی اهمال می‌کنند. منهای سهمی که شرکت نفت ایران و انگلیس به ایران می‌پرداخت، و استخدام تعدادی کارگر ایرانی، صنعت نفت ایران روی حیات اقتصادی-اجتماعی ایرانیان تاثیر بسیار کمی داشت. همچنین این صنعت در یک منطقه مجزا قرار داشت که کلیه مایحتاج اقتصادی آن نیز توسط انگلیسی‌ها تامین می‌گردید. تا قبل از سال ۱۹۲۵، ایران از سهم الامتيازهایی که دریافت می‌داشت استفاده پربراری نمی‌نمود. صنعت نفت ایران، در طول تاریخ خود، عملاً "همواره همچون سرزمین بیگانه و مجزائی بود که تاثیر چندانی روی بقیه اقتصاد ایران نداشت، به جز حق امتیازی که پرداخت می‌شد و آن هم تا دهه‌ها سال در سطح بسیار پائینی نگهداشته شده بود.

اگر می‌گوئیم صنعت و کشاورزی ایران تا سالهای بعد از جنگ جهانی اول هنوز عقب‌مانده بودند، بقیه قسمت‌ها نیز، نظیر بهداشت و آموزش و پرورش، وضع بهتری نداشتند. بهترین بیمارستانها و مدارس ایران را خارجی‌ها، و بخصوص مبلغین مذهبی، اداره می‌کردند، و حکومت‌های ایران در این زمینه بسیار کم قدم برمی‌داشتند. تنها در صد بسیار کمی از ایرانیان تحصیل کرده بودند (۲۰). موقعیت زنان تغییر بسیار ناچیزی کرده بود، باینکه بعضی از زنان و مردان پیشرو ایرانی و خارجی به معرفی تعلیمات خانم‌ها در موضوعات جدید و افکار آرماتگرایانه‌ای در جهت تساوی بیشتر اجتماعی زنان پرداخته بودند. قوانین خانوادگی اسلام هنوز به شدت اجراء می‌گردید، و بیشتر زنهای طبقه متوسط و یا بالای شهری در انظار عمومی کاملاً "خود را پوشانیده و از مردها جدا بودند. مشاغل اداری به روی زن‌ها بسته بود، و آنها به بدترین وجه ممکن در کارگاههای قالبیافی و پارچه‌بافی استثمار می‌شدند. بعضی از رهبران پیشرو نهضت زنان مشغول اقداماتی در زمینه آموزش، رفاه، و حقوق زنان گردیده بودند. پاره‌ای از روشنفکران و شعرای نو نیز، از اواخر قرن نوزدهم به بعد، در این زمینه‌ها مطلب می‌نوشتند. مدارس، دارالاتیام‌ها، و سازمانهایی که بدین ترتیب پایه‌گذاری گردید، سنگ بنای ترقیات بعدی در زمینه موقعیت زن‌ها شد (۲۱). لیکن، تا امروز، این ترقیات و اصلاحات فقط شامل حال زنهای طبقه متوسط و یا بالای اجتماع گردیده است.

ایران در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی)، به خاطر تمام این عقب‌ماندگیها،

فشار عظیمی را برای تغییر احساس می‌کرد. برای اینکه بتواند به عنوان یک ملت مستقل پایرجای بماند، کشور به یک نظام اداری، ارتش، و سیستم مالیاتی کارآمد احتیاج داشت. طبقات متوسط، پس از جنگ، رشد کرده بودند و خیلی از آنها برای سرمایه‌های فکری و مادی خود مفری می‌جستند. احیای تجارت خارجی به معنی رشد سرمایه‌های تجار ایرانی بود، در حالیکه منافعی که محترکین و دیگران در زمان جنگ به دست آورده بودند نیز از منابع بالقوه سرمایه‌گذاری بود. قبل از سال ۱۹۲۵ میلادی، رشد صنایع ناچیز بود، بخصوص صنایع پارچه‌بافی که غالباً در اصفهان بود، و این پیشرفت کم خواسته‌های طبقه متوسط و نیز علاقمندان به نوسازی را در مورد سرمایه‌گذاری و نوسازی صنایع برآورده نمی‌ساخت. لذا تاکید بر وضع تعرفه‌های حمایت صنعتی و نیز ایجاد سیستم حمل‌ونقل جدید برای توسعه بازارهای داخلی مملکت و اطمینان از کنترل دولت مرکزی روی ایالات زیاد بود. علاوه بر این، دولت علاقمند بود که نحوه زندگی قبیله‌ای - چادرنشینی را از بین ببرد تا اینکه خطر آنها برای حکومت مرکزی برای همیشه از میان برداشته شود.

بنابراین، فشار زیادی برای مدرنیزه کردن و صنعتی کردن کشور وجود داشت، با اینکه این فشارها عمدتاً بر مبنای وجود روحیه ناسیونالیستی در افراد سطح بالای مملکت قرار داشت. رضاشاه به زودی یک برنامه نوسازی چشمگیر را آغاز نمود، که بیشتر مبتنی بر تحمیل نهادهای جدید از بالای سر ساختار قدیمی که روی زمین و کشاورزی دور می‌زد بود. تبدلات با غرب در جهت‌دهی این تغییر تاثیر گذاشت. علاوه بر فشارهایی از ناحیه طبقه کوچک متوسط، رضاشاه و اطرافیان او، "مدرن‌سازی از بالا" را به عنوان تنها راه به وجود آمدن یک ایران قوی و شایسته احترام که بتواند در دنیای جدید روی پای خود بایستد می‌دانستند.

سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شمسی)

حیات سیاسی مردم در زمان رضاشاه بسیار محدود بود، و این به خاطر کنترل دیکتاتورمابانه شاه روی همه امور و سرکوبی مخالفین بود. شاعر معروف عشقی، به خاطر مخالفتش با شاه جدید، همان اوایل کار به قتل رسید. مدرس رهبر روحانی مخالف و آتشین مزاج، در سال ۱۹۲۹ محبوس گردیده و نه سال



بعد به قتل رسید. محمد مصدق، که در یک خانواده بالا به دنیا آمده و در غرب تحصیل کرده و از روشنفکران آزادیخواه و ملی‌گرای بوده و کار دولتی خود را از سنین جوانی آغاز کرده بود، تا مدت کوتاهی در مجلس به برنامه‌های رضاشاه حمله می‌نمود. اما بزودی از کار کنار گذاشته شد و در ملک شخصی‌اش بازنشسته گردید، و تنها در جنگ جهانی دوم بود که باز در صحنه حاضر شده و به شهرت و محبوبیت رسید. بقیه مخالفین هم یا ساکت شده و یا، حداقل برای مدتی، جزو همکاران رژیم درآمدند، که از آن جمله یکی از رهبران دموکراتیک انقلاب مشروطه به نام سید حسن تقی‌زاده بود که ابتدا به سمت وزیر امور مالی و سپس به سمت سفیر ایران در انگلستان انتخاب گردید.

جالب‌تر از این سرنوشت تعدادی از مشاورین و همکاران درجه اول رضاخان بود. عبدالحسین تیمورتاش، که از مشاورین بسیار باکفایت شاه و طرف مذاکره‌ای بسیار قوی بود، بطوری‌که شاه تکیه بسیار بر او داشت، پس از مذاکرات نفتی سال ۱۹۳۳ که شاه احتمال می‌داد او در این مذاکرات به اصطلاح هر دو طرف را داشته است، در زندان مرد. سردار اسعد بختیاری، که قدرت ملی او به زمان انقلاب مشروطه برمی‌گشت، از رهبران حامی رضاشاه گردید، اما او را دستگیر نموده و سپس در زندان به قتل رسانیدند. با افراد کم‌اهمیت‌تر نیز، به محض آنکه مورد سوءظن شاه قرار می‌گرفتند یا او احساس می‌کرد وفادار نیستند، به همین صورت رفتار می‌شد. البته سیاستمداران قدیمی و جدیدی نیز وجود داشتند که در تمام طول سلطنت رضاشاه در خدمت او بودند. مجلس تبدیل به یک دستگاه مهرزنی گردیده و به قانون اساسی نیز تنها در حرف احترام گذاشته می‌شد. گروههای کمونیستی و سوسیالیستی و تبلیغات مخالف سیاسی نیز غیرقانونی اعلام گردید، و سیستم مؤثر سانسوری که برقرار شده بود بدین معنا بود که تنها سخن مجاز تبلیغ ناسیونالیسم رسمی دولتی بود که روی یکپارچگی ملی، ضدیت با روحانیت‌گرائی، و تجدد و شکوهی که به دوران ایران قبل از اسلام ربط داده می‌شد تاکید داشت.

سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شمسی) شاید تحقق نسبی یک برنامه نوسازی بود و به مراتب بیشتر از آن چیزی بود که تاکنون در ایران به مرحله اجراء درآمده بود. در این سالها مداخلات غربی‌ها بیشتر به صورت غیرمستقیم بود، اما اتحاد مستمر رژیم ایران با بعضی منافع غربی، بر طبیعت

اصلاحات انجام شده تاثیر می‌گذاشت. اگر شرح و تاکید می‌گذاشت که ما در ذیل می‌آوریم قدری لحن انتقادی دارد، این را باید به منزلهٔ وزنه موازنهٔ صورت تغییرات شگرف‌انگیزی دانست که معمولاً در همه کتابهایی که از تاریخ این دوره نوشته‌اند به چشم می‌خورد (۲۲)

بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۴ - ۱۳۰۹) زیربنای برنامهٔ نوسازی از بالا ریخته شد و درآمدهای حاصله از مالیاتهای سنگینی که روی شکر و چای وضع گردیده بود برای سرمایه‌گذاری در امر ایجاد یک خط آهن ذخیره گردید. در سال ۱۹۲۵ برای همه زمین‌ها مالیات واحدی وضع گردید، که این برپایه بررسی مجدد زمین‌ها قرار می‌گرفت.

در مورد خدمت عمومی سربازی، در سال ۱۹۲۶ (۱۳۰۵) قانون جدیدی وضع گردید. اصلاح و تقویت ارتش در راس برنامه‌های رضاشاه قرار داشت، و تا مدتی هزینه‌های نظامی بزرگترین رقم بودجه را تشکیل می‌داد. این بدان معنا بود که در طول حکومت رضاشاه قوای مسلحه آنقدر مدرن و وسیع بودند که بتوانند اقتدار حکومت را حفظ نمایند. اصلاح نظام اداری در سال ۱۹۲۶ منجر به ایجاد یک سیستم اداری جدید که برای ورود به آن یک حداقل تحصیلات لازم بود گردید. دیوانسالاری اداری نیز، هم‌چون ارتش، به طرز شگفت‌آوری رشد نمود و از نیروهای حامی حکومت گردید. خدمت اداری بهترین مفر افراد تحصیل‌کرده جوان بود، و همواره فشاری در مورد ازدیاد مشاغل دولتی وجود داشت که دولت نیز به آن پاسخ مثبت می‌داد.

رشد ارتش و دیوانسالاری به مدنیت و شهرنشینی مردم کمک نموده و بر جمعیت تهران به مقدار معتنا بهی‌افزود. تقریباً تمام کارهای اداری دولت در پایتخت متمرکز بود، و این نتیجه سیاست محکم تمرکز امور بود، و لذا تمام تصمیمات مهم نیز در تهران اتخاذ می‌گردید. توسعه شهرتهران برای اکثر افراد شهری مشاغل جدید به‌وجود آورد. ارتش و ادارات دولتی کانال‌های توزیع و نشر افکار جدید بودند، با اینکه وجود سانسور و تبلیغات دولتی افکاری را که به مرحله چاپ و انتشار می‌رسید در ناسیونالیسم رسمی دولتی محدود می‌نمود.

بین سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ شمسی) سه‌دهه قانون جدید، که به‌طور عمده مبتنی بر الگوی قوانین فرانسوی و گاهی از قوانین

شریعت نیز الهام گرفته بود، به تصویب رسید. این قوانین جای قوانین مذهبی و عرفی رایج قبلی را که در جامعه غیر مدرن ایران به کار گرفته شده و از نظر خیلی‌ها به عنوان ترمز توسعه اقتصادی قلمداد می‌شد، گرفتند. به عنوان مثال، قوانین مذهبی، تجارت مسلمین روی بعضی از کالاها و یا گرفتن بهره را حرام دانسته، و اظهارنظر در مورد بعضی از احکام تجاری را برعهده علماء مذهبی گذاشته بود و اصل شرکت‌های سهامی به رسمیت شناخته نمی‌شد<sup>۶</sup>. قانون تجارت جدیدی که در سال ۱۹۲۵ میلادی نوشته شد دامنه نفوذ علماء در مسائل تجاری را کوتاه نموده و شرکت‌های سهامی تجاری و سایر اصول تجاری جدید غرب را به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۲۶ میلادی نیز قانون جدید جزائی و در سال ۱۹۲۸ قانون جدید مدنی به تصویب رسیدند (۲۳). بعضی از علماء با تصویب این قوانین مخالفت نمودند، اما آنها در مقابل دیوانسالاری جدید، ارتش، و طبقه متوسط تجاری نفوذ کمی داشتند.

اقداماتی که تاسیس یک اقتصاد جدیدتر را ممکن ساخت عبارت بودند از آمادگی تاسیس خطوط آهن، مرکزیت امور در دست حکومت، و تمهید مقدمات ایجاد شرکت‌های اقتصادی جدید. از این‌ها مهمتر، اعلام این مطلب از طرف رضاشاه در بهار سال ۱۹۲۷ میلادی (اوایل ۱۳۰۶) بود که در ظرف یک سال ایران کنترل سیستم تعرفه‌های گمرکی‌اش را خود به دست گرفته و دیگر خود را ملزم به رعایت تعرفه‌هایی که در مذاکرات اجباری تحمیل شده بودند نمی‌داند. و نیز اعلام گردید که سایر موارد "کاپیتولاسیون" امتیازات خارجی‌ان لغو خواهد شد. (با توجه به قوانین حقوقی جدید ایران، که بعضاً "به خاطر پایان بخشیدن به کاپیتولاسیون وضع گردیده بودند، این مطلب با سهولت بیشتری از طرف غرب پذیرفته گردید.) در سال ۱۹۲۸ با اکثر ملت‌های غربی، معاهدات اقتصادی جدیدی به امضاء رسید که در آنها تعرفه بسیاری از کالاها افزایش یافته بود. اما هنوز سیاست وضع تعرفه‌ها بر نیازهای مالی دولت مبتنی بود، و تعرفه‌های گمرکی که از محصولات صنایع داخلی و یا صنایعی که در دست ساختمان بود در مقابل رقابت محصولات خارجی حمایت کند وضع نشده بود. به استثنای ماشین‌آلات کشاورزی و سایر ماشین‌آلات، تفاوتی بین واردات کالاهای اساسی

۶. منظور در قوانین عرفی است نه مذهبی است.

و ضروری با اجناس لوکس مصرفی نیز پیش‌بینی نشده بود.

اگر بعضی از اصلاحات درجهت تشویق کاپیتالیسم بود، اصلاحات دیگر موقعیت زمینداران بزرگ را تحکیم می‌کرد. هر دهکده‌ای که برای مدت ۳۰ سال در اختیار یک نفر بود ملک شخصی او به حساب می‌آمد. این امر، سلب مالکیت را که از قرن نوزدهم در جریان بود، قانونی می‌نمود. در بسیاری از مناطق هنوز روی مالکیت زمین اختلاف بود، زیرا که کشاورزان و افراد کوچ‌نشین که روی آن زمین‌ها کار کرده بودند برای خود به‌طور سنتی حقی قائل بودند. قوانین مصوبه سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ شمسی) که از مردم می‌خواست دارائی‌های خود را به ثبت برسانند ادعاهای مشکوک در مورد مالکیت زمین‌ها را تقویت کرد. افراد ثروتمند می‌توانستند زمین‌هایی را که کشاورزان روی آنها حق داشتند به نام خود به ثبت برسانند، زیرا طبقات بالابر دادگاهها و سازمانهای دولتی نفوذ داشتند (۲۴). قوانین ثبت زمین‌ها، مانند بسیاری از کشورها قدمی درجهت مدرنیزه کردن کشور بود که به قیمت فشار روی افراد فقیر تمام می‌شد.

قوانین مدنی سال ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۰۷ شمسی) نیز به نفع زمینداران بزرگ بود. با اینکه در این قانون نفوذ قوانین فرانسوی به چشم می‌خورد، اما به‌طور عمده همان بیان مجدد اصول اسلامی بود که هرکجا شرایط جدید اقتضاء می‌کرد باب‌روز شده بود. مطابق این قانون هرکسی که عملاً "زمین را در اختیار داشت مالک آن شناخته می‌شد، بدین ترتیب بر زمین‌های غصبی مهر تأیید زده شد (۲۵). از آنجائیکه این قانون فاقد موادی بود که از کشاورزان حمایت کند، لذا کفه آن به نفع زمینداران می‌چربید. کشاورزانی که زمینی را در اجاره خود داشتند مجبور بودند تا، علی‌رغم موانع موجود، سطح محصول و بازدهی زمین را بالا نگهداشته و شرایط قرارداد مزارعه (مشارکت در محصول) را به‌خوبی به‌انجام برسانند. این قانون فرض می‌کرد که بین مالک زمین و زارع مستاجر قراردادی وجود دارد، اما تثبیت آن را الزامی نمی‌دانست. بطورکلی زارعین اجاره‌دار باید با تفسیر صاحب زمین از یک قرارداد شفاهی، تبعیت می‌کردند. بنابر نقل ان‌لمبتن<sup>۷</sup> : "روشن است که در قانون مدنی (و یا هر مجموعه قانونی

دیگری) توجه بسیار کمی به تنظیم روابط بین مالک و مستاجر زمین شده است. به‌طور کلی وزنه اصلی قانون جدید در جهت حمایت از مالک بود، و حمایت ناچیز و بلکه هیچ حمایتی از زارع مستاجر وجود نداشت (۲۶).

تا قبل از سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) تنها قانونی که مدرنیزه کردن کشاورزی را ترغیب می‌نمود معافیت ماشین‌های کشاورزی از پرداخت تعرفه‌های وارداتی و نیز معافیت محصولات صنعتی از مالیات بود. این قوانین در جهت حمایت از توسعه کشاورزی مکانیزه کاپیتالیستی بود، اما، درحقیقت، تنها معدودی مزارع مکانیزه دایر گردید. زیرا کارگر ارزان و هنوز هم سیستم قدیمی کشاورزی بسیار سودآورد بود.

در اولین سال‌های حکومت رضاشاه اقدامات موفقیت‌آمیزی نیز در زمینه خلع سلاح و مستقر نمودن قبایل کوچ‌نشین به عمل آمد. هدف اصلی از این کار از میان برداشتن مراکز قدرتی بود که روزی ممکن بود قدرت مرکزی را تهدید کنند. بسیاری از قبایل کوچ‌نشین به‌زور نیروهای دولتی در مناطقی مستقر شدند که هیچ‌راه امرار معاشی در مقابلشان قرار نداشت، و لذا اکثر آنها مجبور بودند در یک زمین غیرکافی به امور دامپروری و کشاورزی خود ادامه دهند. این افراد کوچ‌نشین، که از کوچ‌های تابستانی و زمستانی خود و مراتع و علفزارهای سرسبز شدند، اکنون توانائی نگهداری از تعداد بسیار کمتری دام و اسب را داشتند، و خیلی از اسبها و چارپایان آنها در زمستان‌های سخت و نبودن خوراک دام تلف شدند. اسکان قبایل به قیمت فقیرتر شدن افراد کوچ‌نشین و نیز تقلیل تولید چارپایان تمام شد. بسیاری از افراد قبایل تنها منتظر مرگ رضاشاه بودند تا مهاجرت‌های خود را از سرگیرند. اگر قبیله‌ای با سیاست دولت مخالفت می‌کرد به نحو وحشیانه‌ای سرکوب می‌گردید.

سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ (۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹ شمسی) آغاز ایجاد اصلاح در نظام آموزشی بود. قبل از آن تاریخ بخشی از تکنولوژی، عقاید، و زبان‌های غربی در مدارس که هیات‌های تبلیغی خارجی دایر کرده بودند، و یا مدارس خصوصی و یا تعداد معدودی مدرسه‌های دولتی تدریس می‌شد. با اینکه بعد از انقلاب مشروطیت برنامه درسی مدارس عمومی تنظیم و اعلان گردیده بود، اما مشکلات داخلی مانع از اجرای آن بود. تنها در سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۰۵ شمسی) بود که با تصویب مجلس نیم‌درصد از عواید حاصله از مالیات زمین‌ها

باید صرف آموزش ابتدائی شود که مابین هنوز رقم خیلی ناچیزی بود. یک برنامه درسی همگانی از روی مدل مدرسه‌های فرانسوی که بر آموزشهای آکادمیک تاکید می‌ورزید مورد تصویب قرار گرفت. در سال ۱۹۲۸ میلادی از مدارس خارجی و خصوصی خواسته شد که به زبان فارسی درس داده و از برنامه تعلیماتی مدارس عمومی کشور تبعیت کنند. قانون دیگری که در همان سال (۱۳۰۷ شمسی) به تصویب رسید قانون اعزام سالیانه محصلین ایرانی به خارج از کشور بود. معافیت از خدمت نظام وظیفه از انگیزه‌های عمده ادامه تحصیلات در سطوح دبیرستانی و عالی بود. با این وجود هنوز تنها کودکان طبقات مرفه به مدرسه می‌رفتند، و در مناطق روستائی آموزشی وجود نداشت. در طول سلطنت رضاشاه تنها چهار درصد از بودجه کل کشور صرف تعلیم و تربیت می‌گردید (۲۷)، و این عدم کفایت بودجه آموزشی در زمان حکومت فرزندش همچنان ادامه یافت.

حرکت فعالی در مورد آزادسازی و آموزش خانم‌ها، که به وسیله چند تن از بانوان سردمدار و شجاع رهبری می‌گردید، حتی قبل از سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) در ایران وجود داشت (۲۸). با وجودی که دولت در دهه سالهای ۱۹۲۰ میلادی بسیار با احتیاط در این زمینه گام برمی‌داشت، برنامه‌های اولیه نوسازی و تجدیدخواهی رضاشاه تا حدودی قیود اجتماعی بانوان را ملایمتر کرد و زمان را به قبول پوشش و رفتار به سبک غربی در منازل تشویق می‌نمود. در سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۸ شمسی) تمام مردان ایرانی فرمان یافتند تا از لباس‌های سبک جدید استفاده کنند<sup>۸</sup>، اما زنان شهری تا سالها بعد از همان لباس‌های سنتی خود در انظار عمومی استفاده می‌کردند. در مورد اکثریت این خانم‌ها لباس سنتی به معنی چادر و روبنده بود. قانون مدنی ایران نیز اکثر احکام شریعت را حفظ کرده بود؛ سهولت طلاق دادن برای مردان و مشکل بودن آن در مورد خانم‌ها، سرپرستی بچه‌ها توسط شوهران در صورت طلاق، جلب رضایت پدر در مورد ازدواج دخترخانم‌ها، و بالاخره وجود چندهمسری و صیغه یا مستعه. شوهر چنانچه همسر خود را در حال خیانت می‌دید می‌توانست، بدون این‌که هیچ‌گونه کیفی ببیند، زن و مرد خیانتکار را به قتل برساند. او همچنین می‌توانست زن را از کاری که وی یا همسرش را در انظار کوچک و خوار

۸. منظور استفاده اجباری از کلاه پهلوی و کت و شلوار است.

می‌کرد مانع شود. تنها اصلاحاتی که در این مورد به عمل آمد یکی افزایش سن قانونی ازدواج (۲۹)، و دیگری الزامی شدن ثبت همه ازدواج‌ها در دفاتر رسمی دولتی بود.

تا سال ۱۹۳۰ مبنای یک برنامه نوسازی اقتصادی از بالا، پی‌ریزی گردیده بود. مهمترین عامل، تمرکز امور اجرائی بود که آن‌هم به برکت یک دیوانسالاری رشدیابنده و یک ارتش قوی حاصل شد. در دوره رضاشاه مهمترین رقم هزینه‌های عمومی را مخارج نظامی تشکیل می‌داد که بیشتر از نصف کل بودجه مملکت را می‌بلعید. مهم‌ترین زمینه استفاده از ارتش نیز تثبیت اقتدار دولت مرکزی در داخل ایران، از طریق سرکوبی ناراضی‌های کشاورزی، قبیله‌گی، و یاشهری بود. طبقات ممتاز اکنون از کارمندان دولت، افسران ارتش، محصلین، و تجار تشکیل می‌گردید. موقعیت چادرنشین‌ها با اسکان آنها سقوط کرد، و از طرف دیگر بیکاری در مناطق شهری، غیرقانونی شمردن اتحادیه‌های بازرگانی و گروه‌های چپ، و قوانینی که به تقویت مواضع زمین‌داران بزرگ می‌انجامید، به ادامه فقر طبقات کارگری و روستائی کمک می‌کرد. رضاشاه حتی مخالفین بالقوه خود را زندانی کرده و یا به قتل می‌رسانید، و هیچ راهی برای ابراز نظریات سیاسی مخالف به‌طور سازمان‌یافته وجود نداشت.

در زمانهای قبل فعالیت قدرت‌های غربی گروه‌های سنتی حاکم را تقویت کرده بود، اما نفوذ غربی‌ها بر ساختار اجتماعی - اقتصادی روابط قدیمی را تحلیل برد و به عرضه اصلاحات و تغییرات اقتصادی نیرو بخشید. غرب، از طریق شرایط حاکم بر بازارهای جهانی، به نفوذ تاثیر خود روی ساختار اقتصادی ایران ادامه داد. اقتصاد ایران و تقاضای غرب صادرات ایران را به نفت، فرش، و محصولات کشاورزی محصور می‌نمود، در حالیکه کالاهای صنعتی گران قیمتی وارد می‌شد و از این روی موازنه تجارت خارجی ایران هنوز هم منفی بود.

رضاشاه از سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۵ شمسی) تا زمان کناره‌گیری‌اش از قدرت در سال ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۲۰ شمسی)، به شدت سرگرم یک برنامه جاه‌طلبانه نوسازی اقتصادی، و کنترل دولت بر اقتصاد حاکم بود. بسیاری از اقدامات اقتصادی او، مثل اقداماتی که در زمینه‌های دیگر به عمل می‌آورد، از روی مدل اقدامات آتاتورک در ترکیه بود. معمولاً "یک‌تا دوسال بعد از آنکه

اصلاحات خاصی در یک زمینه در ترکیه به عمل می‌آمد رضاشاه نیز عین آن را در ایران به اجراء می‌گذاشت، لیکن، دلایل اصلی اصلاحات را می‌توان در ایران جستجو نمود. رکود اقتصاد جهانی مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران را افزایش داده بود به‌طوری‌که در سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی (دهه ۱۳۱۰ شمسی)، چندین قیام کشاورزی و قبیله‌ای در ایران به‌وقوع پیوست. رکود جهانی، که تقاضای محصولات ایران را کاهش می‌داد، تجارت و تولید ایران را تهدید می‌کرد. تاحدودی به‌خاطر مقابله با این تهدیدات، دولت برنامه‌ای قوی در مورد توسعه اقتصادی متمرکز در داخل کشور را آغاز نمود.

با توجه به ساختار اجتماعی موجود و قدرت خرید پائین اکثر ایرانیان، منطقی بود که این توسعه اقتصادی را دولت شروع کند. سرمایه‌های خصوصی هنوز چندان پیشرفت نکرده و بیشتر جذب کارهای "بی‌خطرتر" نظیر معاملات زمین و یا رباخواری می‌شد که به سرعت سودآور بود، تا کارهای صنعتی که غالباً سرمایه‌گذاری اولیه سنگینی می‌خواست، و بازدهی آن نیز اندک بوده و رقابت با محصولات غربی را نیز در مقابل داشت. از طرفی قدرت خرید مردم بسیار کم و شبکه حمل‌ونقل نیز بسیار عقب‌مانده بود که این هردو از موانع ایجاد یک‌بازار داخلی وسیع و مطمئن بودند. حتی کسانی هم که علاقمند به سرمایه‌گذاری در صنایع ورشته‌های جدید بودند، مثل هرجای دیگر، می‌خواستند که دولت، هزینه‌های لازم برای ایجاد زیربنای اقتصادی لازم را برعهده گرفته و شرکتهای آنان را درمقابل ضررهای احتمالی تضمین نماید.

در زمینه حمل‌ونقل، قبلاً "منافع ایران با منافع قدرت‌های غربی در دو جهت مخالف بود، و لذا دولت‌های انگلستان و روسیه ساختن راه‌آهن را تشویق نکرده بودند. لیکن بعد از سال ۱۹۲۵، که کشور ایران یکپارچه گردیده و هیچ قلمرو خاصی محل منافع غربی‌ها نبود، علاقه و منافع ایران و غربی‌ها بر احداث خط آهن برهم منطبق گردید. این به نفع غربیان بود که در ایران یک شبکه حمل‌ونقل مدرن احداث‌گردد زیرا که این امر به فروش محصولات غربی کمک می‌نمود، و از طرفی هم به نفع ایرانیان بود، زیرا تجارت داخلی را رونق می‌بخشید. از اواخر سالهای دهه ۱۹۲۰ میلادی (دهه اول سالهای ۱۳۰۰ شمسی) قدرت‌های غربی از کوشش‌هایی که در زمینه بهبود شبکه حمل‌ونقل ایران به عمل می‌آمد جانبداری می‌کردند. ملاحظات سوق‌الجیشی نظامی نیز هم ایران و هم



غرب را به انجام این کار تشویق می‌کرد.

در سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۹ شمسی) سیستم حمل‌ونقل در ایران بسیار عقب‌مانده بود. در آن زمان در حدود دوهزارمایل (کمی بیشتر از سه‌هزارکیلومتر) جاده قابل استفاده وجود داشت، که بیشتر به خاطر تسهیل نفوذ غربی‌ها ایجاد شده بود تا ارتباط و اتصال مناطق داخلی ایران به یکدیگر. در خلال سالهای اواسط دهه ۱۹۲۰ میلادی تا اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی (تقریباً از حدود ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ شمسی) ساختن جاده که با کمک شرکت‌های خارجی انجام می‌شد سطح جاده‌های ایران را به بیشتر از ده‌برابر افزایش داد. در سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۹ شمسی) برای انتقال هرتن کالا از بنادر جنوبی ایران به تهران حدود دوماه وقت لازم بود و دویست دلار هزینه داشت، اما در سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۸ شمسی) که حمل‌ونقل کالاها به‌وسیله وسایل نقلیه موتوری رایج گردید همان نقل‌وانتقال بیشتر از یک تادوهفته طول نمی‌کشید و بیش از ۵۰ دلار در هرتن هزینه نداشت. تعداد وسایل نقلیه موتوری در ایران در خلال سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۲ میلادی (۱۳۰۷ تا ۱۳۲۱ شمسی) از رقم ۶۰۰ دستگاه به ۲۵۰۰۰ دستگاه افزایش یافت (۳۰).

رضاشاه مصمم بود تا خط آهنی بسازد که شمال و جنوب ایران را به هم متصل سازد و هزینه‌های لازم برای این منظور از سال ۱۹۲۵ میلادی به بعد پس‌انداز می‌شد. در سال ۱۹۲۸ با یک سندیکا از سازندگان آلمانی و امریکائی قراردادی به امضاء رسید تا به موجب آن عملیات بررسی زمین و ساختن یک قسمت از راه‌آهن به‌طور آزمایشی آغاز شود. در سال ۱۹۳۱ این قرارداد ملغی گردید، و در سال ۱۹۳۳ قرارداد جدیدی بایک کنسرسیوم اسکاندیناوی (کشورهای حوزه اسکاندیناوی شامل سوئد، فنلاند، دانمارک، نروژ، و ایسلند) به امضاء رسید که آنها تا سال ۱۹۳۸ میلادی یعنی زمان افتتاح خط آهن مزبور مشغول به‌کار بودند. سفارش‌کارها و مواد لازم بین چندین کشور تقسیم شد، شاید بدین علت که هیچ‌یک از قدرتهای غربی به‌تنهایی کنترل کامل کار را در اختیار نداشته باشد. ساختن راه‌آهن اولین نیروی کار چندده‌هزارنفری ایران را، در خارج از قلمرو شرکت نفت ایران و انگلیس، به‌وجود آورد (۳۱).

مانند بسیاری از کشورها، راه‌آهن بیشتر وسیله‌ای برای حصول اطمینان در زمینه اعمال کنترل سیاسی، اقتصادی، و نظامی دولت بود. اگرچه بدین ترتیب

شمال و جنوب ایران نیز از نظر اقتصادی به هم متصل می‌شدند، اما هزینه بسیار بالای آن، که برای یک مسیر یک ریلی در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار برآورد می‌شد، از منابع عظیم مصرف ثروت ملی بود (۲۲). اکثر این هزینه‌نیز، به صورت مالیات‌های بازدارنده از طرف کسانی که کمتر از همه قادر به تامین آن بودند پرداخت می‌شد. اگر یک سیستم جاده‌سازی در سطح مملکت پیاده می‌شد هم ارزان‌تر و هم مفیدتر بود.

از آنجائیکه ایران خود هیچ کشتی نداشت، لذا کشتیرانی در دست خارجی‌ها باقی ماند، اما خدمات هوایی افتتاح گردید. ارتباطات تلگرافی، تلفنی، و رادیویی، با وجودیکه هنوز هم کم بود، با کوشش دولت توسعه یافت. حمل‌ونقل و ارتباطات از دستاوردهای عمده رژیم رضاشاه بود، که مخارج آنها به‌طور عمده از طرف طبقات فقیر تامین می‌شد. سهم عظیمی از هزینه ساختن جاده‌های زمینی نیز از طریق وضع مالیات روی کالاهای مصرفی همگانی تامین گردید.

در بخش صنعت نیز، همچون بخش حمل‌ونقل، سرمایه‌گذاری و تشویق دولت پیشرفت‌های سریعی را به‌وجود آورد. این امر به اشکال مختلفی صورت گرفت که از آن جمله مالکیت دولتی، مالکیت کامل یا نسبی توسط شاه و یا یکی از بانکها و یا مالکیت خصوصی بود، که معمولاً با ضمانت و یا کمک‌های دولتی همراه بود. پس از جنگ جهانی اول صنعت ایران منحصر به چند کارخانه تولید برق و کبریت‌سازی بود. در طول سالهای دهه ۱۹۲۰ میلادی چند کارخانه کوچک و خصوصی پارچه‌بافی نیز تاسیس شد، اما توسعه واقعی در سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۰ شمسی تا ۱۳۲۰ شمسی) به‌وقوع پیوست. در آن هنگام تقریباً ۳۰ کارخانه بزرگ و جدید که در مالکیت دولت قرار داشت تاسیس شد و حدود ۲۰۰ کارخانه کوچک که بعضی از آنها در مالکیت دولت و بعضی دیگر خصوصی بود (۲۳) افتتاح گردید.

در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی تقریباً تمام شهرها دارای کارخانه برق و نیروی روشنایی بود. همچنین تصفیه خانه‌های بزرگ شکر و کارخانجات رب‌سندگی و بافندگی ساخته شدند. کارخانه‌های آماده‌سازی و نگهداری گوشت و میوه در کناره ساحلی دریای خزر و چندین کارخانه صابون و تهیه روغن نباتی در سرتاسر ایران بنا گردید. گندم و جو نیز در کارخانجات دولتی تمیز و آرد می‌شدند. انحصار تنباکوی دولتی نیز کارخانه بسیار سودآوری در تهران داشت (۲۴).

صنعت بیشتر در رشته‌های پارچه‌بافی و صنایع کشاورزی متمرکز بود، زیرا در این صنایع میزان سرمایه‌گذاری نسبتاً کمتر بوده و با احداث کارخانه در نزدیکی بازارهای مصرف، و یا نزدیک منابع تامین مواد اولیه مورد لزوم، صرفه‌جویی‌های قابل ملاحظه‌ای به عمل می‌آمد. صنایع سنگین در ایران هنوز به‌غرب وابسته بود. تنها کارخانه سیمان ایران که در تهران احداث شده بود کفاف احتیاجات مملکت را نمی‌داد. صنایع معدنی و ریخته‌گری پیشرفت اندکی داشتند.

پیشرفت صنعت از طریق انحصار دولتی بعضی از کالاها، اعطای حق امتیاز صنایع توسط دولت به منظور حفاظت از آنها در مقابل رقابت، و اعطای تسهیلات و وام‌های دولتی به شرکت‌های میسر و تضمین می‌گردید. برای تشویق تولیدات داخلی، دولت از کارمندان خود می‌خواست تا از پارچه‌های ساخت وطن استفاده کنند. وضع تعرفه‌های بالای گمرکی کمک بالقوه دیگری بود به صنایع اگر تعرفه‌ها به منظور حمایت از تاسیس صنایع کارآمد به کار گرفته می‌شدند ممکن بود به اقتصاد ایران کمک کنند. لیکن آنها بیشتر به کار افزایش سود کارخانه‌داران می‌خوردند، زیرا به صاحبان کارخانجات امکان می‌داد تا بدون آنکه کیفیت کالاهای خود را بهتر کنند بر قیمت محصولاتشان بیفزایند. همچنین کالاهایی که در انحصار دولت و یا نیمه خصوصی بود نیز به قیمت‌های گران و بدون رقابت فروخته می‌شد. در اواخر دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی شاخص بهای کالاها در ایران افزایش توری را نشان می‌داد، که علت آن بیشتر تشویق به قیمت‌گذاری‌های بالا بود (۳۵). برنامه صنعتی کردن رضاشاه به‌طور آشکار بیشتر روی جذب بازارهای موجود و یا بازارهای تحلیل‌رفته قبلی بود تا ایجاد بازارهای روبه توسعه جدید، زیرا لازمه این کار این بود که سطح درآمد اکثریت مردم بالا رفته و بر میزان تولید و کارآئی آن افزوده شود.

سیاست رضاشاه نسبت به کارگران شهری نیز مشابه سیاست او نسبت به کشاورزان بود. اعتصابات درهم شکسته شده و ایجاد اتحادیه‌های کارگری نیز غیرقانونی بود، مردم نیز به خاطر فقر کشاورزان و یا بیکاری‌های مزمن به حقوق‌های کم برای همیشه قانع شده بودند. در قانونی که در سال ۱۹۳۶ میلادی (۱۳۱۵ شمسی) به تصویب رسید مقررات مربوط به کارخانه با ژست خوبی عرضه شد زیرا از استاندارد ساخت، بهداشت محیط کار، و غرامت کارگران صحبت به میان آمده بود. اما چون هیچ‌گونه بازرسی وجود نداشت تمام این مقررات به‌دست

فراموشی سپرده شد. تنها موادی که به‌خوبی اجرا شدند همان منع اعتصابات و اتحادیه‌های کارگری بود. ساعت‌های کار طولانی به همراه دستمزدهای کم باعث استثمار اکثر کارگران، بخصوص زنان و بچه‌ها، بود.

تاسیسات اقتصادی که توسط رضاشاه بنیان‌گذاری شد، از تمرکز بیش از حد امور و نیز عدم کارآئی دیوانسالاری اداری خسارت می‌دید. شاه و بسیاری از زیردستانش از تاسیسات و بنگاههای اقتصادی که توسط دولت سرپرستی می‌گردید سودهای کلان می‌بردند، این سودها هم از طرق قانونی و هم از راههای مشکوک بود. حمایت دولت از کارخانجات و ارائه کمک‌های مالی به آنها معمولاً باعث سقوط بازده کارخانه‌ها می‌شد. تقریباً تمام این نهادهای اقتصادی هرچه استفاده به‌دست می‌آوردند به عنوان سود سهام تقسیم می‌کردند و سپس برای دریافت کمک و بودجه مالی سراغ دولت می‌رفتند. این روشی است که هنوز هم پابرجاست. کمک دولت، و تضمین سودهای بالا در مورد پارهای شرکت‌های انحصاری تجارتنی نیمه‌دولتی باعث تشویق سرمایه‌گذاری در کارتجارت، به‌عوض صنایع حیاتی، می‌گردید. زیرا کارتجارتی به سرمایه‌گذاری کمتری نیاز داشت و نوید برگشت سریعتر سرمایه را می‌داد. در سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ شمسی) تعداد شرکت‌های بزرگ تجاری دوبرابر شرکتهای صنعتی بزرگ و مجموع سرمایه آنها نیز دوبرابر سرمایه شرکت‌های صنعتی بود. مدیریت و کنترل کلیه بنگاههای تجاری و اقتصادی در تهران متمرکز بود و از خلاقیت نیروهای محلی بهره‌برداری نمی‌شد و از عدم تمرکز امور پرهیز نمی‌گردید. توسعه اقتصادی در تهران تمرکز یافته بود به‌طوری‌که، در سال ۱۹۴۰ میلادی، حدود ۵۸/۵ درصد از کل سرمایه‌گذاریهای داخل مملکت را به‌خود اختصاص می‌داد (۳۶). توسعه صنعت و سایر نهادهای اقتصادی از گام‌های مهم در جهت مدرنیزه کردن مملکت بود، اما غالباً از راههای انجام می‌گرفت که به عدم کارآئی، فساد، و استثمار منتهی می‌گردید.

در خلال سالهای ۱۹۳۰ میلادی همچنین مقادیر زیادی کار در زمینه توسعه شهری انجام گرفت، بخصوص برای نوسازی خیابان‌های اصلی و مرکز شهر تهران. روی هم رفته، طبقات متوسط و بالای اجتماع از این سازندگی‌ها بیشترین بهره را می‌بردند، درحالی‌که اکثریت مردم هزینه‌های عمده این خیابانها و ساختمانهای زیبا را تحمل می‌کردند.

از ویژگیهای اصلی مسائل اقتصادی در دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی ازدیاد قابل توجه درآمدها و هزینه‌های دولت، و نیز کنترل مالی بود. باتصویب لایحه‌ای در سال ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۰۶ شمسی) و تاسیس "بانک ملی"، امور بانکی و بانکداری نیز تحت کنترل دولت درآمد. هنگامی که در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) حق چاپ و انتشار اسکناس اوراق بهاء دار و سایر امتیازات از بانک سلطنتی انگلیس (بانک شاهی) گرفته و در اختیار بانک ملی ایران قرار داده شد، نقش بانک ملی به عنوان بزرگترین نهاد مالی ایران تثبیت گردید. کلیه فعالیت‌های بانکی ایران در کنترل دولت درآمد، بانک کشاورزی و بانک صنعتی در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ شمسی) و بالاخره بانک رهنی در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ شمسی) تاسیس گردید. این بانک‌ها سهم عمده‌ای از سرمایه‌گذاری‌های لازم جهت امور صنعتی، تجاری، و حمل‌ونقل را برعهده داشتند. سرمایه‌های آنها عمدتاً از طریق مالیاتی بود که طبقات فقیر می‌پرداختند، درحالیکه منافع کارخانجات و موسساتی که با سرمایه و مشارکت این بانکها ایجاد می‌گردید به جیب افراد خصوصی، مقامات دولتی، و یا خود دولت می‌رفت. اعتبارات مالی با شرایط معقول در اختیار طبقات بالا قرار می‌گرفت، اما کشاورزان، بازاری‌های خرده‌پا، و کارگران با نرخ‌های بهرهٔ سرسام‌آور روبرو بودند. هیچ‌گونه شرکت تعاونی و یا مؤسسات اعتبارات گروهی به‌وجود نیامد. بانک کشاورزی و بانک صنعتی وام‌های ارزان خود را تنها در اختیار زمین‌داران بزرگ می‌گذاشتند که ریسک اندکی داشت. آنها ممکن بود همان پول را با نرخ بالاتری در اختیار زارعین قرار دهند.

رژیم رضاشاه، از طریق افزایش عظیم مالیات‌های غیرمستقیم، جلوی قرضه خارجی را گرفت. میزان پرداخت‌های دولت، بر مبنای پوند انگلستان و نه ریال تورم یافته، در بین سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۲۰ شمسی ده‌برابر گردید (۳۷). حق‌الامتیازی که از فروش نفت به دست می‌آمد تنها ده‌درصد این بودجه را تشکیل می‌داد و بقیه آن بیشتر از محل مالیات‌های غیرمستقیم تامین می‌گردید. درآمد ریالی طبقات محروم مردم در فاصله سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ شمسی تقریباً ثابت بود. لیکن، بودجه دولت به حسب ریال بیشتر از یازده‌برابر گردید (۳۸). در اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ میلادی نیمی از درآمد دولت صرف صنعت، حمل‌ونقل، و تجارت می‌شد، و این درحالی بود که وزارت جنگ، بعد

از وزارتخانه‌های حمل‌ونقل و صنعت، سومین مصرف‌کننده عمده بودجه مملکت بود (۲۹). بخش عظیمی از هزینه‌های دولت را حفظ بوروکراسی متورم شده دولتی تشکیل می‌داد. هزینه‌های آموزش، بهداشت، و کارهای عام‌المنفعه رقم ناچیزی بود. استراتژی رژیم بدین‌معنا بود که منافع حاصل از مدرنیزه‌کردن مملکت به‌طور عمده به جیب طبقات متوسط و بالای جامعه می‌رفت، این گروه اگرچه نسبت به گذشته بیشتر بودند، اما هنوز درصد کمی از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند.

یکی از کلیدهای اصلی مسائل ایران در ساختار کشاورزی مملکت بود که بازدهی کم، روش‌های قرون وسطائی، سرمایه‌گذاری در زمین و رباخواری را تشویق می‌کرد. مطالعه‌ای که در سال ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ شمسی) روی نظام کشاورزی ایران به عمل آمده نمایانگر رشد این عوامل منفی سنتی است که با تقویت سیستم قدیمی به‌وسیله دولت همراه می‌باشد. بنابراین گزارش، مالکین خصوصی حدود ۸۰ درصد از زمین‌های قابل کشت را در اختیار داشتند، حکومت ۱۰ درصد آن را داشت، و ۱۰ درصد بقیه نیز وقف بود. زمین‌داران بزرگ هرکدام چندین دهکده را مالک بوده و حدود نیمی از کل زمینها را در اختیار داشتند، درحالی‌که ۹۵ تا ۹۸ درصد جمعیت کشاورزان بدون زمین بودند (۴۰). تملک زمین به‌وسیله کشاورزان بسیار نادر بود، و اینگونه زمین‌ها معمولاً "زمین‌های کناری و یا حاشیه‌ای بود، که تازه این قبیل کشاورزان صاحب زمین نیز تحت فشار و سلطه ملاکین بزرگ بوده و وضع اقتصادی آنها با زارعین مستاجر تفاوت چندانی نداشت. در اکثر زمین‌ها مشارکت در محصول رایج بود. قراردادهای به صورت شفاهی و مبهم و به گونه‌ای طرح‌ریزی می‌گردید تا زارعین اجاره‌دار نتوانند چیز زیادی ذخیره کنند<sup>۹</sup>. (۴۱)

در استان‌های شمالی ایران یعنی گیلان و مازندران که نسبتاً ثروت بیشتری وجود داشت، بعضی از کشاورزان اجاره بهاء ثابتی می‌پرداختند. این عمل به آنها اجازه می‌داد تا از مازاد تولید اندوخته‌ای کسب نمایند. چنین چیزی مورد

---

۹. در طول این سالها بزرگ‌ترین زمیندار ایران شخص رضاشاه بود که آبادترین و پرمحصول‌ترین زمین‌های کشاورزی را در اختیار داشت و پولی نیز برای تملک آنها پرداخته بود.

علاقه مالکین نبود. روشی که بیشتر در سرتاسر مملکت رواج داشت اجاره زمین‌ها از طریق واسطه‌ها بود. بدین صورت که ملاکین بزرگ زمین خود را از طریق یک قرارداد کوتاه مدت در اختیار یک نفر اجاره‌دار قرار می‌دادند و او نیز به نوبه خود با کشاورزان قرارداد دست دوم می‌بست. این روش بعضاً "محصول مالکیت‌های بزرگ و روزافزون بود، به طوری که دیگر مالک نمی‌توانست به همه زمین‌های خود راساً رسیدگی کند. اکثر زمین‌های دولتی و وقفی نیز به همین صورت به اجاره واگذار می‌شدند (۴۲). این نظام برای کشاورزی زیان‌بخش بود، زیرا بهره‌برداری‌های بالا در کوتاه مدت را تشویق نموده و برعکس، سرمایه‌گذاری را تشویق نمی‌کرد. کشاورزان معمولاً از اجاره‌داران بیشتر لطمه می‌خوردند تا از مالکین اصلی زمین‌ها، زیرا مالکین اصلی حداقل به کشت خود علاقه‌ای بلند مدت داشتند. زمین‌ها نیز به تناوب تقسیم می‌گردید تا برای کشاورزان روی یک قطعه خاص از زمین حقی ایجاد نشود. کشاورزان زیر نظر مابشرانی که از طرف مالکین منصوب می‌گردیدند قرار داشتند. بزرگ دهکده، به نام کدخدا، که زمانی تا حدودی نماینده منافع اهالی دهکده بود، اکنون توسط مالک بزرگ منصوب می‌شد، همچنانکه مسئول توزیع آب کشاورزی نیز به همین صورت بود (۴۳).

به طور سنتی محصول زمین به پنج عامل تقسیم می‌گردید - زمین، کارگر، آب، بذر، و حیوانات (برای شخم زدن) - و هرکسی هرکدام از این پنج عامل را تامین کرده بود یک پنجم محصول را می‌برد. اما در عمل، وزنه‌ای که به هر یک از این عوامل داده می‌شد متفاوت بود. سهم کشاورز، بستگی به اینکه در کجا زندگی می‌کرد و چه عواملی را تامین کرده بود، از یک پنجم تا هفت هشتم محصول بود (۴۴). بسیاری از کشاورزان همچنین باید عوارض و مالیات‌هایی به مالک، و مالیاتی به دولت، و سهمی به مقامات دهکده بپردازند. شرایط زندگی کشاورزان در مناطق شمال غربی ایران نسبتاً از همه جا بهتر، اما در سایر نقاط بد بود. وضع بهداشتی کشاورزان نیز ابتدائی و غالب آنها گرسنه، بیمار، و دچار سوء تغذیه بودند. با وجودیکه وضع قبایلی که مهاجرت می‌کردند از نظر بهداشت، خوراک، و استقلال بهتر بود، اسکان آنها در محل‌های ثابت وضع آنها را نیز به سطح کشاورزان تنزل داد، و این یکی از دلایلی بود که قبایل در مقابل اسکان خود در یک مکان ثابت همواره مقاومت نشان می‌دادند. در طول سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ میلادی (بین سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰

شمسی) هیچ‌گونه اصلاح کشاورزی به‌وقوع نپیوست، با اینکه کوشش‌هایی به‌عمل آمد تا پاره‌ای اصلاحات فنی عرضه شود. استمرار سیاست رژیم به تقویت موقعیت مالکین بزرگ انجامید. زمین‌های غیرسودآور دولتی در سال ۱۹۳۴ میلادی (۱۳۱۳ شمسی) به معرض فروش گذاشته شد، اما شرایط فروش آنها طوری بود که فقط ثروتمندان، افسران، یا مقامات دولتی قدرت خرید آنها را داشتند. بدین ترتیب، حتی از این راه اصلاح بی‌دردسر، که عبارت از فروش زمین‌ها به کشاورزان باشد نیز ممانعت به‌عمل آمد (۴۵). رضاشاه، از طریق غصب زمین‌ها و یا وادار کردن مردم به فروش اجباری آنها، خود را به‌صورت بزرگترین ملاک ایران درآورد. و از سایر خوانین به مراتب پیش افتاده بود.

در اواخر دهه سال‌های ۱۹۳۰ میلادی (از حدود ۱۳۱۵ شمسی به بعد) پارامی تغییرات مختصر به‌وجود آمد. در قانونی که در سال ۱۹۳۵ میلادی در مورد کدخدایان وضع گردید مقرر شد که آنها نمایندگان مالکین بوده و مسئول اجرای قانون و نظم می‌باشند. در این قانون هیچ‌جائی برای مشورت با اهالی دهکده پیش‌بینی نشده بود. در قانون دیگری که در ماه نوامبر سال ۱۹۳۷ میلادی (آبان ماه ۱۳۱۶ شمسی) تصویب گردید آمده بود که مالکین مسئول کشت مناسب زمین‌های خود می‌باشند، وگرنه زمین‌ها تصاحب خواهد گردید. اما، به‌دلیل مخالفت مالکین بزرگ، هیچ مقرراتی برای اجرای قانون مزبور وضع نشد.

در استان سیستان، که کشاورزی به‌نحو چشمگیری بی‌حاصل بود، در سال ۱۹۳۷ میلادی (۱۳۱۶ شمسی) مقرر گردید که زمین‌های دولتی به کشاورزان فروخته شود. اما در فروش همین زمین‌های کم‌حاصل نیز شکایات زیادی وجود داشت که قانون مورد تمسخر قرار گرفته است تا رضاشاه مجبور شد کمیسیون را برای رسیدگی به این شکایات تعیین نماید، اما اطمینانی وجود نداشت که کشاورزان بالاخره آن زمین‌ها را به‌دست آورند. ملاکین بزرگ و مقامات دولتی از قدرت خود برای به‌دست آوردن آن زمین‌ها استفاده کردند. با فشارهایی که اعمال می‌گردید، نظیر جلوگیری از رسیدن آب لازم به زمین‌ها، از خیلی از کشاورزان اجباراً "خلع ید گردید" (۴۶).

تقریباً تنها اقدامات کشاورزی انجام شده در جهت بالابردن بازدهی زمین‌ها قانونی بود که در سال ۱۹۳۷ میلادی (۱۳۱۶ شمسی) به اجرا درآمد.



به حسب این قانون توسعه یا بهبود بازدهی زمین‌هایی که بد کشت گردیده بود، یا به اصطلاح زمین‌های هرزه از طریق اعطای وام‌های کشاورزی مورد تشویق قرار می‌گرفت. همچنین چند مدرسه کشاورزی و مزرعه‌های آزمایشی بنا گردید، که از همه مهمتر دانشکده کشاورزی کرج در نزدیکی تهران بود. این اقدامات نتایج کمی به‌همراه داشتند. تا در سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ شمسی) یک برنامه پنجساله کشاورزی آغاز گردید. اجرای این برنامه به مناسبت شروع جنگ جهانی اول قطع شد، اما آیا اینکه در صورت اجراء به موفقیت می‌انجامید یا نه، به صورت سوال باقی است.

فقدان اقداماتی در جهت بهبود وضع زندگی طبقات فقیر، مانع از تغییرات اساسی اقتصادی می‌گردید. استثمار زمین و کشاورزان به طریق سنتی هنوز هم بسیار سودآور بود، و به‌همین دلیل تنها تعداد کمی از ملاکین و یا تجار حاضر بودند که در رشته‌های جدید سرمایه‌گذاری کنند. حتی بهبود روش‌های کشاورزی نیز، تا زمانی که کارگر کشاورزی آنقدر ارزان بود که ملاکین هیچ علاقه‌ای به تشویق کارگیری روش‌های جدید نداشتند، ممکن نبود. در طول سالهای رکورد اقتصادی، افت قیمت محصولات کشاورزی قابل فروش دهقانان بیشتر از افت قیمت محصولات صنعتی بود که آنها می‌خریدند (۴۷). از کشاورزان در مقابل جابه‌جائی و یا بالابردن اجاره‌زمین هیچ‌گونه حمایتی به عمل نمی‌آمد. علاوه‌براین، گسترش هرچه وسیعتر نیروهای پلیس و ارتش، که امکان می‌داد هرگونه حرکت کشاورزان در جهت بهبود وضعیتشان به سرعت سرکوب شود، نیز از عواملی بود که به پائین نگاه‌داشتن منزلت سیاسی و اقتصادی کشاورزان کمک می‌کرد.

حمایت از ملاکین بزرگ، و سقوط سطح زندگی روستائی، ضعیف‌ترین نقاط برنامه‌نوسازی رضاشاه بودند. اگر قرار بود ایران دارای صنایع بزرگ شود، وجود یک بازار ملی روبرو شد به منظور ایجاد خریدارانی برای محصولات صنعتی صنایع بزرگ لازم بود. اما درحقیقت، در طول سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی (از ۱۳۱۰ شمسی به بعد)، جز در مورد مواد لوکس گران‌قیمت، بازار مواد مصرفی کاهش یافت (۴۸). البته مقداری از این کاهش به سبب اقتصاد جهانی بود، اما تا حدودی نیز به خاطر روش فلاحتی بی‌حاصل و یا کم‌حاصل ایران بود. بازدهی کشاورزی و سطح زندگی کشاورزان را نمی‌شد بدون ایجاد اصلاحات ترقی داد.

سیاست رضاشاه نسبت به قبایل، ادامه کنترل نظامی آنها بدون ارائه هیچ‌گونه راه‌حل‌های اقتصادی بود. خط مشی او در مورد کردها و سایر قبایل عمده این بود که آنها را با زور خلع سلاح نموده، رهبران آنها را دستگیر و زندانی کرده، و از طریق نیروهای نظامی به کنترل آن قبایل بپردازد. همچنین دولت ایران کوشش داشت تا احساسات تجزیه‌طلبانه را بین کردها و سایر افراد قبایل و اقلیت‌های ملی سرکوب نماید. بعضی از قبایل، نظیر لرها، با این سیاست‌های دولت تارومار شدند.

تجارت خارجی در زمان رضاشاه نمایشگر مسائل و درعین‌حال دستاوردهای روابط جدید ایران با غرب می‌باشد. در دهه سالهای ۱۹۲۰ میلادی، میزان تجارت خارجی ایران از سطح قبل از جنگ خود فراتر رفت. تجارت با بریتانیای کبیر رونق یافت، بطوریکه افزایش آن حتی بیشتر از کاهشی بود که در تجارت با روسیه شوروی، که در سال ۱۹۲۸ به حدود سه‌چهارم سطح قبل از جنگ رسیده بود، پیش آمده بود (۴۹). صرف‌نظر از واردات و صادراتی که شرکت نفت ایران و انگلیس انجام می‌داد، تجارت با انگلستان در دهه سالهای ۱۹۲۰ میلادی (بین ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ شمسی) بزرگترین رقم تجارت خارجی ایران را تشکیل می‌داد. تجارت با انگلستان از طریق حق‌الامتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس می‌پرداخت، و در سالهای دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ قسمت اعظم آن برای پرداخت قیمت خریدهای نظامی در انگلستان نگهداری می‌شد، تشویق می‌گردید. همچنین پیوندهای تجاری انگلستان با ایران، به مناسبت تاکیدی که رضاشاه روی ساختن جاده‌های جنوبی کشور داشت، محکمتر گردید. موازنه تجاری ایران با انگلستان هنوز هم منفی بود، درحالی‌که موازنه تجاری با روسها تقریباً "متعادل شده بود".

در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ میلادی (حدود ۱۳۰۸ شمسی) تجارت خارجی ایران دچار بحران گردید. پس از بحران جهانی سال ۱۹۲۹ میلادی، ایران یا قادر نبود کالاهای صادراتی خود را به فروش رساند و یا اینکه باید آنها را به قیمت‌های ناچیز و زیان‌آوری می‌فروخت (۵۰). به سبب وجود پاره‌ای اختلاف نظرها، تجارت با روسیه شوروی نیزافت کرده بود. وابستگی ایران به انگلستان، و عدم امکان فروش محصولات صادراتی کشور به قیمت‌های قبلی، موجب گردید که ارزش ریال ایران در مقابل پوند استرلینگ به نحو فاحشی سقوط نماید. با

اینکه در اوایل دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی ارزش ریالی صادرات ایران چندان کم نشده بود، اما ارزش واقعی آنها به کمتر از یک‌سوم رقم سال ۱۹۲۹ میلادی سقوط کرد. علیرغم کوششهای که در زمینه ترغیب تجارت خارجی به عمل می‌آمد، این سقوط به مراتب از سطح متوسط سقوط جهانی بیشتر بود (۵۱). تنزل میزان واردات در بعضی از اقلامی که مورد استفاده همگان بود، نظیر پنبه و یا پارچه پشمی، از همه زمینه‌ها زیاده‌تر بود، درحالیکه واردات اقلام لوکس در سطح سابق ادامه داشت و واردات کالاهای موردنیاز صنعت و حمل‌ونقل حتی اضافه گردید. دولت نیز به وضع مالیات‌های غیرمستقیم و عوارض گمرکی روی اقلام موردنیاز عمومی همچنان ادامه می‌داد، به طوری که ایرانیان در طول سالهای رکورد اقتصادی کالای کمتری می‌توانستند خریداری کنند.

رژیم سعی کرد جلوی موازنه تجاری منفی و نیز کاهش ارزش ریال را بگیرد. این خط مشی در "قانون انحصار تجارت خارجی" مصوب ۱۹۳۱ میلادی (۱۳۱۰ شمسی) اعمال گردید. دولت، به منظور ایجاد تعادل بین صادرات و واردات، کنترل آنها را در دست گرفت. بعضی از اقلام وارداتی فقط در اختیار دولت قرار گرفت، و واردات سایر اقلام نیز فقط وقتی مجاز بود که واردکننده کالا بتواند ثابت کند که رقمی بیش از آن را صادر کرده است. نرخ تبدیل ریال به پوند انگلیس نیز تثبیت شد. قاچاق و طفره‌رفتن از قانون، تاثیر قانون انحصار تجارت خارجی را محدود نمود، و اجرای قانون نیز به زودی کنار گذاشته شد، زیرا منافع تجار بزرگ با محدود کردن صادرات به‌خطر افتاده بود. تنها در اولین سال اجرای قانون موازنه تجاری برقرار شد، اگرچه در سالهای بعد موازنه منفی تا حدودی کاهش یافت. کنترل نرخ تبدیل ارز نیز، بیشتر به‌خاطر فشار خارجی‌ها، لغو گردید و در نتیجه ریال ایران بیشتر از پیش سقوط کرد (۵۲).

بحران اقتصادی جهانی، که یکی از ویژگیهای آن سقوط بیشتر قیمت محصولات کشاورزی از محصولات صنعتی بود، به ایران لطمه زد. قیمت اجناس ساخته شده صنعتی که از غرب وارد می‌گردید در همان سطح بالای خود باقی بود، درحالیکه اجناس ایران در بازار جهانی به نصف و یا ثلث قیمت تنزل نمود. کارگران و کشاورزان ایران، برای خرید محصولات صنعتی، باید دوبرابر سابق کار تحویل می‌دادند. در سال ۱۹۳۲ میلادی (۱۳۱۱ شمسی) قیمت وارداتی کالاها با مقایسه به سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸ شمسی) عملاً "دوبرابر گردیده بود" (۵۳). برای

حصول به یک موازنه تجارت خارجی متعادل تر، ایران از حجم واردات خود، بخصوص درزمینه اقلام مصرفی انبوه، کاست. گرانی و کمیابی محصولات داخلی نیز به معنای آن بود که تنها اقلام معدودی امکان تولید داشتند و بدین ترتیب از میزان مصرف کالاها نیز کاسته شد.

تجاریزرگ، گرانی باربحران اقتصادی را به تجار کوچکتر و به مصرف کنندگان نهائی تحمیل کردند. دولت با همراهی تجار بزرگ چندین انحصار تجاری نیمه دولتی و مشترک را به وجود آورد، که کنترل انحصاری تجارت خارجی اقلامی نظیر ابریشم و یا پنبه را در اختیار داشت. این بنگاه‌های انحصاری غالباً از طرف بانک ملی تغذیه مالی می شدند، و کنترل انحصاری آنها بسیاری از تجار کوچکتر را از گردونه خارج ساخت. منافع این اقلام انحصاری غالباً تحت حمایت دولت ارقامی بسیار بالا بود (۵۴). تضمین سود کالاهای انحصاری به وسیله دولت بدان معنی بود که صاحبان انحصارات می توانستند در مقابل نوسانات نرخ تبدیل ارز و سایر موارد احتمالی ای که تجار کوچک را از پای درمی آورد مقاومت کنند، و لذا تجارت بطور روزافزونی در دست تجار بزرگ تهران متمرکز گردید. انحصار کالاها رقابت بین قیمت‌ها را از بین برده، و قیمت‌های وارداتی در سطحی که سود انحصارگران را ضمانت کنند نگهداشته می شدند. حمایت از تجار بزرگ، مثل حمایت از زمینداران بزرگ، متمایل شدن سرمایه‌ها به رشته‌های ساخت و تولید را محصور می نمود.

یکی از راههای ازدیاد بهای کالاهای ضروری وضع عوارض گمرکی بود که در اوایل دهه ۱۹۳۰ میلادی به حدود ۳۰ درصد می رسید، و بعدها حتی از آن نیز بالارفت (۵۵). قیمت‌ها به خاطر تضمین سود کالاها و شرکت‌های انحصاری افزایش می یافت، زیرا درحقیقت این تضمین سود نیز نوعی مالیات بود، و تنها راه حصول آن ازدیاد حقوق و عوارض دولتی بر کالاها و بزرگترین سهامدار آن نیز دولت بود. در اواخر دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی هنوز وضع واردات و مصرف اقلام اساسی به طور کامل بهبود نیافته بود. همچنین در این دوران، با عنایت به ایجاد صنایع جدید، واردات اقلام صنعتی افزایش یافت، و همینطور واردات تسلیحات. واردات اقلام میان قیمت و لوکس نیز اضافه گردید، اما واردات اقلام مورد مصرف همگانی در همان سطح نازل قبلی باقی ماند. در انتهای دهه فوق، روسیه شوروی در تجارت با ایران از بریتانیای کبیر پیش افتاده، امریکا موقعیت

تجاری مهمی درایران به دست آورده، و آلمان شریک پیشتاز تجارت خارجی ایران شده بود (۵۶).

در سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۲۰ شمسی) میزان سرمایه‌گذاری در شرکت‌های بزرگ تجاری، از مجموع سرمایه‌گذاری در رشته‌های صنعت، حمل‌ونقل، و موسسات بانکی بیشتر بود (۵۷). سرمایه تجاری، که پیوندهای محکمی نیز با غرب داشت، هنوز سرمایه مسلط بود.

حیات سیاسی و اجتماعی مردم در دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی) بسیاری از خصوصیتی را که برای زندگی اقتصادی در آن دوران شرح دادیم دارا بود. در امر سیاست نیز مانند اقتصاد، تمرکز سخت امور در مرکز، قانون حاکم بود. هیچ‌گونه اختیارات مردم سالارانه، که با انتخاب مردم صورت گرفته باشد، در امر اداره دهات، شهرها، مناطق، و یا استانهای کشور وجود نداشت. کلیه مقامات دولتی در سرتاسر کشور از تهران نصب گردیده و در مقابل مرکز مسئول بودند. در سال ۱۹۳۸ میلادی (۱۳۱۷ شمسی) واحدهای اداری محلی در یک سازمان‌بندی سراسری در سطح کشور تجدید سازمان یافت، به‌گونه‌ای که واحدها یا ادارات کل این سازمان‌بندی سطوح فرهنگی و قومی مختلفی را دربر می‌گرفت. کنترل نیز به‌طور مستبدانه و از راه دور صورت می‌گرفت، و میان رئیس و یا مدیر مربوطه و افراد تحت کنترل او آن‌چنان فاصله‌ای بود که گاه امکان داشت آنها به دو زبان گوناگون تکلم نموده و دارای تحصیلات و ارزشهای متفاوتی باشند.

در امر تعلیم و تعلم پیشرفتهای مهمی حاصل گردید. اما این پیشرفتهای بیشتر روی طبقات بالا و متوسط جامعه موثر بود. برای اولین بار دولت سهم منظم و روزافزونی از مالیات‌ها را به‌امر آموزش و پرورش اختصاص داد، به‌طوری که هزینه‌های آموزشی از رقم ۱۰۰،۰۰۰ پوند انگلیس در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) به سطح ۲ تا ۳ میلیون پوند در سال ۱۹۴۰ (۱۳۱۹ شمسی) رسید. که هنوز هم درصد اندکی از بودجه کل کشور بود (۵۸). کمتر از ده درصد کل مردم تحصیلات ابتدائی دریافت داشتند، و این رقم در مورد تحصیلات دبیرستانی حتی از یک درصد هم کمتر بود. در سال ۱۹۳۵ میلادی (۱۳۱۴ شمسی) دانشگاه تهران افتتاح شد که اولین دانشگاه جدید ایران بود و خانم‌ها نیز می‌توانستند بدان وارد شوند. دولت هم‌چنین تعداد روزافزونی از محصلین

را برای تحصیلات به خارج می‌فرستاد. لیکن، سنتی که در مورد راضی بودن مردم به کارهای دستی و حرفه‌های گوناگون وجود داشت، و نیز تاثیرات تمرکز بیش از حد امور، به امر آموزش لطمه می‌زد. کنترل جزئیات مسائل آموزشی همه در تهران صورت می‌گرفت، و مواد تحصیلی نیز بسیار رسمی و آکادمیک و هدف از آن ایجاد یک طبقه تحصیلکرده و یا نخبگان روشنفکر بود، که بعضاً با نیازهای عملی جامعه ارتباط چندانی نداشت. ملی‌گرایی دولتی و رسمی، به ترویج تاریخ و ادبیات ایران می‌پرداخت، که در این میان امپراطوریه‌های ایران در قبل از اسلام مورد تاکید خاص و اسلام مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفت. فرزندان علماء مذهبی هر روز بیشتر به تحصیلات و مشاغل غیرمذهبی روی می‌آوردند زیرا مناصب قضائی و آموزشی کمتر از گذشته در اختیار افرادی که تحصیلات مذهبی داشتند قرار می‌گرفت. در این مدت همچنین وضع رفاه اجتماعی مردم، از جمله بهداشت همگانی و بیمارستانها، که به وسیله دولت حمایت می‌شدند برای اولین بار بهبود یافت.

آزادسازی نسبی زنان ایرانی یکی از مهمترین تغییراتی بود که در طول حکومت رضاشاه به وقوع پیوست. یک نهضت روبه‌رشد زنان که از اوایل قرن بیستم شروع شده بود، و غرب‌گرایی طرز زندگی طبقات متوسط و بالای اجتماع، به همراه ورود خانم‌ها در مشاغل از قبیل کار در کارخانجات، پرستاری، و آموزش، تا حدودی به سست نمودن محدودیت‌ها و قیود سنتی بانوان کمک نمود. در خلال دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی (از ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی) سست شدن تدریجی این محدودیتها صورت گرفت. در سال ۱۹۳۶ پوشیدن چادر ممنوع اعلام شد و به‌زنها دستور داده شد که لباس‌های سبک غربی بپوشند. (با اینکه خیلی از مردم فکر می‌کنند که آتاتورک هم قانون مشابهی وضع کرده بود، این مطلب صحیح نیست، ایران اولین کشوری بود که حجاب را ممنوع کرد.) اجرای خشن و وحشیانه این قانون تا سال ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۲۰ شمسی) یکی از دلایل عقب‌نشینی شدید بعدی مردم بود، امروزه خیلی‌ها شک دارند که تصویب قانون راه‌حل مفیدی برای امر حجاب باشد. همچنین رژیم تحصیلات بانوان را تشویق می‌کرد، اما با این وجود تعداد پسرانی که درس می‌خواندند بیشتر از سه برابر دختران بود (۵۹). همچنین ازدواج با چند همسر عملاً در بین طبقات بالای اجتماع روبه کم شدن گذاشته، و میان طبقات جدید نابرابری

زن و مرد در امر ازدواج و طلاق کاهش یافته بود. دستمزد زنها در کارگاهها نیز افزایش یافت. البته این جریانات بهطور عمده زنهای طبقات متوسط و بالای جامعه را تحت تاثیر قرار می‌داد، و تازه آنها نیز هنوز حقوق کامل سیاسی و یا برابری اجتماعی و اقتصادی را به دست نیاورده بودند، اگرچه پیشرفت حاصل شده در این یک دهه قابل ملاحظه بود. سازمان‌های زنان، که فقط از بانوان طبقات بالا و متوسط اجتماع تشکیل می‌شد، به شرط آنکه اهدافشان با اهداف رژیم هماهنگ بود، به کار خود ادامه می‌دادند. لیکن زنانی که در رشته‌های فرشبافی و یا پارچه‌بافی مشغول به کار بودند احتمالاً "وضعات بدتر شده بود."

دوران حکومت رضاشاه، با وجودیکه به ظاهر چندان زیرنفوذ غربی‌ها قرار نداشت، بهرحال تحت تاثیر قدرت‌های غربی بود، بهطوریکه این تاثیر را بخصوص در امور برنامه اقتصادی و روابط خارجی رضاشاه می‌توان دید. سرمایه‌گذاری خارجی، بخصوص در زمینه منابع نفتی، و همچنین در رشته‌های حمل‌ونقل و مخابرات با سرعت زیادی رشد کرد و در زمینه سیاست خارجی، رضاشاه ابتدا با انگلستان و سپس با آلمان‌ها دوست بود. علیرغم همه شعارهای ناسیونالیستی به زبان می‌آورد، او اتکای ایران به غرب را پایان نبخشیده و منافع خارجی‌ها در ایران را تقلیل نداد، اگرچه با استقلال قابل ملاحظه‌ای عمل می‌کرد.

در این دوران هنوز قدرت غربی مسلط در ایران بریتانیای کبیر بود، که سرمایه‌گذاری‌هایش در منابع نفتی ایران در خلال سالهای ۱۹۳۰ میلادی تمام سرمایه‌گذاریهای ایران در امور تجارت و صنعت را تحت‌الشعاع خود داشت. تعداد کارگرانی که در صنایع نفت اشتغال داشتند از مجموع همه کارگرانی که در کلیه رشته‌های دیگر اشتغال داشتند بیشتر بود (۶۰). بااینکه انگلیسی‌ها مجبور شدند امتیازات بانکداری خود را از دست بدهند، اما مرکز اصلی قدرت اقتصادی و منافع آنها دست‌نخورده باقی مانده بود. مجادله عمده‌ای روی مواد قرارداد مربوط به امتیاز نفت درگرفت، اما این مجادله به هیچ ضرر مالی قابل ملاحظه‌ای به شرکت نفت ایران و انگلیس منجر نشد. مجموعه یک سلسله از شکایات بی‌حاصلی که در طول سال‌های بعد از جنگ علیه شرکت مزبور صورت گرفت رضاشاه را وادار ساخت که امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را در سال ۱۹۳۲ میلادی (۱۳۱۱ شمسی) لغو نماید. تهدیدات انگلستان، و ترس رضاشاه از قیام‌های داخلی، از جمله عواملی بود که موجب شد رضاشاه قرارداد تجدیدنظر

شده‌ای را در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ شمسی) امضاء نماید، اما در این قرارداد جدید حق نظارت و یا سهم‌الامتیاز ایران از عواید نفت تغییر چندانی نکرده بود. منطقه عملیاتی قرارداد کوچکتر شد، اما تاریخ انقضای آن از سال ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) به سال ۱۹۹۳ میلادی (۱۳۷۲ شمسی) که احتمالاً تا آن تاریخ منابع نفتی تمام می‌گردید افزایش داده شده بود. بریتانیای کبیر به برداشت سود هنگفت و پرداخت حق‌الامتیاز کمی به دولت ایران ادامه می‌داد، و هنوز نیز در استان خوزستان ارباب اقتصادی آن منطقه محسوب می‌شد. انگلیس نه تنها صنعت نفت بلکه حتی تجارت جزئی را نیز کنترل می‌کرد، و این درحالی بود که امور سیاسی منطقه جنوبی ایران نیز هنوز تا حدود بسیار زیادی زیر کنترل انگلیسی‌ها قرار داشت.

رضاشاه به‌رحال زیر فشار نفوذ انگلیسی‌ها قرار داشت، و انگلیسی‌ها در چشم ملیون ایرانی شهرت و احترامی نداشتند. این تنفر و خصومت مردم نسبت به انگلیس، به علاوه کوشش آلمان جهت اعمال نفوذ اقتصادی و سیاسی در ایران، موجب بالارفتن موقعیت آلمان در ایران در اواخر سالهای ۱۹۳۰ میلادی (حدود ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ شمسی به بعد) گردید. شرکت‌های آلمانی نقش وسیعی در ساختن راه‌آهن سراسری ایران داشتند. آلمان‌ها خط ارتباط دریائی و هوائی با ایران را افتتاح نموده و قسمت اعظم ماشین‌آلات و مقاطع‌کاران لازم جهت برنامه‌های صنعتی، معدنی، و ساختمان‌سازی ایران را تامین می‌کردند. در خلال سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ شمسی) آلمان در بین کشورهای خارجی بزرگترین رقم تجارت با ایران را داشت به‌طوری‌که قریب نیمی از تجارت خارجی ایران در این زمان با آلمان بود.

ایران، که به عنوان پایگاهی علیه روسیه شوروی دیده می‌شد، هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی تحت نفوذ آلمانها قرار گرفت. ایدئولوژی نازی و عوامل آن در همه‌جا به چشم می‌خورد، و آلمانها ایران را به عنوان کشوری که نژاد آریائی خالص داشت معرفی کردند. رضاشاه نیز به شعارها و روش‌های اجرائی نازی چندان بی‌میل نبود، زیرا که با تمایلات ملی‌گرایانه و دیکتاتورمآبانه او جوردر می‌آمدند. در آغاز جنگ جهانی دوم، ایران پایگاه عوامل اقتصادی و سیاسی آلمانها بود، و تعهدات سیاسی و اقتصادی دولت نیز موجب شده بود تا به یک سیاست طرفداری از آلمان مقید باشد.



در دوران حکومت رضاشاه، خودمختاری اقتصادی تنها در صورتی به ایران می‌آمد که رژیم می‌توانست یک سیاست اساسی و زیربنائی اصلاح اجتماعی-اقتصادی را تعقیب نماید. رضاشاه برنامه نوسازی‌ای را درپیش گرفته بود که اقتصاد را به‌طور کامل دربرنمی‌گرفت، و این عامل عدم تعادل آن برنامه بود. همچنین تکیه اقتصادی بر غرب و تکیه بر نوسانات بازار جهانی از عوامل سرنوشت‌ساز بودند.

این برنامه نوسازی، علیرغم محدودیت‌های خود، روی ساختار اجتماعی-اقتصادی ایران تاثیر داشت. برای نخستین مرتبه یک بورژوازی مهم و مدرن، اگرچه دارای ترکیب و اجزای سنتی قوی نیز بود، به‌وجود آمد. اکثر سرمایه‌دارهای ایرانی و یا مدیران کارخانجات از روشهای قدیمی به‌کارگیری و طرفداری از اقوام و خویشاوندان، رشوه، استفاده غیرضروری از کمک‌های دولتی، و کسب سود سریع و سرشار استفاده می‌کردند، اما آنها همچنین به صنعتی شدن نیز علاقمند بودند. به طبقه متوسط چندین گروه جدید اضافه‌گردید: یک دیوانسالاری روبه‌رشد، که به‌طور روزافزونی تحت نفوذ و تاثیر تعلیمات و افکار غربی قرار داشت، افسران ارتش، که کم‌کم به یک طبقه ممتاز و مورد خوف مردم تبدیل شده بودند، دکترها، حقوقدان‌ها و معلمین، که همگی از افکار و روش‌های غربی الهام می‌گرفتند، تعداد معدودی مهندس و متخصصین فنی، و بالاخره پاره‌ای از روزنامه‌نگاران و نویسندگان. هم‌زمان با توسعه این گروهها در شهرها، خدمات و بنگاههای اقتصادی شهرها نیز توسعه پیدامی‌کرد - بازارها گسترش یافته و برای پاسخگویی به نیازهای جدید مغازه‌های تازه‌ای باز می‌گردید. رشد سریع طبقات شهری از ویژگی‌های رژیم شاه بود. طبقه جدید کارکنان شهری نیز از دستاوردهای این دوران بود. نوسازی تهران، و مهاجرت اهالی شهرها بدانجا، پایتخت را مرکز مردم طبقات متوسط و کارکنان دولت کرد، که البته به زیان سایر شهرها در استانها بود. ساختارهای اقتصادی، از طریق تاکید مجدد بر مالکیت خصوصی و نیز بر موقعیت زمینداران و تجار بزرگ، همراه ازدیاد نسبی میزان اهمیت نهادها و بنگاههای اقتصادی جدید، روش حمل‌ونقل، بانکداری، و صنعت، تغییر پیدا کردند. جهشی به سمت رشد اقتصادی آغاز شده بود. اما هنوز هم نوددرصد از کل نیروی کار ایران در بخش کشاورزی کار می‌کرد. استفاده از روشهای قدیمی در امر کشاورزی و تجارت موجب گردیده بود که بازده کارها

بسیار پائین باشد. تاثیر اقدامات رضاشاه در اطراف و اکناف مملکت هم بسیار کم نمایان و هم بسیار کم خوشحال‌کننده بود. هیچ اقدامی در جهت بهبود شرایط کار و زندگی صورت نگرفته و توقع دولت از دهقانان هم، چه به صورت وضع مالیاتهای جدید و چه به صورت خدمت نظام وظیفه، نسبت به سابق اضافه‌تر شده بود.

رژیم رضاشاه، فاصله بین طبقات بالا و متوسط اجتماع را، که با وجودیکه درصدشان روبه رشد بود اما هنوز تعداد کمی از کل افراد جامعه را تشکیل می‌دادند، به هزینه اکثریت عظیم مردم محروم و فقیر جامعه زیادتر نمود. اگرچه فرصتهای جدیدی برای ورود مردم در زمره طبقات ممتاز و مرفه جامعه پیش‌آمده بود، و بر دامنه این فرصت‌ها نیز هرروز افزوده می‌شد، اما این فرصتها بندرت روی اکثریت مردم تاثیر داشت. اقدام رضاشاه در جهت مدرن‌سازی سریع جامعه از بالا، به همراه برنامه‌های فرهنگی و آموزشی نظامی و مخالف دینی او، به ایجاد وضعیتی در ایران که در آن "دو فرهنگ" جداگانه وجود داشت کمک نمود، وضعیتی که در دهه‌های اخیر حساس‌تر گردید. طبقات بالا و طبقه جدید متوسط جامعه هرروزه بیشتر از پیش غرب‌زده می‌شدند، به‌طوریکه دیگر بندرت فرهنگ مذهبی و سنتی اکثریت هموطنان خود را درک می‌کردند. از طرف دیگر، کشاورزان و طبقات بازاری شهری هنوز از علماء تبعیت می‌نمودند، اگرچه اکثر علماء در زمان رضاشاه از نظر سیاسی بسیار ترسانده شده بودند. این طبقات "مجرای صحیح اجرای امور" را بیشتر در اسلام می‌دیدند تا در غرب و یا در افسانه‌هایی که جدیداً برای ایران قبل از اسلام ساخته و ارزشهای آن اسطوره نیز اساساً "برخاسته از غرب بود".

در حکومت رضاشاه، ساختار اجتماعی هنوز به‌گونه‌ای بود که اساساً "اقلیت کوچک به قیمت دسترنج بقیه مردم، زندگی مرفهی داشت. هزینه برنامه‌نوسازی رضاشاه، و رشد طبقات ممتاز، اکثراً از جیب اکثریت مردم پرداخت می‌شد. در این زیاده‌ستانی، غرب هم مشارکت داشت، زیرا هرروزه مقدار بیشتر کالای ایرانی جهت پرداخت هزینه محصولات صنعتی غرب لازم بود. برنامه توسعه اقتصادی و اصلاحات ایران پاره‌ای نتایج چشمگیر به دست آورد که توسط نویسندگان ایرانی و غربی به‌گونه دقیقی فهرست گردیده‌اند: صنعت، حمل‌ونقل، تعلیم و تربیت، حقوق زنان و اقلیتها، همگی رشد نمودند.

همانطوری که کل تولید ناخالص ملی در زمان رضاشاه افزایش یافت ، همچنان نیز برحجم نابرابری‌ها افزوده گردید ، به‌طوری‌که یک نظاره‌گر دقیق اوضاع نوشت ، هزینه‌های جدیدی که به علت برنامه‌نوسازی رضاشاه ایجاد گردید " در زمان شروع جنگ جهانی دوم ، وضع اقتصادی ایرانیان متوسط به‌طور مرتب و قابل ملاحظه‌ای از وضعیتشان در سال ۱۹۲۵ میلادی (۱۳۰۴ شمسی) بدتر بود (۶۱) . " اگرچه تحقیقات بعدی ممکن است عبارت فوق را قدری مبالغه‌آمیز بدانند ، اما به نظر می‌رسد شکی وجود نداشته باشد که اصلاحات رضاشاه به‌طور عمده از جیب مردم فقیر و بیشتر به نفع یک گروه محدود از طبقات برجسته و مرفه اجتماع بود .

## فصل ششم

### جنگ جهانی دوم و مصدق

سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی

(۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی)

جنگ جهانی دوم ، سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴) با آغاز جنگ جهانی دوم ، رضاشاه و برنامه‌های توسعه او به یک پایان ناگهانی رسید و مسائل جدیدی ظهور کردند . در خلال جنگ ، امریکا نفوذ اصلی را داشته ، و فعالیت‌های انگلیس و روس نیز در ایران کماکان ادامه داشت . هنگام آغاز جنگ ، در ماه سپتامبر سال ۱۹۳۹ (مهرماه ۱۳۱۸) نفوذ آلمان در ایران فوق‌العاده بود . عمال و مامورین مخفی و آشکار آلمان فعال بوده و تمایلات شاه نسبت به آلمانها نیز برکسی پوشیده نبود . هنگامی که نیروهای نازی در ماه ژوئن سال ۱۹۴۱ میلادی (خرداد ۱۳۲۰ شمسی) روسیه شوروی را اشغال کردند ، دوستی رضاشاه با آلمان موجب بعضی از نگرانی‌ها شد . زیرا پس از آن واقعه ، آلمانی‌ها می‌خواستند از ایران به عنوان پایگاهی علیه روسیه شوروی استفاده کنند ، نیروهای متفقین نیز ایران را به عنوان یک جاده تدارکاتی به روسیه لازم داشتند ، البته عوامل آلمانی که به صورت ستون پنجم در ایران حضور داشتند مانع این‌کار بودند . انگلیسی‌ها و روسها با ارسال یادداشتی برای دولت ایران خواستار اخراج آلمانی‌ها از کشور شدند . زمانی که رضاشاه در اجرای این درخواست تعلل ورزید ، در ۲۵ اوت (سوم شهریور) قوای نظامی انگلیس و روس وارد خاک ایران شدند (۱) .

فشار نیروهای متفقین باعث گردید که شاه در سپتامبر ۱۹۴۱ میلادی (شهریور ۱۳۲۰) از کار کناره‌گیری کند، او بعداً "تبعید شد" در سال ۱۹۴۴ میلادی درگذشت. باردیگر، ایران از طرف روسها و انگلیسی‌ها به سه منطقه تقسیم گردید، اما این بار تقسیم به‌خاطر اهداف جنگی بود. قوای روسیه در شمال، و قوای انگلیس در جنوب کشور مستقر شدند، تهران و بعضی مناطق مهم دیگر به صورت اشغال نشده باقی ماند. در ژانویه ۱۹۴۲ میلادی (دی‌ماه ۱۳۲۰ شمسی) ایران و روسیه شوروی و بریتانیای کبیر پیمان اتحاد بستند. نیروهای متفقین تعهد می‌کردند که اقتصاد ایران را در مقابل تاثیرات منفی جنگ حفظ نموده و نیروهای خود را حداکثر ۶ ماه پس از خاتمه جنگ از ایران بیرون بکشند (۲).

کناره‌گیری رضاشاه، سلطنت را در اختیار پسرش محمدرضا که در سال ۱۹۱۹ میلادی متولد گردیده و تحصیل کرده سوئیس بود فرار داد. او تا مدت‌ها در مقایسه با پدرش خشونت و دیکتاتوری کمتری داشته و مانند پدر، روش نادیده گرفتن دولت قانونی را تعقیب نمی‌نمود. باتشویق نیروهای متفقین، دومرتبه حکومت مبتنی بر مجلس و هیات دولت احیاء گردید، که رهبران آن اکثراً از سیاستمدارانی بودند که به دوران قبل از رضاشاه تعلق داشتند. در طول دو سال اول اشغال، مجلس همان ترکیب زمان رضاشاه را داشته و مملو از محافظه‌کاران و یا کسانی بود که توسط رضاشاه منصوب شده بودند (۳).

اشغال ایران توسط قوای متفقین، کناره‌گیری رضاشاه، و مسائل سیاسی و اقتصادی جدیدی که به واسطه جنگ ایجاد شده بود، همگی به معنای رشد روزافزون ناآرامی‌ها و عدم ثبات مملکت بود. از آنجائیکه خط‌آهن سرتاسری ایران بیشتر به منظور ارسال تجهیزات برای قوای روسیه استفاده می‌گردید، تجارت داخلی موقتاً تا حدود زیادی تعطیل گردید. احتیاجات گوناگون نیروهای متفقین باعث رونق شهرها شد، و سپس تهاجم به سمت منابع ذخیره را نیز به دنبال داشت. هم‌زمان با بالارفتن قیمت کالاهای اساسی، و فعالیت محن‌کین در جهت خرید موجودی کالا قیمت‌ها بازهم افزایش یافت (۴).

دولت ایران در جهت تعدیل اوضاع اقدامات ناچیزی به‌عمل می‌آورد. این مشکلات با وضع بد برداشت محصول در سال ۱۹۴۲ میلادی (۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ شمسی)، که باعث بروز قحطی در بسیاری از مناطق کشور گردید، شدت یافت. در سال ۱۹۴۲ میلادی دولت ایران از دولت ایالات متحده آمریکا خواست

که برای ایجاد نظم در اوضاع نابسامان مالی و اقتصادی آشفته ایران یک‌هیات مالی را به ایران اعزام دارد. امریکائی‌ها از دکتر ا. سی. میلسپو<sup>۱</sup> تقاضا کردند که به ایران برود. او در خاطراتش می‌نویسد که وزارت امور خارجه امریکا از او مصرا نه خواسته بود که این ماموریت را قبول کند: "به من اطلاع دادند که دولت ایالات متحده، پس از پایان جنگ، در آن منطقه نقش مهمی را در زمینه‌های نفت، تجارت، و حمل‌ونقل هوائی، ایفا خواهد کرد و برنامه وسیعی در دست اجرا است (۵).

فعالیت‌های صنعتی و تجاری دولت هنوز هم بازده اندکی داشت، و از نظر میلسپو دولت ایران نسبت به بیست سال قبل از آن فاسدتر گردیده بود (۶) دولتمردان سرمایه‌دار و زمینداران بزرگی که منافع تجاری نیز داشتند، در مجلس دست به کار بودند تا دولت به سیاست خود در زمینه کمک‌های مالی زیاد به شرکت‌ها و موسسات تجاری انحصاری که زیر نظر دولت اداره می‌گردید ادامه دهد. وجود تورم سنگین، کارمندان دولت را از کار دل‌سرد کرده بود، زیرا آنها حقوق‌های ثابت و پائینی داشته و برای ادامه زندگی خود مجبور به گرفتن رشوه بودند. دولت آلت اجرای مقاصد طبقات بالا بوده، و مالیات‌های عقب‌نگه دارنده و سایر خط‌مشی‌های دولت هنوز هم به اکثریت مردم لطمه وارد می‌ساخت. با این‌که دولت سعی کرد قدم‌های چندی در جهت مقابله با مسائل زمان جنگ بردارد، ولی اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی تغییر نمود. در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ شمسی) باقیمانده ۵۳ نفری که در سال ۱۹۳۷ میلادی به جرم فعالیت‌های کمونیستی دستگیر گردیده بودند از زندان آزاد شدند. آنها به تعداد دیگری از مردم ملحق شده و در اواخر سال ۱۹۴۱ میلادی حزب توده ایران را به وجود آوردند. در سال ۱۹۴۲ میلادی حزب توده اولین کنفرانس خود را برگزار نمود. در این کنفرانس یک کمیته مرکزی انتخاب گردید و برنامه موقتی حزب را تدوین نمود که این برنامه در اوایل کار نسبتاً معتدل و آزادمنشانه بود، اما چهره اولیه حزب که همچون یک جبهه متحد عمل می‌کرد به سبب خط‌طرفداری از شوروی که حزب همواره تعقیب می‌نمود کم‌کم ضعیف شد (۷). در طول جنگ حزب توده رشد نموده و بعضی از چهره‌های

سرشناس آزادیخواه را به خدمت گرفت. مراکز اصلی حزب در شمال کشور بود، منطقه‌ای مورد علاقه روسها، زیرا آنها نیز، همچون انگلیسی‌ها، همواره آماده بودند تا از موقعیت و قدرت برتر خود در جهت پشتیبانی از نهضت‌های سیاسی متمایل به خود استفاده کنند. منطقه شمال، از نظر اقتصادی نیز پیشرفته‌تر و کانون تجمع اقلیت‌های آذربایجانی و کرد بود. حزب توده همچنین در منطقه صنایع نساجی اصفهان، در مناطق کارگری نفت‌خیز، و در چند شهر دیگر قوی بود (۸).

تورم، کمیابی، و نارضایتی از دولت باعث رشد و تقویت سازمان‌های مخالف دولت و اعتراضات متعددی در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ میلادی گردید. از سال ۱۹۴۲ میلادی به بعد (۱۳۲۱ شمسی) اتحادیه‌های کارگری و صنعتی دوباره ظاهر شده و آزادانه فعالیت می‌کردند. اکثر آنها توسط حزب توده هدایت می‌شدند (۹). احیای آزادی مطبوعات موجب گردید که روزنامه‌های جدیدی ظاهر شوند که اکثر آنها طرفدار تغییرات اقتصادی و سیاسی بودند. در ماه دسامبر سال ۱۹۴۲ میلادی (آذرماه ۱۳۲۱ شمسی) در تهران در اثر کمبود نان شورش بوجود آمد، که این کمبود به دلیل کمیابی حبوبات و همچنین احتکار و ذخیره کردن آنها بود (۱۰). جنگ و کناره‌گیری رضاشاه به قبایل مجدداً فرصت داد تا حدودی ادعای خودمختاری نموده و از نو خود را مسلح کنند. انگلیسی‌ها، که در حمایت از قبایل جنوب سیاست خاص خود را تعقیب می‌کردند، برای حفظ اصول محافظه‌کاری در جنوب، رؤسای قبایل را متحدین خوبی یافتند (۱۱).

در خلال سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ میلادی مشاورین امریکائی گوناگونی به ایران دعوت شدند. پس از اینکه ایالات متحده امریکا در جنگ داخل گردید، نیروهای امریکائی، به منظور کمک به نقل و انتقال تجهیزات جنگی از طریق راه‌آهن سرتاسری ایران، به ایران آمدند. در طول سال‌های جنگ، نقش امریکا در ایران از هر زمان دیگری بیشتر شد. یکی از فعالیت‌های عمده امریکائیان اعزام مجدد میلسپو به ایران بود. در نوامبر ۱۹۴۲ (آبان‌ماه ۱۳۲۱ شمسی) میلسپو به‌عنوان مدیرکل امور مالی منصوب گردید و در ماه مه سال ۱۹۴۳ میلادی (اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ شمسی) کنترل گسترده او بر مسائل مالی و اقتصادی ایران به وسیله به اصطلاح "قانون اختیارات کامل" تبیین گردید.

میدان اختیارات او شامل امور مالی، امور بانکی، صنایع دولتی، تجارت، و کنترل‌های ضروری زمان جنگ می‌شد. امریکائی‌ها در راس کلیه سازمان‌های اصلی اقتصاد ایران قرار داده شده بودند.

قدم اصلی میلسپو عرضه یک لایحه مالیات بردرآمد متری در سال ۱۹۴۳ میلادی بود. این لایحه می‌توانست به دولت کمک کند تا بودجه خود را متوازن نموده و تدریجاً فشار بار مالیات را به دوش همه طبقات یکنواخت تقسیم نماید، اما به جهت عدم اجرای کامل عمدتاً "تباہ شد" (۱۲). بعضی از اقدامات میلسپو کمتر سازنده بود. او که مشغول بهبود سیستم جمع‌آوری و ذخیره‌سازی غلات بود، کمک دولت روی این مواد را که باعث فروش نان به قیمت ارزانتری شده بود قطع کرد و در نتیجه قیمت نان افزایش یافت. اقدامات اندکی در جهت نگهداری از شرکت‌های دولتی به عمل آمد، زیرا میلسپو معتقد بود باید دولت را از زیر بار این شرکت‌ها خلاص کرده و سیاست شرکت‌های تجارتي آزاد را تشویق کرد. کوشش‌های میلسپو مخالف‌های هردو گروه محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان را به دنبال داشت، گروه اول از این جهت مخالف بودند که کنترل‌های او با منافع آنها برخورد می‌کرد، و گروه دوم از این بابت که او در مقابله با قیمت‌های گران و یا عدم کارآئی صنایع توفیق نیافته است. هنگامی که در سال ۱۹۴۴ میلادی (۱۳۲۳ شمسی) میلسپو کوشش نمود تا رئیس بانک ملی را اخراج کند این مخالفت‌ها شدیدتر شد و نتیجتاً هیات میلسپو استعفا داد، در حالیکه اکثر برنامه‌های او تنها تاثیر ناچیزی بخشیده بود (۱۳). میلسپو به چند تغییر مهم دست زد، اما او تنها در صورتی می‌توانست موفق شود که اولاً از یک سیاست تغییر و اصلاح استوار تبعیت می‌کرد و ثانیاً از وجود اصلاح‌طلبان ایرانی نیز در اداره برنامه اصلاحی خود استفاده می‌نمود.

در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ میلادی، هیات‌های امریکائی‌ای که برای مشاوره در امور ارتش و ژاندارمری ایران اعزام شده بودند بخش عظیمی از کنترل این نیروها را در اختیار خود گرفتند (۱۴). سرهنگ اچ. نورمن شوارتسکف<sup>۲</sup> در راس ژاندارمری ایران گذاشته شد، و او این نیروی مسئول تامین داخلی را مطابق فکر و روش امریکائی تجدید سازمان داد. نفوذ امریکائی‌ها در این دو

2. Colonel H. Norman Schwarzkopf



رشته در زمان بعد از جنگ نیز ادامه یافت، و قراردادهای مربوط به مشاورین نظامی و ژاندارمری چندبار تمدید گردید.

دوران بعد از جنگ نیز شاهد راهحلی در مورد مسائل اقتصادی زمان جنگ ایران نبود. نیروهای متفقین ارقام زیادی را خرج کردند که این خرج خودبه تورم دامن می‌زد. اختلال در امر تامین مواد لازم جدی بود، و در پارهای از مناطق قحط‌سالی به‌وجود آمد. در این میان، احتکار، انبارکردن کالاها، و کارهای بازار سیاه چندین برابر شد، بطوریکه غالباً "نارحتی‌های عظیمی را به‌وجود می‌آورد. شاخص هزینه زندگی که توسط بانک ملی ایران منتشر می‌گردید از رقم ۱۰۰ در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ شمسی) به رقم ۲۶۹ در سال ۱۹۴۲، و سپس ۶۵۰ در سال ۱۹۴۳، و بالاخره ۷۵۷ در سال ۱۹۴۴ میلادی (۱۳۲۳ شمسی) افزایش یافت (۱۵). در بعضی از نقاط کشور افزایش هزینه‌ها حتی بیشتر از این بود.

جنگ باعث شد بعضی از افراد طبقات بالا و متوسط جامعه که با کالاها و اعتبار سروکار داشتند فرصت‌های مناسب جدیدی برای سودبردن به‌دست آورند، اما به افراد طبقات پائین و کسانی که درآمد ثابت داشتند لطمه زد. جنگ همچنین عامل تهییج بیشتر سیر شهرنشینی گردیده و گروههای بزرگتری از تجار، متخصصین، و سایر کسانی که در خدمات شهری برای متفقین مشغول بودند، ایجاد نمود. علاوه‌براین بر حجم طبقه کارگر نیز افزوده شد، زیرا راه‌های آهن جدید، عملیات ساختمانی، و توسعه مناطق نفت‌خیز و پالایشگاهها همگی نیاز به کارگر را افزایش می‌داد. همچنین بر تعداد روزنامه‌نگاران و نویسندگان نیز افزوده شد، و بحث از یک سلسله‌افکار و ایده‌های سیاسی گوناگون نقل محافل در آن روزها گردید.

اختلال حاصل از جنگ در امر اقتصاد در مسائل مالی حکومت، که تقریباً تمامی بخش‌های اقتصادی جدید را دربر می‌گرفت، بمنصه ظهور رسید. در زمان جنگ، هزینه‌های جاری بخش اعظم هزینه‌های دولت را تشکیل می‌داد، به‌طوریکه مبلغ ناچیزی از بودجه برای کارهای عمرانی باقی می‌ماند. اکثر شرکت‌ها و کارخانجات دولتی نیز در زمان جنگ با زیان عمل می‌کردند و لذا دولت مجبور بود که برای کسری پرداختهای آنها پول در اختیارشان بگذارد. تکنیسین‌های خارجی بسیار کمیاب و تعویض قطعات و ماشین‌آلات کار مشکلی

بود. این مطلب، به‌علاوه مدیریت نالایق و خودسر بسیاری از مؤسسات دولتی، به معنای این بود که تولید و کارخانه هردو روبه‌کاهش بودند. از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱ میلادی (۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی) سرمایه‌گذاری‌های دولت در پروژه‌های اقتصادی بین ۳۰ تا ۴۰ درصد کل مخارج دولت را تشکیل می‌داد، درحالی‌که در سال ۱۹۴۵-۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۴ شمسی) این رقم به هفت درصد تنزل پیدا کرد (۱۶). پس از ورود مجدد هیات میلسپو درآمدهای مالیاتی اندکی افزایش یافت، اما نه آن مقدار که همه نیازها را تامین کند. با وجود آنکه کوششهایی در جهت ازدیاد تولید بعضی از کارخانجات موجود به‌عمل آمد، اما، جز در قلمرو شرکت نفت ایران و انگلیس، هیچ کارخانه جدیدی ساخته نشد (۱۷).

در خلال سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ میلادی (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی) فعالیت‌های سیاسی به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت، و این به خاطر اختلالات اجتماعی و اقتصادی حاصله از جنگ، آزادیهای سیاسی جدید، و تشویق گروههای سیاسی مختلف به‌وسیله متفقین بود. عوامل آلمانی در میان قبایل جنوب کاملاً فعال بودند، و با ژنرال فضل‌الله زاهدی توافق کرده بودند چنانچه نیروهای آلمانی به‌مرزهای ایران برسند، او نیز رهبری یک قیام در بین قبایل جنوب را برعهده بگیرد. اما انگلیسی‌ها زاهدی را دستگیر کرده و جلوی بخش اعظمی از این فعالیت‌ها را گرفتند، در نتیجه نفوذ و قدرت انگلیس در بین قبایل جنوب فائق شد.

در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ شمسی) احزاب سیاسی گوناگونی ظاهر شدند که اکثر آنها دارای برنامه‌های ناسیونالیستی بوده و گروه کمی از افراد طبقه متوسط و روشنفکران را در عضویت خود داشتند. انگلیسی‌ها به سید ضیاء‌الدین، نخست‌وزیر پیر و تبعیدی گذشته، اجازه دادند تا به ایران برگردد. با تشویق انگلیسی‌ها او حزبی را به‌وجود آورد که بالاخره به نام حزب "اراده ملی" نامگذاری گردید. این حزب به‌زودی به‌کانون تجمع نیروهای دست‌راستی و مخالف اصلی حزب‌توده تبدیل شد. حزب مزبور طرفدار بازگشت به سنتهای قدیمی اسلامی و حذف بسیاری از اصلاحات رضاشاه بود که این یک جاذبه سنتی و مذهبی قوی بود. پشتیبانی اصلی از این حزب از جانب علماء، تجار، ملاکین، و قبایل به‌عمل می‌آمد (۱۸).

انتخابات مجلس در سال ۱۹۴۳ میلادی برگزار گردید و محافظه‌کاران اکثریت کرسی‌های آن را اشغال نمودند که این بعضاً "به‌خاطر تقلب در انتخابات بود. سیدضیاء و حزب او در جرگه محافظه‌کاران نفوذ اصلی را داشتند. در جناح چپ نیز هشت نفر نمایندگان حزب توده و بیست‌و‌چهار نفر طرفداران آنها قرار داشتند. بین حزب توده و جناح راست نیز جناح ناسیونالیستی دکتر محمد مصدق قرار داشت، رهبر سیاسی که به‌خاطر مخالفت قبلی‌اش با رضاشاه و با کنترل خارجی‌ها شناخته شده بود.

پاره‌ای منازعات و کوششهای سیاسی که دارای ابعاد و تبعات بین‌المللی بودند، حتی قبل از پایان جنگ، به‌وقوع پیوستند. در منطقه شمالی ایران، روسها از مقامات دولتی با تمایلات چپ‌روانه جانبداری می‌کردند و بسیاری از خارجی‌های غیرروس را از منطقه بیرون کردند. حضور نظامی روسها آذربایجانی‌ها و کردهای منطقه را تشویق نمود که تقاضای خودمختاری و استفاده از زبان خاص خود - ترکی و کردی - را مطرح کنند. حزب توده و اتحادیه‌های صنفی چپ در مناطق دیگری نیز رشد نمودند. در مناطق جنوبی، انگلیسی‌ها به تشویق گروه‌های محافظه‌کار، یعنی رهبران قبایل، ملاکین بزرگ، و رهبران مذهبی می‌پرداختند. دفاتر حزب توده در چندین شهر از شهرهای جنوبی ایران توسط عوامل حزب اراده ملی تخریب گردید. درحالیکه انگلستان و روسیه هرکدام در قلمرو خاص خود متوجه و سرگرم اقدامات بودند، مشاورین امریکائی در تعدادی از ادارات حساس دولتی و ارتش وجود داشتند. بدین ترتیب کلیه کشورهای متفق سعی می‌نمودند که در سیاست داخلی ایران در جهت منافع خاص خود نفوذ کنند.

علائق این هرسه کشور، بااینکه بعضاً "جهات استراتژیک نیز داشت، متوجه نفت ایران بود. شرکت نفت ایران و انگلیس امکانات و تاسیسات خود را در خلال جنگ گسترش داد. انگلیس‌ها می‌خواستند امتیاز نفتی ویژه خود را، با توجه به احساسات ناسیونالیستی روبه رشد ایرانیان و نیز علائق قدرت‌های دیگر، دست‌نخورده و دور از رقابت نگهدارند. در طول جنگ دو شرکت نفتی امریکائی و نیز روسیه شوروی مذاکراتی را جهت دریافت امتیاز نفتی در ایران آغاز کردند. اما در مجلس، بنابر درخواست دکتر مصدق، قانونی تصویب شد که افتتاح باب مذاکرات باخارجی‌ها در مورد اعطای امتیازات نفتی را جرم تلقی می‌نمود، که البته جهت‌گیری اصلی این قانون علیه امتیازی بود که به روسها

داده می‌شد. با وجودی که هم روسیه شوروی و هم ایالات متحده به نفت ایران علاقمند بودند، اما در طول جنگ هیچ چیز به دست نیاوردند (۱۹). لایحه‌ای که علیه اعطای هرگونه امتیاز نفتی جدید به تصویب رسیده بود یکی از نشانه‌های این اعتقاد روزافزون در داخل ایران بود که از نفت باید برای مقاصد ملی کشور استفاده شود. گروه‌های ملی‌گرای مشاهده می‌کردند که درآمد کم دولت از محل عواید نفتی بالنسبه به گذشته بازهم کمتر شده و سهم‌الامتیاز ایران همچنان ثابت بود، با وجودی که قیمت پوند استرلینگ سقوط کرده و قیمت جهانی نفت افزایش یافته بود. ملی‌گرایان دنبال این بودند تا شرایط معاهده نامه فیما بین عوض شود و ایران سود بیشتر کسب نماید.

دوران جنگ در ایران، دوره تخمیر و تورم مسائل بود. در این دوره مشکلات اقتصادی رشد نمودند: تورم، قحطی، عقب‌ماندگی بخش جدید، و بالاخره اختلال وضع مالی دولت از زمره این مشکلات بودند. بنابراین یک متخصص امریکائی که در آن زمان در ایران بود، جنگ "باعث وسیع‌تر شدن شکاف قابل ملاحظه موجود بین فقرگیح‌کننده توده‌های محروم که سالها زیر بار فقر و بدبختی بودند و ثروت معدودی افراد ممتاز بود" (۲۰). در این دوره همچنین شهرنشینی و گروه‌های شهری رشد نمودند، در حالیکه در همان زمان طریقه‌های سنتی و قدیمی قبایل ورهبران مذهبی از نو پدیدار شد. مسائل حاد سیاسی و اقتصادی به رشد سازمانهای سیاسی انجامید. گروهها و ایدئولوژیهای رقیب - اعم از مذهبی، ناسیونالیستی، و سوسیالیستی بیش از هر زمان دیگر برای بیعت مردم ایران چشم هم چسبی می‌کردند. وبالاخره، برای بیشتر کردن مسائل و رقابتهای داخلی، قدرتهای خارجی نیز علاقه شدیدتری به ایران نشان داده و درصدد بودند که سیاست داخلی و نفت آنرا در کنترل خود بگیرند.

### مسائل اجتماعی - اقتصادی بعد از جنگ

پس از جنگ جهانی دوم، مسائل اجتماعی و اقتصادی ایران تشدید گردید، به‌همانگونه که تضادهای اجتماعی و دخالت‌های بیگانگان شدت یافت. در اولین سالهای پس از جنگ دوم، یکرشته حوادث برجسته‌ای اتفاق افتاد که از نظر وسعت دامنه از حوادث و حرکت‌های پس از جنگ اول نیز پیشی گرفتند. شرایط بحرانی پس از جنگ و در طول جنگ، تقاضای جنبش‌هایی که خواستار تغییرات

تند در حیات اجتماعی و اقتصادی جامعه بودند در نظر مردم جاذبه بخشید. درست مثل دوران پس از جنگ اول، قوی‌ترین حرکت‌های رادیکال در شمال کشور بودند، جائیکه اکنون توسط روسها تشویق به تحرک می‌شدند.

استان آذربایجان، به عنوان مرکز فعالیت‌های چپ در دوران بعد از جنگ، استانی بود که سابقه جنبش‌های افراطی رادیکالی در آنجا از سایر نقاط کشور قدیمی‌تر بوده، و نارضایتی از دولت مرکزی به دلایل متعددی قوی بود. استان آذربایجان بیشتر از هر یک از استانهای دیگر ایران مالیات می‌پرداخت، بدون آنکه از مزایای متناسب با آن برخوردار گردد. زبان ترکی آذربایجانی در مدارس استان تدریس نمی‌شد و استفاده از آن در معاملات رسمی جایز نبود، و نارضایتی‌هایی در مقابل تحمیل زبان فارسی به مردم محل وجود داشت. حضور نیروهای روسیه در آن استان باعث دلگرمی و تشویق نیروهای چپ و دلسردی نیروهای راست بود، بخصوص اینکه تعداد زیادی از زمینداران بزرگ با ورود نیروهای روسی فرار کردند (۲۱)

حزب توده در آذربایجان قوی بود، اما در اواسط سال ۱۹۴۵ میلادی (حدود خرداد ماه ۱۳۲۴ شمسی) با حزب دیگری با جبهه متحد وسیعتری به نام حزب "دموکرات" جایگزین گردید. حزب جدید از ترکیب بیشتری از گروهها و طبقات مختلف مردم گرد آمده و روی خواسته‌های تجزیه طلبانه تاکید زیادی می‌ورزید. (آنطوریکه غالباً گفته می‌شود همه دموکرات‌ها صرفاً توده‌ای بایک نام جدید نبودند.) دموکرات‌ها فرارگاههای نظامی را به اشغال خود درآورده و در ماه نوامبر سال ۱۹۴۵ میلادی (آبان ماه ۱۳۲۴ شمسی) برای استان یک مجلس ایالتی انتخاب کردند. اکثر کرسی‌های این مجلس در اشغال دموکرات‌ها درآمد، و بقیه کرسیها نیز به کسانی که با آنها همکاری و همفکری می‌نمودند تعلق گرفت. بسیاری از پستها نیز توسط کمونیستهای قدیمی، که بعضی از آنها مدت زیادی را نیز در روسیه شوروی بسر برده بودند، اشغال گردید (۲۲).

حکومت جدید ایالتی، که در رأس آن جعفر پیشه‌وری قرار داشت، اعلام خودمختاری— و نه استقلال— از دولت مرکزی را نمود. قسمت اعظم از عواید مالیاتی استان باید در خود استان باقی می‌ماند، اداره استان به صورت خودمختار و تحت مدیریت افراد بومی و نه کسانی که از تهران منصوب می‌گردیدند درآمد، و زبان ترکی زبان تدریس مدارس، و از جمله دانشگاه جدید استان، می‌گردید. در

برنامه‌ای که برای اصلاحات ارضی ارائه گردید پائین آوردن اجاره‌ها و تقسیم زمین‌های متعلق به دولت و یا مالکین بزرگ فراری تدوین شده بود. حضور نیروهای روسی اجازه داده بود تا نیروهای حزب دموکرات، قرارگاه‌های ارتش دولتی ایران را بدون ممانعت نیروهای دولتی به تصرف خود درآورند. غیر از این مورد، روسها از دخالت آشکار در امور اجتناب می‌ورزیدند (۲۳).

حوادث مشابهی نیز در مناطق کردنشین اتفاق افتاد. این مناطق هم یا مقداری در اشغال نیروهای روسی بوده و یا آنقدر به مناطق تحت اشغال نزدیک بودند که کاملاً "زیرنفوذ آنها قرار داشتند. قوم کرد به‌طور عمده بین ایران، عراق، و ترکیه تقسیم شده و دارای احساسات ناسیونالیستی قوی می‌باشد. آنها با تمرکز امور در دست دولت مرکزی مخالف و خواهان خودمختاری ایالتی بودند. در ماه دسامبر سال ۱۹۴۵ (آذرماه ۱۳۲۴ شمسی) یک جمهوری خودمختار کرد تأسیس شد و با وجودیکه رهبران آن از کمونیستها نبودند، مورد حمایت روس‌ها قرار گرفت (۲۴).

روسها از اینکه دولت ایران نیروهای نظامی خود را به این مناطق اعزام داشته و این حکومت‌های جدید التأسیس را سرکوب کند مانع شدند. دولت مرکزی از نیروهای روسی خواست که خاک ایران را ترک کنند و هنگامیکه نیروهای روسی، پس از سررسید مهلت تعیین شده که حداکثر ۶ ماه پس از پایان جنگ در نظر گرفته شده بود، از خروج از خاک ایران خودداری کردند، دولت، به تشویق امریکائی‌ها، شکایتی را در زمینه دخالت روسیه در امور داخلی ایران تسلیم شورای امنیت سازمان ملل کرد. شورای امنیت تصمیم گرفت این موضوع را به مذاکرات بین ایران و روسیه محول کند. در مذاکراتی میان نخست‌وزیر باهوش وقت یعنی قوام‌السلطنه که قبل از دوران رضاشاه نیز نخست‌وزیر بود، با روسها انجام گردید که در آخر ماه مارس سال ۱۹۴۶ (فروردین ماه ۱۳۲۵ شمسی) روی فراخوانی نیروهای روسی از خاک ایران توافق حاصل گردید. قوام‌السلطنه قول داد که در مقابل رژیم‌های خودمختار ترک و کرد به زورمتوسل نشود و تصویب کرد که، در صورت موافقت مجلس، معاهده‌ای را در مورد یک امتیاز مشترک نفتی ایران و روس در منطقه شمال به اجراء درآورد. قوام احتمالاً می‌دانست که هیچ‌یک از این توافقات قطعی و روشن نیست. فعالیت روسها در منطقه شمال مطمئناً معاهده سال ۱۹۲۱ ایران و روس را که در آن قید شده بود

روسها در امور داخلی ایران دخالت نخواهند کرد نقض می‌کرد، و همچنین موافقت نیروهای متفقین در سال ۱۹۴۳ را که مطابق آن هریک از نیروها حداکثر ۶ ماه پس از جنگ باید خاک ایران را ترک کنند.

در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۵ شمسی) فشار نیروهای چپ ادامه یافت و قوام مجبور شد بهرحال اقدامی به عمل آورد. هیچ اقدام فوری علیه حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان به عمل نیامد. به عوض، قوام و پیشه‌وری در تاریخ ژوئن ۱۹۴۶ (خرداد ماه ۱۳۲۵) به توافقی دست یافتند، که در آن به اکثر خواسته‌های آذربایجانی‌ها جامه عمل پوشانیده می‌شد، از آن جمله اینکه ۷۵ درصد مالیاتهای وصولی استان آذربایجان در سطح استان خرج شود و دیگر اینکه از زبان محلی ترکی استفاده شود (۲۵). نیروهای چپ در منطقه جنوب ایران نیز قوی بودند، به‌طوری‌که این قدرت در اعتصاب عمومی در مناطق نفت‌خیز که در ماه ژوئیه ۱۹۴۶ (تیر ۱۳۲۵) و با پشتیبانی حزب توده برگزار گردید و در آن دهها هزار نفر از کارگران صنعت نفت و سایر مراکز شرکت نفت ایران و انگلیس به‌طور منظم شرکت کردند به‌نمایش گذاشته شد. در ماه اوت همان سال قوام‌السلطنه سه نفر وزیر توده‌ای را به کابینه خود وارد نمود.

رشد مستمر حرکت‌های مردمی و اتحادیه‌های بازرگانی، به‌علاوه رشد حزب توده و اصلاح‌طلب‌ها، در اقدامات اجتماعی جدیدی که در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۵ شمسی) در کابینه قوام به‌تصویب رسید منعکس می‌باشد. مهم‌تر از همه یک قانون کار جدید بود که ساعات کار کارخانجات را به ۴۸ ساعت در هفته محدود نموده و اضافه‌کار را اختیاری و با دستمزد بالاتری قرار می‌داد. کودکان نمی‌توانستند بیشتر از ۶ ساعت در روز کار کنند، و استخدام بچه‌های زیر ده سال در کارخانجات ممنوع بود، این ماده بهبود شرایط کار بچه‌ها و نیروهای جوان را نشان می‌داد. بانوان نیز می‌توانستند در هنگام بارداری از دوازده هفته مرخصی با حقوق کامل استفاده کنند. اتحادیه‌های کارگری مجاز شناخته شد و شورای مدیران و کارگران در سطح هر یک کارخانجات برقرار می‌گردید. حداقل دستمزدها، برحسب هزینه زندگی یک خانواده ۴ نفری تعیین گردیده، و این حداقل برای تخصص‌های بالاتر بیشتر بود (۲۶). در سال ۱۹۴۶ میلادی دولت همچنین فرمانی صادر کرد که به موجب آن ملاکین بزرگ باید ۱۵ درصد از سهم محصول خود را به کشاورزان می‌دادند.

احیای مجدد نیروهای دست‌راستی تاثیر بیشتر این قوانین را از بین برد (باینکه قانون حداقل دستمزدها باقی ماند) ، اما نفس تصویب آنها به وسیله کابینه‌ای که توسط ملاکین بزرگ کنترل می‌شد نشانگر قدرت درخواست تغییرات از جانب مردم می‌باشد. کوششی نیز جهت اجرای قانون کار به عمل آمد، اگرچه مواد بازرسی‌های پیش‌بینی شده غیر مکفی بود. رشد و قدرت اتحادیه‌های کارگری در طول جنگ و پس از آن به تثبیت موقعیت این اتحادیه‌ها کمک زیادی کرد، و شرکت نفت ایران و انگلیس، که بزرگترین کارفرما بود، مواد مربوط به شورای کارخانجات و نیز حداقل دستمزدها را به اجراء درآورد تا متهم به شکستن قانون نشود. لیکن، هرروزه تعداد بیشتر از کارهای شرکت مزبور به شرکت‌های کوچکتر خارجی، که قانون فوق را مراعات نمی‌کردند، به صورت قراردادی واگذار می‌گردید (۲۷). قانونی که در مورد افزایش سهم محصول کشاورزان بود به ندرت به اجراء درآمد. در کنفرانسی که مالکین در سال ۱۹۴۷ میلادی برگزار کردند به فرمان فوق حمله شد، و دولت هم کوششی در جهت وادار کردن آنها به اطاعت از قانون به عمل نیاورد.

رشد حزب توده موجب ناخشنودی بسیاری از ایرانیان و نیز انگلستان بود. پس از اعتصاب عمومی در مناطق نفت‌خیز جنوب که به رهبری حزب توده انجام شد نیروهای انگلیسی دستور یافتند تا در شهر بصره، در عراق، نزدیک مرز ایران متمرکز شوند، و یکی از تبعیدی‌های ایران که مورد حمایت انگلیس بود، پسر شیخ خزعل، از ناحیه عراق به خوزستان حمله کرد. چندتن از رهبران قبایل جنوب، که غالباً "متحد انگلستان بودند، مخالفت خود را با وزرای توده‌ای دولت اعلام داشتند. در ماه سپتامبر ۱۹۴۶ میلادی (شهریور ۱۳۲۵ شمسی)، تحت فرماندهی قشقائی، شورشی در قبایل جنوب به وقوع پیوست که خواسته اصلی آن اخراج وزرای توده‌ای از کابینه بود. این قیام از ناحیه علماء و ملاکین بزرگ، و احتمالاً انگلیسی‌ها نیز حمایت می‌شد. بالاخره در هفدهم اکتبر ۱۹۴۶ (۲۵ مهر ۱۳۲۵) وزرای توده‌ای کابینه اخراج شدند.

سفیر جدید امریکا در ایران، جرج آلن<sup>۳</sup>، از حامیان عمده اعمال یک سیاست ضدکمونیستی در ایران بود (۲۸). از زمان خروج نیروهای روسیه



از خاک ایران، نفوذ روسها در مملکت کمتر از امریکائیهها بوده و تنها حزب توده و متحدین این حزب به عنوان ابزار موثر اعمال یک سیاست طرفدار روسیه بودند. خیلی زود پس از ورود آلن به ایران، در نوامبر ۱۹۴۶، دولت قوام نیروهای ارتش را برای سرکوبی حرکت‌های خودمختاری طلبانه ترکها و کردها به منطقه شمال اعزام نمود، این سرکوبی با خشونت زیاد انجام شد. و بعضی از رهبران آنها فرار کرده و بعضی نیز مخفی شدند، اما بقیه به قتل رسیدند. در کردستان این رهبران تیرباران گردیدند، و در هر دو منطقه تعداد زیادی از افراد این گروهها نیز به زندان افتادند. مسائل اقتصادی و اجتماعی آذربایجان و کردستان، پس از برقراری مجدد کنترل دولت مرکزی بر این دو استان، رشد نمود، و در زمستان سال ۱۹۴۹ میلادی قحطی سختی در آذربایجان بوجود آمد (۲۹).

بخشی از موافقتنامه سال ۱۹۴۶ میلادی بین قوام و روسها قولی بود که در مورد یک امتیاز مشترک نفتی در منطقه شمال داده شده بود. حزب توده و گروهی دیگر با حرارت تمام علاقمند به انجام این کار بود، اما نمایندگان مجلس ایران نگران بودند مبادا این کار وسیله توسعه نفوذ روسها شود. حمایتی که سفیر امریکا در رد لایحه مزبور به عمل آورد به طور کلی به عنوان یکی از عوامل مهم رد آن لایحه توسط مجلس به حساب می‌آید.

بدین ترتیب در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) نفوذ روسیه در ایران دچار کاهش یافت، اگرچه حزب توده هنوز خیلی فعال، و این فعالیت بخصوص در بین اتحادیه‌های کارگری، محصلین، و روشنفکران، محسوس بود. بدین ترتیب ایالات متحده امریکا موقعیتی که مستلزم نفوذ عمده در ایران باشد به دست آورد، موقعیتی که با قرارداد سال ۱۹۴۷ میلادی در مورد گسترش ادامه کار هیات‌های مشاورین نظامی امریکا در ارتش و ژاندارمری، و نیز پیش‌بینی انجام خریدهای نظامی ایران در ایالات متحده، و همچنین برنامه کمکهای نظامی به ایران مصوب ۱۹۴۸ میلادی که مطابق آن ۶۰ میلیون دلار تسلیحات نظامی در اختیار ایران قرار داده می‌شد، تقویت گردید. وجود سرهنگ شوارتسکف<sup>۴</sup> برای حفظ و تداوم قدرت دولت ایران " بسیار حائز ارزش بود " شوارتسکف در بازرسی کلیه مناطقی که در آنها احتمال در دسری می‌رفت خستگی

4. Colonel Schwarzkopf

نمی‌شناخت. او در زمینه تثبیت کنترل کامل دولت در استان آذربایجان و سایر استانهای شمالی کمک بسیار زیادی نمود (۳۰).

در اواخر سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) حکومت جناح محافظه‌کار کاملاً تثبیت یافته به نظر می‌رسید، اما نارضایتی شدید و مسائلی که در اثر جنگ و حوادث بعدی به وجود آمده‌نوز حل نشده بود. کشاورزان در سالهای بعد از جنگ از فقر شدید رنج می‌بردند. از آنجائیکه زمینداران بزرگ و محتکرین، اکثر زمین‌های باقیمانده کشاورزان را در دوران سخت جنگ خریده بودند، مالکیت زمین توسط کشاورزان به پائین‌ترین حد خود رسید و قرض، اجاره، و مالیات کشاورزان دائماً روبرو تزیاید بود به‌طوریکه آنان مجبور بودند تا برای مخارج جاری خود و یا سرمایه‌گذاریهای لازم قرض نمایند. از طرفی، نرخ بهره‌های بالا و درآمدهای کم به آنها اجازه نمی‌داد از اصل پولی که قرض کرده‌اند چیزی را بپردازند (۳۱). بهره‌های بالانه تنها به فقیرتر شدن کشاورزان (و طبقات پائین شهری) کمک می‌نمود، بلکه موجب می‌شد تا سرمایه‌های مزبور در راه‌های تولیدی به‌کار گرفته نشده و به سمت کار پرسود، ولی غالباً غیرتولیدی یعنی رباخواری کشانیده شوند.

بسیاری از کشاورزان از مالک خود قرض می‌نمودند، و بعضی از آنها چون نمی‌توانستند بدهی‌های خود را بپردازند باقیمانده زمینشان را از دست می‌دادند. بنا بر بررسی کاملی که بک گروه مشاورین امریکائی از ایران به عمل آورده، دهکده‌ها، و بلکه به معنی واقعی کلمه خود دهقانها، جزو مایملک زمینداران بزرگی که غالباً در شهرهای بزرگ و یا حتی خارج از کشور زندگی می‌کنند می‌باشند (۳۲). رشد زمینداری کلان و مایملک سرسام‌آور خانواده سلطنتی و فعالیت‌های افراد واسطه بین مالک و مستاجر را، که در بحث خود راجع به سالهای دهه ۱۹۳۰ میلادی شرح دادیم، به چند برابر افزایش داد. اجاره داران و مقاطعه‌کاران دست‌دوم سهم بیشتری از دسترنج کشاورزان را به دست می‌آوردند.

مشارکت در محصولات رایج‌ترین شکل اجاره‌داری بود. اکنون دیگر اکثر کشاورزان مستاجر چیزی به‌جز نیروی کار خود را برای ارائه در امر مشارکت نداشتند، و بدین ترتیب بیشتر از یک پنجم محصول نیز به دست نمی‌آوردند، مگر اینکه این سهم از میزان بخورونمیر کمتر بوده باشد. درآمد یک خانواده کشاورز، با این شرایط مشارکت، را می‌توان اینگونه تصور کرد که: "در شرایط

عادی هر فرد کشاورز می‌تواند حدود ۲۰۰ پیمانه گندم در سال تولید کند. از آنجائیکه اکثر کشاورزان هیچ چیز جز نیروی بازوی خود را ندارند لذا سهم آنها همان یک پنجم متعارف یعنی معادل ۴۰ پیمانه گندم می‌شود. این به معنای آن بود که هر خانواده متوسط روستائی باید با ۱۱۰ دلار درآمد سالیانه زندگی کند (۳۳).

امکان داشت کشاورزان مستاجر را از زمین اخراج کرد و یا میزان اجاره بهای آنها را اضافه نمود، بدون آنکه به کشاورز هیچگونه غرامت و یا عوضی پرداخت شود. تازمانی که زمین‌ها به روش قدیمی فلاحتی کشت می‌شد و در آن به نیروی کار فراوانی نیاز بود، کمتر اتفاق می‌افتاد که کشاورزی به زور از کار اخراج گردد، اما همین که استفاده از ماشین‌های کشاورزی روبهرشد گذاشت این کار بیشتر اتفاق می‌افتاد. استفاده از ماشین‌آلات کشاورزی به نفع مالک بود، زیرا به تعداد بسیار کمتری کارگر کشاورز احتیاج بود (۳۴). بسیاری از کشاورزان هنوز عوارض و یا خدماتی را بدهکار بودند. شاق‌ترین کارها بیگاری بود، و در بسیاری از مناطق هنوز "هدایای" مرتب برای مالک زمین مطالبه می‌گردید.

اکثر مالیات‌های ایران بمصورت غیرمستقیم، و ضربه آن بیشتر بر پیکر کسانی وارد می‌شد که کمتر از همه قادر به پرداخت آن بودند. بعد از سال ۱۹۴۱ میلادی بر میزان مالیات‌های غیرمستقیم افزوده شده و سایر شرایط اقتصادی نیز مشکل‌تر گردید. در طول دوران پس از جنگ، شرکت‌های انحصاری دولت که کنترل شکر، چای، تنباکو، و سایر اقلام مورد مصرف همگانی را در اختیار داشتند هنوز به تنهایی بالاترین منبع درآمد ریالی دولت را تشکیل می‌داد. درآمد این شرکت‌ها در سال ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۷ شمسی) حدود ثلث کل درآمدهای دولت را تامین می‌کرد. در همان سال، عواید گمرکات، که بار آن نیز بیشتر بردوش کشاورزان و کارگران بود، زیرا اقلامی نظیر شکر، چای و البسه را نیز شامل می‌شد، حدود ۲۷ درصد از درآمد دولت را تشکیل می‌داد. مالیات بردرآمدها، باوجودیکه اخیراً افزایش یافته بود، تنها ۸ درصد از مجموع درآمد دولت را تامین می‌کرد (۳۵).

علاوه بر مالیات‌ها، دولت انحصار خرید و فروش گندم را نیز که محصول

اصلی ایران بود به دست داشت. قیمتی را که دولت می پرداخت کمتر از قیمت بازار آزاد بود و این تفاوت قیمت در سالهای بعد از جنگ و در طول جنگ رشد نمود. در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ شمسی) دولت گندم را به یک سوم قیمت اصلی آن در بازار آزاد می خرید. این عمل نه تنها به کشاورزان لطمه می زد، بلکه باعث تقلیل میزان تولید گندم گردید، به طوریکه ایران مجبور شد در سالهای پس از جنگ مقداری گندم از خارج وارد کند (۳۶). (سیاستها و نتایج مشابهی نیز در خلال دهه ۱۹۷۰ میلادی - ۱۳۵۰ شمسی - اتفاق افتاد.)

تورم زمان جنگ و بعد از جنگ فشار را بر کشاورزان بیشتر کرد. نایابی و کمیابی اجناس به معنی سود سرشار برای واسطه ها و گرسنگی و قرض برای کشاورزان بود. نه تنها هنگام نیاز به گندم، زمینهای زیر کشت آن از رده خارج شده بود، بلکه حتی تولید پنبه، که دومین محصول کشاورزی عمده ایران را تشکیل می داد در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ شمسی) به سطح حدود ۱۴ درصد تولید سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۶ شمسی) رسید (۳۷). جنگ حتی بر چارپایان ایران نیز تاثیر منفی زیادی گذاشت. در سالهای بعد از جنگ وضع دام قدری بهتر شد، اما این بهبود وضع روی سطح زندگی کشاورزان تاثیر اندکی گذاشت. با اینکه در چند نوبت اعلام شد که بعضی از زمینهای دولتی به کشاورزان فروخته می شود، تا قبل از سال ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۱ شمسی) عملاً "نتیجه مهمی حاصل نشد (۳۸)". در نظر کشاورزان ماموران دولت تنها به معنای کارگزارانی که گندم را می خریدند، مالیاتها را جمع می کردند، و افراد را برای خدمت ارتش می بردند شناخته می شدند و اکثر این کارگزاران نیز حقوق ناچیزی دریافت می داشتند، و لذا سعی می کردند که کسری حقوق خود را از محل هرپولی که می توانستند از کشاورزان بگیرند تأمین کنند. تعجب آور نیست که شرایط اجتماعی و بهداشتی کشاورزان ایران در سطح جهان یکی از بدترین شرایط بود. کشاورزان با ابزار بسیار ابتدائی کار می کرده و از کمبود آب و یا بذر در عذاب بودند. توسعه های فنی امر کشاورزی، در شرایطی که وضع اجاره زمین در بعد از جنگ قرار داشت، کمک چندانی به اوضاع نمی کرد.

ساختار فلاحی ایران دارای اجزای قرون وسطائی بود - عوارض فئودالی، روشهای ابتدائی، و کشت در قطعات کوچک که این امر با استثماری که در اثر

پیدایش یک بازار پول ملی و بین‌المللی و تقویت قدرت حکومت مرکزی تسهیل می‌شد، همراه بود. این وضعیت خیلی از کشاورزان را به سمت درآمد بخورونمیر، اجاره‌داری زمین، و بدهی روزافزون سوق می‌داد. بهبود چشمگیر اوضاع، تا وقتی که ساختار کشاورزی قبل از سالهای ۱۹۶۲ میلادی به بعد (۱۳۴۱ شمسی) وجود داشت، غیر ممکن به نظر می‌رسید، زیرا اکثر کشاورزان فاقد سرمایه بوده و تضمینی هم وجود نداشت که حاصل بهبودهای مزبور بازهم به جیب مالکین نرود. کسانی که از سیستم کشاورزی موجود سود می‌بردند عبارت بودند از ملاکین، واسطه‌ها، مباشران، سرپرستها، مقامات رسمی، و رباخواران. آنها از راه‌های مختلف بر ثروت خود می‌افزودند، از راه خرید محصولات کشاورزان به قیمت‌های ارزان، و یا قرض دادن به آنها با نرخ‌های بهره‌بالا، و یا فروش محصولات به قیمت‌های گزاف، و بالاخره از راه جمع‌آوری اجاره‌بها. فقر کشاورزان باعث به وجود آمدن سلسله مراتبی شد که بازدهی کشاورزی را تقلیل می‌داد.

دومین گروه غیرشهری مهم قبایل می‌باشند. در خلال جنگ دوم و پس از آن بسیاری از قبایل نظام کوچ‌نشینی خود را از سرگرفتند، و بعضی نیز به صورت اسکان یافته باقی ماندند. در این زمان دیگر وضع قبایل الزاما از وضع کشاورزان بهتر نبود. نابودی دام‌ها در زمان حکومت رضاخان و سپس در طول جنگ به افراد قبایل لطمه وارد ساخته بود، اگرچه خان‌ها و معدودی از افراد ممتاز در هر قبیله غالباً به همان صورت قبلی ثروتمند باقی مانده بودند. بعضی از قبایل هنوز هم یک نیروی سیاسی بی‌ثبات را تشکیل می‌دادند، که امکان داشت شورش نموده و آثار فلاکت‌باری به‌جای بگذارند. همچنین بین قبایل کوچ‌نشین و بعضی از کشاورزان و مالکین مخاصماتی بروز می‌کرد، زیرا آن قبایل گاهی از زمین‌های زیر کشت کشاورزان عبور نموده و باعث اختلال در امر کشت و زرع می‌شدند. در میان قبایل اسکان یافته، شرایط اگر بدتر از وضع کشاورزان نبود بهتر از آنها هم نبود. خان‌ها تملک دهکده‌ها را به دست داشته و افراد قبیله به سطح زارعین مستاجری که از خود صاحب زمین نیستند تنزل پیدا کردند (۳۹).

کسی که بیشترین استفاده را از استثمار افراد قبایل و کشاورزان می‌برد بزرگ مالک بود. پادشاه، که در زمان رضا شاه زمینهای وسیعی را غصب کرده بود، هنوز بزرگترین مالک ایران محسوب می‌شد، اما زمینداران بزرگ دیگری هم بودند که هر یک صدها دهکده را مالک بودند. ترکیب گروه زمین‌داران بزرگ پس از جنگ

جهانی دوم نسبت به قبل از جنگ با سرعت بیشتری تغییر نمود، زیرا رضاشاه املاک بسیاری را به تصرف درآورده، و از طرف دیگر گروههای جدید تجار، مقاطعهکاران، بوروکرات‌ها، و بخصوص افسران ارتش هرروز بیشتر از پیش زمین می‌خریدند. بدین ترتیب، باوجود آنکه هنوز خانواده‌های قدیمی، گروه‌های مذهبی، و خان‌های قبایل، زمین‌های زیادی را مالک بودند، گروههای جدید نامبرده نیز سطح وسیعی از زمین‌ها را در تملک خود داشتند، که از جمله شامل کدخداها و مامورین نظارت بود. اینها آنقدر پول به دست می‌آوردند تا بتوانند زمین‌های کشاورزان را بخرند. بطورکلی تصور این بود که این گروه مالکین جدید چندان هم در روشهای اجرائی خود از گذشتگان مدرنتر نیستند، بلکه بیشتر به دنبال منافع کوتاه مدتی هستند که هم به ضرر زمین و هم به زیان کشاورز می‌باشد (۴۰).

مالکین بزرگ بیشتر از اهالی شهرها بودند که از کار در زمین‌های خود غایب بوده و تنها منظورشان کسب سود سرشار با مقدار کمی سرمایه‌گذاری بود. این مالکین نمایندگان زیادی در مجلس داشتند، زیرا با انتخاباتی که بندرت به صورت آزاد و بدون تقلب انجام می‌شد انتخاب آنها به مجلس همواره به صورت تضمین شده بود، و از طرفی مقامات رسمی دولتی و افسران ارتش نیز به خرید زمین ادامه می‌دادند. طرحهای مختلفی که پس از جنگ در زمینه آبیاری و تکنولوژی، از بین بردن حشرات و امراض، و آموزش روستائی، تحت نظارت "بنیاد خاور نزدیک" ۵، اصل چهار ۶، و یا برنامه هفت‌ساله به اجراء درآمده بود، باعث پیشرفت‌هایی، از جمله ریشه‌کن کردن مالاریا، گردید، اما تاثیر آنها، به جهت وجود فقر بسیار در بین کشاورزان، محدود بود. کشاورزان فقیر و کارگران کشاورزی به طور روزافزون به شهرها مهاجرت می‌کردند، و در آنجا یک طبقه فقیر و از نظر سیاسی فرار نیمه‌پرولتاریا را تشکیل می‌دادند. میزان رشد جمعیت در سال‌های پس از جنگ بسیار بالا و در حدود سه درصد بود. این امر مستلزم ایجاد زمینه‌های جدید اشتغال هم در سطح روستا و هم در سطح شهرها بود که به بندرت ایجاد می‌گردید.

5. Near East Foundation

6. Point Four

ساختار اجتماعی شهرها، بالنسبه به روستاها، تصویر پیچیده و متغیرتری را به دست می‌داد. از روی آمارهای موجود می‌توان تصویر نسبتاً مناسبی از وضع زندگی در شهرها به دست آورد. از آن مهمتر، می‌توان از بحرانی که در زندگی شهری وجود داشت ارزیابی اولیه‌ای به دست داد، بحرانی که باعث شد در شهرهای ایران، و بخصوص در تهران، از جنگ جهانی دوم به اینطرف ناآرامی‌های عمده‌ای به وجود آید. مسائل اقتصادی شهرها نمی‌تواند از مسائل روستاها جدا باشد. سطح پائین استاندارد زندگی روستائی بازار داخلی را پائین نگه می‌داشت، و بدین ترتیب توسعه صنایع مواد مصرفی محدود می‌شد. همچنین فقر حاکم بر روستاها امکان می‌داد تا به کارگران صنعتی در شهرها نیز دستمزد پائینی پرداخت شود، زیرا همواره ممکن بود جای خالی آنها را از انبوه افراد فقیر بیکاره و یا نیمه‌کاره‌ای که برای فرار از زندگی نومیدانه دهات به شهرها می‌آمدند پر کرد. همچنین نظام فلاحتی موجود از عواملی بود که امکان می‌داد تا افراد سرمایه‌دار به عوض سرمایه‌گذاری در امر صنعت به سرمایه‌گذاری روی زمین، معاملات احتکاری، رباخواری، و یا کارهای تجاری با سودهای سریع روی آورند. فقر و عقب‌ماندگی کشاورزی همواره یکی از موانع عمده نوسازی ایران در زمان بعد از جنگ بود.

بنیادهای لرزان برنامه‌های نوسازی رضاشاه در جنگ دوم آشکار شد و خود باعث پیچیده‌تر شدن مسائل گردید. نگهداری و مراقبت از صنعت نوپای ایران عملاً متوقف گردید، دستگاهها و ماشین‌آلات روبه‌زوال نهاد، سطح تولید پائین آمد، و سرمایه‌ها راه خروج دیگری یافتند. کمیابی‌ها و سطح تقاضای زیاد کالا در طول جنگ و سالهای بلافاصله پس از جنگ به معنی آن بود که صنایع می‌توانستند با بهره‌دهی‌های اندک کارکرده و هنوز هم سودآور باشند. اما پس از سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) موج جدیدی از محصولات نسبتاً ارزان اروپائی به بازارهای ایران وارد و باعث ایجاد بحران برای صنعت کشور گردید. در همان ایام، بازار صادراتی محصولات ایران نیز تقلیل یافت (۴۱). طبقات بازاری همچنین از افت تقاضای کالاها در زمان پس از جنگ لطمه دیدند. درحالیکه تقاضای کالاها در زمان جنگ باعث تشویق توسعه بازارهای عمده شهری گردیده بود، تولیدکنندگان بازار از پایان گرفتن خرید نیروهای متفقین و نیز احیای واردات غربی صدمه دیدند.

برنامه‌های نوسازی و اصلاح اقتصادی، در زمان جنگ و پس از آن، تحلیل رفتند. تورم، که هنوز در سطح بالای سال ۱۹۴۴ میلادی ثابت مانده بود، دوباره پس از سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) روبه افزایش گذاشت. انحصار دولت در امر تجارت خارجی، که تا حدودی بر واردات نیز کنترل داشت، در سال‌های پس از جنگ تقریباً "بدون اثر گردید، زیرا کشورهای غربی مجدداً کنترل بیشتری روی ایران پیدا می‌کردند و باهرکاری که صادرات کشور متبوعشان به ایران را محدود می‌کرد مخالفت می‌نمودند. فساد گسترده‌ای که در سطح ادارات گمرک وجود داشت باعث تقلب و سندسازی در اجازه‌های ورود و خروج کالاها و اعلامیه ورود می‌گردید، به‌طوری‌که تجارت خارجی دیگر پیرو هیچ قاعده و نظمی نبود (۴۲).

دامنه محدود صنعت در ایران آن‌روز را می‌توان از روی این حقیقت که در سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۹ شمسی) تنها ۵۳،۰۰۰ نفر در کل کارخانجات ایران مشغول به‌کار بودند، و این رقم کمتر از نیم‌درصد از کل جمعیت کشور بود، به‌دست آورد. در حالیکه تنها در سطح صنعت نفت که با کارآئی بالا توسط انگلیسی‌ها اداره می‌شد ۶۷،۰۰۰ نفر، و در صنعت فرش بافی یک صدوسی هزار نفر (وبلکه هم بیشتر) به‌کار اشتغال داشتند (۴۳). صنعت ایران از ماشین‌هائی بسیار قدیمی با بازده کم استفاده می‌کرد و گفته می‌شد بسیاری بیش از حد لازم به‌کار گرفته شده است، با توجه به این واقعیت مقام کوچک صنعت در اقتصاد آن روز ایران را می‌توان تجسم نمود.

امکانات حمل‌ونقل، علیرغم اینکه خط آهن سرتاسری ایران توسط نیروهای متفقین توسعه داده شده بود، در طول جنگ از جهت مرمت و نگهداری دچار لطمه شدید گردید. در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ شمسی) در مورد وضعیت خطوط آهن و بنادر ایران این چنین قضاوت می‌شد که: "به نقطه‌ای نزدیک می‌شود که احتمال دارد تمام اقتصاد مملکت را از پای درآورد." (۴۴). افت ناگهانی ترافیک راه آهن پس از جنگ به معنی یک ضرر اقتصادی هنگفت برای خطوط آهن بود. هزینه حمل بار افزایش پیدا کرد و برای هر تن - کیلومتر به ۵ برابر سطح هزینه مشابه آن در آمریکا رسید، و این درحالی بود که کارگران خطوط آهن ایران دستمزد بسیار کمتری دریافت می‌داشتند. (۴۵) پس از سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۹ شمسی) به کمک امریکائی‌ها اصلاحاتی در سیستم حمل‌ونقل



ایران به عمل آمد، اما بهر حال هنوز بسیار توسعه نیافته و عقب مانده بود. جنبه‌های دیگر عقب ماندگی اقتصادی ایران در دهه بعد از جنگ جهانی دوم را می‌توان در این حقیقت مشاهده نمود که هیچ‌یک از شهرهای ایران تا قبل از سالهای دهه ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰-۱۳۴۰ شمسی) دارای یک سیستم آب آشامیدنی مدرن نبود، و یا اینکه مصرف سرانه اقلامی نظیر برق و سیمان به مراتب حتی از ترکیه و مصر کمتر بود، تا چه رسد به کشورهای پیشرفته‌تر، (۴۶). در مورد نظام آموزشی ایران نیز نوسازی و یا توسعه اندکی به عمل آمده بود. تعداد محصلین دانشگاه در هر هزار نفر از جمعیت بسیار کمتر از مصر، ترکیه، و یا سایر کشورهای آسیائی بود.

ساختار اجتماعی شهری در ایران پس از جنگ ثابت نبود، و توسعه روزافزون امورشهری به همراه ظهور گروه‌های اجتماعی جدید شهری به معنی پیدایش ناآرامی اجتماعی در شهرها بود. توسعه شهرها به دلایلی چند و از جمله تقاضای زمان جنگ در مورد خدمات و کالاهای شهری، گسترش حرفه‌ها، و رشد روزافزون ارتش، ژاندارمری، و دیوانسالاری اداری به وجود آمده بود. جمع آمدن ثروت در دست ایرانیانی که از جنگ سود می‌بردند به ایجاد یک طبقه متوسط جدید کمک نمود. بعضی از این افراد علاقمند بودند که در صنایع تولیدی سرمایه‌گذاری کنند، و لذا آن بخش از صنعت ایران که در مالکیت بخش خصوصی بود پس از جنگ گسترش یافت. طبقه متوسط جدید متمایل به اصلاحاتی بود که ثبات اقتصادی و کارآئی دولت را بهبود بخشد. اینان همچنین علاقمند بودند که قدرت سرمایه خارجی در ایران را، که بخصوص در سرمایه‌گذاریهای شرکت نفت ایران و انگلیس تجلی یافته بود، محدود کنند (۴۷). طبقات متوسط بازار، و بخشی از طبقات متوسط جدید، و ملی‌گرایان و سرمایه‌دارانی که هرروزه بیشتر از پیش به جنگیدن در راه استقلال اقتصادی و سیاسی ایران و کاهش رقابت و کنترل خارجی‌ها بر اقتصاد ایران اظهار علاقه می‌نمودند.

طبقه روبه رشد روشنفکران نیز یکی از گروه‌های اجتماعی جدید و مهم بود. تحصیلکرده‌های جوان ایران، که در تهران و یا خارج از کشور درس خوانده بودند، میدان محدودی برای بروز استعدادهای خود داشتند. تقاضای بازار کار برای روشنفکران و متخصصین که البته از نیاز واقعی جدا است، از عرضه کمتر بود. میان روشنفکران نیز بیکاری وجود داشت، و لذا هم محصلین و هم فارغ‌التحصیلان

مسائل خود را شبیه به مسائل همه ملت ایران می‌دیدند. روشنفکران و محصلین در صف مقدم بسیاری از حرکت‌های اعتراض آمیز اجتماعی بودند، و غالباً در رابطه با استقلال ایران و انجام اصلاحات عمیق اجتماعی داد سخن می‌دادند. شاید تنها جائیکه برای استخدام این افراد وجود داشت همان نظام وسیع اداری بود که طبقات پائین آن بستر نارضایتی‌ها بود، در حالیکه افرادی که در سطوح بالای آن بودند به سبب سودهای کلان در رژیم گذشته شهرت داشتند. تنفر از دخالت خارجی‌ها از ویژگیهای کارمندان جوان دولت بود (۴۸).

طبقات متوسط پائین، نظیر صنعتگران و مغازه‌داران بازار، یکی از کانون‌های اصلی نارضایتی اجتماعی و ناسیونالیستی در دوران پس از جنگ بود. این گروه از تقاضای زمان جنگ سود برد، اما در اثر بحران اقتصادی بعد از جنگ لطمه دید. علیرغم اینکه این گروه یک گروه اجتماعی جدید نبود، اما دور نمای آن در سال‌های پس از جنگ تغییر نمود. اعضای این گروه مشاهده می‌کردند که موقعیتشان به وسیله رقابت کالاها و خدمات خارجی، توجه دولت به طبقات بالا و متوسط جدید، و شرایط اقتصادی که موجب کاهش قدرت خرید ایران می‌شد، به خطر افتاده است. این افراد مشکلات ایران را در رابطه با عملکرد منافع خارجی‌ها می‌دانستند. آنها به یک طبقه مذهبی احیاء شده‌ای متصل بودند که از فرصت به دست آمده در اثر پایان یافتن دیکتاتوری ضد روحانی بهره‌جسته و در حال تجدید بیان اصول و دستورات مذهب و کسب مجدد بخشی از مقام و منزلت قبلی سیاسی - اجتماعی خود بودند.

طبقه کارگران صنعتی، با وجودیکه هنوز کوچک بود، پس از جنگ جهانی دوم به‌طور روزافزونی اهمیت یافت. سالهای جنگ و پس از جنگ شاهد تشکیل اتحادیه‌های کارگری فراوانی بود که بالاخره در سه فدراسیون کارگری تقسیم گردید. اکثر اتحادیه‌ها تحت رهبری و مرام حزب توده بودند، اما بعضی از آنها نیز به احزاب دیگر و از جمله احزاب دولتی وابسته شدند، و پاره‌ای از آنها نیز توسط کارفرمایان و به منظور مقابله با اتحادیه‌های حقیقی ایجاد شده بود. کارگران یکی از نیروهای عمده رادیکال در ایران شدند. بحران اقتصادی مستقیماً روی معیشت آنها اثر می‌گذاشت و لذا آنها آشوبهایی را به منظور ایجاد اصلاحات اقتصادی و ملی‌کردن صنعت نفت می‌کردند. در سالهای پس از جنگ چندین اعتصاب کارگری مهم اتفاق افتاد که اکثر آنها

دارای عواقب سیاسی و اقتصادی عظیم بود. مشهورترین آنها اعتصاب کارگران نفتی در مناطق نفت خیز شرکت ایران وانگلیس در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۳۰ شمسی) بود (۴۹). نرخ بیکاری در زمان بعد از جنگ، به جهت توسعه شهرها در خلال جنگ، بالا بود، این بیکاری به طور مطلق حتی از قبل از جنگ نیز بیشتر بود. بیکاران یکی از عناصر موثر در بی ثباتی های اجتماعی بودند که از حرکت هایی که در جهت تغییر اوضاع به عمل می آمد حمایت می کردند.

در آن طرف خط قلبی از قدرتمندان قرار داشتند که در ساختار اجتماعی موجود سود می بردند. اینها عبارت بودند از مقامات طراز اول اداری، کسانی که از ناحیه کشاورزان سود می بردند، و بعضی از بازرگانان که از سیستم عقب مانده توزیع استفاده کرده و کالاها را ارزان خریده و گران می فروختند، پاره ای از سهام داران صنعتی، بسیاری از افسران ارتشی، و آن دسته از افراد طبقه متوسط که از ناحیه صنعت و تجارت خارجی سود می بردند نیز جزو به اصطلاح گروه "افراد راضی از اوضاع" بودند. شرایط اقتصادی در شهرها بهتر از روستاها بود و اختلاف سطح درآمدها نیز بیشتر بود. در اواخر سالهای ۱۹۴۰ میلادی (حدود ۱۳۲۰ شمسی) برآورد می شد که ۶۰ درصد از ساکنین شهری در شرایط کثیف و ناسالمی زندگی می کنند (۵۰).

یکی دیگر از گروه های بسیار ناراضی، گروه علمای مذهبی بود که از خلع سلطنت رضاشاه برای تحکیم موقعیت خود در بسیاری از زمینه ها بهره جسته بود. خیلی از زنان شهری دومرتبه چادر به سر کردند، اگرچه این بار روبنده نمی گذاشتند، اما علماء بیش از این به دنبال پیاده کردن احکام اسلام بوده و بسیاری از آنها نیز بانفوذ و کنترل روزافزون خارجی ها بر اوضاع ایران مخالف بودند. با اینکه اکثر علماء هنوز تا آن زمان به طور فعال در مسائل سیاسی داخل نمی شدند، اما نفوذ آیت الله کاشانی که از علمای فعال سیاسی و ضد انگلیس بود روبه ازدیاد بود. اوارتباط نسبتاً متغیری نیز با گروه تروریستی و بنیادگرای فدائیان اسلام که در حدود سال ۱۹۴۵ میلادی (۱۳۲۴ شمسی) تاسیس گردیده بود داشت. ناراضی ای که توسط این گونه افراد ابراز می گردید و نوع درخواستهای ایشان دارای اهمیت روزافزونی بود.

بحران پس از جنگ جهانی دوم در ایران، و درخواست ایجاد تغییرات و اصلاحات از ناحیه بخش عظیمی از مردم، موجب شد که حتی مجلس شورای

ملی و دولت نیز، با اینکه تحت نفوذ مالکین بزرگ بودند، به دنبال اقدامات مبتنی بر توسعه اقتصادی بودند. نفوذ آمریکا در ایران افزایش یافته بود، و از آنجائیکه در آن زمان ایالات متحده مسئولیت عمده ثبات دولت ایران را برعهده داشت، طبیعی بود که برای دریافت کمک در زمینه توسعه اقتصادی دست نیاز به سوی آمریکا دراز شود. بنابر درخواست و دعوت ایران، شرکت مهندسی امریکائی "موریسون - نودسون"<sup>۷</sup> در ماه اوت سال ۱۹۴۷ میلادی به مطالعه اوضاع پرداخته و برنامه توسعه‌ای را پیشنهاد کرد. تاکید بیشتر این شرکت بر تکنولوژی کشاورزی و توجه و تاکید کمتر روی صنعت بود. طبق برنامه قرار بود که تولید پنبه خام و پشم افزایش یابد، اما کارخانه جدیدی که آنها را بیافد پیش‌بینی نگردیده بود. بعضی از ایرانیان از این برنامه به انتقاد پرداختند و معتقد بودند این نقش بدی است که به ایران واگذار شده زیرا باید مواد اولیه را به قیمت ارزان به غرب فروخته و محصولات تمام شده کارخانجات غربی را به قیمت‌های گزاف بخرد. یکی از اقتصاد دانان ایرانی در اواخر سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) برنامه خاصی در این مورد تدوین نمود. در این طرح بخش اصلی سرمایه‌گذاری به حمل‌ونقل و کشاورزی تعلق گرفته بود، اما برای بخش صنعت نیز در حدود سه برابر طرح "موریسون - نودسون" سرمایه‌گذاری پیش‌بینی گردید (۵۱).

کمیسیونی برای برنامه مزبور تعیین شد تا پیش نویس لایحه آنچه را که به "برنامه هفت‌ساله" موسوم گردید تهیه نماید. گزارش کمیسیون مزبور به مجلس در ماه اوت سال ۱۹۴۸ میلادی نشان می‌دهد نحوه فشار اوضاع به دولت که منجر به تدوین لایحه مزبور گردید چگونه بوده است. این گزارش بدین صورت شروع می‌شود که:

"این مطلب برکسی پوشیده نیست که این روزها، اقتصاد مملکت دارد یکی از بحرانی‌ترین شرایط خود را می‌گذراند بطوری که قدرت تولید کشور پائین آمده، و حجم صادرات تنزل یافته، و در نتیجه الزامی به وجود آمده که مواد اصلی مورد نیاز زندگی مردم از خارج وارد شود. همچنین قدرت خرید ریال نیز پائین آمده،

هزینه زندگی افزایش یافته، و فقر و بیکاری به وجود آمده است. وسعت این بحران اقتصادی به گونه‌ای است که قدرت و راههای فردی، اقدامات و ابتکارات شخصی، و حتی اقدامات پراکنده دولت نیز قادر به رفع آن نیست (۵۲)."

در عین حال، امریکائی‌ها نقش وسیعی در طرح مزبور داشتند. ماکس و. تورنبرگ<sup>۸</sup> که یکی از مدیران نفتی و مشاورین به نام بود، و در ایران نیز نقش مشاورت را برعهده داشت، از بانفوذترین افراد در این طرح بود. در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ شمسی) تورنبرگ موفق گردید که از خدمات یک کنسرسیوم نفتی امریکائی به نام "شرکت مشاورین ماوراء بحار"<sup>۹</sup> در رابطه با طرح مزبور استفاده نماید. این شرکت موظف گردیده بود که نیازهای ایران را بررسی نموده و در مدیریت اجرائی برنامه کمک کند. در ماه فوریه ۱۹۴۹ (بهمن ۱۳۲۷ شمسی) طرح برنامه عمرانی از تصویب گذشت. شرکت فوق‌الذکر نیز، بر مبنای بررسی‌هایی که انجام داده بود، گزارش پرحجمی منتشر کرد که در آن بر توسعه فنی، بخصوص در زمینه‌های کشاورزی و حمل‌ونقل، تاکید شده بود. در این گزارش منافع بالقوه اصلاح ارضی به فراموشی سپرده شده بود، و این امری بود که شخص تورنبرگ اختصاصاً "انکار می نمود (۵۳)."

نه دولت ایران و نه شرکت مشاورین فوق‌الذکر پیش‌بینی اصلاحاتی را در ساختار اجتماعی و یاسیستم اجاره زمین ننموده بودند. بنای آنها بر این بود که بهبود وضع کشاورزی صرفاً "از طریق آموزشی و فنی حاصل شود. شرکت مزبور بهبودهای عمده‌ای را در سیستم‌های حمل‌ونقل و ارتباطات توصیه کرد. در مورد صنعت نیز، در گزارش شرکت آمده بود که کارخانجات موجود دچار عدم کارائی، زیادی کارکنان، تمرکز بیش‌از حد، و عقب‌ماندگی فنی می‌باشند. اکثر این مشکلات به مالکیت دولتی کارخانجات وابسته شده بود، که مطابق معمول بازده اندکی داشتند. در گزارش فوق آمده بود که: "اگر بخواهیم کارایی کارخانجات و کیفیت مدیریت آنها را بالا ببریم، اساساً چاره‌ای جز مالکیت خصوصی و ایجاد انگیزه سودبری نداریم (۵۴)."

8 Max W. Thornburg

9 Overseas Consultants Inc. (OCI)

دست صنایع موجود خلاص کند، و توصیه‌هایی هم در زمینه گسترش صنایع خصوصی سبک به عمل آمده بود. آنچه در مورد مالکیت دولتی کارخانجات در ایران برشمرده می‌شد واقعیت داشت، اما این احتمالاً تنها راه به حرکت در آوردن سرمایه‌ها و ایجاد سرمایه‌گذاری در امر صنعت نبود.

برنامه‌عمرانی مزبور، به‌صورتی که در مجلس و دولت تصویب گردیده بود، اهداف معتدلی داشت، و نرخ پیش‌بینی شده سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌عمرانی دولت به مراتب کمتر از سال‌های قبل از جنگ پیش‌بینی گردیده بود (۵۵). اما حتی همان اهداف محدودی که برای یکسال‌ونیم اول پیش‌بینی شده بود به دست نیامد. پس از قطع صادرات نفت در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۲۰ شمسی) برنامه مزبور عملاً به حال تعلیق درآمد. حتی قبل از آن نیز، اکثر موءسسات دولتی سعی کردند بخشی از بودجه برنامه فوق را به دست آورند، به‌طوری که آنچه واقعاً برای خرج روی پروژه‌های عمرانی برنامه باقی مانده بود رقم اندکی بود (۵۶).

دست‌آورد ناچیزی که در سال اول اجرای برنامه به دست آمده بود موجب انتقاد روزنامه‌های ایران از این برنامه گردید. این اتهام مطرح شد که گروه حاکم قبلی این برنامه را فقط به منظور خوابانیدن ناآرامی‌ها طرح کرده و علاقه‌ای برای کاربرد جهت تغییر اقتصادی جامعه نداشته‌اند. آمریکا و انگلستان نیز از اینکه از افرادی حمایت می‌کردند که توجه‌چندانی به توسعه اقتصادی ایران نداشتند مورد سرزنش قرار گرفتند. پس از آنکه شخصی که دارای تمایلات مشکوک بود سعی کرد در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ شمسی) شاه را ترور نماید حزب توده غیرقانونی اعلام گردید، علیرغم اینکه هنوز کنترل روزنامه‌هایی را که به این برنامه و مشاورین خارجی‌اش حمله می‌نمودند در دست داشت.

در ماه ژوئن سال ۱۹۵۰ میلادی (خرداد ۱۳۲۹ شمسی) شرکت مشاورین امریکائی بیانیه‌ای در مورد شکست‌های برنامه مزبور، و نیز نیروهای قدیمی فاسدی که باعث این شکست‌ها شده بودند صادر نمود. در این بیانیه به مجریان دولتی برنامه فوق متهم گردیده بودند که هیچ تصمیم جدی برادامه اجرای آن ندارند (۵۷). هیچ‌یک از پروژه‌های برنامه به‌طور منظم تعقیب نمی‌گردید و سرمایه‌ها را روی پروژه‌هایی که جزو برنامه نبود خرج می‌کردند. در ژانویه سال ۱۹۵۱ میلادی (آذرماه ۱۳۲۹ شمسی)، به جهت اختلاف نظرهایی که

به وجود آمد، قرارداد بین ایران و شرکت مشاورین امریکائی خاتمه یافته اعلام شد. مدیر ایرانی برنامه مزبور اظهار داشت که اختلاف اصلی برسر این مسئله است که ایران می خواهد بسیار سریعتر از آنچه شرکت مزبور توصیه می کند صنعتی شود. غالباً این طور گفته می شود که قطع سهم الامتیاز نفت که شرکت نفت ایران و انگلیس می پرداخت باعث توقف برنامه فوق گردید، اما حقیقت آن است که برنامه فوق قبل از ملی شدن نفت عملاً کنار گذاشته شده بود.

احیاء صنعتی تنها قسمت از برنامه بود که نتایج مهمی به دست داد. کارخانجات متعلق به دولت را تمیز کرده به بخش خصوصی فروختند، به طوریکه اکثر کارخانجات ایران به مالکیت خصوصی درآمد. سطح تولید نیز از رقم بسیار ناچیز بعد از جنگ ترقی نمود. اما رقابت روزافزون اجناس خارجی، به همراه مصرف پائین بازار داخلی، به معنای این بود که از برنامه های جاه طلبانه توسعه صنعتی باید چشم پوشی کرد. بعضی از کارخانجات پارچه بافی باردیگر مجبور به تعطیل شدند. احیاء صنعتی محدود گردید اگرچه ممکن بود بدون برنامه مزبور نیز چنین شود.

برنامه هفت ساله و پس از آن نیز کوششهایی که با حمایت ایالات متحده امریکا در جهت برنامه ریزی به عمل می آمد، براین فرض استوار بود که همان گروههایی که منافعشان در گرو حفظ ساختار اجتماعی موجود بود می توانند عامل رفورم و توسعه اقتصادی شوند. این فرض که می توان بدون ایجاد تغییر اساسی در ساختار اجتماعی، توسعه مطلوب صنعتی داشت از عوامل اصلی تضعیف هرگونه برنامه ریزی در ایران بود. در برنامه مورد اشاره حتی در مورد ایجاد یک تغییر اساسی در ساختار مالیاتی فکری نشده بود، تا احتمالاً بتوان پس اندازهای افراد ثروتمند را به کار انداخته و قدرت خرید کالاهای ایرانی در افراد فقیر را بالا برد. بحران اقتصادی و اجتماعی که قرار بود توسط برنامه مزبور مرتفع گردد در طول اجرای برنامه عمیق تر گردید (۵۸). این بحران و نارضایتی ژرفی که در اثر آن پدید آمد یکی از پایه های اساسی حرکت ملی گرایانه ای بود که از ویژگیهای سالهای منازعه نفتی است.

### بحران نفت و مصدق

در جمع بندی بحران نفتی که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم در ایران

وجود داشت اینطور می‌توان گفت که ایرانی‌ها شکایات عدیده‌ای علیه شرکت نفت ایران و انگلیس داشته، و احساسات مردم علیه شرکت مزبور در سالهای پس از جنگ به‌نحو روزافزونی تهییج گردید. در حالیکه قیمت‌های نفتی و منافع شرکت مزبور از زمان انعقاد قرارداد در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ شمسی) به بیشتر از سه برابر افزایش یافته بود، حق‌الامتیازی که شرکت به‌دولت ایران پرداخت می‌نمود بالنسبت کم‌تر شده بود. این شرکت، حتی اگر از نقطه‌نظر درصد منافع نیز حساب کنیم، هرروزه درصد کمتری از درآمد روبه‌رشد خود را به‌عنوان حق‌الامتیاز می‌پرداخت. این مطلب، بخصوص درمقایسه باقراردادهای نفتی مناسب‌تری که شرکت‌های نفتی امریکائی با کشورهای دیگر بسته بودند، بسیار آزاردهنده بود. ایران همچنین با این مطلب که حق هیچ‌گونه دخالت و یا اظهارنظری در امور شرکت مزبور را نداشت، حتی دفاتر مالی شرکت رانیز نمی‌توانست بازرسی کند، و اینکه باید خود برای نفت مصرفی ایران قیمت بالایی بپردازد و اینکه تنها تعداد خیلی کمی از ایرانی‌ها برای کارهای تخصصی شرکت آموزش دیده بودند، مخالفت می‌نمود. سود خالص شرکت نفت ایران و انگلیس در بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ شمسی) پس از کسر رقم بالائی به‌عنوان مالیات به‌دولت انگلیس، حق‌الامتیازها، و رقم‌های مبالغه‌آمیز استهلاک دستگاهها، ۲۵۰ میلیون پوند انگلیسی بود، در حالیکه حق‌الامتیازی که به‌دولت ایران پرداخت شده بود تنها ۹۰ میلیون پوند بود. این شرکت بسیار بیشتر از آنچه به‌دولت ایران حق‌الامتیاز می‌داد تحت‌عنوان مالیات به‌دولت انگلیس پرداخت می‌نمود. علاوه‌براین، رشد احساسات ناسیونالیستی و رادیکالی در دوران پس از جنگ، تنفر ایرانیان را از اینکه چرا باید شرکت مزبور کنترل امور سیاسی و اقتصادی جامعه را در دست داشته باشد افزایش داد. شرکت نفت ایران و انگلیس به‌عنوان یکی از عوامل و راه‌های مهم نفوذ و کنترل انگلیس بر ایران قلمداد می‌گردید (۵۹).

در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) دولت ایران در مورد تغییر مفاد امتیازنامه نفت مذاکراتی را با شرکت نفت ایران و انگلیس آغاز کرد. شرکت مزبور در پایان مذاکرات "الحاقیه قرارداد" ای را پیشنهاد نمود که بسیار از آنچه ایرانی‌ها مطالبه می‌کردند کمتر بود، اما دولت محافظه‌کار ایران در تاریخ ژوئیه ۱۹۴۹ میلادی (خرداد ۱۳۲۸ شمسی) با قبول آن موافقت کرد. لیکن،



موافقت مزبور بین مردم شهرت خوبی نداشت و لذا توسط مجلس رد گردید. انتخابات مجلس که در سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ شمسی) برگزار گردید حول محورنفت دور می‌زد و جبهه‌ملی که دارای تمایلات ملی‌گرایانه بوده و از ائتلاف گروهها و احزابی که با الحاقیه قرارداد فوق‌الذکر و تسلیم ایران در مقابل منافع خارجی‌ها مخالف بوده و رهبری آن را دکتر محمد مصدق برعهده داشت پیروزی عظیمی به‌دست آورد. نخست‌وزیر جدید، سرهنگ رزم‌آرا، در کوشش برای نکه الحاقیه فوق را به تصویب مجلس برساند تاخیر نمود، زیرا مشاهده می‌کرد احساسات عمومی مردم و مجلس با آن مخالف است. ولی بهرحال، موضع او در حمایت از الحاقیه مزبور عموماً "به‌عنوان دلیل ترور او توسط یک ناسیونالیست مذهبی که به گروه افراطی فدائیان اسلام تعلق داشت قلمداد می‌شود. (فدائیان اسلام گروه کوچکی از مردان جوان و بنیادگرائی بودند که کسانی را که به‌نظر آنها دشمنان اسلام بودند ترور می‌کردند).

احساسات همگانی مردم و تظاهرات به‌گونه‌ای بود که مجلس به‌طور کامل موضعی متمایل به مصدق اتخاذ نمود. در ماه مارس ۱۹۵۱ میلادی (فروردین ۱۳۲۹ شمسی) ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس رسید. بلافاصله پس از این قضیه مصدق نخست‌وزیر شد و به‌جای حسین علاء که منتخب شاه بود به مسند نشست. مصدق رهبری ائتلافی را از احزاب ناسیونالیست مذهبی و غیرمذهبی به‌نام جبهه ملی برعهده داشت. در اوایل مذاکرات با انگلیسی‌ها، درخواست‌های ایران مورد حمایت سفیر آمریکا، هنری‌گرادی<sup>۱۰</sup>، و سایر مقامات امریکائی قرار گرفت، زیرا آنها نمی‌توانستند ببینند که شرکت‌های نفتی انگلیسی در رقابت با امریکائی‌ها از تفوق بیشتری برخوردارند. اما بعدها مقامات امریکائی هرروزه نسبت به نتایج رادیکال و افراطی اقدامات ایرانیان احساس خطر بیشتری نمودند. حزب توده که غیرقانونی اعلام شده بود، پس از یک دوره کاهش نفوذ در اواخر دهه ۱۹۴۰ میلادی، دوباره در دوران ملی شدن نفت قدرت به‌دست آورد، و تظاهرات و اعتصابات که به رهبری این حزب انجام می‌شد ابران را به سمت خط‌مشی‌های ضدانگلیسی و ضد امریکائی سوق می‌داد. امتناع شرکت نفت ایران و انگلیس از تقسیم منافع خود با ایران بر مبنای ۵۰ - ۵۰، که در قراردادهای نفتی جدید امریکائی‌ها اعمال می‌گردید، و

10. Henry Grady

لجاجت آن شرکت روی بقیه مسائل، بسیاری از افراد میانه‌رو را به سمت ملی کردن نفت کشانید، همچنانکه تظاهرات خیابانی و تهدید به قتل‌ها نیز موءثر بود. انگلیسی‌ها در ابتدا قضیه را به دادگاه بین‌المللی لاهه ارجاع دادند. دادگاه مزبور نیز نظر داد که در این مورد حق هیچ‌گونه رایی برای خود قائل نیست، یعنی موضوع به قوانین ایران مربوط شده و ایران حق دارد نفت خود را ملی نماید (پرداخت غرامت نیز همواره از ناحیه ایران قول داده شده بود). از طرف دیگر، هم در ایالات متحده آمریکا و هم در انگلیس چهره دکتر مصدق به‌طور روزافزون اما غلط، فردی عقب‌مانده و خطرناک، که احتمال داشت ایران را به دست روسها بدهد، ترسیم می‌گردید. در حقیقت او فرد ناسیونالیست و ضدامپریالیستی بود که می‌خواست مانع کنترل هرکشور خارجی بر ایران شود.

پس از ملی کردن صنعت نفت، مصدق و پیروانش آشکارا انتظار داشتند آمریکا را در چهره کشور ثالث بی‌طرفی که حاضر است به ایران وام داده و نفت ایران را بخرد ببینند اما در حقیقت آمریکا، پس از اینکه دولت ترومن چندبار سعی کرد که در ماجرا میانجیگری نماید اما موفق نگردید، هرروزه بیشتر از پیش با ملی شدن نفت مخالفت نموده و شرکت‌های نفتی امریکائی در تحریم جهانی نفت علیه ایران که توسط شرکت‌های بزرگ نفتی دنیا پس از ملی شدن نفت ایران و به تحریک شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آمده بود مشارکت می‌کردند. شرکت نفت ایران و انگلیس کشتی‌های جنگی انگلستان را به حمایت از بایکوت نفت ایران وارد معرکه کرد، زیرا معتقد بود این نفت به آنها تعلق داشته و توسط ایرانیها دزدیده شده است. شرکت ملی نفت ایران، پس از ملی شدن و به منظور انجام اموری که قبلاً "توسط شرکت نفت ایران و انگلیس انجام می‌شد تاسیس گردید و توانست مقداری نفت تولید نماید، اما در خلال جریان ملی‌سازی قادر به فروش آن نبود، مگر در چند مورد استثنائی و در اواخر کار فروشی به شرکت‌های ایتالیائی و ژاپنی که "تحریم و محاصره ایران را نادیده انگاشتند" صورت گرفت. بدین ترتیب در آمد نفتی ایران عملاً "به صفر رسید، و این درحالی بود که دولت حقوق کارمندان صنعت نفت را تمام و کمال می‌پرداخت، تا مبادا آنها از قضیه ملی شدن نفت دچار خسارت مالی شوند. کوششهای متعددی که در جهت مصالحه فیما بین به عمل آمد، و غالباً "ایالات متحده نیز در آنها شرکت می‌جست، به‌جائی نرسیدند زیرا در طرحهایی که

شرکت نفت ایران و انگلیس به منظور مصالحه عرضه می نمود، و حتی طرحی که بانک جهانی در اواخر کار بدین منظور ارائه نمود، کنترل صنعت نفت و بخش اعظمی از منافع حاصله در دست خارجی ها باقی می ماند (۶۱).

بدین ترتیب دولت جدید ایران با مسائل مهم اقتصادی مواجه گردید که حتی از مشکلات انبوه اقتصادی پس از جنگ دوم در ایران نیز عظیم تر بود. دولت انگلیس نیز، برای اینکه فشار را بیشتر کند، محدودیتهای فراوانی در زمینه تجارت خارجی ایران و نیز تبدیل اندوخته‌هایی که ایران در انگلستان داشت ایجاد نمود. دولت دکنتر مصدق، به منظور مقابله با بحران مالی حاصله، لویحی در زمینه کنترل تجارت خارجی به طوری که باعث تقویت صادرات و تقلیل واردات شود ارائه نمود. مصدق هم چنین امیدوار بود که از دولت ایالات متحده وام قابل ملاحظه‌ای دریافت نماید، و قول این کار نیز قبلاً از طرق غیررسمی داده شده بود. در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۳۰ شمسی) دکتر مصدق به امریکا مسافرت نموده و کوشش کرد که دولت ترومن را متقاعد نماید که برای جلوگیری از کسب قدرت به وسیله نیروهای چپ در ایران اعطای یک وام به این مملکت ضروری است. اما دولت ایالات متحده از دادن چنین وامی خودداری کرد و اظهار داشت ایران قبل از اینکه منتظر چنین وامی باشد لازم است قضیه نفت را با شرکت انگلیسی حل و فصل نماید. دشمنی امریکا با ایران در قضیه ملی شدن صنعت نفت، و حمایت امریکائی‌ها از مواضع دولت انگلیس، باعث ایجاد نفرت در دل ایرانی‌ها نسبت به ایالات متحده گردید. پیش از این عموم مردم تصور می کردند که اهداف امریکائی‌ها از انگلیسی‌ها جدا است. بعدها نیز هربار ایران تقاضای دریافت وام از امریکا نمود با پاسخ منفی آن کشور مواجه گردید، اگرچه کمک‌های چندی به صورت نظامی و نیز "اصل چهار" در اختیار قرار داده شد.

در طول سالهای ملی کردن صنعت نفت، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی در ایران تشدید یافته، و ناآرامی‌های عمومی، که در قالب حرکت‌های گوناگونی سازمان یافته بود، افزایش یافت. همچنین بعضی از رهبران ایران از موضوع نفت تاحدودی برای منحرف نمودن توجه مردم از مشکلات اجتماعی موجود بهره‌برداری می کردند، و در اوایل دوران حکومت مصدق اصلاحات اساسی به عمل آمده خیلی کم بود. از طرف دیگر، فشار مردم برای ایجاد اصلاحات هرروزه بیشتر

می شد، به طوریکه دولت و مجلس بیش از پیش مجبور بودند که به این درخواستها توجه نمایند. در اواخر دوران حکومت مصدق اقدامات بیشتری در جهت رفورم اجتماعی صورت گرفت. اگر حکومت مصدق بیشتر دوام می یافت، احتمال این وجود داشت که بر میزان اقدامات اصلاحی دولت افزوده شود.

خط مشی کلی حزب توده در خلال این دوران این بود که شعارها و درخواستهای ناسیونالیستی عمومی مردم را با دلائلی همراه سازد که ایران، با قطع کلیه پیوندهای خود با غرب و تکیه بر تجارت با روسها و اعتماد بر حسن نیت آنها، وضع بهتری پیدا خواهد کرد. فشار از ناحیه افکار ناسیونالیستی و نیروهای چپ آنقدر قوی بود که بتواند عامل تشویق اقدامات اصلاحگرایانه اقتصادی و اجتماعی بوده باشد. در تابستان سال ۱۹۵۲ میلادی (۱۳۳۱ شمسی) مصدق فرمانی را امضاء کرد که به موجب آن کلیه مالکین بزرگ باید از ۲۰ درصد از سهم محصول خود صرف نظر نمایند، از این رقم ۱۰ درصد آن به کشاورزان تعلق و ۱۰ درصد بقیه نیز در اختیار بانک جدیدالتاسیس روستائی قرار می گرفت و به مصرف کمک به کشاورزان برای پرداخت وام می رسید. همچنین به منظور وصول مالیاتهای معوقه ثروتمندان، کمیسیون هائی در سرتاسر ایران تشکیل گردید که به مامورین اختیار می داد تا افرادی را که بدهیهای عقب مانده دارند زندانی نموده و اموالشان را مصادره نمایند (۶۲).

با وجود آنکه مصدق در ایران بسیار حسن شهرت داشت، اما شاه و مشاورین خارجی اش علاقه داشتند تا او برکنار شود، به همانگونه که شرکت نفت ایران و انگلیس و نیز دولت جدید محافظه کار انگلیس تحت رهبری چرچیل چنین علاقه ای داشتند. در اواسط سال ۱۹۵۲ میلادی (۱۳۳۱ شمسی) شاه مصدق را برکنار نموده و قوام السلطنه را به جای او به سمت نخست وزیر منصوب نمود. اما ابراز احساسات و تظاهرات عمومی به پشتیبانی از مصدق آنچنان زیاد بود که نامبرده بزودی با اختیارات فوق العاده به سرکار خود برگشت. در ایران اکثر مردم معتقد بودند که دولت امریکا پشت سر جایگزینی مصدق با قوام قرار داشت (۶۳). شخصیت ذاتی مصدق و اینکه او می توانست انبوه مردم را به خود جذب نماید، به همراه یک عمر شجاعت و صداقت، او را در بین اکثر ایرانیان بسیار مشهور ساخته بود.

بازگشت مصدق به کار نشانه قدرت و اراده جدید ائتلاف ملی گرایان، و علامتی

در زمینه آغاز پاره‌ای اصلاحات جدی بود. در سال ۱۹۵۲ میلادی اقداماتی در جهت جمع‌آوری الزامی مالیات‌ها و کاهش سهم محصول ملاکین صورت گرفت. اجرای چندین پروژه در زمینه احداث سدهای آبیاری آغاز گردید. و همچنین برنامه توسعه مناطق روستائی، به‌کمک اژانس همکاری‌های فنی ایالات متحده، به‌کار آموزش کشاورزی روستائیان و کنترل آفات پرداخت. کنترل واردات کشور و برنامه‌ریزی‌های دولت موجب اولین توسعه چشمگیر صنعت در دوران پس از جنگ گردید. تولید کارخانجات شکر تصفیه شده، پارچه‌بافی، و مواد معدنی افزایش یافت. همچنین دولت به‌ایجاد چهار کارخانه بزرگ نساجی، چندین کارخانه تولید و عرضه خشکبار، یک کارخانه سیمان، و چندین کارخانه تصفیه شکر اقدام نمود. اقداماتی که در زمینه تشویق صادرات به‌عمل می‌آمد موجب رشد عملی صادرات در سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۱ شمسی) گردید (۶۴).

قطع درآمدهای نفتی، کاهش زمینه‌اشتغال در رشته‌های مربوط به نفت، و زوال تدریجی روابط اقتصادی ایران با امریکا و انگلیس، به فشار خود بر اقتصاد ایران ادامه می‌داد. کاهش واردات و کمیابی اجناس به بالا رفتن نرخ تورم کمک می‌نمود. اما هنوز هیچ رفورم اساسی در مساله زمین، ویا مالیات کافی بر افراد ثروتمند، که بتواند احتمالاً "به ارتقاء سطح زندگی مردم و ایجاد سرمایه‌های لازم جهت توسعه اقتصادی منجر شود، به عمل نیامده بود. ایران از دو جهت لطمه‌می‌دید، یکی اعمال فشار و تبعیض مستقیم دولتهای غربی علیه این کشور و دیگری افزایش مداوم قیمت کالاهای صنعتی وارداتی از غرب و کاهش مستمر ارزش اقلام صادراتی ایران به آن کشورها. وضعیت تجاری ایران (نسبت ارزش صادرات و واردات)، که قبلاً در خلال دهه سالهای ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ شمسی) لطمه دیده بود، بیش از پیش تنزل نمود. اگر سال ۱۹۴۸ میلادی را به صورت پایه و ۱۰۰ فرض کنیم، این رقم در سال ۱۹۴۹ میلادی به سطح ۹۰ و در سال ۱۹۵۲ میلادی به سطح ۶۹ تنزل یافت<sup>۱۱</sup> (۶۵).

دولت ایالات متحده به پشتیبانی خود از شرکت نفت ایران و انگلیس که خواستار تحریم جهانی علیه نفت ایران بود ادامه می‌داد. نامه‌ای که

۱۱. خوانندگان عزیز توجه دارید که در سال ۱۹۴۹ صادرات ایران با احتساب صادرات نفت و در سال ۱۹۵۲ میلادی تقریباً "بدون صادرات نفت است."

ماکس تورنبرگ<sup>۱۲</sup> به کلربوت لوس<sup>۱۳</sup> سفیر آمریکا در ایتالیا در ماه مه سال ۱۹۵۳ میلادی (تیرماه ۱۳۳۲) در رابطه باعلاقه دولت ایتالیا بخريد نفت از ايران نوشته، ناحدودی نشان می داد که امریکائی ها چگونه در اجرای تحریم جهانی برعلیه نفت ایران کمک کردند:

"نقطه نظرات خود من در موضوع درخواست واردات نفت (از ایران) به شرح زیر خلاصه می شوند: . . . . ."

(۱) در حالیکه شرکت های ایتالیائی از فروش نفت بدون کسب اجازه از دولت منع شده اند، چنین محدودیتی در ایالات متحده آمریکا وجود ندارد، جائیکه در آن هزاران شرکت نفتی مستقل وجود داشته و خود کشور نیز روی هم رفته یک واردکننده نفتی است. با این وجود، آنها به دنبال خرید نفت از ایران نرفته اند. این حقیقت باید تا حدودی نظر آمریکا در این مورد را برای شما روشن کند.

(۲) اگر ایتالیا محموله نفت حاضر را تحویل گرفته و به خرید محموله های جدید نیز اقدام نماید، این به معنی قرار گرفتن در کنار "ملی کنندگان" نفت می باشد، اینکار خطرات عظیمی برای سرمایه گذاری های خارجی آمریکا، و نیز منابع حیاتی تامین نفت، در بر دارد. البته این حق ایتالیا است که به چنین کاری دست بزند و ما فقط رعایت حزم و دوراندیشی در چنین اقدامی را توصیه می کنیم.

(۳) مردم آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم، با سخاوت زیاد به بازسازی ایتالیا کمک نمودند، و لدامکن است انجام چنین عملی از ناحیه ایتالیارا (یعنی خرید نفت از ایران) یک ناسپاسی تلقی کنند.

(۴) شرکتهای عمده نفتی، جهانگلیسی و چه امریکائی، به احتمال زیاد با اینکار قویا" مخالف بوده و هرگز آن را از خاطر

12. Max Thornburg

13. Clare Booth Luce

نخواهند برد. تنها یک شرکت کلتکس - آرامکو<sup>۱۴</sup> برای تامین موادی که در سرتاسر دنیا مصرف می‌کند، سالیانه حدود ۱۳ میلیون دلار در ایتالیا خرج نموده . . . . و علاوه بر این افراد و خانواده‌های ایتالیائی را به استخدام خود در آورده است (که در عربستان سعودی تعداد این خانواده‌ها از هزار نفر بیشتر است). حدس می‌زنم که اگر بخواهیم رقم این استخدام در مورد همه شرکت‌های بزرگ نفتی را به دست بیاوریم باید عدد هزار رادر پنج و پاش ضرب کنیم. در حالیکه کل رقم تجارت ایتالیا با ایران، آنطوریکه نماینده سفارت ایتالیا در لندن می‌گفت، از حدود ۲۰ میلیون دلار در سال تجاوز نمی‌کند. ایتالیا مشکل بتواند هر دو تجارت را حفظ نماید. (۶۶)"

در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) کشمکش‌های داخل ایران ابعاد جدیدتری می‌یافت، زیرا دولت به حزب توده، که محبوبیت آن به خاطر ادامه بحرانهای اجتماعی و اقتصادی رو به افزایش بود، اجازه داده بود تا با آزادی بیشتری به احساسات ضد غربی مردم دامن بزند، و حزب توده نیز متقابلاً تا حدودی از مصدق حمایت می‌کرد. همچنین نیروهای طرفدار تجدید حیات مذهبی جامعه که تحت اطاعت رهبر علمای مجلس آیت‌الله کاشانی قرار داشت، و او نیز در مخالفت با دخالت بیگانگان، و بخصوص انگلیسی‌ها، در اوضاع داخلی ایران سابقه‌ای طولانی داشت، در گذشته قوی‌تر بودند. مذاکرات مربوط به نفت از حرکت باز ایستاد. امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها در جریان این مذاکرات علاقه نداشتند که به ایرانیها اجازه دهند تا کنترل نفت خود را عملاً به دست گیرند، و این در حالی بود که دولت مصدق نیز به چیزی کمتر از کنترل کامل صنعت نفت راضی نبود.

در اواخر ماه فوریه سال ۱۹۵۳ میلادی (حدود اسفند ۱۳۳۱ شمسی)، سرهنگ فضل‌الله زاهدی، که قبلاً با آلمان نازی همکاری کرده بود، به جرم همدستی با خارجی‌ها برای سقوط دولت قانونی ایران دستگیر گردید. در ماه مارس همان سال (فروردین ۱۳۳۲) تضادهای شدیدی بین شاه و مصدق بروز کرد که در آخر کار، با توجه به تظاهرات عظیم مردم به نفع دکتر مصدق،

ماجرا به نفع مصدق تمام شد. دولت هم به عنوان یک ژست آشتی جویانه، زاهدی را از زندان آزاد نمود، اما توطئه‌های نظامی و الهام گرفته از خارج برای سقوط دولت ادامه یافت.

در نیمه اول سال ۱۹۵۳ میلادی (اوایل ۱۳۳۲ شمسی) روابط فیما بین ایران و ایالات متحده آمریکا به‌طور روزافزونی روبه تلخی گذاشت. در ژانویه همان سال مصدق نامه‌ای به‌دوایت آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت آمریکا نوشت که در آن قید شده بود که دولت ایالات متحده در منازعه ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس جانب انگلیسی‌ها را گرفته، از اعطای کمک به ایران خودداری نموده، و با انگلیسی‌ها در اعمال تحریم اقتصادی علیه ایران کمک نموده‌است. بعد از اینکه مصدق نامه دیگری به آیزنهاور نوشته و درخواست کمک اقتصادی نمود، رئیس‌جمهور آمریکا در ماه ژوئن (خرداد ماه) پاسخ داد که مردم آمریکا احساس می‌کنند: "تا زمانی که ایران می‌تواند با انجام یک توافق معقول در زمینه نفت به فروش نفت و مواد نفتی خود پرداخته و درآمد قابل ملاحظه‌ای به‌دست آورد، عادلانه نیست که دولت ایالات متحده آمریکا از بودجه‌ای که از جیب مالیات‌دهندگان آمریکائی خارج می‌شود وام اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به ایران عطا نماید... همچنین، تا قبل از حصول توافق در زمینه منازعه نفتی ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس، بسیاری از آمریکائیها با خریدن نفت ایران توسط آمریکا مخالفند. (۶۷)"

با وجودیکه بسیاری از ایرانیها از ابتدا می‌دانستند که سازمان جاسوسی آمریکا سیا در جریان سقوط دکتر مصدق در ماه اوت سال ۱۹۵۳ میلادی (مرداد ۱۳۳۲ شمسی) دست داشته است، اما در جهان غرب جزئیات ماجرا به کندی در اختیار عموم قرار گرفت. ایده براندازی مصدق کم‌کم در میان مقامات دولتی انگلیس و آمریکا و مجامع نفتی قوت می‌گرفت. همچنین، با عوض شدن دولت کارگری انگلیس به وسیله محافظه‌کاران در اوایل سال ۱۹۵۳ میلادی (اواخر ۱۳۳۱ شمسی)، و نیز جایگزینی حکومت آیزنهاور در آمریکا به‌جای حکومت ترومن که در مورد همکاری با نقشه‌های سرنگونی مصدق از خود تردید به خرج داده بود، و وزارت خارجه جان فوستر دالس<sup>۱۵</sup>، این



فکر شتاب بیشتری به خود گرفت. قطعا " نقشه‌های دقیق براندازی مصدق ابتدا توسط دستگاههای اطلاعاتی انگلیسی‌ها طراحی گردید، اما سازمان سیا آنها را اصلاح کرد. بنا برنقل منابع مختلف، و از جمله کرمیت روزولت<sup>۱۶</sup>، او نقشه طرح شده توسط انگلیسی‌ها را ساده نموده و کمک کرد تا آن را به برادران دالس (که یکی آلن زئیس سیا و دیگری جان فوستر وزیر خارجه وقت بود)، و نیز به سایر مقامات بالای دولت و سپس، از طریق جان فوستر دالس، به پرزیدنت آیزنهاور، بقبولاند. روزولت سپس برای اجرای نقشه توسط عوامل ایرانی که به وسیله منابع جاسوسی آمریکا و انگلیس معرفی شده بودند به ایران مسافرت نمود.

زمان نیز برای اجرای این نقشه نسبتا " مساعد بود، زیرا افراد مهمی از کنار مصدق پراکنده شدند و از آن جمله بعضی از رهبران و گروههای چپ جبهه ملی، و بخصوص آیت‌الله کاشانی و تعدادی از پیروان مذهبی و ناسیونالیست‌او بودند. ولیکن، علی‌رغم پاره‌ای از ناراضی‌هایی که به جهت مشکلات اقتصادی پدید آمده بود، هنوز بخش اعظم حمایت مردم از مصدق و نمایندگان روحانی مجلس به قوت خود باقی بود. یکی از جهات عمده منازعه بین مصدق و شاه این بود که مصدق می‌خواست کنترل ارتش را در دست گیرد، در حالیکه هنوز بخش عمده ارتش به شاه وفادار بوده و تحت نفوذ مشاورین امریکائی قرار داشت. تعداد کمی از طرفداران مصدق در رده‌های بالای ارتش وجود داشتند، لیکن او در جلب حمایت و کنترل ارتش توفیق نیافت و این خود از حلقه‌های ضعیف کنترل اوضاع توسط مصدق بود. مصدق، در طول نخست‌وزیری خود، کوشش کرد تا اختیارات و قدرت شاه را، مطابق با آنچه در قانون اساسی مصوب سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۵ شمسی) آمده بود، محدود نماید. با وجود پاره‌ای توفیقات در زمینه‌های دیگر مصدق در کنترل ارتش چندان توفیقی نیافت.

نقشه سقوط مصدق که توسط انگلیس و آمریکا طرح شده بود که انگلیسی‌ها، به دلیل آنکه مقامات انگلیسی از ایران اخراج شده بودند، نمی‌توانستند در اجرای آن فعالانه نقش داشته باشند) عبارت از این بود که شاه را از وجود این نقشه و نیز حمایت خارجی‌ها با خبر کنند و از او بخواهند که مصدق را از مقام

نخست‌وزیری عزل نموده و به جای او فرد مورد علاقه خویش، یعنی ژنرال زاهدی را منصوب نماید. بنابر روایت روزولت، فرامین مربوط به عزل و نصب مزبور به تاخیر افتاد. مصدق از قضیه باخبر شده (بعضی‌ها می‌گویند از طریق روسها یا یکی از سرهنگ‌های چپی) و به بسیج موثر نیروها جهت جلوگیری از وقوع کودتای مزبور پرداخت. همچنانکه در برنامه شکست احتمالی کودتا پیش‌بینی شده بود، شاه و ملکه با هواپیمای شخصی خود از بحر خزر به سمت بغداد فرار کردند و هنگامیکه سفير ایران در بغداد که از یاران مصدق بود علیه آنها اقدام نمود، از آنجا به رم رفتند. (۶۸).

در این زمان شورش‌های متعددی علیه سلطنت در خیابان‌ها به راه افتاد، که بخش عمده‌ای از آن توسط حزب توده سازماندهی شده بود، تا جائیکه مردم مجسمه‌های شاه را در خیابانها واژگون نمود و بعضاً "خواستار اعلام جمهوری شدند. دولت مصدق که می‌دید این کارها باعث نگرانی و دوری بعضی از حامیان گردیده و کنترل اوضاع به وسیله دولت را به مخاطره می‌افکند، دستور داد که نیروهای ارتش و پلیس این شورشها را خاموش کنند که به همین‌گونه نیز عمل شد. این عمل باعث شکاف بین دنیروی عمده و قوی یعنی حزب توده و جبهه ائتلافی مصدق که می‌توانستند در صورت اقدام خارجیان به کودتا علیه مصدق باهم متحد شده و جلوی وقوع آن را بگیرند، گردید. این کار همچنین ارتش را عملاً "به خیابانها آورد.

در روز نوزدهم اوت ۱۹۵۳ میلادی (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی) جمعیتی مرکب از افراد قوی بازار در جنوب تهران که در بین آنها رهبران مذهبی هم دیده می‌شدند، به سمت شمال شهر به حرکت درآمدند، که بعداً "نیروهای نظامی نیز به آنها ملحق شدند. آیت‌الله کاشانی و بخصوص رهبر مذهبی مشهور تهران آیت‌الله بهبهانی، از کودتا حمایت کردند. روزولت می‌گوید این جمعیت به تحریک و ترغیب عوامل ایرانی او به راه افتاده بود، و اینکه او از همکاری مهره‌های حساس در ارتش بهره‌مند بود. او می‌گوید که سازمان جاسوسی امریکا - سیا - تنها کمتر از صد هزار دلار برای انجام این کودتا خرج کرد، در حالیکه لوی هندرسون<sup>۱۷</sup> و دیگران صحبت از میلیون‌ها دلار کرده‌اند،

که البته ممکن است تفاوت این دورقم را پولهای تشکیل دهد که انگلیسی‌ها خرج کرده‌اند (۶۹).

حزب توده، بعضاً "به خاطر تجربه اخیر عداوتی که با دولت مصدق داشت، کاری در جهت اینکه توده‌های مردمی را که عضو یا از هواداران و پیروان حزب بودند برای دفاع از مصدق به خیابانها آورد انجام نداد، و این سیاستی بود که حزب بعدها به خاطر آن همیشه خود را ملامت می‌کرد. با توجه به حضور جمعیت و نیز ارتش، رژیم مصدق امیدی برای ماندن نداشت، ونخست وزیر نیز با اینکه در ابتداتوانست فرار نماید اما بعد خود را تسلیم کرد. او سپس در یک دادگاه نظامی محاکمه، و با دفاع درخشانی که از خود نمود، از چنگال مرگ که توسط دادستان دادگاه درخواست گردیده بود خود را رها نیده و تنها به سه سال زندان و سپس تحت نظر قرار گرفتن در منزل مسکونی خود در یکی از دهات اطراف تهران محکوم گردید. اما وزیر خارجه دولت او، حسین فاطمی، اعدام و تعداد زیادی از مردم نیز، در سالهای بعد، دستگیر، زندانی، و یا اعدام شدند (۷۰). به نظر می‌رسد شکی وجود نداشته باشد که کودتای مزبور را سازمان سیا، بر مبنای پیشنهادات انگلیسی‌ها و امریکائی‌ها، برنامه‌ریزی کرده بود، اگرچه احتمال دارد در نوبت دوم ابتکار عمل را روزولت به دست گرفته بوده باشد. بدون وجود نارضایتی و بی تفاوتی عمده، داخلی هرگز این کودتا موفق نمی‌گردید، و بدون کمک خارجی نیز هرگز به وقوع نمی‌پیوست.

کودتای سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی)، که محصول آن در سال بعد به صورت یک موافقتنامه نفتی که عملاً "کنترل تولید و بازاریابی نفت و ۵۰ درصد از عواید حاصله را به طور کامل در دست شرکت‌های بزرگ نفتی دنیا قرار می‌داد ظاهر گردید، به گونه قابل فهمی زخم عمیقی بر پیکر افکار عمومی ایران باقی گذاشت که اثرات آن، با شدت‌های گوناگون در زمانهای مختلف، تا به امروز نیز ادامه یافته است. با وجود آنکه بسیاری از ایرانیها از اول می‌دانستند که هم انگلیسی‌ها و هم امریکائی‌ها هر دو در اینکار دست داشتند، اما اکثر آنها چه در گذشته و چه در حال، خصوصاً امریکائی‌ها را سرزنش می‌کنند. نه تنها امریکائی‌ها به طور فعالتر و مستقیم‌تری در این کودتا دست داشتند، بلکه اساساً ایرانی‌ها از انگلیس‌ها توقع دیگری نیز نداشتند زیرا که شرکت نفت آنها راملی کرده بودند، در حالیکه در سالهای قبل امریکا امیدهای بزرگی را در دل

ایرانیها به وجود آورده بود. در مراحل اولیه منازعه نفتی ایران و انگلیس، افرادی نظیر هنری گراد<sup>۱۸</sup> سفیر وقت و ماکس تورنبرگ<sup>۱۹</sup> از مواضع ایران در مقابل شرکت نفت ایران و انگلیس حمایت کرده بودند، زیرا که می‌دیدند که شرایط آن شرکت، در مقایسه با امتیازاتی که ایالات متحده در جاهای دیگر مجبور به اعطاء گردیده بود، غیرعادلانه است و از این روی، هم این دونفر و هم پرزیدنت ترومن و هم وزیر خارجه وقت دین آچسن<sup>۲۰</sup>، این امید را در دل ایرانیها به وجود آورده بودند که ایالات متحده ممکن است به عنوان کفه مقابل انگلیسی‌ها عمل نماید. عکس‌العمل ایران در مقابل خیانت روزافزون امریکائیه‌ها به این امیدها، توأم باحمله وسایل ارتباط جمعی امریکا به مصدق به عنوان کسی که بالقوه دیوانه بوده و "پشتیبانی" او از حزب توده و کله‌شقی‌اش در قضیه نفت عملاً "ایران را به کام روسیه شوروی فرومی‌کشید، تقریباً" مشابه عکس‌العمل این کشور در قبال ورود نیروهای روس و انگلیس به خاک ایران و تقسیم این کشور به صورت سرزمین‌های تحت نفوذ آن نیروها در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۶۸ شمسی) بود. در هر دو مورد، قدرتی که بعضی از نیروهای ناسیونالیستی، به حسب پاره‌ای از تجربیات گذشته خود، آن‌را به صورت نیروی متقابل و یا متوازن‌کننده در مقابل یک قدرت خارجی خطرناکتر می‌دانستند به اینجا ختم شد که نیروی متوازن‌کننده با آن قدرت خطرناک تر دست به یکی کرده و در مقابل حرکت ملی و همگانی مردم این سرزمین ایستادند. پس از سال ۱۹۰۷ میلادی چند سالی بیشتر طول نکشید که انقلاب مشروطیت ایران با فشار روسها و نیروهای نظامی آنها، که با رضایت و حضور نیروهای انگلیسی در جنوب همراه بود، سرنگون گردید. در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) سقوط یک نهضت ملی و مردمی در ایران به وسیله دو قدرت بزرگ غربی با سرعت بیشتری صورت گرفت، اما شکل کار مشابه بود. در هر دو مورد قدرت خارجی‌ای که تا قبل از آن حادثه مورد علاقه و ترجیح ایرانی‌ها بود به شدت سرزنش گردید، زیرا که این امر به عنوان یک خیانت تلقی شد و نه صرفاً یک

---

18. Henry Grady

19. Max Thornburg

20. Dean Acheson

دشمن قدیمی. باوجودی که هم گروه‌های ملی‌گرای و هم گروه‌های چپ مدتهای مدیدی مورد تعقیب و آزار قرار گرفته و از آرمانهای خود منع گردیدند، اما آنها هرگز آن خیانت‌ها را فراموش نکرده و از ادامه مبارزات قطع امید ننمودند.

دفاع مصدق از استقلال ایران، به مبارزه طلبیدن و بی‌اعتنائی‌اش به شرکت نفت ایران و انگلیس، شخصیت ذاتی محبوب او، و سرنگونی‌اش به کمک عوامل امریکائی و انگلیسی، همگی دست به دست هم داده و از او یک قهرمان جاوید ملی ساختند. افراد مخالف در هر گروه و دسته‌ای که بودند - مارکسیست‌ها، چپی‌ها، آزادی‌خواهان، نیروهای دست‌راستی، چه مذهبی و چه غیرمذهبی - همگی به نام و نمونه او تمسک‌جسته، عکسهای اوراگرامی داشته، و به نقل قول‌هایی از او در جهت حمایت از نظرات خویش پرداختند. این گروه‌ها و مصدق، در آرزوی طولانی و مستمر اینکه کنترل و نفوذ خارجی بر ایران کمتر شده و بر استقلال مملکت افزوده شود مشارکت نظر داشتند؛ همانگونه که تجربه پس از سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی و زمان انقلاب شکوهمند اسلامی ایران) حتی بیشتر از تجربه سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ شمسی) نشان داد، کاهش نفوذ و کنترل خارجی‌ها، باوجود اینکه خود قدم لازمی است، اما نمی‌تواند تمام مسائل مهم کشور را حل کرده و وحدت و انسجام گروه‌هایی را که دارای برنامه‌های سازنده مشترکی نیستند و در مجموع اهدافی دارند که غیرقابل جمع شدن می‌باشد حفظ نماید.

## فصل هفتم

### دیکتاتوری سلطنتی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ شمسی)

#### مشخصه کلی این دوره

سقوط حکومت ملی مصدق در ماه اوت سال ۱۹۵۳ میلادی (مرداد ۱۳۳۲ شمسی) به وسیله یک کودتای امریکائی - انگلیسی وضعیت ایران بعد از جنگ را از چند جهت عمده تغییر داد، که بسیاری از آن جهات همچنان اهمیت خود را در خلال ۲۵ سال حکومت دیکتاتوری متعاقب آن کودتا حفظ نمودند. اولین جهت عمده این بود که ایالات متحده آمریکا، که در سالهای اول پس از جنگ در امر کنترل و نفوذ بر ایران با انگلیسی‌ها مشارکت نه‌چندان باثباتی داشت، اکنون به قدرت خارجی حاکم در ایران تبدیل شده بود. تاثیر این امر در سهم بالای امریکائی‌ها در کنسرسیوم جدید نفتی که به میزان ۴۰ درصد تعیین شده بود نمایان بود، و این رقمی بود که قبلاً "در اختیار شرکت نفت ایران و انگلیس که اکنون به شرکت نفت انگلیس (BP) تغییر نام داده بود قرار داشت. همچنین این امر در سهم بسیار بزرگ و روبه رشد امریکائیها در تامین لوازم و مشاورین تسلیحاتی و نیز در برنامه‌های دولتی و غیردولتی به چشم می‌خورد. انواع و اقسام سرمایه‌گذاری‌ها به وسیله دولت ایالات متحده و شرکت‌های امریکائی‌ای که این روزها در تعداد هرچه بیشتری به ایران وارد می‌شدند به عمل می‌آمد. دومین جهت عمده این بود که مشارکت ایالات متحده در سرنگونی حکومت

مصدق و حمایت دائمی آن دولت از شاه، هرچقدر هم که حکومت شاه روبه دیکتاتوری می‌رفت و یا اینکه افراد بسیاری رازندانی و یاشکنجه می‌نمود، این امید را که ایالات متحده ممکن است از فکر ایجاد یک دولت مردمی‌تر در ایران حمایت‌نماید تضعیف می‌نمود. البته ایرانیانی وجود داشتند که تصور می‌کردند انگلیسی‌ها و یا شاه امریکائی‌ها را گول می‌زنند، و چنانچه مردم امریکا حقایق را می‌دانستند حتماً "به دولت خود فشار می‌آوردند که دست از حمایت شاه بردارد. رهبران قدیمی‌تر جبهه ملی اینطور فکر می‌کردند، اما از سال ۱۹۶۱ میلادی به بعد (۱۳۴۰ شمسی)، دانشجویان رهبران قدیمی بیش از پیش بر مخالفت با شاه تأکید داشتند (۱).

جهت سوم این بود که شخص شاه، اگرچه قبلاً "در نظر خارجی‌ها جوان خام و نامطمئنی به نظر می‌رسید که در حالت ترس دائمی از یک پدر خشن رشد نموده‌است، اکنون بیش از پیش آماده اجرای یک سلسله اقدامات سرکوبگرانه و دیکتاتور منشانه می‌شد، اگرچه به این اقدامات حتی‌المقدور صورتی دموکراتیک و یا غربی داده می‌شد. این تغییر رویه شاه، غیر از افزایش سن و تجربه شخصی او، دلایل دیگری نیز داشت. در طول جنگ جهانی دوم متفقین به شاه فشار وارد آورده بودند که در مقایسه با پدرش لازم است از روش حکومتی لیبرال و دموکرات منشانه‌تری تبعیت نماید، اما پس از تهدید منافع کارتل‌های نفتی جهان توسط مصدق، و درحالیکه این کارتل‌ها تحت سیطره شرکت‌های نفتی انگلیسی و امریکائی قرار داشت، دولت‌ها و شرکت‌های غربی احساس نمودند که اگر از یک دولت مرکزی قوی که تحت حکومت یک نفر طرفدار غرب اداره می‌شود حمایت‌کنند منافعی که با خطر کمتری روبرو خواهد شد، زیرا چنین کسی اجازه نخواهد داد تا رژیم قدرت را در کشورش به عهده گیرد که احتمالاً "روابط تجاری و سیاسی با غرب را به مخاطره می‌اندازد. در حالیکه بسیاری از افراد چه در انگلستان و چه در امریکا از تهدید به قدرت رسیدن کمونیستها در ایران سخن می‌گفتند، یا شاید واقعاً "نیز آن را باور داشتند، اما منشاء اصلی بیشترین ناراحتی آنها نسبت به اوضاع ایران در خلال سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ شمسی)، و یا ناراحتی‌شان از ملی‌کردن کانال سوئز توسط ناصر در سال ۱۹۵۶ میلادی (۱۳۳۵ شمسی)، این بود که، علیرغم میل غرب، یک حکومت ملی غیرکمونیست کنترل منابع

اقتصادی و استراتژیکی را که برای غرب اهمیت داشت دردست گرفته است. فشارهایی را که گاهی غرب در جهت تخفیف دیکتاتوری بر شاه وارد می نمود او بازرنگی خاصی دفع می کرد، زیرا احتمالا" می دانست که برای منافع حکومتی و تجارتی امریکا چه چیز در درجه اول اهمیت قرار دارد. اگرچه که چنین فشارهایی خیلی به ندرت اعمال می شدند. هرخواننده امریکا، در مطبوعات در خلال سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۳۲ تا ۱۳۵۲ شمسی) ، انتقاد واقعی خیلی کمی، چه از شخص شاه و چه از سیاست ایالات متحده امریکا در ایران مشاهده می کرد. چهره شاه به عنوان یک فرمانروای پیشرو و علاقمند به نوسازی کشورش تصویر می شد که مشکلاتش وجود یک ملت عقب افتاده و گروهی مرتجعین مذهبی بودند. تنها پس از اینکه شاه در سال ۱۹۷۳ میلادی رهبری حرکت افزایش بهای نفت در داخل اوپک را به دست گرفت بعضی از مطبوعات امریکا و چند نفری از هیات حاکمه آن کشور کم کم متوجه پاره ای از اشتباهات او شدند! بعضی از اسناد و مکاتبات دولتی، که معمولا" به صورت محرمانه نگهداری می شوند، صورت انتقادی و واقع گرایانه تری به خود گرفتند، اما آنها نیز خیلی به ندرت منتج به اقدام خاصی علیه رژیم شاه می شد.

جهت چهارم اینکه از اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۰ شمسی) و با شدت نسبتا" بیشتری در سالهای بعد، شاه علاقه روزافزونی به نوسازی اقتصاد و جامعه ایرانی، و به تقویت بنیه نظامی کشور و تبدیل آن به یک کشور غربی، از خود نشان می داد. از این جهت او از رویه پدر خود پیروی می نمود. رضاشاه، که منابع اقتصادی و درآمد نفتی بسیار کمتری در اختیار داشت، در طول برنامه های نوسازی خود وابستگی اقتصادی ایران به غرب را به حداقل ممکن رسانده بود در حالیکه محمدرضاشاه این وابستگی را به شدت افزایش داد. این وابستگی شدید بعضا" بدین خاطر بود که تاکید حکومت بر انجام پروژه های نمایی و بزرگ بیشتر بود، امری که در کشورهای جهان سوم زیاد به چشم می خورد، و در ایران به حد افراط کشانیده شده بود. خرید تسلیحات فوق مدرن و بسیار پیچیده و کالاهای مصرفی تفننی، که همه آنها ایران را در موقعیتی قرار می داد که در بلند مدت متکی به کشورهای غربی، و به خصوص ایالات متحده امریکا بوده و منافع آنها را نیز به جیب شرکتهای امریکائی سرازیر می کرد. (در



اینجا واژه "وابستگی" یک مفهوم نسبی است که با "تئوری اتکاء"<sup>۱</sup>، که احتمال اقدام مستقل توسط جهان سوم را کتمان می‌نماید، ارتباطی ندارد.

جهت پنجم اینکه، با توجه به رژیم دیکتاتوری که پس از سالهای ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) برقرار گردید، به‌طور روزافزونی تنها دوره برای مواجه شدن با مخالفین، اعم از مذهبی، ملی، و یا مارکسیست، وجود داشت. یکی از آنها راه سرکوب مخالفین بود، که از جمله شامل زندانی نمودن، شکنجه، و یا قتل رساندن آنها بود (که این دوتای آخری، بخصوص در سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی - ۱۳۵۰ شمسی به چشم می‌خورد). راه دیگر جلب همکاری و مشارکت با نیروهای مخالف بود، که بخصوص در دهه سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی) به‌کار گرفته می‌شد. در آن سال‌ها دانشجویان مخالف، و سایر مخالفین قبلی رژیم، در استخدام کارهای دولتی، که دامنه آن همواره روبه گسترش بود، درآمدند، منتهی با این تفاهم که آنها عمل خلافی انجام نمی‌دهند و یاسخن خلافی نمی‌گویند. ازدیاد تعداد مشاغل خوب دولتی با حقوق و مزایای بالا، که در اثر افزایش درآمد نفتی به‌وجود آمده بود، تا مدتی امر استخدام را به‌صورت یک استراتژی مؤثر درآورده، اما موجب پیدایش وفاداری واقعی نسبت به شاه نمی‌گردید. در طول این سال‌ها نه تنها مشارکت مردم در اتخاذ تصمیمات مملکتی افزایش نیافت، بلکه آزادی بیان نیز در عمل کاهش یافت.

جهت ششم اینکه بعد از تجربه مصدق شاه به این نتیجه رسید که به یک سازمان امنیت داخلی کارآمد نیاز دارد و از این روی در سال ۱۹۵۷ میلادی (۱۳۳۶ شمسی) سازمان وسیعی را که به اسم اختصاری ساواک معروف گردید به‌وجود آورد. کمکهائی که از طرف سازمان امریکائی سیا و سازمان اسرائیلی موساد به ساواک به‌عمل می‌آمد، کارائی آن سازمان را تضمین می‌کرد، اما از طرف دیگر موجب برانگیختن خشم و نفرت مردم نسبت به کشورهای که به آموزش ساواک کمک می‌کردند گردید. بخشی از ساواک در زندانها به‌کنک زندانها، و شکنجه‌هایی که قبل از انقلاب شهره عام و خاص شده بود مشارکت داشت، اما بخش دیگری از مامورین از افراد تحصیلکرده و مودب و ملائم و خوش لباسی تشکیل می‌شد

که سعی می‌کردند مردم را از مخاطرات بی‌راهه حرف‌زدن و یا بیراهه عمل کردن آگاه کنند. علاوه بر این، شاه نیروهای امنیتی و اطلاعاتی دیگری را هم در کنار ساواک حفظ می‌نمود، تا بعضاً "به کنترل و مراقبت از یکدیگر بپردازند" (۲). تعداد زیادی از افراد اطلاعاتی در بین گروههای مخالف نفوذ کرده بودند، و همانگونه که در سرویس‌های اطلاعاتی امریکا و جاهای دیگر رسم است، خیلی از خبرچین‌ها به صورت نیمه‌وقت در خدمت ساواک بودند. وقتی که زندان، شکنجه، و حتی مرگ در پیش روی افراد قرار داشت دیگر تعجبی ندارد که ببینیم حتی گروههای مخالف زیرزمینی و یا گروههایی که در خارج از کشور بودند نیز به خود مشکوک گردیده و افرادشان تقلیل می‌یافت، و یا اینکه مردم در داخل ایران روز به روز به شرکت در مباحثات سیاسی بیشتر مردم و دودل می‌شدند.

جهت هفتم آنکه، همانطوریکه شاه به ساختن بنای قدرت فردی و دیکتاتوری خود مشغول بوده و مخالفین خود را به عدم وفاداری (به مملکت) و خیانت متهم می‌کرد (این امر در دوره‌های مختلف شدت و ضعف‌های متفاوتی داشت)، ملتزمین او بیش از پیش در رسانیدن اخبار و مطالب ناخوشایند به او تردید به خرج می‌دادند. وقتی هیچکس اجازه نداشت تا در مقابل او عرض اندام کند و با نظریات او مخالفت نماید، طبیعی است که شاه احتمالاً "کم‌کم به تصویری که از خودش در کتابها و یا کلماتش رسم می‌نمود باور پیدامی‌کرد، بدین معنی که او رهبر روشن و آینده‌نگری است که مردم خود را به سمت یک زندگی بهتر در یک ایران مستقل و قوی‌تری هدایت می‌کند و در مقابل او نیز تنها "مرتجعین سرخ و سیاه" (فناتیک‌های مذهبی و کمونیست‌ها) قرار دارند. قابل قبول نیست که شاه، آن‌طوریکه غالباً "انکار می‌کرد، از وجود شکنجه افراد در سیستم حکومتی خود اطلاع نداشت. احتمالاً" او خود به همه حرفه‌هایی که می‌گفت باور نداشت، اما به چهره خیرخواهانه‌ای که از خودش تصویر می‌نمود باور داشت، مسائل ایران را دست‌کم می‌گرفت، و در ارزیابی قدرت خود در حل آن مسائل مبالغه می‌نمود.

جهت هشتم اینکه سرکوبی و یا به‌کارگیری بخش اعظمی از نیروهای مخالف در خلال سالیان متمادی که هم شامل عناصر چپ و هم عناصر لیبرال و یا میانه‌روتر می‌گردید، توأم با شکاف روبه‌افزایش بین عوام و طبقه روشنفکر و یا نخبگان جامعه، این زمینه را به وجود آورد که احتمالاً "مخالفت موثر نهائی

از ناحیه کسانی خواهد بود که بتوانند توجه توده‌های سنتی وسیع و محروم مردم برکنار و ناراضی را جلب نمایند، و نه از ناحیه نیروهای چپ و یا لیبرال‌های غرب‌زده. همانطوریکه مزایا و منافع برنامه‌های نوسازی شاه هرگز به نفع توده‌های وسیع مردم تمام نمی‌شد و به اصطلاح نفعی به جیب آنها نمی‌رفت، به همان صورت هم ارزش‌های غربی تاثیر و نفوذی در آنها نداشت. در نتیجه در آخر کار اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بیش از پیش ضد غربی و ضد شاه گردیده و تاحدودی به نیروهای مخالفی که در مقابل شاه، غرب، و افکار غربی مقاومت کرده و با آنها مخالفت می‌کردند روی خوش نشان دادند.

### سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹)

پس از ساقط کردن مصدق، شاه و اطرافیان‌ش مصمم بودند که با غرب متحد گردیده و کوشش نمایند تا اقتصاد ایران را در خط غرب پیش برند. تجربه تحریم نفت ایران در زمان مصدق، و امتناع خارجی‌ها از دادن وام به ایران، رژیم جدید را متقاعد نمود که هرگونه پیشرفت و توسعه اقتصادی منوط به حل منازعه نفت می‌باشد، که این از شرایط ضمنی آمریکا و انگلیس برای حمایت از کودتا علیه مصدق نیز بود. همچنین مقامات رژیم جدید توسعه اقتصادی را وابسته به دریافت قرض و نیز کمک‌های مستقیم از آمریکا می‌دانستند.

شاه، از هنگامی که دوباره روی کار آمد، مصمم گردید تا هرگز نگذارد وضعیتی شبیه به زمان مصدق تکرار شود. این امر به معنای آن بود که شاه نیز از پدرش رضاشاه تقلید نموده و بخش اصلی قانون اساسی سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ را که مقرر می‌داشت حکومت از هیات دولتی تشکیل می‌شود که در مقابل مجلس که به وسیله آراء آزاد ملت انتخاب گردیده مسئول می‌باشد، و قدرت شاه نیز به چند مورد محدود محدود می‌باشد، به فراموشی بسپارد. قانون اساسی مزبور همچنین از آزادی بیان و مطبوعات، جز در موارد استثنائی، حمایت می‌نمود. انتخابات مجلس هجدهم که در اوایل سال ۱۹۵۴ میلادی (اواخر ۱۳۳۲ شمسی) برگزار گردید به شدت تحت کنترل دولت بود و رژیم نیز کاندیداهائی را انتخاب می‌کرد که مانند مجلس‌های پس از آن، مطیع اوامر شاه بوه باشند. در سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ شمسی) شاه زاهدی را، که در چشم امریکائی‌ها به عنوان مرد قدرتمند ایران جلوه کرده بود، از کار

برکنار نموده و خود به‌عنوان یگانه فرمانروای ایران در صحنه باقی ماند. در سایه دستگیری‌ها و شکنجه و آزارهایی که به‌عمل می‌آمد بسیاری از گروه‌های مخالف، و بخصوص حزب توده که از همه بیشتر تحت فشار و تعقیب بود و اکثر رهبران آن مجبور به فرار از ایران گردیدند، به‌صورت زیرزمینی درآمدند. نیروهای امنیتی ایران شبکه‌ای از افسران توده‌ای و یا متمایل به حزب توده را در ارتش کشف نمودند. باوجودیکه ممکن است در مورد وسعت دامنه نفوذ آنها مبالغه شده باشد، اما اصل ماجرا حقیقت داشت. در نتیجه این کشف و دستگیری افراد زیادی اعدام شدند و تصفیه وسیعی در ارتش و نیروهای مسلح به‌عمل آمد، و مجلس نیز قوانین جدیدی علیه سازمان‌های مخالف حکومت وضع نمود.

ایالات متحده آمریکا، علی‌الخصوص پس از ضربه‌ای که دولت و صاحبان صنایع و تجار آن کشور از سالهای دوران مصدق خورده بودند، آمادگی داشت تا به رژیمی که می‌دانست به‌شدت ضد کمونیست می‌باشد کمک‌های مالی و مشاورت‌های فراوانی ارائه نماید: رژیمی که به‌گونه‌ای صحیح در باب توسعه اقتصادی، پیشرفت اجتماعی، و رفورم تبلیغات راه انداخته و خود را علاقمند نشان می‌داد تا از نظر مشورتی امریکائی‌ها در زمینه استفاده از کمک‌های ایالات متحده بهره‌وری نماید. همچنین، دولت‌های آمریکا و ایران پیش‌بینی یک موافقتنامه نفتی جدید را می‌نمودند که مورد علاقه هردورژیم و شرکت‌های بزرگ نفتی امریکائی بوده، و درآمدهای مربوط به آن می‌توانست منبع جدیدی برای تأمین بودجه طرح‌های عمرانی مورد نظر بوده باشد. بلافاصله پس از سرنگونی دولت مصدق، دولت جدید ایران یک وام اضطراری به‌مبلغ ۴۵ میلیون دلار از آمریکا دریافت نمود. در ماه دسامبر سال ۱۹۵۳ میلادی (آذرماه ۱۳۳۲ شمسی) روابط سیاسی بین ایران و انگلیس، که در دوران زمامداری مصدق قطع شده بود، دوباره از سرگرفته شد.

یکی از حساب‌های غلط مصدق و حامیانش این بود که تصور می‌کردند اگر تولید نسبتاً "عظیم نفت ایران قطع شود انگلستان و غرب دچار کمبود نفت خواهند شد. در حقیقت، منابع نفتی عراق و کویت که عمدتاً تحت کنترل شرکت نفت ایران و انگلیس بود، به‌زودی جای خالی تولید نفتی ایران را پر نمود، و بدین ترتیب مصدق از تنها اسلحه‌ای که علیه انگلیس و غرب داشت

خلع سلاح گردید (کوششی که او در جهت ترسانیدن امریکا از خطر بالقوه به قدرت رسیدن کمونیستها در ایران به عمل آورد نتیجه معکوس داد). به هر صورت اکنون مساله این بود که چگونه باردیگر نفت ایران را وارد یک سیستم جهانی نفت کرد، درحالیکه این سیستم، بدون ایران نیز تولیداتش کافی بود. اما با توجه به اینکه حجم تولید و میزان قیمت‌های بازار جهانی نفت توسط کارتل شرکت‌های بزرگ نفتی (اصطلاحاً "هفت‌خواهران نفتی") کنترل می‌گردید، وارد کردن دوباره نفت ایران در این سیستم کار چندان مشکلی نبود، بخصوص اینکه همه آن هفت شرکت به‌نحوی در نفت ایران ذینفع بوده و لذا از اینکه از تولیدشان در جای دیگری کاسته شود چندان صدمه نمی‌دیدند. مذاکرات بین شرکت نفت ایران و انگلیس (که اکنون به شرکت انگلیسی‌یابی پی. تغییر نام داده بود) و سایر شرکت‌های عمده کارتل نفتی، و چشم‌پوشی دولت امریکا از قوانین ضدتر است در مورد شرکت‌های امریکائی که در کنسرسیوم نفتی ایران مشارکت می‌کردند، راه را برای حصول یک توافق هموار نمود. در ماه آوریل یک کنسرسیوم بین‌المللی تاسیس گردید و مذاکرات خود را با دولت ایران شروع نمود. این کنسرسیوم از شرکت نفت انگلیس (با ۴۰ درصد سهام)، شرکت نفت سلطنتی شل‌هلند (با ۱۴ درصد سهام)، شرکت نفت فرانسه (با ۶ درصد سهام)، و ۸ درصد نیز سهام هریک از شرکت‌های استاندارد اوایل نیوجرسی، استاندارد اوایل کالیفرنیا، شرکت نفت گلف، شرکت نفت نگزاس، و شرکت سوکونی - موبیل، تشکیل می‌گردید. پنج شرکت عمده امریکائی فوق‌الذکر بعدها هرکدام ۱ درصد از سهام خود را کم نمودند تا بدین ترتیب ۵ درصد سهام حاصله به یک‌گروه از شرکت‌های "مستقل" امریکائی تعلق گیرد.

در ماه اوت سال ۱۹۵۴ میلادی (حدود شهریور ۱۳۳۳ شمسی) کنسرسیوم مزبور با دولت ایران به توافق رسید. این توافق‌نامه با مخالفت کمی از تصویب مجلس نیز گذشت و در ماه اکتبر همان سال به اجراء درآمد. بر مبنای این توافق‌نامه منافع حاصله از عملیات نفتی به‌صورت ۵۰ - ۵۰ بین طرفین تقسیم می‌گردید. این روشی بود که آن‌روزها در منطقه خاورمیانه رایج بود، و ملی شدن نفت را نیز فقط به صورت تئوری باقی می‌گذاشت. به‌جهت آنکه صورت ملی کردن حفظ شود، امتیاز ۴۰ ساله جدید در قالب اجاره قسمت اعظم مناطقی

که جزو امتیاز سال ۱۹۳۳ میلادی بود عرضه گردید. برای اجرای این موافقتنامه نیز از ناحیه کنسرسیوم دو شرکت مامور عملیات اکتشاف و تولید و یک شرکت مامور عملیات تصفیه و پالایش گردیدند. انجام امور غیر اساسی، نظیر امور ساختمانی و تهیه منازل و امور خدماتی به شرکت ملی نفت ایران واگذار گردید. تمام تصمیمات مهم، از قبیل تعیین سقف تولید و یا قیمت فروش نفت، در دست کنسرسیوم و اعوانش باقی می ماند، و این موافقتنامه در اصل شبیه به آن چیزی بود که در کشورهای مجاور ایران عمل می گردید. تنها در دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) بود که یک توافق سری کنسرسیوم، در مورد اینکه تولید و درآمد ایران عملاً "پائین نگهداشته شود، بر ایرانی‌ها آشکار گردید. در اثر توافق با کنسرسیوم نفت ایران دوباره خیلی زود سهم خود را در بازارهای جهانی نفت به دست آورده و درآمدهای جدیدی به جیب دولت سرازیر گردید.

باردیگر ایران قادر گردید که در مسیر جاده متداول معروف برنامه ریزی اقتصادی قرار گیرد. در سال ۱۹۵۴ میلادی (۱۳۳۳ شمسی) ابوالحسن ابنه‌هاج که مدیرکل بانک ملی و اقتصاددان و مدیر شناخته شده و مورد احترامی بود، به سمت سرپرست سازمان برنامه منصوب شد و برنامه هفت ساله دوم، که از سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ شمسی) شروع می شد، تدوین گردید. رقم نهائی مخارج در برنامه مزبور ۱/۱۶ میلیارد دلار بود. در ابتدا قرار بود که کلیه عایدات نفتی به سازمان برنامه منتقل شود. اما به خاطر سوء مدیریت و فساد که از مشخصه‌های بارز این قبیل حکومت‌ها می باشد بخش روزافزونی از این درآمدهای نفتی به سمت مخارج عمومی منحرف گردید، به طوری که سهمی که در آخر کار در اختیار سازمان مزبور قرار می گرفت بیشتر از ۵۵ درصد کل عایدات نفتی نبود. این امر به همراه تورم باعث شد اجرای چندین پروژه لغو گردیده و دولت مجدداً "به وام خارجی روی آورد. مخارجی که در برنامه ۷ ساله مزبور پیش‌بینی گردیده بود عبارت بودند از ۲۶ درصد هزینه‌های کشاورزی، ۳۳ درصد هزینه‌های راه و ارتباطات، ۱۵ درصد هزینه‌های صنعتی و بالاخره ۲۶ درصد هزینه‌های خدمات اجتماعی (۳).

چه در این برنامه و چه در برنامه‌های بعد، مقادیر متناهی پول، نیروی انسانی، و مواد ساختمانی صرف احداث سدهای بزرگ کشاورزی و تولید نیروی

برق گردید. برنامه‌ریزی و طرح بسیاری از این سدها بسیار ضعیف بوده و اجرای آنها نیز به نحو مسرفانه‌ای گران بوده‌است، از این جدی‌تر آنکه بیشترین فشار برنامه روی خود سدها می‌باشد، که بیشتر جنبه نمایشی و تماشا داشته و تنها برای تولید برق به کار گرفته می‌شوند. در اکثر موارد، سیستم‌های آبیاری جانبی که باید در کنار سدها ساخته شوند هرگز ساخته نشده و یا اینکه سالها بعد به ساختن آنها اقدام نمودند، و این چیزی است که اگر وجود نداشته باشد سدها رانیز از نظر کشاورزی بلااستفاده خواهد نمود. همچنین در غالب این موارد خاک‌های اطراف سد به اندازه کافی مطالعه نشده بود تا اینکه دانسته شود آیا سیستم آبیاری و تقسیم مزارع که در طرح آن سد پیش‌بینی شده بود مناسب خاکهای آن منطقه است یا نه. سدها جزئی از برنامه توسعه کشاورزی-تجاری خوزستان بودند که به فاجعه‌های اقتصادی انجامید. برنامه‌ریزان مملکت، که عبارت از شخص شاه و تعداد زیادی مشاورین خارجی بودند، پروژه‌های بزرگ و چشمگیر را به پروژه‌های نسبتاً کوچکتری که به‌ازدیاد بازدهی و تولید کشاورزان، بادیه‌نشینان، و واحدهای کارگری کوچک می‌انجامید ترجیح می‌دادند. علاوه بر بی‌تجربگی، فساد، و در پاره‌ای از مواقع مشورت بد خارجی، عامل دیگری که باعث لطمه خوردن به پروژه‌ها می‌گردید حسادت و رقابت بین وزارتخانه‌ها و ادارات کل دولتی بود که هرکدام به دنبال این بودند تا پول را از سازمان برنامه گرفته و خود مامور اجرای پروژه‌های مربوطه باشند. از طرف دیگر، سازمان برنامه به دنبال این بود که وزارتخانه‌ها، در رابطه با پروژه‌های عمرانی، تابع دستورات آن سازمان بوده باشند. این دعوای مستمر و حل نشدنی، که با خودشیرینی طرفین دینفع نزد ارباب (شاه) تشدید می‌گردید، یکی از دلایل استعفای اجباری ابتهاج از ریاست سازمان برنامه در سال ۱۹۵۹ میلادی (۱۳۳۸ شمسی)، و جایگزینی او به‌وسیله افراد مطیع‌تر و کم‌لیاقت‌تر در خلال سالهای بعد، بود. ابتهاج همچنین با دخالت‌های مقام سلطنت در برنامه‌های عمرانی، که از نظر اقتصادی غیرمنطقی بود، مخالف بود.

ورود اسعار خارجی به بازار ایران در سالهای بعد از ۱۹۵۴ میلادی (۱۳۳۳ شمسی)، که عمدتاً از ناحیه عواید نفتی و گاهی از محل دریافت وام و کمک‌های خارجی حاصل می‌گردید، به تأمین بودجه مورد نیاز پروژه‌های عمرانی سازمان برنامه کمک نموده و باعث پیشرفت آنها، اگرچه هر قدر

بیراهه می‌رفتند، گردید. همچنین ورود اسعار خارجی سرمایه‌گذاری خصوصی را تشویق نمود، و در نتیجه هم میزان سرمایه‌گذاری‌ها و هم تولید ناخالص ملی افزایش یافت. از طرف دیگر فساد مالی روزافزون و عدم امکان کنترل واردات و یا اعتبارات باعث ایجاد تورم سرسام‌آوری گردید، و این در حالی بود که تشکیل اتحادیه‌های کارگری واقعی، و یا انجام اعتصابات موثر و یا چانه‌زدن گروهی روی میزان حقوق و دستمزدها، ممکن نبوده و در نتیجه حقوق و دستمزدها در سطح پائینی نگهداشته می‌شد. بدین ترتیب شکاف و اختلاف بین طبقه ثروتمند و طبقه فقیر وسیعتر می‌گردید. افزایش قیمت‌ها روی کالاهای اساسی نظیر گندم متمرکز بود، که این امر بخصوص به طبقه فقیر لطمه وارد می‌ساخت. از آنجائیکه نه کنترلی روی واردات وجود داشت و نه کنترلی روی صادرات ارز، لذا کاهش بدی در ذخایر ارز خارجی مملکت به‌وقوع پیوست که خود به تسریع بحران مالی پائیز سال ۱۹۶۰ میلادی (اواسط ۱۳۲۹ شمسی) کمک نمود.

قبل از اوائل دهه ۱۹۶۰ میلادی (حدود ۱۳۴۰ شمسی) عوامل مهمی دست به‌دست هم داده برای رژیم این توهم و غفلت آشکار را به‌وجود آورده بود که هیچ اصلاح بنیادی عمده‌ای ضرورت ندارد، عواملی نظیر افزایش تولید ناخالص ملی، کارآیی ارتش و نیروهای امنیتی در سرکوبی مخالفین و بالاخره کمک‌های اقتصادی و نظامی دولت امریکا به رژیم ایران. احتمالاً "شاه اینطور فکر می‌کرد که تعداد زیادی از ملاکین بزرگ دیگر نیز از الگوی شخص او تبعیت نموده و زمین‌های خود را به‌قیمت‌های نسبتاً ارزان به کشاورزان خواهند فروخت به‌طوری‌که دیگر نیازی به یک اصلاحات ارضی که تحت فشار دولت انجام گیرد نیست. اما، مورد شاه مورد خاصی بود. پدر او، اکثراً از طریق راههای مشکوک، حدود ۲،۰۰۰ دهکده را تصاحب نموده بود، و لذا پس از تبعید رضاشاه سروصدای زیادی در مورد برگرداندن آن املاک به صاحبان قبلی آنها وجود داشت که اینکار تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید. شاه در ابتدا آن زمین‌ها را در اختیار مجلس گذاشت تا مجلس به میل خود آنها را منتقل نماید، اما بعداً آنها را پس گرفته و برنامه‌ای در مورد فروش شخصی آنها به زارعینی که روی آن زمین‌ها کشت می‌نمودند به‌اجراء درآورد. اکثر مردم نمی‌دانستند پولی که از راه فروش این زمینها به‌دست می‌آید تحت‌کنترل و اختیار شاه باقی می‌ماند، و یا اینکه حدود ثلث این زمینها در اختیار ثروتمندان نزدیک به دربار و همچنین



اعضای خانواده سلطنتی قرار داده شده بود (۴). (مخالفت مصدق با برنامه‌های اصلاحات ارضی شاه از این بابت نبود که او اساساً با اصلاحات ارضی مخالف بود، بلکه بدین خاطر بود که او معتقد بود این زمینها در اصل به شاه تعلق ندارند و لذا هرگونه برنامه اصلاحات ارضی باید به ابتکار و در دست دولت بوده باشد) نمونه شاه مورد تبعیت دیگران واقع نشد، و مجلس شورای ملی و مجلس سنا (که مجلس اعیانی بود که نصف اعضای آن را شاه شخصاً منصوب می‌کرد، و طبق پیش‌بینی قانون اساسی باید از ابتدای مشروطه وجود می‌داشت اما تنها در سال ۱۹۴۹ میلادی - ۱۳۲۸ شمسی - بود که افتتاح گردید)، که اکثر اعضای آنها را طرفداران و یا نمایندگان زمینداران بزرگ تشکیل می‌داد، لوایح قانونی مربوط به اصلاحات ارضی را متوقف کردند.

در سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹ شمسی) شاه و مشاورین امریکائی‌اش قانع شدند که به‌هرحال نوعی اصلاحات ارضی اجتناب‌ناپذیر است و براین اساس لایحه‌ای به‌منظور تقسیم زمین‌های بزرگ آماده گردید. مخالفت زمینداران بزرگ، که در دستگاه قانونگذاری حضور داشتند، و همچنین علمای مهم، که در رأس آنها مرجع تقلید آیت‌الله بروجردی در قم بود، باعث شد تا در لایحه تعدیلات چندی به‌عمل آورند، چنانکه وقتی این لایحه در ماه مه سال ۱۹۶۰ میلادی (اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ شمسی) از تصویب مجلس‌گذشت آن چنان مملو از استثنائات و تبصره‌های گوناگون بود که عملاً آن را بی‌معنا می‌ساخت. اعلامیه‌ای هم که آیت‌الله بروجردی علیه آن داد آن را تبدیل به یک کاغذ پاره‌نمود (۵). یکی از نشانه‌های تمایل شاه به‌غرب، الحاق ایران به "پیمان بغداد" ۲ در اکتبر سال ۱۹۵۵ میلادی (ابان ماه ۱۳۳۴ شمسی) بود، که با مشارکت سایر کشورهای که با شمال پیمان می‌بستند ۳، عراق، ترکیه، پاکستان، و همچنین بریتانیای کبیر تشکیل می‌گردید. دولت ایالات متحده در پشت صحنه قرارداد داشت، و باوجودیکه در کمیته‌های متعددی از این پیمان شرکت می‌نمود، اما به‌طور رسمی عضو آن نبود. هم از جانب ناصر در مصر و هم از جانب روسها این پیمان به عنوان یک اقدام خصومت آمیز تلقی گردید، و لذا آنها شروع به پخش

2. *Baghdad Pact*

3. *Northern Tiers*

برنامه‌های فارسی زبان برای داخل خاک ایران نمودند. طرفداران جبهه ملی نیز با این پیمان، به این دلیل که وسیله‌ای برای توسعه نفوذ و کنترل امریکا و انگلیس بر ایران بود، مخالفت می‌کردند.

در سال ۱۹۵۸ میلادی (۱۳۳۷ شمسی) سه قرارداد جدید نفتی از تصویب مجلس گذشت که قلمرو فعالیت‌های آنها در مناطق بیرون از منطقه عملیاتی کنسرسیوم بود، و این راه را برای کنترل بیشتر ایران روی ذخائر نفتی‌اش هموار نمود. قرارداد اول با یک شرکت دولتی ایتالیایی به نام آجیپ<sup>۴</sup> منعقد گردید و دو قرارداد دیگر با دو شرکت خصوصی و مستقل امریکائی و کانادائی؛ در هر سه قرارداد شرکت‌های خارجی باید بخش اعظم هزینه‌های اکتشاف و استخراج نفت را پرداخت می‌نمودند و نحوه تقسیم منافع نیز بر مبنای ۲۵-۷۵ به سود ایران بود. اما هنوز قسمت عمده تولید نفت ایران از مناطق تحت کنترل کنسرسیوم تولید می‌گردید، زیرا شرکت نفت ایران و انگلیس، به هنگام تمدید قرارداد خود در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ شمسی)، دقت کرده بود که تمامی مناطق نفتی امیدبخش را تحت امتیاز خود نگهدارد.

در پاسخ به فشارهایی که در جهت اعطای دموکراسی بیشتر اعمال می‌گردید، شاه اجباراً "به معرفی سیستم دوحزبی پرداخت بدین امید که انتخابات آتی مجلس را آزادمنشانه تر قلمداد نموده و در صورت لزوم، در مقابل حزب حاکم، حربه‌ای در دست خود داشته باشد. حزب دولتی حاکم به نام حزب "ملیون" تحت رهبری منوچهر اقبال، و حزب به ظاهر مخالف به نام حزب "مردم" تحت رهبری اسدالله علم، که از قدیمی‌ترین محارم شاه و یکی از زمینداران بزرگ مملکت بود، قرار داشت. در حقیقت بین این دو حزب هیچ تفاوت اساسی‌ای وجود نداشت، و هر دو مخلوق و آلت فعل شاه بودند.

سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲)

در اوایل دهه سالهای ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹ شمسی به بعد)، بانزدیک شدن انتخابات مسائلی نظیر تورم جدی، فسادروبه رشد، و نشانه‌هایی دال بر اینکه رونق اقتصادی اواخر سالهای ۱۹۵۰ میلادی (اواخر دهه ۱۳۳۰ شمسی)

روبه انفجار بود، باعث گردید که در خارج از قلمروی دو حزب رسمی دولتی مخالفت‌هایی به منصفه ظهور برسد. در ماه ژوئن سال ۱۹۶۰ میلادی (خرداد ماه ۱۳۳۹ شمسی)، زمان مبارزات انتخاباتی، این مخالفت‌ها نیز قوی‌تر و رساتر گردید. در بین مخالفین بعضی از چهره‌های مشهور نیز دیده می‌شد که از آن جمله دکتر علی امینی نواده امین‌الدوله وزیر آزادمش اواخر قرن نوزدهم میلادی بود. امینی، که در طول مذاکرات کنسرسیوم وزیر دارائی بوده و سپس به سفارت ایران در واشنگتن منصوب گردیده و بعداً نیز از آن سمت برکنار شد، شروع به انتقاد از اقبال نمود که در حقیقت انتقادی از خود شاه بود. با اینکه مردم ایران، چه در آن زمان و چه بعدها، او را از عناصر وابسته به ایالات متحده آمریکا محسوب می‌نمودند، اما او به عنوان فردی که معرف جناح لیبرال هیات حاکمه و سیاستمداران امریکائی، نظیر جان‌کندی، بود شناخته می‌شد، جناحی که نمی‌توانست تکیه‌گاه اصلی‌اش را بر دیکتاتوری شاه بنا کند. از این روی خواهان انجام پاره‌ای اصلاحات جدی بود. در همین زمان نیز رهبران جبهه ملی خواستار برگزاری انتخابات آزاد گردیده و از این بابت دولت را مورد حمله قرار دادند.

تاسیس حزب رسمی دوم، و ایراد پاره‌ای اظهارنظرهای رسمی مبنی بر اینکه انتخابات سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹ شمسی) به‌صورتی آزاد برگزار خواهد گردید، باعث تشویق گروه‌ها و افراد مخالف گوناگون شده بود. اما دکتر اقبال نخست‌وزیر وقت اعلام کرد هیچ‌کاندیدائی از طرف حزب توده و یا از طرفداران مصدق نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند. او همچنین مصمم بود که افراد مستقلی همچون امینی را نیز کنار بگذارد. در نهایت او، احتمالاً با اجازه‌ضمنی شاه، ترتیبی داد که هریک از دو حزب رسمی کشور تعداد معینی از کرسیهای پارلمان را به‌دست آورند، که البته اکثریت کرسیها نیز باید به حزب ملیون او تعلق می‌گرفت.

وقتیکه نتیجه انتخابات کم‌کم اعلام گردید، و نشانه‌های تقلب در آن هرچه بیشتر آشکار شد، نارضایتی علنی مردم بشدت روبه‌افزایش گذاشت. در اواخر ماه اوت سال ۱۹۶۰ میلادی (اوایل شهریور ۱۳۳۹ شمسی) شاه تصمیم گرفت که خود را از دوز و کلک‌هایی که در امر انتخابات انجام شده بود و نیز از عدم محبوبیت روزافزون دکتر اقبال کنار بکشد. بنابراین، شاه از جریان برگزاری انتخابات

ابراز عدم رضایت نموده و به نمایندگان منتخب "توصیه" نمود که استعفا داده و راه را برای برگزاری انتخابات جدیدی هموار نمایند. باین ابراز عدم اعتماد رهبر، اقبال و دولت اونیز مجبور به استعفا بودند. شاه نیز جعفر شریفامامی را به نخست‌وزیری برگزیده (این همان کسی است که در بحران سال ۱۹۷۸ میلادی ۱۳۵۷ شمسی - نیز مجدداً به نخست‌وزیری منصوب گردید) و نمایندگان به اصطلاح منتخب نیز، البته بابتی میلی بسیار، استعفا نمودند.

دولت جدید کمیته‌ای را مسئول تدوین آئین‌نامه برگزاری انتخابات به‌طور صحیح، که برای ژانویه ۱۹۶۱ پیش‌بینی گردیده بود، نمود. اما ناراضیاتی عمومی مردم از زمینه‌های دیگر سربرآورد. شریفامامی مجبور شد بپذیرد که شرایط مالی ایران بد بوده و ذخایر ارزی مملکت نیز پائین می‌باشد. برنامه‌ای که بسیار جدی به‌نظر می‌رسید برقراری ثبات اقتصادی بود، اما آنها که مهارت طبقه سرآمد و ممتاز ایران را در به بازی گرفتن و گریز از قوانین می‌دانستند به این برنامه نیز با چشم شک و تردید نگاه می‌کردند. مطابق این برنامه حقوق گمرکی بسیاری از اقلام افزایش یافت تا اینکه از ورود کالاهای غیرضروری تا حدودی جلوگیری شود: به بانک مرکزی ایران نیز اختیار داده شد تا اعتبارات داخلی را محدود نماید، و برای خرید ارزهای خارجی نیز محدودیتهای وسیعی وضع گردید. از عوامل افزایش سرسام‌آور تورم وجود اعتبارات زیاده از حد، کنترل کم بر اسعار خارجی، خرید فراوان بسیاری از کالاهای غیرضروری، و بالاخره حجم قلیل سرمایه‌گذاریهای تولیدی بود. اما کسانی که این کنترل‌ها به‌نحوی دامنگیرشان می‌شد غالباً "آنقدر بانفوذ بودند که بتوانند از زیربار آنها شانه خالی کنند. خیلی از مردم طبقات متوسط و پائین به‌شدت از تورم صدمه خورده بودند. در چشم آنها تورم یکی از وسایلی بود که طبقات ثروتمند و بانفوذ به قیمت فقیر نمودن طبقات پائین ثروتمند می‌شدند. بنابراین برنارضایتی مردم افزوده گردید.

انتخابات جدید نیز به‌طور ناسالمی انجام شد، اگرچه درجه تقلب در آن به حد انتخابات قبلی نبود. چند نفر از منافردین نیز در این انتخابات پیروز شدند که از آن جمله یکی از رهبران جبهه ملی به نام اللهیار صالح وکیل کاشان بود، و این علیرغم فشار شدیدی بود که علیه کاندیداهای جبهه ملی وجود داشت، بطوریکه کاندیدای جبهه ملی در اصفهان رسماً کنار گذاشته شد.

با وجود همه این مشکلات، شاه با تولد اولین فرزند ذکورش در اواخر سال ۱۹۶۰ میلادی که طبعاً "ولیعهد بود آشکارا احساس اطمینان خاطر می نمود. محصول اولین ازدواج شاه، که در سال ۱۹۳۹ میلادی (۱۳۱۸ شمسی) که با ملکه فوزیه خواهر ملکه فاروق پادشاه مصر انجام گرفته بود، یک دختر به نام شهناز بود. اما در ایران نیز، مثل خیلی از کشورهای دیگر، زنها نمی توانستند تاج و تخت سلطنت را به ارث برند. از قرار معلوم این فوزیه بود که شاه را ترک کرد. همسر دوم شاه به نام ثریا اسفندیاری، که از یک پدر بختیاری و یک مادر آلمانی متولد گردیده بود، نتوانست فرزند بیاورد و لذا شاه در سال ۱۹۵۸ میلادی (۱۳۳۷ شمسی) او را طلاق داد. همسر سوم او به نام فرح دیبا بود که شاه در اوایل سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۸ شمسی) با او ازدواج نموده و از او صاحب دو پسر و دو دختر شد. او نیز در زمینه مسائل فرهنگی و رفاه اجتماعی، که شاه علاقه خاصی بدانها نداشت، صاحب قدرت و نفوذ گردیده و دایره خاصی از سرپرستی این امور و نفوذ فراوان به دست آورد. با وجودیکه مخالفت روزافزون مردم با شاه خیلی از اقوام و منسوبین او را نیز شامل می گردید، که خصوصاً "خواهر قدرتمند و دولوی شاه به نام والاحضرت اشرف و فرزندان او از آن جمله بودند، مردم عموماً "فرح را از فساد و اقدامات سرکوبگرانه دربار مبرا می دانستند. از نظر مردم خانواده (ملکه) دیبا بیشتر در رهبری و اداره فعالیتها و مؤسسات فرهنگی و رفاه اجتماعی حضور داشتند. در مورد پسردائی فرح به نام رضا قطبی، که از زمان تاسیس رادیو تلویزیون ایران در سالهای ۱۹۶۰ میلادی رئیس جوان آن سازمان بود، باید گفت که انتخاب او به سبب قدرت مدیریت و هوش شخصی او بود. این قدرت مدیریت و هوش را در انتخاب کادر کارکنان آن سازمان، و نیز سرپرستی او بر گروههای موسیقی و یا تئاتر جدید، و یا پروژههای سینمایی که مستقیماً "به رادیو و تلویزیون مرتبط نبود، می بینیم (در حالیکه رادیو و تلویزیون ابزار تبلیغات دولتی بودند). اما، همه اقوام ملکه فرح چنین دلایل موجهی برای توجیه نفوذ خود نداشتند، و این امر در مورد اقوام شاه از این هم کمتر بود.

برگردیم به بحران اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی): مجلس سال ۱۹۶۱ میلادی با مشکلات عمده ای مواجه بود. جبهه ملی که ناظر مخالفت همگانی مردم و نابسامانی و بی نظمی اوضاع دولت و دربار بود، انتخاباتی

راکه نازه به پایان رسیده بود تا حدود زیادی به حق رد نمود. و ضمن متقلبانه خواندن آن خواستار انحلال مجلس و برگزاری دور جدیدی از انتخابات کاملاً سالم گردید. از طرف دیگر مجلس نیز که مشاهده کرد باید تا حدودی با مخالفت روبه رشد مردم هم‌نوائی کند، صحنه محکومیت و اتهام فسادهای متعدد علیه سازمانهایی نظیر شرکت ملی نفت ایران، سازمان برنامه و بودجه، و سایر ارگان‌های دولتی گردید. از این جدی‌تر، گسترش دامنه تهدید به اعتصاب بود که از آن جمله معلمین مدارس تهران، تحت رهبری یکی از نمایندگان مخالف و منفرد دولت به نام محمد درخشش، شروع به اعتصاب نموده و در مقابل مجلس برای دریافت حقوق‌های بیشتر دست به تظاهرات زدند. در طول این تظاهرات دونفر از معلمین توسط پلیس کشته شدند. این نقطه عطف بحران بود، و شایعاتی به وجود آمد که یا با پشتیبانی شاه یک کودتای نظامی به وقوع خواهد پیوست و یا اینکه مقام سلطنت مجبور به اعطای امتیازات زیادی خواهد شد. ظاهراً شاه تصمیم گرفته بود که اعضای جبهه ملی را وارد در دولت نماید و از این روی مصاحبه‌ای طولانی با اللهیار صالح داشت. آنها نتوانستند در مذاکرات خود به توافق برسند و لذا روز بعد شاه به دنبال علی‌امینی، که کارآمدترین عضو منفردین مخالف بود، فرستاده و از او خواست که دولت جدیدی را تشکیل بدهد. علی‌الظاهر امینی دو شرط داشت که هر دو نیز مورد موافقت شاه قرار گرفت:

یکی اینکه پارلمان منحل شود، و دیگر اینکه شاه حمایت بدون قید و شرط خود را از او اعلام نماید.

در ماه آوریل سال ۱۹۶۱ میلادی (فروردین ماه ۱۳۴۰ شمسی) امینی جای شریف امامی را گرفت. در این هنگام اعتقاد اکثریت مردم بر این بود که دولت فقط وقتی خواهد توانست دوام بیاورد که بتواند به سرعت اصلاحات اداری و اجتماعی عمده‌ای را به عمل آورد. امینی، علیرغم پیوندهایش با امریکا، و شاید هم در بعضی مواقع به خاطر این پیوندها، تا مدتی روابط نسبتاً خوب و قوی با بخش‌های مختلف مردم داشت. مخالفتی که او در مقابل دولت‌های اقبال و شریف‌امامی ابراز کرده بود، جز در مورد حزب توده که به صورت زیرزمینی و یا در حال تبعید به سر می‌برد، در دید سایر گروه‌های مخالف نظیر جبهه ملی و سایرین تا حدودی به او اعتبار می‌بخشید. مردم می‌دانستند که

امینی، برخلاف سایر نخست‌وزیران، شرایطی را به‌شاه تحمیل کرده است که همین موضوع بر پرستیژ او می‌افزود. همچنین انحلال مجلس نیز در اوایل باعث خشنودی جبهه ملی و سایر مخالفین گردید، زیرا تصور می‌کردند بزودی انتخابات جدید برگزار خواهد شد، اما وقتی مردم دیدند که امینی می‌خواهد به‌جای مجلس با فرمان حکومت کند، بخش اعظم این حمایت از دست رفت. بعضی از اعضای تند جبهه ملی نیز، به‌خاطر نقش امینی در مذاکراتی که به توافق با کنسرسیوم انجامید و نیز پیوندهائی که او با امریکا داشت، به‌او بی‌اعتماد بودند.

امینی، با اضافه نمودن حقوق معلمان و نیز قراردادن رهبر اعتصاب آنها محمد درخشش در پست وزیر آموزش، به‌اعتصاب معلمین پایان داد. از این دراماتیک‌تر انتصاب حسن ارسنجانی حقوق‌دانی باسوابق رادیکالی به سمت وزیر کشاورزی بود. امینی دونفر از وزرای قبلی را به جرم سوءاستفاده و فساد مالی زندانی نمود و قول داد که حرکت شدیدی را علیه فساد آغاز نماید. امینی، از ناحیه مخالفت احتمالی ارتش، و نیز مخالفت زمینداران بزرگ و پاره‌ای از علماء، به حمایت شاه احتیاج داشت، و متقابلاً شاه نیز برای کسب اقتدار و محبوبیت بیشتر به‌امینی محتاج بود، اما شاه نمی‌خواست امینی آنقدر قدرتمند و یا محبوب شود که بتواند جلوی حکومت فردی شاه قد علم کرده و با آن به معارضا برخیزد.

امینی احساس می‌کرد که حکومت قوی و ایجاد اصلاحات تنها در صورتی مقدور است که مملکت برای یک مدت نسبتاً طولانی بدون برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس، و در حقیقت بدون اعمال قانون اساسی مشروطه، اداره شود. او و شاه توافق کردند که اینکار را انجام داده و مملکت را از طریق فرامینی که صادر می‌شد اداره نمایند. این اقدام امینی که برای یک ماه پس از انحلال مجلس ترتیب‌برگزاری انتخابات جدید را نداد، برخلاف قانون اساسی مملکت بود و باعث انجام تظاهراتی به رهبری جبهه ملی گردید. در اثر تظاهراتی که در ماه ژوئیه سال ۱۹۶۱ میلادی (خردادماه ۱۳۴۰ شمسی) برگزار گردید چندتن از رهبران جبهه ملی دستگیر و فعالیت‌های سیاسی آن جبهه تا حدود زیادی محدود گردید، و این درحالی بود که از رفع ممنوعیت این فعالیت‌ها هنوز بیش از یکسال نگذشته بود. در ماه نوامبر همان سال (آبان‌ماه) وقتی فرمان سلطنتی

جدیدی صادر شد که به موجب آن به دولت اجازه می‌داد که بدون وجود مجلس از طریق فرامین به قانونگذاری بپردازد، اغتشاشات و تظاهرات بیشتری در حمایت از برکناری انتخابات بدو قوع پیوست که در آن هم جبهه ملی و هم گروههایی که با اصلاحات ارضی پیش‌بینی شده مخالف بودند مشارکت داشتند. در ماه ژانویه سال ۱۹۶۲ میلادی (بهمن ماه ۱۳۴۰ شمسی) دو حادثه مهم اتفاق افتاد، یکی فرمانی بود که در مورد اولین اصلاحات ارضی عمده مملکت صادر شده بود و دیگری شورشهای عمده‌ای بود که در صحن دانشگاه تهران بدو قوع می‌پیوست و توسط پلیس و ارتش با خشونت سرکوب گردید. دانشجویان از شعارهای جبهه ملی استفاده می‌کردند، اما محتملاً "گروههای دیگر هم در این آشوبها دخالت داشتند. دولت ترجیح داد که عناصر دست‌راستی را سرزنش کند، و از این روی چندین نفر از عناصر راست‌را دستگیر نمود. یکی از کسانی که به مسائل دامن می‌زد، رئیس معزول ساواک سرهنگ تیمور بختیار بود، که فکر می‌کرد اگر امینی به خاطر توسعه دامنه اغتشاشات و ناآرامی‌ها مجبور به استعفاء شود شخص او به نخست‌وزیری انتخاب خواهد شد. امینی شاه را متقاعد نمود که بختیار را تبعید کند، و بختیار نیز به توطئه علیه رژیم مشغول شد تا اینکه سرانجام طبق دستور شاه در یک سانحه ساختگی در بغداد به قتل رسید. دولت امینی، بعضاً "بدین خاطر که پایگاه حمایت مردی خویش را وسعت بخشد، از اواخر ماه ژانویه سال ۱۹۶۲ میلادی (بهمن ماه ۱۳۴۰ شمسی) جدا" به دنبال اجرای فرمان اصلاحات ارضی رفت (که ابتدا برای اینکه صورت قانونی قضایا تا حدودی حفظ شود، قانون اصلاحات ارضی جدید به عنوان "الحاقیه" ای به قانون مصوبه سال ۱۹۶۰ میلادی عنوان گردید، اما در واقع قانون کاملاً "جدیدی بود). دولت امینی، از جهت روابطش با آمریکا، در موضعی قوی قرار داشت. در حالیکه در طول سالهای جنگ سرد در دهه ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰ شمسی) اشتغال عمده ذهنی آمریکا این بود که ایران به صورت یک کشور ضد کمونیست، و ضد روسیه، باقی مانده و نیروهای نظامی چشمگیری داشته باشد، در این سالها قدم‌هایی در جهت تنش زدائی بین آمریکا و روسیه برداشته شده بود و خطر جنگ هم دیگر چندان قریب‌الوقوع پنداشته نمی‌شد. در ایالات متحده آمریکا، و بخصوص در زمان حکومت کندی در سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ شمسی)، این اعتقاد نضح می‌گرفت که برای منافع اقتصادی



به صنایع خصوصی- کمک کرد که سرمایه ملاکین بزرگ به سمت صنایع و سایر پروژه‌های شهری حرکت کرده و در نتیجه یک نظام کاپیتالیستی تحت سیطره دولت را در شهرها و اطراف کشور پایه‌ریزی نماید. اصلاحات ارضی همچنین از قدرت سیاسی ملاکین بزرگ، به نفع قدرت دولت مرکزی، کاست.

با اینکه یکی از جناح‌های تشکیل‌دهنده جبهه ملی، که بزودی به صورت "نهضت آزادی" پا به عرصه وجود گذاشت، شامل افراد مذهبی معمولی و نیز پاره‌ای رهبران مذهبی روحانی بود، که از آن جمله چهره‌های معروفی همچون مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی بودند (که بعدها در جریان انقلاب اسلامی ایران در سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی از رهبران بنام انقلاب شدند)، اما بطور کلی جبهه ملی با مخالفت گسترده‌ای که به رهبری علماء بخصوص در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی) ابراز می‌گردید پیوند بسیار کمی داشت. در دوران دکتر مصدق و پس از آن بعضی از علمای پیشرو در ابتدا طرفدار مصدق بودند، اما بعدها، از ترس اینکه مبادا نیروهای غیرمذهبی و نیز کمونیست‌ها تحت حکومت او به قدرت برسند، از مخالفت با رژیم شاه دست کشیده و تا حدودی نیز طرفدار شاه گردیده بودند. همچنین، آیت‌الله بروجردی در قم، که تا زمان وفاتش در سال ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) تنها مرجع تقلید کشور بود، نسبت به شاه‌موضع غیردوستانه‌ای نداشت، و تنها فتوای مهمی که علیه رژیم صادر نمود در قضیه اصلاحات ارضی در سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹ شمسی) بود. فشاری که از طرف علمای مشهور مشهد اعمال می‌گردید "محتلماً" باعث تغییر شکل لایحه اصلاحات ارضی و تبدیل آن به یک وجود بی‌آزار گردید. (۶) از زمان فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، دیگر مرجع تقلید منحصربه‌فردی که مورد قبول همه شیعیان در سرتاسر عالم بوده باشد در ایران وجود نداشت، اما چند نفر از آیت‌الله‌ها به عنوان رهبران علماء مطرح گردیدند که از آن جمله محمد هادی میلانی در مشهد، کاظم شریعتمداری که اصلاً "اهل آذربایجان بوده ولی در قم اقامت داشت، و سپس روح‌الله خمینی، که او نیز در قم زندگی می‌کرد و در ابتدا در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی) به خاطر فعالیت‌هایی که مخالفت با رژیم تلقی می‌شد بر سر زبانها افتاد. بحران سیاسی و اقتصادی که به مخالفت علنی مردم با رژیم و سرسپردگی‌اش به قدرتهای غربی انجامیده بود همانطوریکه بر روی سایر گروهها اثر می‌گذاشت بر روی رهبران مذهبی و مقلدین آنها نیز اثر

کذارده بود. رژیم شاه به مخالفین مذهبی برجسب می‌زد که آنها افراد صرفاً "ارتجاعی و عمدنا" خودخواهی هستند که با اصلاحات، وبخصوص اصلاحات ارضی و آزادی زنها در رای دادن که در لایحه جدید انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی پیشبینی گردیده بود، مخالفند. دیگران پاسخ داده‌اند که خمینی و شریعتمداری مخالف اصلاحات ارضی نبودند، و حق رای زنهانیز، با توجه به انتخابات فرمایشی که در ایران انجام می‌گرفت، مطلب مهمی نبود، و بلکه مسئله اساسی برای خمینی و دیگران دیکتاتوری شاه، سرسپردگی‌اش به ایالات متحده، و روابط حسنه با اسرائیل بود. (۷) به نظر می‌رسد که در هردو طرف قضیه بخشی از حقیقت به همراه مقداری مبالغه وجود دارد، باوجود اینکه مسائل اخیر آشکارا مورد تاکید خمینی بودند، او و همفکرانش به قانون انتخابات نیز حمله می‌کردند و بخشی از آن حمله حقیقتاً "به خاطر اعطای حق رای به خانم‌ها بود (البته نه او و نه همکارانش اخیراً" به این موضوع حمله نکرده‌اند). همچنین بعضی دیگر از رهبران مذهبی، که شاید خمینی در زمره آنها نبود، با اصلاحات ارضی مخالفت می‌کردند. (۸) هم چون بسیاری از موضوعات دیگری که در دورانهای دیگر با آنها روبرو بوده‌ایم، این غلط است که مشخصه کلی رهبریت روحانیت در این دوره را صرفاً "ارتجاعی" بنامیم، کاری که رژیم و اکثر روزنامه‌های خارجی می‌کردند، و یا آن را صددرصد "پیشتاز" بنامیم، کاری که دانشجویان ایرانی در خارج از کشور می‌کردند. کسانی که با دیکتاتوری و وابستگی ایران به امریکا مخالف بودند می‌توانند بگویند نیروهائی که تحت رهبری روحانیت بودند در تضعیف این هردو مورد، چه در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی) و چه بعد از آن، نقش مثبتی ایفاء نمودند، اما این بدان معنی نیست که علماء از طرفداران بسیاری از اصلاحاتی بودند که احتمالاً "به نفع اکثریت مردم تمام می‌شد، و یا اینکه حداقل با اینگونه اصلاحات مخالفت نمی‌کردند. در عمل، آنچه به نام اصلاحات ارضی انجام شد مفید به حال مردم نبود، اما اگر طرحی که ارسنجانی در ابتدا داشت اجراء می‌گردید احتمالاً چنین نفعی را دربرداشت. مخالفت علماء با این طرح در سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۱ شمسی) نیز مبتنی بر یک تجزیه و تحلیل اقتصادی که چگونه رژیم و صاحبان منافع خاص در آینده آنرا به بازی خواهند گرفت نبود. ولیکن خمینی بعدها نقاط ضعف عملی اصلاحات ارضی را مورد انتقاد قرار داد.

و استراتژیک آمریکا در منطقه بهتر است که دولت ایران، بالنسبه به آنچه که در سالهای دهه ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰ شمسی) وجود داشت، از پایگاه مردمی وسیع تری برخوردار بوده و بر بازده امور و محبوبیت حکومت افزوده و متقابلاً از میزان فساد کاسته گردد. سیاست دولت آمریکا بالنسبه به ایران در زمان حکومت کندی تا حدودی نسبت به وضع قبلی آن که عبارت از حمایت بی قید و شرط از شخص شاه بود، البته در صورتی که او را در جنگ سرد موجود قاطعانه در صف غرب و آمریکامی ایستاد، تغییر نمود. از شاه خواسته شد که مبارزه‌ای را علیه سوءاستفاده و فساد و نیز عدم کارآئی دستگاههای دولتی آغاز نماید، و از میزان کمکها و وام‌های آمریکا به ایران نیز کاسته گردید. روی کار آمدن امینی، همانطوری که در ایران هم تشخیص داده شده بود، مورد استقبال آمریکائی‌ها بود، به طوری که مقامات آمریکائی از شاه مصرانه می‌خواستند که از او و برنامه‌های اصلاحی‌اش حمایت نماید. تاکیدی که حکومت کندی روی انجام پاره‌ای اصلاحات می‌نمود به اجرای بعضی از آنها منجر گردید. شاه از فشارهای که آمریکائی‌ها در جهت ایجاد رفورم و اصلاحات وارد می‌آوردند خوشحال نبود، بخصوص که این فشارها حکومت فردی او را به مخاطره می‌افکند، اما احساس می‌کرد مجبور است تا حدودی مصالحه کند. مساله فوری امینی بهبود اوضاع مالی کشور بود. برنامه ایجاد ثبات اقتصادی موجود چیز زیادی به دست نیاورده بود. در خلال ۱۵ ماهی که دولت امینی بر سر کار بود قدم‌هایی در زمینه بهبود اوضاع ارزی مملکت، از طریق تقلیل عمده واردات اقلام غیرضروری و ایجاد محدودیت روی مسافرتها، خارج از کشور و خرید ارزهای توسط ایرانیان، برداشت. اما مسائل اصلی در ماه آوریل سال ۱۹۶۲ میلادی (فروردین ۱۳۴۰ شمسی)، هنگامیکه امینی و وزیر مالیه‌اش دکتر جمشید آموزگار سعی کردند از همه وزراء بخواهند که بودجه‌های مربوط به وزارتخانه خود را تقلیل دهند، روی نمود. شاه از تقلیل بودجه ارتش سرباز زد، و لذا در ماه ژوئیه (خرداد ماه) امینی استعفا داده و دلیل استعفای خود را نیز ناکافی بودن کمک مالی آمریکائی‌ها ذکر نمود. واضح است که شاه به وزراء و صدراعظم‌های پر قدرت و نسبتاً مستقل تا وقتی اجازه روی کار ماندن می‌داد که احساس می‌کرد جانشین احتمالی آنها برای منافع و قدرت خود او خطرناکتر خواهد بود. در این زمان اسدالله علم، دوست قدیمی شاه، نخست‌وزیر گردید.

امینی هرگز از همکاری نیروهای جبهه ملی برخوردار نگردید، زیرا آنها به او از جهت قبول پست وزارت مالیه شاه و نیز سفارت کبرای شاهنشاهی در امریکا بی‌اعتماد بودند. آنها همچنین از اینکه او برخلاف قانون اساسی و بدون مجلس حکومت می‌کرد و تن به برگزاری یک انتخابات آزاد که مورد درخواست جبهه ملی‌ها بود نمی‌داد، با او مخالفت می‌نمودند. مطمئناً "در چنین انتخاباتی جبهه ملی و سایر نیروهای مخالف به موفقیت‌های چشمگیری دست می‌یافتند.

اسدالله علم با رهبران جبهه ملی ملاقات و مذاکره نمود، آنها درخواست برگزاری انتخابات آزاد و سایر آزادی‌ها را نمودند که مورد قبول قرار گرفت. در ماه دسامبر سال ۱۹۶۲ میلادی (آذرماه ۱۳۴۱ شمسی) جبهه ملی شورای مرکزی متحد جدیدی را تشکیل داده و شروع به حمله آشکار به شاه نمود. بزودی اکثر اعضای شورای مرکزی و بسیاری دیگر از رهبران جبهه ملی دستگیر گردیدند، و شاه هم بطور همزمان سعی کرد که با اضافه نمودن مواد دیگری به برنامه اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ میلادی چهره اصلاح‌طلبانه‌ای به خود بدهد. همچنین شاه برای اینکه محبوبیت خود و رژیم‌اش را به نمایش بگذارد، در اوایل سال ۱۹۶۳ میلادی (اواخر ۱۳۶۱ شمسی) دست به انجام یک فراندوم عمومی در موارد شش‌گانه (زیر زد: ۱) اصلاحات ارضی، ۲) فروش سهام کارخانجات دولتی برای تامین بودجه اصلاحات ارضی، ۳) قانون جدید انتخابات که در آنها به زنها حق رای داده شده بود، ۴) ملی‌کردن جنگلها، ۵) تشکیل سپاه سوادآموزی ملی، که عمدتاً "برای آموزش روستائیان بود، و بالاخره ۶) طرح مشارکت کارگران در منافع صنعتی. انجام این فراندوم، که جبهه ملی آن‌را به این عنوان که اینگونه برنامه‌ها باید در یک مجلسی که نمایندگان در آن آزادانه انتخاب شده باشند مورد بحث و بررسی قرار گیرد بایکوت نموده بود، در ژانویه سال ۱۹۶۳ میلادی (بهمن ماه ۱۳۴۲ شمسی) برگزار گردید و مثل خیلی دیگر از فراندوم‌های این چنینی نتایج حاصله بسیار مساعد بود. (بعدها مواد دیگری نیز به این برنامه افزوده شده و مجموعاً "به نام انقلاب سفید نام‌گذاری گردید و سپس آن‌را "انقلاب شاه و ملت" نامیدند. بعدها نیز در تبلیغات رژیم همواره از آن به نام "انقلاب شاه و مردم" نام بردند اگرچه از نظر نامگذاری ترکیب نام‌نوسی بود، اما اهمیت قضیه این بود که کلمه شاه حتماً "در اول این عنوان قرار داشت. مهمترین اصلاحاتی که عملاً انجام شده بود- اصلاحات ارضی و فروش کارخانجات

در اوایل کار، در سال ۱۹۴۴ میلادی (۱۳۲۳ شمسی)، آیت‌الله خمینی (به فصل هشتم مراجعه فرمائید) کتابی در حمله به رضاشاه و انتقاد شدید از سلطنت نوشته بود، اما در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی (اواخر دهه سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ شمسی) او از نزدیکان آیت‌الله بروجردی در قم بوده و از نظر سیاسی نیز تاحدی آرام بود. (۹) اما او افکار و نقطه‌نظرات خویش را تعدیل نکرده بود، و در اوایل سال ۱۹۶۳ میلادی (اواخر ۱۳۴۱ شمسی) در مدرسه علمیه فیضیه قم شروع به سخنرانی علیه شاه کرد. در ماه مارس سال ۱۹۶۳ میلادی (اسفند ۱۳۴۱ - فروردین ۱۳۴۲ شمسی)، در سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) امام ششم شیعیان، مدرسه مورد هجوم نیروهای نظامی و ساواک واقع گردید و گروهی از طلبه‌ها کشته شده و خمینی نیز دستگیر گردید. خمینی، که پس از بازداشت کوتاهی آزاد گردید، حملات خود علیه دولت و سیاست‌های آن را از سرگرفت. او به کنترل ایران توسط امریکا حمله نموده و امریکا را به عنوان دشمن اسلام محکوم کرد، که این بعضاً "به خاطر حمایت آن کشور از اسرائیل بود. نکته قابل توجه این است که حتی در حمله بسیار شدیدی که در تاریخ سوم ژوئن (۱۳ خرداد) علیه شاه نمود، خمینی نیز، نظیر بسیاری دیگر از روحانیون، هنوز در آن زمان خود را از مدافعین قانون اساسی (که سلطنت نیز در آن ملحوظ بود) قلمداد می نمود: "این قانون اساسی به بهای خون پدران ما به دست آمده و لذا مانمی‌گذاریم که آن را نقض نمایند." (۱۰) روز بعد، که مصادف با سالروز شهادت امام حسین بود، قبل از طلوع آفتاب، خمینی دستگیر گردید. <sup>۵</sup> و قتیکه خبر این دستگیری در تهران منتشر شد، مراسم عزاداری امام حسین به تظاهرات علیه رژیم تبدیل گردید. روز بعد دامنه این تظاهرات به دانشگاه، و به شهرهای شیراز، کاشان و مشهد کشیده شد. در روز جمعه هفتم ژوئن، علیرغم صف‌آرایی سنگین نیروهای نظامی، تظاهرات ادامه یافت. در این شورشها حداقل در یکی از جزواتی که پخش گردید، از مردم دعوت شده بود تا علیه رژیم دست به جهاد (جنگ مقدس) بزنند. بالاخره، پس از گذشت چند روز، تظاهرات سرکوب گردید، درحالیکه در طی آن صدها نفر از مردم و بلکه بیشتر جان خود را از دست دادند.

با وجودیکه آن جناح از جبهه ملی که با روحانیت و بازار پیوند داشت در

۵- تاریخ دستگیری ایشان سحرگاه روز دوازدهم محرم است نه دهم محرم سالروز عاشورای حسینی.

روزهای آخر این شورشها در آنها شرکت نمود، جبهه ملی انتظار چنین تظاهرات و قیامی را نداشته و قبلاً با خمینی هماهنگی نکرده بود. اما پس از این وقایع، همکاری بین مخالفین مذهبی و ملی‌گرای شاه، چه در ایران و چه در بین دانشجویان و تبعیدی‌های خارج از کشور، افزایش یافت. همانگونه که در مورد انقلاب سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) نیز دیده می‌شد، یکی از دلایلی که نارضایتی عمومی را شعله‌ور می‌ساخت جرقه‌ای بود که در اثر چندین سال بحران اقتصادی و تورم رنج‌آور، که پس از یک‌دوره رونق اقتصادی که خیلی بیشتر از آنچه به نفع طبقات فقیر و خرده‌بورژوا باشد به نفع طبقات مرفه اجتماع بود، به‌وجود آمده بود. همچنین، درست مشابه سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۸ میلادی، در این زمان نیز پاسخ شاه به نارضایتی‌های گسترده موجود انجام پاره‌ای اصلاحات بود، که بسیار کمتر از آنچه که گروههای مخالف می‌خواستند بوده و لذا آنها را تشویق می‌نمود که درخواستهای اصلاح‌گرایانه خود را صریح‌تر اظهار نمایند. لیکن بحران سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ (۱۳۳۹ الی ۱۳۴۳ شمسی) به اندازه بحران سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۹ (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) جدی نبود، و از این روی شاه توانست از طریق تقویت نیروهای امنیتی خود، تیراندازی و کشتار تظاهرکنندگان، دستگیری تعداد زیادی از مخالفین مذهبی و ناسیونالیست، و طرح یک برنامه اصلاحاتی که نامدتی به‌نظر جاذبه داشت، اقتدار مستبدانه خود را حفظ نماید. بعضاً به‌خاطر وجود کنترل‌های دولتی و سیاست‌هایی که سرمایه‌گذاری در بخش صنعت را ترغیب می‌نمود، و بعضاً به‌خاطر دلایل اقتصادی دوره‌ای، مسائل فوری اقتصادی تا حدودی حل گردیده و بزودی ایران وارد مرحله جدیدی از رشد سریع اقتصادی گردید، بطوریکه بسیاری از مردم فراموش کردند که یک سلسله از مسائل و مشکلات اساسی دست‌نخورده باقی‌مانده و حتی مسائل جدیدی نیز ظهور کرده است.

حرکت مذهبی مخالف، پس از خرداد سال ۱۳۴۲ نیز ادامه یافت. خمینی در شهریور ماه همان سال از زندان آزاد گردیده و ساواک نیز اطلاعیه‌ای داد مبنی بر اینکه با خمینی و سایر رهبران روحانی مخالف توافق به‌عمل آمده که آنها در سیاست دخالت نکنند. اما خمینی از طرفداران و مقلدین خود خواست که انتخابات پارلمانی اکتبر سال ۱۹۶۳ (مهرماه ۱۳۴۲ شمسی) را تحریم نمایند، و لذا دوباره دستگیر گردیده و تا ماه مه سال ۱۹۶۴ میلادی (اردیبهشت ماه ۱۳۴۳

شمسی) زندانی گردید. در آن موقع ساواک مجدداً اعلام نمود که با او به تفاهم رسیده است، اما خمینی آن را تکذیب کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۶۴ میلادی (مهرماه ۱۳۴۳ شمسی) مجلس، با تعداد زیادی آراء منفی و سخنرانیهای مخالف که نسبتاً بی سابقه بود، لایحه‌ای را تصویب نمود که به موجب آن به پرسنل و مشاورین نظامی امریکا در ایران مصونیت سیاسی اعطاء می‌گردید. در فاصله کوتاهی پس از آن، مجلس با دریافت ۲۰۰ میلیون دلار وام از امریکا به منظور خرید وسایل نظامی موافقت کرد. هم ارتباط بین این دو مصوبه، و هم ماهیت تسلیم‌پذیری (کاپیتولاسیون) لایحه اول، آشکارا و بشدت مورد محکومیت خمینی قرار گرفت. در نظر خمینی اینگونه مصوبات نشانه‌های پیوند بیشتر مملکت با امریکا بود. در سال ۱۹۶۴ میلادی (۱۳۴۳ شمسی)، هنگامی که دولت دید حملات خمینی علیه رژیم به صورت جزوه‌هایی چاپ شده و دست‌به‌دست می‌گردد، او را به ترکیه تبعید نمود، که او در سال بعد (۱۹۶۵ میلادی برابر با ۱۳۴۴ شمسی) از آنجا به عراق رفت. در عراق او هم درس می‌داد و هم علیه رژیم صحبت می‌کرد، بسیاری از سخنان او بالمال به صورت نوشته و یا نوار به داخل ایران آورده می‌شد، تا اینکه بالاخره، احتمالاً تحت فشار دولت ایران، در سال ۱۹۷۸ میلادی از عراق به فرانسه تبعید گردید.

رفورم، شکوفائی، انفجار، سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ میلادی  
(۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶)

سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی رژیم مستبد و تحکیم یافته ایران در سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی (اواسط و اواخر دهه ۱۳۴۰ شمسی) و اوایل تا اواسط سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی (از حدود ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۵ شمسی) از نظر بسیاری از افراد، بخصوص در خارج از ایران، داستان یک موفقیت عظیم بوده است. این افراد، در جهت تقویت نقطه نظرات خویش، می‌توانستند به افزایش چشمگیر حجم تولید ناخالص ملی ایران، اجرای پروژه‌های جالب توجه صنعتی، کشاورزی، وزیربنائی مملکتی، و بسیاری از فعالیت‌ها در جهت تامین رفاه اجتماعی، استناد جویند. از طرف دیگر، بسیاری از مخالفین رژیم ادعا می‌کردند که تمام اصلاحات انجام شده توأم با کلاهبرداری و تقلب انجام گرفته، پیشرفت‌های مورد اشاره فقط به نفع طبقات غنی اجتماع بوده، و بالاخره اینکه هیچ تغییر ساختار اساسی و زیربنایی صورت نگرفته است. درحقیقت، تغییرات اجتماعی و اقتصادی و پروژه‌هایی که

رژیم شاه در خلال این دوران انجام داد، را می‌توان به عنوان اقداماتی در جهت رشد کاپیتالیست گونه کشاورزی و صنعتی دید، کارهایی که تاکید ماهوی آنها، با توجه به طبیعت استبدادی رژیم و کنترل انحصارگرایانه‌اش روی درآمد روبه افزایش نفت (۱۱)، بر کاپیتالیسم دولتی بود. بایک بررسی مختصر و تحلیل گرایانه، سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ شمسی) را می‌توان به عنوان یک واحد (جزء) از این ساختمان غالب کاپیتالیسم حکومتی دید که زیر آب اشکال نیمه فئودالی مالکیت زمین را، که به صورت مانعی در راه توسعه و نیز کنترل حکومت مرکزی بر اطراف و اکناف کشور جلوه می‌نمودند، زده و سرمایه‌داری خصوصی را تقویت و حمایت می‌کرد (بعضی از مولفین، که در مقابل مقایسه ساده‌انگارانه اوضاع ایران با کشورهای دیگر از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند، استفاده از واژه‌هایی نظیر "کاپیتالیست" را محکوم می‌کند، در حقیقت هرزمینه‌ای منحصر به فرد است، اما انسان، برای اینکه بتواند به ساختارهای مشابه‌اشاره‌ای داشته باشد، ناگزیر از استفاده از اصلاحات کلی است). با توجه به محدودیت دامنه بحث ما در این فصل، برای بحث در مورد اجزاء اصلی اقتصاد ایران در این دوره به نظر می‌رسد اگر ما به عوض اینکه سال به سال را مورد بحث قرار دهیم، و یا اینکه برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی رایکی پس از دیگری بحث کنیم، بهتر و روشن‌کننده‌تر این باشد که به بررسی تغییرات و پیشرفت‌های قسمت‌های مهم اقتصادی در کل دوران بعد از سالهای ۱۹۶۲ میلادی پرداخته، و به جای تاکید روی جزئیاتی که احتمالاً "در جاهای دیگر هم یافت می‌شوند (۱۲) بیشتر روی نتیجه‌گیریهای تحلیل‌گرایانه تاکید بورزیم.

اصلاحات ارضی، که اول بار در سال ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) از تصویب پارلمان گذشت، مقدماتی‌ترین مرحله سیاست‌های نوین اقتصادی و برنامه کشاورزی بود، که در سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) به صورت آشکار در جهاتی حرکت می‌کرد که بسیار با آنچه معمار اصلی طرح اصلاح ارضی یعنی وزیر کشاورزی وقت حسن ارسنجانی، طرح کرده بود تفاوت داشت. در اولین مرحله اصلاحات ارضی، که در سال ۱۹۶۲ میلادی از تصویب مجلس گذشته و در طول چند سال اجراء گردید، زمین‌های مالکینی که بیشتر از یک دهکده داشتند، بر مبنای مالیات محصولی که مالکین می‌گرفتند (که معمولاً "هم رقم پائینی بود)، به کشاورزان فروخته می‌شد. مالک نیز مجاز بود که یک دهکده را برای خود



نگهدارد، و یا اینکه در شش دهکده که از نظر محصول دهی از دیگران بهتر بود از هرکدام یک دانگ (یک ششم) آنها را برای خود نگهدارد، که معمولاً هم مالکین از این حق انتخاب دوم استفاده می‌کردند. این حق انتخاب نه تنها برای مالک زمین بیشتر و بهتری را فراهم می‌نمود، بلکه به او امکان می‌داد که به‌عوض دخالت در امور تنها یک دهکده ناحدودی در امور شش پارچه آبادی دخالت کند. در بین دهات ایران بودند کسانی که در حاصل یک زمین سهم الشرکه خاصی داشتند، و یا چون بخشی از یک قنات را در اختیار داشتند چنین سهمی به آنان تعلق می‌گرفت. این‌گونه افراد همواره بخشی از محصول زمین را برمی‌داشتند بدون آنکه واقعا روی زمین مزبور کشت کرده باشند. از طرف دیگر، در حدود ۴۰ درصد از روستائیان کشاورز به صورت دستمزدی کار می‌کردند، که به حسب ساعت‌های کارشان یا پول نقد و یا جنس، و یا ترکیبی از این دو، به عنوان دستمزد به آنها پرداخت می‌شد و طبیعتاً دیگر سهم خاصی از کشت به آنها تعلق نمی‌گرفت. آنهایی که پیش‌نویس لایحه اصلاحات ارضی را تهیه کرده بودند احتمالاً از تعداد نسبتاً زیاد این‌گونه کشاورزانی که هیچ‌گونه حق کشت خاصی روی زمین نداشتند (و طبیعتاً در تقسیم اراضی زمینی به آنها نمی‌رسید) بی‌خبر بودند، اما، از طرف دیگر، شاه از ملاکین به اصطلاح خرده‌پا حمایت کرده و گفته بود که آنها از زمینداران بزرگ کارآمدتر بوده و لذا او نمی‌خواهد که آنها زمین‌های خود را از دست بدهند. اگر قرار بود این تقسیم زمین واقعا در سطح همه کارگران کشاورز تاثیر بگذارد، لازم بود که گرفتن زمینها و برابر ساختن میزان مالکیت‌ها، و هرکجا که لازم بود ایجاد کشاورزی‌های تعاونی، به صورت بسیار رادیکال‌تر از آنچه که رژیم شاه علاقمند به اجرای آن بود انجام شود. (۱۳) بنابراین، رفورم اصلاحات ارضی، نظیر بسیاری از اصلاحات ارضی کاپیتالیستی، حتی در مراحل مرفقی اولیه‌آن که تحت نظر مستقیم ارسنجانی انجام می‌شد، و نیز حتی در سطح کشاورزان یک دهکده خاص، نابرابر و غیرممتساوی بود، بعضی از کشاورزان زمین بیشتری به‌دست آورده، بعضی زمین کمتری را تصاحب نموده و بالاخره بعضی هیچ چیز به‌دست نمی‌آوردند. یکی از ویژگی‌های اصلاحات ارضی در ایران که بسیار مورد تحسین قرار گرفته، راه‌حل عملی ارسنجانی در حل مساله نداشتن ممیزی زمین در رابطه با بسیاری از دهات ایران بود، زیرا اگر می‌خواستند تقسیم اراضی راموکول به‌تثبیه و در دست

داشتن نقشه زمین و تعیین سقف مالکیت خاصی برای مالکین بنمایند، همانگونه که در بسیاری از کشورهای دیگر چنین کردند، این اقدام جریان واگذاری زمین‌ها را بسیار کند می‌نمود. از طریق قرارداد سقف مالکیت در حد تملک تنها یک پارچه‌آبادی، مشکل تهیه نقشه زمین‌ها که کار بسیار وقت‌گیر و پرخرجی بود از میان برداشته شد. نظیر بسیاری از کشورهای دیگر، بعضی از ملاکین راههائی یافتند که از سقف مالکیت تعیین شده مزبور تجاوز کنند. از آنجائیکه بحث اصلاحات ارضی قبل از سالهای ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) مدتی سرزبانها بود، و بخصوص باتوجه به‌کوشش ناموفق دولت در سال ۱۹۶۰ میلادی، ملاکین زمینها فرصت یافتند تا بخشی از زمین‌های خود را به صورت ساختگی به فروش رسانیده و یا به‌عنوان هدیه در اختیار اقوام و یا دوستانشان قرار دهند تا بدین‌ترتیب ظاهراً "زمین کمتری را در اختیار داشته باشند، در حالیکه درواقع کنترل و عایدی زمین‌های واگذار شده هنوز در اختیار خودشان بود. علاوه‌پراین در خود لایحه اصلاحات ارضی، به‌خاطر پاره‌ای دلایل خاص اقتصادی، باغهای میوه، مراتع، نهالستان‌ها، و مزارع مکانیزه استثناء شده بود. این مسائل به‌راحتی امکان پذیر می‌ساخت که کسی بخش عمده‌ای از زمین‌های متعلق به خود را به یکی از این انواع تبدیل نماید. اگرچه در بعضی مناطق مأمورین اصلاحات ارضی، که در ابتدا افراد جوان و پرحرارتی بودند، سعی کردند که پس از تصویب قانون از مجلس جلوی اینگونه تغییر و تبدیلات در اراضی را بگیرند، اما غالباً "مانعتی به‌عمل نمی‌آمد. بالاخره، کار به اینجا منتهی شد که علیرغم مطالعات نسبتاً "دقیقی که قبلاً" به عمل آمده و حدس زده بودند که بسیار بیشتر از ۵۰ درصد زمین‌های ایران به ملاکین بزرگ که بیشتر از یکپارچه‌آبادی دارند تعلق دارد، بهترین برآوردی که می‌شود این است که در این مرحله تنها ۹ درصد از کشاورزان ایرانی صاحب زمین شدند (۱۴). البته این رقم کوچکی نیست، بخصوص از این جهت که کشاورزانی که در مرحله نخست اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند، به خلاف کسانی که در مراحل بعدی زمین گرفتند، معمولاً "همه واحد تحت کشت خود را مالک می‌شدند، یعنی همانقدر زمین به‌دست می‌آورند که قبلاً" در آن زمین هزینه خانواده خود را تامین می‌کردند، و میزان پرداختی‌شان به دولت نیز معمولاً "کمتر از آن بود که قبلاً" به عنوان سهم محصول به مالک می‌دادند. قانوناً "هرکشاورزی که زمین می‌گرفت باید در یکی از تعاونیهای اعتبار کشاورزی عضو

می‌شد، و از این روی تعداد زیادی از این‌تعاونی‌ها تشکیل گردید. نقش این تعاونی‌ها این بود که نیازهای اعتباری کشاورزان را برآورد نماید، درحالی‌که کشاورزان قبلاً اینگونه اعتبارات را از طریق مالک زمین و یارباخواران تحصیل می‌نمودند (که آنها احتمالاً دوره‌گردها و یاتجاری بودند که ظاهراً بهره‌پول نمی‌گرفتند، اما در واقع اجناس مورد نیاز کشاورزان را به قیمت‌های بسیار بالاتری حساب می‌کردند). مطالعات به عمل‌آمده نشان داده است که این تعاونی‌های اعتباری معمولاً به اندازه کافی سرمایه نداشته و نمی‌توانستند پول مورد نیاز کشاورزان را بانرخ بهره کم در اختیار آنهائی که احتیاج مبرم داشتند قرار دهند، و بنابراین رباخواری تقریباً در همان سطح قبلی ادامه داشت، و کشاورزان مرفه‌تر که می‌توانستند پول بیشتری از این تعاونی‌ها قرض کنند، غالباً پول خود را با بهره بالاتری در اختیار کشاورزان فقیرتر قرار می‌دادند. همچنین، کنترل کافی وجود نداشت تا ببینند پولی که وام گرفته شده عملاً به مصرف امر تولید کشاورزی، که منظور نظر آن بود، رسیده‌است؛ و این در حالی بود، که چون دریافت وام را تنها به کشاورزانی که دارای زمین بوده و بنابراین عضو تعاونی‌های کشاورزی مربوطه بودند منحصر نموده بودند، لذا می‌توان گفت که در حق دیگران ظلم و تبعیض روا می‌گردید، که از آن جمله صنعتگران آبادی که واقعاً ارزش و اعتبار دریافت‌وام را داشتند، و علی‌الخصوص کارگران فرش‌افزن، بودند.

علیرغم همه این مسائل، آمار کسانی که در مرحله نخست اصلاحات ارضی سهم کاملی در این زمینه به دست آوردند وضعیت نسبتاً خوبی را نشان می‌دهد. بسیاری از کشاورزان شروع به تکمیل و بهبود کار خود نمودند، که از آن جمله حفر چاه‌های عمیق آب و نصب موتور پمپ بر روی آنها بود. ولیکن در ایران هرگز یک سیستم مکفی توسعه خدمات و یا آموزش کشاورزی وجود نداشته، و فرض بر این بوده است که مسائل را می‌توان از طریق ترکیبی از سرهم‌بندی کردن حقوق مالکیت و واحدهای کشاورزی، و استفاده از ماشین‌آلات مدرن و غالباً گران کشاورزی غربی - بدون اینکه آنها را امتحان کنیم که آیا مناسب شرایط ایران هستند و یا خیر، حل و فصل نمود. وسایل سنتی آبیاری در بسیاری از نقاط ایران همان سیستم آب‌های زیرزمینی و یا قنات بوده است که آب خود را از کوهسارها تامین می‌نماید. حفر و نگهداری یک قنات نیازمند صرف وقت و

حصص بسیاری است، اما تقسیم عادلانه آب را ممکن ساخته و از نظر محیط زیست نیز لطمه نمی‌رساند. ولی دیده شده که حفر چاههای عمیق و نصب پمپ آب، پس از چندسالی که از کار آنها گذشت، سطح آب زیرزمینی را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد، بطوریکه بعضی از مناطقی که زمانی قابل کشت بودند دیگر این قابلیت را ندارند. اگر سیستم احداث قنات را بهبود بخشند شاید این راه حل بهتری بوده باشد.

در بعضی از مناطقی که برای امور کشاورزی از وجود تراکتورها استفاده می‌شود (که دولت از واردات آنها حمایت نموده و در این راه کمک‌های مالی نیز می‌کند)، مسائل جانبی به وجود آمده، و یا اینکه در آینده به وجود خواهند آمد. بدین ترتیب که مقادیر زیادی از قشر خاک نازک روی زمین به هنگام استفاده از تراکتورها جای کن شده و در بعضی از موارد به داخل نهرها و رودخانه‌ها ریخته می‌شوند، که این امر باعث طغیان بیشتر آنها گردیده و بعضاً نیز حتی باعث تغییر مسیر آنها می‌شود. همچنین، کل رابطه بین میزان زمین‌های مزروعی نسبت به مراتع و چراگاهها، در اثر تکنولوژی جدید تغییر کرده است. با وجودیکه باید شرکت‌ها و دولت‌های امریکائی و غربی دیگر را به خاطر زیاده‌روی در فروش تکنولوژی به ایران سرزنش نمود، اما رژیم ایران و بسیاری از متخصصان ایرانی هم که تصور می‌کردند هرچه مدرن و غربی است الزاماً خوب است، نیز نباید از اعتراض و سرزنش ما مصون بمانند. آنها باید به عوض اینکار به مطالعه مسائل غامض کشور نظیر خشکسالی‌هایی که بیش از چند جنگل باقی نگذاشته و لایه‌روئی و قابل کشاورزی زمین که نازک و فرسوده گردیده می‌پرداختند و سعی می‌کردند تا شرایط و نیازهای خاص ایران را برآورده نمایند. شاید حاصل چنین مطالعه‌ای این بود که به عوض اینکه مستقیماً تکنولوژی را از غرب وام بگیرند، به دنبال اصلاح و بهبود روشهای سنتی خود بروند. حتی در زمینه روش‌های مطمئن و آزمایش شده‌ای نظیر احیاء جنگل کاری کار زیادی انجام نشده است. رژیم گذشته ایران ترجیح می‌داد که به عوض اینکه درختکاری کند به دنبال خرید تراکتور برود. ماشین‌های کشاورزی غربی برابر بازار و آلات ایرانی ترجیح داده می‌شد، و در مورد بهبود روشهای موجود تحقیقات خیلی کمی انجام می‌گرفت.

بطور خلاصه، حتی در مورد کشاورزان مورد التفات مرحله اول اصلاحات ارضی، در زمینه اینکه کارهایی بشود و وسائلی در اختیار آنها قرار داده شود

که به وسیله آنها تولیدایشان افزایش یافته و به نحو بارزی مرفه‌تر شوند، اقدامات مکفی صورت نگرفت. از آنجائیکه کنترل قیمت‌ها توسط دولت بیشتر به نفع شهرنشینان بود، زیرا اوضاع شهرها از نظر سیاسی حساس‌تر بود، و در حقیقت دولت به کشاورزان خارجی سوسید می‌داد، چون گندم آنها - و نه ایرانیها - را به قیمت بین‌المللی می‌خرد، در نتیجه کشاورزان به طبقه‌ای که مورد لطف و عنایت دولت قرار نگرفتند تبدیل شدند، البته استثنائاتی هم وجود داشت. آن دسته از کارگران کشاورزی که در آبادیهای تقسیم شده در مرحله اول اصلاحات ارضی زندگی می‌کردند ولی زمینی گیرشان نیامده بود، شانس اینکه توسط کشاورزان صاحب زمین استخدام شوند حتی از شانس استخدام نزد ملاکین قبلی نیز کمتر بود، و لذا اکثر آنها به خیل عظیم مهاجرین شهرها پیوستند. به حسب پاره‌ای از گزارشات میزان این مهاجرتها در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۱ شمسی) به حدود ۸ درصد کل جمعیت کشور در هر سال رسید، که البته این رقم بسیار بالاتر از رقم متوسط دوران ۲۰ ساله ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ شمسی بود (۱۵).

در بهار سال ۱۹۶۳ میلادی (حدود فروردین ۱۳۴۲ شمسی) ارسنجانی مجبور شد که از سمت وزیر کشاورزی استعفاء بدهد، و دلیل آن به‌طور عمده این بود که شاه هرگز اجازه نمی‌داد که شخص دیگری آنقدر معروف شود که برای حکومت مطلقه او خطری محسوب گردد، و ارسنجانی در بین کشاورزان ایرانی آشکارا محبوب بود. ارسنجانی می‌خواست تا حدامکان زمین‌های ملاکین بزرگ را به کشاورزان انتقال دهد، و از این روی شعارها و توقعات مردم در این زمینه را ترغیب می‌نمود. پس از استعفاء او، مراحل بعدی اصلاحات ارضی بسیار محافظه‌کارانه‌تر از مرحله نخستین بود، و به خلاف آرزوی ارسنجانی و بسیاری از کشاورزان، در مسیر تکمیل مرحله اول آن اصلاحات اقدامات ناچیزی صورت گرفت، اقداماتی نظیر تاسیس تعداد بیشتری از تعاونی‌های روستائی با سرمایه‌گذاریهای کافی، و یا برنامه‌های توسعه کشاورزی و تامین بذر جدید و ارائه کمک‌های دیگر برای بالابردن حجم محصول کشاورزان

مرحله دوم اصلاحات، پس از آنکه تحت فشار محافظه‌کاران مورد تجدیدنظر قرار گرفت، بیشتر به تنظیم سیستم موجود شبیه بود تا تقسیم مجدد ثروت. به صورت فرضی قرار بر این بود که در این مرحله تمام آبادی‌های باقیمانده از مرحله

اول، که جزو استثناها یا وقف و اجاره ۹۹ ساله نبود، تقسیم شوند. به مالکی که یکپارچه آبادی و یا کمتر داشت پنج حق انتخاب داده بودند که از آن جمله اجاره نقدی، تقسیم زمین بر مبنای تقسیم قبلی محصول، و یا فروش زمین به کشاورزان بود (که تعداد خیلی خیلی از زمینداران این راه اخیر را برمیگزیدند). در مرحله دیگری که در سال ۱۹۶۹ میلادی (۱۳۴۸ شمسی) انجام شد، تمام کشاورزان از طریق خرید اقساطی صاحب زمین می شدند، این کار بدان معنی بود که آنها فقط می توانستند آن اندازه از زمین تحت کشت خود را که معادل سهم محصول قبلی آنها از آن زمین بود بخرند لذا اکثر کشاورزان ایرانی آنقدر زمینی که بتوانند از طریق آن امرار معاش کنند صاحب نبودند و در نتیجه مجبور بودند که یا منابع کشت دیگری جستجو نموده و یا به کارهای دیگری بپردازند. بنابراین در اکثر آبادیهائی که تحت پوشش مراحل دوم و سوم اصلاحات ارضی قرار می گرفت تعداد کشاورزانی که می توانستند هزینه زندگی خود را تامین نمایند بسیار از تعداد افراد مشابه در دهات مربوط به مرحله اول اصلاحات مزبور کمتر بود. ولذا مهاجرت به شهرها، چه در سطح کارگران کشاورزی و چه در سطح کشاورزان فقیر، افزایش پیدا نمود. این آبادیها مصائب دیگری نیز داشتند، از جمله عدم کفایت بودجه های مربوط به وام کشاورزی، فقدان خدمات مربوط به توسعه کشاورزی، و بازی دولت با قیمت ها بود که به نفع مردم شهرها و بیگانگان و به ضرر اهالی دهات ایران بود.

از سال های حدود ۱۹۶۰ میلادی به بعد (پس از سالهای ۱۳۴۰ شمسی) قسمت اعظم کمک های مالی و فنی و تشویق های دولتی متوجه تعداد معدودی واحدهای بزرگ کشاورزی بود، در حالیکه کشاورزان خرده پا و یا طبقه متوسط، گذشته از کارگران فقیر و درمانده کشاورزی، به طور روزافزونی از خدمات و کمک های دولتی محروم گردیده و از اینکه بتوانند امور خود را بر مبنای تعاونی های فراگیر کشاورزی اداره نمایند مایوس می گردیدند. تمایل دولت به سمت واحدهای بزرگ کشاورزی در خلال چند سالی که از اصلاح فلاحتی می گذشت، بخصوص در دو مورد از سیاستهای دولت که در دو برنامه بزرگ تجسم یافته بود، نمایان می گردید. یکی از این دو سیاست، قانون ایجاد شرکت های زراعی بود. در این واحدها یک، و یا معمولاً چند، پارچه آبادی در یک شرکت زراعی ترکیب می یافتند، و کشاورزان نیز متقاعد می شدند که زمین هائی را که اخیراً از طریق اصلاحات

ارضی صاحب شده‌اند در اختیار این شرکت‌ها قرار داده و در عوض، به نسبت زمینی که در اختیار گذاشته بودند، تعدادی از سهام شرکت را به دست می‌آورند. دستمزدها به ترکیبی از میزان زمین و کار بستگی داشت، اما از آنجائیکه شرکت‌های زراعی از ماشین‌های مدرن کشاورزی استفاده می‌نمودند طبیعتاً امکان استخدام همه سهامداران شرکت وجود نداشت، و کارگران زراعی قبلی به ندرت امکان استخدام به دست می‌آوردند. این گروه‌ها سهم زیادی از مهاجرت عظیم توده‌های دهاتی به شهرها را که خود با مشکل ازدیاد جمعیت مواجه بودند، تشکیل می‌دادند تعاونی‌های زراعی توسط کارشناسانی که از تهران اعزام می‌شدند اداره می‌گردید. این تعاونی‌ها هزینه‌های هنگفتی در زمینه ماشین‌آلات، و نیز پرداخت حقوق، مسکن، و سایر تاسیسات که همه غیرکشاورزی بود داشتند. مدیران مسئول شرکت‌های تعاونی غالباً ادعا می‌کردند که شرکت‌های آنها سودآور می‌باشد، اما آنها سرمایه‌گذارهای سنگین اولیه دولت و نیز هزینه‌های بالاسری جاری را به حساب نمی‌آوردند، و از این روی ادعایشان با حقیقت وفق نمی‌داد. روشن است که، حداقل در مراحل اولیه تاسیس این شرکت‌های تعاونی، کشاورزان روی خوشی نشان نمی‌دادند، اما مطالعه درستی که تمایل آنها را در سال‌های بعد نشان دهد در دست نیست. بهر صورت، این مطلب شگفت‌آور و باورنکردنی است اگر یک کشاورز، که روی زمین خود زحمت می‌کشید، همانقدر نیز نیروی تولیدی روی کار متعلق به شرکت سهامی زراعی مربوطه اش صرف کند. تا سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) در حدود یکصد شرکت سهامی زراعی تشکیل گردیده بود. پس از انقلاب اکثر این شرکت‌ها از هم پاشیده شدند، که این خود مبین عدم حسن شهرت و نیز عدم سودآوری آنها بود.

صورت دیگری از تولید انبوه، که حداقل تا سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) مورد عنایت و حمایت بود، واحدهای بزرگ تجاری - کشاورزی بود که بعضاً تحت مالیکیت و نیز اداره شرکت‌های چندملیتی قرار داشت. این مزارع که بین ۵ تا ۲۵ هزار هکتار وسعت داشتند معمولاً در زمین‌های زیر سدهای جدید، بخصوص در استان خوزستان، ساخته می‌شدند. علیرغم اینکه قرار بود این واحدها در زمین‌های "جدید" بوجود بیایند، این شرکت‌ها نیز در مسیر کار خود بسیاری از کشاورزان کوچک را از صحنه حذف می‌کردند؛ چنانچه این کشاورزان در زمره کارگران کشاورزی آن واحد در نمی‌آمدند مجبور بودند به خیل عظیم

جمعیت مهاجرین روستائی بیبوندند. این واحدهای بزرگ تجاری - کشاورزی معمولاً تنها بخش کوچکی از زمینی را که در اختیار داشتند کشت می نمودند، و از دیدگاه متخصصین ایرانی، کمک نسبی آنها بر اقتصاد ایران به نحو خطرناکی پائین بود. قبل از سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) بعضی از بزرگترین این واحدهای تجاری - کشاورزی، بخصوص در خوزستان، بعضاً بخاطر عملکرد ضعیفشان، تحت اداره دولت درآمدند. هم شرکت‌های سهامی زراعی و هم واحدهای تجاری - کشاورزی بزرگ، نسبت به کشاورزان متوسط در سطح تولید نازلتری قرار داشتند (۱۶). دلیل عمده این امر آن است که در زمینی که امکان داشت با کارگر بسیار ارزانتر و با ماشین‌های ساخت خانگی با صرفه‌تری به امر کشاورزی پرداخت، این شرکت‌ها سرمایه‌گذاری‌های بسیار سنگینی در تامین سیستم‌های آبیاری زمین و نیز خرید ماشین‌آلات کشاورزی گرانقیمت از غرب به عمل می‌آوردند. به نظر می‌رسد که این قبیل شرکت‌ها مورد حمایت سازندگان ماشین‌آلات کشاورزی خارجی و نیز صاحبان منافع خاص در ایران بودند که پول‌های زیادی به جیب زده و آن‌را در کارهای پرسودتری سرمایه‌گذاری می‌کردند. تاکید عمده آنها بیشتر روی تولید محصولاتی بود که به کار صادرات می‌خورد، که در نتیجه سطح تولید محصولات غذایی در ایران را پائین آورده و وابستگی روزافزون این کشور به واردات مواد غذایی از غرب را افزایش دادند.

سیاست دولت نیز حمایت از کشاورزی مکانیزه خصوصی بود. در رابطه با آبادیهائی که مشمول اصلاحات ارضی قرار گرفته بود نیز دولت، در زمینه ارائه کمک‌های اقتصادی و یافنی، و یا کمک در جهت تشکیل اجتماعات تعاونی چند هدفی، اقدامات ناچیزی انجام می‌داد. در بعضی از زمینه‌ها در تعداد کمی از روستاها پیشرفت ناچیزی حاصل شده بود، که از آن جمله می‌توان از سپاه دانش که از دیپلمه‌های خدمت نظام وظیفه تشکیل گردیده بود، و نیز مکمل آن سپاه بهداشت و توسعه نام برد که محدوده کمتری را شامل می‌شد. اما در مسائل بدیهی‌تری هم چون تولید محصول، دولت اقدام ناچیزتری به عمل آورد. تنها بخش بسیار کمی از مزایای فنی "انقلاب سبز" گسترش یافت. تقریباً هیچگونه کوششی در زمینه جمع‌آوری امکانات به منظور تهیه ماشین‌آلات به عمل نیامد، و ارائه خدمات توسعه و نیز آموزشهای فنی نیز در حد بسیار پائین و غیرمکفی بود. بیشتر تعاونیهای زراعی، به عوض اینکه در زمینه‌های تولید و



سپس بازاریابی محصولات کمک جدی بکنند که البته در توان این قبیل شرکت‌های چند هدفی بود، تبدیل به یک مرکز وام‌دهی شده بودند. سیاست‌های محدود اعطای وام در این تعاونیها نیز در جهت رشد اختلاف درآمد در بین روستائیان، و نیز حفر چاههای عمیق آب بود، درحالیکه حفر این چاهها، آبی را که در گذشته از طریق قنوات به صورت عادلانه‌تری بین کشاورزان تقسیم می‌شد، در انحصار یک یا چند نفر در می‌آورد. اکنون کشاورزی که پول کافی داشت می‌توانست آب را، که از باارزش‌ترین منابع اولیه کشاورزی است، به دیگران بفروشد.

دولت ایران، با اتخاذ سیاست حمایت از واحدهای بزرگ کشاورزی مکانیزه و عدم حمایت از کشاورزان متوسط و کوچک، -در حالیکه ثابت شده بود که در داخل خود ایران کشاورزان کوچک و متوسط بالنسبه به واحدهای بزرگ از سطح تولید بالاتری برخوردار می‌باشند- روشی را اعمال نمود که می‌توانست، در کشوری که زمین‌های قابل کشت فراوان و در عین حال کمبود نیروی کار داشت، از نظر اقتصادی احتمالاً "عقلانه" بوده باشد. اما بهر صورت، آن ایام سطح قابل کشت در ایران، در مقابل جمعیت انبوه کارگران کشاورزی بیکار و یا کم‌کار در روستاها، محدود بود. کوشش در جهت ایجاد مزارع مکانیزه بزرگ، به عوض روش‌های سنتی، که توسط خود کشاورزان به‌کار گرفته می‌شد و در آنها از طرفی به نیروی کار بیشتری احتیاج بوده و از طرف دیگر کشاورزان به زمین شخصی خود علاقمندتر بودند، در جهت عکس عمل کرده و نتیجه منفی می‌گرفتند. میزان تولید واحدهای تجاری- کشاورزی بزرگ واقعا "رقت‌آور" بود، سهم بازدهی تعاونیهای زراعی هم کمتر از آن چیزی بود که امکان داشت با همان مقدار سرمایه و نیروی دولت در آبادی‌های مشمول اصلاحات ارضی به‌دست آورد، و افزایش تولیدات کشاورزی نیز ناچیز بود. باوجود اینکه ارقام رسمی دولتی میزان افزایش تولیدات کشاورزی را ۴ درصد ذکر می‌نمود، اما تقریباً همه قبول داشتند که رقم مزبور قابل اعتماد نبوده و فقط به منظور پوشانیدن این واقعیت هولناک که میزان رشد تولیدات کشاورزی از رشد جمعیت کشور پائین‌تر بود اظهار گردیده است. برآورد واقعی‌تر این بود که تولیدات کشاورزی به میزان ۲ تا ۲/۵ درصد، جمعیت به‌میزان ۳ درصد، و مصرف محصولات کشاورزی به‌میزان ۱۲ درصد رشد نموده است. با افزایش مصرف ماشین‌آلات در کشاورزی

مکانیزه، بیکاری و یا درآمد بسیار پائین کارگران کشاورزی، و رشد جمعیت روستائی، جریان مهاجرت روستائیان به شهرها - بخصوص تهران - سرعت بیشتری می‌گرفت، شهرهائی که برای جذب این نیروها مسکن، وسائل تفریح و آسایشی، و حتی به اندازه کافی کار نداشت. وضعیت کشاورزی فوق توام با رشد مصرف مواد غذائی به معنی افزایش سریع حجم واردات کشاورزی بود. این امر، هنگامی که درآمدهای نفتی رو به کاهش و تمام شدن می‌گذاشت، مشکل عمده‌ای را به وجود می‌آورد. دولت همچنین باعث تقلیل میزان تولید گوسفند گردید و در نتیجه مجبور شد گوشت و پشم بیشتری وارد مملکت نماید. علیرغم مهاجرت سنگین روستائیان به شهرها، جمعیت روستائی، به دلیل رشد طبیعی خود، اندکی افزایش یافت (۱۷)، اما بیشتر این مهاجرین را مردانی که در سن و سال کارکردن بودند تشکیل می‌دادند و از این روی کشاورزی (با تقلیل نیروی کار روستا) بازهم تضعیف می‌گردید.

اگر سیاست دولت، چه در شهر و چه در روستا، ترجیح بزرگ بر کوچک بود، سیاست دیگرش هم ترجیح شهرها که تا همان زمان هم از روستاها غنی‌تر و قدرتمندتر بودند - بر روستاها بود. این مطلب، خصوصاً در کنترل قیمت‌های محصولات اساسی غذائی به چشم می‌خورد و تا مدتی از نارضایتی پرهیاهوی جمعیت‌های نسبتاً مرفه‌تر شهری جلوگیری می‌کرد. این کنترل‌ها غالباً "براین مبنا بود که دولت برای خرید بعضی از اقلام کشاورزی خاص قیمت پائین و ثابتی می‌پرداخت، قیمتی که سطح درآمد روستائیان را نسبت به شهرها از آنچه بود نیز پائین‌تر نگاه می‌داشت.

طوایفی که به‌کار چوپانی اشتغال داشتند نیز با مسائل مشابه‌ای روبرو بودند. با وجودیکه احتمالاً "این خوانین قبایل قشقائی و بویراحمدی بودند که در سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی) در استان فارس مردم را علیه اصلاحات ارضی شوراندند، اما مردم عادی این قبایل نیز از سیاست‌های کشاورزی دولت لطمه می‌دیدند. اولین دلیل این امر آن بود که اهالی شهرها و یا کشاورزان نسبتاً مرفه‌تر بهتر از مردم قبایل که نفوذ کمتری پیش مقامات داشتند می‌توانستند از پیچ‌وخم‌های مقررات اصلاحات ارضی سوءاستفاده کرده و نسبت به زمین متعلق به افراد این قبایل ادعای مالکیت نمایند. دلیل دوم اینکه ملی کردن مراتع، یکی از موادی بود که بعداً "به انقلاب سفید اضافه گردید، کنترل این قبایل را روی

زمینهای مرتع و چراگاه از دستشان گرفته و آنها را بیشتر از پیش وابسته و تحت نفوذ بوالهوسی‌های دولت، سیاست‌ها، و ژاندارم‌هایش درمی‌آورد. پروژه‌های متعدد کشاورزی و غیره به قیمت از دست رفتن چراگاهها به اجراء درآمده و مردم قبایل برای امرار معاش خود از طریقه ابتدائی گله‌داری و استفاده از مراتع طبیعی با مشکلات روزافزونی مواجه شدند. در سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) دولت، بعضاً به‌وسیله دلائلی که بازرگانان امریکائی ارائه می‌کردند، خصوصاً "قانع گردید که به عوض تکیه بر دام‌های این قبایل برای تامین بخش اعظم گوشت کشور بهتر است که به دنبال ایجاد مجتمع‌های بزرگ گوشت، مرغ، و لبنیات بوده باشد که البته لازمه اینکار وارد نمودن ماشین‌آلات گران به قیمت دامداری، دام‌ها، و خوراک دام بود. این پروژه‌ها نیز، مثل سایر پروژه‌های بزرگ کشاورزی، پرهزینه و ناکارآمد بودند. به‌علاوه اینکه مردم ایران مصرف گوشت تازه بره و گوسفند را به‌گوشت گاو و یا گوشت‌های یخ‌زده وارداتی، که به‌جهت سیاست‌های دولت در مورد چراگاهها و گله‌داران بیش از پیش بر آنها تحمیل می‌شد، ترجیح می‌دادند. محمدرضا شاه نیز، نظیر پدرش، سیاست اسکان قبایل را تعقیب می‌نمود، اما برنامه او اسکان آنها به‌وسیله زور اسلحه نبود، بلکه می‌خواست آنها را از منبع ارتزاقشان محروم نماید تا در نتیجه یا به کشاورزی روی آورده‌و یا جزو طبقات نیمه کارگری مناطق محروم شهری درآیند (۱۸). درست مانند قضیه زراعت روستائیان، رژیم احساس می‌کرد که گله‌داری سنتی کارمدرنی نیست، اما دامداری به سبک امریکائی‌ها این چنین است، و البته امریکائی‌ها و ایرانی‌های ثروتمند نیز از روش دوم استفاده بیشتری می‌بردند. هم در مورد کشاورزی و هم در مورد دامداری سنتی، آن روش زندگی که مردم عادی با حداکثر استفاده از منابع کناری امرار معاش نموده، و عنداللزوم نیز کار خود را با تغییرات و تعدیلات جزئی آزمایش شده‌ای ادامه می‌دادند، بطور روزافزونی قربانی استفاده کلی از واردات جدید و نامناسب غربی می‌شد. (از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی— ۱۳۵۷ شمسی— بعضی از قبایل کوچ‌نشین به سرزمین‌هایی که سابقاً در آنها زندگی می‌کردند و از آنها گرفته شده بود مراجعت نمودند، و فصل آخر این تلاش و تنازع دیربای هنوز به تحریر درنیامده است). با وجودیکه هم در زمینه کشاورزی و هم صنعت واحدهای مکانیزه بزرگ تنها بخش قلیلی از کل واحدها را تشکیل

می‌دادند، نکته مهم این است که سرمایه‌گذاری و کوشش‌های دولت به شدت روی این واحدها متمرکز بوده و تولید کنندگان کوچک مورد بی‌مهری قرار داشتند: احتمالاً هدف اصلی از اصلاحات ارضی از اول هم یک هدف اقتصادی نبود، یکی از اهداف عمده آن تضعیف قدرت ملاکین بزرگ و به کنترل مستقیم درآوردن کشاورزان و قبایل توسط دولت بود، که به این هدف هم دست یافت.

شعاع دایره مسایل صنعتی باز تا حدودی به برنامه‌های عمرانی پنج‌ساله ایران بیشتر مرتبط بود تا تغییرات عمده کشاورزی (به‌عنوان مثال در آن دوره که برنامه اصلاحات ارضی پیاده‌گردید در برنامه پنج ساله عمرانی مربوطه پیش‌بینی نشده بود). نواقص اولین برنامه هفت‌ساله را قبلاً شرح دادیم. برنامه‌های عمرانی بعدی از نظر تکنیک پیچیده‌تر و از نظر دامنه فعالیت وسیع‌تر می‌شدند، که در این‌میان نیز همواره بین سازمان برنامه و بودجه که "مستقل" بود، و وزارتخانه‌هایی که باید آن برنامه‌ها و پروژه‌ها را به‌اجراء در می‌آوردند، اختلاف نظر و منازعه وجود داشت، زیرا وزارتخانه‌ها می‌خواستند تا به عوض سازمان برنامه خود کنترل پروژه‌هایشان را در دست داشته باشند، و این اختلاف نظر دائماً منشاء تاخیر و عدم بکارگیری کامل نیروها بود. در اواخر دهه سالهای ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۳۰ شمسی)، به کمک گروهی از مشاورین غربی و زیر نظر دانشگاه هاروارد، یک بخش اقتصادی برای سازمان برنامه تاسیس گردید. دریک ارزیابی که به صورت گزارشی از طرف یکی از اعضای این دفتر اقتصادی منتشر شده، در مورد برنامه‌ریزی در ایران نظر کاملاً منفی و نامساعدی ابراز شده است. بمزعم این گزارش پیشرفت‌های اقتصادی عمده‌ای که در خلال نیم کلیه قرن گذشته در ایران به‌وقوع پیوسته نه در اثر برنامه‌ریزی، بلکه به‌خاطر ناسیونالیسم بوده است - پیشرفتهایی نظیر کنترل بیشتر روی نفت، تعرفه‌ها، و روابط با خارجی‌ها (۱۹). بنابراین بهترین چیز آن است که در مورد برنامه‌ریزی در ایران جانب احتیاط را حفظ کنیم. در حقیقت رژیم از یک استراتژی کلی اقتصادی تبعیت می‌نمود، که به مقدار زیادی تحت تاثیر درآمدهای روزافزون نفت بود. لیکن بهره‌جهت محتمل است که قسمت اعظم این استراتژی را بدون مکانیزم وجود یک سازمان برنامه هم پیش برد، اگرچه وجود این سازمان چندان هم بی‌تاثیر نبوده و اقلاً این نقش ایدئولوژیک را بازی می‌کرد که نشان دهد دولت پیشاپیش در فکر منافع همه مملکت بوده و از مدرن‌ترین

مکانیسم‌ها برای اطمینان خاطر از حصول یک پیشرفت اقتصادی و اجتماعی سریع استفاده می‌کند. اما در حقیقت غالباً آنچه شاه دیکته می‌کرد همان سیاست‌های اقتصادی دولت را تشکیل می‌داد.

استراتژی اقتصادی دولت از سالهای ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) از جمله شامل گسترش سریع صنایعی بود که بتوانند جایگزین اقلام مشابه وارداتی شوند، بخصوص ایجاد مؤسسات وسیعی که از تکنولوژی بسیار مدرن و کم مصرفی از نظر میزان مصرف کارگر، استفاده می‌نمود. علیرغم چند "ضربه خردکننده" نمایشی، که عمدتاً "علیه خرده‌فروشان و یا اهداف قابل ضربه زدن بود، سوده‌های بسیار سرشاری به جیب شرکت‌های داخل و خارجی سرازیر گردیده، و برعکس به جیب آنهایی که وضع اقتصادی نامطلوب‌تری داشتند منافع کمتری می‌رفت. گروهی این سیاست دولت را بر مبنای این فرضیه توجیه می‌کردند که در اوایل کار سطح توزیع درآمدها ناگزیر نابسامان‌تر از گذشته خواهد شد و آنهایی که در مراتب بالاتر اقتصادی هستند بیشتر مورد حمایت و انتفاع قرار خواهند گرفت، زیرا آنها به مراتب بیشتر از کسانی که در سطوح درآمد پائین‌تری هستند اندوخته و سرمایه‌گذاری مجدد می‌نمایند. البته فرضیه مقابل، یعنی اینکه برعکس باید سطح درآمد طبقات پائین‌تر را بالا برد و به توزیع عادلانه‌تر درآمدها پرداخت تا اینکه یک بازار مصرف پررونق ایجاد شده و مردم بتوانند اجناسی را که آن رده‌های بزرگ اقتصادی تولید می‌کنند خریداری نمایند، کمتر عنوان می‌گردید. مسابقه رژیم در بزرگتر شدن، قدرت نظامی، و نوسازی که با بیکاری، اتلاف، فساد، و فقر همراه بود، هم بر کشاورزی و هم صنعت تاثیر می‌گذاشت. در هر دو زمینه سیاست‌های دولت در جهت سرمایه‌گذاری سنگین، پرسنل، و واردات انبوه توسط خارجی‌ها بود. در سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی (سال‌های ۱۳۵۰ شمسی به بعد) شاه ابراز اطمینان نمود که تا پایان قرن حاضر ایران یکی از ۵ قدرت بزرگ دنیا خواهد گردید؛ چنین تخیلاتی باعث گردید که دولت رژیم همکاری همه‌جانبه و وسیعی را با شرکت‌های چند ملیتی آغاز نموده و در عوض از تامین نیازهای روزمره اکثر مردم ایران غفلت ورزند. مکانیسم‌های اساسی استراتژی اقتصادی فوق‌الذکر تا حدود زیادی ساده هستند، اگرچه افراد غیر متخصص آنها را خیلی خوب نمی‌شناسند. درآمد نفتی یکی از عوامل ساختار مالیاتی کلا "قهه‌زائی بود، که دولت را ترغیب می‌نمود تا نه تنها مالیات بردرآمدهای ملایم

خود را اعمال نکنند بلکه از تدوین مالیات‌های مترقی دیگر نیز اجتناب نمایند. دولت‌اساساً می‌توانست بدون دریافت مالیات نیز سرکند، و از این روی هرگز به‌طور جدی سعی نکرد که نظام مالیاتی صحیحی را اعمال نماید، نه برای ایجاد توازن معقول‌تری در بین سطح درآمد و نه برای آماده شدن برای روزی که درآمدهای نفتی روبه‌گاهش می‌گذاشت، که آن روزهم خیلی دیر نبود. از آن جدی‌تر این‌مسئله بود که درآمدهای نفتی بر رونق چشمگیر اقتصادی ایران از سال ۱۹۶۳ تا اواخر ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۴۲ تا اواسط سالهای دهه ۱۳۵۰ شمسی) که در نتیجه آن درآمد سرانه ایران برحسب ارقام واقعی از حدود ۲۰۰ دلار به ۱۰۰۰ دلار افزایش پیدانموده و موجب پیدایش یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی برای یک کشور نسبتاً بزرگ در عصر حاضر گردید، نه تنها باعث تقلیل اختلاف سطح درآمدها بین اغنیاء و افراد فقیر نگردید بلکه آن را افزایش هم داد. عمدتاً به‌خاطر سیاستهای دولت، بیشتر منافع به‌جیب طبقات بالا می‌رفت.

در بخش صنعت، حداقل از ابتدای سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی)، سیاست‌های دولت در جهت حمایت از تولید خصوصی اجناس مصرفی نسبتاً گران قیمت بود، که قسمت اعظم آن را قطعات ساخته شده در خارج تشکیل داده و بازار مصرف آن نیز به‌طور عمده در تهران متمرکز شده، و با تمرکز واحدهای اقتصادی در تهران و یا اطراف آن همراه بود. این موضوع هم به‌نفع سرمایه‌گذاران ایرانی و هم خارجی بود، زیرا خارجی‌ها نیز به‌حسب قانون مجاز بودند که منافع خود را از مملکت خارج نمایند. جز در مورد صنعت نفت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در رشته‌های دیگر چندان زیاد نبود، بلکه فروش کالای خارجی و پرسنل خارجی بسیار با اهمیت‌تر بودند. دولت، به‌خاطر وجود درآمد سرشار نفتی، می‌توانست مالیات‌های صنعتی را، در جهت حمایت از بعضی صنایع خاص، حذف نموده و یا خود راساً به‌ایجاد بعضی از صنایع و یا ساختار صنعتی داخلی که به بعضی دیگر از صنایع کمک می‌نمود مبادرت ورزد، از طرف دیگر، به‌خاطر وجود همان درآمدهای نفتی، دولت قدرت این را داشت که به کارمندان اداری سطح بالای خود حقوق‌های نسبتاً زیادی بپردازد تا در نتیجه آنها بتوانند این اقلام مصرفی نسبتاً گران قیمت را بخرند

سیاست‌های مناسب دولت در این زمینه عبارت بود از وضع تعرفه‌های

بالای ترجیحی، ممنوعیت ورود بعضی از اقلام خاص، پائین نگهداشتن نرخ بهره بانکی برای صنایع بزرگ، معافیت‌های مالیاتی، امتیاز تاسیس تنها تعداد محدودی واحدهای صنعتی در هر رشته، و بالاخره ترجیح قائل شدن برای سرمایه‌گذاری خارجی. وضع تعرفه‌های بازرگانی بالا و یا ممنوعیت ورود بعضی از کالاها، در پاره‌ای از موارد خاص و به منظور کوشش در جهت پاگرفتن بعضی از صنایع احتمالاً کارلازمی بود، اما این تعرفه‌ها به ندرت پائین آورده می‌شدند و در نتیجه برای بالا بردن بازده کارها، و یا هدایت سرمایه به سمت آن بخش از کارهای تولیدی که از قطعات و مواد اولیه داخلی استفاده می‌کرد، انگیزه چندانی وجود نداشت. مثلاً انواع و اقسام اتوموبیل‌های سواری گوناگون در داخل مملکت تولید می‌گردید و یا قطعات آنها از خارج وارد و در داخل مونتاژ می‌شد، درحالیکه بسیاری از اقلام مورد مصرف همگانی که امکان داشت آنها را در کارخانجات کوچک صنعتی تولید و به بازار عرضه نمود یا از خارج وارد گردیده و یا به صورت دستی و به مقدار غیرمکفی تولید می‌گردید. با کاهش میزان تعرفه‌ها ممکن بود تولید را توازن بخشیده، و ضمن تقلیل میزان اقلام پیچیده‌ای که چندین جزء آنها باید از خارج وارد می‌شد، تولید اقلام ساده‌تر و بیشتر مورد مصرف همگانی را تشویق نمود، اقلامی که چون ساختن آنها کم‌خرج‌تر بود طبیعتاً تعرفه تولیدی کمتری هم نیاز داشتند. تولید کالاهای سرمایه‌های را نیز می‌شد از طریق اعمال سیاست‌های تعرفه‌ای جدید تشویق نمود. سیاست‌های اعتباری دولت نیز در جهت حمایت از واحدهای تولیدی و بازرگانی بزرگ و ایرانیان و خارجیان اعم از مدیران و مالکان کارخانه‌ها متمرکز بود. بطورکلی برای این واحدهای بزرگ ارقام سنگین اعتبارات با نرخ بهره‌هایی که از طرف دولت سوبسید داده شده بسیار نازل‌تر از نرخ بهره در بازار آزاد پول در دسترس بود، درحالیکه دارندگان بنگاه‌های تولیدی و بازرگانی و صنعتگران کوچک، حتی اعتبار بدون سوبسید هم به دست نمی‌آوردند، زیرا کارخانجات و تاسیسات آنها برای وثیقه گرفتن نزد بانک‌ها و دریافت وام ارزش کافی نداشت. به‌طورکلی آنها برای دریافت وام عادی از بانک‌ها که نرخ بهره آن ۱۲ درصد بود واجد شرایط قلمداد نمی‌شدند و لذا باید از بازار بانرخ ۲۵ تا ۱۰۰ درصد پول تهیه کنند. اگر سیاست پرداخت وام دولت برعکس بود، یعنی به صنایع بزرگ با نرخ بهره بیشتر و صنایع کوچک با نرخ بهره کمتری وام

پرداخت می‌شد، طبعاً " از میزان بیکاری و اختلاف سطح درآمدها کاسته می‌گردید. (احتمالاً " مشکلاتی که در راه دریافت وام از بانکها وجود داشت یکی از دلایل حمله همگانی مردم به بانکها در ماههای قبل از انقلاب بود، اگرچه معمولاً " دلایل دیگر را بیشتر اسم می‌برند) .

انواع معافیت‌های مالیاتی در مورد تشویق سرمایه‌گذاران خارجی، و یا سرمایه‌گذاری در بعضی از مناطق خاص، اعمال می‌گردید. بااینکه در توجیه این سیاست، معافیت مالیاتی به عنوان راهی برای جلوگیری از تمرکز صنایع در منطقه شهری تهران اعلام گردیده بود، بدین صورت که به کارخانجاتی که دورتر از شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران ساخته می‌شد نوعی معافیت و یا تقلیل میزان مالیات تعلق می‌گرفت. چند سال که از آغاز اعلام این سیاست گذشت در عمل دیده شد که باز تمرکز صنایع در استان مرکزی، منتهی در یک حلقه کمربندی در شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران قرار گرفته است.

کارخانجات برای انجام امور عادی خود قانوناً " احتیاج به پروانه نداشتند، اما حتماً می‌خواستند چیزی را صادر و یا وارد نموده یا اینکه با دولت معامله کنند صدور پروانه لازم بود. پروانه‌های دولتی در هر رشته از صنایع تنها به چند شرکت محدود داده می‌شد، و فلسفه آن هم این بود که اگر در یک رشته به تعداد زیادی از شرکت‌ها پروانه تاسیس کارخانه داده شود آن وقت زیادی تعداد آنها باعث ازدیاد تولید جمعی گردیده و در نتیجه هرکارخانه به تنهایی نمی‌تواند تا سقف تولید مربوط به خود عمل نماید. برای کسب و نگهداری امتیاز کارخانه لازم بود که افراد بالای یک شرکت بخش اعظمی از وقت خود را برای ایجاد روابط با یک یا چند نفر سرشناس که می‌توانستند دریافت پروانه و سایر حمایت‌های دولتی لازم را تضمین نمایند در تهران صرف کنند. در مورد پروانه‌های کارخانجات و مسائل مربوط به آن، داستان‌های قابل اعتمادی نقل می‌شود که بعضی از ایرانیان که در بالاترین سطوح اجتماعی و یا اداری بودند (نظیر اشرف پهلوی و پسرش شهرام) ده درصد سهام کارخانه را برای خود می‌گرفتند تا امکان دریافت پروانه را فراهم آورند. این قبیل کارها، به همراه سایر کارهایی که در بخش صنعت می‌شد و قبلاً " شرح دادیم، و سایر اشکال فساد مالی، قیمت فروش اجناس ایرانی را به‌طور قابل ملاحظه‌ای بالا برده و در نتیجه بازار فروش داخلی و بالمآل خارجی آنها را محدود می‌نمود. این امر همچنین به



توزیع عادلانه درآمد فشار بیشتری وارد می‌کرد. فساد مالی، که به همراه رشد درآمد نفتی هم‌چون فارچ روئید و فزونی گرفت، به نوبه خود یکی دیگر از مکانیسم‌هایی بود که سرمایه‌ها را به سمت طبقات بالا و سپس خارج از ایران سوق می‌داد. این امر همچنین افراد محروم را بیشتر زیر کلید کنترل شاه درمی‌آورد. در دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (سالهای ۱۳۵۰ شمسی به بعد)، علاوه بر سرمایه عظیم روبه‌رشد شاه، فساد مالی در دربار، خاندان سلطنتی، و طبقه ممتاز جامعه به‌حدی زیاد بود که سهم عمده‌ای در افزایش مخالفت توده‌های عظیم مردم داشت. خیلی از شرکت‌های خارجی نیز در رشوه‌دادن به بعضی از ایرانیان دست داشتند.

اما در مورد سرمایه‌های خارجی، با وجودیکه از نظر قانون خارجی‌ها تنها می‌توانستند در شرکت‌ها و کارخانجات ایرانی فقط اقلیت سهام را داشته باشند، و پاره‌ای محدودیت‌های دیگر نیز برای آنها وضع شده بود، اما اجازه داشتند تا منافع حاصله از سرمایه‌گذاری‌های خود را آزادانه از مملکت خارج کنند. در بروشورهائی که برای سرمایه‌گذاران خارجی چاپ گردیده بود ادعا می‌شد که در ایران کسب منافع تا ۳۰ درصد روی سرمایه امری طبیعی است. اقتصاددان‌هایی که با اوضاع و احوال ایران آشنائی داشتند این رقم را تا ۵۰ درصد ذکر می‌کردند، و سودهای تا ۱۰۰ درصد و ۲۰۰ درصد هم در بخش تجارت و صنعت شنیده می‌شد. بنابراین اکراه "سنتی" مردم خاورمیانه که میل ندارند تا در صنایع "غیرسودآور" سرمایه‌گذاری کنند راه را برای یک رونق صنعتی که بیشتر روی سوارکردن قطعات پیش ساخته لوازم مصرفی و خانگی متمرکز بوده و هدف آن نیز یک بازار مصرف محدود و نسبتاً "مرفه‌تر بود هموار نمود. چنین رونق اقتصادی و صنعتی مسائل عمده‌ای را در درون خود به همراه داشت.

سرمایه‌گذاری خارجی در ایران به مراتب از حجم واردات اجناس خارجی کمتر بود، و شرکت‌های بزرگ خارجی عشق جنون‌آمیز شاه نسبت به دستگاهها و محصولات فوق مدرن و بسیار پیچیده را ترغیب می‌کردند. در زمینه تسلیحات نظامی، شاه میلیاردها دلار از اسلحه‌های آخرین مدل و بسیار جدید خریداری کرد، درحالیکه غالباً این سلاح‌ها هنوز در مرحله طراحی بوده و به خط تولید نرسیده بودند. کامپیوترها و سایر دستگاههای با تکنولوژی بسیار بالا نیز با آمار و ارقام ابتدائی تغذیه شده و کارخانجات نیمه اتوماتیک را کنترل می‌نمودند.

ایران تبدیل به بازار مصرف عظیم حیوانات امریکائی گردید، که بخشی از آن به عنوان خوارک دام‌ها و مرغ‌های وارداتی امریکائی که قرار بود مکمل و بعضاً جایگزین دام‌های صحرانشینان گردند به مصرف می‌رسید. دستگاه‌های پیچیده خارجی به‌تکنیسین‌ها و کارگران خارجی نیز نیاز داشت که در سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ به بعد شمسی) درمقیاس ده‌ها هزار نفر به ایران سرازیر گردیدند. امریکائی‌ها و اروپائی‌ها بیشتر در مشاغل بالای فنی متمرکز بوده، اتباع کشورهای خاور دور نیز در کارهای کارگری توأم با تخصص اشتغال داشته، و کارگران افغانی نیز به‌دنبال کارهای کارگری غیرتخصصی وارد مملکت می‌شدند که در نتیجه سطح دستمزدهای کارگران ساده را پائین می‌آوردند. خارجیان متخصص، برعکس کارگران ساده افغانی، دستمزدهائی به مراتب بیش از ایرانیها دریافت می‌کردند گاهی چندین برابر حقوق ایرانیها - این امر، به اضافه رفتار آنها و اینکه وجودشان باعث بالارفتن هزینه مسکن که نسبتاً کمیاب بود می‌گردید، دست به دست هم داده و موجبات نارضایتی و تنفر مردم از آنها را فراهم می‌کرد.

در چهارچوب همین سیاست‌های صنعتی حمایت از چند صنعت معدود سرمایه بر و در عین حال پرمنفعت است که حرکت‌هایی را که هر از چندگاهی، در جهت نفی "سودجویان" و یا حمایت از مشارکت کارگران در سهام کارخانجات، انجام می‌گردید می‌توان ارزیابی نمود، اگرچه سروصدا و تبلیغاتی که پیرامون این حرکت‌ها انجام می‌شد بیشتر از تبلیغات در مورد اصل سیاست‌های صنعتی فوق‌الذکر بود. این قبیل حرکت‌ها بیشتر به‌منظور ایجاد مسکن و یا سپر بلا در مقابل منافع سرشار یک اقلیت، عدم توازن سطح درآمدها، تورم بالا، فساد مالی، و بالاخره شکست دولت در وفای به وعده‌هایی بود که در جهت ایجاد برابری اجتماعی و اقتصادی بیشتر به مردم داده بود. این حرکت‌ها، به همراه بعضی سیاست‌های دیگر، برای خواباندن نارضایتی طبقه‌ای که همواره نارضایتی خود را ابراز می‌نمود - یعنی کارگران کارخانجات، طراحی شده بود. نارضایتی‌هایی که به‌صورت اعتصابات متناوب، غیرقانونی، و بدون اینکه در مطبوعات و یا جای دیگری منعکس شود ابراز می‌گردید. در اواسط سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی (حدود ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ شمسی) کارگران کارخانجات بزرگ و متعلق به بعضی از رشته‌های خاص تجاری، بعضاً از طریق ازدیاد دستمزدها و بعضاً از طرق دیگری، که در واقع خیلی کمتر از آنچه که اگر آنها را رسماً اعلام می‌نمودند

برجسته بودند، به صورت یک گروه نسبتاً مورد حمایت و التفات درآمدند. البته ما نمی‌توانیم گزارشاتی را که فی‌المثل می‌گویند سطح دستمزدهای فلان گروه از کارگران در عرض چند سال سه برابر شدند به‌عنوان نمونه سطوح و یا اکثریت کارگران بپذیریم. در مورد "سودجویان" که زندانی و یا تبعید می‌شدند باید گفت که آنها غالباً از تجار منفور بازار و یا افراد اقلیت‌ها تشکیل می‌شدند تا سرمایه‌داران و تجار جدید و پولدار مسلمان.

این همه به معنای آن نیست که سیاست‌های صنعتی دولت فقط نتایج منفی به‌بار آورد. نرخ رشد صنعتی ایران یکی از بالاترین نرخ‌های رشد صنعتی در سطح جهان بود که با اضافه شدن سریع میزان درآمدهای نفتی دولت از سال ۱۹۷۴ میلادی (۱۳۵۳ شمسی) به بعد افزایش چشمگیرتری نیز پیدا نمود. آنچه واقعاً مورد سؤال و ایراد بود ادامه سیاست‌های ترجیح‌نهادن به صنایع سبک غربی بود، که با بی‌علاقگی و عدم حمایت از صنایع دستی و ماشینی کوچک که می‌توانستند سهم عده‌ای در بالا بردن میزان تولید و سطح اشتغال و تعادل بیشتر سطح درآمدها داشته باشند همراه بود، و نیز حمایت از سرمایه‌گذارهای خارجی و گونه‌ای از تولید که نیازمند حضور وسیع خارجی‌ها بود، و بالاخره تعهد فروش اقلام مصرفی خارجی. این عوامل به تمرکز بیش از حد بازار مصرف ملی در تهران کمک نموده، و از طرف دیگر باعث پیدایش نوعی تقاضا گردید و نتیجتاً به‌افزایش واردات مواد غذایی، کالاهای سرمایه‌ای، و بسیاری از کالاهای مصرفی و جایگزینی اقلام وارداتی می‌انجامید. بدین ترتیب بسیاری از مشکلاتی که غالباً توسط برنامه‌ریزان اقتصادی خود ایران نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند در اثر سیاست‌های دولت ایران به‌وجود آمده بودند، مسائلی از قبیل تمرکز بیش از حد در تهران و چند شهر بزرگ دیگر، واردات تعداد زیادی اتوموبیل و یا کالاهای لوکس دیگر، تکیه بیش از حد به خارجی‌ها، و بالاتر از همه اختلاف روبه رشد توزیع درآمدها در بین اقشار مختلف مردم (۲۰).

باتوجه به آنچه در فوق شرح دادیم تعجب‌آور نیست که اختلاف سطح درآمدها در سالهای دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ شمسی) رو به‌افزایش گذاشت. باوجودیکه بررسی خوبی در مورد سطح درآمدها وجود ندارد، اما بررسی‌هایی در مورد مخارج خانوارها وجود دارند که اقتصاددانان ایرانی و خارجی بر آن مبنا مطالعه نموده و به نتایج مشابهی نیز دست یافته‌اند.

بطور خلاصه، اوایل دهه سال‌های ۱۹۶۰ میلادی (حدود ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ شمسی) اختلاف سطح درآمدها در ایران، که قبل از آن زمان نیز به‌مقیاس جهانی رقم بالائی بود، رو به رشد گذاشت، و این افزایش، بخصوص پس از سال ۱۹۷۴ میلادی (۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ شمسی)، هنگامیکه درآمد نفتی کشور در اثر افزایش سریع بهای نفت زیاد گردید، چشمگیرتر بود. میزان این افزایش اختلاف سطح درآمدها، اگر کسانی را که در قسمت‌های بالای جدول هستند با کسانی که در پائین‌ترین عشر آن هستند مقایسه کنیم، و یا اینکه ضریب جینی<sup>۶</sup> را در نظر آورده و میزان انحراف از میانگین طبیعی را در منحنی زمان توزیع درآمدها بسنجیم، به‌رحال رقم قابل توجهی است. علاوه بر این، در مطالعات گسترده‌ای که در این باره در ایران به عمل آمده نشان داده شده که در تمام ابعاد مهم، اختلاف سطح درآمدها افزایش یافته است: بین سطوح بالا و پائین جدول توزیع درآمدها، و بین شهرها و روستاها، در داخل خود شهرها، و بالاخره در داخل روستاها (۲۱). این همه، علیرغم اعلام مکرر دولت که تصمیم دارد اختلاف سطح درآمدها را کاهش دهد، اتفاق می‌افتاد. به‌رجهت، همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، این طبقات مرفه بودند که از افزایش درآمدهای نفتی و سایر منابع مالی دولت بهره‌مند می‌شدند، و طبقات فقیر چیز بسیار کمتری به‌دست می‌آوردند.

این امر بدان معنی نیست که اکثر افراد فقیر ظاهراً فقیرتر شدند. با توجه به افزایش چشمگیر درآمد سرانه مملکت، طبقات ثروتمند بسیار ثروتمندتر شدند و طبقات فقیر هم اندکی وضعیتشان بهتر شد. اما طبقات فقیرتر از چنان سطح درآمد پائینی شروع کرده بودند که حتی دو برابر و یا سه برابر نمودن میزان درآمد ایشان نیز هرگز نمی‌توانست آنها را به سطحی شبیه به وضع طبقات کارگری اروپا برساند. همچنین آنها نظاره‌گر مصرف چشمگیر طبقه ممتاز در اطراف خود بودند، و این برنارضایتی روبه رشد آنها می‌افزود. الگوهای مصرفی که از طریق این نحو توزیع درآمدها تشویق می‌گردید، توأم با رشد گیج‌کننده درآمد نفتی در سالهای ۱۹۷۰، یک سلسله مشکلات مملکتی را به‌وجود آورد: هزینه دائماً رو به افزایش واردات، کشانیدن اقتصاد به سمت تکیه بیش از حد بر خارجی‌ها،

6. Gini coefficient

مهاجرت انبوه جمعیت‌های روستائی به سمت شهرهائی که خود دچار جمعیت‌زدگی بودند، و فقدان وجود مسکن‌های ارزان قیمت در مناطق شهری و در نتیجه رشد سرسام‌آور قیمت مسکن در شهرها، که به‌خاطر حضور روزافزون خارجی‌ها و دستمزدهای بالایشان به افزایش قیمت‌ها و کمبودها - بخصوص در زمینه مسکن کمک می‌کرد، این مشکلات را تشدید کرده بود. چنانچه یک سیاست عدم تمرکز اقتصادی و توزیع صحیح جمعیت وجود می‌داشت هم می‌توانست به توزیع عادلانه‌تر درآمدها کمک نموده و هم خود از آن منتفع گردد. ضمناً باعث ایجاد بازار مصرف اجناسی که در آن محصولات ایرانی نقش بیشتری داشته باشند شود. و باز چنانچه سیاست دولت در جهت حمایت از کشاورزان و تولیدکنندگان کوچک بود این امر به رونق تولید، افزایش اشتغال، و ترغیب توزیع صحیح جمعیت، بخصوص چنانچه صنایع دستی و کوچک در روستاها و با نزدیک به آنها ایجاد می‌شدند، می‌انجامید. تنها از طریق سرمایه‌گذاری متنوع، هم در سطح شهرها و هم روستاها است که می‌توان نیازمندی‌های جمعیت سریعاً رو به رشد ایران را به صورت انسانی شایسته‌ای برآورده نمود.

بخش مربوط به نفت در اقتصاد ایران با گذشت زمان اهمیت روزافزونی یافت. حتی قبل از آنکه اوپک در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲ شمسی) به رهبری شاه قیمت‌های نفت را چهاربرابر کند، نفت از منابع درآمدهای تدریجاً روبه رشد ایران بود، زیرا سطح تولید به تدریج افزایش پیدا می‌نمود بطوری که سهم درآمدهای نفتی در بودجه‌های عمرانی تا سقف ۸۸ درصد رسید. در اواخر دهه سالهای ۱۹۶۰ و اوایل دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (حدود ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۲ یا ۱۳۵۳ شمسی) ایران توانست با مذاکرات جدیدی که با کنسرسیوم انجام داد تا حدودی کنترل سطح تولید و قیمت‌گذاری را به دست گیرد، که البته همواره مقدار تضمین شده‌ای نفت در اختیار شرکت‌های عضو کنسرسیوم قرار می‌داد تا آنها راساً به فروش رسانند. با وجودیکه این کار بعضاً "به معنی بازگشت نسبی به شرایط زمان ملی‌کردن نفت بود، موجب لطمه و ناراحتی شرکت‌های کنسرسیوم نگردید، و بلکه برعکس، آن شرکت‌ها از هرگونه افزایش قیمت توسط اوپک به شدت سود می‌بردند.

جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۳ شمسی) باعث گردید که کشورهای عربی آن دسته از شرکت‌های غربی را که با اسرائیل مبادلاتی داشتند

تحریم نفتی کنند و بدین ترتیب بهای نفت عملاً " به دو برابر افزایش یافت . در جلسه بعدی اوپک که در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی ( ۱۳۵۲ شمسی ) برگزار گردید شاه بگونه موفقیت آمیزی قیمت ها را دو برابر دیگر نیز بالا برد . استدلال او این بود : در حالیکه قیمت کلیه اجناس افزایش یافته است ، قیمت نفت بطور مصنوعی پائین نگهداشته شده است . بعدها شاه سخنان غلوآمیز و پرآب و تابجی برزبان آورد که بهزودی ایران جزو پنج قدرت بزرگ دنیا شده و متوسط درآمد افرادش از همه جلو خواهد زد . به نظر می رسد که شاه این واقعیت را درک نکرده بود که نمی توان بهسادگی مقدار زیادی درآمد ( نفتی ) وارد اقتصاد ایران نمود و در عین حال از عواقب حاصله ، نظیر ایجاد تورم ، کمبودها ، و گرم نمودن زیاده از حد اقتصاد ، برحذر بود . در اوایل سال ۱۹۷۴ میلادی ( اواخر ۱۳۵۲ شمسی ) او شخصاً " ریاست یک کنفرانس رسمی دولتی را برعهده داشت که در آن جلسه ، در میان مخالفت ضعیف بعضی از برنامه ریزان ، هزینه های برنامه ریزی شده برای برنامه پنج ساله جاری مملکت را بشدت افزایش داد ( ۲۲ ) .

از قضای روزگار ، شاه گرفتار موفقیت خود در اوپک و نتایج حاصله از آن در داخل ایران گردید . جریاناتی که در بالا شرح دادیم - از قبیل تاکید روی واحدهای صنعتی و کشاورزی بزرگ که در نتیجه مهاجرت بیش از حد روستائیان به شهرها و به تبع آن کمبود مسکن و سایر اجناس و خدمات در شهرها را به دنبال داشت - تا حدود بحران زدگی پیش رفتند . در شهرهای بزرگ کمبودهای مواد غذایی ، خاموشی های برق ، راه بندان های حاصل از ترافیک ، ازدیاد جمعیت ، آلودگی هوا و محیط زیست زندگی را به طور روزمره ای مشکل ترمی ساخت ، و داد و فریاد و بعضاً " گلاویز شدن مردم در خیابانها یکی از نشانه های فشار روحی و جسمی آنها بود .

جنون مفرط شاه به خرید آخرین سلاحهای پیشرفته و پیچیده روز از خارج در سال ۱۹۷۲ میلادی ( ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ شمسی ) با شانس عجیبی روبرو شد ، زیرا حکومت نیکسون شاه را به عنوان پلیس ( ژاندارم ) منطقه خلیج فارس پذیرفته و موافقت کرد که او هرچه سلاح غیراتمی خواست در اختیارش قرار دهند . شرکتها و دولت های غربی ، با پیشقراولی امریکا ، از فروش این همه تسلیحات و اقلام دیگر به ایران خوشحال بودند ، و کمتر کسی چه در داخل و چه در خارج به فکر تبعات منفی احتمالی این فروش ها بود . علاقه غرب به فروش سالیانه میلیاردها

دلار اسلحه به ایران، رونق اقتصادی غرب را که به خاطر افزایش بهای نفت توسط اوپک به وجود آمده بود، تقویت می‌کرد. به نظر می‌رسید که فروش اسلحه یکی از راههای مناسب برگرداندن دلارهای نفتی است. پس از اینکه انگلیسی‌ها پای خود را از خلیج بیرون کشیدند، حکومت‌های انگلیس و آمریکا خوشحال بودند تا ایران را در نقش ژاندارم منطقه ببینند که با شورشیان چيگرای عمان در ایالت ظفار جنگیده و برای سایر عواملی که بالقوه می‌توانستند وضع با ثبات منطقه را برهم زنند نیز یک تهدید جدی به حساب می‌آمد. تعداد نانک‌های چيفتن که انگلیسی‌ها به ایران دادند حتی از آنچه خود در ارتش آن کشور به‌کار گرفته بودند بیشتر بود، و امریکائی‌ها نیز اجازه دادند تا شاه یک‌سری از پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگنده آنها را بخرد، در حالیکه این هواپیماها هنوز در مراحل طراحی بوده و به مرحله تولید و امتحان بازدهی و قابلیت اعتماد خود نرسیده بودند. ایران همچنین شروع به ساختن یک سیستم پیچیده استراق سمع الکترونیکی به نام IBEX که توسط امریکائیها طراحی شده بود گردید تا بدانوسیله امریکائی‌ها بتوانند خاک شوری را تحت مراقبت خود قرار دهند. به‌همراه این همه دستگاههای پیچیده، و نیز سلاح‌های ساده‌تری نظیر هلیکوپترهای بل، تعداد بسیار زیادی مشاورین فنی و استادکار پرهزینه خارجی و خانواده‌هایشان نیز به ایران وارد گردیدند، که نه تنها باعث بالا رفتن میزان هزینه زندگی و نرخ تورم شدند، بلکه رفتار آنها غالباً ایرانی‌ها را به حق عصبانی می‌نمود.

شرکتهای صادراتی بزرگ امریکا نظیر گرومن<sup>۷</sup>، لاکهید،<sup>۸</sup> و شرکت وستینگ‌هاوس<sup>۹</sup> موقعیت‌های حساسی در اقتصاد ایران به دست آوردند. بسیاری از ایرانیانی که بالقوه قدرت کار تولیدی فراوانی داشتند، و از جمله درصد بالائی از افراد تحصیل‌کرده و فنی، به‌طور روزافزونی در خدمت نیروهای مسلح، و یا احداث پروژه‌های ارتش و یا پایگاههای نیروی دریائی، و یا امکاناتی به منظور حمل‌ونقل و نگهداری تسلیحات نظامی، در می‌آمدند. شروع پروژه‌های جدید ساختمانی، و خصوصاً "استفاده از سیمان در این قبیل ساختمان‌ها، گاهی ممنوع و یا غیرممکن می‌گردید، زیرا بخش اعظم سیمان و سایر مصالح ساختمانی موجود باید به‌مصرف

7. Grumman

8. Lockheed

9. Westinghouse

تامین جا برای نگهداری از دستگاهها و ابزار نظامی می‌رسید. بدین ترتیب کمبود روزافزون مسکن و افزایش مرتب قیمت منازل مسکونی با هزینه‌های نظامی مرتبط دانسته شد، و وجود تعداد زیادی افراد خارجی و مقاطعه کاران بیگانه که حاضر بودند مبالغ گزافی به عنوان اجاره‌بها، بپردازند مساله را پیچیده‌تر می‌کرد. تاکید و فشار بر روی اجرای پروژه‌های پیچیده و بزرگ افزون گردید، و از آنجائیکه هرگز درایران برنامه مکفی برای آموزش فنی موجود نبود، لذا افرادی که بتوانند کارهای تخصصی و فنی را برعهده گیرند به تعداد کافی وجود نداشت. وضع مشاغل علمی ویا در سطوح مدیریت از آن هم بدتر بود. بنا براین، واردات کارشناسان و متخصصین خارجی افزایش یافت و مشکلات مربوط به کمبودها، تورم، ازدیاد تعداد خارجی‌ها، و رشد احساسات ضد امریکائی را تشدید کرد.

تورم و سایر مشکلات اقتصادی موجب گردید که در اواسط سال ۱۹۷۷ میلادی (حدود خرداد ۱۳۵۶ شمسی) جمشید آموزگار به عنوان نخست‌وزیر منصوب گردد. او بلافاصله به اجرای یک برنامه ضد تورمی دست زد، که این امر باعث ازدیاد ناگهانی بیکاری، بخصوص در میان طبقات غیرمتخصص و نیمه متخصص گردید. این مطلب، علی‌الخصوص در زمانی که توقعات مردم افزایش یافته بود، یک حالت کلاسیک قبل از انقلابات را به وجود آورد. احتمالاً "مجموعه عوامل تورم، کمبودها، و عدم توازن وسیع و آشکار سطح درآمدها، بیشتر به ایجاد نارضایتی روزافزون مردم کمک می‌کرد تا به عامل استاندارد که در غرب ذکر می‌شود یعنی "نوسازی سریع مملکت". آنچه مهم بود این مطلب بود که برنامه‌های نوسازی چگونه به‌اجراء در می‌آید و نتایج حاصل از اینگونه سیاستهای دولت چیست (۲۳). همچنین، در اواخر دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (اواخر دهه ۱۳۵۰ شمسی)، مسئله قلع و قمع فرهنگی نیز حائز اهمیت بود، زمانی که تفسیر رادیکال جدیدی از تشیع بدست دکتر علی شریعتی عرضه شده و او به مقابله با فرهنگ غربی و غربزدگی برخاست (در اینمورد به فصل هشتم مراجعه شود).

علیرغم اینکه بعضی از روزنامه‌ها و حتی پاره‌ای از مقامات امریکا، پس از اینکه شاه در قرضیه افزایش بهای نفت توسط اوپک نقش رهبری را به‌عهده گرفت شروع به انتقاد از او نمودند، ولی منافع تجاری عمده امریکا بیش از پیش به بقای رژیم شاه وابسته و مرتبط می‌گردید. این امر خصوصاً "در مورد سه بخش از تجارت امریکا مصداق داشت: تسلیحات، نفت، و بانکداری. همچنین



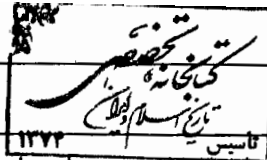
تولیدکنندگان تکنولوژی برتر، حیوانات، دستگاههای کشاورزی، و لوازم مصرفی فروش متنابهی در ایران داشتند. سفارشات عمده قبلی ایران، حداقل در بیشتر از یک مورد، یکی از کارخانههای اسلحهسازی امریکا را نجات داد. گاهی بعضی از این کارخانهها مبالغ هنگفتی را، غالباً "به صورت غیرقانونی، برای دریافت سفارشات از ایران خرج می‌کردند (۲۴).

چند شرکت امریکائی که روی هم رفته ۴۰ درصد از سهم فروش کنسرسیوم نفت ایران را، که در سطح دنیا دومین صادرکننده بزرگ نفتی بود، به فروش می‌رساندند، به‌طور روزافزونی از جانب ایران و نیز از قیمت‌های بالای نفت سود می‌بردند. دست آخر نیز چندین بانک امریکائی مبالغ هنگفتی پول از ایران دریافت کرده و به سرمایه‌گذاری آنها در داخل امریکا کمک می‌کرد. پول‌های کلانی توسط شخص شاه، خانواده سلطنتی، سایر ایرانیان ثروتمند، و همچنین بنیاد پهلوی، که در عمل بنگاه خیریه‌ای بود که بسیاری از سرمایه‌گذاری‌های سود ده سلطنتی را برعهده داشت، به خارج ارسال شده بود. علاوه براین، بانکهای امریکائی درصدی از سهام بانکهای ایرانی را در اختیار داشته و در بعضی از مؤسسات تجاری ایران نیز سهام بودند. با توجه به این حقایق و نیز سایر منافع تجاری غرب در ایران، و علاقه کشورهای امریکا و انگلیس در جهت استفاده از ایران در خلیج فارس علیه روسیه، و علیه هرگونه مشکلی که از ناحیه حرکت‌های افراطی و رادیکال در کشورهای اسلامی همسایه ایران پدید می‌آمد دیگر تعجب آور نیست که مأمورین دولت ایالات متحده در ایران معمولاً با شاه هم رایی نموده و از تماس با مخالفین اجتناب می‌ورزیدند، مخالفینی که به تعبیر شاه از گروه‌های کوچک و بدون اهمیتی از افراد مارکسیست و مرتجع اسلامی تشکیل می‌شدند. با وجودیکه ایالات متحده امریکا در زمان حکومت کارتر در مورد تخلفات حقوق بشر تاحدودی روی شاه تاثیر گذاشته بود، نه دولت ایالات متحده و نه کمپانیهای بزرگ امریکائی که منافع عظیمی در ایران داشتند مایل نبودند که در ایران تغییرات عمده‌ای در زمینه‌های عدم تعهد، تقلیل میزان خرید اسلحه و سایر معاملاتی که برای امریکائی‌ها سودآور بود، و یا ساختن یک اقتصاد مستقل‌تر و خودکف‌تر به عمل آید. بنابراین دولت امریکا و صاحبان منافع تجاری عظیم آن کشور شاه را بر هر حکومت واقعی مردمی که احتمالاً "مجبور بود از نفوذ اقتصادی و سیاسی امریکا

در ایران کاسته و احتمالاً "سیاست خارجی متمایل به امریکای ایران را تغییر دهد، ترجیح می‌دادند. ایالات متحده تنها از اصلاحاتی حمایت می‌نمود که در سیاست‌های نفتی، استراتژیک، و اقتصادی طرفدار امریکا در ایران تغییری به‌وجود نیآورد.

اکنون مختصراً "چندکلمه در مورد حوادث عمده سیاسی پس از سال‌های ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی)، که تا سال ۱۹۷۷ میلادی هرگز آن هیجان و اهمیت حوادث سالهای دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ را نداشت، می‌پردازیم: هنگامی‌که حزب ملیون دکتر اقبال، در اثر تقلب‌هایی که در انتخابات اوایل سالهای ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) صورت‌گرفت، اعتبار خود را از دست داد، شاه به‌تشویق دولتمردان در جهت ایجاد یک حزب جدید به نام "ایران نوین" پرداخت. بعضی از رهبران این حزب، آن‌گونه که شهرت داشت، ارتباطات فراماسونی داشتند و غالب ایرانیان آنها را وابسته به انگلیسی‌ها می‌دانستند. اولین نخست‌وزیر این حزب جدید، به نام حسنعلی منصور، که مانند امینی و علم از یک خانواده ملاک ثروتمند و قدیمی بود، تنها از ماه مارس سال ۱۹۶۴ تا ژانویه ۱۹۶۵ (فروردین ۱۳۴۳ تا بهمن ماه همان سال) حکومت نمود و به ضرب گلوله یک تروریست مذهبی<sup>۱۰</sup> از پای درآمد. همچنین، در سال ۱۹۶۵ میلادی، کوششی برای قتل شاه صورت گرفت. پس از قتل منصور یکی دیگر از رهبران حزب ایران نوین به نام امیرعباس هویدا به نخست‌وزیری منصوب گردید که برای مدتی طولانی، یعنی دوازده سال و نیم، در این سمت باقی‌ماند. از دلایل این طول مدت استثنائی یکی این بود که در زمان او هیچ‌گونه بحران اقتصادی و یا سیاسی خاصی به وقوع نپیوست، و دیگر اینکه دولت در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی خود آشکارا موفق بود، و بالاخره اینکه هویدا موفق گردید که آرزوها و برنامه‌های شاه را به‌اجراء درآورد، بدون اینکه به‌عنوان خطر و تهدید بالقوه‌ای برای او به‌حساب آید. در ماه مارس سال ۱۹۷۵ (فروردین ۱۳۵۳) شاه اعلام نمود که احزاب قانونی در یک حزب واحد جدید به نام "رستاخیز" و تحت رهبری هویدا ادغام می‌شوند. عضویت در این حزب به‌بسیاری از کارمندان

۱۰ خوانندگان ارجمند عنایت دارند که این نظر نویسنده امریکائی کتاب است و طبیعتاً با نظر مترجم و هموطنان ایرانی اختلاف آشکار دارد.



دولت و دانشگاهها، و همچنین بسیاری از افراد مردم، تحمیل گردید. (در همان زمان اولین ترجمه شرح حال شاه به قلم خودش که به نام "ماموریت برای وطن" <sup>۱۱</sup> به زبان انگلیسی در غرب چاپ شده و در آن گفته شده بود که تنها کشورهای کمونیست و فاشیست هستند که با یک حزب اداره می‌شوند از دسترس افراد جمع‌آوری گردید. و بعدها نسخه جدیدی از آن که عبارت مزبور از آن حذف شده بود چاپ و پخش گردید.) حزب رستاخیر اجازه یافت که دو جناح مختلف داشته باشد، اما هریک از این جناح‌ها توسط یک فرد وفادار که مدعی جانشینی هویدا بود اداره می‌شد. حزب رستاخیز، به عوض حرکت در آوردن اکثریت مردم ایران در حمایت از رژیم، به مقدار زیادی به نارضایتی‌ها افزود.

پیشرفت اقتصادی و اجتماعی دهه سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، که ارزیابی نقادانه آن را در بالا به دست دادیم، چندان هم خالی از اجزای مثبت نبود. یکی از اولین وزیران اقتصاد این دوره و همچنین تعداد زیادی از چهره‌های رده بالای سازمان برنامه و سایر وزارتخانه‌ها از جهت بعضی پروژه‌ها و سیاست‌های اجرائی مثبتی که ارائه نموده بودند شهرت دارند. در این دوره، ایران به سبب پاره‌ای دستاوردهای صنعتی، زیربنائی، آموزشی، و رفاه اجتماعی به پیشرفت‌هایی نایل آمد. با اینکه نظر منفی شاه نسبت به زنها، آنگونه که در مصاحبه با روزنامه‌نگار معروف اوریانافالچی <sup>۱۲</sup> ابراز گردید، برکسی پوشیده نیست، و واضح است که او اعتقاد داشت که اگر تعداد بیشتری از زنها آموزش دیده و به نیروی کار مملکت ملحق گردند این امر نه تنها از نظر اقتصادی منافی را در برخواهد داشت بلکه برای ترسیم یک چهره مدرن از شخص او نیز مفید خواهد بود. همانگونه که سازمان‌هایی نظیر اتحادیه‌های کارگری و یا اطاق تجارت با آنکه زیر نظر مستقیم دولت اجازه وجود داشتند چنین بود. اما این سازمان‌ها بهر حال پاره‌ای از نظرات اعضای خود را نیز ابراز می‌داشتند. به همین ترتیب نیز سازمان‌های متفاوت زنان که نیمه استقلالی داشت همگی تحت یک نام واحد به نام "سازمان زنان" ادغام گردید و زیر نظر و مسئولیت شاهزاده اشرف درآمد.

11. Mission for my country

12. Oriana Falachi

در سال ۱۹۶۷ میلادی (۱۳۴۶ شمسی) ، ناحدودی تحت فشار این سازمان ، قانونی به نام " قانون حمایت خانواده " به تصویب رسید ( که در سال ۱۹۷۵ میلادی - ۱۳۵۴ شمسی - لغو گردیده و مجدداً " به صورت فوی تری تصویب گردید ) . در قانون مزبور تغییرات مهمی در زمینه ازدواج ، طلاق ، و قوانین خانواده ، که تا آن زمان دقیقاً " بر مبنای شریعت و قرآن قرار داشت ، به عمل آمده بود <sup>۱۳</sup> . برای اینکه قانون جدید نیز صورت اسلامی خود را حفظ نماید ، از یکی از مواد حقوق شیعی ( و بعضاً " سنی ) در آن استفاده گردیده بود ، بدین معنی که در سندهای عقد ازدواج تبصره‌هایی پیش‌بینی گردیده بود که مطابق آن بعضی حقوق برای زنها فراهم آمده بود ، از آن جمله این مطلب بود که مرد نمی‌توانست بدون رضایت همسر اول خود همسر دیگری انتخاب نماید . بدین ترتیب قرار بود که این تبصره‌های اصلاحی در کلیه سندهای عقد ازدواج اسلامی آورده شود . برحسب قانون جدید ، مردها دیگر نمی‌توانستند همسران خود را به‌طور یکجانبه طلاق دهند ، بلکه باید دعوی خود را به دادگاه برده و مطابق حکم دادگاه عمل می‌کردند . در این مورد زنها و مردها از حقوق مشابهی برخوردار بودند . همچنین حضانت از اطفال ، که طبق قوانین اسلامی پس از اینکه طفل به سن معینی رسید - این سن در مکاتب مختلف اسلامی فرق می‌کند اما در شیعه سن خیلی پائینی است - به پدر واگذار می‌گردد از این پس باید توسط دادگاه و به‌حسب صلاحیت‌های زن و مرد تصمیم گرفته شود . هیچ مردی حق نداشت بدون اجازه همسر ( و یا همسران ) خود همسر جدیدی انتخاب نماید ، و اگر چنین می‌کرد این امر خود دلیل موجهی برای درخواست طلاق از ناحیه همسر قبلی‌اش بود . مخالفین شاه حق دارند اگر بگویند این قانون نه به‌طور کامل تساوی حقوق زن و مرد را تأمین می‌کرد و نه اینکه به‌طور همه‌جانبه علی‌الخصوص در میان افراد طبقه پائین اجتماع - اعمال می‌گردید ، اما این مطلب در مورد هر قانون اصلاحی دیگری که در هر جای دیگر عالم نیز تصویب شود صادق بوده و دلیل خوبی علیه چنین قانونی که به‌رحال قدم مهمی در راه رفع تبعیض و رفتار نابرابر در مقابل زن و مرد بود نیست . حتی مشکل واقعی آن زمان را ، که

۱۳- قوانین ازدواج و طلاق در حقوق مدنی ایران فاقد بعضی از شروطی بود که شریعت آنها را مجاز دانسته و ضمن عقد جایز شمرده است .

طولانی و پیچیده بودن کار این قبیل دادگاه‌ها بود، نیز امکان داشت از طریق تصویب اصلاحیه‌های قانونی جدیدی حل نمود. اما از بدشاسی حقوق زنها بود که این مسائل، و نیز قانون حمایت خانواده، با رژیمی که هر روز بیشتر از گذشته به سمت عدم محبوبیت می‌رفت، و نیز با ارزشهای غربی که مورد پسند مذهبیهون سنگرایی نبود، عجز کردیده بود (۲۵).

نمایشاتی نظیر تاجگذاری شاه، و بخصوص جشن‌های پرخرج دوهزاروپانصدمین سال سلطنت شاهنشاهی که در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) برگزار گردید (که در حقیقت چنین سلطنتی در خلال سالهای ۶۴۰ تا ۱۵۰۱ میلادی هرگز وجود خارجی نداشته است)، نمایانگر مغایرت و اختلاف عظیمی بود که در ثروت ظاهراً نامحدودی که شاه برای خرج کردن در اختیار داشت، و فقر اکثریت عظیم توده‌های مردمی که زیر سلطه و حکومت او بودند به چشم می‌خورد، هرچند که این فقر در زمان حکومت شاه قدری کاهش یافته بود. برای خیلی از مردم مشکل بود که از بابت دستاوردهای زمان شاه برای او امتیاز مثبتی قائل شوند، زیرا مشاهده می‌کردند که با میلیاردها دلار در آمد نفتی که در اختیار داشت کارهای بسیار بیشتری می‌شد انجام داد (این درآمدها پس از افزایش قیمت نفت در دهه آخر حکومت شاه به حدود سالی ۲۰ میلیارد دلار می‌رسید)، و نیز می‌دیدند که آزادی سخن گفتن و یا مطبوعات بسیار محدود بوده و مخالفین بگونه وحشیانه‌ای سرکوب می‌شوند. این امر، بخصوص در دهه سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (از سال ۱۳۴۰ شمسی به بعد)، بطور کامل جریان داشت. سرکوب عملی و موثر حزب توده از سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی)، و جبهه ملی پس از سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی)، و همچنین زندانی و تبعید نمودن (امام) خمینی و سایر رهبران سیاسی مخالف به تغییر ماهیت مخالفین کمک نمود. از طرفی این مخالفت‌ها بیش از پیش در خارج از کشور، و بخصوص در میان دهها هزار دانشجوی ایرانی که در غرب تحصیل می‌کردند و بسیاری از آنها به گروههای چپ‌گرای مختلف وابسته بودند، متمرکز گردید، و این درحالی بود که تعداد روزافزونی از این دانشجویان عقاید و افکار چپ‌گرایانه و یا جهان سوم‌گرایانه خود را با تفسیر جدیدی که از اسلام داشتند ترکیب می‌نمودند. سخنان و نوشته‌های آیت‌الله خمینی نیز که در حال تبعید در عراق بسر می‌برد به نحو فزاینده‌ای به صورت نوار و جزوه در داخل و خارج از ایران پخش می‌گردید.

این امر جریان مخالفت مذهبی هم در خارج و هم در داخل ایران را تقویت می‌کرد.

با بهبود روابط ایران با کشورهای اروپای شرقی و سپس چین در سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی، هم رفورمیست‌های طرفدار روسیه و هم گروه طرفدار چین که جناحهای مختلف حزب توده در تبعید را تشکیل می‌دادند، کم‌کم جاذبه خود را برای افراد رادیکال مخالف شاه در داخل و خارج از ایران از دست می‌دادند. در اواخر دهه سالهای ۱۹۶۰ میلادی (اواخر دهه ۱۳۴۰ شمسی) کم‌کم تعداد گروه‌های کوچک چریکی شهری افزونی گرفت. این گروهها دست به تعدادی کشتار زده و چند نفر از مشاورین و پرسنل نظامی امریکا در ایران را به قتل رساندند. بعداً "این گروهها تحت رهبری دو گروه‌نسیستا" مهم‌تر درآمدند: یکی فدائیان خلق که مارکسیست بودند و دیگری محاهدین خلق که مسلمان و چپ‌گرای بودند. این هر دو گروه، در زمان انقلاب در سال ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی)، به صورت گروههای علنی و وسیع انقلابی درآمدند. اینگونه فعالیت‌های چریکی باعث تشدید سرکوب سیاسی، زندان، شکنجه، و اعدام افراد از اواخر سالهای دهه ۱۹۶۰ به بعد (حدود ۱۳۵۰ شمسی) گردید، به‌طوری‌که بسیاری از افرادی که در خلال آن سالها اعدام گردیدند به یکی از این دو گروه وابسته بودند. از طرف دیگر، این گروهها به سایر مخالفین شاه نشان دادند که علیرغم ماشین سهمگین سرکوب و اختناق شاه هنوز امکان فعالیت علیه رژیم وجود دارد (۲۶). در همین‌هنگام، مخالفت افراد مذهبی و بازاری‌ها با رژیم به صورت غیرمستقیم یعنی برگزاری میتینگ‌ها، اعیاد و مراسم مذهبی، و ایراد خطبه‌ها و سخنرانی‌ها، ادامه داشت. بنیه اقتصادی بازار به دلیل حمایت رژیم از مؤسسات و شرکت‌های تجاری بزرگ و فوق‌مدرن، و نیز حمایت از خارجی‌ها و بی‌توجهی به بازار - که تنها در مواقع حمله به "سودجویان" همواره هدف اصلی حملات بود، لطمه دیده بود. با توجه به وابستگی شدید اقتصادی علماء به بازار، و نفوذ سیاسی متقابل علماء و بازار بر روی یکدیگر، حمله دولت به این هردو نهاد باعث گردید که بین آنها اتحاد نیرومندی در جهت مخالفت با شاه به‌وجود آید.

در سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) مجموعه‌ای از عوامل نظیر رکورد اقتصادی، تورم، افزایش بیش از حد جمعیت شهری، سیاستهای دولت که

به طبقات بازاری شدیدا " لطمه وارد می‌ساخت ، اختلاف‌چشمگیر سطح درآمدها ، و مصرف زدگی آشکار طبقه ممتاز جامعه به سبک غربی ، و بالاخره فقدان آزادی و مشارکت سیاسی برای مردم ، توسط اکثریت افراد و در سطح گسترده‌ای احساس گردیده و پیش‌بینی‌های متعدد دولتیان را که " تمدن بزرگ " در چشم‌انداز و به سهولت قابل حصول است به یک دروغ بزرگ مبدل می‌ساخت . سرکوب عملی مخالفین غیر مذهبی ، اعم از اینکه به حزب توده و یا جبهه ملی تعلق داشتند ، زمینه را برای مخالفت مذهبی‌ها باز نمود . جلسات سخنرانی و موعظه‌ها ، و پرداختن به موضوعاتی نظیر قتل امام حسین به دست سلاطین خائن حمله به ظلم در زمان حاضر بود ، و این در حالی بود که دولت نیز نمی‌توانست جلوی برگزاری چنین مجالسی را بگیرد (۲۷) . علاوه براین ، همراهی و پیوستگی رژیم شاه با فرهنگ ، اجناس ، و مفاسد جامعه غربی باعث ایجاد نوعی مخالفت و عکس‌العمل و گرایش به سنت‌های اصیل ایرانی حتی در میان بسیاری از افراد که قبلا " طرفدار غرب بودند گردید ، مخالفتی که غالبا " شکل اسلامی به خود می‌گرفت .

## تفکر سیاسی جدید ایران

گرایش‌های روشنفکری و ادبی تا سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹) قبل از اینکه به بحث پیرامون تفکر معاصر شیعی بپردازیم بی‌فایده نیست که به‌طور خلاصه گرایش‌های روشنفکری و ادبی را که بخشی از زمینه فکری نویسندگان و متفکرین اخیر شیعی را تشکیل می‌دهد بررسی نماییم. (اینگونه‌گرایش‌های مذهبی در دوره ماقبل از دوره اخیراً در فصل اول شرح دادیم و لذا در بحث حاضر توجه اندکی به آنها می‌کنیم.

این پدیده "دوفرهنگی" در ایران (بدین معنی که فرهنگ طبقات ممتاز و نخبگان با فرهنگ طبقات محروم و توده مردم تفاوت داشته باشد) بطور عمده از پدیده‌های دوران حکومت پهلوی است. قبل از آن تنها یک درجه‌بندی نامحسوس وجود داشته و چنین نبوده است که بین فرهنگ طبقه ممتاز و توده‌های مردم اختلاف عظیمی وجود داشته باشد. این اختلاف را در زمینه‌های بسیار ابتدائی نظیر نحوه لباس پوشیدن، منازل، سبک مبلمان منازل، وسایل حمل‌ونقل، و میزان حضور در مساجد، می‌توانیم مشاهده کنیم. این مطلب در وجوه ادبی و هنری نیز به چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال "فرهنگ عامیانه"، که تا قرن نوزدهم و قبل از آن در همه طبقات حضور داشت، بطور روزافزونی به توده‌های پائین مردم منحصر گردیده است. این فرهنگ عامیانه داستان‌های بومی و محلی‌راکه اکنون نیز به‌نحو گسترده و بسیار مهمی برای طبقات عمومی مردم، و بخصوص در دهات و اطراف مملکت، وجود دارند شامل می‌شود.



چیزی که برای خارجی‌ها شناخته شده‌تر است قضیه تعزیه است، که درحقیقت عبارت از یک سلسله نمایش‌های تئاتری در اطراف موضوع شهادت امامان، و بخصوص امام حسین (ع) است - که با یاران اندکش در کربلا توسط یزید خلیفه اموی قتل عام شدند. در ده روز اول ماه مقدس محرم یک سری از این نمایش‌ها به اجراء در می‌آیند، که امروزه بیشتر در مناطق روستائی و بین طبقات مردمی به چشم می‌خورد (درحالیکه در قرن نوزدهم اینگونه مراسم تحت حمایت سلاطین و طبقات ممتاز قاجاریه قرار داشت). در خلال اجرای این نمایشات، مستمعین - که از مردان و زنان و کودکان تشکیل شده‌اند - انواع و اقسام عکس‌العمل‌ها و احساسات شخصی و سیاسی را از خود بروز می‌دهند. به عنوان مثال، تماشاگران، و به خصوص خانم‌ها، وقتی می‌بینند که اطفال معصوم در خلال نمایش، درست مثل وضع حقیقی به قتل می‌رسند مفری برای ابراز غم و غصه و اندوه خود به دست می‌آورند. از طرف دیگر بسیاری از افراد، بخصوص در دوره‌هایی که مردم از نظر سیاسی ناراضی هستند، در داستان‌های تعزیه‌ای که برای امام حسین (ع) و یا حضرت علی (ع) برپا می‌شود نمونه مبارزه حق با باطل و ظلم را مشاهده می‌کنند و این موضوع غالباً "از نظر سیاسی انعکاس آشکار پیدا می‌کند. موضوع شهادت علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع)، و دیگر امامان در اشکال دیگر فرهنگ مذهبی مردم نیز به صورت کامل تعزیه، تکرار می‌شود، که از آن جمله توسط روضه‌خوان‌ها است. آنها این داستان‌ها را به کمک چند تصویر و حائل بیان می‌کنند. این کار می‌تواند به وسیله یک گوینده زن در یک جلسه زنانه انجام گرفته و احتمالاً "به وسیله" نمایش‌های عروسکی (خیمه‌شب‌بازی) تکمیل شود (۵)

همچنین، سخنرانیها و مواعظ در مساجد نیز می‌تواند ماهیت سیاسی داشته باشند. اختلاف ملایم و نامحسوسی بین تعزیه "سیاسی" و نمایشات عامیانه سرگرم‌کننده "غیرمذهبی" وجود دارد. در بعضی از نمایشات هر دو عنصر به چشم می‌خورد. بهر حال صورت رایج تئاتر عامیانه غیر مذهبی، از جهت انتخاب موضوعات غیرمذهبی، و نیز شخصیت‌های داستان که به عوض چهره‌های محترم و مودب دلفک‌ها هستند، با اکثر تعزیه‌ها فرق دارد. تئاترهای عامیانه نیز مثل تعزیه، تا قبل از دوران پهلوی، پدیده‌هایی بودند که در سطح طبقات مختلف گسترش داشته و انحصار به یک طبقه خاص نداشتند. در آن زمان‌ها طبقات شهری متوسط و نیز روستائیان دهاتی در مناسبت‌های خاصی نظیر

مراسم عروسی و غیره این قبیل گروهها را برای اجرای نمایش دعوت می‌کردند. نمایش‌های عامیانه، مثل اکثر نقاط دیگر دنیا، شامل بعضی چهره‌های کودن است که غالبا " صورت خود را به رنگ سفید و یا سیاه ( غلام سیاه ) در آورده وبدون اینکه مجازات شوند رسوم و آداب اجتماعی را زیر پا می‌گذارند. همچنین این قبیل نمایشات، مثل بسیاری دیگر از نمایشات عامیانه، به‌طور آشکار و یا ضمنی از یک‌طرف وقیح و از طرف دیگر مبین "دنیائی است که واژگون شده است"، نظیر تاجر محترم و موقری که الت دست همسر خود و یا یک جوان فقیر قرار گرفته، و یا یک روحانی متظاهر که چهره واقعی او به مردم نشان داده می‌شود، و نظایر اینها (۲). در این نمایشات، مثل تعزیه، نقش زنها را هم مردها بازی می‌کنند، اما در میان تماشاچیان مردوزن و بچه همگی دیده می‌شوند. نوع دیگری از نمایشات عامیانه وجود دارد که کمتر مشهور می‌باشد، و آن نمایش‌هایی است که توسط گروه‌هایی از خانم‌ها در منازل اجراء می‌شوند. در اینگونه نمایش‌ها نیز، مثل سایر نمایشات عامیانه، همه چیز معکوس بوده و حماقت‌ها و ضعف‌های گروه حاکم (مردها) - اعم از ریاکاری، ناتوانی جنسی، یا هر امر دیگری که بوده باشد، برملا می‌شوند. زنهایی که در این نمایشنامه‌ها بازی می‌کنند، خیلی شبیه به آدم‌های فقیر در نمایش‌های دیگر، غالبا " از شوهرهای خود و یا سایر مردهای ظالمی که در نمایش هستند زرنکتر و مجاب‌کننده‌تر می‌باشند (۳). تئاترهای عامیانه، نظیر تعزیه، احتمالا " در دوره‌های مختلف تاثیرهای کاملا" متفاوتی دارند. هنگامی که آرامش سیاسی برقرار است این نمایشنامه‌ها بیشتر به صورت مفری برای ابراز احساسات علیه ممنوعیت‌های جنسی، سیاسی، و شخصی است. اما هنگامی که شرایط جامعه بحرانی می‌شوند، توجه مردم بیشتر به سمت مفاسد اجتماعی و بی‌عدالتی و ضرورت مبارزه علیه آنها جلب شده، و نمایش‌نامه‌ها و روضه‌خوانی‌ها بیشتر به صورت یک تربیون سیاسی به منظور بیان این قبیل مطالب در می‌آیند، که در نتیجه ویژگیهای شخصیتی فهرومانان نمایش نیز به همان‌صورت تغییر پیدا می‌کند.

رضاشاه تعزیه‌خوانی را ممنوع اعلام کرد، اما در زمان محمدرضا این کار تا حدودی آزاد شد، منتهی با این محدودیت‌ها که تئاترهای عامیانه باید دارای جواز دولتی بوده ( که قبلا "هرگز وجود نداشت )، و یا داستان نمایش ( درمورد تئاترهای کم‌دی که فی‌البداهه ساخته می‌شد ) از قبل ارائه گردد، و غیره. اما

ضربه اصلی علیه این گونه تئاترها بیشتر از ناحیه فیلم‌های غربی، و رادیو و تلویزیون بود که تدریجا "باعث می‌گردید این گونه تئاترها بیشتر در سطح روستاها و شهرهای کوچک محدود شوند."

علاوه بر ادبیات مردمی مظاهر دیگری هم وجود دارد که نشان می‌دهد تا قبل از دوران پهلوی فرهنگ به صورت محصور در یک طبقه خاص وجود نداشته است، اگرچه بعضی از اشکال فرهنگی تنها محدود به فرهیختگان مذهبی و یا غیرمذهبی بوده است. یکی از مظاهر این فرهنگ گسترده در میان طبقات مختلف، که حتی در خلال ۲۰ سال اخیر بگونه محسوسی به فراموشی سپرده شد، حفظ کردن و برای دیگران خواندن بهترین قطعات شعر فارسی، از جمله اشعار شعرائی نظیر سعدی و حافظ، توسط مردان و زنان بی‌سواد در شهرها و روستاها است. سیاحان غربی که با زبان فارسی آشنائی داشتند معمولا "از اینکه این همه اشعار از حفظ خوانده شود دچار حیرت می‌شدند. در همین رابطه نیز شعرخوان‌های قهوه‌خانه‌ها بودند که اشعاری از شاهنامه، رزم‌نامه ملی ایرانیان را که توسط فردوسی سروده شده، با شور و حرارت زایدالوصفی می‌خواندند، این مظاهر فرهنگ ایرانی حتی تا این اواخر نیز، اگرچه به تعداد کمتری، وجود داشت. (باید توجه داشت که ایرانی‌ها یکی از ارزنده‌ترین ذخائر شعری جهان را دارا می‌باشند، که اشعار آن غالبا "بسیار مشکل و دارای ظرائف فراوان است، و لذا پدیده شعرخوانی که شرح دادیم درست مثل این است که بگوئیم زنان و مردان روستائی انگلیس بتوانند قطعات بسیار بلندی از شکسپیر، میلتن، و جان دون را از حفظ بخوانند.) در سالهای اخیر این پدیده، شاید به خاطر مدارس جدید و آشفته‌گی خیال‌ها، به گونه قابل ملاحظه‌ای تنزل پیدا کرده و شعرای ایران به‌طور عمده در مالیکت انحصاری (و یا بخشی از مالیکت) افراد توانمند درآمدده‌اند. اشعار عامیانه نیز، اکنون به‌ندرت سروده می‌شوند، اما به حیات خود ادامه می‌دهند، اگرچه به تدریج از نقش و اهمیت آنها نیز کاسته گردیده است.

حتی سلسله‌های "عرفانی" تصوف نیز، که مردم و اعضای خود را به خاطر انجام مراسم مذهبی خاصی که بیرون از گردهمائی‌های معمول مردم و علماء در مساجد بود گردهم می‌آوردند، در گذشته و در قبل از دوران تغییرات فرهنگی و مذهبی زمان پهلوی دارای اهمیت بیشتری بوده و بیشتر حالت یک پل ارتباطی

فرهنگی بین افراد طبقات مختلف را داشتند.

پس از تغییراتی که از سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) در ایران به وقوع پیوسته، مناسب است به خاطر داشته باشیم که هم ادبیات عامیانه و هم ادبیات سطح بالا ویژگیهای قوی ضد مذهبی داشتند. در داستانهای عامیانه و نمایش نامه‌های مردمی، ملا و یا آخوند (که همان ملا است، اما غالباً "به‌عنوان یک لحن تحقیرآمیزتر استعمال می‌شود) در بیشتر موارد در یک چهره منفی نمایش داده می‌شود. یعنی به صورت کسی که طمع به جمع‌آوری پول داشته، چهره دورویی دارد، وغیره - و در متون ادبی نیز چهره‌هایی که از علماء تصویر می‌شود بیشتر یک چهره مزورانه است تا یک چهره خوب و سالم<sup>۱</sup>.

همانطور که در فصل گذشته گفتیم، افکار اصلاح‌طلبانه در ایران پس از تماس آن کشور با غرب شروع نگردید، بلکه ایران اسلامی در طول تاریخ همواره در زمینه فلسفه، شعر، مذهب، و سیاست، افراد اصلاح‌طلب و ناراضیان مهمی داشته است (۴). آنچه در مورد ایران قرن نوزدهم نازکی دارد این است که نقاط ضعف این کشور، در مقایسه با کشورهای پیشرفته غربی، برای خیلی از ایرانی‌ها آشکار گردیده و تماس و مراوده با غرب تحولات اجتماعی - اقتصادی جامعه را جلو انداخته و ماهیت آن را تغییر داد، به نحوی که هم مسایل جدید و هم امکانات جدیدی برای رشد و گسترش جامعه به وجود آمد. اشتغال ذهنی اصلی خیلی از متفکرین و رهبران ایران این شد که به نحوی خود را به سطح پیشرفت غرب برسانند، با اینکه آنها تا حدودی در این مساله اختلاف داشتند که برای نیل بدین منظور کدام یک از عناصر تمدن غربی باید اخذ گردد. اما تقریباً همگی بر این اعتقاد بودند که خیلی چیزها را باید قرض کرد.

نخستین مصلحین، رهبران سیاسی اجرائی بودند، نسلی که همواره ادامه یافته است. اصلاح‌طلبان عمده را قبلاً " نام برده‌ایم، عباس میرزا، که در اوایل

---

۱- در آثار بزرگ شعرای بزرگ پارسی بسیار به ندرت از عالمان دینی مذمت شده است. مؤلف انتقاد از ریاکاران را با انتقاد از عالمان دینی مخلوط کرده است این انتقاد قبل از درج در آثار شعرای مذهبی در قرآن کریم و احادیث رسول‌ال و ائمه طاهرین موجود است. انتقاد از ریاکاران و مزوران نه تنها ضد دینی نیست بلکه یک وظیفه دینی است.

قرن نوزدهم و ولعهد و فرماندار ولایت آذربایجان بود و تعدادی از مشاورین غربی را بدکشور دعوت کرد و محصلینی را به خارج اعزام داشته، و علمای محلی را به نائید و تصویب اقدامات خود وادار نمود. وزیر او قائم مقام (فراهانی) سهم بسزائی در نخستین جریانات کرایش به غرب و نیز اصلاح سبک نگارش ایفاء نمود. در زمان حکومت ناصرالدین شاه (از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ میلادی)، که خود در زمینه اصلاحگرائی فرد ثابت قدمی نبود، دو نخست وزیر اصلاح طلب وجود داشتند: میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان مشیرالدوله (که اصلاحات این دو نفر در فصل سوم آورده شد<sup>۲</sup>). پس از مرگ ناصرالدین شاه، یکی دیگر از اصلاح طلبان به نام یعنی امین الدوله به نخست وزیری رسیده است و به اصلاحاتی در زمینه مالیاتها و غیره دست زد. تمامی این افراد مورد مخالفت و ممانعت علماء و صاحبان منافع خاص در دربار قرار گرفته و بالمال از کار بی کار گردیده و یا حتی به قتل رسیدند. خیلی از افراد بودند که ثروت و قدرت خود را از سیستم حکومتی قدیمی و غیرمرکزی، که مشوق قدرت محلی و فساد حاکم بود، به دست می آوردند، و از نظر اقتصادی نیز ایران، به خلاف کشورهای نظیر مصر، ترکیه، و یا تونس، که تاثیر بیشتری از غرب پذیرفته و تجارت بیشتری هم با آنجا داشتند، هنوز به اندازه کافی برای ایجاد یک حکومت مقتدر مرکزی مستعد و پخته نگردیده بود. علاوه براین، دول روس و انگلیس دولت ضعیف قاجار را، که ممکن بود او امتیازات چشمگیری کسب نمایند، به یک دولت مرکزی قوی که مورد نظر اصلاح طلبان و ملی گریان بود ترجیح می دادند.

در اواخر قرن نوزدهم عده ای اصلاح طلبان غیررسمی و یا غیر دولتی و یا اکثراً "غیردولتی نیز پیدا شدند که عمدتاً" به خاطر نوشته هایشان شهرت یافتند. تاثیر این افراد بر سنت های اصلاح گرایانه ایران، از جمله در مسائل فلسفی، شیخیگری، و بابیگری، بیش از آنست که تاکنون در غرب شناخته شده است، و لذا اگر تصور کنیم آنها صرفاً "آدم های غرب گرائی بودند که هیچ ایراد و انتقادی به غرب نداشتند، آن گونه که بعضی از مطلعین و نقادان بر امور ایران در سنوات

۲- انصاف نیست که مخالفت با امیرکبیر یا قائم مقام هیچ ارتباطی به "علماء" ندارد و گناه سفرای انگلیس و روسیه و خائنان درباری را نباید به گردن دیگران انداخت.

اخیر پنداشته‌اند، مطلب صحیحی نیست. طبیعی است که با توجه به فقر، فساد، سوء مدیریت، و خواب سنگینی که در بسیاری از جنبه‌های زندگی ایرانی دیده می‌شد، بسیاری از این افراد برای مسائل ایران راه‌حل‌های غربی را جستجو می‌کردند. البته آنها این کار را به طرق گوناگونی انجام می‌دادند که تنها به اختصار می‌توان شرح داد.

اولین روشفکری که از این جهت اهمیت دارد میرزا مالک‌خان است که در فصول ۳ و ۴ شرح دادیم. چنین به نظر می‌رسد که در بین اصلاح‌طلبان این دوره او از همه غرب‌گرای‌تر بود، زیرا که بیشتر عمر خود را در غرب گذرانید، و تعهد و پای‌بندی او نسبت به اسلام بسیار ضعیف بود. او، قبل از آنکه در سال ۱۸۸۹ از کار دولتی اخراج شود، تمایلات غربگرایانه خود را نسبتاً مخفی نگهداشته و در مقالات اصلاح‌طلبانه<sup>۱</sup> مختلفی که به صورت دست‌نویسی تکثیر و توزیع می‌گردید خواهسته‌های خود را در حد درخواست عقلانی نمودن ادارات دولتی، مصرف بودجه، و غیره محدود می‌نمود. در روزنامه قانون، که ملک‌خان پس از اخراج از سمت دولتی (در سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ میلادی در شهر لندن) تاسیس نمود، او خواستار حکومت یک قانون منطقی و مدون بود، و حتی در یک زمان خواهان قانون اساسی گردید. او همچنین نخست‌وزیر مسن، امین‌السلطان را مورد حمله قرار داده و از حمله به شخص شاه نیز خودداری نمی‌کرد. روزنامه او بطور قاجاق به ایران وارد می‌گردید. بعدها به همراه روزنامه مخالف قدیمی‌تر و نسبتاً "ملاپم‌تر" اختر<sup>۲</sup> که در استانبول چاپ می‌گردید، و روزنامه‌هایی که بعداً به نام "پرورش" و "ثریا" در مصر درآمدند، و نیز روزنامه "حبل‌المتین" از کلکته این گروه جمعا<sup>۳</sup> یکی از پایه‌های یک گروه اصلاح‌طلب، و بالمال انقلابی و مشروطه خواه در ایران را تشکیل دادند.

سرگذشت اکثر اصلاح‌طلبان و نویسندگان انقلابی ایران در اواخر قرن نوزدهم بیانگر اهمیت زندگی در خارج از کشور و نفوذ فرهنگی خارج بر روشنگران ایرانی این دوره است. با وجود آنکه درست است که آن دسته از روشنفکران و اصلاح‌طلبانی که همه عمر خود را در ایران گذرانده بودند کمتر فرصتی برای انتشار نوشته‌های اصلاح‌طلبانه خود داشتند، اما آنها نیز خاطرات خود را برای نشریاتی که بعدها چاپ می‌شدند به ودیعه می‌گذارند (همانگونه که در مورد امین‌الدوله مصداق داشت). همچنین مسافرت و تجربه خارج از کشور نظرات افراد بسیاری را تغییر

می داد. البته اینگونه مسافرت‌ها همیشه هم در غرب نبود. اجتماعاتی از تجار ایرانی در قفقاز روسیه، در استانبول، و در هند وجود داشت، که تمامی آن مناطق از ایران مدرن‌تر بودند. اصلاح‌گرایان ایران نیز غالباً با تجار ایرانی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، پیوند داشتند. گاهی خود آنها هم از طبقه تجار بودند، که به عنوان مثال می‌شود از مولف آنچه که می‌توان آن را اولین رمان ایرانی دانست، یعنی سفرنامه ایراهیم بیگ، نام برد (جلد اول آن در سال ۱۹۰۰ چاپ گردیده است).

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی (حدود ۸۰ تا ۱۰۰ سال قبل) تجاریکی از طبقاتی بودند که اختصاصاً "نارضایتی بسیاری داشتند. آنها احساس می‌کردند که هرروز بیش از پیش تحت فشار رقابتی تجار مغرب‌زمین، که به اعتقاد راسخ آنها مورد حمایت مامورین گمرک ایران که از سالهای ۱۸۹۸-۱۸۹۹ میلادی زیرنظر یک تیم بلژیکی اداره می‌گردید قرار می‌گیرند. با وجودیکه بعضی از تجار ایرانی از تجارت با غرب سود می‌بردند، اما اینها با عدم امکانات و موانعی روبرو بودند که رقبای غربی آن موانع را نداشتند. از طرف دیگر معاهدات تسلیم‌گونه‌ای که با غربی‌ها بسته می‌شد امکان ساخت و تولید اجناس در داخل کشور را که بعضی از تجار با ناکامی تجربه کرده و بقیه نیز علاقمند به آن بودند عملاً غیرممکن می‌ساخت. بنابراین، تعداد زیادی از تجار ایرانی چه در داخل و چه در خارج از کشور از اصلاح‌طلبان که خواستار پایان بخشیدن به حمایت از غربی‌ها، حکومت قانون، و از این قبیل مطالب بودند حمایت می‌کردند.

اکنون عدماى از مخالفینی را که تعلیمات و حتی یسمت‌های مذهبی داشتند می‌توانیم نشان دهیم که در خفا غیرمذهبی (و یا حداقل مخالف علمای بزرگ) بوده، و از پوشش مذهبی برای برانگیختن توده‌های عظیم مردم استفاده می‌کردند. یکی از پیشقراولان این فن سید جمال‌الدین "افغانی" بود که شرح حال مختصر او را در فصل چهارم نقل نمودیم. تا اوایل دهه سال‌های ۱۸۸۰ میلادی شهرت افغانی بیشتر به عنوان یک آدم غیرمذهبی بود تا طرفدار مذهب، اما از آن تاریخ به بعد، او که گرایش جدیدی را در عالم اسلام احساس کرده بود بیش از پیش راجع به اسلام و پاناسلامی - وحدت تمام‌کشورهای اسلامی ترجیحاً "تحت‌رهبری سلطان - خلیفه امپراطوری عثمانی، در مقابل دست‌اندازیهای غرب، سخن می‌گفت. با اینکه چنین به نظر می‌رسد که طرز تفکر پاناسلامی

و یا وحدت جهان اسلام، و فکر زیربنائی آن به عنوان یک حرکت همگانی، قبلاً "توسط ترک‌های جوان عثمانی، بخصوص نامیک کمال"<sup>۳</sup>، به‌وجود آمده باشد، اما سید جمال‌الدین بیش از هر شخص دیگری در گسترش این طرز تفکر نقش داشت. حرکت پان‌اسلامی، که بعضی از علمای ایران و افراد دیگر را نیز دربر گرفت و تا سالهای دهه ۱۹۲۰ میلادی نیز ادامه یافت، شباهت‌های مهمی با "احیای اسلامی" اخیر دارد. هردو حرکت را می‌توان بیشتر به‌عنوان یک عکس‌العمل سیاسی، و نه روحانی، علیه امپریالیسم غربی و کنترل سرزمین‌های اسلامی قلمداد نمود. در سالهای دهه ۱۸۸۰ این عکس‌العمل‌ها متعاقب پیروزی نیروهای روس و انگلیس و فرانسه بر مسلمین صورت می‌گرفت و امروزه نیز متعاقب محرومیت‌ها و حقارت‌های ناشی از ضعف داخلی این کشورها، قدرت غرب، و اسرائیل - به‌عنوان زائیده قدرت استعماری غرب، می‌باشد. ایده‌آل این‌ها دو حرکت اسلام اصیلی است که "از منابع دست اول اسلامی" و به ویژه قرآن نشأت گرفته و به همراه تفسیر جدیدی از آن می‌باشد. این تفسیر جدید از قرآن، بالنسبه به جمال‌الدین و پیروان او که در جوامع کاملاً سنتی آن روزگار زندگی می‌کردند، لحنی نوگرایانه و اصلاح‌گرایانه داشت: بدین معنی که علوم و قوانین سبک غربی، و در بعضی مواقع قوانین اساسی، و دیگر اصلاحات اجتماعی در قرآن یافت می‌شود. لیکن امروزه حرکتی که در ایران به چشم می‌خورد تنها از بعضی جهات اصلاح‌گرایانه است. این حرکت بیشتر توسط علماء هدایت می‌شود تا روشنفکران مستقل و براجرای صوری بسیاری از قوانین قرآنی تاکید دارد. گرایش بیشتر به محافظه‌کاری پس از گذشت نزدیک به یک قرن را مختصراً این‌طور می‌توان تفسیر کرد که عکس‌العمل جمال‌الدین و پیروان ایرانی او در مقابل یک ساختار حکومتی و مذهبی سنتگرای و به‌ندرت تغییر شکل یافته بود، و از این روی طبیعتاً "او و یارانش فکر می‌کردند که مسائل ایران را می‌توان با تفسیر جدیدی از اسلام حل نمود، تفسیری که اسلام را به‌غرب موفق و قوی و توانا در اداره جامعه، نزدیک‌تر نماید. در حالیکه عکس‌العمل خمینی و پیروان او در مقابل نظامی بود که فکر می‌کردند ایران را به یک شریک کوچک‌تر بلکه عروسک غرب، و بخصوص آمریکا، تبدیل نموده و مملکت را از نظر اقتصادی و فرهنگی با سرعت سرسام‌آوری



به نوع خاصی از غرب زدگی کشانده و بدتبعات انسانی قضیه هیچ عنایتی ندارد. هنگامی که برای مدتی طولانی هیچگونه حکومت اسلامی و یا سنتی بر سر کار نیامده و قدرت رسمی علماء مهیار شده بود، بسادگی امکان داشت تا تصور شود که با بازگشت به یک اسلام ایده آل، آنچنان که در گذشته‌های دور دست قرار داشت و کمتر کسی آن را به خاطر می آورد، همه مسائل ایران را می توان حل نمود؛ بنابراین بطور خلاصه می توان گفت که در جریان سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ (زمان انقلاب اسلامی) ماهیت تفکر مطرح شده "سنتگرایی" تراز سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ میلادی بود.

ندائی که افغانی در رابطه با وحدت جهان اسلام و به منظور دفع غرب سرداد طبقات مختلفی از مردم را مخاطب قرار می داد، درست مثل بسیاری دیگر از افکار و ایده های ملی گرایانه جهان سوم که تصویری به دست می دهند که حکایت از استثمار یکنواخت سرتاسر جهان سوم توسط غرب امپریالیست دارد، بدون آنکه در بین طبقات مختلف مردم تمیز قایل شوند. در سال ۱۸۸۶ افغانی توسط وزیر مطبوعات که فرد بسیار محافظه کاری بود به تهران دعوت شده و در منزل امین الضرب که از تجار سرشناس ایران بود سکنی گزید. امین الضرب از دوستان نزدیک نخست وزیر وقت بوده و به هیچ وجه فردی افراطی به حساب نمی آمد. پسر او، مثل سایر تجار غیرتندرو، از چهره های مهم انقلاب مشروطه بود. افغانی، با صحبت های تندى که علیه انگلیسی ها می کرد، شاه را ترسانید و در نتیجه خود مجبور شد به روسیه شوروی برود، اگرچه بعدها برای مدت کوتاهی بازگشت نمود. با وجود آنکه این روزها شهرت افغانی بیشتر در مبارزه او با ظلم و استبداد است، اما در حقیقت هدف اصلی حملات او انگلیسی ها بودند، و سابقه او در مبارزه با دیکتاتورها مبهم است. وی متناوبا "سعی نمود که در محافل درباری وارد شود، که تنها در یک مورد آن هم افغانستان توفیق یافت، و در مصر، ایران، و ترکیه، توفیق او کم و بدون اتکاء بود. او تنها پس از اینکه در سال ۱۸۹۱ میلادی از ایران تبعید گردید به شاه حمله نمود. با اینکه تنها در یک مورد دیده شده که در سال های دهه ۱۸۷۰ میلادی و در صحبتی که در مصر کرده، از قانون اساسی حمایت نموده است، در هیچ یک دیگر از نوشته ها و یا صحبت های عمده او که پس از آن تاریخ انجام شده دیده نمی شود که به صراحت از قانون اساسی و یا هر نهاد اساسی دیگری علیه استبداد حمایت کرده باشد. در عوض افغانی از

طرفداران نیرومند شدن کشورهای اسلامی، چه توسط سلاطین و چه توسط اشخاص دیگر، در مقابل غرب بود. اکثر اصلاحاتی که او به دنبال آنها بود دارای چنین هدفی بودند. استفاده‌ای که از آیات قرآن و زبان مذهبی می‌کرد، بیشتر از استدلالات غیراز مذهبی‌ها، در تحقق اتحاد علماء، تجار، و روشنفکران در نهضت موفق تنباکو (در سال ۱۸۹۰ - ۱۸۹۱ میلادی) مؤثر بود، اگرچه این غلط است که او را تنها معمار این اتحاد طبیعی بدانیم.

پس از سال ۱۸۹۰ میلادی، حتی نویسندگانی که قبلاً "ضد آخوند بودند نظیر ملک‌خان و بعضی از افراد رادیکال در استانبول شروع به تقلید از تاکتیک‌های افغانی نمودند. گنجایش محدود این کتاب اجازه نمی‌دهد تا در اینجا به تفصیل نشان دهیم که به نظر می‌رسد اسلام افغانی، با استفاده از سنت‌های فلسفی - الهی ایرانی با نفوذ بسیاری که از مکتب شیخی پذیرفته، با اسلام رسمی اختلاف فراوان داشت. اما این کار را دیگران در نوشته‌های دیگری کرده‌اند (۵). مسلمانان او در بکارگیری روش‌های خود، که در تشیع و در فلسفه اسلامی سابقه داشت، یعنی اینکه "طبقه روشنفکر" غیر مذهبی و "توده‌های" مذهبی را از راه‌های متفاوتی جذب کند، موفق بود. امروزه در ایران نام افغانی هم در بین طبقات مذهبی و هم طبقات غیرمذهبی، مورد احترام است. در سال‌های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی (حدود سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ شمسی) نیروهای مخالف و درعین حال مذهبی دولت در ایران آثار او را با افزودن مقدمه‌های جدید چاپ می‌کردند تا بدین ترتیب افکار خود را ترویج نمایند.

ایرانیانی که در خارج از کشور بودند و افغانی با آنها تماس بسیار نزدیک داشت حتی داعیه اسلامی اندکی داشتند تا چه رسد به اعتقاد صحیح و جزمی، ولی بهر حال، پس از سال ۱۸۹۱ میلادی، ایشان نیز با برنامه‌های اسلامی افغانی همراهی می‌کردند. در سال ۱۸۹۱ میلادی و در شهر لندن افغانی و مالکم بایکدیگر کار می‌کردند، افغانی مقالاتی برای نشریه "قانون" - که در این زمان یک خط حمایت از علماء در پیش گرفته بود، می‌نوشت. در سال ۱۸۹۲ افغانی دعوت سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی را برای رفتن به استانبول پذیرفت که در نتیجه تا سال ۱۸۹۷ میلادی، که در اثر ابتلاء به مرض سرطان درگذشت، در آنجا به‌طور بسیار محترمانه و مجلل در خانه تحت نظر بود. در استانبول او با گروهی از شیعیان و ایرانیان در زمینه نوشتن مکاتباتی به علمای

شیعه ایران و ترغیب آنها به تبعیت از سلطان - خلیفه عثمانی (که سنی بود) همکاری می‌کرد. البته این امر موجب تضعیف موقعیت شاه ایران بود، که در این زمان مورد نفرت افغانی قرار داشت. در بین این گروه آدم‌هائی بودند که به هیچوجه اعتقادی به اسلام نداشتند، اگرچه اعلامیه‌ها و مطالب ضد درباری خود را با عبارات و اصطلاحات محکم اسلامی می‌نوشتند. در این میان به‌ویژه از شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی می‌توان نام بود که در ابتدا بابت اصرار، یعنی شاخه ازلی، بوده و اکنون ملحد شده بودند. (در یکی از کتابها حکمی از روحی دیده می‌شود که تکیه به تابلوئی داده و روی آن نوشته شده "هیچ چیز جز طبیعت وجود ندارد.") کرمانی یک نویسنده پربار و بخشی از جریان‌های بود که در میان روشنفکران قرن بیستم رشد کرد: طرد اسلام و عربها به خاطر ویران نمودن ایران، و تجلیل و مدح ایران قبل از اسلام. او این خط را قبل از ملاقات با افغانی و قبول تاکتیک‌های پان-اسلامی وی دنبال می‌نمود. باینکه کرمانی در این زمان با افغانی کار می‌کرد، با تمایل ملی‌گرایانه‌ای که اسلام را طرد می‌نمود پیرو خط فکری کاملاً متفاوتی بود. این تمایلات فکری تا به امروزه ادامه یافته‌اند. چنین می‌توان گفت که این هردو فکر نشانگر نوعی ناسیونالیسم هستند (و یا در مورد ایده پان - اسلامی افغانی نوعی "شبه ناسیونالیسم" که بعدها ناسیونالیسم‌های خاص را تغذیه نمود). هردو تفکر دارای این خصیصه عمومی ناسیونالیستی بودند که از یک گذشته دوردست تجلیل می‌کردند، زمانی که مردم این کشور قوی‌تر و موفق‌تر بوده و سرزمینهای بیشتری را در اختیار داشته، و دستاوردهای علمی، هنری و فرهنگی داشتند. افغانی (حداقل پس از حدود سال ۱۸۸۱ میلادی - زیرا که قبل از آن او غالباً با اصلاحات ناسیونالیستی مصری، هندی، و غیره سخن می‌گفت) و آنهایی که هنوز هویت اسلامی خود را حفظ کرده بودند، به تجلیل از دوران اولیه اسلام پرداخته و سقوط آن را به دلیل نفوذ عوامل خارجی در به فساد کشانیدن و از بین بردن اسلام واقعی می‌دانستند بگونه‌ای که از تفسیر یک مکتب فکری خاص به دست می‌آید. این خط فکری گاهی به طرفداری از وحدت تمام مسلمانان می‌پردازد، درحالیکه حتی در زمان سلطان عبدالحمید تنها معدودی تصور می‌کردند که وحدت سیاسی واقعی امکان پذیر است. ایده‌های گوناگون در مورد تشکیل فدراسیون‌های اسلامی و همکاری در چهارچوب آن فدراسیون‌ها وجود

دارد، و آن دسته از رهبران کشورهای اسلامی را که حاضر به همکاری نباشند می‌توان به‌عنوان افرادی که مسلمان حقیقی نیستند محکوم نمود. این تمایل فکری امروزه در ایران قوی است.

کرمانی، تحت تاثیر متفکر دیگری به‌نام میرزافتحعلی آخوندزاده، که در ایران متولد گردیده و از اهالی شمال آذربایجان بود، گذشته ایده‌آل را کاملاً متفاوت دیده و آن را در دوران امپراطوری‌های ایران در قبل از اسلام که کشور پرجمعیت، مرفه، و پر قدرت بود می‌دانست. اسلام و عربی‌های "پست" به عنوان عامل از بین بردن این شکوه و عظمت سابق قلمداد می‌شدند. کرمانی حتی اشعار بزرگ و کلاسیک ایران را، به‌استثنای شاهنامه که اشعار حماسی و طرفدار زبان پارسی بود، به‌عنوان اینکه آنها فساد و بی‌تفاوتی را القاء می‌نمایند محکوم می‌نمود. هم شاهنامه و هم ادبیات و روحیات مردمی، منعکس‌کننده مقدار زیادی احساسات ضد عربی (عربی‌های سوسمارخوار) و حتی ضد جزمیت مذهبی مردم در گذشته می‌باشند، که بعضاً "در شعر، هنر، و غیره نیز تجلی یافته‌اند. افکار رادیکال ضد عرب و ضد اسلامی کرمانی به وسیله تعدادی از نویسندگان و روشنفکران ایران در قرن بیستم گسترش یافت - که از آن جمله دونفر از بزرگترین آنها یکی نویسنده صاحب نام صادق هدایت و دیگری روشنفکر پرمطالعه و دارای وسعت مشرب احمد کسروی بود (که شرح حال آنها در زیر خواهد آمد). هم ایده پان‌اسلامی و هم ایده ملی‌گرائی که آشکارا ضد اسلامی می‌باشد، پدیده‌های درون طبقاتی - متعلق به چند طبقه اجتماعی - و یا (آنطوریکه بعضی‌ها می‌گویند بورژوازی) می‌باشد، هر دو آنها به‌وسیله روشنفکران و حکام کوناگون در جهت بهره‌برداری به‌منظور اهداف خاص خودشان مورد استفاده و تاکید قرار گرفته‌اند. پادشاهان سلسله پهلوی ناسیونالیسم ایرانی قبل از اسلام را انتخاب نموده و اجزای رادیکال آن را، که در نظر روشنفکران اصلی و طرفداران از اجزاء بسیار اساسی و ضروری بودند (بخصوص مذهب کمونیستی و انقلابی مزدک در قرن پنجم میلادی را) قطع نموده، و آن را به صورت زیربنای یک نظام پادشاهی ضد روحانیت درآوردند. این نحو استفاده از آن نیز احتمالاً "بیشتر از نحوه‌های دیگر تحمیلی نبود، زیرا دو امپراطوری بزرگ قبل از اسلام ایران نیز هر دو شاهنشاهی بودند، از طرف دیگر پارتی‌های افکار و عقاید مردمی در مذاهب قبل از اسلام نظیر مذهب

مزدک، مذهب مانوی، و مذهب زرتشت یافت می‌شد. همانطوریکه شواهدی نیز در دست بود که در بعضی از دوران‌های قبل از اسلام زنها و یا کشاورزان، بالنسبه به قرن نوزدهم، از احترام و منزلت بیشتری برخوردار بودند. به هر صورت، جاذبه اصلی یک گذشته دوردست ایده‌آل، حال خواه اسلامی و خواه قبل از دوران اسلام بوده باشد، این بوده و هست که بسیاری از ارزشهای مختلف را می‌توان به آن دوران متعلق دانست، و بالعکس مشکلات و مفاسد را به‌خاطر انحراف از آن هویت اصیل ایرانی و یا اسلامی برشمرد. در دورانی که همه جامعه، اگرچه به صورت رسمی، اسلامی بود، طبیعی است که بسیاری از متفکرین گناه مشکلات ایران را به گردن اسلام و یا عربها انداخته، و در تفسیر ناسیونالیستی خود از یک گذشته بسیار دور تاریخ ایران ارزشهایی را ببینند که غالباً " ارزشهای جدید و یا غربی بودند. اما به موازات این تجددخواهی و غربگرایی روزافزون ایران، مفاسد غرب‌گرایی بی‌حدوحصر بیش از پیش آشکار گردیده، و در مورد بسیاری از مردم راه ورسم اسلامی کم‌رنگ گردیده و یا به دست فراموشی سپرده شده بود، بازطبیعی بود که پس از سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) (بسیاری از مردم این مفاسد را به راه و روش زندگی تقلیدی از غرب نسبت داده و راه نجات خود را در بازگشت به یک گذشته اسلامی ایده‌آل جستجوکنند. لطف قضیه در این است که بسیاری از افرادی که در این راهها ( راه بازگشت به گذشته اسلام و یا ایران) گام برمی‌داشتند، بخصوص ایران‌گراها، در واقع خود از طرفداران غرب بودند، که حاضر نبودند تقلید و یا قرض گرفتن همه جانبه از غرب را قبول کنند و البته این مطلب قابل درک است.

قبل از سال ۱۹۶۰ میلادی (حدود ۱۳۴۰ شمسی)، اکثر روشنفکران صاحب نام ایرانی، که در خارج از دایره مذهبی سنتی قرار داشتند، تا حد بالائی غربگرا بودند. در بسیاری از روزنامه‌هایی که تا قبل از انقلاب مشروطیت (در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ میلادی) در خارج چاپ و به ایران وارد می‌گردید، و اکثر روزنامه‌هایی که در طول انقلاب در ایران چاپ می‌شد، و در میان آنها می‌توان از دو روزنامه "صوراسرافیل" که با طنز بسیار عالی توسط نویسندگانی به نام دهخدا منتشر می‌گردید و روزنامه "ایران‌نو" که توسط رسول زاده از سوسیالیست‌های به نام قفقاز اداره می‌شد نام برد، در این

روزنامه‌ها مطالبه حقوق، قانون، و اقتصاد عقلانی به چشم می‌خورد. و در تمام آنها، علاوه بر اخبار، اشعار و مطالب طنزآمیز فراوانی وجود داشت که علیه علماء و مقامات دولتی فاسد و ریاکار داد سخن می‌داد. این روزنامه‌ها همچنین یکی از وظایف اصلی خود را انتقاد از حجاب، انزوا، و بی‌خبری اجباری زنها می‌دانستند. در طول انقلاب مشروطه و قبل از آن نیز نوشتجات طولانی‌تری که به صورت نثر بود، به انتقاد از رسوم و آداب ایرانی پرداخته و حداقل به طور ضمنی، مدل‌های غربی را الگوی پیشرفت جامعه می‌دانستند و نقش مهمی را در روشنگری ایرانیان بازی کردند. این مقالات نیز، هم‌چون روزنامه‌ها، غالباً در جمع مردم که به صورت گروهی بودند با صدای بلند خوانده و بحث می‌شدند. مشهورترین کاری که در این زمینه در اوایل قرن بیستم نوشته شده "سفرنامه ابراهیم بیگ" به قلم زین‌العابدین مراغه‌ای می‌باشد که در آن انبوهی از مفاسد جامعه ایرانی به‌نمایش گذاشته شده است. همچنین ترجمه‌بهتری از کتاب جیمز موریر<sup>۴</sup> به نام "حاجی بابای اصفهانی" توسط میرزا حبیب اصفهانی به‌عمل آمد که در آن، بالنسبه به نسخه اصلی کتاب، انتقادات شدیدتری از مفاسد فکری و اوضاع سیاسی جامعه ایران به‌عمل آمده بود. علاوه بر این نویسندگان ایرانی مقیم قفقاز روس، بخصوص میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالب زاده، وجود داشتند (۶). پیروزی ژاپن در جنگ بین ژاپن و روس توجه عده‌ای از روشنفکران و متفکران ایران را به سمت کشف راز موفقیت ژاپن در تقویت سریع بنیه دفاعی آن کشور جلب نمود، امری که بسیاری از مردم آن را مرهون این می‌دانستند که ژاپنی‌ها قانون اساسی داشته و روسها از آن محرومند، بدین ترتیب نوشته‌های زیادی در مورد ژاپن به رشته تحریر درآمد که در بعضی از آنها، برای نخستین بار، بر مزایای قانون اساسی تاکید شده بود.

اما در رابطه با نقش علماء در انقلاب مشروطیت، درجات مختلفی از حمایت از یک قانون اساسی و آگاهی از تبعات آن وجود داشت. در میان خطبای مشهور افرادی بودند که همان سابقه سید جمال‌الدین افغانی را داشتند یعنی اینکه این افراد حتی بیشتر از افغانی با تعلیمات و سوابق مذهبی و وظایف روحانیت، علی‌الخصوص وعظ و خطابه، بارآمده بودند، اما خودشان به‌هیچ معنای متعارفی از زمره

معتقدین به شمار نمی‌آمدند. در میان این افراد دو خطیب اصفهانی که با یکدیگر نیز دوست بودند شهرتی بیش از دیگران داشتند یکی ملک‌المتکلمین و دیگری سید جمال‌الدین اصفهانی، که‌اولی پدر تاریخ‌نگار انقلاب مشروطه مهدی ملکزاده، و دومی پدر اولین داستان‌نویس کوتاه ایران محمدعلی جمال‌زاده (که هنوز نیز در قید حیات است) می‌باشند. ملک‌المتکلمین از مدتها قبل یک ازلی - بابی بود، اگرچه در هنگامیکه جزو خطیبان معروف انقلاب مشروطه درآمد حتی اعتقاد بابی را نیز از دست داده بود، درحالیکه سیدجمال‌الدین اصفهانی را پسرش به‌عنوان یک فرد آزاداندیش معرفی نموده است (۷). به هر صورت این‌هر دو نفر به جاذبه اسلام در پیش توده‌های مردم و بازاری‌ها واقف بودند. قبل از انقلاب آنها در برپائی یک "شرکت اسلامی" - به کمک تجار اصفهان - که البسه و لوازم خارجی را تحریم و به‌جای آن محصولات داخلی را تشویق می‌نمود، کمک کردند. در تهران نیز این دونفر از زمره خطبای اصلی طرفدار انقلاب و مشروطه درآمد و به‌تبیین اهداف انقلاب به زبان اسلام که برای همه آشنا بود، و با تاکید روی پاره‌ای از مفاهیم که بالاخص در شیعه جایگاه والا و مهمی داشت، نظیر عدالت و ظلم، پرداختند. محمدعلی شاه آنها را در زمره خطرناک‌ترین دشمنان خود قلمداد نموده و هر دونفر را در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ شمسی) به قتل رسانید، کاری که عینا "با سردبیر "صورسرافیل" میرزا جهانگیرخان، که او هم سابقه بابی‌گری داشت، انجام داد (۸).

در میان علمای قدرتمندتر نظریات گوناگونی وجود داشت، اما مشهورترین علمای شیعی مقیم عراق و تعداد زیادی از علمای مشهور ایران تا آخر انقلاب طرفدار مشروطه و قانون اساسی باقی ماندند، اگرچه هنگامی که ابعاد بالقوه انقلاب اجتماعی و حتی "ضد اسلامی" مشروطه آشکارتر گردید عده‌ای از علماء از طرفداری آن دست برداشتند. دو روحانی عمده‌ای که در داخل ایران از طرفداران انقلاب مشروطه بودند با یکدیگر تفاوت آشکاری داشتند، یکی سید محمد طباطبائی بود که به‌نظر می‌رسد عمدتاً "دارای تمایلات آزادیخواهانه بوده و با آزادیخواهان دیگر نیز تماس‌های فراوان داشت. او معتقد بود که مشروطه و قانون اساسی بهترین راه محدود نمودن قدرت پادشاهان مستبد و بدون کنترل که ایران را به قدرت‌های غربی می‌فروختند می‌باشد. نفردوم که قدرت و دسیسه بیشتری داشت، سید عبدالله بهبهانی، دارای سابقه‌ای طولانی در فعالیت به

نفع انگلیس‌ها بود. وی تقریباً "تنها کسی بود که در جنبش تحریم تنباکو علیه انگلیسی‌ها شرکت نکرده و آن را رد کرد و از انگلیسی‌ها برای ترتیب دادن تظاهرات ضد روسی هدایای شخصی و پول دریافت می‌کرد، و در امر استفاده از محل هیات نمایندگی انگلیس برای بست نشستن مردم در سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ شمسی) کمک شایان نموده بود. مشارکت نخستین‌اودر انقلاب را می‌توان تا حدودی به عنوان بخشی از سیاست طرفداری از انگلیس دانست که هدف از آن بالا بردن وجهه شخص خودش در حین تضعیف قاجاریه بود. او همچنین علاقمند بود که نهضت مشروطه را در خط محافظه‌کاری نگهدارد، درحالی‌که به‌طور صریح نیز علیه آن موضع نمی‌گرفت. سومین نفر از علمای عمده تهران، شیخ‌فضل‌الله نوری، هنگامی که دید مشروطه در صدد احیای شریعت نبوده و برعکس می‌خواهد بسیاری از نهادها و قوانین سبک غربی را حاکم نماید، علیه آن موضعگیری نمود. مشروطه و صورت ظاهری آن بیشتر منعکس‌کننده افکار روشنفکران بی‌دین غرب‌گرائی که از نظر مالی بخصوص توسط تجار حمایت می‌شدند بود تا علمای مذهبی، اگرچه، همانطوریکه قبلاً گفتیم، در آن برای حفظ قدرت علماء تبصره‌هایی آورده شده بود. بهرجهت، در سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۸ شمسی) یک نفر مجتهد جوانتر به نام نائینی، مطلبی در دفاع از مشروطه نوشت که مورد نائید علمای مشهور عراق واقع گردید (۹). لیکن به نظر می‌رسد که مطالب او، در زمان نگارش آنها، تاثیر چندانی نداشته و اهمیت و شهرت واقعی آن مربوط به سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ شمسی) می‌باشد که آیت‌الله طالقانی مقدمه‌ای بر آن کتاب نوشته و آن را، به عنوان بخشی از تلاش علی‌استبداد رژیم پهلوی تجدید چاپ نمود، تلاشی که تا آخرین لحظات بنای خود را بر پیاده کردن واقعی قانون اساسی و آرمانهای مشروطه سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ (۱۲۸۵ شمسی) گذاشته بود.

انقلاب مشروطه شاهد نوشته‌ها و فعالیت‌های گسترده‌ای بود که طیف وسیعی از تمایلات سیاسی را به نمایش می‌گذاشت، تمایلاتی که در آینده مهم سیاست ایران نقش بسزائی بازی نمودند. در اولین روزهای انقلاب مشروطه یک حزب سوسیال دمکرات در تبریز پایه‌گذاری گردید. این حزب تحت نفوذ مهاجرین یا ایرانیانی که از قفقاز روسیه‌برگشته بودند قرار داشت. در دوران دوم انقلاب مشروطه، از سال ۱۹۰۹ میلادی به بعد، این حزب اکثراً "در حزب دموکرات



که به‌خوبی سازمان یافته و در سرتاسر مملکت نیز فعال بود مخلوط گردید. از برنامه‌های حزب دموکرات انجام اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات عمده اجتماعی بود. دموکرات‌ها بر کابینه ناسیونالیست و طرفدار آلمانهای ایران در زمان جنگ جهانی اول تسلط کامل داشتند. این کابینه در سال ۱۹۱۵ میلادی (۱۲۹۴ شمسی) مجبور به ترک ایران گردیده، و در نتیجه بعضی از اعضای آن به استانبول و بعضی دیگر به برلین - که هردو از پایتخت‌های ضد متفقین بود، رفتند. در برلین رهبر دموکرات‌ها به نام سید حسن تقی زاده روزنامه مهمی به نام گاه‌در دوسری منتشر کرد (به نام یکی از قهرمانان تاریخی ایران که کشور را آزاد کرده بود). سری اول، که در طول جنگ منتشر شد، هدف عمده‌اش این بود که ایرانیان را ترغیب کند تا قدرت‌های مرکزی<sup>۵</sup> را وادار کنند در مقابل انگلیس و روس از ایران حمایت نمایند، در حالیکه سری دوم ارگان اصلی فرهنگ جدید ناسیونالیستی ایران بود. در این سری، علاوه بر حمایت از نویسندگان جدید و جوانی نظیر محمدعلی جمال‌زاده، سرمقاله‌های تندى نیز توسط خود تقی زاده نوشته می‌شد. در یکی از همین سرمقاله‌ها تقی زاده گفته بود چنانچه ایران بخواهد پیشرفت کند چاره‌ای ندارد جز اینکه از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود. این احتمالاً "نقطه اوج تفکرات ناسیونالیستی به سبک غربی است، که خود تقی زاده نیز بعدها آن را تعدیل نمود.

انقلاب مشروطه همچنین شاهد اولین نوشته‌های سوسیالیستی توسط مهاجرین قفقازی نظیر رسول زاده وحیدرخان عمو اوغلو بود (که نفر دوم مسئولیت چند ترور در جریان انقلاب را برعهده داشته و بعدها نیز در نهضت جنگلی‌های گیلان از رهبران سرشناس کمونیست بود). در جریان "کنگره کمونیستی خلق‌های مشرق‌زمین"<sup>۶</sup> که در سال ۱۹۲۰ میلادی برگزار گردید ایران نیز مشارکت داشت. پس از جنگ جهانی اول نوشته‌ها و فعالیت‌های کمونیستی و سوسیالیستی رو به‌گسترش گذاشت. لیکن اینگونه فعالیت‌ها در زمان حکومت رضاشاه و بخش اعظمی از حکومت پسرش محمد رضا غیر قانونی اعلام گردید، و در نتیجه این خط فکری خیلی کمتر از آنچه ممکن بود خصوصاً "در نشریات داخلی ایران

##### 5. Central Powers

##### 6. The Communist Congress of the Peoples of the East

چاپ شود تعقیب می‌گردید. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها نیز، نظیر دموکرات‌ها، غرب‌گرای بودند. از همان سال‌های دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی (دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شمسی) انشعابات سوسیالیستی از حزب توده به‌وجود آمد، که در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ شمسی) تعداد این حرکت‌های سوسیالیستی و کمونیستی، بخصوص در خارج از کشور، چندین برابر شد، که همه آنها نیز مواضع خود را به صورت مکتوب بیان می‌داشتند.

همانطور که در روسیه تزاری و سایر کشورهای استبدادی وجود دارد، متفکرینی که می‌خواستند در داخل ایران مقالاتی در انتقاد از دولت و جامعه چاپ کنند معمولاً باید این‌کار را به‌طور غیرمستقیم، و بخصوص از طریق شعر، داستان، و انتقاد ادبی بیان می‌کردند، که دارای ابهام بوده و به سختی ممکن بود بر آن انگشت گذاشت، به عوض اینکه این‌کار را مستقیماً در مقالات انتقادی‌ای انجام دهند که چاپ آنها، در اکثر دوره‌های تاریخ جدید ایران، ممنوع بوده است. اینگونه مقالات انتقادی مستقیم را می‌توانیم در دوره‌هایی که نسبتاً آزادتر بوده است، نظیر سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ میلادی (۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ شمسی)، ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰ شمسی)، و سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی (شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ شمسی)، و تا حدودی هم در سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ شمسی) ببینیم. اما در اکثر مواقع این شاعر و یا نویسنده است که نقاد عمده اجتماعی است، و نه مقاله‌نویس یا سردبیر روزنامه‌ها. (حتی این امر مانع از آن نشد که عشقی شاعر معروف به‌دست رضاشاه به‌قتل برسد و یا تعداد زیادی از نویسندگان در دوران حکومت پسرش به‌زندان افتاده و غالباً شکنجه شوند.)

ادبیات، برای انتقاد از آن دسته از رسوم و آداب اجتماعی که به نظر مولف غیرعادلانه و یا ارتجاعی است، وسیله بسیار مناسبی است. اینگونه انتقاد اجتماعی در ادبیات مدرن ایران، از زمان "سفرنامه ابراهیم بیگ" تا امروز، فراوان است. نکته قابل توجه این است که یکی از قوی‌ترین نکات مورد حمله عمومی، چه توسط نویسندگان مرد و چه توسط نویسندگان زن، و چه در نثر و چه در نظم، موقع و منزلت پائین زن در جامعه بوده است. اگرچه مولفین دوره‌های مختلف، و آنها که نظرگاه‌های متفاوتی دارند، در مورد راه حلی که ارائه می‌دهند اختلاف نظر دارند. در اشعار دوران انقلاب مشروطه

و پس از آن ، حمله‌های تندی به چادر که باعث فلج کردن فعالیت‌های خانم‌ها می‌شود ، و به‌بی‌سوادی وعدم آموزش خانم‌ها که موجب پائین آوردن سهم خدمات آنها به جامعه و لطمه به تعلیم و تربیت فرزندان آنها می‌شود ، و به سوءرفتار شوهران جاهل و بی‌سواد نسبت به زنها ، و به سایر جنبه‌های زیردست بودن زنها ، به چشم می‌خورد . در همان دهه‌های اول قرن بیستم میلادی ، بعضی از خانم‌های طبقه بالا و یا متوسط و مرفعی اجتماع کوشش کردند که مدارسی برای تعلیم و تربیت دختران و محل‌هایی برای ایتمای ایجاد نمایند که در این راه تا حدودی نیز موفق شدند . اقدامات رضاشاه در زمینه بازکردن درهای مدارس و دانشگاه‌ها به‌رئی دخترها و نیز کشف حجاب خانم‌ها با حسن استقبال نویسندگان و کسانی که در راه کسب حقوق زنها تلاش می‌کردند قرار گرفت <sup>۷</sup> زیرا آنها این دستاوردها را بعضاً " حاصل تلاش‌های خودشان می‌دانستند . در دوران پهلوی تعدادی از خانم‌های نویسنده و مقاله‌نویس بودند که در سطح بسیار بالائی قرار داشتند ، بهمان‌گونه‌که در سایر رشته‌ها نیز چهره‌های مهمی در بین خانم‌ها دیده می‌شد . در میان خانم‌های شاعره دو چهره بسیار صاحب‌آوازه وجود داشتند ، یکی پروین اعتصامی ، در زمان رضاشاه ، بود که به سبک سنتی شعر می‌گفت و از استعداد خارق‌العاده‌ای برخوردار بود ، و دیگری ، فروغ فرخزاد در زمان محمد رضا ، بود که زندگی آزاد و بی‌قیدوبندی داشت که معمولاً " مختص مردان است ، و در اشعار خود پرداختن به احساسات و تجربیات جنسی خود را با جرات مطرح می‌کرد ، کاری که بر اندام بعضی از معاصرینش لرزه می‌انداخت <sup>۸</sup> . زندگی و نوشته‌های فروغ فرخزاد را می‌توان به واقع " طرفدار زن " <sup>۹</sup> دانست (بدون

۷- تردیدی نیست که رضاشاه به‌وسیله پلیس و پاسبان و حتی ضرب و جرح و دستگیری آنان زنان را مجبور به برداشتن چادر می‌کند . چگونه ممکن است چنین اقداماتی را به‌نفع " آزادی " زن دانست و اصولاً " کشف حجاب چه ارتباطی به آزادی دارد ؟

۸- حق این است آنچه فروغ فرخزاد در دوران انقلابی شاعری خود مطرح کرد نه تنها لرزه بر اندام کسی نمی‌انداخت بلکه به طرق مختلف از طرف مطبوعات رژیم شاه تقویت می‌گردید .

هیچ نظر سوء و یا اهانتی نسبت به مردان (۱۰). مناسفانه، این هردو شاعره بسیار توانا در سنین جوانی از دنیا رفتند.

این نکته شایان توجه است که قبل از شریعتی هیچیک از نویسندگان معتبر معاصر دیگر از سرعت غرب‌گرایی زنهای ایران شکایت نکرده بود. با اینکه دامن‌های کوتاه، شلوارهای تنگ، و یا آرایش صورت‌ها ممکن است باعث رنجش و آزار عده‌ای گردد، اما، همانطور که حدس زده می‌شد، حمله به خانم‌ها در این حد متوقف نشده و به فعالیت‌های بعضاً "موفقیت‌آمیزی در زمینه بازگشت زنها به پوشش‌های بسیار محدود و سایر جنبه‌های قوانین سخت اسلامی، بخصوص پس از سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) انجامید.

یکی دیگر از زمینه‌های حمله و انتقاد ادبی، که به دوره نگارش اولین نثر مدرن ایرانی برمی‌گردد، نظر روشنفکران نسبت به رسوم ناخوشایند جامعه ایرانی از نظر خود ایرانی‌ها است: ریاکاری و نفاق، ادعاهای بیجا و خودبزرگ‌فروشی، غیرقابل اعتماد بودن، دروغ‌گوئی‌ها، عقیده خود را به پول فروختن، و فرصت‌طلبی. این موضوعات در کتابهایی که در بالا گفتیم قبل از سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۵ شمسی) نوشته شده‌اند، و نیز در مطالب طنز دوران انقلاب مشروطه مورد تأکید قرار گرفته‌اند. آنها همچنین در مجموعه داستانهای کوتاه جمال‌زاده که در سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۳۰۰ شمسی) به چاپ رسیده و یک نوآوری کامل محسوب می‌شوند به چشم می‌خورند. در این کتاب جمال‌زاده، به نام "یکی بود یکی نبود"، علاوه بر مسائل دیگر همچنین استعمال کلمات عربی در مکالمه روزمره علمای سنتی، که آنقدر قلمبه سلمبه می‌باشد که کمتر کسی آن را درست می‌فهمد، و نیز حرف زدن تحصیل کرده‌های جوان تازه از اروپا برگشته که در وسط محاوره فارسی کلی لغات فرانسوی می‌پرانند، مورد استهزاء قرار گرفته است.

صادق هدایت، که معمولاً او را بزرگترین نویسنده معاصر ایران می‌دانند، به سبک‌های مختلفی چیز می‌نوشت، خوشبینانه و بدبینانه، واقع‌بینانه، تخیلی و عارفانه، که این هردو را می‌توان به وضعیت سیاسی ایران آن روز و نیز وضعیت روحی شکننده خود او مرتبط دانست. کارهای واقع‌گرایانه‌تر و درعین حال طنزآمیزتر او مربوط به سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ شمسی است)، هنگامی که ظاهراً "امید حصول به دموکراسی در جامعه وجود دارد، او نیز، مثل خیلی از نویسندگان دیگر آن زمان، به حزب توده نزدیک بود و تعدادی

داستانهای کوتاه در مورد مردم عادی شهرها و دهات نوشته است که در آنها نسبت به وضع سخت معیشتشان، شهامت آنها، و اینکه آن مردم اسیر رسوم غلط و خرافی هستند، اظهار شفقت و هم‌دردی شده است. شاهکار اصلی او در نگارش داستانهای واقعه‌گرایانم هجوآلود داستان "حاجی آقا" است که در آن هدایت مجموعه‌ای از دورویی‌های سیاسی، مالی، فردی، و مذهبی را در قالب شخصیت اصلی داستان خود به نمایش گذاشته و آنها را عوامل اصلی بازدارنده ایران از پیشرفت و ترقی به حساب می‌آورد (۱۱). با وجودیکه کتاب سوررئالیستی و تحت‌تاثیر مواد مخدر هدایت به نام "بوف‌کور" خیلی زودتر از کتاب "حاجی آقا" به انگلیسی ترجمه شد، اما واقعیت این است که از جهات انتقاد اجتماعی، کتاب "حاجی آقا" مهم‌تر، و یا حداقل قابل فهم‌تر می‌باشد.

اسفندیاری نویسنده دیگر دو کتاب داستان در مورد ایران دارد که به زبان انگلیسی نوشته شده‌است، به نام‌های "روزهای فداکاری" ۱۰ و "کارت هویت" ۱۱ و روحیه ایرانی انتقاد از خود را نشان می‌دهد. در کتاب اول تنش‌های موجود در روابط پدر-پسر که در مورد بسیاری از ایرانی‌ها مصداق دارد، و نیز انجام یک ترور سیاسی، به روشنی نمایش داده شده، و در کتاب دوم تصویری از بوروکراسی بفرنج و پیچ در پیچ و تمام ناشدنی که مانع از مراجعت یک ایرانی با کشور محل زندگی خود آمریکا است و شناسنامه ایرانی ندارد عرضه گردیده است که می‌توان آن را به "شناسنامه" هم ترجمه نمود. در کلیه این آثار که به نثر نوشته شده‌اند، وضعیت‌ها از نظر اجتماعی مهم هستند، زیرا به وسیله مولف و خوانندگان کتاب این وضعیت نمونه‌ای از وضعیت حاکم در ایران تلقی می‌شود.

با وجود آنکه تعداد زیادی از نویسندگان در دوره سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی)، از جمله نویسندگان صاحب نامی هم‌چون صادق هدایت و جلال آل احمد، روابط نزدیکی با حزب توده داشتند، یکی از نویسندگان بزرگی که با حزب توده و اسلاف آن پیوند محکمی داشت بزرگ علوی است که تا به امروز ۱۲ بیشتر از ۲۵ سال است که در برلین شرقی به

### 10. Days of Sacrifice

### 11. The Identity Card.

۱۲- زمان تالیف کتاب در سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۸ شمسی)

زندگی و کار تدریس مشغول است. او، در زمانی که بسیاری از ناسیونالیست‌های ایرانی در آلمان بودند، در آن کشور تحصیل کرده است. علوی یکی از افراد گروه "۵۳" نفر می‌باشد، که حلقه بحث مارکسیستی آنها توسط رژیم رضاشاه محبوس گردیده و تا زمان خلع اجباری او از سلطنت در زندان به سر می‌بردند.<sup>۱۳</sup> وی نظیر اعضای دیگر گروه، از بنیانگزاران حزب توده گردید. علوی، که به هدایت و جمعی دیگر از نویسندگان چپ‌گرای نزدیک بود، نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر ادبیات و انتقاد ادبی آن دوران برجای گذاشت. یکی از کارهای مشهور او به زبان فارسی سرگذشت این "۵۳" نفر را بیان می‌کند، و در سایر آثار و داستانها موضوعات اجتماعی، و از جمله زنها، مورد بحث قرار گرفته‌اند. او، از محل زندگی خود در آلمان، خصوصا "مطالبی به صورت جدی و غیرداستانی درباره ایران و ادبیات جدید آن نوشته است. به خلاف جمال‌زاده، که بخش اعظمی از زندگی خود را در خارج از ایران گذرانیده اما در عین حال به نوشتن داستانهای درباره ایران ادامه داد، بزرگ‌علوی در سالهای اخیر ترجیح داده که بیشتر به نوشته‌های تحلیلی بپردازد (۱۲).

محدودیت حجم کتاب اجازه نمی‌دهد که در مورد بسیاری از نویسندگان دهه‌های اخیر بحث مستوفائی داشته باشیم. در میان چهره‌های معروف این دوره باید از صمد بهرنگی که از اهالی آذربایجان بود نام ببریم، که مرگ زودرس او در یک شرایط مشکوک همچون مرگ نویسندگان دیگری که شرح خواهیم داد، یعنی آل احمد و شریعتی، از طرف بسیاری به ساواک نسبت داده شد (البته در مورد این دونفر اخیر خیلی از نزدیکان آنها هم تصدیق کرده‌اند که علت فوتشان سکت قلبی بوده است). شهرت بهرنگی به‌ویژه در به‌کارگرفتن داستانهای عامیانه آذربایجانی بود، که البته اکثر آنها را دستگاه سانسور می‌کرد، اما یکی از این داستانها، به نام "ماهی سیاه کوچولو"، علیرغم مضمون سمبولیک و ترقی‌خواهانه‌ای که داشت، مکررا چاپ گردیده و خوانده می‌شد. یکی دیگر از مولفین جدید که توسط رژیم شاه مورد تعقیب و شکنجه قرار گرفت، نمایشنامه‌نویس معروف غلامحسین ساعدی بود، که شهرت او در غرب عمدتا "به‌خاطر داستان معروفش" گاو" می‌باشد که بعدها توسط داریوش مهرجویی، که از کارگردانان

۱۳- اکثریت قریب به اتفاق ۵۳ نفر قبل از آن تاریخ آزاد بودند.

سینمایی موج جدید می‌باشد سناریوی آن بر روی صحنه آورده شد. یکی دیگر از نویسندگانی که در غرب بیشتر به‌خاطر نوشته‌های انگلیسی‌اش شهرت دارد رضا براهنی است که در مجموعه مقالاتی که به نام "آدم‌خواران تاجدار" ۱۴ تجدید چاپ گردیده، نه تنها نظام سلطنتی، بلکه مرد سالاری و سایر معایب فرهنگ ایرانی را به‌یاد انتقادانذار گرفته‌است. مثل اکثر نویسندگان صاحب نام ایران از اواخر قرن نوزدهم به بعد، این سه نفر و خیلی دیگر از معاصرین آنها هم ضد رژیم و هم غیرمذهبی بودند. همچنین، مثل اکثر نویسندگان دیگر، آنها هم نوعی تمایل و اعتقاد به افکار چپگرایانه داشتند (۱۳). تنها در همین اواخر بوده است که تعداد کتابهای چاپ شده بازمینه مذهبی از کتابهای غیر مذهبی بیشتر شده، و چند تن از نویسندگان جدید در آثار خود بر مذهب تأکید ورزیده‌اند. از طرف دیگر، آثار مولفینی که در بالا نام بردیم تنها توسط اقلیتی از تحصیل‌کردگان تجددگرای خوانده می‌شد، در حالیکه خطابه‌ها و آثار مذهبی توسط توده‌های عظیمی از مردم عادی شنیده و یا مطالعه می‌گردید.

بیرون از این‌گروه نویسندگان، متفکر، حقوقدان، و مقاله‌نویس بسیار متنقد احمد کسروی قرار داشت که به‌گسترش یک ناسیونالیسم ضد شیعی کمک نمود ۱۵ کسروی در نوشته‌های خود بسیاری از واژه‌های جدید را که از ریشه پارسی مشتق گردیده استعمال نمود و از بکاربردن کلماتی که ریشه عربی داشت خودداری می‌کرد. او همچنین به صراحت اکثر ادیان ایرانی را مورد انتقاد قرار می‌داد. تعداد زیادی از افراد جزو پیروان کسروی گردیده، و او خود نیز هدف طبیعی دستاویزها و ریشخندهای مذهبیون قرار گرفت و آخر کار نیز در یک جلسه علنی دادگاه در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۵ شمسی) به‌وسیله یکی از اعضای فدائیان اسلام به قتل رسید (۱۴).

فعالیت‌های فدائیان اسلام می‌تواند مبین این واقعیت باشد که در تمام مدت قرون نوزدهم و بیستم میلادی نوعی تفکر و فعالیت خاص اسلامی وجود داشت که آن چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته است، تفکر و فعالیتی که حین پاره‌ای تغییرات استمرار خود را حفظ نموده است. فیلسوف بزرگ اسلامی قرن

#### 14. *The Crowned Cannibals.*

۱۵- وجهه غالب احمد کسروی ادعای "پیغمبری" بود نه نویسندگی چنانکه در پاکدامنی به روشنی آشکار است.

نوزدهم ، سبزواری ، سنت تفکر ، تعلیم ، و نوشتن آثار فلسفی اصیل شیعی را ، بدانگونه که در عصر صفویه توسط متفکران بزرگی هم چون ملاصدرا و میرداماد پایه‌ریزی گردیده بود ، گسترش بیشتری داد . در قرن بیستم میلادی ، سنت رو به گسترش تفکر شیعی ، که تحت نفوذ فلسفه و عرفان هر دو قرار داشت ، به‌وسیله متفکرین صاحب نامی نظیر جلال‌الدین آشتیانی<sup>۱۶</sup> و علامه طباطبائی عرضه گردید ، که بازتاب‌هایی از آن‌را می‌توان در بعضی از چهره‌های فعال علمای مذهبی در سال‌های اخیر ، و از جمله در خود آیت‌الله خمینی که در فلسفه اسلامی تبحر زیادی دارد ، دید .

موضوع دیگری که حائز اهمیت است قضیه حضور مستقیم افکار سیاسی در میان پاره‌ای از چهره‌های فعال اسلامی است . دفاع اسلامی از مشروطه را که به قلم میرزای نائینی به رشته تحریر درآمده بود قبلاً<sup>۱۷</sup> یادآوری نمودیم . مجتهدهای دیگر هم مطالب مختصرتر و درعین حال بعضاً " غیرقابل فهم تری در همین زمینه به رشته تحریر درآوردند . اما ، در دوران حکومت پهلوی ، بسیاری از علماء و متفکرینی که سابقه مذهبی داشتند علاقه خود را به دفاع از مشروطه از دست دادند ، زیرا اکنون معلوم شده بود که مشروطه ، برای دفاع از حریم آزادی و ایستادن در مقابل دیکتاتوری فردی ، حربه نسبتاً " ضعیفی است . آنها از یک‌طرف بیشتر نگران تضعیف موقعیت و حقوق خاص علماء ، و از طرف دیگر شکایات علماء و پیروان آنها علیه حکومت فردی پهلوی بودند . همچنین نگرانی فزاینده‌ای در مورد انحراف از آنچه به عنوان موازین اسلامی پنداشته می‌شد ، و تسلیم در مقابل افکار و قدرت‌های غربی ، وجود داشت . با دیکتاتوری و سانسور شدیدی که رضاخان برقرار کرده بود این‌گونه افکار و نگرانی‌ها قابل انتشار نبود . اما در اوایل دهه سالهای ۱۹۴۰ میلادی (اوایل دهه ۱۳۲۰ شمسی) ، همانگونه که ذیلاً<sup>۱۸</sup> خواهیم دید ، روح‌الله خمینی به بیان آنها پرداخته و دیکتاتوری رضاشاه و نفوذ افکار ضد مذهبی افرادی نظیر کسروی را به شدت مورد انتقاد قرار داد . در همان دهه سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شمسی) ، حمله‌ای که کمتر عقلانی بود نیز از جانب فدائیان اسلام صورت گرفت . آنها گروهی از مردان

۱۶- بیشتر آثار سید جلال‌الدین آشتیانی که غالباً " نیز تصحیح فاضلانهای از آثار گذشتگان است در حدود سالهای (۱۳۴۰-۱۳۶۰) منتشر شده و تأثیر این آثار بر افکار امام خمینی بعید است .



جوانی بودند که از طبقه متوسط و محروم جامعه برخاسته و در برنامه اسلامی بنیادگرایانه‌ای که به چاپ رسانده بودند خواستار بازگشت کامل به آداب و قوانین اسلامی و پایان بخشیدن به نفوذ غربی‌ها گردیدند. این گروه دست به ترور دشمنان عمده خود می‌زدند. در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی (سالهای ۱۳۳۰ شمسی) در بین علماء آیت‌الله کاشانی از نظر سیاسی از همه با نفوذتر بود. او بخصوص در مورد خطابات و فعالیت‌های ضد امپریالیستی و به‌ویژه ضد انگلیسی خود شهرت داشت، و گاهی نیز با فدائیان اسلام پیوند داشت. کاشانی ابتدا از ملی کردن نفت توسط مصدق جانبداری نموده و به حمایت از مصدق برخاست. اما بعدها با او اختلاف پیدا کرده و در نتیجه به سقوط مصدق کمک کرد. او آخر دهه سالهای ۱۹۵۰ میلادی (اواخر سالهای ۱۳۳۰ شمسی) برای علماء، که در راس آنها شخصیت محافظه‌کاری چون آیت‌الله بروجردی قرار داشت، دوران نسبی سکوت و آرامش بود. اما در اوایل دهه‌سالهای ۱۹۶۰ میلادی (دهه ۱۳۴۰ شمسی) جریان‌های تازه‌ای پدیدار شدند.

همانطوریکه در بالا شرح دادیم، بیشتر ادبیات مدرن ایران، حداقل بخصوص تا سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی)، تا جائیکه با موضوع مذهب تماس پیدا می‌کند، جنبه ضد روحانیت دارد. حتی کوشش‌های آل احمد در سال‌های ۱۹۶۰ میلادی برای کشف مجدد مذهب عمدتاً "منتج به حمله بر ضد روحانیت و به‌ریا و نفاق" که در جریان سفر حج خود مشاهده کرده بود گردید. دکتر شریعتی نیز، خیلی بیشتر از آنچه معمولاً تصدیق می‌گردد، با آخوندهای معمولی مخالف بود (۱۵). در اشعار و نوشته‌هایی که در بالا شرح دادیم و گفتیم که به دفاع از حقوق زنها برخاسته‌اند نیز غالباً "به ملاحای جاهل حمله شده است. این روال همچنین در بسیاری از نوشتجات طنز و جدی از قبیل از مشروطه تا به‌امروز به چشم می‌خورد. همچنین، حداقل تا سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی)، و در بسیاری از موارد تا زمانی بعد از آن نیز، اکثریت عظیم نوشتجات ایرانی که خوانندگان معمولی حتی کوچکترین عنایتی به آنها داشته‌اند (که تنها نمونه بسیار کمی از این آثار را می‌توانستیم در این نوشته نام ببریم) آشکارا غرب‌گرای و نوگرای بوده‌اند. معایبی نیز که در این آثار ترسیم می‌شوند، چه به‌طور ضمنی و چه به‌طور آشکار، بیشتر به دلیل وجود سنت‌ها و آداب ایرانی دانسته می‌شود تا نزدیکی به غرب و یا امپریالیسم غربی، و راه‌حلهایی هم که

ارائه داده می‌شوند، چنانچه اصلاً "راه‌حلی پیشنهاد شده باشد، بیشتر در این زمینه است که چگونه ایرانیان راه‌هائی پیدا کنند تا آداب و سنن خود را تغییر دهند. می‌توان اینطور حدس زد که چنانچه چاپ آثار ادبی سانسور نمی‌شد، خیلی بیشتر از اینها در مورد مسئولیت دولت در وارد کردن بعضی از مفاسد اخلاقی به جامعه و پایدار نمودن آن مفاسد، و به همراه آن تکیه بیش از حد دولت به حکومت‌های غربی، و علی‌الخصوص ایالات متحده امریکا، صحبت می‌گردید.

بهرصورت تصور این مطلب بسیار مشکل است که نویسنده صادقی بردارد در مورد ضرورت ایجاد تغییرات اجتماعی چیز بنویسد، و بگوید که عاملی که مانع انجام این تغییرات شده وجود رهبران مذهبی و عوام قدرتمند و ریاکار می‌باشد. درحالیکه هدف واقعی او درست خلاف این مطلب بوده باشد، یعنی اینکه نظرش این باشد که باید به رهبران مذهبی قدرت بیشتری داد، و تمامی مشکلات و مفاسد اجتماعی رانیزه دوش دربار و خارجی‌ها گذاشت، تا همه مشکلات حل شود. اگر واقعا "پیامی که باید داده می‌شد این بود، راه‌های گوناگونی برای اعمال آن وجود داشت، درست به همانگونه که آل احمد و شریعتی راه‌هائی برای ارائه‌چنین پیامی یافتند، اگرچه نه دقیقاً" به همین مضمون، بلکه به‌صورتی که به‌رحال بیشترین دلیل مصائب ایران را از تقلید کورکورانه از غرب می‌دانستند.

ایران قرن بیستم همچنین شاهد وجود تعدادی متفکر و نویسنده سیاسی بوده است، که آثارشان عمدتاً "توسط پیروان خود آنها مورد مطالعه قرار گرفته است و کمتر موضوع بحث و تحلیل عالمانه بوده‌اند. مانند سایر نویسندگانی که تا اینجا شرح دادیم، نویسندگان سیاسی نیز تا این اواخر عمدتاً "مخالف مذهب بوده‌اند. نوشتجات سوسیالیستی و کمونیستی به‌زمان انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ میلادی (۱۲۸۴ تا ۱۲۹۰ شمسی) برمی‌گردند. خط اصلی این نوشته‌ها نیز، چه در مورد حزب کمونیست در سالهای پس از جنگ جهانی اول، و چه در مورد حزب توده در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، تبعیت دقیق از خط مشی روسیه بوده‌است، اگرچه در مورد تفسیر روش سیاسی روسها اختلافات و تضادهای درونی چندی وجود داشت. گروه‌های چریکی چپ از اواخر سالهای ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) به بعد، خط حزب توده در

مورد مشارکت مصالحت‌آمیز قدرت‌را، به نفع تلاش مسلحانه جهت براندازی حکومت، کنار گذاشتند، اگرچه در درون هریک از این گروه‌ها، و یا بین گروه‌های چریکی مختلف، اختلافات تاکتیکی فراوانی وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. ناسیونالیسم به سبک مصدق، که هدف آن به‌طور عمده آزاد کردن ایران از کنترل قدرت‌های بزرگ بود، هنوز نیز منبع الهام فکری طیف وسیعی از ایرانیان با تمایلات سیاسی مختلف می‌باشد، که از آن جمله است جبهه ملی بورژوا، سوسیالیست‌های در طیف‌های مختلف (نظیر جبهه دموکرات ملی در سال ۱۹۷۹ میلادی - ۱۳۵۷ شمسی - که توسط نوه دکتر مصدق هدایت‌الله متین دفتری رهبری می‌شد)، و بعضی از اعضای غیرمذهبی تر رژیم فعلی. این طیف وسیع از طرفداران نه‌تنها نشانگر جاذبه گسترده سیاست ناسیونالیسم و ضدامپریالیسم مصدق می‌باشد، بلکه بیان‌کننده این واقعیت است که سایر برنامه‌های مصدق آن قدر مشخص و یا در جزئیات مدون نبوده است که او را از الهام بخشی به این همه گروه‌های مختلف باشد باز دارد. به نظر عده‌ای خلیل ملکی، که یکی از رهبران گروه‌های ائتلافی با مصدق می‌باشد، اصیل‌ترین و باهوش‌ترین متفکر سوسیال اندیش ایران می‌باشد که توانست به‌گونه موفق افکار خود را با شرایط خاص ایران تطبیق دهد، اگرچه افرادی که به احزاب دیگر تعلق دارند ممکن است با این نظر مخالف باشند (۱۶).

بدین ترتیب ما اکنون بدین نتیجه احتمالاً "تکان‌دهنده و تعجب‌آور می‌رسیم که خطوط اصلی تفکر سیاسی و ادبی ایران در قرن گذشته با تفکر فرهنگی که در سال‌های ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹ شمسی به بعد) بیش از همه به چشم می‌خورد، به‌طور بنیادین متفاوت بوده است. اختلاف عمده‌ای که حتی بین آن خطوط فکری با تاکید پیچیده، و نه موافق روحانیت، شریعتی و آل احمد روی "ضد غرب‌گرایی" وجود دارد.

به منظور درک تغییرات سریع فرهنگی در سال‌های بعد از ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) باید وجود هم‌زمان یک استبداد غرب‌گرای را که به شدت برتکیه به غرب، و بخصوص ایالات متحده، وابسته بود در نظر داشته باشیم. همچنین باید مهاجرت بسیار سریع مردم از روستاها به شهرها، افزایش اختلاف سطح درآمدها، مشکلات اجتماعی اقتصادی، و آن بیگانگی که مردم را وادار به بازگشت به پایگاه‌های آشنای قدیمی و همراه دانستن غرب‌گرایی با مصائب

اجتماعی و دیکتاتوری می‌نماید، را از یاد نبریم. در تمام این دوران، فرهنگ عامه مذهبی و غیرمذهبی که در ابتدای این فصل شرح دادیم به صورتهای اصلاح و تعدیل شده‌ای، برای اکثریت مردم پابرجا بود. برای عامه مردم، صور فرهنگی سنتی و مذهبی با فیلم‌های وسترن و تلویزیون تکمیل می‌شد و نه با آثار امثال صادق هدایت. بنابراین تعزیه، روضه‌خوانی، سخنرانیهای مساجد، و تکیه‌ها و مراکز اجتماعات مذهبی، همراه با داستانها و نمایش‌های عامیانه، واژه‌ها و ادبیاتی را که به نزدیکترین وجه ممکن جهان‌نگری طبقات عامه مردم را بیان می‌نمودند تشکیل می‌داد. جاذبه دکتر شریعتی در ابتدا بیشتر برای جوانان و طبقات تحصیلکرده‌تر بازاری‌های شهری (ویا تازه به شهر آمده) بود و این شریعتی بود که بیشتر از هر شاعر و یا نویسنده دیگری، با شهامت تمام زبان ساده، توده‌های محروم را که وسیله خودآگاهی آنها بود به‌کار گرفت و موفق گردید تارهای حساس این مردم را به حرکت درآورد. زمانی که تکیه بر غرب به معنی همراه شدن با تمدن و فرهنگ غربی، و فرهنگ غربی نیز توأم با فساد اخلاقی قلمداد می‌شد، طبیعی بود که نجات ایران‌نه در غربگرایی مورد نظر رژیم شاه، بلکه در بازگشت به یک اسلام اصیل و ذاتی و کامل جستجو شود.

### تفکر معاصر شیعی (نویسنده آقای یان ریچارد)

پس از سالهای ۱۹۶۰ میلادی (حدود ۱۳۴۰ شمسی به بعد)، جریان‌های فکری جدید تصویری را که دولت از ترقی و عقل‌گرایی غربی به‌دست داده بود به زیر سؤال بردند. جلال آل احمد نظریه‌الیناسیون را بین روشنفکران جدید رواج داد، و از آن پس نیز مساله هویت فرهنگی توسط عده‌ای از نویسندگان مطرح گردید. بعضی از موضوعاتی که در آثار متفکرین ایرانی به چشم می‌خوردند با موضوعاتی که در تفکر معاصر عربی وجود دارد مشابه است (۱۲). ایدئولوژیهای اسلامی استدلالات مبتنی بر قرآن و یا سنت‌اسلامی را ترجیح می‌دهند - و این رجحانی است که هم در مورد خطبا و وعاظ عوام و هم در میان روشنفکران پیچیده به‌چشم می‌خورد. وقتی مطلبی با استناد به اینگونه مراجع اسلامی عرضه می‌شود با سهولت بیشتری مورد پذیرش قرار می‌گیرد. از این روی، هنگامیکه ابوالحسن بنی‌صدر با نقل قول از قرآن نشان می‌دهد که مالکیت تنها در دست

خدا است، و لذا ایران باید شرکت‌ها و مؤسسات تولیدی را که به بردگی انسانها می‌پردازند ملی نماید، این مطلب برای شنوندگان مسلمان او از استدلالی که فی‌المثل از کتاب "سرمایه" مارکس گرفته شده باشد قانع‌کننده‌تر است. ضعف ایدئولوژی‌های شیعی در این است که آنها همه جنبه تدافعی دارند - یعنی اینکه سعی می‌کنند نشان دهند که مذهبشان از قبل کلید همه مشکلات را به دست داده است. یکی از موضوعاتی که در میان بسیاری از نظریه‌پردازان عرب هم عیناً "به چشم می‌خورد (به عنوان مثال نگاه کنید به کار انور عبدالملک (۱۸) اسلام به عنوان مبنای فعالیت‌های ضدامپریالیستی است مطرح می‌شود. نظریه‌پردازان مسلمان، با علم به اینکه شعارهای اسلامی در توده‌های عمومی مردم تأثیر فراوانی دارد، و با این اعتقاد که اسلام دارای یک جنبه انقلابی می‌باشد، اسلام را با تلاش‌های ضد استعماری و ضد سلطه قدرت‌های بزرگ همراه می‌دانند. بدین ترتیب این‌امکان وجود دارد تا بتوانیم حضور تعداد معدودی جریان‌های فکری اسلامی را در این دوره بازگو کنیم، اما این نکته را نیز نباید فراموش کرد که جریان‌های فکری غیرمذهبی نیز هم‌زمان به حیات خود ادامه می‌دادند.

#### هویت ایرانی در مقابل غرب‌گرایی

غرب‌گرایی فرهنگی رو به‌تزايد حکومت پهلوی مورد تنفر طبقات عامه مردم بود، بخصوص بازاری‌ها، و نیز علمای مذهبی، که شخصیت و موقعیتشان مورد حمله قرار گرفته بود. عادات و اخلاق غرب‌گرایی از لوازم سلطه سیاسی اقتصادی غرب پنداشته می‌شد، و افکار و ایده‌های ضد غرب‌گرایی و ضد رژیم بیش از پیش به بینش شیعی توده‌های مردم تمسک می‌جست. در سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی (سالهای ۱۳۴۰ شمسی به بعد) اندیشمندان ایران بحث از دفاع در مقابل غرب‌گرایی و بازگشت به هویت فرهنگی ایرانی را آغاز نمودند. بدین منظور آنها "غرب‌زدگی" را محکوم کردند. این عکس‌العمل، در چهارچوب تلاش‌های ضد امپریالیستی مصدق، و نیز غرب‌گرایی سریع سالهای بعد از کودتای ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی)، قابل درک است. (۱۹)

در سال‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی (سالهای ۱۳۴۰ شمسی به بعد)، جلال‌آل احمد رهبر فکری نسل جدیدی از اندیشمندان ایرانی بود. او که در سال ۱۹۲۳

میلادی (۱۳۰۲ شمسی) در یک خانواده روحانی در دره طالقان در نزدیکی قزوین به دنیا آمده بود شاهد نابودی پدر خود پس از رفرم‌های ضد آخوندی رضاشاه بود. پدر او این تحمیل را که دولت بر فعالیت‌های او به عنوان یک سردفتر اعمال نفوذ و کنترل کند نپذیرفت، زیرا این سمت قبلاً "مختص به علماء بود. آل احمد، برای تامین مخارج تحصیلات خود، مجبور گردید تا از خانواده خود جدا شده و به‌کاری اشتغال ورزد. وی در سن بیست‌سالگی کمونیست شد، و آن سالهائی بود که ایران اشغال شده آستان بخرانهائی اجتماعی عظیمی بود. نفوذ احمد کسروی نیز بر روی او بسیار قوی بود (۲۰). پس از حوادث آذربایجان، او به عنوان عکس‌العمل در مقابل استالینسم از حزب توده استعفا داده، و در حالیکه به تدریس، ترجمه، و نوشتن داستانهای با موضوعات اجتماعی ادامه می‌داد، به حرکت‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی آن زمان ملحق گردید. علاوه‌براین وی یک مقاله‌نویس، مردم‌شناس، و منقد بود. در سالهای ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) او هم‌چون وجدان بیدار بسیاری از روشنفکران ایران در صحنه حضور داشت، و در همان سالها نیز مقاله‌ای کلاسیک علیه غریب‌زدگی ایرانیان نوشت. هنگامی که علماء رهبری نیروهای مخالف رژیم را در دست گرفتند او نیز مجدداً به اسلام علاقه پیدا کرد و در سال ۱۹۶۴ میلادی (۱۳۴۳ شمسی) به سفر حج رفت. آل احمد، تا هنگام مرگ خود در ماه ستامبر سال ۱۹۶۹ میلادی (شهریورماه ۱۳۴۸ شمسی)، از اسلام در مقابل سیاست در مقابل غربگرایی رژیم دفاع می‌نمود، اگرچه بازگشت او به اسلام بیشتر از آنکه جنبه مذهبی داشته باشد سیاسی بود (۲۱). او ریشه‌های فرهنگ و پیوندهای (روحی) مردم ایران را در اسلام یافته بود. احساسی که به‌صورتی جدید در آثار علی شریعتی نیز به‌چشم می‌خورد. پس از مرگ آل احمد، شریعتی آن بخش از کار او را که عبارت از بیان مواضع و اندیشه‌های اسلام در پاسخ به مقتضیات دنیای جدید بود برعهده گرفت.

در اینجا دو کتاب از آل احمد را مختصراً معرفی می‌کنم: یکی "خدمت و خیانت روشنفکران"، که کاری درزمینه جامعه‌شناسی تاریخی است و در آن مولف با توجه به خدماتی که ایرانیان تحصیل‌کرده برای ملت ایران انجام داده‌اند به قضاوت می‌نشیند (۲۲)، و دیگری کتاب "غرب‌زدگی" (۲۳)، که جزوه‌تندی است علیه این مرض وحشتناک اجتماعی که ایرانیان را از هویت خویش بیگانه نموده

و مسحور و مفتون غرب می نماید .

نظر آل احمد در مورد تشیع هم منتقدانه و هم مثبت بود . تشیعی که توسط صفویه تحمیل گردید روحیه استقلال و عدم وابستگی علماء را تخریب نموده و به تقویت جنبه مذهبی شهداء می پرداخت . محبوبیت امام دوازدهم از این رواست که او ، درجهانی که پراز بی عدالتی های غیرقابل حل و دسترسی است ، امید و پناهگاه مؤمنین می باشد . اسلام ، که توسط اختلافات و جدائی های ناشی از شیعیگری و سنی گری ، و گرهبهای متصوفه ، و حرکت های بابی - بهائی تضعیف شده ، در مقابل امپریالیسم ضربه پذیر گردیده است . ایرانیان در مقابل تصویری که از " پیشرفت " ارائه می شود سرتسلیم فرود آورده و به ساز غرب می رقصدند . آل احمد به چهره های غربگرای قرن نوزدهم ایران نظیر میرزا آقاخان کرمانی ، ملکم خان ، و طالبزاده ، حمله نموده و از شیخ فضل الله نوری ، که از چهره های سرشناس مخالف مشروطه بود ، به خاطر دفاع او از تمامیت ایران و اسلام در مقابل غرب مهاجم ، دفاع می نمود ( ۲۴ ) .

این به معنای آن نیست که آل احمد مرتجع و گذشته گرای بود . کوشش او در جهت تثبیت هویت ایران شیعی بود . آنچه که او در آن سالها ( حدود ۱۹۶۳ میلادی یا ۱۳۴۲ شمسی ) از اسلام ، که باردیگر به عنوان الگوی یک تلاش ملی علیه حکومت سلطنتی مطرح گردیده بود ، توقع داشت این بود که سیاست را به منزلتی که شایسته آن بود برساند . علماء باید از بحث ها و استدلال های پایان ناپذیر خود روی مسائل جزئی و فرعی و خارجی دست برداشته و بیشتر به مشکلات اصلی بپردازند . در این صورت است که اسلام میتواند باردیگر نقش یک ناجی را بازی کند ، همانگونه که در مورد ایرانیان در قرن هفتم میلادی بازی کرد .

انقلابی که آل احمد برپا کرد ، بعضاً " مدیون لحن اغراق آمیز او بود و وجدان بسیاری از ایرانیان را بیدار کرد . رژیم پهلوی کوشش می کرد با مسائلی که ناشی از تحول اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران بود به گونه متفاوتی برخورد نماید ، بدین ترتیب که یک مردم ناسیونالیستی دولتی را ترویج می کرد . برای ملایمتر کردن مقاومت فرهنگی مردم ، بنیادهائی برای حفظ و ارتقاء سنن ایرانی تحت سرپرستی و حمایت ملکه فرح ایجاد گردید . بعضی از روشنفکران ، این بنیادها را برای بیان نظریات خود محل فعالیت مناسبی یافته و حتی گزارشاتی نیز در زمینه این قبیل مسائل فرهنگی نوشتند که البته به دست بایگانی سپرده

می‌شد. در این بنیادها هیچکس حق نداشت که حرفی از مذهب و یا سیاست به میان آورد.

تحول به‌ظاهر متناقض آل‌احمد از سوسیالیسم به یک اسلام سیاسی در شکافهائی که بین روشنفکران پدید آمده بود به‌خوبی پیدا بود. بعضی از آنها، نظیر احسان نراقی که فردی جامعه‌شناس بود، وجهه و تفکر غیرمذهبی خود را حفظ کرده و برای اسلام تنها نقشی در هویت ملی ایران قائل بودند (۲۵). اما بعضی دیگر از روشنفکران در مطالعه عمیق تر فلسفه اسلامی جایگزینی برای غربزدگی می‌جستند. آنهائی که از همه بیشتر به راه آل احمد نزدیک بودند، مسیر مخالفت سیاسی با رژیم را در پیش گرفتند.

#### علماء در تلاش‌های سیاسی

در حالیکه بعضی از علمای روشنفکر از سیاست اجتناب نموده و به کارهای فلسفی و الهیات اشتغال داشتند، علمای دیگر به‌طور روزافزونی به موضع‌گیری‌های سیاسی آشکار پرداختند. در میان علمای سیاسی مهمترین چهره، آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی بود که پس از حوادث سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی)، که منجر به دستگیر و زندانی شدن و سپس تبعید او گردید، و بخصوص در سال‌های انقلاب (۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ میلادی برابر با ۱۳۵۷ شمسی)، از چهره‌های سیاسی طراز اول محسوب می‌شد. در سال‌های قبل از ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی)، تنها شخصیت محکم و فکر انتقادی او بود که ممکن بود کسی را به این باور سوق دهد که روزی او یک آیت‌الله صاحب‌منصب خواهد گردید.

خمینی در سال ۱۹۰۲ میلادی (۱۲۸۱ شمسی) در خمین (بین اصفهان و اراک) در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. پدر بزرگ او در کشمیر به کار تجارت اشتغال داشت (و به همین جهت هم محمدرضا شاه ایشان را متهم می‌کرد که تبعه هند و حقوق بگير انگلیسی‌ها است). پدر او، به هنگامیکه امام به سن ۵ ماهگی هم نرسیده بود، توسط یکی از ملاکین به قتل رسید، و لذا تربیت او را مادرش برعهده گرفت. خمینی تحصیلات مقدماتی را نزد برادر بزرگش آیت‌الله پسندیده که اکنون در قم زندگی می‌کند فراگرفت. در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۸ شمسی) او به شهر سلطان‌آباد (اراک) رفته و از شاگردان آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی گردید و سال بعد هم به همراه ایشان به قم رفت. در سال ۱۹۲۷ میلادی



(۱۳۰۶ شمسی) ، پس از اتمام تحصیلات مقدماتی حوزه ، به شرکت در درس آیت‌الله حائری ادامه داده و پس از فوت ایشان در سال ۱۹۳۶ میلادی (۱۳۱۵ شمسی) از مجتهدین صاحب احترام حوزه گردید . در سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) وی با دختر یکی از آیت‌الله‌های ثروتمند تهران ، میرزا محمد ثقفی ، که آینده درخشانی را برای این "ملای روستائی" پیش بینی می‌نمود ، ازدواج کرد . خمینی دو پسر داشت که هر دونیز به سلک روحانیت در آمدند - یکی مصطفی ، که احتمالاً "به‌وسیله ساواک در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ شمسی) در نجف درگذشت ، و دیگری احمد که همواره پدر خود را همراهی می‌کند . او همچنین صاحب سه دختر است .

خمینی ، اول‌بار در سال ۱۹۴۴ میلادی (۱۳۲۳ شمسی) ، انتقادی را علیه حکومت پهلوی به‌چاپ رسانید : او در نامه سرگشاده‌ای که خطاب به علماء نوشت از ایشان درخواست نمود که در جهت مقابله با فساد و هرزگی زندگی عمومی مردم ، و بخصوص به منظور عکس‌العمل نشان دادن در مقابل "فردماجراجویی از تبریز که بناحق بدین شما حمله می‌کند" ، باید با یکدیگر متحد شوند : مسلماً "منظور او از این فرد ماجراجو احمد کسروی بود که یک چهره روشنفکر و ضد روحانیت بود (۲۶) . خمینی در کتاب "کشف‌الاسرار" که در سال ۱۹۴۴ میلادی منتشر کرد به شدت به‌کتاب "اسرار هزارساله" که توسط یکی از شاگردان کسروی به‌نام حکمی‌زاده نوشته شده بود حمله می‌کند . در این کتاب خمینی می‌گوید که او جواب نویسنده‌ای را می‌دهد (بدون ذکر نام آن نویسنده) که با حمله به علماء به کشور خود خیانت کرده است . "ما باید درک کنیم که نوشته‌هایی که به رهبران مذهبی حمله می‌کنند بخرابی مملکت و از بین بردن استقلال آن کمک می‌کنند" (۲۷) . کتاب "کشف‌الاسرار" شامل شش بخش است : (۱) توحید ، (۲) امامت ، (۳) نقش علماء ، (۴) دولت ، (۵) قانون ، و (۶) حدیث ، که در جای‌جای آن خمینی به نقل اقوال نویسنده موردنظر پرداخته ، و ضمن رد نمودن و پاسخ دادن به آن ، نظریات خویش را بیان می‌کند .

هرجا که مناسب به نظر می‌رسد ، او به‌طور بی‌رحمانه‌ای به رضاشاه ، که در چشم او به عنوان دشمن مذهب قلمداد می‌شود ، حمله می‌کند . در این کتاب طرح یک حکومت اسلامی ، که تحت نفوذ مجتهدین باشد ، عرضه گردیده است . همچنین ، مجلس مؤسسان سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴ شمسی) ، که تحت فشار سرنیزه

برای انتصاب شاه جدید یعنی رضاخان تشکیل گردیده بود، و مجلس شورای ملی که فقط برای تدوین و تحمیل قوانین اروپائی تشکیل گردیده و مناسب حال ایران نیست، مورد انتقاد قرار می‌گیرند. به نظر خمینی، تنها حاکمی که می‌تواند با قسط بر ایران حکومت کند کسی است که از طرف مجتهدین باتقوا و آشنا به احکام الهی بدون توجه به هواها و فشارهای نفسانی انتخاب شود. سلطنت را باید منکوب کرد زیرا که "به‌غیر از سلطنت خدا، همه سلطنت‌های دیگر مخالف منافع مردم و مستضعفین می‌باشد، و سوی قانون الهی، همه قوانین دیگر پوچ و بی‌فایده‌ماند. حکومتی که مبتنی بر قوانین اسلامی بوده، و توسط فقهای مذهبی کنترل شود، بر تمام حکومت‌های ناحق دنیا رجحان خواهد داشت" (۲۸). از طرف دیگر، به‌نظر می‌رسد که در بعضی قسمتهای دیگر از این کتاب، سلطنت به‌صورت محدود پذیرفته شده است.

یکی از صاحب‌نظران می‌گوید که در سال‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۰ شمسی)، خمینی یک "دوره سکوت" را پشت سر می‌گذاشت که در آن بیشتر به کار تدریس طلبه‌ها مشغول بوده و یکی از شاگردان اصلی و محارم بزرگترین مرجع وقت، آیت‌الله بروجردی (که فردی محافظه‌کار بوده و در سال ۱۹۶۱ میلادی - ۱۳۴۰ شمسی، وفات نمود) گردید (۲۹). در حدود سالهای ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) درس اخلاقی که توسط خمینی در مدرسه فیضیه قم تدریس می‌گردید به‌طور روزافزونی شاگردان بیشتری را به‌خود جلب می‌نمود. خمینی، از اینکه به‌شیوه سنتی از روی منبر سخنرانی کند ابا داشت و به‌جای آن در یک گوشه اطاق روی زمین می‌نشست و مستمعین خود را، با انتقادهائی که از سیاست‌های حکومت می‌نمود به‌هیجان می‌آورد. در نهایت امر او به‌عنوان یکی از جانشینان آیت‌الله بروجردی در زمینه مرجعیت درآمد، اگرچه در آن سالها، ۱۹۶۳ - ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۲ - ۱۳۴۰ شمسی)، آیت‌الله‌های دیگری نیز بودند که از او مهم‌تر به حساب می‌آمدند. در سال ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) خمینی حمله مستقیم خود را علیه رژیم پهلوی آغاز نمود. حتی تبعید او به‌نجف هم در خلال سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ شمسی) که پس از برخوردهای شدید او با رژیم در سال‌های ۱۹۶۴ - ۱۹۶۳ (۱۳۴۲ - ۱۳۴۱ شمسی) و سخنرانی علیه شاه، امپریالیسم، و صهیونیسم صورت گرفت از فعالیت‌های او علیه حکومت کم‌نکرده و اعلامیه‌ها و نوارهای او در این‌مورد، از طریق ایرانیانی که به قصد

زیارت به شهرهای مذهبی عراق می‌رفتند، به ایران آورده شده و تکثیر و توزیع می‌گردید. در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ شمسی)، هنگامی که شاه سرگرم برگزاری جشنهای شاهنشاهی در تخت جمشید بود، او از علمای مذهبی دعوت کرد تا حکومت را به‌خاطر وجود ترور سیاسی و ائتلاف سرمایه‌های مملکتی محکوم نمایند. با توجه به اینکه خیلی از مخالفین مذهبی شاه خواهان اصلاحاتی در چهارچوب قانون اساسی بودند، امتناع خمینی از هرگونه مصالحه با شاه و رژیم پهلوی خود یک انقلاب و تحول مهم به حساب می‌آمد.

در همین ایام کتاب "حکومت اسلامی"، که از روی یادداشت‌های طلبه‌ها از درس‌های خمینی در نجف تهیه گردیده بود، منتشر شد که در آن سه‌نظر مهم عنوان شده بود:

۱- اینکه سلطنت به‌طور اساسی و بنیادی محکوم است. او (خمینی) می‌گوید که شخص حضرت رسول (ص) از امپراطور روم و شاه ساسانی خواست که از قدرت حکومت شاهنشاهی و نامشروع خود دست بردارند. اسلام موفق گردید که حتی از طریق جنگ حکومت عادلانه را برپا نماید. در جنگ امام حسین (ع)، که به منظور حفظ اسلام از سقوط به دامن حکومت سلطنتی بود، او به‌فوز شهادت نائل آمد. بنابراین "اسلام سلطنت و ولایتعهدی ندارد" (۳۰).

۲- قوانین اسلام، در قرآن مجید و سنت پیامبر، "همه دستورات و احکامی را که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد" شامل می‌شود (۳۱). این قوانین عادلانه است. آنها از منافع مستضعفین و محرومین در مقابل قوانین ظلم و جور حمایت می‌کند. در اسلام قدرت مقننه و اختیار نشریح بها به خداوند متعال اختصاص دارد (۳۲). از این جهت است که در یک حکومت اسلامی باید به‌عوض "مجلس قانون‌گذاری" مجلسی برای پیاده کردن احکام اسلامی داشت. جامعه اسلامی، برای پیاده کردن این قوانین، و جلوگیری از انحرافات، نیازمند به وجود رسول اکرم (ص) و ائمه گرامی (ع) بود. آنها یگانه کسانی هستند که قانون را به‌طور کامل دانسته و معصوم می‌باشند. پس از آنها این وظیفه فقهای اسلامی است که حکومت کنند. "حاکمیت باید رسماً" به فقها تعلق گیرد" (۳۳).

۳- اسلام، به‌واسطه مرام‌های انحرافی که در ایران به‌وسیله قدرتهای امپریالیستی تشویق می‌شوند نظیر مرام‌های مادیگری، مسیحیت، صهیونیسم، در معرض خطر جدی است. علماء وظیفه دارند که اسلام را از انحرافات پاک

نموده و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی پیام الهی قرآن را بر مردم عرضه کنند. اسلام را باید، بخصوص بین طبقه تحصیلکرده و دانشگاهی، معرفی کرد (۳۴). در بین علماء تعداد زیادی از عوامل ساواکی و یا آخوندهای درباری وجود دارد. باید عمده آنها را پاره نموده و محیط مذهبی را از لوث وجودشان پاک کرد. تنها کسانی که جنود الهی هستند باید در لباس روحانیت باقی مانده و به خدمت در حکومت اسلامی بپردازند. ما باید تمام پیوندهای خود با رژیم طاغوتی شاه را قطع نمائیم.

در متن دیگری به نام "جهاد اکبر"، خمینی علمای حوزه علمیه را مخاطب قرار داده و آنها را ترغیب می‌کند که رفتار خود را اصلاح کنند تا اینکه برای مردم و جامعه نمونه باشند. آنها پیشقراولان "حزب‌الله" هستند (۳۵).

آیت‌الله خمینی مرجع تقلید منحصر به فرد نبوده، و رهبری بلامنازعی که او در جریان انقلاب کسب کرد موجب زوال تفکرات سیاسی سایر مراجع تقلید نگردید. در میان مشهورترین آیت‌الله‌هائی که در جریان انقلاب و ایدئولوژی آن نقش هائی متفاوت با آیت‌الله خمینی بازی کردند می‌توان از آیت‌الله شریعتمداری در قم، که در میان هم شهریان خود در آذربایجان و نیز در خراسان نفوذ فراوانی داشت، و از آیت‌الله طالقانی در تهران، که بخصوص در میان جوامع آزادیخواه و مترقی نفوذ داشت، نام برد.

شریعتمداری، که چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن یک فرد میان‌رویی و طرفدار قانون‌اساسی بود، به صورت رهبر کسان زیادی که نمی‌توانستند از خمینی تبعیت کنند درآمد. او در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) در تبریز متولد گردیده و پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود در سن نوزده سالگی به قم، که به تازگی شیخ عبدالکریم حائری یزدی به آنجا آمده و تدریس الهیات مذهبی را سروسامانی داده بود، رفت و از طلبه‌های همدوره خمینی بوده و به مقام اجتهاد رسید. در حدود سال ۱۹۳۵ میلادی (۱۳۱۴ شمسی) به شهر مذهبی نجف رفته و تحصیلات عالی دینی خود را در آنجا دنبال نمود. سپس در حدود پانزده سال در شهر تبریز به تدریس علوم دینی پرداخته و در زمان پیشه‌وری و اعلام حکومت خودمختار و طرفدار روسیه در آذربایجان در سال ۱۹۴۶ میلادی (۱۳۲۵ شمسی) نیز در آن شهر بود. وی که توسط آیت‌الله بروجردی برای تدریس در حوزه علمیه قم دعوت شده بود از آن پس ضمن حفظ پیوندهای

خود با آذربایجان، در قم اقامت گزید ۱۷. در خلال قیام‌های سالهای ۱۹۶۳-۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۳-۱۳۴۱ شمسی) شریعتمداری نقش عمده‌ای را بازی نمود. این امر تقریباً "مورد اتفاق همگانی است که وقتی رژیم جان خمینی را تهدید کرد، این آیت‌الله شریعتمداری بود که به کمک تنی چند از علماء جان ایشان را نجات داد ۱۸

انقلاب اسلامی چهره سنگ‌رای شریعتمداری را ظاهر نمود. او، بدون اینکه از خمینی کاملاً "جدا شود، فاصله خود را حفظ نمود. در اوایل انقلاب او از اعتراضات و قیام همگانی مردم علیه دیکتاتوری خشن شاه حمایت می‌کرد و در آغاز، مثل بسیاری دیگر، خواهان اجرای دقیق قانون اساسی مشروطه، که در امور قانونگزاری برای یک کمیته پنج‌نفری از مجتهدین حق و تو پیش‌بینی کرده بود، گردید. بدین ترتیب او نشان داد که برخلاف خمینی، بایک حکومت مشروطه سلطنتی که در آن مجتهدین نیز در قدرت سهیم باشند مخالفتی ندارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، وی، درحالی‌که از قبول هرگونه سمت رسمی سرباز زد، جریان‌های مختلفی را به دور خود جمع نمود لیبرال میانه‌رو، و محافظه‌کار: تجار بازار که از کسادی کار ناخشنود بودند، و بالاخره محلی‌های خودمختار طلب آذربایجان. حزب اصلی منطقه آذربایجان به نام "حزب جمهوریخواه مردم آذربایجان" از نام او استفاده می‌جست، اما او با احتیاط تر از آن بود که از آنها به‌طور کامل حمایت نماید. حتی پس از شورشهای تبریز در ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ (حدود آذرماه ۱۳۵۸ شمسی) به گوشه‌گیری و انزوای خود خواستهای تن درداد. او معتقد بود که علماء باید از دخالت مستقیم در امر سیاست اجتناب کنند، و در این انزوای سیاسی وفاداری خود را به آن اعتقاد نشان داد.

شریعتمداری، با وجودیکه هیچوقت به انتشار کتابی که در آن افکار مذهبی

---

۱۷- زمان تالیف کتاب سال ۱۹۸۰ میلادی در حدود یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی است.

۱۸- منظور مؤلف مهاجرت گروه کثیری از علما در آن تاریخ به تهران است که در میان ایشان آیت‌اله میلانی نیز وجود داشت. تهدید رژیم و منظور از این کار دقیقاً "مشخص نیست اگرچه شایعاتی در همان زمان وجود داشت.

خود را به‌طور منضبط بیان کند مبادرت نورزید، اما این افکار را کم‌وبیش در مصاحبه‌هایی که انجام می‌داد ابراز می‌داشت. او می‌گفت که در یک حکومت اسلامی، امر سلطنت از قبل محکوم نیست، اگرچه بی‌عدالتی‌های رژیم پهلوی و سرسپردگی‌اش به‌غرب مشروعیت آن رژیم را از میان برداشته است. شریعتمداری خیلی از مسلمانان انقلابی را به جهت بکارگرفتن هروسيله‌ای (نظیر مشروطه، انقلاب) به‌خاطر رسیدن به هدف خودشان سرزنش می‌کند. وی که روی سخنش با بعضی از این "انقلابیون اسلامی" است، می‌پرسد: آیا این صحیح است که ما از چه‌گورا<sup>۱۹</sup> بیشتر از امام حسن (ع) تجلیل به‌عمل آوریم؟ او از خودش در مقابل این اتهام که یک‌فرد اصلاح‌طلب می‌باشد دفاع کرده و می‌گوید: ملاک عمل سیاسی مارکسیسم و یا سوسیالیسم نیست، و بلکه میزان اسلام است، و ما می‌توانیم بگوئیم که اگر شخص رسول اکرم (ص) در بعضی از مسائل انقلابی عمل می‌کرد، در مسائل دیگر (نظیر مبارزه علیه بردگی، علیه رباخواری، و غیره) ایشان نیز "اصلاح‌طلب" بود.

شریعتمداری، با شخصیت زیرک و فریبنده خود و حوصله‌ای که در پاسخ‌دادن به همه سؤالات به خرج می‌دهد، نقطه مقابل خمینی است. ما وارد جنگ قدرت این دو رهبر مذهبی، که مواضعشان غالباً متفاوت می‌باشد، نمی‌شویم. در حالیکه واقعاً خمینی، فرد مبدعی است و مذهب‌را به‌تمامی در حول وحوش سیاست متجلی می‌نماید، شریعتمداری، که روحانی بسیار باسوادی است، برحفظ مواضع سنتی شیعه تمرکز می‌نماید. بعضی افراد می‌گویند که دعوای این دونفر ساختگی بوده و پوششی بریک اتحاد و پیوند زیربنائی است، و این اختلاف نظرها و مواضع برای این است که به همه ایرانیان اجازه دهد که از یکی از رهبران مذهبی مشهور تبعیت کنند. اما ممکن است علت اینکه شریعتمداری کلیه افراد محافظه‌کار و میانه‌رو را به‌دور خود جمع نموده مبین جدائی و افتراق بین دو جناح از روحانیت باشد، یکی روحانیون طراز اولی که برای آنان انقلاب، اگرچه احترام و قدرت به ارمغان آورده، می‌تواند یک تهدید اجتماعی بوده باشد، و دیگر روحانیون سطح پائین‌تری که تمایلات و گرایش‌های مردمی داشته و در اطراف خمینی جمع شده‌اند. گروه اول، برای دفاع از قدرت متزلزل خود، به‌تمامیت و دست‌نخورده ماندن عقاید مذهبی توسل جسته است. آنطوریکه گزارش می‌شود،

19. *Che Guevera*

چندین نفر از آیت‌الله‌های طراز اول با خمینی توافق نداشته و به شریعتمداری نزدیک‌تر می‌باشند. شریعتمداری از سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ شمسی) تحت فشار مجبور به سکوت گردیده و طبق اخبار واصله از اوایل سال ۱۹۸۱ (اواخر ۱۳۶۰) در خانه خود تحت نظر می‌باشد.

یکی دیگر از آیت‌الله‌هایی که در حرکت سیاسی اسلامی بسیار مشهور بود، ولو که از خمینی قدرت کمتری می‌داشت، آیت‌الله سید محمود طالقانی می‌باشد که در ماه سپتامبر سال ۱۹۷۹ میلادی (شهریور ماه ۱۳۵۸ شمسی) از دنیا رحلت نمود. او از اوایل دهه سالهای ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۰ شمسی) یکی از رهبران برجسته فکری مخالفین مذهبی شاه بود. او شخصاً در نزاع سیاسی با شاه وارد گردیده و سالهای زیادی را در زندان و یا تبعید در داخل کشور به سر برد. طالقانی که در سال ۱۹۱۰ میلادی (۱۲۸۹ شمسی) در شهر طالقان به دنیا آمده بود تحصیلات مذهبی خویش را در شهر مذهبی قم به پایان برد. در سال ۱۹۳۸ میلادی (۱۳۱۷ شمسی) به کار تدریس علوم دینی در مدرسه دینی سپهسالار در تهران مشغول شد و در سال بعد (۱۹۳۹ میلادی ۱۳۱۸ شمسی) به جرم مخالفت با سیاست‌های مذهبی رضاشاه به مدت شش ماه زندانی گردید. او به همراه مهدی بازرگان و یدالله سحابی، به نفع مصدق فعالیت نمود و پس از کودتای سال ۱۹۵۳ میلادی (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی) به جرم مخفی کردن نواب صفوی، رهبر فدائیان اسلام در خانه خود، دستگیر گردید. در خلال سالهای ۱۹۶۰ میلادی (دهه ۱۳۴۰ شمسی) او چندین بار زندانی شد، که بیشتر به خاطر درخواست اجرای کامل قانون اساسی و یا همکاری با بازرگان و سحابی در نهضت آزادی ایران بود و در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰ شمسی) به منطقه جنوب شرقی ایران تبعید گردید. در اواسط سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) نیز بار دیگر به جرم حمایت از چریکهای چپ‌گرای مسلمان - مجاهدین دستگیر و زندانی شد که سرانجام چند ماه قبل از پیروزی انقلاب در اوایل ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ میلادی (آبان ماه ۱۳۵۸ شمسی) در اثر فشار مردم از زندان آزاد گردید.

طالقانی، در جریان انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹-۱۹۷۸ (۱۳۵۷ شمسی) نقش چشمگیری بازی نمود. بدین ترتیب که او حلقه پیوند بین گروههای غیرمذهبی نظیر جبهه ملی و گروههای مذهبی بود. همچنین، در بحران‌های متعددی که

برای رژیم جدید اسلامی پیش می‌آمد، طالقانی نقش مشابه‌چشمگیری داشت. علاوه بر این، او از طرف آیت‌الله خمینی ماموریت یافت که امامت نماز جمعه، که از رمضان سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) در محوطه دانشگاه تهران برگزار می‌گردید را برعهده گیرد. او که در میان علماء بسیار تنها و منفرد بود شاید یکی از محبوبترین و مشهورترین آنها نیز بود، بطوریکه در انتخابات مجلس خیرگان در سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۸ شمسی) به مراتب بیشتر از دیگران رای آورد. او، که در اثر سالها مرارت و سختی سلامتی خود را دست داده بود، سرانجام در روز دهم سپتامبر سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۹ شهریور ۱۳۵۸ شمسی) در اثر سکنه قلبی از دنیا رفت.

آیت‌الله طالقانی یکی از آزادیخواه‌ترین و مترقی‌ترین علمای مذهبی ایران به‌نظر می‌رسید. اقلیت‌های سنی برای انجام درخواستهای خود به او مراجعه می‌کردند، بهمان‌گونه که گروه‌های چپ اینکار را می‌کردند، زیرا می‌دانستند که آیت‌الله طالقانی از آنها حسن استقبال نموده و تلاش‌های مشترکشان علیه شاه و ساواک را از خاطر نخواهد برد. احتمالاً "توقف‌های طولانی او در زندان با گروه‌های مخالف غیرمذهبی کمک می‌کرد تا آنها را درک کند. در ماه‌های آخر عمر خود، به‌غیر از یک جمله که در آخر گفت، او به خلاف پاره‌ای مواضع قلبی خود، از هرگونه اظهارنظری که مخالف سیاست‌های خمینی باشد خودداری می‌کرد (۲۶).

در میان آثار طالقانی می‌توان از تفسیر قران و نهج‌البلاغه (مجموعه خطبه‌ها، مواعظ، و نامه‌های حضرت علی (ع)) نام برد. طالقانی نظریات خود را به سبک ساده و روان، و در چهارچوب نظریات سنتی، بیان می‌کرد (۲۷). کار نسبتاً ابتکاری او در مورد مسائل اجتماعی - اقتصادی است که در سال ۱۹۵۵ میلادی (۱۳۳۴ شمسی) او به ویرایش، و اضافه کردن مقدمه و پی‌نوشت‌هایی بر رساله‌ای سیاسی از آیت‌الله نائینی دست زد. در مقدمه مذکور، با استفاده از استدلال‌ات نائینی، طالقانی می‌گوید که مذهب همواره تهدیدی علیه دیکتاتورها، که با در دست گرفتن تمام قدرتها از خود بتی می‌سازند، بوده است. توحید، در تلاش علیه اینگونه بت‌پرستی‌ها، مردم را از بندگی سلاطین نجات داده و آنها را تنها به تسلیم در برابر خدا وامی‌دارد، خدائی که حقیقت، عدالت، و حکمت محض است. حکومت کردن بر مردم بر حق (۱) خدا، (۲) احکام الهی، (۳) پیامبران



وامان که افکار و نیروی روحی شان در خدمت احکام الهی بوده و داعیه سلطنت و عنوان ندارند، و بالاخره حق (۴) علماء و مومنین عادل می باشد. کوشش های مردم در جهت حکومت کردن بر خودشان، نظیر انقلاب مشروطه، دموکراسی، و سوسیالیسم، چنانچه افراد ببینند که چنان هدفی به دنبال آن می باشد، می تواند قدم هایی در جهت توحید قلمداد شود. با توجه به مطالب کتاب نائینی، مردم باید به کوشش های خود در زمینه بهبود رژیم هایی که بر آنها حکومت می کنند و مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری ادامه دهند (۳۸).

در کتاب دیگری به نام "اسلام و مالکیت، در مقایسه با نظام های اقتصادی غرب"، طالقانی قدرت تجزیه و تحلیل خود را به نمایش می گذارد. این کتاب پاسخی به مشکلات زمان می باشد که در یک چهارچوب تاریخی عرضه گردیده است (۳۹). مباحث این کتاب به ترتیب عبارتند از:

۱. تحول امر مالکیت از صدر تاریخ بشر، تقسیم کار، مبادله، پول، قوانین مربوطه، و جامعه ایده آل، اولین نظریه های اقتصادی، و انقلاب صنعتی.
۲. ظهور قدرت کارگران: در اینجا او به بررسی مارکسیسم، مبارزه طبقاتی، صور افراطی سرمایه داری، دیکتاتوری پرولتاریا، و جامعه بدون طبقه می پردازد. او از مارکسیسم به عنوان مکتبی که دچار ساده اندیشی است انتقاد می نماید، زیرا که فکر اصلی مارکسیسم این است که می توان با قائل شدن به امتیازات خاصی برای حکومت کارگران و نفی متافیزیک بی عدالتی ها را از میان برداشت. او این زیاده روی ها را در چهارچوب مبارزات مارکسیسم علیه سرمایه داری شرح می دهد.
۳. اقتصاد در پرتو ایمان: اعتقاد به معاد به تفکر اسلامی یک بینش فراتاریخی اقتصادی به دست می دهد، قانون گذار هم باید اهداف معنوی را در نظر داشته و هم اینکه خود را از تعلق طبقاتی بر حذر دارد. قوانین بشری (عرف) ناقص بوده، و محدود به تاریخ، و تغییر پذیر می باشند. آنها به سادگی به وسیله یک قدرت استبدادی قابل تحریف می باشد و قابل نفوذ توسط تمایلات و هواهای نفسانی بوده، و بساید با زور و فشار پیاده شوند. تنها اسلام است که یک قانون کامل عرضه می کند- زیرا تعقل را تشویق می کند که تابه جای کجروی مسیر خدائی تعقیب شود. انسان ها را از بردگی رسوم بشری نجات داده، به همه می آموزد که نیک را از بد تشخیص داده، و از انسانی که تحت سیطره تمایلات خود می باشد کسی را می سازد که کنترل خویش را در دست دارد. به جهت این ویژگی های

تخصصی قانون اسلامی (فقه) برای همه مردم قابل دسترسی نبوده و تنها مجتهدین می‌توانند راجع به کاربرد آن اظهار نظر نمایند.

۴. مبانی اقتصادی اسلام و ریشه دستورات آن: خداوند مالک مطلق همه آنچه به ما سپرده شده است می‌باشد. این نظر نقطه مقابل کاپیتالیسم است که در آن مالکیت مطلقاً آزاد می‌باشد، و نیز مقابل سوسیالیسم که در آن مالکیت فردی مجاز نمی‌باشد. این دو افراط و تفریط موجب بردگی افراد بشر می‌شود. مؤلف این اصل کلی را برای تجزیه و تحلیل نظام مالکیت زمین و وقف به‌کار می‌گیرد. در اسلام، قبل از آنکه غربی‌ها بیایند، نظام فئودالیسم (تیول‌داری) هرگز به صورت بادوام ریشه نندوانید. در اسلام مالکیت زمین هرگز مطلق نبوده، و زمین در اختیار کسی که آن را کشت می‌کند قرار می‌گیرد.

۵. پول و مشکلات اقتصادی مربوط به آن: بهره پول (ربا) کاپیتالیسم را به وجود آورده است. اسلام رباخواری را ممنوع می‌کند، اما در عوض تجارت را، که به توزیع سرمایه‌ها می‌انجامد، تشویق می‌نماید. طالقانی، با استفاده از یک شعار سوسیالیستی، اظهار می‌دارد که: هرکس باید از دیگری به اندازه توان او کار کشیده، و به اندازه نیازش در اختیارش بگذارد.

۶. ویژگی‌های خاص اقتصاد اسلامی: طالقانی روی آزادی فعالیت‌های اقتصادی، و تولید و توزیع محصولات در اسلام اصرار می‌ورزد. منابع طبیعی نیز متعلق به کسانی است که آنها را بارور می‌کنند. اما محدودیت‌هایی وجود دارد، که کنترل آنها به وسیله دولت می‌باشد (این امر، خصوصاً در مورد منابع معدنی مصداق دارد).

۷. اختلافات طبقاتی، امتیازها، و منشاء آنها: امتیازات طبقاتی الزاماً در رابطه با پول نیستند؛ که مثال آن را از طبقات نظامی شاهد می‌آورد. اسلام، درحالی‌که تفاوت‌های بین افراد بشر را قبول دارد، امتیازاتی را که به وسیله رژیم‌های سلطنتی به وجود آمده است رد می‌نماید. طالقانی، تاریخچه و نقدی بر "اعلامیه فرانسوی حقوق بشر"، که رباکارانه توسط همان کسانی که مرتباً آن را زیر پا می‌گذارند حمایت می‌شود، به دست می‌دهد. مصونیت اصل مالکیت در را به روی همه سوء استفاده‌های سرمایه‌داری باز می‌کند.

نکته قابل توجه عبارتی است که در آن طالقانی، با علم به صدماتی که وجود یک طبقه روحانی می‌تواند در بعضی از جوامع به وجود آورد، قاطعانه

اظهار می‌دارد که چنین چیزی در اسلام وجود نداشته، علماء مذهبی امتیاز خاصی بر سایر افراد ندارند و در نتیجه باید، مثل روزهای نخستین، در مجامع و گردهمایی‌ها در سطح بقیه‌افراد بنشینند. بهر صورت، همانطوریکه متذکر شدیم، این تنها مجتهدین هستند که می‌توانند احکام اسلام را به‌طور صحیح تفسیر کنند. مجتهد را می‌توان از روی عدالت و قدرت تفسیر احکامش شناخت، اما خود او با تاکیدی بیش از دیگران، در مقابل قانون با سایرین مساوی است (۴۰). طالقانی یکی از چند نفر اندیشمندانی بود که به نفع غیرمتمرکز نمودن نقش مرجع تقلید مطلب نوشته و خواستار آن شده بود که یک شورای فقاہت مرکب از لایق‌ترین علمای مناطق مختلف کشور تشکیل شود (۴۱).

طالقانی در چهارچوب ساختار تفکرات کلامی خویش محور باقی ماند. تماس او با غرب و نظام‌های ایدئولوژیک جدید غیرمستقیم بوده، و به بحث پیرامون بعضی از مسائل اساسی اقتصاد نمی‌پردازد؛ مسائل مالیاتها، ملی‌کردن‌ها، سیستم بانکداری، و از این قبیل. در هر صورت، توسل او به اخلاقیات اسلامی دارای جنبه‌های مترقی بوده و از جمله شامل توجهی به مسائل اجتماعی می‌باشد. این مطلب می‌تواند ما را در فهم علت شهرت او در بین گروه‌های اسلامی چپ، نظیر مجاهدین خلق، کمک کند.

آیت‌الله‌های دیگر، در کتب و یا مطبوعات، نظرات گوناگونی در مورد دموکراسی و مشکلات سیاسی ابراز داشته‌اند. یک گروه بزرگ و قدرتمند محافظه‌کار نیز وجود دارد که نوشته‌های ایشان هرگونه تمایلات ترقی‌خواهانه و یا اصلاح‌طلبانه را دفع نموده و به معارضه با کمونیسم و بی‌دینی هردو می‌پردازد.

متفکرین غیر روحانی سیاسی - مذهبی شیعه

اصیل‌ترین متفکرین اسلامی آنهایی هستند که سابقه تعلیماتی علمای سنتی را نداشته، و از نظر تحصیلاتی تماس‌هایی با غرب داشته‌اند، که همین امر به آنها امکان می‌دهد که به‌طور آشکار، و با واژه‌های جدید و تازه‌ای، از آنچه با آن مخالفند انتقاد نموده و به‌تنبیین یک ایدئولوژی اسلامی جدید بپردازند. در اینجا سه نفر از این گروه متفکرین را مورد بحث قرار می‌دهیم: مهدی بازرگان، علی شریعتی، و ابولحسن بنی‌صدر.

طرف صحبت بازرگان بیشتر طبقات متوسط، تجار، و کارمندان جزء می‌باشند،

در حالیکه شریعتی و بنی صدر به عنوان نظریه پردازان روشنفکران جوان و انقلابی شناخته شده‌اند. هر سه نفر می‌گویند که اسلام مخالف پیشرفت و ترقی نبوده و در گرایش مثبت خود به سمت علوم و فنون جدید در مقابل ایدئولوژی‌های مادی حرف و سخن دارد. نکاتی که علمای سنتی قادر به نشان دادن آن نیستند.

مهدی بازرگان یکی از مهمترین رهبران سیاسی-مذهبی انقلاب بود. او، از سالهای ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۵ شمسی) تا زمان انقلاب، چهره جدیدی از اسلام ارائه داد. وی از علمای سنتگرای، از اینکه خود را در یک سلسله مسائل جزئی نظری غرق کرده‌اند، انتقاد نمود. بازرگان از سابقه مهندسی و استادی دانشگاه خود برای اینکه نشان دهد اسلام با پیشرفتهای علمی و فنی موافق است استفاده نمود. او می‌گفت که اسلام مکتب پراگماتیک و عملگرائی است که قابل تطبیق با دنیای جدید می‌باشد. بازرگان سعی کرد که به ایدئولوژی‌های غیرمذهبی، با استفاده از زبان خود آنها، پاسخ گوید (۴۲).

بازرگان، که در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ شمسی) در خانواده‌ایکی از تجار بازار تبریز به دنیا آمده بود، تحصیلات خود را در دانشکده مرکزی پاریس به اتمام رسانید (۴۳). پس از مراجعت به ایران در سال ۱۹۳۶ میلادی (۱۳۱۵ شمسی) ابتدا به کار در بانک ملی و سپس به تدریس ترمودینامیک در دانشگاه تهران پرداخت. پس از جنگ جهانی دوم از همکاران نزدیک مصدق گردیده و در سال ۱۹۵۱ میلادی (۱۳۳۰ شمسی) از طرف مصدق به عنوان رئیس کمیته ملی کردن نفت انتخاب گردید. بازرگان پس از سقوط دکتر مصدق، به نهضت مقاومت که در آن زمان یک تشکیلات مخفی بود پیوست. در سال ۱۹۶۱ میلادی (۱۳۴۰ شمسی)، به همراه طالقانی و یدالله سجایی، نهضت آزادی ایران را پایه‌گذاری کرد که بعدها غیرقانونی اعلام شد و هر سه نفر را به زندان کشانید. اما زندان بازرگان را ساکت نکرد. او که یک سخنران خستگی ناپذیر می‌باشد، همچنین به نوشتن رساله‌هایی پرداخت که در آنها اسلام را به صورت جدیدی عرضه می‌نمود، و از واژه‌ها و مثالهای جدیدی که از فرهنگ و تکنولوژی معاصر گرفته شده بود استفاده می‌کرد.

یکی از موضوعاتی که در نوشته‌های بازرگان به چشم می‌خورد امتناع او از جدا نمودن مسائل مذهبی از غیرمذهبی (و یا دنیوی) است. به اعتقاد او این جدائی از اجزاء تفکر و فرهنگ مسیحی غرب می‌باشد که در جوامع اسلامی عقب مانده

یافت می‌شود، جوامعی که فلاسفه و علمای الهی آنها از این دنیا روی‌گردان بوده، و آن را به مردم پست واگذاشته و خود به بازی با لفاظ مشغولند (۴۴). در نظر بازرگان مرزی بین دین و سیاست وجود ندارد. مذهب باید کنترل‌کننده و الهام‌بخش سیاست باشد، و نه برعکس. او از تثلیث ابداعی شاه تحت عنوان "خدا - شاه - میهن"، که در آن شاه جایگاه اصلی و مرکزی را اشغال می‌نماید، انتقاد می‌کند (۴۵) و می‌گوید که مذهب باید اهداف و اصول سیاست را تعیین کند، و تعیین وسایل و ابزار کار برعهده افراد بشر است.

موضع بازرگان نسبت به غرب مجموعه‌ای از تحسین و تنفر می‌باشد. او غرب را به عنوان نمونه تمدن علمی و تکنیکی می‌بیند و نیز جایی که دارای اصول اجتماعی و سیاسی است آه که در آن ایمان راه ندارد، نظیر دموکراسی، حقوق بشر، و اومانسیم. او می‌گوید اروپائی‌ها، برعکس بورژواهای غرب‌زده ایران، به مذهب بی‌احترامی نمی‌کنند اما بازرگان بشدت از مسیحیت به خاطر عدم توان‌اش در ارائه رهنمودهایی به پیروان خود در جهات عملی اجتماعی و سیاسی که به صورت بت درآمده‌اند، نظیر سوسیالیسم، مارکسیسم، و غیره توسل جویند، درحالیکه اسلام، از آنجائیکه یک دین کامل و همه‌جانبه است به این تشبثات نیازی ندارد (۴۶).

در امر سیاست، توجه بازرگان بیشتر معطوف مسئله عدالت است تا تلاشهای اجتماعی. در کتاب کوچکی که او در مورد کار نوشته انسان با نومییدی دنبال این می‌گردد که ببیند او در کجای این کتاب راجع به مسائل کارگران و یا قوانین اجتماعی کار بحث کرده است (۴۷). نفوذ شهرت بازرگان در میان قشر مسلمانان خورده بورژوا مدیون فعالیت‌های سیاسی شجاعانه او همراه دکتر مصدق و نیز مخالفت با شاه است. بازرگان یکفرد اصلاح‌طلب محتاط می‌باشد و معتقد است اسلام با دموکراسی، عقل، و علم سازگاری دارد (۴۸). اگرچه او از علمای فسیل‌شده و غالباً "مصالحه‌کار مذهبی انتقاد می‌کند، اما هرگز تشیع را به زیر سؤال نمی‌برد. بلکه از علمای شیعه می‌خواهد که برای برخورد بایی عدالتی‌ها و ظلم و استبداد موجود در جامعه، درحین اجتناب از برخوردهای طبقاتی اجتماعی و کمونیسیم، توجه خود را به مسائل دنیوی بیشتر کرده و برای تخفیف نابرابری‌های اجتماعی به ایجاد مؤسسات عام‌المنفعه، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی همت گمارند. او در سال ۱۹۶۲ میلادی (۱۳۴۱ شمسی) می‌گفت که اگر چنین کاری انجام می‌شد آن وقت، "بدون توسل

به انقلاب و خونریزی" ، یک حکومت اسلامی مبتنی بر مساوات واقعی به وجود می‌آمد (۴۹). بنابراین ، مردی که در ماه فوریه سال ۱۹۷۶ میلادی ( بهمن‌ماه ۱۳۵۷ ) اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران شد یک مسلمان لیبرال و مدرن است ، اما اینطور به نظر می‌رسد که مسائل اجتماعی عظیمی را که ایران را تکان می‌دهد دست کم می‌گیرد .

علی شریعتی ، در آماده نمودن جوان‌های ایران برای یک قیام انقلابی ، بیشترین سهم را داشت . حوادث چندی دست به دست هم داده و این جامعه‌شناس مسلمان را ، اندکی پس از مرگش در سال ۱۹۷۷ میلادی ، نظریه‌پرداز انقلاب ساخت . در تظاهرات مخالفین ، عکس او را در کنار تصویر آیت‌الله خمینی حمل می‌گردید .

علی شریعتی در سال ۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ شمسی) در دهکده مزینان ، در نزدیکی کویر ، در استان خراسان که در شمال شرقی ایران واقع شده پا به عرصه وجود گذاشت . پدر او ، محمد تقی شریعتی ، از خطبای به‌نام می‌باشد . کمی پس از تولد علی ، خانواده شریعتی به مشهد که مرکز استان خراسان و مهم‌ترین شهر زیارتی ایران می‌باشد نقل مکان کردند ، و در همانجا بود که او تحصیلات متوسط خود را به پایان برد . شریعتی در سن ۱۷ سالگی به مدارس عادی ۲۰ وارد شد و دو سال بعد به‌کار معلمی پرداخت . سپس به‌کار ترجمه نگارش آثاری در زمینه تشیع مشغول شد و به تدریج در فعالیت‌های سیاسی به نفع مصدق و علیه شاه وارد گردید .

در سن بیست‌وسه سالگی به دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد وارد شد . در این هنگام مقالاتی می‌نوشت که در روزنامه‌های محلی چاپ می‌گردید . او همچنین با یکی از همکلاسی‌های خود ازدواج نموده و مدتی بعد برای نخستین بار به زندان افتاد . در سال ۱۹۵۹ میلادی (۱۳۳۸ شمسی) موفق به اخذ دانشنامه لیسانس گردید و به عنوان یک دانشجوی ممتاز ، حق داشت از بورس تحصیلی خارج استفاده کند . در ابتدا تا مدت یکسال به او اجازه خروج ندادند ، اما بعد به پاریس رفت و در آنجا یکی از طرفداران نهضت آزادی الجزایر گردید . در پاریس به فراگیری تاریخ مذهب و جامعه‌شناسی پرداخت ، با اینکه تز دکترای او برخلاف آنچه غالباً گفته می‌شود در این رشته‌ها نبوده و در فلسفه ایرانی است . شریعتی می‌گوید

۲۰- مؤلف محترم در اینجا از واژه *normal* استفاده نموده و منظور او روشن نیست .

در میان کسانی که بسیار براو تاثیر گذاشته‌اند، یکی لوئی ماسینیون بود، که شریعتی احترام و تحسین فراوان نسبت به او قائل بود و همراه او به مطالعه در شرح زندگی حضرت فاطمه (ع)، دختر پیامبر و همسر علی (ع) پرداخت. دیگری فرانتز قانون بود که شریعتی کتاب "دوزخیان زمین" او را ترجمه کرد، و بالاخره ژان پل سارتر. در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ شمسی) شریعتی، درحالیکه دکترای خود را به پایان رسانیده بود، به ایران مراجعت کرد. او را در مرز ایران دستگیر و چند ماهی زندانی نمودند (۵۰).

در سال ۱۹۶۵ میلادی (۱۳۴۴ شمسی) ابتدا به کار تدریس در یکی از روستاهای بزرگ خراسان و سپس در یکی از دبیرستانهای مشهد پرداخت. به زودی به درجه آسیستانی در دانشگاه مشهد ارتقاء پیدا کرد، که البته محتوا و توفیق درس‌هایی که می‌داد باعث اخراج او از دانشگاه شد. پس از آن به تهران نقل مکان کرد و بزودی آوازه سخنرانی‌هایش در همه جا پیچید. از او مرتباً "دعوت می‌شد که در نقاط مختلف سخنرانی کند، که از آن جمله بخصوص در حسینیه ارشاد بود که از مؤسسات اسلامی معتبر و مترقی است که در سال ۱۹۶۹ میلادی (۱۳۴۸ شمسی) تاسیس گردید. سخنرانی‌های او ضبط شده و سپس به صورت نوار و نوشته تکثیر می‌شدند. در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲ شمسی) رژیم شاه حسینیه ارشاد را تعطیل کرد. شریعتی نیز مخفی شد، اما رژیم پدر او را به عنوان گروگان دستگیر نمود. پس از چند ماه، سرانجام شریعتی خود را به ساواک تسلیم نمود و مدت هجده ماه دیگر در سلول انفرادی زندانی گردید. پس از آزادی به مزینان مراجعت نمود و در آنجا عملاً "در خانه خود زندانی بود. در بهار سال ۱۹۶۷ میلادی (اوایل ۱۳۵۶) که به سبب آزادی‌های نسبی رژیم امکان پذیر بود او تصمیم به ترک ایران گرفت. لیکن، در آخرین لحظات، مقامات امنیتی ایران اجازه ندادند تا همسر و فرزند خردسالش به او ملحق شوند، و لذا هنگامی که در فرودگاه لندن به استقبال خانواده خود آمد تنها با دوتن از سه دختر خود روبرو گردید. نمی‌پس از این واقعه، در ۱۹ ژوئن سال ۱۹۷۷ میلادی (۲۹ خرداد ۱۳۵۶ شمسی) از دنیا رحلت کرد.

هنوز فهرست کاملی از آثار شریعتی در دست نیست. و از آنجائیکه خیلی از کارهای او به صورت پلی‌کیپی سخنرانی‌ها، و یا مسون پیاده شده و نوارها، تکثیر می‌شدند، و یا اینکه - در اثر فشار رژیم - با انواع و اقسام نامهای مستعار به

چاپ می‌رسیدند، تهیه چنین فهرستی نیز کار ساده‌ای نیست. از سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) این‌متون کوتاه مکرراً تکثیر و تجدید چاپ شده و یا بعضاً "چند سخنرانی در یک مجله جمع‌آوری گردیده و آزادانه به فروش می‌رسد (۵۱). شریعتی معمولاً یادداشتهایی به متن نوشته‌ها اضافه می‌نمود، اما سبک سخنرانی‌گونه آنها، جز در مورد تعداد معدودی از آثار او نظیر "کویر"، که یک بیوگرافی شخصی است و به زبان زیبایی شاعرانه‌ای نیز نوشته شده، در همه جا آشکار است. عناوین سخنرانی‌های او مبین اهم مسائلی است که مورد علاقه و در ذهن او بود: "علی، ابرمرد تاریخ"، "انسان، اسلام، و مکتبهای مغرب زمین"، "اقبال، معمار تجدید بنای تفکر اسلامی"، "امت و امامت"، "سوره روم، پیامی به روشنفکران مسئول"، "شیعه، حزب تمام"، و از این قبیل. اکنون حسینیه ارشاد، باردیگر فعالیت خود را تجدید کرد و به جمع‌آوری و ویرایش دوباره آثار شریعتی مشغول است.

سبک و محتوای سخنرانی‌های شریعتی از نوع کارهای مشوق بحث‌های ادبی و یا علمی نبود. او، ورای هرچیز، یک ناطق بزرگ بود که از فرصت کمی که به دست آورده بود برای وارد نمودن پاره‌ای نظریات مهم در مغز مستمعین خود استفاده می‌کرد. برای وی نظم و ترتیب آن سخنرانی‌ها به اندازه اصل احتیاج به گفتن هرچه بیشتر مطالب، بدون اینکه توجه مستمعین را از دست بدهد، مهم نبود.

شریعتی علاقه داشت تا یک اندیشمند سیاسی - مذهبی در متن حرکت‌های آزادی‌بخش جهان سوم بوده باشد. او مسائل استعمار و استعمار جدید را هشیارانه احساس کرده و بخصوص به استعمار فرهنگی، که مردم را از اصل و ریشه‌های خود بیگانه می‌نمود، حمله می‌کرد. کشور ایران خصوصاً در معرض این خطر قرار داشت: آل احمد پانزده سال قبل از آن تاریخ، فساد فرهنگی ایران را در کتاب "غرب‌زدگی" محکوم کرد، که مدتها توسط دستگاه سانسور رژیم ممنوع بود. شریعتی عقیده داشت که تضعیف فرهنگ ملی عکس‌العمل‌های طبیعی مردم مسلمان را به دنبال داشته است. نه لیبرالیسم سرمایه‌داری، که این مرض را ایجاد کرده و از آن نیز منتفع می‌گردد، و نه مرام‌های سوسیالیستی و مارکسیستی، که دینامیسم خود را از دست داده و یک تساوی ضد اومانستی و ضد مذهبی را در نظر دارند، هیچکدام نمی‌توانند راهی برای خروج از این مشکلات ارائه



دهند. شریعتی، تنها راه نجات ایران و تمام مردم محروم و مستضعف جهان را در اومانیسم اسلامی می‌دید. اسلام را باید برنامه کار قرار داد، اما نه به صورت پست و تنزل یافته‌ای که در جوامع اسلامی معاصر یافت می‌شود، بلکه به صورت جامعه ایده‌آل محمد (ص)، که بنی‌امیه آن را به زوال و استبداد کشانیده بود.

ایمان به انسان عزم مبارزه، و به تجمع روح همبستگی می‌دهد. در نظر شریعتی جوامع الحادی غم‌زده و غیرجذاب می‌باشند، زیرا رضامندی‌های مادی گمراه‌کننده‌اند. شریعتی، که دارای یک روح مذهبی و بعضاً "عرفانی" است، مرتباً "از قهرمانان صدر اسلام، که در باره آنها سخنرانی‌های متعددی کرده، یاد می‌کند: علی (ع)، حسین (ع)، ابودر غفاری، حر، و دیگران. او دو اصل از اصول تشیع را به عنوان موتورهای رهائی می‌بیند:

(۱) امامت، که تنظیم‌کننده سیستم "رهبری" بوده، و به معنی تسلط معنوی و سیاسی یک رهبر است بر مردمی که داوطلبانه او را به رهبری قبول نموده‌اند. جامعه اسلامی (و یا امت، که از همان ریشه عربی امام می‌باشد)، به خلاف مسیحیت، به واسطه حضور معنوی مسیح نیست که متحد می‌باشد، بلکه اتحاد آن به دلیل حرکتش، پیرامون رهبر آن جامعه است.

(۲) عدالت، که در تشیع به سطح یکی از اصول دین ارتقاء یافته است. خداوند می‌باید عادل بوده باشد، و جامعه انسانی نیز نمی‌تواند زیربار یک قانون ظالمانه که به شهادت ائمه منتهی شد و اسلام را به زوال کشانید برود.

در یک سلسله سخنرانی که در کتاب واحدی گردآمده‌اند، شریعتی تمایز شدیدی بین دو نوع تشیع قایل شد، یکی تشیع علوی (که از علی امام اول گرفته شده)، و دیگری تشیع صفوی. تشیع علوی نمایانگر اسلام نخستین بوده و حرکتی در راستای ترقی و پیشرفت و انقلاب است. که در آن تفاوت و تمایزی بین روشنفکران و مردم عادی وجود ندارد. و نمودار اسلام در مرحله پویائی و رشد و ترقی آن است. صفویه، با قرارداد تشیع به صورت مذهب رسمی حکومت، آن را به یک نهاد دولتی تبدیل کرده، و به صورت ابزاری در جهت نیل به مقاصد سیاسی درآوردند. بدین ترتیب تشیع از هدف اولیه خود، که جستجوی عدالت و وظایف مقدس بود، به دور افتاد. "تشیع صفوی" ایرانیان را در مقابل عثمانی‌ها قرار داد، و در آن خودمحوری قومی و تفکرات و تمایلات فوق ناسیونالیستی با ایده‌های تشیع درآمیخت. شریعتی می‌گوید که در زمان صفویه اشکال انحرافی

عبادت از مسیحیت وام گرفته شد، که از آن جمله اجرای نمایشنامه‌های تئاترگونه در شهادت امام حسین (تعزیه) می باشد، که به قول او از روی "نمایش‌های دینی" مسیحیت تقلید شده‌اند.

در تعریف شریعتی "تشیع صفوی" همان "تشیع پهلوی" است و علمای "صفوی" این دوره همان کسانی هستند که در بازی قدرت سیاسی وارد شده‌اند. آنها نقش خود را به عنوان بیدارگران امت اسلامی فراموش کرده و به مباحثات بیهوده سرگم شده‌اند و تشیع را به صورت مذهب آدم‌های شکست خورده و مغلوب درآورده‌اند (که تنها کارش عزاداری ماه محرم است)، که در نتیجه توجه مومنین را، به عوض حرکت و جنبش، به صورتهای ظاهری معطوف داشته‌اند. آنها ادعا می کنند که در غیبت امام دوازدهم هر حکومتی قابل قبول می باشد، و بدین ترتیب خود را در ناقص نمودن اسلام و جدا نمودن دین از قدرت و سیاست شریک جرم می سازند.

در انتهای کتاب، شریعتی جدولی از خصوصیات و تفکرات اصلی این دو نوع تشیع به دست می دهد که ما ذیلاً "خلاصه‌ای از آن را نقل می کنیم: (۵۲)

### تشیع علوی

### تشیع صفوی

#### وصایت

<p>توصیه پیامبر، که مبتنی بروحی الهی بود، این بود که خانواده او، بحسب دانش و تقوی، لایق ترین وارزشمندترین مردمان برای جانشینی او می باشند.</p>	<p>اصلی است که در آن حکومت، ابتدا به صورت تعیین و از آن پس به صورت موروثی، بر مبنای نژاد و خویشاوندی دست به دست می گردد.</p>
--	--

#### امامت

<p>رهبری خالصانه، صادقانه، و انقلابی مردم و بنای صحیح جامعه اسلامی بر حسب آگاهی، توسعه و استقلال قضاوت مردم. مردان برتری که ایدآل‌های</p>	<p>اعتقاد به دوازده نام خالص، معصوم، و فوق العاده با ابرمردانی هم چون فرشتگان، خدایان کوچکی در کنار خداوند بزرگ، تنها وسیله شفاعت و</p>
---	---

مذهب را در وجود خود مجسم نموده و از این روی شایسته الگو قرار گرفتن توسط دیگران هستند . کسب رحمت .

#### عصمت

اعتقاد به خلوص آن رهبران (ائمه) که از جهات روحی و اجتماعی مسئول هستند. نفی حکومت خائنین، و روحانیون نادرست وابسته به دستگاه خلافت .

از صفات استثنائی موجودات غیبی ، و نه متعلق به موجودات انسانی زمینی ، که هرگز نمی توانند خطا کنند ، آنچه که تنها به چهارده معصوم (محمد ، فاطمه ، و دوازده امام) تعلق داشته است . این اعتقاد باعث می شود که وجود هر حکومتی طبیعی جلوه کرده و علمای نادرست مذهبی پذیرفته شوند ، زیرا که جز چهارده نفر کس دیگری معصوم نیست .

#### ولایت

احساس دوستی به علی و دنباله روی از راه او ، به روش او ، و تحت رهبری او .

تنها ابراز عشق نسبت علی ، و خود را کاملاً " غیرمسئول دانستن .

#### تقلید

یک رابطه منطقی ، علمی ، طبیعی ، و لازم بین افرادی که در امر دین متخصص نیستند و علمای آگاه به مسائل دینی ، در زمینه مسائل عملی وقضائی که نیازمند به تخصص است .

اطاعت کورکورانه از علماء مذهبی ، که شخص اعتقاد و دستورات خود را ، بدون قید و منطق ، از آنها اخذ نماید . ستایش بی دلیل و ظاهری از علماء .

## عدل

خداوند عادل است ، دنیا بر مبنای عدالت قرار داشته و در نتیجه جامعه نیز باید بر آن مبنای بوده باشد .

مسئله‌ای مربوط به صفات خداوندی و زندگی اخروی (روز جزا) . در این دنیا عدالت را باید به شاه عباس (سلاطین) وا گذاشت ، زیرا می‌گویند " کار خدا را به خدا و کار سزار را به سزار واگذار کنید " .

## غیبت

مسئولیت افراد در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت ، ایمان ، و زندگی معنوی و اجتماعی خود ، با اخذ هدایت و راهنمایی از افراد آگاه ، متعهد ، و خالصی که نماینده رهبری امام در جامعه هستند .

عدم مسئولیت کامل ، بیهودگی هرافدای تحت این عنوان که امام غایب است - او تنها کسی است که انسان در مقابلش مسئول است .

## انتظار

آمادگی روحی ، اخلاقی ، و مرامی برای قبول اصلاح ، انقلاب ، و تغییر . اعتقاد راسخ به سقوط ظلم و استبداد ، پیروزی عدالت ، و ورود طبقات استثمار شده در یک انقلاب جهانی .

تسلیم روحی ، اخلاقی ، و مرامی به وضع موجود ، توجیه فساد ، و ملاحظه قضای الهی در هرامری ، نفی مسئولیت ، ترس از اصلاحات ، و محکوم نمودن قبلی هر نوع حرکت و تلاشی .

دکتر شریعتی ، با سیستماتیک نمودن تفکر تشیع علوی ، نتیجه دوگانه‌ای به دست آورد . او از یک طرف خود را از اسلام متحجر رسمی که از سوی جوانان ایدآل گرای طرد گردیده بود جدا نموده ، و از طرف دیگر به ماهیم و تفکرات تشیع معنای جدید و مبارزه جویانه‌ای بخشید . در این اسلام بازسازی شده حتی نماز نیز یک معنای سیاسی ، که وابسته به عمل بود ، به دست آورد . این معنای

انقلابی نماز متعارف و مشترک، بخصوص در جریان انقلاب سال ۱۹۷۹-۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی)، ظاهر گردید. شریعتی، با طرد تشیع مرتجع صفوی، طرفدار هماهنگی بین شیعیان و اهل تسنن بود، همانطور که قبل از انشقاق زمان بنی‌امیه وجود داشت.

شریعتی همچنین چند سخنرانی خود را به نقش زنها اختصاص داد، که تحت نام "فاطمه، فاطمه است"، به چاپ رسید. او از مدل زن غربی، که به منظور اهداف تجاری از زنها اشیائی برای استفاده‌های جنسی - خارج از دایره ازدواج می‌سازد، به شدت انتقاد نمود. غرب، با ادعای "آزادسازی" زنها در کشورهای تحت‌الحمایه خود، در واقع درصد تثبیت قدرت خویش از طریق از بین بردن وحدت در خانواده اسلامی است. شریعتی طرفدار مشارکت زنها در زندگی اجتماعی بوده و شدیداً از اصول قدیمی عزلت‌خواهی زنها انتقاد می‌کند. اما او می‌گوید که آزادسازی و تساوی‌طلبی بین زن و مرد واژه‌هایی هستند که این خطر را دارند که تا مرز خلاف طبیعت پیش روند. غرب‌زدگی، که آزادسازی و تساوی‌طلبی را شعار خویش قرار داده است تنها چیزی که عرضه می‌کند فردگرایی است که در آن خانم‌ها باید یا لطافت زن بودن خویش را در قلمرو تلاش‌های حرفه‌ای و تخصصی سخت قربانی کنند، و یا این صفت‌زنانگی را در ایفای نقش‌های بی‌فایده‌ای بیش از حد عرضه نمایند. زوال جوامع اسلامی و تحقیر زنها در این جوامع نیازمند ارزیابی مجدد نقش زنها، و کوشش در دستیابی به یک الگوی جدید است. شریعتی از الگوی فاطمه (ص)، دختر پیامبر و همسر علی، که در ابتلائات و امتحانات پدر خود، و نیز ابتلائات علی و دوپسرش، امام حسن و امام حسین، سهمیم بود، استفاده می‌کند. او در مرکز یک‌خانواده رزم‌جو قرار داشت. و قبول مسئولیت‌های فراوان نموده و از نظر اجتماعی درگیر در مسائل گردید، که البته با مردان مساوی بود اما به‌صورتی دیگر (۵۳). نظریه شریعتی در مورد نقش "جدا و درعین‌حال مساوی" زنهادر بین حیلی از مسلمانان شهرت یافته است.

افکار سیاسی واقعی شریعتی در متون چاپ شده‌ای که از او برجای مانده چندان ظاهر نیست، اگرچه همه این متون بدان سوی رهنمون است. از تاکید او برامتی که از راه امام تبعیت می‌کند اینطور استنباط می‌شود که او، درحالی‌که سرسختانه از حکومت تک‌حزبی انتقاد می‌کند، خود در آرزوی یک چنین حزب

واحد اسلامی است، که در آن - به نظر او- افراد مورد احترام کامل بوده و جز در مقابل خدا سرتسلیم و بندگی فرود نمی‌آورند، و از طرف دیگر تا حد یک تولیدکننده اقتصادی نیز تنزل داده نمی‌شوند. همچنین او می‌گوید که اسلام تنها ایدئولوژی است که زمینه را برای پیشرفت و انقلاب دائمی به دست داده - راه هرگونه کوشش جهت بازگشت به قدرتهای ظالم و هرگونه تنزل و فساد روابط سیاسی را سد می‌کند.

شریعتی دموکراسی غربی را امر نامطلوبی می‌داند، زیرا در آن قدرت پول است که بر مسائل سیاسی سلطه دارد و نه آراء رای دهندگان. این دموکراسی دراصل، به عنوان یک ابزار رای جهانی، نیز فاسد است چون ضمن آنکه ادعای ایجاد تساوی دارد، در واقع مسئول و مراقب پایمال نمودن رای اقلیت مترقی توسط اکثریت محافظه‌کار می‌باشد. در کتاب "امت و امامت"، شریعتی دموکراسی "هدایت‌شده" ای را که مورد نظر او است بدین صورت تعریف می‌کند: "دموکراسی متعهد حکومت گروهی است که می‌خواهد براساس یک برنامه انقلابی و مترقی افراد را، بینش افراد را، زبان و فرهنگ مردم را، روابط اجتماعی و سطح زندگی و شکل جامعه را دگرگون کند و به بهترین شکلش سوق دهد. برای این کار یک ایدئولوژی دارد، یک مکتب فکری مشخص دارد، یک برنامه‌ریزی دقیق دارد. هدفش این نیست که یکایک این مردم رای‌شان و سلیقه‌شان متوجه او شود. هدفش این است که جامعه را به مقام و درجه‌ای برساند که براساس این مکتب به طرف این مقصد متعالی حرکت کند و هدفهای انقلابی‌اش را تحقق دهد. اگر مردمی هستند که به این راه معتقد نیستند و رای‌شان و رفتارشان موجب رکود و فساد جامعه است، و اگر کسانی هستند که از قدرت خودشان و از پول خودشان و از این آزادی سوءاستفاده می‌کنند، و اگر شکل‌های اجتماعی وجود دارد و سنت‌هایی هست که انسان را راکد نگه می‌دارد، باید آن سنت‌ها را از بین برد، باید آن طرزفکر را محکوم کرد و باید این جامعه - بهر شکل که شده - از قالب‌های متحجر خودش رها بشود" (۵۴).

جاذبه شدیدی که شریعتی برای دانشجویان و جوانان مسلمان داشت بعضاً به خاطر اصالت موضع او بود. او که از یک خانواده مذهبی متوسط برخاسته بود، از طریق تحصیلات در فرانسه، با مکاتب فکری جدید نظیر لیبرالیسم، کاپیتاللیسم، مارکسیسم، و اگزستانسیالیسم آشنائی کامل پیدا کرد، بدون آنکه

ایمان مذهبی خود را از دست بدهد. او، به زبانی که برای ایرانیان قابل فهم و درک بود سخن می‌گفت. شریعتی با پاسخگویی به نیازهای فکری بسیاری از ایرانیانی که این‌اواخر به مطالعات و تحصیلات علوم جدید روی آورده و علاقمند بودند که ایدئولوژی‌های تجاوزگران غربی را بشناسند تا از آن طریق به ابطال آنها بپردازند، مورد توجه و علاقه آنها قرار گرفت. او، هنگامیکه ایران توسعه وسیعی را در زمینه تحصیلات عالی تجربه می‌کرد، و نیز در زمانیکه گروه‌های اجتماعی جدید، بدون اینکه از نظر ایدئولوژی آمادگی داشته باشند، با مسائل فرهنگی تازه‌ای روبرو گردیده بودند. مسائلی نظیر شهرگرایی شتاب‌زده، غرب‌گرایی، توسعه صنعتی و صنعتی شدن جامعه، سفته‌بازی‌های عجیب و غریب و فساد مالی، و پدیده‌های بسیار دیگری که مربوط به وابستگی ایران به غرب بودند. به شهرت رسید. رشد جمعیت روی طبقات فقیرتر جامعه، که کمتر غرب‌زده و بیشتر مذهبی بودند، بالاترین تاثیر را می‌گذاشت. پیوندهای شریعتی با اسلام، او را که برای پاسخگویی به ایدئولوژی‌های دیگر بسیار مجهز بود، به سنگر حفظ ارزشهای سنتی مبدل نمود. اسلام، دین جبهه آزادی‌بخش الجزایر، و دین فلسطینی‌ها، مذهب مبارزه‌ضدامپریالیستی بود. ایرانیان، که خود را خاموش شده به دست غرب احساس می‌کردند، هویت خویش را باز یافتند.

روشنفکران جدید ایران، تا قبل از آن تاریخ، اسلام را مجزای از نیازهای دنیای جدید دیده بودند. اسلام حتی یک نقش منفی داشت، زیرا توجه مردم را به عوض امور دنیا به آخرت جلب نموده، رژیم را با سکوت خود استحکام بخشیده، و جنبه شکست خورده مبارزه مذهبی را، با تشویق مردم به‌گریه برای امام حسین مظلوم که به نحو رقت‌باری کشته شده بود، به نمایش می‌گذاشت. روشنفکران مسلمان و جوان ایران، در شریعتی یک پاسخ انقلابی شیعی و ایرانی یافتند. آنها دیگر با حسینی که در تعزیه‌ها برایش گریه می‌کردند روبرو نبودند، بلکه حسینی بود که به خاطر برقراری عدالت جنگیده و کشته شده بود.

با وجودیکه کتابهای شریعتی از طرف رژیم پهلوی ممنوع شده بود اما به‌طور مخفیانه، به‌ویژه در میان محصلین ایرانی در خارج از کشور، دست به دست می‌گشت. در میان مذهب‌یون سنت‌گرای واکنش‌شدیدی نسبت به شریعتی و حسینییه ارشاد شکل گرفت. پرستیژ روحانیون و علمای مذهب توسط کسی که خود درس طلبگی نخوانده بود مورد تهدید قرار می‌گرفت و آنها را متهم به

تحریف مذهب به خاطر منافع خاص خویش نموده، و حسن نیت مقامات مذهبی در مقاومت در مقابل سلطنت را به زیر سؤال می برد. کوشش‌های آنها ارتجاعی بوده و به دفاع از منافع صنفی روحانی و امتیازات گذشته آنها می پرداخت، درحالیکه کوشش‌های شریعتی اساساً "انقلابی بود. انتقاد علماء از شریعتی، ناجائیکه ما می دانیم، بیشتر از حد شعار نبوده و هیچ مطلب سازنده‌ای در آن یافت نمی شد که در این رابطه معمولاً "تهمت‌های ناروایی (نظیر اینکه او عامل سنی‌ها، وهابی‌ها، و یا کمونیست‌ها است) نیز نثار او می شد. یکی از اتهامات بعضی از مجتهدین بزرگ به شریعتی این بود که او می خواهد اسلام بدون روحانی و آخوند داشته باشد، و بدین ترتیب، با تفرقه جامعه اسلامی در این مساله، در حقیقت به ساز رژیم ضداسلامی ایران می رقصد. آیت الله خمینی، روی همین قضیه خاص، به مجاهدین خلق، که به شدت تحت تاثیر شریعتی می باشند، حمله کرده و می گوید کسی نمی تواند قدرت علمای مذهبی را انکار نموده و درعین حال مسلمان خوبی بوده باشد (۵۵).

بهرجهت، از تابستان سال ۱۹۷۷ میلادی (تابستان ۱۳۵۶ شمسی) به بعد، کتابهای شریعتی، درمقیاس صدها هزارنسخه، همه جا فروخته می شد. کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران پراز آنها است، و دستفروش‌های کنار خیابان نیز عملاً چیزی جز کتابهای شریعتی را نمی فروشند. همین مطلب نیز در مورد محوطه‌های اطراف بازار تهران، شهرهای دیگر شهرستانها (حتی آنها که کتابفروشی ندارند)، و شهرهای مذهبی قم و مشهد، صادق بود. شریعتی، کمی پس از مرگ ناگهانی خود، به صورت چهره افسانه‌ای اسلام مبارز درآمد. در سه جلد کتابی که در سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) در بزرگداشت او چاپ شد اسامی تعداد زیادی از روشنفکران مشهور مخالف رژیم یافت می شود (۵۶).

هنوز زود است که در مورد تاثیر بلند مدت شریعتی پیش بینی نمائیم. در اینجا ما قصد نداریم که در مورد آثار او، که هنوز به طور کامل چاپ نگردیده، قضاوت نموده، و یا شخصیتی را که شهامت و صفات روحی اش شایسته احترام است ارزیابی نمائیم. لذا خود را در چهارچوب چند برداشت محدود می کنیم: علیرغم اهمیتی که شریعتی در سخنرانی‌های خود به انتقاد از جوامع غربی می داد، و اصراری که بر نجات بشریتی که توسط مادیگری و مسیحیت (هم سرمایه‌داری و هم کمونیسم) تهدید به زوال می شد داشت. شناخت او از غرب



تا حدودی مختصر بود. این قابل فهم است که چرا او در حضور مستمعین خود تصویری را که از ماسینیون، عارف مسیحی، داشت بیشتر بسط نمی داد، و یا در مورد آرمان‌های آزادی‌خواهانه بسیاری از جوامع غربی زیاد سخن نمی گفت، اما بعضی از مجادلات او نشانگر این واقعیت است که شریعتی چندان هم علاقمند به نظام‌هایی که آن‌همه از نزدیک آنها را مطالعه کرده بود نبود.

شریعتی، همچنین تاریخ ایران را به دست فراموشی می سپرد. او خود تصدیق می کند که در تحصیلات خود از درس تاریخ، شاید به خاطر سوء استفاده‌ای که از آن می شد، بدش می آمده است. او بسیار کم به تاریخ ایران ارجاع می دهد. آنچه توجه او را جلب می کند اسلام ایده آل نخستین است، و نه سازش‌های تاریخی آن. بنابراین، تحلیل او از روابط تشیع با حکومت از زمان صفویه به بعد فاقد ارجاعات مکفی به اسناد و مراجع قابل دسترسی است. نقش عمده علمای ایران در انقلاب مشروطه سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۱ میلادی (۱۲۹۰-۱۲۸۴ شمسی) نیز، جز به منظور انتقاد از استفاده از واژه "مشروطیت" به جای "اساسنامه"<sup>۲۱</sup> مورد بحث قرار نمی گیرد. ما در آثار او تنها به یک صفحه مطلب در مورد نقشی که علماء باید در سیاست داشته باشند برخورد کرده ایم:

"اما در زمان غیبت امام، از آنجائیکه دیگر پیامبر وجود نداشته و امام نیز از صحنه غایب می باشد، وظیفه و مأموریت پیامبران و امامان بر روش خود مردم قرار می گیرد، و این خود مردم هستند که باید اسلام را فرا گرفته، ایده‌های اساسی اسلام را به اجراء درآورده و به تشکیل جامعه اسلامی همت گماشته و مردم دیگر را راهنمایی و هدایت کنند. مسلمانان باید از اسلام و قدرت و وحدت آن، در مقابل یهودی‌ها، نصرانی‌ها، و سایر دشمنان اسلام دفاع نموده، به جهاد پرداخته، به امر اجتهاد و تفسیر احکام اسلامی دست زده، و یک گروه از میان خود را موظف نمایند که در شناخت نظری اسلام، استخراج احکام اسلامی، و حل مسائل جامعه و حوادث زمان، تخصص پیدا نمایند. آنها سپس باید رهبری اجتماعی و مرآی خود، و نیز مسئولیت سرنوشت مردم را، به دست این گروه متخصص علوم اسلامی بسپارند. این گروه برای رهبری خود می تواند در مورد

۲۱- مولف از واژه Constitution استفاده نموده که به معنی قانون اساسی و یا

اساسنامه و یا خود مشروطیت استعمال می شود.

بهترین، محترم‌ترین، آگاه‌ترین، روشن‌ترین، و باتقواترین افراد اتخاذ تصمیم نماید. و آنها می‌توانند از میان خود فردی را به‌جای امام برگزینند - که همان جای پیامبر اسلامی است، او را منصوب می‌نمایند، در اجرای مسئولیت‌های سنگین‌اش - که همان مسئولیت‌های امامت می‌باشد - مردم به‌طور دائم و مستقیماً "احساس مسئولیت نموده و حکومت عقل، عقل مسئول، همانگونه که افلاطون آرزو می‌کرد، را برقرار خواهند نمود. به‌عبارت دیگر، کسی که در دوران قبل از غیبت توسط خدا انتخاب می‌شد (یعنی پیامبر و امامان)، در زمان غیبت به وسیله مردم انتخاب می‌شود" (۵۷).

بدین ترتیب شریعتی نظریه قدیمی اجتهاد را گرفته، و آن را با اصول دموکراسی درهم می‌آمیزد. اما، از آنجائیکه هیچگونه تجزیه و تحلیل تاریخی و یا کلامی به عمل نمی‌آورد، مشکل است موضع دقیق او را بدانیم. این فقدان موشکافی و دقت موجب آن نمی‌شود که روشنفکران جوان ایرانی و دیگران به دور افکار شریعتی جمع نشوند. تمام آنها در افکار نیرومند شریعتی گونه‌ای پاسخ ایرانی به مسائل خود به عنوان روشنفکران ایرانی می‌یابند. شریعتی به آنها کمک می‌کند تا آماده فتح دنیای جدید، بدون کنار گذاشتن هویت اسلامی خود، گردند.

ابوالحسن بنی‌صدر یکی از نظریه‌پردازان و ایدئولوگ‌های سیاسی اصیل‌تر نهضت اسلامی ایران است.<sup>۲۲</sup> او، که در نوفل‌لوشاتو از نزدیکان آیت‌الله خمینی بود، در رژیم جدید رو به شهرت گذاشته و در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹ میلادی (آبان ۱۳۵۸ شمسی) قائم مقام وزارت خارجه گردید. در ژانویه سال ۱۹۸۰ (دی ماه ۱۳۵۸) وی به عنوان اولین رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی ایران انتخاب گردید. آثار او، بالنسبه به آثار شریعتی، از شهرت کمتری برخوردارند. آنها همچنین وضوح بیشتری دارند. او مسائل را تجزیه و تحلیل نموده و دلایل اقتصادی را به‌کار می‌گیرد.

بنی‌صدر، در سال ۱۹۳۴-۱۹۳۳ میلادی (۱۳۱۲ شمسی) در یک خانواده روحانی با اصلیت همدانی متولد گردید. در دانشگاه ابتدا به تحصیل الهیات و سپس جامعه‌شناسی مشغول شد. در این دوره او با جامعه‌شناس مارکسیست

۲۲- بنا بر اسناد موجود بنی‌صدر هیچ‌گاه عضویت نهضت آزادی را نداشته است.

فرانسوی پل ویه<sup>۲۳</sup> آشنا شد که همین آشنائی موجب همکاری بنی صدر با او گردید. هنگامیکه بنی صدر مجبور به تبعید به فرانسه گردید، در آنجا تحصیلات خود را در زمینه‌های اقتصاد و جامعه‌شناسی ادامه داد. بنی صدر در ایران به عنوان یکی از چهره‌های مخالف رژیم شاه شناخته شده بود و در متینگ‌هایی که توسط جبهه ملی و گروه‌های سیاسی در محوطه دانشگاه تهران برگزار می‌گردید فعالانه شرکت می‌نمود. او، که بشدت تحت تاثیر حرکت دانشجویی سال ۱۹۶۸ فرانسه واقع شده بود، به صورت یکی از رهبران دانشجویان مخالف رژیم شاه در خارج از کشور درآمد. از سال ۱۹۷۲ میلادی (۱۳۵۱ شمسی) با آیت‌الله خمینی در نجف در تماس مستقیم بود.

در کارهای بنی صدر مقالات اقتصادی را (که بعضاً به فرانسه هستند) می‌توان از متون نظری تمیز داد. هر دوی آنها جهت‌مبارزه‌جویی دارند. در آنها سیاست‌های اقتصادی رژیم که به نظر می‌رسد ایران را به زیر سلطه و کنترل در خواهد آورد محکوم شده، و به تدوین یک ایدئولوژی به منظور تجهیز نیروهای حیاتی ایران پرداخته است. متون متعددی از آثار او ابزار مبارزات سیاسی می‌باشند: "وضعیت ایران و نقش مدرس" با مطالعه‌ای در زمینه تاریخ معاصر ایران آغاز می‌شود و بر نقش مذهب در مبارزه علیه پهلوی‌ها تاکید دارد. "منافقین از نظر ما" مجموعه متونی است که درباره مجاهدین خلق و استراتژی مبارزه انقلابی، پس از انشعاب سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ شمسی) بین مارکسیست‌ها و مسلمانان در آن گروه، نوشته شده است. بنی صدر پیوستگی خود با آیت‌الله خمینی را تصدیق نموده و حمله‌هایی را علیه مهدی بازرگان به نام او می‌شد، به دلیل نقل قول‌های ناقص و گمراه‌کننده، رد نمود. "کیش شخصیت" رساله‌ای در علم اخلاق و بر مبنای قرآن می‌باشد، انتقادی بر تمایلات و هواهای بشر برای رسیدن به قدرت که، بخصوص در اقتصاد و سیاست، از دلایل اصلی استضعاف است (۵۸).

بنی صدر، در سه کتاب دیگر، خود را به صورت نظریه‌پرداز حکومت اسلامی معرفی نمود: "اقتصاد توحیدی" کوششی در جهت بنای یک نظریه سیاسی بر مبنای اصول قرآنی است. "خدائی جزالله وجود ندارد"، و لذا نباید سلطه اقتصادی

فردی از افراد انسان‌ها بردیکران وجود داشته باشد. اسلام به این اصل برمی‌گردد که فقط خداوند است که به‌طور مطلق حق مالکیت دارد، حقی که توسط پیامبر و امامان به افرادی از امت که شایسته آن‌می‌باشند تفویض شده است، که البته این به خاطر کار و زحمت این افراد است. کار، قبل از آنکه رابطه افراد انسانی با یکدیگر بوده باشد، رابطه انسان با خدا است (۵۹).

دراثری که در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) نوشته شده و بعداً "تحت عنوان" مانیفست حکومت اسلامی" تجدید چاپ گردیده، بنی‌صدریه ترسیم انسان‌شناسی<sup>۲۴</sup> سیاسی اسلام می‌پردازد. قسمت اول کتاب انتقاد از رژیم پهلوی است به‌جهت قرار دادن ایران تحت سلطه سیاسی، نظامی، و اقتصادی غرب، و در نتیجه بریاد رفتن هویت و خلاقیت ایرانیان و مصرف‌کننده مصنوعات غربی. قسمت دوم به ارائه راه‌حل‌هایی می‌پردازد: در سیاست خارجی باید مراقب استقلال ایران بوده و از سیاست دکتر مصدق در زمینه "موازنه منفی" پیروی کرد. در سیاست‌های داخلی نیز باید حکومت اسلامی واقعی را برقرار نموده، و ساختارهای واقعی قدرت، نظیر مساجد، را احیاء کرد، تضاد زیان‌بخش بین حکومت و مذهب را از میان برداشت، و به ساختن یک حکومت که در آن فشار و اجبار وجود نداشته باشد همت گماشت. در زمینه اقتصاد، بنی‌صدر مایل است که در تولید و مصرف داخلی توازن ایجاد نماید. او فکر می‌کند که اگر به تکیه بر امپریالیست‌ها خاتمه داده شود این امر موجب توزیع عادلانه‌تر ثروت گردیده، عدالت اجتماعی بیشتری را به ارمغان آورده، به مهاجرت روشنفکران به خارج خاتمه داده، و بوروکراسی را تقلیل خواهد کرد. بالاخره، وقتی به دلایل اجتماعی و اقتصادی از خود بیگانگی افراد پایان داده شود، از آن پس ایرانیان نسبت به مراکز تصمیم‌گیری جهانی در یک رابطه انفعالی و وابسته به‌سر نخواهند برد. دیگر جدائی بین حکومت و مردم وجود نداشته، و یک جامعه اسلامی تازه رامی‌توان ایجاد نمود. "هرکس نسبت به همه مسئول بوده، و هرکس امام و رهنمای همه می‌باشد"، این پیامی است که مذهب به عنوان وحدت (توحید) جامعه دارد (۶۰).

۲۴- مولف از واژه anthropology استفاده کرده که به معنای انسان‌شناسی و

مردم‌شناسی استعمال می‌شود.

بالاخره، کتاب "اصول اساسی حکومت اسلامی" یک کار نظری در مورد جامعه فردا است، که به سبک نظریه‌پردازان بزرگ قرن نوزدهم اروپا نوشته شده است. روشی که مولف به کار می‌برد عبارت از تجزیه و تحلیل موضوع به حسب دسته‌بندی‌هایی که مشابه با پنج اصل تشیع می‌باشد. اولین اصل، توحید الهی، عبارت است از یک اتحاد دینامیک و نفی تمایلات شرکت آمیز (هیچکس نمی‌تواند نماینده خدا بوده، و یا ادعای مشارکت در توحید الهی داشته باشد). این اصل اساسی زیربنای چهار اصل دیگر می‌باشد. بخاطر این یگانگی، انسان می‌تواند تمام تشکیلات بشری را که به استضعاف و تقسیم مردم می‌پردازد محکوم نماید. "اصل توحید شامل نفی هرگونه برج و باروی اقتصادی، سیاسی، و یا ایدئولوژیکی است که در آن امکان تمرکز قدرت وجود داشته باشد" (۶۱). مؤمنین باید کوشش نمایند که توحید را در همه جا پیاده کنند تا جامعه به صورت امتی که مورد نظر مطلوب خداوند است درآید. عبادات، آموزشی جهت پیکار در راه این هدف می‌باشند: نمازهای عادی، روزه، حج (که نوعی کنگره سالیانه است)، و جهاد مقدس (علیه شرارت‌های نفسانی) انسان را، از طریق تبدیل زندگی روزمره به صحنه طرد هر آنچه خدائی نیست، آماده مبارزه با ظلم و استضعاف می‌سازد.

بنابراین انسان نباید به ستایش هیچ رهبری بپردازد، خواه استالین باشد، یا هیتلر، یا دوگل، یا مصدق، و یا خمینی، زیرا که پرستش افراد منجر به بردگی و استبداد می‌شود. در نظر بنی‌صدر، این اصل کاربرد وسیعی دارد، زیرا هر قدرتی که از مردمان سرچشمه گرفته باشد، حتی اگر سعی کند تا خود را برمبنای مذهب توجیه نماید، محکوم است. بنی‌صدر در مقابل این فکر که خداوند صاحب اختیار مطلق و جبر حاکم است از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد - ایده‌ای که در دوران رو به زوال خلافت در الهیات مطرح شده، و عامل تحمیل قدرت غیر مشروع و غیرقانونی حکومت‌های وقت گردید. تمام اختیارات غلط انسانی، که باعث تقسیم افراد می‌شوند، باید از میان برداشته شود. جامعه نباید به طبقات مختلف، و یا یک گروه حاکم و یک گروه‌زیر سلطه، تقسیم شود، و مالکیت زیاده از حد به معنی نفی خدا است. منابع اقتصادی باید کنترل شود، تا مبادا به تمرکز قدرت در دست عده‌ای خاص، و در نتیجه محروم کردن اکثر افراد از توان تولیدی خود، منجر گردد. بردگی، یعنی مهاجرت انبوه کارگران از کشورهای فقیر به کشورهای غنی، باید از میان برده‌شود. در حکومت اسلامی، تنها کار

توجیه‌کننده تملک حاصل‌کار می‌باشد، و این امر به معنی سرمایه‌داری است. اقتصاد متعلق به همه است، و نه یک طبقه خاص از افراد. تجملات باید محدود گردد، زیرا به معنی ایجاد فقر برای اکثریت مردم است.

بنی‌صدر، در جواب مارکسیست‌ها که می‌گویند مذهب، با تبدیل طغیان طبقات استثمار شده به دعاخواهش، مانع آگاهی طبقاتی می‌شود، می‌گوید که اختلاف بین افراد بشر از ناحیه خدا بوده و نباید انکار گردد. برای جلوگیری از بوجود آمدن طبقات می‌توان استعداد‌های مخصوص را در خدمت کل جامعه قرار داد. بنی‌صدر ایدئولوژی‌هایی را که مردم آنها را به قدرت می‌رسانند و سپس به عنوان وسیله سلطه علیه مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد مورد انتقاد قرار می‌دهد. او می‌گوید هر اعتقادی که وسیله سلطه قرار گیرد افیون انسان‌ها است.

" اما آیا اگر کسی از اسلام به عنوان ابزار نظام استفاده کند آن را تبدیل به افیون نکرده است؟ از آنجائیکه اسلام آئینی است که بر مبنای قوانین جهانی و طبیعت قرار داشته، و رهائی انسانها از دام این واقعیات ابدی را پیش‌بینی می‌نماید، ممکن نیست که تبدیل به افیون ملت‌ها شود، مگر اینکه کسی از آن یک چماق بسازد، همانطور که رژیم فعلی ایران (سال ۱۹۷۵ میلادی برابر ۱۳۵۴ شمسی) آن را به یک ابزار رسمی حکومت و چماق تبدیل کرده است. بنابراین، در یک حکومت اسلامی، اعتقاد نباید ابزار حکومت قرار گیرد، بلکه حکومت باید ابزار اعتقاد اسلامی بوده باشد. و لذا وجود تضمین‌هایی مبنی بر ضمانت حکومت عقیده ضروری است " (۶۲).

اسلام بر مبنای قوانین جهانی و طبیعت و فطرت بشری به وجود آمده است. هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. به نظر بنی‌صدر، هدف حکومت اسلامی، تنها این نیست که یک فرد و یا گروه را از منحصر کردن قدرت باز دارد، بلکه این نیز هست که از تمرکز قدرت و حکومت به عنوان صورتی از ظلم جلوگیری نماید. ناسیونالیسم بهانه‌ای برای تقسیم و استثمار آدم‌ها است، ارتش‌های تهاجمی باید منسوخ گردد. تنها یک ارتش تدافعی باید تاسیس شده، و به‌طور ارگانیک در یک جامعه بنیان‌گذاری گردد. جهاد در واقع یک انقلاب دائمی است، که در آن مرجعی برای تقلید وجود ندارد، هرکس باید خود علت آنچه را که به خاطرش می‌جنگد به دست آورد.

به نظر می‌رسد که دو تمایل برنوشته‌های بنی‌صدر حاکم است، از یکطرف نوع خاصی از تمایل هرج و مرج طلبانه (آنارشیستی) به چشم می‌خورد، که او را به نفعی هرگونه سلطه فرد بر فرد دیگر تحت هر عنوانی که بوده باشد، و به سمت ممکن دانستن برقراری آنچه که او "اطاعت سازمان یافته" می‌خواند وامی‌دارد، و از طرف دیگر این تمایل که هرگونه تجزیه و تحلیلی، ولو در قلمروی موضوعات اجتماعی و یا اقتصادی، در چهارچوب تقسیم‌بندی‌های الهی سنتی تشیع قرار گیرد (که این موضوع در نوشته‌های او به زبان فارسی بیشتر از نوشته‌هایش به زبان فرانسه به چشم می‌خورد). این دو خصیصه به افکار بنی‌صدر نوعی کیفیت ضد و نقیض می‌بخشید، اما به خاطر همین تمایلات فکری نیز هست که او طرفداران فراوانی را به دور خود جمع می‌کند، کسانی که سعی می‌کنند اشتیاق به آزادی را با خشونت قوانین اسلامی سازگار نمایند.

### نتیجه‌گیری

تجزیه و تحلیل نقادانه افکار سیاسی اخیر شیعی در جای دیگری انجام گرفته است. و در اینجا تنها به ذکر چند نکته کلی اکتفاء می‌کنیم (۶۳): نخست آنکه، بررسی اجمالی تفکر سیاسی ایران از اواخر قرن نوزدهم آن چنانکه گذشت، ظهور مکرر پاره‌ای موضوعات مشابه را نشان می‌دهد، که غالباً هم در میان متفکرین مذهبی و هم غیرمذهبی به چشم می‌خورد. یکی از مهمترین این موضوعات، ضدیت با امپریالیسم، به همراه اراده آزاد کردن ایران از سلطه اقتصادی و فرهنگی غرب است. این موضوع در زمان سید جمال‌الدین به یک صورت اصلاح‌شده اسلامی در زمان مصدق به صورت بیشتر غیرمذهبی، و در سال‌های اخیر مجدداً به یک صورت مذهبی درآمده است. ماهیت اسلامی واکنش‌های اخیر، حتی توسط بسیاری از رهبران غیرمذهبی را بعضاً می‌توان به واسطه همراهی سلطه غرب با "استثمار فرهنگی" غربی، و حکومت پهلوی با گرایش‌های غیرمذهبی، تفسیر نمود. در نظر کسانی که هم با لیبرالیسم و هم با مارکسیسم مخالف بودند، اسلام به‌عنوان تنها پایگاه ایدئولوژیکی طبیعی جلوه نمود که ممکن بود از آن هم علیه غرب و هم علیه حکومت پهلوی استفاده نمود، خصوصاً که اسلام مورد اعتقاد و آشنائی

اکثریت عظیم توده‌های مردم ایران بود. درست مثل حرکت نوگرایان و تطابق سیاسی مذهب در جاهای دیگر، در ایران نیز این کاربرد جدید اسلام شامل تفسیر تازه‌ای از متون و روش‌های قدیمی است، که در بعضی مواقع مورد حمله و انتقاد افراد سنتی و مذهبی‌تر قرار گرفته است. این تفسیر جدید همچنین شامل حملات درهم و برهم به غرب به عنوان یک شیطان یکپارچه بوده است.

مشکل جدی‌تر این است که اکثریت متفکرین سیاسی جدید شیعه پنداشته‌اند که راه حل مسائل ایران اساساً ساده است. آنها متمایل به این فکر بوده‌اند که اگر ایران از زیر کنترل و نفوذ خارجی‌ها خارج شده و نهادهای جدید و نسبتاً ساده سیاسی و اقتصادی بنا نهاده شوند، که متفکرین مزبور برای آنها مبانی اسلامی نیز پیدا کرده‌اند، مسائل ایران به‌خودی‌خود حل خواهد شد. درحالی‌که این مطلب در عمل نتیجه مطلوب را به دست نداده است. اساساً، این تفکر جدید اسلامی اسلحه نیرومندی برای ایجاد انقلاب گردید، اما برای ایجاد مؤسسات جدید توفیق بسیار کمتری داشت. کتب و جزوات گوناگونی که در خلال بیست‌سال گذشته در موضوع سیاست و اقتصاد اسلامی نوشته شده است، حتی اگر آنها را جزء به‌جزء نیز تعقیب و پیاده کنیم، مبنای کافی برای تاسیس جامعه و حکومتی که بتواند به‌نیازهای وسیع مردم در زمینه عدالت اجتماعی جامه عمل بپوشاند و زمینه مشارکت همگانی را در زندگی سیاسی و اقتصادی را فراهم آورده، حقوق اقلیت‌ها و زنها را تضمین نماید و یک اقتصاد واقعا "کارآمد و قابل اجراء" را عرضه‌کند، به‌دست نمی‌دهد.

عدم تحمل بعضی از رهبران که پاره‌ای از ایده‌ها را "غیراسلامی" و یا "ضد انقلابی" می‌خوانند، باعث تنگ‌تر شدن دایره ایده‌های مجاز گردیده است. اگرچه این دایره، هنوز تا سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹ شمسی) از آنچه که در زمان حکومت پهلوی وجود داشت وسیعتر است. صدای گروههای چپ غیرمذهبی از جمله حزب توده و فدائیان خلق و همچنین گروههای کوچکتر چپ، و یا گروه اسلامی و چپ مجاهدین خلق، و یا گروههای لیبرال غیرمذهبی، در ایران امروز هنوز هم به گوش رسیده و یا چاپ می‌شوند. نشانه‌هایی وجود دارد که حکایت از دشمنی وسیع با روحانیت و سیاست‌هایشان می‌کند. ممکن است سلطه افکاری که در قالب واژه‌های اسلامی اداء می‌گردند آنطوری هم که این روزها به‌نظر می‌رسد پدیده پایداری نباشد، و سنت‌های قدیمی ایران در مورد نارضایتی و تشکیک



مذهبی، فلسفه خردگرایی، و حتی گرایش های غیرمذهبی و ضد روحانیت بار دیگر ظهور یابد. بهر حال هر سنتی که در آینده قابل پیش بینی تسلط و رواج یابد، باید امیدوار بود که ایرانیان آموخته باشند که این جدائی بین دو فرهنگ، که مذهب را از امور دنیوی و یا توده های مردم را از طبقه روشنفکر و برجسته جدا می کند به سود ایران نبوده، و اینکه هر یک از این دو گروه فرهنگی می توانند در زمینه درک گروه دیگر، و یادگیری از آن گروه، و دیدن نیازها و سهمی که آن گروه دیگر اداء نموده کوشش نماید.

## انقلاب

### نیروهای مخالف چریکی و غیرمذهبی

افزایش رشدیابنده و مستمر ناراحتی و نارضایتی در میان اکثر بخش های مردم ایران به دلیل افزایش ظلم و استبداد در دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) ، قول‌هایی که در جهت عدم تمرکز سیاسی و اقتصادی داده شده و هرگز جامه عمل نپوشیده بود ، همچنین رشد مشکلات اقتصادی در خلال سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) ، علیرغم درآمد عظیم نفت ، منجر به شیوع مخالفت‌ها در سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) گردید . بااینکه مخالفت آشکار مردم با شاه دیرپا زود آفتابی می‌شد ، اما زمان و شکل وقوع آن تا حدی نتیجه سیاست حقوق بشر کارتر بود ، که در ژانویه سال ۱۹۷۷ میلادی (دی ماه ۱۳۵۶ شمسی) اعلام گردیده و به‌طور ضمنی می‌گفت که کشورهای ویا تسلیحاتی آمریکا محروم شوند . تاثیر سیاست حقوق بشر مزبور در ایران به سبب فشار قابل ملاحظه‌ای نبود که احیاناً " از طرف آمریکا وارد شده باشد ، بلکه بدین خاطر بود که هم شاه و هم نیروهای مخالف او معتقد بودند که واقعا " احتمال دارد آمریکا در این مورد دست به کاری بزند . همین اعتقاد موجب گردید که بعضی از ایرانیان شهامت این را پیدا کنند تا نام‌ها و عریضه‌های سرگشاده‌ای را انتشار دهند و امیدوار باشند که به مطالب آنها به نحوی توجه شود ، و اینکه

حداقل مثل سابق مورد سرکوب و سانسور سخت قرار بگیرند. لیکن دیپلماتها و مسئولین سیاسی امریکا غالبا " از اینکه شاه را در قضیه حقوق بشر تحت فشار قرار دهند طفره می‌رفتند. سئوالات و مباحثاتی نیز که گاه و بیگاه در مورد حقوق بشر از طرف امریکائی‌ها از شاه می‌شد معمولا " در رابطه با زندان نمودن و یا شکنجه افراد بود و نه آزادی مردم و یا حقوق مدنی آنها. هرگز امریکائی‌ها به‌طور جدی تهدید نکردند که میزان کمکها و حمایت خود از رژیم شاه را تقلیل خواهند داد. تذکرات پراکنده و تک و تک مقامات امریکائی در مورد حقوق بشر کمک کرد که شاه در اطمینان خاطر خود نسبت به حمایت امریکا از او و نیز مقابلش با گروههای مخالف، دچار تزلزل شود. اما این بیشتر به دلیل روحیات خود شاه بود تا هرگونه تهدید واقعی امریکا. مخالفین لیبرال بعضا " به خاطر سخنان کارتر ترغیب شدند تا دست به کار شوند، اگرچه این سخنان پشتوانه عملی خیلی کمی داشتند.

اینکه چرا شاه در سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) انتقاداتی را تحمل می‌نمود که تا قبل از آن تاریخ هرگز اجازه ابراز آن را به کسی نمی‌داد، احتمالا " دلایل دیگری نیز دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از جمله این دلایل یکی هم این بود که او می‌دانست به دلیل داشتن سرطان مریض است، و به خاطر تمهید مقدماتی که خود به عمل آورده بود تاج و تخت سلطنت ممکن است به پسر صغیرش رسیده و ملکه فرح نیز موقتا " نایب‌السلطنه شود. در پائیز سال ۱۹۷۷ میلادی (اوایل زمستان ۱۳۵۶ شمسی) دوره کوتاهی به وجود آمده بود که مثل بعضی موقعیت‌های قبل و بعد از آن تاریخ، احتمالا " به خاطر مریضی تصاویر فعالیت‌های شاه به نحو محسوسی در تلویزیون و روزنامه‌ها کمتر به چشم می‌خورد (بعدا " هم که باز تصاویر او ظاهر گردید بعضی از آثار همان مریضی دیده می‌شد). در عوض، افراد مقدار زیادی تصاویر ملکه را می‌دیدند که در نقاط مختلف مملکت به انواع کارهای عام‌المنفعه مشغول است. به هنگام سالروز تولد ملکه نیز، به خلاف معمول که عکس سه نفری شاه و او و پسران در کنار هم در گوشه و کنار شهرها نصب می‌گردید، تنها عکس خود او بود که درهمه جا به چشم می‌خورد. همچنین، برای نخستین بار، این عکسها فریبنده نبوده و بلکه یک قیافه جدی را نشان می‌داد تا این فکر را القاء کند که این خانم صاحب عزم و جذبه بوده و می‌تواند حکومت را اداره نماید. بنابراین به نظر منطقی می‌رسد

تا قبول کنیم که شاه، در آستانه تحویل و تحول احتمالی و به قدرت رسیدن جانشینان اش، می دانست که آنها نمی توانند با همان روش دیکتاتوری و مشت آهنینی که خود او علیه هرگونه مخالفت علنی به کار می برد حکومت کنند، بلکه نیازمند به همکاری از ناحیه گروههای مختلف مردم، و از جمله مخالفینی که هر روز صدایشان بیشتر به گوش می رسید، هستند. هرچه بحران شدیدتر می گردید، ضعف شاه را بیشتر می شد به خاطر سرطان و داروهائی که مصرف می کرد (۱) مشاهده کرد، که یا شامل آرام بخش های خیلی قوی بوده و یا اینکه بهر حال همان اثر را داشت. همچنین، اصلاحاتی که در سیستم قضائی و تقلیل شکنجه مخالفین به عمل آمده بود بیشتر به خاطر فشار افکار عمومی دنیا، به ویژه سازمان عفو بین المللی و کمیسیون بین المللی قضاات بود که قبل از روی کار آمدن کارتر آغاز شده بود، تا به خاطر هرگونه اقدامی از ناحیه امریکا.

با این وجود مصاحبه ها و بیانیه های که در آن ایام انتشار یافته اند حکایت از این دارند که روشنفکران و پیشه وران تصمیم داشتند که از سیاست حقوق بشر امریکا استفاده نموده و با چاپ و توزیع شکایات و تظلمات خود راه مفری باز نموده و امیدوار باشند که با وسیع تر نمودن شکاف حاصله، دولت را مجبور به تغییر سیاست های خود نمایند. در بهار و تابستان سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) چندین نامه سرگشاده و عریضه بخش گردید. این حقیقت که نامه های مزبور از طرف افراد "غیرافراطی" بود که نه به گروه مخالفین مذهبی مبارز و نه به گروههای چپ تعلق داشتند نباید مورد مبالغه قرار گرفته و گفته شود که این به معنای آن است که "میانرو" ها انقلاب را آغاز کردند اما "افراطی" ها آن را به چنگ گرفتند، مبالغه ای که بعضا "در اینجا و آنجا به چشم می خورد. عریضه های افراطی تر توسط عناصر مذهبی و یا مارکسیستی تنها باید با کتمان بیشتری توزیع می گردید، و اگر نه این بدان معنا نیست که گروههای مزبور در سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) فعال نبودند. از طرف دیگر میانروه ها، در میان اقشار مختلف مردم به طور نسبی، ضعیف تر از آن بودند که بتوانند رهبری مخالفت ها را در دست خود نگهدارند.

از نامه های مهمی که در سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) منتشر گردید می توان نامه های زیر را نام برد: یک نامه سرگشاده دو صفحه ای خطاب به شاه مورخ ژوئن آن سال (خرداد ماه) که توسط رهبران جبهه احیاء شده ملی امضاء

گردیده بود - افرادی که پیوند آنها با جبهه ملی به زمان دکتر مصدق برمی گشت ، کریم سنجایی ، شاهپور بختیار ، و داریوش فروهر . در این نامه از شکست اصلاحات شاه ، و بخصوص عدم احترام به انسانها ، که هم در قانون اساسی ایران و هم در اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تاکید قرار گرفته است ، انتقاد گردیده بود . در این نامه کمبودها ، تورم ، و برپادادن سرمایه نفت مملکت ، مورد حمله قرار گرفته و هم چنین اجرای کامل قانون اساسی ، آزادی زندانیان سیاسی ، آزادی مطبوعات ، و برگزاری انتخابات آزاد درخواست شده بود . این نامه به تعداد بسیار زیادی پخش گردیده و بخصوص در میان طبقات متوسط جدید ، که تمایلات اصلاحگرایانه و مدافع قانون اساسی آنها رابه زبان آورده بود ، بسیار مؤثر افتاد . کمی پس از این نامه ، نامه دیگری به امضای چهل نفر از نویسندگان و اساتید معروف برای نخست وزیر امیرعباس هویدا ارسال گردید که در آن خاتمه بخشیدن به سانسور ، آزادی اجتماعات ، و به رسمیت شناختن انجمن قلم (نویسندگان) ، که از سالها قبل تعطیل گردیده بود ، درخواست شده بود .

در همان زمان ، تعدادی از وکلای دادگستری دست به یک سلسله اعتراضات زدند . در ماه مه (اردی بهشت ماه) آنها به تغییرات عجولانه سیستم قضائی اعتراض کرده بودند ، و در ماه ژوئیه (تیرماه) ، تعداد ۶۴ نفر از وکلای خواستار پایان بخشیدن به دادگاههای مخصوص و اعمال دقیق قانون ، بدون دست اندازی و تجاوز دائمی مقامات بالای اجرائی مملکت به حریم قوه قضائی شدند . این گروه ، پس از انتشار نامه دیگری در ماه سپتامبر (شهریور ماه) در اعتراض به نظام قضائی ، در ماه اکتبر (مهرماه) به امضای ۱۴۳ نفر از وکلا و حقوقدانان بیانیه ای انتشار داده و در آن تصمیم خود به تشکیل "انجمن قضا" را ، که وظیفه نظارت بر رعایت حقوق بشر را داشت ، اعلام نمودند . و بالاخره ، شبهای شعری که در انجمن ایران و آلمان در ماه اکتبر (شهریور ماه) در تهران برگزار گردیده و در آن اشعاری بامضامین سیاسی قرائت شد عده بی سابقه ای را به خود جلب نموده و عملاً "تبدیل به مرکز تظاهرات ضد رژیم گردید (۲) .

یکی از اثرات برنامه حقوق بشر کارتر احتمالاً "تشویق روشنفکران به ارسال و تکثیر نامه های اعتراض آمیزشان بود که البته هنوز امکان چاپ آن را نداشتند ، کاری که در گذشته احتمالاً با دستگیری وزندان همراه بود . اما حالا چنین کاری مستلزم تنبیه فوری نویسندگان نبود ، و با وجودیکه این گونه انتقادات مستقیم

در مطبوعات و یا جای دیگر چاپ نمی‌گردید، دست به دست گشته و به خارج هم می‌رفت. مقارن ایامی که این قبیل نامه‌های اعتراض آمیز روشنفکران رواج داشت، برمیزان فشارهایی که از ناحیه گروههای خارجی حقوق بشر نظیر "عفو بین‌الملل" و "انجمن بین‌المللی حقوقدانان"، و نیز گروههای چریکی، مذهبی، و سایر گروههای ایرانی مخالف اعمال می‌گردید نیز افزوده شد، درحین آنکه مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی نیز روزبه روز حادثتر می‌شد. از این روی شاه ژستهایی در جهت ارضای افکار عمومی گرفت. در آوریل سال ۱۹۷۷ میلادی (فروردین ۱۳۵۶ شمسی) برای نخستین بار درهای دادگاهی که برای بررسی فعالیت‌های ضد رژیم تشکیل گردیده بود به روی عموم باز شد، به سازمان صلیب سرخ بین‌المللی اجازه دادند که از ۲۰ زندان ایران بازدید نماید، شکنجه افراد در زندانها به میزان زیادی کاهش یافت، و قوانین جدیدی، که تا حدودی نسبت به گذشته بهتر بود، در مورد دادگاههای نظامی (که در آن زندانیان سیاسی محاکمه می‌شدند) رسماً اعلام گردید. آثار علی شریعتی، که اخیراً "از ممنوعیت سانسور آزاد گردیده بود، اکنون در مقیاس وسیعی به فروش می‌رفت.

در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۷ میلادی (تیرماه ۱۳۵۶ شمسی)، شاه، که با نارضایتی روزافزون عمومی و مشکلات فراوان اقتصادی مواجه گردیده بود، امیرعباس هویدا را از سمت نخست‌وزیری برکنار نمود، اما پست وزارت دربار را به او داد. نخست‌وزیر جدید، جمشید آموزگار، تکنوکراتی بود که در کارهای دولتی تجربه فراوانی داشت که از جمله پست وزارت داخله و تجربیاتی در زمینه‌های اقتصاد و نفت، و رهبری حزب رسمی رستاخیز بود. انتصاب آموزگار به هیچوجه نشانه یک تغییر اساسی در خط مشی سیاسی حکومت نبود، بلکه حداکثر این امید را به وجود می‌آورد فردی که سابقه بیشتر و بهتری در مسائل اقتصادی دارد شاید بتواند به حل مشکلات روزافزون اقتصادی ایران کمک کند. در حقیقت، تلاش‌های او در جهت فرونشاندن تب تورم و حرارت بیش از حد اقتصاد مملکت، بدون آنکه به‌بودجه مقدس نظامی دست بزند و از رقم نجومی آن قدری بکاهد، منجر به بی‌کاری‌های دسته‌جمعی و سایر مشکلات گردید. در این میان به‌ویژه کارهای ساختمانی، که از سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ شمسی) رو به‌گاهش نهاده بود، بیشتر افت کرد و نارضایتی از این بابت افزایش یافت.

در ماه نوامبر سال ۱۹۷۷ میلادی (آبان ماه ۱۳۵۶ شمسی)، شاه از واشنگتن

دیدار نمود، و در آنجا با تظاهرات وسیع مخالفین روبرو گردید. این تظاهرات در تلویزیون ایران هم به نمایش گذاشته شد که در نتیجه روی مردم خیلی تاثیر گذاشت. در ماه دسامبر، کارتر دیدار شاه را پاسخ گفته و در طول سفر خود به ایران از شاه تجلیل فراوان کرد. به نظر می‌رسید، همانطوریکه گروههای مخالف ایرانی معتقد بودند، در پاسخ به ایران که موضع خود را روی افزایش قیمت‌های نفت خام ملایم‌تر کرده بود، حکومت امریکا هم قول داد که ارسال اسلحه به ایران را ادامه داده، از نظر سیاسی از ایران و شخص شاه حمایت نموده، و در قضیه حقوق بشر حتی المقدور کوتاه بیاید. در ماه دسامبر همان سال ایران از خط مشی عربستان در مورد ثابت نگهداشتن قیمت نفت حمایت کرد، و در عوض مقامات امریکائی هم از آن پس روی مساله حقوق بشر در ایران کمتر از گذشته تاکید ورزیدند (۳). همچنین، از اواخر سال ۱۹۷۲ میلادی (حدود آذرماه ۱۳۵۶) به بعد موارد "مشکوک" متعددی از کتک‌زدن‌ها، بمب‌گذاری‌ها، و اذیت و آزار رهبران مخالفین و تظاهرکنندگان گزارش گردید، که مردم معمولاً آنها را کار رژیم - از کانال ساواک - می‌دانستند.

اما همین که درها یک بار به روی اعتراض و مخالفت باز شده بود، دیگر بسته شدن آنها امکان نداشت. میزان تظاهراتی که از زمان سرکوبی شدید سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۳ (۱۳۴۲ شمسی) به بعد به عمل آمد بسیار بیشتر از آن چیزی بود که با خواندن مطبوعات جهانی به نظر می‌رسید. اعتصابات کارگری خیلی شیوع داشت، اگرچه مورد مخالفت اتحادیه‌های کارگری که زیر نظارت رسمی دولت قرار داشتند بوده و گاه نیز به اعمال خشونت تهدید می‌گردید. قسمت اعظم سیاست رژیم در زمینه حمایت از کارگران کارخانجات و صنایع بزرگ با پرداخت حقوق و مزایای بیشتر به سبب ترس رژیم از یک حرکت وسیع کارگری بود، اگرچه یک حرکت همگانی در سطح کلی جامعه، به دلیل نظارت دقیق ساواک، هرگز به وقوع نپیوست.

همچنین، یک تهدید بزرگ سیاسی برای رژیم، که در حد خطر کارگران بود، از ناحیه محصلین، اعم از داخلی و خارجی، بود. اکثر دانشجویان جوانتر و آرمانگرای‌تر از آن بودند تا رژیم بتواند آنها را به همکاری با خود وادار نماید، ضمن آنکه شکایات و تظلمات فراوانی نیز داشتند. آنها، در کلاس‌های درس و سالن‌های سخنرانی خود، تعارض و کشمکش بین مطالب و افکار بی‌ضرر فنی و

سیاسی را که آنها اجازه شنیدن و دستیابی به آن مطالب را داشتند، و آنچه را معلمین و اساتیدشان قادر به بیان آن نبوده و یا کتابفروشی‌ها مجاز به فروختنش نبودند، به خوبی احساس می‌کردند (کتابهایی که توسط مارکسیست‌ها و ایرانیان مخالف رژیم نوشته شده بود، حتی در موارد معدودی هم که اجازه چاپ پیدا می‌کرد، فروششان ممنوع بود، و از زمان رضاشاه قانونی علیه جانبداری از "سوسیالیسم" و یا هواخواهی از "اصول اشتراکی" وجود داشت.) بعضی از اساتید از کار اخراج گردیده و بعضی دیگر مورد اخطار و یا تعلیق از کار قرار می‌گرفتند. که این موضوع مخالفت دانشجویان را برمی‌انگیخت. با توسعه سریع دانشگاهها، و ورود تعداد زیادی از محصلین دبیرستانی به دانشگاهها که تحصیلات کافی نداشته و بسیاری از آنها نیز از مناطق روستائی بودند، سرخوردگی‌های آکادمیک و اقتصادی نیز افزایش یافتند. علاوه براین، اکثریت عظیم کسانی که داوطلب ورود به دانشگاهها بودند هرگز شانس آن رانمی‌یافتند، و آنهایی هم که توفیق ورود به دانشگاهها را داشتند معمولاً از شرایط تحصیلی، مسکونی، آموزشی، و همچنین سیاسی موجود ناراضی بودند. بنابراین، در خلال سالیان متمادی تظاهرات و اعتصابات دانشجویی متعددی، بخصوص در شهرهای بزرگ، به وقوع می‌پیوست، و بعضی از دانشگاهها هربار برای ماههای متمادی تعطیل بود. با وجود آنکه در سالیان قبل، تظاهرات دانشجویی معمولاً به محوطه دانشگاهها و خوابگاهها محدود بود، اما همینکه در سالهای ۱۹۷۷-۱۹۷۸ (۱۳۵۶ شمسی به بعد) زمینه حرکت‌های عمومی فراهم گردید، دانشجویان نیز عادت، تمایل، و تجربه این را داشتند که از زمره مشارکت‌کنندگان مهم در حرکت انقلابی ملی شوند. در محوطه دانشگاهها انواع و اقسام تمایلات و اعتقادات سیاسی وجود داشت، که از همه آنها مهمتر گروههای مارکسیستی و اسلامی چپ بودند. در دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) در بین تعدادی از خانم‌های دانشجویی تمایلی در جهت بازگشت به چادر یا پوشیدن لباس به سبک جدید که عبارت بود از یک روسری عریض که موها و پیشانی را می‌پوشانید و یک مانتوی بلند تا پائین زانو، و شلوارهای گشاد، که غالباً به رنگ‌های ساده بودند، به وجود آمد، لباسی که به صورت اونیفورم زنان مجاهد خلق درآمده است. بعضی از دانشجویانی که این لباس جدید و یا چادر را برتن می‌کردند واقعاً "مسلمان بودند، و بقیه نیز این کار را به عنوان نشانه اعتراض علیه رژیم شاه انجام می‌دادند.



در سالهای ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) احتمالاً در آن واحد بیش از یکصد هزار دانشجوی ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کردند، و بسیاری از آنها با حکومت ایران مخالف بودند. قوی‌ترین گروه مخالفین "کنفدراسیون دانشجویان ایرانی" بود، که از میان گروههای مختلف دانشجویی سربرآورده و در سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) به ائتلاف کامل رسیده بود. این گروه زیر نفوذ قابل ملاحظه چپی‌ها و توده‌های‌ها قرار داشت. هنگامی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، روسیه شوروی و کشورهای اروپای شرقی بنای نزدیکی مجدد با ایران را گذاشتند (روسها به ساختن اولین کارخانه ذوب‌آهن ایران پرداخته و تاحدود کمی تسلیحات در اختیار ایران قرار می‌دادند، که هم زمان با آن روابط اقتصادی ایران با کشورهای اروپای شرقی رو به گسترش گذاشت)، از شهرت و محبوبیت حزب توده در میان دانشجویان ایرانی در خارج از کشور کاسته گردید و به موازات آن سیاست روس نسبت به ایران مسالمت جویانه‌تر گردید. بدین ترتیب از محبوبیت حزب توده - که طرفدار روسها بود - در بین گروههای چپ مخالف رژیم شاه، و از آن جمله دانشجویان، کاسته می‌گردید. بعضی از افراد به یک گروه طرفدار چین که از حزب توده منشعب شده بود روی آوردند، اما این گروه نیز، هنگامی که در سال‌های ۱۹۷۰ شاه جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخته و در عوض، چینی‌ها نیز به برقراری روابط وسیع تجاری و سیاسی با ایران مبادرت نمودند، بخش اعظمی از اعتبار خود را از دست داد. باگذشت زمان، "کنفدراسیون دانشجویان ایرانی" نیز رادیکال تر گردیده و در درون آن افراد فراوانی پیدا شدند که از گروههای چریکی داخل ایران تحلیل به عمل می‌آوردند. مهمترین این گروهها یکی گروه مارکسیستی فدائیان خلق و دیگری گروه اسلامی چپ مجاهدین خلق بود.

همچنین، در خلال سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی)، انجمن دانشجویان مسلمان، که گاهی کاملاً از دانشجویان ایرانی و گاهی از دانشجویان ایرانی و غیرایرانی بطور توأم تشکیل می‌گردید، همچنان که در ایران مشهور گردیده بود در خارج از کشور به همان اندازه شهرت یافت. بعضی از آنها، مثلاً در فرانسه، با گروههایی که از نام "جبهه ملی" استفاده کرده و به مصدق و خمینی هردو احترام می‌گذاشتند، پیوند داشتند. رهبران غیرروحانی و در حین حال اسلامی انقلاب سال ۱۹۷۹-۱۹۷۸ (۱۳۵۷ شمسی) غالباً از زمره کسانی

بودند که با این حرکت‌های دانشجویی در خارج از کشور همدم و یا بعضاً از رهبران این حرکت‌ها بودند، از جمله چهره‌های سرشناسی نظیر ابولحسن بنی‌صدر، ابراهیم یزدی، و صادق قطب‌زاده را می‌توان نام برد. گروههای دانشجویی در خارج از کشور جزو اولین گروههایی بودند که از طریق تبلیغات وسیع خود بعضی از افراد را در غرب نسبت به فعالیت‌های مستبدانه شاه و ساواک آگاه نموده و کمک‌های غربی‌ها را در پشتیبانی علیه تضییقات حقوق بشر رژیم به دست آوردند. اگرچه بعضی از افرادی که قبلاً "در زمان دانشجویی خود جزو مخالفین رژیم شاه بودند بعدها توسط رژیم به وسیله پیشنهادهای شغلی خیلی خوبی که به آنها شد خریداری شدند، و بعضی دیگر از آنها را نیز از بابت مجازات به خاطر همکاری با کنفدراسیون و سایر فعالیت‌های دیگری که در خارج کرده بودند از مراجعت به ایران به شدت ترسانیده بودند، اما هنوز تعداد قابل توجهی از دانشجویان، چه در داخل و چه در خارج از کشور، به فعالیت‌های خود علیه رژیم، در قبل از انقلاب و در طول آن، ادامه می‌دادند.

گروههایی که بیشتر از آنچه تعداد نفرات قلیل آنها و یا موفقیت‌های بسیار اندک آنها تا قبل از سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷-۱۳۵۶ شمسی) نشان می‌داد دارای اهمیت بودند همان گروههای چریکی داخل ایران بودند، که اخیراً "توسط اروارد آبراهامیان مورد مطالعه دقیقتر قرار گرفته‌اند (۴). طبق نظر آبراهامیان، تاکتیک‌های چریکی حاصل سرکوبهای خونین رژیم در شورش‌های سال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۲ شمسی) بودند، که خیلی‌ها را به این باور رساندند که هرگونه تظاهرات و مخالفتی علیه رژیم مطمئناً "به صورت خشونت‌آمیزی سرکوب خواهد شد. دانشجویان تندرو و مبارز دست به تشکیل گروههای تند کوچکی زدند که در آنها آثار مائو، چه‌گوارا، و فانون مورد مطالعه قرار گرفته و تاکتیک‌های چریکی بحث می‌گردید. سه‌گروه از این گروههای چریکی در سال ۱۹۷۱-۱۹۷۰ (۱۳۴۹ شمسی) با یکدیگر تحت نام فدائیان خلق ادغام گردیدند، که بهترین متفکر آنها، بیژن جزنی، در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ شمسی) در زندان به قتل رسید. حمید اشرف، از رهبران دیگر گروه، که از همه بیشتر از دست پلیس گریخته بود، در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ شمسی) در تهران به قتل رسید. این گروه که نسبت به مائوئیست‌ها و نیز بخصوص حزب توده که طرفدار روسیه بود انتقاد داشتند، امیدوار بودند که هسته مبارزات مسلحانه را طبق الگوی چه‌گورا و رژی

دبری، که در آن روزها بسیار مشهور بودند، بنا نهند. آنها برنامه‌ای ترتیب داده بودند که یک سال در کوهها و جنگلهای استان گیلان در کنار بحر خزر، که برای عملیات چریکی موقعیت بسیار مناسبی داشته و در این مورد سابقه‌ای هم در بعد از جنگ جهانی دوم داشت، بسر برند. اما دوتن از طرفداران آنها توسط رژیم دستگیر و بقیه از ترس آشکار شدن هدف خود توسط دستگیرشدگان بر اثر شکنجه، برنامه خود را پیش انداختند. بنابراین، آنها اولین عملیات چریکی عمده ایران در سالهای اخیر را، در ماه فوریه سال ۱۹۷۱ میلادی (بهمن ماه ۱۳۴۹ شمسی) با عجله به اجراء درآورده و به یک پست ژاندارمری در دهکده سیاهکل حمله کرده و سه ژاندارم را به قتل رساندند. سپس، حین ناکامی از پیدا کردن دو همکار خود به کوههای گیلان گریختند.

شاه واکنش سختی نشان داده و برادر خود را در راس یک نیروی کاملاً مجهز به منطقه فرستاد، که آنها نیز پس از درگیری‌های شدیدی که رخ داده و طی آنها چندین نفر از سربازان دولتی و حدود ۳۰ نفر از چریکها به قتل رسیدند موفق شدند یازده نفر از فدائیان را دستگیر کنند. ده نفر از آنها تیرباران گردیده و نفر یازدهم زیر شکنجه جان سپرد. فدائیان و سایر گروههای مخالف، علیرغم شکست نظامی حاصله، همواره یاد این روز را به عنوان آغاز یک حرکت ضد شاه که نشان می‌داد رژیم سراپا مسلح شاه را نیز می‌توان به لرزه درآورد، گرامی داشته‌اند. در هفته‌های بعد حکومت اهمیت حادثه سیاهکل را، با دستگیری مخالفین، انتشار تبلیغات علیه گروههای چپ، و غیرقانونی اعلام نمودن کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، تأیید نمود. سرقت‌های مسلحانه، ترور افراد، و بمب‌گذاریهای متعدد ادامه یافت، اما در اواخر سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵ شمسی) بعضی از اعضای فدائیان عقیده پیدا کردند که با توجه به تعداد زیاد افرادی که در این عملیات کشته می‌شوند، و اینکه اقدامات آنها نتوانسته است جرقه یک قیام همگانی را روشن کند، زیان این کارها بر نفعش می‌چربد، که در نتیجه این گروه اقلیت به سمت حزب توده روی نمود. اما هردو گروه (اقلیت و اکثریت) اسلحه‌های خود را حفظ کردند که بعدها در طول انقلاب توانستند آنها را، به همراه آموزش و تجربه خود، به کار گیرند.

گروه چریکی دیگر که اسم آن به صورت مخفف "مجاهدین خلق" درآمده در همان سالهای دهه ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ شمسی) تشکیل گردید. درحالیکه

فدائیان خلق اکثراً از حزب توده و یا مارکسیست‌های جبهه ملی بودند، مجاهدین بیشتر از شاخه مذهبی آن جبهه، و به‌ویژه نهضت آزادی بودند که از سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰ شمسی) تحت رهبری مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی قرار داشت. هدف از تشکیل نهضت آزادی ایجاد یک حلقه ارتباطی بین شیعه و افکار نوین بود، اما خشونت و سبعیت دولت در شورش‌های سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲ شمسی) موجب گردید که بعضی از اعضای جوانتر و مبارزتر نهضت از آن جدا شده و به ایجاد یک گروه بحث سری دست بزنند. رهبران این گروه، تفسیر آزاداندیشانه رهبران نهضت آزادی از تشیع را تغییر داده، و اعلام نمودند که تشیع واقعی نه تنها با استبداد، بلکه با سرمایه‌داری، امپریالیسم، و روحانیت‌گرایی محافظه‌کارانه نیز مخالف است. آنطوریکه ابراهامیان تلخیص نموده، یکی از رهبران مجاهدین به نام رضائی استدلال می‌کرد که آن نظام توحیدی که پیامبر به دنبال آن بود عبارت از جامعه مشترک‌المنافی است که به واسطه "نداشتن طبقات" و کوشش در جهت خیرمگانی، و نیز این حقیقت که کل جامعه خدای واحدی را می‌پرستند، متحد گردیده است:

"رضائی همچنین استدلال می‌کرد پرچم انقلاب که به دست امامان شیعه، و به‌ویژه علی (ع)، حسن (ع)، و حسین (ع)، افزاشته گردیده علیه خلفای غاصبی که به نظام توحید خیانت ورزیده بودند و نیز زمینداران فئودال و تجار استثمارگر بود. از نظر رضائی و مجاهدین این وظیفه همه مسلمانان بود که مبارزه در راه ایجاد یک "جامعه بی‌طبقه" را ادامه داده و تمام اشکال کاپیتالیسم، استبداد، و امپریالیسم را نابود نمایند. مجاهدین نظر خود را نسبت به مذهب بدینگونه جمع‌بندی می‌نمودند که: "پس از سالها مطالعه عمیق در تاریخ اسلام و تفکر شیعه، سازمان ما به این نتیجه قاطع رسیده که اسلام، و علی‌الخصوص تشیع، نقش عمده‌ای در الهام روحی توده‌ها در پیوستن به انقلاب بازی خواهد کرد. دلیل این امر آن است که تشیع، بخصوص مقاومت تاریخی امام حسین (ع)، هم دارای یک پیام انقلابی بوده و هم در فرهنگ مردمی ما جایگاه خاصی را دارا است" (۵).

باتوجه به افکار فوق‌الذکر، طبیعی بود که مجاهدین با علی شریعتی روابط خوبی داشته باشند. باوجودیکه خیلی از عقاید و نظریات مجاهدین به قبل از سخنرانی‌های عمومی و کتابهای شریعتی برمی‌گشت، احتمالاً چنین به نظر

می‌رسد که هریک الهام‌بخش آن دیگری بوده است. یک‌سری اقدامات منفرد خشونت‌آمیزی که مجاهدین از سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) به بعد به عمل آوردند باعث دستگیری و کشته‌شدن تعداد زیادی از افراد آنها گردید. مجاهدین نیز، هم چون فدائیان، این قبیل اعمال منفرد را هدف نهائی خود ندانسته، و بلکه آن را تنها وسیله‌ای که ممکن بود در یک دوره سرکوب و اختناق سخت به انقلاب بیانجامد می‌پنداشتند. اکثر مجاهدین فرزندان بازاری‌ها و یا علماء بوده، و به‌طور عمده از رشته‌های علوم نظری می‌آمدند. در میان فدائیان، که اکثراً از طبقات متوسط جدید بودند، بیشتر از مجاهدین زن وجود داشت. آنها بیشتر از دانشکده‌های هنر و یا علوم اجتماعی بوده و تعدادی از کارگران بخش صنایع را نیز شامل می‌شدند.

بعضی از افراد مجاهدین شروع به مطالعه مارکسیسم نمودند، و در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ شمسی) اکثریت رهبرانی که هنوز در تهران آزاد بوده و دستگیر نشده بودند رای دادند که سازمان یک سازمان مارکسیست - لنینیستی اعلام شود. این تحول، در نامه‌ای که مجتبی طالبانی، پسر آیت‌الله طالبانی، به پدرش نوشته اینطور شرح داده شده است: "برای سازمان‌دهی طبقه‌کارگر، ما باید اسلام را طرد کنیم، زیرا که مذهب نیروی اصلی محرکه تاریخ را - که همان مبارزه طبقاتی باشد، نمی‌پذیرد. البته اسلام می‌تواند، بخصوص در به حرکت درآوردن روشنفکران علیه امپریالیسم، یک نقش متری را بازی کند. اما این تنها مارکسیسم است که یک تحلیل علمی از جامعه را به دست داده و به دنبال آزادی طبقات استنمار شده می‌باشد (۶). این تغییر ایدئولوژی، جدائی عمده‌ای را در صف مجاهدین باعث گردید. اکثر اعضای شهرستانی از قبول تغییر ایدئولوژی خود سرباز زده، و رقبای خود را به قتل یکی از رهبران‌شان و لو دادن دونفر دیگر به پلیس متهم کردند. بدین ترتیب مجاهدین به دو گروه تقسیم شده، و هر دو نیز به فعالیت‌های خشونت‌آمیز خود ادامه دادند. اما در اوایل سال ۱۹۷۶ میلادی (۱۳۵۵ شمسی) آنها نیز، مثل فدائیان، چنان دچار لطامات جانی فراوانی شده بودند که اجباراً بیشتر به سمت این شعار تغییر جهت دادند. مجاهدین مسلمان بیشتر در صف محصلین و مجاهدین مارکسیست بیشتر در صف کارگران خواهند بود. بنابراین، هنگامی که در اواخر سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) فعالیت‌های انقلابی شروع شد، دو گروه از مجاهدین خلق وجود داشتند - یکی

گروه مارکسیست‌ها و دیگری گروه مسلمان‌ها، و دو گروه هم فدائی بودند - یکی فدائیان طرفدار حزب توده و یکی هم فدائیان فعال. تمام این گروه‌ها نیز دارای سازمان، اسلحه، انتشارات زیرزمینی، و ایدئولوژیهای انقلابی بودند، که در نتیجه آنها را برای ایفای نقش‌های مهمی در یک حرکت انقلابی آماده نموده بود. بعضی از آنها نیز پیوندهائی با مقاومت فلسطین، بخصوص اعضای چپ آن، داشتند که این امر باعث تسهیل ورود اسلحه از اواسط سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) به بعد می‌گردید.

با وجودیکه چند اقدام چریکی باعث ترس تعداد زیادی از مردم گردیده بود - بخصوص ترور بعضی از چهره‌های نظامی و اطلاعاتی امریکائی و ایرانی - گروهی از مخالفین آرام و سلیم نیز وجود داشتند که استدلال می‌کردند، با توجه به فضای اختناق و سرکوب موجود، تنها با انجام چنین اقداماتی است که می‌توان ضربه‌پذیری رژیم را نشان داده و امید به سقوط نهائی آن را در دل‌ها زنده نگهداشت. چنین به نظر می‌رسد که احتمالاً "افزایش زندانیان، شکنجه‌ها، سرکوب، و سانسور در دهه سالهای ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) با ازدیاد فعالیت‌های چریکی پیوند مستقیم داشت، اگرچه سرکوب در قبل از آن سال‌ها نیز بسیار شدید بود.

### "مخالفین مذهبی" و انقلاب

همانطور که در بالا اشاره گردید، قسمتهائی از گروههای مخالف گوناگون - باقیمانده اعضای جبهه ملی که عمدتاً از طبقه متوسط بودند، محصلین در داخل و خارج ایران، کارگران، و چریکها - پیوندهائی با آن دسته از مخالفین روزافزونی که نظرات خود را در چهارچوب اصطلاحات اسلامی بیان می‌داشتند و در اینجا آنها را "مخالفین مذهبی" می‌نامیم داشتند. مخالفین مذهبی را بهتر از همه از طریق دو گروه عمده متشکله آن می‌توان شناخت، اگرچه این گروه‌ها بعضاً با گروههائی که فوقاً شرح دادیم یکسانی‌هائی دارند. گروه اول کسانی هستند که سابقه تعلیماتی و عملکرد مذهبی سنتی داشته، و گروه دوم آنهائی که تعلیمات غربی و یا سبک غربی داشته اما افکار سنتی و مدرن را تحت عنوان اسلام متحد ساختند. بسیاری از این افراد و بخصوص افکار و عقایدشان را تا حدودی به تفصیل

در فصل هشتم شرح دادیم - که از آن میان آیت‌الله خمینی، آیت‌الله شریعتمداری، و آیت‌الله طالقانی از زمره گروه اول، و بازرگان، شریعتی، و بنی‌صدر از افراد گروه دوم بود، اما در اینجا به ارتباط آنها با سابقه و حوادث انقلاب اشاره می‌کنیم.

یکی از شکایات مهم علمای باسواد در مقابل رژیم پهلوی عبارت از کوشش مستمر آن رژیم در جهت کم کردن قدرت و نفوذ علماء بود، که با افزایش روزافزون قدرت و رواج شیوه‌های افراد بی‌دین غربی همراه می‌گشت. رضاشاه برای اینکه کسی شرایط عمامه بسرگذاشتن و در سلک علماء درآمدن را واجد شود امتحاناتی را مقرر کرد، نظام‌های آموزشی و قضائی را غیرمذهبی نمود، که در نتیجه تعداد زیادی از علماء شغل خود را از دست دادند، از زنها کشف حجاب کرد، به تاسیس آموزش‌های دانشگاهی مختلط اقدام نمود، و قدم‌های دیگری در جهت تضعیف علماء و تفوق ایدئولوژیک آنها برداشت. محمدرضاشاه نیز در همان مسیر قدم‌های بیشتری برداشت، که از جمله مطیع ساختن مذهب از طریق ایجاد دانشکده‌های علوم دینی در دانشگاه‌های دولتی و از جمله دانشگاه تهران بود، و با وضع کنترل‌های تازه به روی کسانی که برای زیارت به خارج از کشور می‌رفتند، و یا تاسیس "سپاه مذهب" که در کنار "سپاه دانش" به کار تعلیم و تربیت مذهب رسمی دولتی به مردم دهات و روستاها بپردازد. شاه، با وجودیکه هیچگونه احترام خاصی برای زنها قائل نبود، بعضاً "تحت فشار سازمان زنان همسانی که به وجود آورده بود، فکر می‌کرد که تشویق زنها به اشتغال در نیروی کار مملکت می‌تواند در رشد اقتصادی ایران مؤثر بوده باشد. سازمان زنان ایران، که سرپرست آن مهناز افخمی اولین زن مسئول وزارت امور زنان در جهان سوم بود، مسئولیت گروهی را برعهده داشت که به زنها کمک می‌کردند تا خواندن و نوشتن را آموخته و مهارت‌های دیگری را نیز کسب نمایند و در نتیجه به تأمین معاش و دفاع از حقوق قانونی خود، بخصوص تحت "قانون حمایت خانواده" مصوب سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۶۷ میلادی (۱۳۴۵ تا ۱۳۵۴ شمسی) قادر گردند. هم این قانون، و هم اختلاط پسر و دختر در مؤسسات آموزشی و دانشگاهی، در نوشته‌ها و گفتار آیت‌الله خمینی و بعضی دیگر از بنیادگرایان اسلامی مورد حمله و انتقاد شدید قرار گرفتند، بهمان‌گونه که نشانه‌های آشکارتر "زوال اخلاقی" حاصل از نفوذ فرهنگ غربی، نظیر فیلم‌های جنسی، مراکز رقص، و موسیقی،

مورد حمله و انتقاد قرار می‌گرفت، اشکالی از لباس پوشیدن خانم‌ها که نه تنها مخالف رسوم قدیمی پوشیده بودن و حجاب بود، بلکه اکثراً "لباس‌های بسیار تنگ و آشکارکننده اجزاء بدن، و یا مشروب‌خواری و قماربازی علنی (که هر دو مخالف حکم اسلام بود)، و کارهای دیگری از این قبیل مورد انتقاد قرار می‌گرفت. غرب‌گرایی، منهای تاثیرات مخرب اقتصادی‌اش، کاملاً" با زوال سنت‌های اسلامی ارتباط داشت.

از اوسط سال‌های ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) به بعد حوادث ویژه‌ای اتفاق افتادند که بیشتر موجب تحریک احساسات علماء و مقلدین آنها شدند. یکی از آنها نقشه شاه برای تجدید ساختمان محوطه اطراف حرم امام رضا در مشهد بود، که مثل سایر زیارتگاه‌ها، اطراف آن پر از مغازه‌های افراد بازاری مشهد بود که عاملی برای اتحاد بازاریها و علمای آن منطقه بود. نقشه مزبور بالمال به اجراء درآمده و تمام ساختمان‌های اطراف حرم را از بین برده، و به جای آن یک خیابان پهن و فضای سبز ایجاد کردند. این پروژه آنقدر مورد بی‌علاقگی مردم بود که در چند نوبت بولدوزرها و سایر ماشینهای ساختمانی مربوطه هدف بمب‌گذاری و یا خرابکاری‌های دیگر قرار گرفت، اما دست‌آخر به چیزی که بیشتر موافق ذائقه افراد "مدرن" بود ختم گردید. با این پروژه بازاری‌های مشهد پراکنده گردیدند، اما به همان نسبت، کینه آنها از رژیم افزایش یافت. پروژه مشابهی که برای بازار تهران طراحی شده بود، که در وسط آن بلوارهای وسیع ایجاد شود، که بدین وسیله مانند مشهد، بازاریهای بالقوه خطرناک متفرق می‌شدند، با چنان مخالفتی روبرو گردید که هرگز به مرحله اجراء درنیامد. همچنین، در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ شمسی) در زمان نخست وزیری آموزگار، کمک‌هایی که از ناحیه دولت به دلایل مختلف به علماء می‌شد به نحو بارزی تقلیل یافت، که این امر نیز موجب افزایش نارضایتی ایشان گردید<sup>۱</sup> (۷).

اقدامات گوناگونی که در جهت ایجاد یک ایدئولوژی افسانه‌ای شاهنشاهی به عمل می‌آمد مورد انزجار مردم، چه از صنف علماء و چه سایر مخالفین، بود.

---

۱- دریافت‌کنندگان کمک از هویدا و آموزگار هیچ‌گاه شرکتی در نهضت مردم نداشته‌اند تا این عوامل به حساب افزایش نارضایتی و افزایش نارضایتی به حساب اعتراض مردم گذاشته شود.



اگرچه پادشاهان و حکام ایران بیشتر از آن پایگاه داشتند که در بعضی از نوشته‌های اخیر که تاکید عمده‌شان بر ایدئولوژی روحانیت است بیان می‌شود، با این حال فرمانروایان ایران از صدر اسلام تاکنون هرگز به اندازه حکومت پهلوی در تجلیل از سلطنت غلو و پیشروی نکردند. کاری که اسلام را از ارزش می‌انداخت و مسلماً باعث مخالفت علماء می‌گردید. کوشش رضاشاه در زمینه برابرنشان دادن و همسوئی و هم‌سانی خود با پادشاهان ایران در قیل از اسلام توسط پسرش محمدرضانیز دنبال گردید، بگونه‌ای که شاه در یک مراسم بسیار پرخرج و اسراف‌آلود که در سال ۱۹۷۱ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) در تخت جمشید برگزار گردید، سعی کرد که به مردم دنیا و نیز هم‌وطنان ایرانی‌اش این فکر غلط را القاء کند که ایران در خلال ۲۵۰۰ سال گذشته بدون انقطاع از یک نظام شاهنشاهی برخوردار بوده‌است (در حالیکه در خلال این ۲۵ قرن نه تنها عناوین حکمرانان ایران فرق می‌کرده است - بلکه سرزمین‌هایی هم که آن فرمانروایان بر آنها حکم می‌راندند متفاوت بوده است، مانند سرزمین‌هایی که در فاصله میان فتح اسلام تا سال ۱۵۰۱ میلادی که به ایران معاصر تعلق نداشت، و یا آنچه در فاصله سالهای ۱۷۲۲ تا ۱۷۹۶ میلادی متعلق به ایران بود). آیت‌الله خمینی، که در خارج از کشور به سر می‌برد، هم جشنهای شاهنشاهی و هم اصل نظام سلطنتی را محکوم نمود (۸). تحمیل یک تاریخ جدید به مردم، که در آن به جای آنکه هجرت پیامبر مبدء تاریخ باشد زمان پادشاهی کوروش کبیر در دوران قبل از اسلام آغاز تاریخ ایران به حساب آمده بود، بسیاری را قانع کرد که شاه در صدد کندن ریشه اسلام است. همچنین قرار دادن بخشی از زمینهای وقفی (نه اکثر آنها) در زمره زمینهای مشمول اصلاحات ارضی نیز تا حدودی حائز اهمیت بود. دستگیر و زندانی نمودن رهبران مورد احترام مذهبی، و تبعید آنها چه در خارج و چه در داخل کشور، نظیر آیت‌الله خمینی و آیت‌الله طالقانی، نیز موجب تحریک بیشتر همکاران و پیروان آنها گردید. علاوه بر این مردم احساس می‌کردند که بی‌التفاتی شاه نسبت به اسلام و تحقیر آن، با ترجیح دادن او به خارجی‌ها و ایرانیان غیرمسلمان همراه است. در مورد بهائیه‌ها، که از نقطه نظر مسلمانان متدین مرتد به حساب می‌آمدند، این قضیه گاهی ابعاد مبالغه‌آمیزی به خود می‌گرفت، در حالیکه علماء نیز گاهی کارشان از ضدیت با صهیونیسم به ضدیت با یهود می‌کشید. اقلیتی از بهائیه‌ها، مسیحی‌ها، و

جهودها دارای مشاغل پردرآمد و یا ارتباطاتی با خارجی‌ها و یا دربار بودند. در اهمیت این قضیه غالباً "مبالغه به عمل می‌آمد و در نتیجه، مانند افراد اقلیت در جاهای دیگر، بعضی از مواقع این افراد غیر مسلمان مورد بی‌مهری مسلمانان قرار می‌گرفتند. علماء و حامیان آنها در صحبت‌های رسمی خود همیشه در دفاع از حقوق اقلیتها سخن به میان آورده و هنوز هم بر زبان می‌آورند. همچنین مردم در مورد ارتباطات فراماسونی بعضی از چهره‌های مشهور در دولت و دربار خشمگین بودند، زیرا به نظر بسیاری از آنها فراماسونری مخالف اسلام و مطابق امیال انگلستان بود.

با پایان یافتن خصومت‌های سردوگرم بین ایران و عراق از طریق معاهده‌ای که در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ شمسی) بین دو کشور به امضاء رسید، سفر زیارتی ایرانیان به عراق در سال ۱۹۷۶ از سر گرفته شد که در نتیجه تعداد بیشتری از نوارها و نوشته‌های آیت‌الله خمینی که در آن زمان در عراق به سر می‌برد به دست مردم ایران می‌رسید. روش سرسختانه‌ای که او در مخالفت با شاه تعقیب می‌کرد به علمای مخالف در داخل ایران روحیه و شجاعت می‌بخشید، و لذا بیشتر سخنرانی‌های مساجد به‌طور روزافزونی رنگ مخالفت و خصومت با شاه را به خود می‌گرفت. بعضی از علمای داخل کشور، نظیر آیت‌الله کاظم شریعتمداری، در ابتدا خط میانه‌روتتری را پیش گرفتند، اما آنها نیز در پایان خواستار اجرای کامل قانون اساسی سال ۱۹۰۷-۱۹۰۶ (۱۲۸۵ شمسی) گردیدند (که به معنای انجام انتخابات آزاد، تشکیل دولتی که در مقابل مجلس مسئول باشد، یک سلطنت و شاه ضعیف، و کمیته‌ای از مجتهدین بود تا قوانینی را که مخالف شرع اسلام است و توکنند). مرگ پسر آیت‌الله خمینی، مصطفی، که در ماه اکتبر سال ۱۹۷۷ میلادی (مهرماه ۱۳۵۶ شمسی) در عراق اتفاق افتاد و بسیاری آن را کار ساواک می‌پنداشتند، بر مخالفت‌ها افزود.

در ماه ژانویه سال ۱۹۷۸ (دی ماه ۱۳۵۶) رژیم نشان داد که در ارزیابی قدرت مخالفین مذهبی خود دچار سوء محاسبه عجیبی است و یکی از قدم‌های نابودکننده خود را برداشت. به حسب گزارشات موجود، به دستور شاه مقاله‌ای در روزنامه‌نیمه رسمی اطلاعات چاپ شد که در آن به شدت به آیت‌الله خمینی حمله و توهین شده بود. مقاله مزبور از داریوش همایون، وزیر اطلاعات، سرمنشاء گرفته بود (او یکی از دانشجویان مخالف شاه در گذشته بود که بعدها در رژیم

ترقی بسیار کرد). این مقاله دو ستونی تحت عنوان "ایران و استعمار سرخ و سیاه" بهامضای مستعار منتشر شد. پس از ذکر کلیاتی در مورد "انقلاب سفید" و "عکس‌العمل سیاه" (علماء)، مقاله حمله به یکی از رهبران مذهبی را که برای هدایت این حرکت انتخاب شده بود هدف قرار می‌داد: "یک آدم ماجراجو، بی‌دین، و مرتبط با مراکز استعمار... مردی با یک گذشته مشکوک، مرتبط با استعمارگران، سطحی، مرتجع" این مرد روح‌الله خمینی بود که بیشتر به نام "سید هندی" شناخته می‌شد. با اینکه پیوندهای او با هند هرگز به صحنه مقاله نیامده بود، اما روشن بود که او با انگلیسی‌ها ارتباط دارد. او در جوانی اشعار عاشقانه‌ای می‌سرود که زیر آن را با نام "هندی" امضاء می‌کرد. در پایان مقاله گفته می‌شد که خمینی با اصلاحات شاه مخالف است، و القاء می‌کرد که او از انگلیسی‌ها (از طریق یکنفر عرب) مبالغه‌های هنگفتی پول برای مخالفت با شاه دریافت کرده است.

دست زدن به چنین افترائی نشان می‌داد که رژیم تاچه حد درصدد بدنام کردن و بی‌اعتبار ساختن ایت‌الله خمینی است، اما حوادث بعدی نشان داد که این عمل از سوء محاسبه‌های بسیار وخیم رژیم بوده است. روز بعد طلبه‌های مراکز آموزشی قم دست به یک تظاهرات وسیع و تحصن زدند که توسط نیروهای امنیتی رژیم درهم شکسته شد. در نتیجه بین دو گروه برخورد شدیدی روی داد که در عرض دو روز به مرگ بیش از ۷۰ تن انجامید، این خونین‌ترین حادثه بعد از حوادث سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲ شمسی) بود.

مقاله روزنامه اطلاعات در حمله به آیت‌الله خمینی و متعاقب آن حوادث قم را می‌توان به‌عنوان نقطه عطفی دانست - ژانویه ۱۹۷۸ (دی‌ماه ۱۳۵۶) - که در آن بخش اعظم ابتکار عمل در نهضت ایران از دست نیروهای غیرمذهبی، بانامه‌های سرگشاده، اعتراضیه‌ها، سازمانها، و شبهای شعر سیاسی‌شان خارج و به دست مخالفین مذهبی افتاد. حتی اگر مقامات مسئول ایران شعور این را داشتند که این اتهامات را به خمینی وارد نسازند، بازهم حرکتی که به رهبری روحانیون آغاز شده بود رهبری نیروهای مخالف شاه را در دست می‌گرفت. مخالفین مذهبی، بخصوص اگر انسان طرفداران شریعتی و مجاهدین را هم به آنها اضافه‌کند، بالنسبه به‌لیبرال‌های غیر مذهبی گروه بسیار بیشتری از مردم را به دنبال خود می‌کشاندند، و در هرگونه اعتراض و قیام همگانی مطمئناً این

خیل عظیم از مردم نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و گوش به‌حرف رهبرانی که بیش از همه مورد اعتماد آنان بودند می‌دادند. دولت، در خلال سالیان متمادی، تا حدود زیادی در سرکوب کردن مخالفین غیرمذهبی موفق بود، و لذا عرصه را برای مخالفین مذهبی که کمتر قابل کنترل و اداره بودند بازگذاشته بود.

علماء مذهبی و رهبران بازار، با عنایت به قدرت جدید خود و شکایات موکلینشان، در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۶) به برپائی تظاهرات عظیم در یادبود کسانی که در حوادث قبلی به شهادت رسیده بودند. مراسمی که بنا به سنت مذهبی هرچهل‌روز یکبار در چهلم افراد گشته شده برگزار می‌گردید، همت می‌گماردند. این یک نمونه درخشان از استفاده سیاسی از سنتهای شیعی بود. اگر دولت می‌خواست جلوی برگزاری این مراسم را، که به تبع حوادث قبلی تاریخ و روز آن معین بود، بگیرد قطعاً "مواجهه با تظاهرات بسیار عظیم‌تری می‌شد: زیرا چنین ممانعتی، حتی در زمان حکومت شاه، هرگز به‌وقوع نپیوسته بود. از طرف دیگر، چهل‌روزی که بین هریک از این مراسم فاصله بود، فرصت خوبی به‌دست می‌داد که نیروها دوباره جمع‌آوری شده، موضوع به‌طور شفاهی بین مردم پخش گردیده، مردم را - بدون آنکه نیازی به بحث در مورد زمان و مکان گردهمائی باشد- به‌طور خودکار دورهم جمع کند، و از احساسات لحظه‌ای و یا شعائر مذهبی مردم برای تشدید مخالفت بارزیم بهره گرفت. در یکی از اولین تظاهرات، که در ماه فوریه (بهمن‌ماه) در تبریز اتفاق افتاد، تعداد زیادی از بانکها، مغازه‌ها، و سینماها مورد حمله و تخریب واقع شد، و برای نخستین بار فریاد "مرگ‌برشاه" به‌گوش رسید. اینگونه اقدامات تخریبی و اقدامات مشابه دیگر در تظاهرات بعدی نیز به‌وقوع پیوست. البته کوشش زیاد می‌شد که به جان افراد لطمه‌ای وارد نشود، اگرچه آنها دشمنان نهضت بوده باشند، و جز در چند مورد استثنائی که در اواخر نهضت و در اوج هیجان انقلابی مردم به‌وقوع پیوست، حتی جان امریکائی‌ها نیز در امان بود. بانکها، مغازه‌ها، و سینماها به‌عنوان سمبل‌های اتکاء به‌غرب و مراکز فساد قلمداد می‌شدند (بخش مهمی از سرمایه بانکها متعلق به‌خارجی‌ها بود، و سینماها نیز غالباً فیلم‌های سکسی خارجی به‌نمایش درمی‌آوردند).

هم در میان پیروان خمینی و هم پیروان شریعتی (که عقاید آنها در سال ۱۹۷۹-۱۹۷۸-۱۳۵۷ شمسی- از نظر مردم عادی کمتر قابل تفکیک بود) تعداد

زیادی از بازاری‌ها بودند، که این‌ها تنها به معنای کسانی بود که در محوطه بازار مغازه داشتند بلکه همچنین شامل کسانی که جزئی فروش نموده و به کارهای صادراتی مشغول بودند، و یا به سبک قدیم - و نه سبک جدید - تولیدکننده محصولات بودند نیز می‌گردید. از نقطه نظر مارکسیست‌ها بازاری‌ها یک طبقه جداگانه به حساب نمی‌آیند، زیرا آنها با وسایل تولید روابط مختلفی دارند. شاگرد مزدور صنعتگر و یا کارگر در یک کارگاه کوچک بازار وضعیتش با یک بانکدار و یا صراف، که ممکن است آدم کاملاً "ثروتمندی بوده باشد، فرق دارد. بهر صورت واژه "بازاری" دارای معنای خاصی است که از آن سروکار داشتن با کارهای تجاری کوچک، و یا تولید جزئی، و یا بانکداری به صورت کاملاً "سنتی و یا کمی مدرن، و بالاخره تمرکز آن در حول و حوش بازار و فرهنگ سنتی اسلامی مستفاد می‌شود. این افراد را در بعضی از مواقع "خرده‌بورژوا" نیز می‌خوانند، اما اصطلاح مزبور نارسا است، چون گاهی بعضی از بازاری‌ها را عمده‌فروش‌ها و صراف‌های پولدار و بعضی دیگر را کارگران معمولی تشکیل می‌دهند. اکثر بازاری‌ها در زمینه مقاومت در مقابل انکاء به غرب و رواج سنتهای غربی اتحاد نظر دارند. با وجود آنکه پاره‌ای از محصولات غربی نیز به وفور در بازار به فروش می‌رسند، اما رشد روزافزون سوپرمارکت‌ها، فروشگاه‌های بزرگ، بانک‌های بزرگ، و اجناسی نظیر فرش ماشینی که با فرش دستباف سنتی ایران رقابت می‌کنند بر کنترل غربی‌ها بر اقتصاد ایران و تضعیف نقش بازارافزوده است. حمایت دولت از تجار، صنعتگران غیربازاری و نقشه‌های مختلفی که برای "نوسازی" و یا پراکنده ساختن بازار طرح می‌شد، که دو مورد آن را قبلاً "شرح دادیم، بعضاً به منظور تضعیف همبستگی سیاسی - اقتصادی طرح‌ریزی شده بود که از طرف بازاری‌ها به عنوان عامل خطر قلمداد می‌شد. در میان کسانی که هنوز تا حدود زیادی به سبک قدیمی و اقتصاد سنتی زندگی می‌کنند، رسوم غربی غالباً با وحشت نگریسته می‌شود، و سبک سنتی و قدیمی روحیه بازاری‌ها، به همراه پیوندهای خانوادگی، مالی، و فرهنگی نزدیک آنها با علماء، می‌تواند تا حدودی مبین اتحاد بازاری‌ها و علماء که از عوامل اصلی بخش اعظمی از فعالیت‌های انقلابی در ایران از سال‌های ۱۸۹۱ (۱۲۷۰ شمسی) به بعد بوده است باشد. متون مذهبی و هدایائی که به منظور اهداف مذهبی، آموزشی، خیریه و سیاسی به علماء داده می‌شد همه از ناحیه بازاری‌ها بود، که درصد عمده‌ای از عامل

نفوذ علماء را تشکیل داده و عامل تقویت پیوندهای سیاسی بین مسجد و بازار بودند. علاوه بر این، بازاری‌ها غالبا "جلسات هفتگی" مذهبی "در منزل تشکیل می‌دادند، که محل تجمع مطلوبی برای بحث در مورد مسائل و تاکتیک‌های سیاسی است. وسعت و شباهت مغازه‌های کوچک و باز در بازار آنها را به محل مناسبی برای برقراری سریع ارتباط و سازماندهی تبدیل می‌کند.

بعضی از افراد وابسته به اقتصاد نوین، که در سال‌های اخیر از بازار بیرون رفته بودند، بخصوص با بیان شریعتی از اسلام، به سمت افکار جدید جلب می‌شدند. علیرغم مدرن‌سازی ایران، بازار به عنوان نقطه اصلی حرکت‌های مخالف عمده رژیم در خلال سالهای ۱۸۹۱ (۱۲۷۰ شمسی) تا ۱۹۷۹ میلادی (۱۳۵۷ شمسی) باقی مانده بود. این امر خصوصا "به خاطر سهولت تشکیل حلقه‌های حرفه‌ای و مذهبی بود که در زمان بحران به نحو روزافزونی جنبه سیاسی به خود می‌گرفت. علاوه بر این، بازاریها پیوند بسیار نزدیکی با علماء داشتند، و همانطوریکه دیدیم علماء رهبری فکری بسیاری از حرکت‌های مخالف رژیم را برعهده داشته‌اند. اکثر بازاری‌ها هیچ‌گونه پیوندی با دولت ندارند، زیرا در غیراینصورت ممکن بود در مورد پیوستن به یک حرکت واقعا "انقلابی" دچار تردید شوند (همانطور که خیلی از افراد طبقه متوسط جدید، که غالبا "در کارهای دولتی و یا نیمه دولتی بودند، دچار این تردید شدند). انسان ممکن است فکر کند که بازاری‌ها یک گروه رو به نقصان را تشکیل می‌دهند. اما این امر احتمالا "فقط به طور نسبی صحت دارد. طبقه متوسط جدید که تحصیلات و مناصب غربی دارند احتمالا" از بازاری‌ها سریع‌تر رشد کرده‌اند، اما با مهاجرت وسیع افراد از روستاها به شهرها بیش از هر زمان دیگری در گذشته نیاز به خرده‌فروش‌های جزء، عمده فروشان بازار، و صرافان و قرض‌دهندگان بازاری وجود دارد، لذا هنوز تعداد بازاریها نسبتا "زیاد و قابل ملاحظه بوده و روی هم رفته بازار نیز به همراه شهرها رشد نموده است. طبق نظر روبرت گراهام، که با استناد به آمارهای قابل اعتماد بیان گردیده است: "علیرغم نوسازی اقتصاد، بازار هنوز بیش از دو سوم تجارت عمده داخلی و حداقل سی درصد کل واردات کشور را در اختیار دارد. . . . هم‌زمان با این امر، بازار، با در اختیار داشتن کنترل تجارت فرش و سایر اقلام صادراتی نظیر خشکبار و پسته و غیره، به ارزش خارجی نیز که هنوز در کانال نظام دولتی قرار نگرفته

دسترسی دارد. . . . بنا بر یک آمار غیررسمی، حجم پول‌هائی که در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵ شمسی) در بازار قرض داده شده حدود ۱۵ درصد کل اعتبار در بخش خصوصی بوده است" (۹).

رژیم پهلوی، در خلال سالیان متمادی، سعی کرد که از طریق ساختن خیابان‌ها، مغازه‌ها، مدارس، و مؤسسات جدید در فاصله‌های دور از بازار، حتی‌المقدور قدرت آن را تضعیف کند. همچنین از کارهای دیگر آن رژیم پیاده کردن طرح شبکه‌های آهنی در خیابانهای اطراف بازار، کنترل توزیع کالاها، و مبارزه علیه "گرانفروشان سودجو" - که به عوض تمرکز روی افراد واقعا "پولدار و سودجو بیشتر روی بازاریها متمرکز بود، و بالاخره محدود کردن اعتبارات کم‌بهره دولتی در مورد بازاریها بود. با وجودیکه قدرت اقتصادی به‌طور عمده به‌بخش مدرن منتقل‌گردید، اما بازاری‌ها نه دچار ترس شده و نه از تعدادشان کاسته شد.

از حوادثی که در پیوند مبارزه‌جویانه اخیر بازاریها و علماء به‌وقوع پیوست یکی هم مبارزه در جهت جلوگیری از افتادن کنترل بانک صادرات ایران، که بر شعبه‌ترین بانک خصوصی مملکت بوده و از ناحیه خیلی از بازاریها به عنوان دوست بازار تلقی می‌شد، به دست یک نفر بهائی به نام یزدانی بود که اخیرا " ۲۶ درصد سهام بانک را خریده بود. تجار بازار، در همکاری با علماء، تصمیم گرفتند که پولهای خود را از بانک مزبور بیرون بکشند، که در نتیجه یزدانی مجبور به فروش سهام خود گردید. بازاری‌ها همچنین در کمک مالی به خانواده‌های قربانیان حوادث سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) پیشقدم بوده، و برای اعتصابات ضد رژیم که در ماه مه سال ۱۹۷۸ (اردی‌بهشت ۱۳۵۷) ابتداییین دانشجویان و اساتید دانشگاه شروع شده و سپس در پائیز همان سال در بین کارگران و کارمندان دولت نیز گسترش پیدا کرد، کمک و پشتیبان‌مالی بودند.

گروه دیگری که در پیروزی انقلاب حائز اهمیت بود گروه نیمه پرولتاریا بود، که غالباً از مهاجرین جدید به شهرها تشکیل می‌شد. این افراد در محله‌های کثیف و جنوب شهر زندگی کرده و از وسائل استراحت و تفریح کمی برخوردار بودند. غالباً نیز خانواده‌های خود را در روستا گذاشته و تنها به شهر می‌آمدند. از سال ۱۹۷۶ به بعد که نیاز به کارگران غیرماهر ساختمانی کم شد، همچنین

افزایش قیمت‌ها، به زندگی اینگونه افراد لطمه فراوان می‌زد. آنها که از نظر ظاهری و فرهنگی بی‌ریشه‌گردیده، و از نظر فیزیکی و فرهنگی نیز به بازار نزدیک‌تر بودند تا به قسمتهای مدرن بالای شهر، به سهولت اعتقاد پیدا کردند برای اینکه از میلیاردها دلار درآمد نفتی که به ایران سرازیر می‌شد نتیجه‌ای هم به نفع آنان حاصل شود لازم است که اقدام حادی صورت پذیرد.

نقش کلیدی این قبیل مردان جوان و بدون ریشه برای نخستین بار در شورشهای مهم تبریز در ماه فوریه سال ۱۹۷۸ (بهمن ماه ۱۳۵۶)، که به مناسبت چهلمین روز درگذشت شهدای قم آغاز اما به سرعت به یک تظاهرات عظیم علیه شاه تبدیل گردیده بود، دیده می‌شد. بنا بر گزارشات، پلیس آذربایجان از دست زدن به اقدام علیه تظاهرکنندگان خودداری نمود و از نیروهای خارج از شهر کمک گرفته شده و آنها شروع به تیراندازی نمودند. در نتیجه، با رهبری جوانان، شورش آغاز گردیده و جمعیت به بانکها، دفاتر حزب شاهانه رستاخیز، سینماها، و مشروب فروشی‌ها حمله کردند. احساسات و اعتقاد (مبتنی بر حقیقت) بعضی از آذربایجانی‌ها که آن خطه توسط دولت مرکزی به دست فراموشی سپرده شده است، و در نتیجه وجود تمایلات استقلال و خودمختاری طلبانه در آنها، نیز حرکت مزبور را تغذیه نمود. دانشجویان رادیکال دانشگاه تبریز نیز به این حرکت پیوستند. بنا بر پاره‌ای از گزارشات بیشتر از صد نفر از تظاهرکنندگان به قتل رسیده و متجاوز از ششصد نفر نیز مجروح شدند. بعدها این‌الگوی تظاهرات و سپس شورش در بقیه شهرهای عمده ایران تکرار گردید. اگرچه روستائیان که از فاصله نسبتاً دوری از شهرها زندگی می‌کردند نمی‌توانستند در این شورشها شرکت کنند، اما آن دسته از ایشان که در شهرها کار می‌کردند و مرتباً به شهر رفت و آمد می‌کردند در ماجرا شرکت داشتند (۱۰).

گروه مهم دیگری که در انقلاب ایران مشارکت داشت، با وجود آنکه میزان مشارکتشان به حسب طبقه و ایدئولوژی خاص آن گروه بعضاً متفاوت بود گروه بانوان بود. این مشارکت در حدی بود که هرگز تا به آن روز دیده نشده است. در تظاهرات قبلی دانشجویی، چه در داخل و چه در خارج از ایران، با وجود آنکه، مانند غرب، رهبری تظاهرات معمولاً در دست مردها بود، همواره زنها نقش با اهمیتی را بازی می‌کردند. حتی در قبل از سال ۱۹۷۷ میلادی (۱۳۵۶ شمسی) نیز زنها در گروههای چریکی نقش مهمی داشته و بعضی از آنها



دستگیر و زندانی شده و تعدادی هم در درگیری‌ها کشته شده بودند. از آنجائیکه کلیه فعالیت‌ها و سازمان‌های مربوط به زنان در "سازمان زنان ایران" که یک ارگان رسمی و دولتی بود ادغام شده بود، زنانی که با رژیم سرسختانه مخالفت می‌کردند از نزدیک شدن به سازمان مزبور اجتناب کرده و خود نیز از پیگیری خواسته‌های صددرد زانه اجتناب می‌کردند، زیرا چنین خواسته‌هایی را، در آن زمان که هدف اصلی برانداختن شاه و رژیم او بود، عامل تفرقه و جدائی در صفوف می‌دانستند. مانند بسیاری از حرکت‌های انقلابی دیگر، بسیاری از زنان آگاه سیاسی ایران نیز فرض را بر این نهادند که مشارکت آنها در منازعه موجود و پیروزی داعیه‌شان، به زنها نیز آنچه را مطلوب نظر آنها است خواهد داد. به این واقعیت نیز باید توجه داشته باشیم که بسیاری از بانوان آگاهانه این‌طور احساس نمی‌کردند که به‌عنوان یک زن تحت استضعاف قرار گرفته‌اند، و لذا علاقه‌ای هم به پیگیری خواسته‌های منحصر به طبقه زنان از خود نشان نمی‌دادند. بنابراین، حرکت‌هایی که رژیم شاه در زمینه مدرن نمودن لباس، آموزش، و کار کردن خانم‌ها کرده بود، و بیشتر نیز روی طبقات متوسط و یا بالای خانم‌ها تاثیر می‌گذاشت، الزاما" مورد موافقت اکثریت خانم‌های ایران نبوده و یا حتی به‌وسیله آنها احساس نشده بود. این در حالی بود که ورود زنها به کادر کارگری کارخانجات و یا کارگاه‌های فرش‌بافی تجاری برفشاری که از نظر کاری برگزیده آنها بود می‌افزود. مشارکت زنها در مسائل سیاسی در خلال انقلاب و پس از آن در سطح همه طبقات اجتماعی بانوان بوده و به بسیاری از خانم‌ها احساس غرور جدیدی می‌بخشید، زیرا توان آن‌را که نیروی عظیم خود را سازمان دهی کرده، در زمینه مسائل همگانی دست به اقدام زده، و گاهی حتی جان خود را نیز به خطر بیندازند، به نمایش گذاشته بودند.

در جو فرهنگی سال‌های دهه ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی)، کسانی که با رژیم شاه مخالف بودند، به‌نحو روزافزونی هرچه را رژیم خوب قلمداد می‌کرد بد می‌دانستند. بنابراین، همان‌طور که در قبل اشاره کردیم، ما از اواسط سالهای دهه ۱۹۷۰ (حدود سالهای ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ شمسی) به‌بعد با این پدیده طعنه‌آمیز روبرو می‌شویم که بعضی از خانم‌های دانشجو در دانشگاه، به‌منظور اینکه پیوند فرهنگی خود با اسلام را مورد تاکید قرار داده، و بگویند که سنت‌های اسلامی از نظر سیاسی و اخلاقی بهتر از تبلیغات رژیم است، و یا صرفاً "بدین خاطر

که مخالفت خود با رژیم شاه را به نمایش بگذارند، اگرچه افراد مؤمنی هم نبودند به پوشیدن لباسهای اسلامی روی می آوردند. حتی قبل از انقلاب نیز، هنگامی که دانشجوی زن مسلمان و غیرمسلمان کوشش می کردند علیه رژیم متحد شوند، بسیاری سوءالات مهم و اصولی و حساس در مورد زنان مطرح می شد. حداقل در بیشتر از یک مورد دیده شد که دانشجویان زن مسلمان برای جدا کردن کلاس ها و سالن های غذاخوری زنها از مردها تظاهرات کرده، و بعضی از خانم های محصل مورد فشار قرار گرفتند که حتما "چادر بسر کنند. از طرف دیگر، بنا بر پاره ای از گزارشات گاهی دیده می شد که معلمین و یا مسئولین دانشگاه او ورود خانم هایی که چادر به سر داشتند به کلاس ها و یا جلسات امتحان خودداری می کردند.

با وجودیکه خانم های دانشجو در تظاهرات سیاسی و فعالیت های مربوط به انقلاب نقش مهمی را بازی کردند و هنوز هم می کنند، لیکن از آنها مهمتر خانم های چادری بازاری ها بودند، که در دسته های زیاد برای شرکت در مراسم عزاداری بیرون می آمدند، کاری که در گذشته نیز همیشه می کردند، اما اکنون حضور وسیع آنها معنای سیاسی جدیدی به خود گرفته بود. هنگامیکه تهدید رژیم به اعمال خشونت بالا می گرفت، این خانم های چادری با کمال شجاعت در صف جلوی تظاهرات حضور داشتند. شرکت کنندگان در این قبیل مراسم می دانستند که حضور خانم ها در صف جلو، پلیس و رژیم را در وضعیت مشکلی قرار می دهد. در ماه ژوئیه (خرداد ماه ۱۳۵۷) بار دیگر وسعت جمعیت و شهادت تظاهرکنندگان در شهر اصفهان به نمایش درآمد، جائیکه در اثر سه روز تظاهرات پی در پی تعداد زیادی از افراد به قتل رسیده و در نتیجه حکومت نظامی برقرار شده بود. منهای این حادثه، در ماههای ژوئن و ژوئیه (خرداد و تیرماه) در مراسم چهلمی که متناوبا "برگزار گردیده و همواره روبه رشد بود به صورت نسبی توقف کوتاهی حاصل گردید، و در همان فاصله نیز شاه قول های جدیدی در زمینه آزادی، که از جمله شامل برگزاری انتخابات آزاد در سال آینده و با مشارکت احزاب سیاسی مختلف بود، به مردم داد. ایرانیان غریبگرای و خارجیانی که در آن زمان در ایران بودند می توانند شهادت دهند که در آن زمان لیبرال های متمایل به غرب ایران تا حدودی نفس راحتی کشیدند. این افراد معتقد بودند که فشارهای وارده از طرف لیبرالها و تظاهرات همگانی به حد کافی رسیده بود که رژیم را

و ادار ساز د تا در یک مسیر آزادی واقعی کام بردارد، مسیری که دیگر بازگشت از آن ممکن نبود، بخصوص با توجه به اینکه اگر کار خلافي صورت می‌گرفت باز مردم می‌توانستند به خیابان‌ها ریخته و همان تظاهرات را از سر گیرند. در این زمان، احتمال اینکه تظاهرات خیابانی به سقوط شاه منجر گردیده و رژیم تحت رهبری خمینی، که هنوز در تبعید بسر می‌برد، تشکیل شود بندرت در میان طبقات متوسط جدید بحث می‌گردید. خیلی از این افراد در اواخر آن سال (۱۹۷۸ میلادی - حدود مهر تا آذرماه ۱۳۵۷ شمسی) به انقلاب ملحق شدند، اما در ماههای ژوئن و ژوئیه (خرداد و تیرماه) تقریباً همه آنها موقعیت را غلط ارزیابی کردند (۱۱). (تحلیل‌گرانی که انقلاب ایران را به "طبقه متوسط" و یا "بورژواها" نسبت می‌دهند، بدون آنکه مشخص کنند که منظور کدام طبقه متوسط و یا بورژوا است، بسیار با حقیقت فاصله دارند. روشنفکران مدرن در تظاهرات لفظی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ مهم بودند، اما هم ایشان و هم سایر گروههای متمایل به غرب، منهای تعدادی از دانشجویان، نسبت به تظاهرات مذهبی فعالی که تا اواخر سال ۱۹۷۸ (حدود آذرماه ۱۳۵۷) در سراسر ایران برگزار می‌گردید، در سایه قرار داشتند. در خلال سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ شمسی) بسیاری از غرب‌گرایان در ارزیابی موقعیت اشتباه کردند، یکی اینکه در ابتدا تصور می‌کردند رژیم شاه باقی می‌ماند منتها اصلاحاتی را به عمل می‌آورد، و دیگر اینکه بعدها تصور کردند که بعد از پیروزی انقلاب نقش مهمی به آنها واگذار می‌شود).

در یکی از روزهای تابستان، که احتمال برگزاری تظاهراتی می‌رفت، حادثه‌ای اتفاق نیافتاده و اوضاع آرام بود، اما این امر، به خلاف تصور بسیاری از روشنفکران، به معنی این نبود که همه چیز رو به سکون و آرامش پیش می‌رود، بلکه معنایش این بود که احتمالاً "تدارکاتی برای ماه مبارک رمضان، که در خلال آن ماه به حرکت درآوردن توده‌ها کار آسانی بود، در جریان است. در همین زمان، اوایل ماه اوت، فستیوال بین‌المللی شیراز، که تحت ریاست عالیہ ملکه تشکیل گردیده و از نظر مردم مذهبی از نشانه‌های زوال فرهنگی ایران در تسلیم در مقابل غیرمسلمان قلمداد می‌شد، با مشکلات بسیار جدی روبرو و بالاخره مجبور به تعطیل گردید. حادثه بسیار مهم‌تر و برجسته‌تر از این، واقعه آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان در ماه اوت (شهریور ماه) بود، که در آن صدها نفر از مردم جان خود را از دست دادند. دولت سعی کرد که مسئولیت این حادثه را به‌گردن

تروریست‌های افراطی (مخالفین خود) بیندازد، اما اکثریت عظیمی از مردم ایران معتقد بودند که این از کارهای تحریک‌آمیز شاه می‌باشد که به دست‌سازاواک انجام شده‌است. بااینکه مدارک موجود حاکی از بی‌کفایتی کامل و همدستی احتمالی مامورین محلی در جرم می‌باشد، اما این نکته قابل بحث است که شاه، در زمانی که یک آرامش موقت نسبی برقرار شده و اونیز خواهان حفظ چنین آرامشی بود، دستورانجام کاری را داده باشد که مسلماً "به نتیجه‌ای خلاف انتظار او می‌انجامید. اما آنچه به‌رحال مهم بود این است که مردم چه فکر می‌کردند. در این مورد آتش‌سوزی فوق‌الذکر باعث شد که باردیگر شعله تظاهرات وسیع خیابانی افروخته گردد، کاری که به‌رحال احتمالاً" اتفاق می‌افتاد، اگرچه چند صباحی دیرتر. (درمحاكمه‌ای که در سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۸ شمسی) برگزار گردید، و به بررسی پرونده یکی از متهمین حادثه می‌پرداخت، نشانه‌هایی مطرح شد که یک‌گروه متمایل به مذهب، که احتمالاً "آلت دست پلیس قرار گرفته، مسئولیت اینکار را برعهده داشت. این گروه، بنابر بعضی اقوال، پیوندهایی نیز با مقامات بالاتر روحانی داشت.)<sup>۲</sup>

شاه، که با تظاهرات وسیع مردم مواجه شده بود، سعی کرد که با اعطای امتیازاتی به مخالفین حتی‌المقدور قدرت را در دست خود نگهدارد. او آموزگار را از پست نخست‌وزیری برداشته و به جایش شریف‌امامی را که از سیاستمداران با سابقه بوده و در سال ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) نیز شاه برای آرام کردن مخالفین از وجودش استفاده کرده بود، منصوب نمود. شاه به شریف‌امامی اجازه داد که آزادیهای سیاسی را وسعت بخشد، اما هم‌زمان با آن مخالفین فعال رژیم را نیز به شدت سرکوب نماید. در طول دو ماه نخست‌وزیری شریف‌امامی مذاکرات مجلس و مطبوعات بسیار آزادتر گردیده، احزاب سیاسی قدیمی دومرتبه آشکار شده، احزاب تازه‌ای نیز متولد گردید، و تظاهرات سیاسی منظم مجاز اعلام شد. همچنین وزارت خانه جدیدی برای حمایت از امور مذهبی تشکیل گردید، کازینوها بسته شده، و تقویم شاهنشاهی جدید- که به عوض هجرت پیامبر از زمان کورش کبیر آغاز می‌شد- کنار گذاشته شد. مقرراتی که در مورد برخورد با فساد مالی خانواده سلطنتی وضع گردید هم خیلی ناچیز و هم خیلی دیر

۲- مولف توضیح نمی‌دهد که نظر او بر چه مدرک و شاهی مبتنی است.

شده بود شهرت شریف امامی در اینکه از اعضای فراماسون‌ها می‌باشد - گروهی که به اعتقاد اکثر ایرانی‌ها در ارتباط با نفوذ غربی‌ها، و به‌ویژه انگلیسی‌ها است - بر مشکلات او در جلب همکاری افراد می‌افزود.

در همان زمان، سرکوب از همه وقت شدیدتر گردید. با وجود اینکه در روز پنجم سپتامبر (۱۴ شهریور) تظاهرات آرامی که بیشتر از یک میلیون نفر در آن شرکت داشتند برگزار گردید، اما سه روز بعد از آن، یعنی در روز هشتم سپتامبر ۱۹۷۸ (۱۷ شهریور ۱۳۵۷) در یک صبح زود مقررات حکومت نظامی برقرار گردید، که چون بسیاری از مردم خبر آن را نشنیده بودند برای انجام تظاهرات بسیار وسیع و در عین حال آرامی که از قبل پیش بینی شده بود در محل میدان ژاله در تهران گردهم آمدند. در این تظاهرات "جمعه سیاه" در حدود ۵۰۰ تا ۹۰۰ نفر از مردم در اثر تیراندازی نیروهای نظامی به قتل رسیدند، که البته ارقام بیشتر و کمتری هم ذکر گردیده است. بدین ترتیب فرصت هرگونه مصالحه‌ای با مخالفین برای همیشه از دست رفت و دو ماه بعد از آن تاریخ، در نوامبر (آبان‌ماه)، شاه نیز به کوششهای خود در این زمینه خاتمه داده و ژنرال غلامرضا ازهاری را به ریاست یک حکومت نظامی برگزید. (اینکار متعاقب شورشها و آتش زدن ساختمانهای دولتی بود که بعضی‌ها فکر می‌کنند به دست خود ارتش و برای وادار نمودن شاه به اقدام سخت انجام شده بود.) در این زمان مدارس و دانشگاهها تعطیل گردیده، روزنامه‌ها به حالت تعلیق درآمدند و اجتماع بیش از سه نفر در تهران ممنوع اعلام شد، اگرچه دولت جدید به خلاف آنچه خیلی‌ها احتمال داده بودند سرکوبگرانه عمل نکرد و باعث ترسیدن مخالفین نگردید. دستگیری نخست‌وزیر اسبق امیرعباس هویدا و رئیس قبلی ساواک تیمسار نصیری به نظر بسیاری از مردم یک اقدام فریبکارانه بود.

در فاصله سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۷ (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) شهرت و محبوبیت خمینی افزایش یافت. در این دوره، بیش از حرکت‌های اعتراض آمیز و انقلابی قبل، طبقات فقیر شهری و نیمه پرولتاریا حضور داشتند، و به دلیل اینکه تعدادشان نسبتاً زیاد بود، علیرغم اهمیت کارگران کارخانجات و طبقات متوسط نسبت به آنها با قدرت بیشتری در تظاهرات شرکت می‌کردند. برای طبقات فقیر شهری خمینی و سخنان او غایت هدایت بودند، و همینطور که برخشم، شوق، و فعالیت انقلابی مردم افزوده می‌گردید، موضع سرسختانه خمینی در نفی

هرگونه مصالحه با شاه و دستگاه سلطنت و اشاره ضمنی او به اینکه مسائل تنها با بازگشت به یک شیوه اسلامی قابل حل می‌باشند، بیش از پیش در نظر توده‌های مسلمان جادیه داشت. چهره‌های مشهوری در میان آیت‌الله‌ها که در مقابل، بازگشت به اجرای کامل قانون اساسی مشروطه (سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۶ یا ۱۲۸۵ شمسی) را توصیه می‌کردند، چه آیت‌الله شریعتمداری که یک فرد میان‌نرو بوده و چه آیت‌الله محمود طالقانی که یک فرد آگاه اجتماعی بود (که دستگیری و زندانی نمودن او در تابستان ۱۹۷۷ میلادی - ۱۳۵۶ شمسی موجب ناراحتی و نارضایتی بیشتر مردم گردید)، مجبور بودند که در فضای انقلابی به‌وجود آمده موضع خود را به نفع موضع سرسختانه خمینی تعدیل کنند.

در پاییز همان سال (۱۳۵۷ شمسی) حادثه مهم و تعیین‌کننده پیوستن طبقات کارمندان حقوق‌بگیر دولت و بخش صنعتی، که از جمله کارگران صنعت نفت را شامل می‌شد، و نیز طبقات متوسط جدید، که عمدتاً "زیر پوشش اختلاف احیاء شده‌ای که از چند تن از عناصر جبهه ملی تشکیل گردیده و به نام جبهه ملی فعالیت می‌کردند به تظاهرات اعتراض آمیز همگانی پیوستند"<sup>۳</sup>. این هر دو گروه، صرف‌نظر از اینکه بعضی از اعضای متشکله آنها به طور خصوصی چه نظری داشتند، چاره‌ای غیر از پیوستن نیروهای خود به صفوف نیروهای خمینی نداشتند. آیت‌الله خمینی، که آشکارا در اثر فشار دولت ایران بر روی عراق مجبور به ترک عراق گردیده بود، پس از اینکه دولت کویت نیز به او ویزا نداد، با اجازه‌ای که شاه به فرانسوی‌ها داد، در اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ماه ۱۳۵۷) در فرانسه، در نزدیکی پاریس، اقامت گزید. این یکی از اقدامات احمقانه رژیم ایران بود، زیرا ارتباطات تلفنی، هوایی، و حتی ارسال نوارهای صوتی، از پاریس به تهران بسیار آسان‌تر بود. کنترل دولت عراق روی خمینی از میان رفته، و پوشش خبری و رادیوتلوویزیون در پاریس برای او در سطح جهانی به سرعت به‌وجود آمد.

به موازات کاهش روزبه‌روز ترس مردم از رژیم، تظاهرکنندگان بیشتر هیجان‌زده و خشمگین می‌شدند، اگرچه همواره در تظاهرات عده بیشتری نیز کشته می‌شدند. هم‌زمان با گسترش موج مخالفت با رژیم به طبقات جدیدتری از

۳- در آن زمان کارگران صنعت نفت زیر پوشش جبهه ملی فرار نداشتند.

مردم، مرحله تعیین‌کننده‌ای از انقلاب آغاز گردید که عبارت از برقراری اعتصابات سیاسی-اقتصادی عظیم علیه شاه بود که از اواخر تابستان آن سال شروع شده و تا زمان پیروزی انقلاب ادامه یافت، اعتصابات که تقریباً "اقتصاد مملکت را فلج نمود. در ماه سپتامبر (شهریور ماه)، در صنعت نفت تهران (پالایشگاه تهران) و پروژه بزرگ پتروشیمی بندر شاهپور، اعتصابات آغاز گردید. چند روز پس از آن کارکنان نفتی جنوب در اهواز نیز به اعتصاب پیوستند. این اعتصابات سپس در سرتاسر بخش نفت و صنایع دیگر دولتی گسترش پیدا نمود، بطوریکه در ماه اکتبر (مهرماه) میزان تولید نفت به سطح ۱/۵ میلیون بشکه نفت در روز، که در حدود ۲۸ درصد سطح قبلی آن بود، رسید. گروههای چپ، لیبرال، و مذهبی مردم را به ادامه و گسترش اعتصابات و عدم پذیرش اضافه دستمزدهای نسبتاً خوبی که از طرف دولت پیشنهاد شده بود تشویق می‌کردند. هنگامیکه دولت نظامی از هاری روی کار آمد تنها تعداد معدودی از دستگاههای خدمات عمومی هنوز کار می‌کرد. دولت نظامی قول داد که به اعتصابات خاتمه دهد، اما در عوض آنها گسترش یافتند. کوششهایی که در جهت برقراری مجدد سانسور به عمل آمد باعث توسعه دامنه اعتصابات به سطح مطبوعات گردید.

مراجعت پاره‌ای از مخالفین دولت از خارج از کشور و احیای تظاهرات در ایران موجب ترغیب فعالیت آشکار گروههای چریکی شد، که از طرفی دست به ترور رهبران نظامی و پلیس ایران زده و از طرف دیگر فعالانه در تظاهرات مخالفت با رژیم شرکت می‌کردند. اکنون فدائیان و مجاهدین قادر بودند که به‌طور مؤثر تاکتیک‌هایی را در یک جبهه متحد پیاده نموده و بگونه‌های آشکار به گرفتن عضو و پیرو بپردازند. در طول سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) این گروهها به صورت جنبش‌های نسبتاً بزرگی درآمدند که به‌طور عمده از جوانها تشکیل می‌شدند، جوانهایی که بدین علت جذب این گروهها می‌شدند که اینها را از گروههای کمونیستی طرفدار روسیه یا چین فعال‌تر می‌دیدند. (روسها و هم‌بویژه چینی‌ها تا آخرین روزها از انتقاد از شاه خودداری نمودند.) از طرف دیگر، اواخر سال ۱۹۷۸ میلادی (حدود مهر ماه تا آذرماه ۱۳۵۷ شمسی) شاهد سازمان یافتن طرفداران خمینی به صورت اساسی تر و ریشه‌ای‌تر بود. تمام این گروهها، به‌علاوه گروههای بسیار دیگری، دست به چاپ و توزیع نشریات، جزوات، و روزنامه‌های مخصوص به‌خود می‌زدند که در سطح وسیعی بین مردم

خوانده شده و بد بخش و تاثیرگذاری افکار انقلابی کمک فراوان می‌کردند. از فرانسه، مصالحه‌نکردن خمینی با شاه و یا لیبرال‌های سلطنت طلب طرفدار قانون اساسی، که کاملاً "موافق طبیعت و طرز فکر سرسختانه او بود، دقیقاً" همان چیزی بود که انقلاب سبک او نیاز داشت. کریم سنجابی، به عنوان نماینده و سخنگوی جبهه ملی با خمینی ملاقات کرد و به بیانیه مشترکی دست یافت که در آن از اسلام و دموکراسی به عنوان اصول زیربنائی یاد شده بود. اما هنگامی که انقلاب به پیروزی رسید، خمینی علناً "از به‌کار بردن واژه دموکراسی، در عنوان "جمهوری" ایجاد شده و یا قانون اساسی آن امتناع نمود - و این موضعی بود که با طرز فکر او که "دموکراسی" یک واردات غربی بوده و لفظ "اسلام" کفایت می‌نماید، هماهنگی داشت"<sup>۴</sup>. اظهارنظرهای خمینی در پاریس خیلی از غیرمذهبی‌ها را متقاعد نمود که او از حکومت آنها حمایت خواهد کرد. اشارات او مبنی بر اینکه او نمی‌خواهد راساً و بطور مستقیم حکومت نماید احتمالاً "مبتنی بر این فرض نادرست بود که دیگران، درست به همان صورتی که او از ایشان خواهد خواست، حکومت خواهند نمود. لحن بیان دموکراتیک و ناسیونالیستی آشکار بسیاری از صحبت‌های او در فرانسه به‌طور عمده به جهت نظر مشورتی مشاورینی بود که در غرب تحصیل کرده و اکنون همراه او بودند. - بنی‌صدر، قطب‌زاده، و یزدی. بسیاری از انقلابی‌های ایران فقط از صحبت‌های پاریس خبر داشتند و نه افکار مربوط به حکومت دینی او در کتاب "حکومت اسلامی".

ملاقات سنجابی - خمینی و توافق مربوطه برای حاصل انقلاب اهمیت بسیار زیادی داشت، زیرا بدین ترتیب اتحاد و وحدت کلمه‌ای بین خمینی و جبهه ملی به دست آمده بود که احتمالاً "جلوی هرگونه راه‌حل‌میان‌ی بین "رژیم سلطنتی" و "جمهوری اسلامی" را می‌گرفت و راه را در مقابل شاپور بختیار که دست به

۴- بیانیه دکتر سنجابی با امام خمینی هماهنگ نشده بود و آنچه در آن بیانیه انتشار یافت نظر شخصی ایشان بود. در الحاق کلمه دموکراسی به جمهوری هیچ‌گاه بحثی پیش نیامد بلکه عده‌ای پیشنهاد کردند کلمه، دموکراتیک که در آن روزها معنی خاصی داشت به جمهوری اضافه شود.

۵- ناسیونالیست به معنای رایج در فرهنگ سیاسی روز موضعی بود که هیچ‌گاه امام خمینی از آن طرفداری نکرد.



اجرای چنین طرحی زد مسدود می نمود.

شکست شاه در ترساندن گروه فزاینده مخالفین، و یا جلب حمایت آنها، در تظاهرات وسیع و مسالمت آمیز در چند شهر بزرگ به نمایش گذاشته شد، که از آن جمله تظاهرات احتمالا "بیشتر از یک میلیون نفر از مخالفین در روز ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸ (۲۰ آذر ۱۳۵۷) در تهران بود، که به مناسبت عزاداری عاشورا، سالروز شهادت امام حسین (ع) شهید مظلوم حکومت مطلقه ستمگران برگزار می شد. در این تظاهرات قطعنامه‌ای به تصویب رسید که در آن از خمینی می خواستند تا رهبری ایران را به دست بگیرد، و از مردم ایران نیز خواسته می شد که تا سقوط شاه به مبارزه خود ادامه دهند. شاه، برای جلب رضایت مردم، سعی کرد که یک نخست وزیر میانه رو از صف مخالفین پیدا نماید که دست آخردر ۳۰ دسامبر (۹ دی) به شاپور بختیار رسید، که از جمله امضاءکنندگان نامه جبهه ملی در مورد آزادیهای مدنی در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) بود و قرار شد او یک دولت مشروطه تشکیل دهد، به شرط آنکه شاه ایران را به طور نامحدود ترک نموده و به جایش شورای سلطنت تشکیل گردد. هم قطاران بختیار در جبهه ملی، که اکنون با خمینی متحد شده بودند، او را برای قبول این کار محکوم کردند و حتی هنگامی که او خبر از آزاد کردن زندانیان سیاسی، منحل کردن ساواک، و یا قولهایی در زمینه تغییر اقتصاد و روابط خارجی را داد، باز دست از این مخالفت برنداشتند.

تا اواخر پائیز هنوز هم سیاست گزاران بالای واشنگتن و تهران، که بعضا "به خاطر تماس های بسیار محدودشان با ایرانیها و اعتماد برگزارشهای ساواک و مقامات رسمی ایران در مورد شناخت مخالفین گمراه بودند، اطمینان داشتند که رژیم شاه پابرجا خواهد ماند. در حدود پائیز بود که بعضی از افراد در وزارت خارجه آمریکا و در ایران کم کم نظر خود را تغییر می دادند، و از اوایل ماه نوامبر (اوایل آبان) بود که سفیر آمریکا آقای سولیوان به آمریکا تلگراف کرد که او شک دارد که دیگر شاه، و بعدا "بختیار، بتوانند باقی بمانند. سفارت شروع به برقراری تماس هایی با افراد مخالف اعم از چپی ها یا گروه طرفداران خمینی نمود، که از آن جمله رهبران جبهه ملی، بازرگان، و بعضی از روحانیون بودند، به خصوص آیت الله محمد بهشتی از پیروان خمینی که اخیرا "از اروپا مراجعت کرده بود. بسیاری از سیاستمداران امریکائی، با توجه به اظهارات اخیر

خمینی و بی‌جبرگی سیاسی او، فکر می‌کردند در صورتی که انقلاب به پیروزی برسد، خمینی احتمالاً "از کار کنار کشیده و به افراد میانه‌رو اجازه خواهد داد که زمام حکومت را به‌دست گیرند. این‌طور به نظر می‌رسد که وزارت امور خارجه آمریکا در اواخر کار طرح عقیمی را تصویب کرده باشد که به موجب آن ائتلافی از جبهه ملی و روحانیون حکومت‌کنند و شاه نیز عملاً "از صحنه خارج شود. (امتناع شاه از کناره‌گیری، و امتناع مخالفین از قبول چیزی کمتر از آن‌حد، یکی از موانع اصلی اجرای کار بود.) محتوای نقشه سولیوان در مورد اعزام یکنفر از مقامات آمریکائی به منظور ملاقات با خمینی احتمالاً همین مطلب بود، که قطعاً "توسط مشاور امنیت ملی آمریکا، برژینسکی، سدگردید. زیرا او مخالف نظر وزارتخارجه و از طرفداران اتخاذ یک موضع سرسختانه بود. به نظر او همچنان ممکن بود شاه را برسرکار نگهداشت.

کارتر در این‌مورد سیاست روشنی نداشت، اما به‌رحال در اوایل ژنویه ۱۹۷۹ (اوایل دی‌ماه ۱۳۵۷) ژنرال هویزرا به‌ایران فرستاد تا درمورد وضعیت نیروهای مسلح ایران به‌رئیس جمهور گزارش نموده و همچنین کوشش نماید که آن نیروها را متحد دست‌نخورده باقی نگهدارد. زیرا اگر بختیار و یا دولتی از افراد میانه‌رو پیروز می‌شدند مهم بود که ارتش را به‌عنوان یک نیروی محافظه‌کار، ضدکمونیست، و طرفدار بالقوه آمریکائی‌ها، دست‌نخورده باقی نگهداشت. هویز سعی کرد که ژنرال‌های ارتش را پشت سر بختیار نگهداشته، و نیروهای مسلح و یا یک کودتا را به‌عنوان آخرین حق انتخاب محفوظ نگه دارد. اما در پایان کار افسران عالی‌رتبه و مهم ارتش احساس کردند که دیگر کار از کار گذشته‌واز این روی از جنگ با مردم خودداری نمودند. سرعت غیرقابل انتظار حوادث و بی‌تصمیمی مستمر شاه هرگونه احتمال کودتا را از میان برد و راه را برای به‌قدرت رسیدن خمینی در فوریه سال ۱۹۷۹ (بهمن ماه ۱۳۵۷) هموار نمود. در آن زمان، ابتدای سال ۱۹۷۹، نه سفارت آمریکا در ایران و نه طراحان سیاسی واشنگتن هیچ‌کدام انجام یک کودتای نظامی را، با توجه به قدرت مضمحل‌کننده مخالفین، به‌صورت یک حق باقی‌مانده برای انتخاب تلقی نمی‌کردند. در اواخر سال ۱۹۷۸ میلادی (حدود آذرماه ۱۳۵۷ شمسی) بسیاری از افراد سفارت آمریکا و وزارتخارجه قانع شدند که شاه دیگر نخواهد توانست دوام بیاورد، و لذا باچهره‌های مذهبی و غیرمذهبی، ممکن بود در

یک ائتلاف حکومتی که دولت امریکا می‌توانست با آنها کار کند شرکت داشته باشند در تماس بودند. دخالت نظامی امریکا در ایران هم یک حق انتخاب جدی نبود، زیرا حرکت انقلابی ایران دارای قدرت یکپارچه و عظیمی بود، و امریکا نیز پس از تجربه ویتنام در مورد ماجراجوییهای نظامی غیرقابل اطمینان بسیار محتاط بود.

تماس‌های امریکا با مخالفین رژیم و عدم مداخله آن کشور به نفع شاه موجب گردید که بسیاری از ایرانیان ضد خمینی اعتقاد حاصل کنند که ایالات متحده مسئول پیروزی خمینی بود. در حالیکه این‌طور به نظر می‌رسد که وزارت امور خارجه امریکا سعی می‌کرد تا جائیکه ممکن است از یک موقعیت بد نتیجه مطلوبی به دست آورد، در اواخر کار هیچ راه حل عملی برای متوقف کردن نهضت خمینی وجود نداشت. لذا امریکائیه‌ها سعی کردند که با آن تماس برقرار نموده، و به امید کم کردن لحن ضد امریکائی او، به ترغیب عناصر میانه‌روی نهضت بپردازند. هیچ کمکی به مخالفین داده نشد، به غیر از تنها جمله‌ای که کارتر در روزهای آخر گفت و حاکی از عدم اطمینان او نسبت به دوام حکومت شاه بود. حمایت لفظی و اخلاقی از شاه، از جمله مشورت دائم شاه با سفیر امریکا سولیوان، تا آخرین لحظات ادامه داشت. سیاست‌های عقاب‌گونه برژینسکی در حمایت از شاه نتوانست توفیقی به دست آورد، و این به خاطر عدم حمایت داخلی (مردم ایران) از شاه و نیز امتناع شاه از کاربرد وسیع نیروهای نظامی بود. زیرا در آن زمان او (به خاطر بیماری) چندان مطمئن نبود که دیگر خیلی عمر کند و فکر می‌کرد که پسر جوانش نباید وارث تاج و تخت پس از به راه افتادن یک حمام خون بوده باشد (۱۲).

به نظر نمی‌رسد اگر امریکا در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۸ (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷) سیاست دیگری را در پیش می‌گرفت می‌توانست بر مسیر حوادث تاثیر قابل ملاحظه‌ای برجای گذارد. هیچکدام از دو طرفی که متناوبا روی کارتر تاثیر می‌گذاشتند شانس عمده‌ای برای تاثیر گذاردن روی انقلاب نداشتند؛ هیچ راه حل عملی برای نجات شاه وجود نداشته، و دلیلی هم وجود ندارد تا فکر کنیم که اگر افراد سولیوان بر تماس‌های امریکائیان با خمینی و مؤلفین با او افزوده بودند می‌توانستند به نتایج مورد نظر خود دست یابند. احتمالاً تنها در صورتیکه در خلال بیست و هفت سال گذشته سیاست‌های اجرائی متفاوتی اتخاذ شده بود ممکن بود که نتایج حاصله متفاوت بوده باشد.

درباره سیاست تشویق و تنبیه<sup>۶</sup> شاه در خلال بحران می‌توان گفت اولاً، همانطوریکه در مورد رفتار و سیاست‌های ایالات متحده گفتیم، دلیلی در دست نیست که اگر شاه در طول سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) رفتار دیگری در پیش می‌گرفت می‌توانست تاج و تخت خود را حفظ نماید. مردم ایران در گذشته آنقدر کلمات زیبا و قول و قرارهای گوناگون در مورد آزادی و رفاه اقتصادی شنیده‌و از طرف دیگر آنقدر هم از استبداد، فساد، زندان، شکنجه، و ترور موجود (که به مراتب فراتر از تروری بود که از طرف مخالفین علیه رژیم اعمال می‌گردید) ناراضی بودند که احتمال اینکه تحت تاثیر مصالحه‌ها و امتیازات اعطائی شاه قرار گیرند بسیار کم بود. نشانه این نظر آن است که در امتیازات آشکاری که در سال ۱۹۷۸ (آبان‌ماه ۱۳۵۷) شاه به خاطر حفظ موقعیت خود می‌داد، هنوز هم بحثی از مشارکت مردم در قدرت سیاسی مملکت در میان نبوده و حتی شاه حاضر نشده بود نخست‌وزیری که پایه حمایت وسیع مردمی و آزادی عمل داشته باشد انتخاب نماید. مخالفین می‌ترسیدند که، اگر شاه قدرتی بیشتر از آنچه در رژیم‌های سلطنتی غرب پیش‌بینی شده و در قانون اساسی مشروطه ایران هم آمده بود داشته باشد، امتیازاتی را که در مورد برگزاری انتخابات آزاد در آینده داده بود به نحوی پشت گوش بیندازد. آنچه شاه بدان تن در می‌داد همواره یکی دو قدم از خواسته‌های همگانی عقب‌تر بود، و در اواخر کار، سلطنت مشروطه (موافق با مفاد قانون اساسی) که مورد قبول پاره‌ای از مخالفین بود، دیگر به هیچوجه مورد موافقت اکثریت مردم که طرفدار خمینی بودند قرار نداشت. شاه، بیشتر از آنچه اکثر مردم انتظار داشتند، خود را ضعیف و بلااراده نشان داد. این امر نه تنها به خاطر وجود مرض سرطان و داروهائی که مصرف می‌کرد، بلکه انعکاسی هم از ضعف شخصیتی او تا سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) بود که بعدها، تا هنگامی که اطمینان داشت قدرت را به طور کامل در دست دارد همچنان پوشیده مانده بود. در وجود او احساس خودبزرگ‌بینی و درعین حال عدم اعتماد به نفس توأماً وجود داشت. همانطور که در مورد بسیاری از چهره‌های مشابه او چنین است. این احساس عدم امنیت و تردید بالنسبه به

۶- مولف محترم از اصطلاح Carrot-and-stick استفاده کرده که به معنایی "کژدار و مریز" و یا "تشویق و تنبیه" قابل ترجمه است.

امریکائی‌ها نیز وجود داشت، و او از حمایت امریکائیها از خود بخصوص چنانچه روش تندى اتخاذ می‌نمود، اطمینان نداشت

اینکه شاه در طول این جریان از نیروی نظامی خود بیشتر استفاده کند نیز با سئوالات مبهمی روبرو است. تا قبل از پائیز آن سال چنین کاری یک عمل افراطی قلمداد می‌شد، و بعد از پائیز هم سربازان از گشودن آتش به روی مردم خودداری می‌کردند، و حتی بعضی از آنها، بخصوص سربازان وظیفه و افراد دیگری که به خمینی احترام گذاشته و با تظاهرکنندگان همدلی می‌کردند، به کمک مردم شتافته و عملاً با آنها همکاری می‌کردند. شاه نمی‌خواست که در این مورد بیشتر از این ریسک نماید. ثانیاً (و این شعاع اثرش فراتر از محدوده نظامی است)، محتمل به نظر می‌رسد که شاه تا مدت‌ها بخش اعظمی از تبلیغات خود و دستیاران چاپلوس اش را باور کرده بود که او فرد بسیار محبوبی است و مخالفین او تنها مشتی افراد آشوبگرند که مردم را گمراه کرده‌اند. لذا او تا مدت‌های زیاد امیدوار بود که با اعطای امتیازات جدید به مردم دومرتبه شهرت و محبوبیت خود را به دست آورد، و نمی‌خواست که با ایجاد قتل‌عام افراد بیشتری را از خود دور نماید. ثالثاً، شاه دلش می‌خواست که تاریخ از او به نام رهبر بزرگی که ایران را در جهت خیر و رفاه متحول کرده است نام برد، و کشتار وسیع مردم (اگرچه در یک نوبت در شهریورماه انجام شده بود)، چنین تصویری را لکه‌دار نموده و به سلطنت رسیدن فرزندش را، که تصور می‌کرد در آینده نزدیک خواهد بود، دشوارتر می‌نمود. رابعاً، نیروی نظامی عظیم شاه و پلیس مخفی او برای وضعیتی که با آن روبرو شده بودند به خوبی آموزش نداشتند. آنها برای این درست شده بودند که از یک طرف به ایران چهره یک قدرت بزرگ بین‌المللی را ببخشند، که قادر است به صورت ژاندارم مناطقی در بیرون از مرزهای خود عمل نماید، و از طرف دیگر، در تشکیلات تعداد قلیلی مخالف نفوذ کرده و آنها را به دام بیندازند. تسلیحات و آموزش نظامی برای کنترل جمعیت‌های انبوه هرگز در اختیار ارتش گذاشته نشده بود - که این خود نشانه دیگری است بر اینکه شاه مردم خود را خوب نشناخته بود. به یک معنا شاه در همان مخمسه‌ای افتاد که حامیان رسمی امریکائی او در آن گرفتار آمده بودند، در حالیکه در زمان‌هایی ممکن بود که تظاهرات و اعتصابات را با استفاده از نیروی قهری نظامی سرکوب نمود (اگرچه این کار احتمالاً بدون کمک

امریکا ممکن نبود)، این امر موجب روی کار آمدن دولتی می‌شد که به مراتب از حکومت بعد از کودتای سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) منفورتر و سرکوبکتر بود، درحالیکه احزاب سیاسی مخالف در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ شمسی) به مراتب از احزاب آن زمان متحدتر، دارای تمایلات انقلابی بیشتر، و از نظر وسعت دید وسیعتر بودند.

اعتماد به نفس روزافزون شاه در خلال سال‌های دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰ شمسی) حاصل احساس خودبزرگ‌بینی او است شاه را برای یک برخورد جدید و منعطف با مخالفت غیرمنتظره و وسیع همگانی تجهیز نکرده بود، درحالیکه ناراحتی سرطان، و داروهائی که مصرف می‌کرد، و احتمالاً تردیدی که در مورد نیات واقعی امریکائیها و انگلیسی‌ها داشت، به تمایل او در کناره‌گیری و در مقابل مخالفین تسلیم شدن می‌افزود، و لذا او نجات خود را نه در اتخاذ هرگونه تصمیم و یا موضع قوی، و بلکه در جلسات مشاوره مستمری که با سفرای امریکا و انگلستان تشکیل می‌داد جستجو می‌کرد. همچنین مرگ دوتن از محارم او در این اواخر اسدالله علم و منوچهر اقبال، به سردرگمی شاه افزوده بود (۱۳). رجوع مکرر شاه به سفرای امریکا و انگلیس نشان می‌دهد سیستمی که بنانهاده بود تاچه حد او را از وجود حامیانی که او به سخن شان اعتماد داشت محروم ساخته و او تا چه اندازه به قدرتهای خارجی تکیه داشت.

نخست‌وزیر جدید، بختیار، به منظور دستیابی به‌گونه‌ای از انتقال قدرت که مورد رجحان میان‌روها بود، با شاه‌مذاکره کرد که شاه "موقتا" در روز ۱۶ ژانویه (۲۶ دی ماه) کشور را ترک نموده و به‌جای خود یک شورای سلطنتی را که بختیار نیز یکی از اعضای آن بود نصب نماید. بختیار دستور آزادی کلیه زندانیان سیاسی و انحلال ساوک را صادر کرد، به‌بررسی مجدد کلیه قراردادهای مهم خارجی پرداخت و از فروش نفت به اسرائیل و افریقای جنوبی جلوگیری کرده، و اعلام نمود که درهزینه‌های مربوط به بودجه نظامی و کارخانجات اتمی تقلیل قابل ملاحظه‌ای خواهد داد. ولی هیچ‌کدام از این اقدامات موجب حمایت مخالفین از او نگردید، نه حتی جبهه ملی که او خود روزی در آن عضویت داشت و اکنون به‌عنوان یک خائن از آن طرد شده بود.

پیروان خمینی برای بازگشت او از پاریس غریب شادی سرداده بودند. بختیار ابتدا با بستن فرودگاه تهران جلوی این‌کار را گرفت، اما به زودی مجبور به

عوض کردن تصمیم خود و بازکردن فرودگاه شد که در نتیجه، در روز اول فوریه سال ۱۹۷۹ میلادی (۱۲ بهمن ۱۳۵۷ شمسی)، خمینی در میان خوشامدانبوه مردم ایران به کشور مراجعت کرد. چهار روز بعد خمینی مهدی بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر "واقعی" کشور منصوب کرد، که منجر به ایجاد وضعی شد که در بعضی انقلابات دیگر به نام "قدرت دوگانه" موسوم است. چندروزی امور در حال تعلیق بود. بنابراین پاره‌ای از منابع، بازرگان از طرف خمینی مشغول مذاکره با ایالات متحده، ساواک، و روسای ارتش بود تا انتقال قدرت به گونه‌ای منظم صورت پذیرد. لیکن، در غروب روز نهم فوریه (۲۱ بهمن)، هنگامیکه افراد گارد سلطنتی که از نخبگان ارتش بودند سعی کردند تا شورش کادر همافران و تکنیسین‌های پرواز را که به حمایت از انقلابیون برپا شده بود سرکوب نمایند و با مقاومت شدید همافران روبرو شدند، نمایش قدرت آغاز گردید. هنگامی که خبر شورش همافران به گوش فدائیان، مجاهدین، و بعضی از گروههای مسلح دیگر رسید، آنها نیروهای خود را تجهیز کرده، به تقسیم اسلحه در بین اعضا و هواداران خود پرداخته، و برای حمایت از کادر شورشی نیروی هوایی حرکت کردند. این افراد مسلح، پس از آنکه حمله گارد سلطنتی را به طور موفقیت‌آمیز دفع کردند، روزهای ۱۰ و ۱۱ فوریه (۲۱ و ۲۲ بهمن‌ماه) را به فتح زندان‌ها، شعبات پلیس، اسلحه‌خانه‌ها، و پایگاه‌های عمده نظامی تهران پرداختند. حوادث مشابهی نیز در شهرستانها به وقوع پیوست. صدها نفر از مردم کشته شدند، اما در عرض دو روز قدرت عملاً به دست انقلابیون افتاد. چریکها و همافران، با کمک گروههای مذهبی، گارد سلطنتی ویژه را تارومار نموده بودند. نقش حساس چریکها هم در مطبوعات ایران و هم خارج مورد عنایت قرار گرفت (۱۴).

روبرت گراهام خبر از "تعداد زیادی کمیته‌های محلی‌ای که تحت رهبری روحانیون قرار داشت" می‌دهد که در نهضت وجود داشته و "در دست گروههای چریکی عمده بودند" (۱۵)، و منابع دیگر هم به طور شفاهی گزارش از گروههایی که زیر نظر روحانیون بود می‌دهند. اما به نظر می‌رسد که هیچ شکی وجود نداشته باشد که (علیرغم پاره‌ای انکارها) گروههای چریکی چپ در پیروزی نظامی اهمیت عمده‌ای داشتند، همانطوریکه خود همافران مهم بودند<sup>۷</sup>. بدین ترتیب،

۷- کسانی که خود از نزدیک شاهد ماجرا بود و حوادث انقلاب را به چشم

در یازدهم فوریه ۱۹۷۹ میلادی ( ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شمسی ) قدرت به دست ائتلافی از خمینی و پیروانش افتاد ، که شامل چهره‌های مذهبی روحانی ، و غیر روحانی بهره‌بری بازرگان ، و حداقل در آن زمان ، چند نفر از افراد غیرروحانی که از رهبران جبهه ملی بودند و چند وزیر دیگر ، به‌ویژه دکتر کریم سنجابی ، بود .

شاهدان عینی متعددی در مورد شوق و علاقه ، نظم ، همکاری متقابل ، و سازمان‌دهی همگانی که در ماههای آخر انقلاب بین همه مردم وجود داشت سخن گفته‌اند ، که نه تنها موجب بالا رفتن روحیه و توسعه دامنه انقلاب گردیده و در توزیع مواد غذایی و مواد سوختی در خلال اعتصابات انقلابی مؤثر بود بلکه کمک می‌کرد تا جدا کردن یک‌گروه از افراد انقلابی از دیگر گروهها تقریباً " غیرممکن گردد . شوراها و کمیته‌های خودرو و یا هدایت شده جهت سازمان‌دهی کاردهای انقلابی در مناطق شهری ، کارخانجات ، و سایر مؤسسات در این دوره شروع به کار نموده ، و خیلی از آنها حتی پس از ماه فوریه (بهمن ماه) هم ادامه پیدا کرد ، اما آن وحدت و انسجامی که تا قبل از انقلاب بین این نیروها وجود داشت به‌طور روزافزونی از میان رفت .

### بررسی مختصری از " انقلاب در مسیر قدرت "

حوادث عمده سیاسی پس از پیروزی انقلاب در فوریه سال ۱۹۷۹ میلادی (بهمن‌ماه ۱۳۵۷ شمسی) عمدتاً " از خط فکری خمینی تا قبل از سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ شمسی) و پیروان روحانی او تبعیت می‌کرد ، لهذا قدرت و موقعیت گروههای دیگر روبه زوال و نابودی گذاشت چه محافظه‌کاران و لیبرالهای جبهه ملی و گروههای وابسته ، چه گروههای اسلامی و یا غیرمذهبی چپ ، و چه گروههای اقلیت ملی ( کردها که به‌طور عمده سنی بودند ، ترکمن‌ها ، و بلوچ‌ها این‌طور بود که از استبداد دینی شیعی وحشت داشتند ) ، و بالاخره حتی روحانیون طراز اولی که از خمینی انتقاد داشتند ، که مهمتر از همه آیت‌الله شریعتمداری

دیده‌اند می‌دانند که حضور چریک‌های " حزبی " پس از سقوط پادگان‌ها و پیروزی انقلاب بود .



بود. بسیاری از افراد این گروه‌ها بانظر و تمایل خمینی و اطرافیان او در مورد برگزاری یک فراندوم به‌طور مستقیم و درخواست از مردم که میان رژیم سلطنتی و "جمهوری اسلامی" یکی را انتخاب کنند مخالف بودند، حال یا از این جهت که "جمهوری اسلامی" هنوز به‌طور کامل تعریف نشده بود، یا اینکه چون خمینی از اضافه نمودن واژه "دموکراتیک" به عنوان جمهوری اسلامی و تبدیل آن به "جمهوری دموکراتیک اسلامی" امتناع می‌ورزید، و یا به خاطر اینکه معتقد بودند مردم باید برای انتخاب، حق انتخاب‌های مشخص‌تر و بیشتری داشته‌وزمان کافی هم برای بحث و مناظره داشته باشند. در این ماجرا نیروهای خمینی پیروز گردیده و فراندوم در اواخر ماه مارس (اوایل فروردین ماه) برگزار گردید و در نتیجه اکثریت عظیمی از مردم به نفع "جمهوری اسلامی" رای دادند. لیکن در مناطق سنی نشین کردها، بلوچها، و ترکمن‌ها، فراندوم تحریم گردیده و حتی در زمان برگزاری آن منازعاتی روی داده بود<sup>۸</sup>.

سرنوشت مشابه، و در عین حال پیچیده‌تری، نیز در انتظار قانون اساسی جمهوری اسلامی بود. ابتدا متن پیش‌نویس آن تهیه گردید که کمتر از آنچه بسیاری از گروه‌های غیر مذهبی ترس آن را داشتند شکل یک حکومت دینی داشت و سپس، به دنبال اختلاف نظرهایی که در مورد چگونگی اجرای کار به وجود آمد، بالاخره در تابستان سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) برای بحث و بررسی در اختیار مجلس خبرگان انتخابی که پیشتر تحت سلطه روحانیون و نیروهای طرفدار خمینی بود قرار گرفت. سند نهائی این مجلس عملاً "همه قدرت را نهایتاً" در اختیار یک نفر فقیه قرار می‌داد، که در طول حیات خمینی این فرد خمینی بوده و پس از او یا یکفرد تنها و یا یک کمیته آن را در اختیار می‌گرفتند. این فرد، و یا گروه، کنترل نیروهای مسلح را در دست داشت و می‌توانست عزل رئیس جمهور منتخب مردم را تصویب نموده، و در موارد مشابه دیگری چنانچه می‌خواست دست به اقدامی بزند حق وتوی کامل داشت. در این قانون اساسی همچنین وجود یک نخست‌وزیر و هیات دولت، و یک مجلس انتخابی پیش‌بینی گردیده و زبانی که در آن به‌کار رفته نیز تا حدود زیادی حکایت از اراده کامل فرد و تساوی حقوق افراد می‌نماید، که البته عنداللزوم

۸- انتخابات مجلس خبرگان و فراندوم جمهوری اسلامی بطور قطع یکی از آزادترین انتخاباتی ممکن بود که ممکن است در کشوری برگزار شود.

می‌توان آن را به‌گونه مستبدانه‌ای نیز تفسیر نمود. علیرغم مخالفت‌های نسبتاً وسیعی که با این قانون به عمل آمد، از آن جمله تحریم کامل رفتارندوم قانون اساسی در کردستان و تحریم نسبتاً سنگین آن در آذربایجان بود، که در نتیجه مجموع آراء حاصله نیز نسبت به‌رفتارندوم قبلی مقدار زیادی کاهش یافت. با این حال قانون مصوبه مجلس خبرگان در اواخر سال ۱۹۷۹ میلادی (پائیز ۱۳۵۸ شمسی) با اکثریت قابل ملاحظه‌ای از تصویب مردم گذشت (۱۶).

در اوایل سال ۱۹۸۰ (زمستان ۱۳۵۸) ابوالحسن بنی‌صدر با کسب ۷۵ درصد از آراء به‌ریاست جمهوری انتخاب گردید. اما او که یک مسلمان عامی (غیرروحانی) بوده و این اواخر از محل تبعید خود در فرانسه به‌وطن بازگشته بود، سازمان و تشکیلاتی را که با تشکیلات جناح روحانی محافظه‌کار طرفدار خمینی قابل رقابت باشد ایجاد نکرده بود. بعضی از ناظران معتقدند که نظرات نیمه‌آنارشیستی که او در آن ایام ابراز می‌کرد، هرگونه سازماندهی و ایجاد تشکیلات پیرامون او را عملاً غیرمؤثر و بیهوده می‌ساخت. طرفداران خمینی که تشکیلات خوبی ایجاد کرده بودند و رهبری آنها را آیت‌الله بهشتی و حزب جمهوری اسلامی برعهده داشت، در انتخابات پارلمانی بهار سال ۱۹۸۰ میلادی (بهار ۱۳۵۹ شمسی) به‌مراتب جلوتر افتاده و برمجلس مسلط گردیدند. در آن زمان بعضی از گروه‌های چپ و اقلیت‌ها عمده‌ترین مخالفان جدی با رژیم را به‌وجود آورده بودند. با وجودیکه نقطه نظرات و بیانات خمینی به روحانیون نزدیک‌تر است، اما او تا به امروز (اوایل سال ۱۹۸۱ میلادی برابر با زمستان ۱۳۵۹ شمسی) در دعوی بین بنی‌صدر و بهشتی جانب خاصی را نگرفته و با موفقیت نسبتاً ناچیزی سعی کرده که از نزاع فزاینده آنها جلوگیری نماید. در ماه ژوئن سال ۱۹۸۰ (خرداد ماه ۱۳۵۹) خمینی از جناح محافظه‌کار خواست که به منظور جلوگیری از تجزیه‌ایران با جناح معتدل طرفدار بنی‌صدر راه‌آشتی درپیش گیرند، اما بعداً بنی‌صدر با به‌خاطر اقدام نکردن در این زمینه، به سختی سرزنش نمود. بیانات خمینی در اوایل سال ۱۹۸۱ (زمستان ۱۳۵۹) حاکی از علاقه او به این مطلب است که یک‌سای طرف می‌توانستند اختلافات و منازعات خود را کنار بگذارند، اما در اینکه چگونه اینکار را می‌توان انجام داد و نظر روشنی ندارند. خمینی احتمالاً از مخالفت بین پیروان خود تعجب‌زده و رنجیده‌خاطر گردیده و درحین حال تمایلی نداشت که در انتظار مردم به صورت پشتیبان یکجانبه حزب

جمهوری اسلامی و یا بنی‌صدر قلمداد شود.

حزب توده و چریکها، علیرغم خدماتی که به انقلاب انجام داده بودند و پیروی تعداد زیادی از مردم از آنها، بخصوص در تهران و شهرستانهای شمالی کشور، هرگز اجازه نیافتند که در دولت نقشی داشته باشند. مذهب موجب آن نمی‌گردید که خمینی مجاهدین را بیشتر از غیرمذهبی‌ها به رهبری جبهه ملی و یا فدائیان خلق قبول نماید. خصومت رسمی نسبت به اتحاد شوروی و کمونیسم بسیار قوی بوده و هنوز هم هست. ناجائیکه دولت می‌توانست جلوی نفوذ چپی‌ها، اعم از چریکها و غیره، را در دستگاههای دولتی در تمام سطوح می‌گرفت. با وجودیکه در بعضی دوره‌های خاص، اجتماعات و مطبوعات تا حدود زیادی آزاد بودند، اما روی هم‌رفته سیاست روبه‌شد خرد کردن گروههای چپ، مراکز تجمع آنها، فروش نشریاتشان، و جلسات آنها، که غالباً به دست افراد سازمان‌یافته مذهبی که خود را "حزب‌الله" نامیده، اما هیچ مدرک شناسائی آشکار به دست نمی‌دادند، ادامه داشت. اولین حمله جدی و سازمان‌یافته از این نوع در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۷۹ (مرداد و شهریور ۱۳۵۸) اتفاق افتاد، هنگامیکه ماه روزه رمضان و حمله نظامی دولت به کردهای جدائی‌خواه احساسات هیجان‌زده‌ای را به‌وجود آورده و فرصت مناسبی برای سرکوب نمودن آنها به دست دولت فراهم آورده بود. بعدها، از ماه نوامبر به بعد (آذرماه) باز برای مدت کوتاهی در امر مطبوعات و سایر محدوده‌ها تا حدودی آزادی برقرار گردید، اما این حملات مجدداً از ماه مارس سال ۱۹۸۰ (فروردین ماه به بعد) شروع شد. سپس پاره‌ای از بیانات خمینی چپی‌ها را صدمه زده در اوریل همان سال (فروردین ۵۹) حمله فیزیکی علیه اساتید و دانشجویان چپ، به منظور خلاص شدن از دست‌استادان چپی، خاموش کردن دانشجویان چپ، و بیرون کردن گروههای چپ از محوطه دانشگاهها، که در تابستان قبل پس از اینکه دفاترشان مورد حمله و اشغال نیروهای حزب‌اللهی قرار گرفته بود بدانجاها پناهنده شده بودند، آغاز گردید. در اولین روزهای این حرکت ضدچپی حداقل هزار نفر زخمی و تعداد زیادی کشته شدند.<sup>۹</sup>

۹- متأسفانه آنچه توسط مولف محترم طرح گردیده همان چیزی است که نیروهای فوق مدعی آن بوده‌اند. کسانی که شاهد ماجرا بودند می‌دانند که این ادعا با

دامنه طرد خشونت‌آمیز گروه‌های چپ، به‌طور پراکنده به حزب توده نیز سرایت نمود. درحالی‌که این حزب نومیدانه می‌خواست تا مشروعیت خود را حفظ نماید، و تنها راه چاره آن را هم اساساً "حمایت از خمینی و پیروان او می‌دانست". حزب توده اعتقادی به اثر کارهای چریکی غیرقانونی در بعضی شرایط خاص، که مورد قبول مجاهدین و بعضی از گروه‌های فدائیان می‌باشد، نداشت. زیرا در طول سال‌هایی که در ایران غیرقانونی اعلام شده بود تا حدود زیادی نفوذ خود را از دست داده و به ندرت می‌توانست کاری انجام دهد. رهبران حزب توده، و از جمله کیانوری که از روی استهزاء به آیت‌الله کیانوری شهرت یافته، مستمراً از خمینی و سیاست‌های او دفاع کرده و در این مورد افکار و اقدامات ترقیخواهانه او نظیر پایان بخشیدن به نظام سلطنتی و به‌ویژه اقدام ضدامپریالیستی قطع وابستگی ایران به امریکا، و همچنین اقداماتی را که در جهت کمک به افراد فقیر صورت گرفت مثال می‌آورد (۱۷). گروه اکثریت فدائیان در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ میلادی (۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ شمسی) از همان خط حزب توده تبعیت می‌نمود. رهبران حزب توده می‌گویند که می‌خواهند از تکرار اشتباهاتی که در زمان مصدق مرتکب شدند اجتناب نمایند، اشتباهاتی نظیر ادامه حمله به مصدق و سیاست‌های اوتا جائیکه دیگر خیلی دیر شده بود، و یا عدم حمایت از او در آن روزهای حساس آخر. اما بعضی‌ها گمان دارند که علاقه حزب توده به قانونی بودن و فعالیت‌های آزاد، مهم‌تر از هرگونه کوششی در زمینه تحلیل مارکسیستی خمینی و کسانی که پیروان او هستند می‌باشد. تحلیل زیربنائی توده‌ای‌ها به نظر می‌رسد این باشد که خمینی نماینده مرحله "خرده‌بورژوازی ناسیونالیستی" انقلابی است که احتمالاً "به سمت چپ خواهد چرخید. در تابستان سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) حزب توده توفیق یافت که حق انتشار مجدد روزنامه حزب را که "اشتباه‌ها" توقیف شده بود به دست آورد، اما روشن نیست که حتی خط جاری حزب نیز بتواند در آینده هم آنها را از مهلکه نجات دهد. مطلب جالب توجه و تا حدودی مسخره این است که مجاهدین "مسلمان" بسیار بیشتر از گروه‌های غیرمذهبی چپ با حکام روحانی مملکت درگیری و مخاصمه داشته، و انتقاد آنها از رژیم به نوشته‌های گروه‌های مارکسیستی کوچکتر و تندروتر نزدیک‌تر است تا نوشته‌های حزب توده.

اگرچه نیروهای چپ آنها را می‌پسندیدند که از همه سریع‌تر و زودتر مورد حمله دولت انقلابی قرار گرفتند (اگرچه تا ماه فوریه ۱۹۸۱ - بهمن ماه ۱۳۵۹ - فشار این حملات هنوز به حدی نیست که آنها را دومرتبه به سوی کارهای چریکی، زیرزمینی، و غیره بکشاند)، سرنوشت تقریباً مشابهی نیز در انتظار سایر عناصر ائتلاف وجود داشت، با اینکه نحوه برخورد با آنها گاهی آقا منشان‌تر بود. انقلاب سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷ شمسی) یک سیستم دوگانه قدرت (دولت) را به وجود آورده و حفظ نمود، از طرفی یک نخست‌وزیر و هیات دولت موقت منصوب گردیده بود که تا برگزاری انتخابات پارلمانی و تدوین قانون اساسی جدید به خدمت مشغول باشد و از طرف دیگر یک "شورای انقلاب" موقت که تا مدت‌ها اعضای آن سری بودند، و یک سری کمیته‌های محلی که عموماً "قدرت واقعی را در دست داشتند، زیر نظر و دستور مستقیم پیروان نزدیک آیت‌الله خمینی قرار داشتند. اولین نخست‌وزیر دولت موقت، بازگان، در کابینه خود از افراد جبهه ملی که غیرمذهبی بودند نیز استفاده کرده، که از همه مهم‌تر دکتر کریم سنجابی وزیر امور خارجه بود. اما این افراد به‌زودی دریافته‌اند که قدرتی نداشته‌اند و اقداماتشان خنثی می‌شود. لذا آنها استعفا داده و جبهه ملی نیز، که از یک سری افراد عمدتاً "مسئول و میانه‌روی طرفدار قانون اساسی تشکیل می‌گردید روبرو زوال گذاشت. تنها انشعابی که تحت نام "جبهه دموکراتیک ملی" از جبهه ملی به وجود آمده و دارای گرایشات لیبرالی چپ بوده و تحت رهبری نوه دکتر مصدق، هدایت الله متین‌دفتری، قرار داشت به فعالیت خود ادامه داد، اما آن‌هم، به دلیل برگزاری تظاهرات و نوشتن مطالبی در جهت حمایت از روزنامه‌هایی که تعطیل گردیده بودند، و نیز پشتیبانی از خواسته‌های اقلیت‌هایی نظیر کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، و بلوچ‌ها، در تابستان سال ۱۹۷۹ (۱۳۶۸ شمسی) مورد سرکوب و توقیف قرار گرفته، و متین‌دفتری نیز مجبور به اختفاء گردید. سایر لیبرال‌های غیرمذهبی، از جمله چهره قابل ملاحظه‌ای به نام حسن نژیسه که از وکلای مشهور بود و زمانی به سمت رئیس شرکت ملی نفت منصوب گردیده و سپس برکنار شده بود، و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای که از چهره‌های سرشناس لیبرال‌های فعال بود، نیز به دلیل بعضی اتهامات کاملاً "مشکوک مجبور به اختفاء گردید، همچنان که در یادار مدنی، که از چهره‌های معروف و از کاندیداهای ریاست جمهوری بود مجبور به این‌کار گردید (تمام این افراد بعداً به خارج از کشور فرار کردند). اگرچه تا

امروز، فوریه ۱۹۸۱ (بهمن ماه ۱۳۵۹)، هنوز آزادی بیان، اجتماعات، و مطبوعات، تاحدودی بالاتر از سطح زمان شاه می‌باشد، اما به‌مراتب از آنچه لیبرال‌ها و سایر گروهها و احزاب مخالف انتظار و آرزو داشتند کمتر است. موافقت خمینی با درخواست ماه دسامبر سال ۱۹۸۰ (آذر ۱۳۵۹) بنی‌صدر در مورد بررسی اتهام وجود شکنجه در بازداشتگاههای رژیم، و بعضی از اشاراتی که پاره‌ای از رهبران مملکت در سال ۱۹۸۱ (اواخر ۵۹ و اوایل ۱۳۶۰) به‌مساله شکنجه نمودند و دادخواستهای امضاء شده در اینمورد نشانه احیای مجدد این امر می‌باشد، و این‌درحالی است که اعدام‌های خودسرانه بسیار مشهور و آشکار است. در سال ۱۹۷۹ ساواک اساساً دوباره تشکیل گردید، که به نام "ساواما" و به‌طوریقین از مشورت دوست زمان کودکی شاه و رئیس سابق سازمان بازرسی شاهنشاهی حسین فردوست، که اکنون در خدمت رژیم درآمدی بود، استفاده می‌شد.

افراد مذهبی و درعین حال غیرروحانی در ائتلاف خمینی از زمان انقلاب باکاهش چشمگیر قدرت خود روبرو شده‌اند، درحالیکه قدرت افراد روحانی افزایش فراوان داشته است. مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت از ماه فوریه تا نوامبر سال ۱۹۷۹ (بهمن ماه ۱۳۵۷ تا آبان ماه ۱۳۵۸) شرح داده که چگونه کارکردن در آن شرایط واقعا "دشوار بود، زیرا از یک طرف خمینی از قبل به او نمی‌گفت که چه چیزی درنظرش قابل قبول می‌باشد، و از طرف دیگر دستورات و فرامینی که نخست‌وزیر صادر می‌کرد ممکن بود هرلحظه توسط (آیت‌الله) خمینی خنثی شود (۱۸). وزیر خارجه او، ابراهیم یزدی، که ابتدا جای سنجایی را گرفته بود، و سپس بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهور جایش را گرفت، عیناً همین مشکل را داشت. (البته بنی‌صدر هم، علیرغم پیوندهایش با خمینی و تندروی نسبی‌اش، درست مثل بازرگان غالباً خود را در مقابل روحانیون و خمینی فاقد قدرت احساس کرده‌است.) بسیاری از ایرانیان، که در وزای محدوده چپ سازمان یافته قراردارند، بازرگان، یزدی، قطب‌زاده، و حتی عده‌ای، بنی‌صدر را به‌عنوان "لیبرال‌هائی" می‌دانند که ایران را به وابستگی به امریکابرمی‌گردانند.

اشغال سفارت امریکا در ۴ نوامبر سال ۱۹۷۹ (۱۳ آبان ۱۳۵۸) و به‌گروگان گرفتن کارکنان آن توسط دانشجویان طرفدار خمینی، که چراغ سبز این‌کار را

افلا" از یکی از روحانیون سطح بالا گرفته بودند و حداقل بعداً " نیز کارشان مورد تأیید کامل خمینی قرار گرفت در ظاهر بعضاً " به خاطر پاسخ به قبول سفر شاه سابق به آمریکا و پذیرش او در یکی از بیمارستانهای آنجا در ۲۲ اکتبر (۳۰ مهرماه) بود. البته این اقدام‌انگیزه‌های دیگری نیز داشت، و وسیله‌ای به دست افراد رادیکال و روحانی داد تا جلوی کوشش‌های آمریکا در زمینه افزایش پیوندهای نظامی، سیاسی، و تجاری آن کشور با ایران را بگیرند، و بالاخره بازرگان و یزدی را، که از هرگونه اقدام آنها علیه دانشجویان مزبور ممانعت به عمل آمده بود، مجبور به استعفا نمایند. سقوط آنها، با نشان دادن صحنه دست دادن آنها در الجزایر با برژینسکی در تلویزیون ایران که بطور ضمنی تفهیم می‌کرد آنها عوامل امریکائی‌ها هستند، تسریع گردید. با وجودیکه افراد ضدامپریالیست و چپ ممکن است از این واقعه و از حوادث بعدی که به قطع بیشتر روابط ایران و آمریکا می‌انجامید خوشحال شده باشند، به نظر می‌رسد شکمی وجود نداشته باشد که بحران گروگانگیری، از یک طرف برخورد جدی با مشکل شدید بی‌کاری و سایر مشکلات اقتصادی در ایران را به تعویق انداخت، و از طرف دیگر، حداقل تا این تاریخ (فوریه ۱۹۸۱ بهمن ۱۳۵۹) بیشتر به نفع خمینی و روحانیون تمام شد تا به نفع گروههای چپ بالیبرال‌ها. همانگونه که در تابستان ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) تهدید امپریالیست‌ها و یاکردها برای سرکوب چپی‌ها مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹ شمسی) همچنین تهدیداتی برای جلب حمایت مردم از خمینی و سرکوب بیشتر گروههای چپ، لیبرال‌ها، و اقلیت‌ها بهانه گردید. همانطور که در مورد بازرگان و یزدی اتفاق افتاده بود<sup>۱۰</sup>، سیاست‌مداران مذهبی مصلحت‌گرای (پراگماتیک) و غیرروحانی در مسیر استعفا قرار داده شدند. بنی‌صدر که از شهرت نسبی برخوردار بود، و وزیر امور خارجه اش قطب‌زاده، مجبور گردیدند که در مورد گروگانها و موضوعات دیگر اظهار نظرهایی بکنند که بیشتر مبتنی بر حدسیات و یا آرزوهای آنها در مورد کاری بود که خمینی و شورای انقلاب ممکن بود انجام دهند، اما غالباً " حدسیات آنها غلط بوده و لذا هیچ اقدامی نمی‌توانستند به عمل آورند. اقدامات بین‌المللی و امریکائی‌ها در اوایل سال ۱۹۸۰ جهت حل

۱۰ - تهدید خارجی مساله‌ای است و سرکوب کردها و چپی‌ها مساله دیگری است که بیشتر به اقدامات افراطی و نامعقولانه این افراد بازمی‌گردد.

بحران گروگان‌گیری، به‌طور عمده به‌دلیل عدم توانائی بنی‌صدر و قطب‌زاده‌به‌جائی نمی‌رسید. (مرگ شاه سابق در ماه ژوئیه همان سال اندکی اوضاع را عوض کرد.) این روش حکومت، خمینی را بالاتر از سطح منازعات جاری نگاه می‌دارد. موقعیت او در قانون اساسی به‌عنوان یک فقید، که در آراء عمومی مربوط به قانون اساسی جدید در اواخر سال ۱۹۷۹ میلادی (پائیز ۱۳۵۸ شمسی) نیز مورد تأیید قرار گرفت، بیشتر قدرت‌ها را در دست او قرار می‌دهد بدون اینکه هیچ‌گونه مسئولیت خاصی برعهده‌اش باشد<sup>۱۱</sup>. به‌همین‌گونه، روحانیون قدرتمندی مثل بهشتی می‌توانند عمدتاً "در پشت صحنه باقی مانده و فعالیت سیاسی را به‌سبک عقب‌افتاده‌ای تشویق کنند. به‌عوض اینکه بین همه‌افراد طراز اول مسئولین سیاسی هماهنگی و مشورت بوده و در نتیجه رئیس قوه مجریه تصمیمی را اتخاذ و اعلام و مسئولین ارشد اجرائی هم آن را به‌اجراء در آورند، موارد متعدد بسیاری بود که در رابطه با گروگان‌ها و سایر موضوعات، رئیس‌جمهور و یا وزیر خارجه سیاستی را اعلام می‌کردند، اما بعد شورای انقلاب یا آن را به‌طور کلی وتو نموده و یا اقلاً" در آن شکافی ایجاد می‌کرد. در بعضی از موارد آیت‌الله خمینی نیز شخصاً" در آخر کار یک اظهارنظر رسمی نموده و کل آن سیاست اعلام شده را ملغی می‌نمود. خمینی علاقمند می‌باشد که همه مسئولین اجرائی در حول نظریات او اتفاق داشته باشند اما فاقد ورود در سیاست عملی که لازمه تشویق حکومت مؤثر است می‌باشد. در سال ۱۹۸۱-۱۹۸۰ (شمسی ۱۳۵۹) قدرت عملی به‌دست اکثریت نمایندگان حزب جمهوری اسلامی در مجلس و رهبران آن افتاد، که در نتیجه بنی‌صدر را از دخالت در تشکیل کابینه محروم کرده و رجائی را به نخست‌وزیری برگزیدند.

شهرت دارد که نه تنها آیت‌الله شریعتمداری، که در خلال سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) علیه سیاست‌های دولت سخن می‌گفت، بلکه اکثر رهبران مسن روحانی که به نام "آیت‌الله العظمی" معروف می‌باشند، در زمینه‌های مختلف و به درجات گوناگون با افکار و سیاست‌های خمینی مخالفند، اما برای آنها مشکل است که در زمان حیات خمینی این مخالفت‌ها را به‌طور علنی ابراز کنند. اگرچه، در ماه فوریه سال ۱۹۸۱ (بهمن ماه ۱۳۵۹) آیت‌الله شیرازی به‌طور آشکار انتقاد خود را علنی کرد. روحانیون درجه اول پیرو خمینی عمدتاً"

۱۱- در قانون اساسی ایران مسئولیت رهبری مشخص و معلوم است.



از میان شاگردان و طلبه‌های سابق او که اصطلاحاً "یک نسل پس از او قرار دارند، نظیر آیت‌الله منتظری و آیت‌الله بهشتی، می‌باشند که موقعیت مذهبی آیات عظام را ندارند. بعضی از آیات عظام در موضوعاتی نظیر اصلاحات ارضی و یا مشارکت خانم‌ها در سیاست از خمینی محافظه‌کارتر هستند، اما اکثر آنها به‌طور واضح با حکومت مستقیم روحانیون مخالفند. با وجود اینکه برای رژیم‌های انقلابی تا حدودی عادی است که سازمان‌های جدیدی به‌وجود آورده و یا در به‌حرکت درآوردن مجدد چرخ‌ها مشکلاتی داشته باشند، اما به نظر می‌رسد که مشکلات ایران در این مورد از اکثر کشورهای دیگر بیشتر است. این مطلب علیرغم (و همچنین به‌خاطر) این واقعیت است که تا قبل از جنگ ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور ماه ۱۳۵۹) با توجه به قیمت‌های بالای نفت ایران سالیانه ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار درآمد صادرات نفتی داشت. (در اوایل سال ۱۹۸۱ - اواخر سال ۱۳۵۹ - میزان صادرات نفت تقریباً "به سطح قبل از جنگ آن رسید) پس از انقلاب، در مقایسه با کشورهای نظیر چین، اروپای شرقی، و یا بعضی از کشورهای سوسیالیستی جهان سوم، کوشش‌های کمتری در زمینه حفظ نیروهای تخصصی فنی و مدیریت در داخل مملکت، با تضمین حقوق و مزایا و احترام شغلی آنها، به عمل آمد که در نتیجه تعداد بسیار زیادی از این افراد به خارج از کشور فرار کردند. جای اینها به‌طور کامل توسط انقلابیونی که به‌کشور مراجعت کردند پر نگردید. با اینکه اقداماتی در زمینه ازدیاد رفاه افراد فقیر، ایتام، زنده‌ای بدکاره قبلی و دیگران به عمل آمد، برنامه‌ای جهت توسعه تعداد مشاغل و ایجاد کارهای جدید وجود نداشت، و در حقیقت کارهای موجود نیز بایسته شدن و یا کاهش تولید خیلی از صنایع بزرگ تقلیل یافت، به‌طوری که امروزه در کشوری که نیروی اقتصادی فعال آن بین ۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر می‌باشد، حدود ۳ میلیون بی‌کار وجود دارد. تنها رشته کشاورزی بود که تا حدودی توسعه یافت، که از دلایل عمده آن مساعدت آب و هوا، افزایش کمک دولت در امر تولید گندم، پایان دادن به کنترل‌هایی که بیشتر به نفع جمعیت‌های شهری و خارجی‌ها بود و همچنین پاره‌ای اقدامات در جهت اصلاح ارضی که از سطوح پائین سرچشمه می‌گرفت. آمار خوب موجود نیست، اما تولید گندم قطعاً افزایش یافته، درحالی‌که تولید پاره‌ای از محصولات مهم کشاورزی دیگر کاهش داشته است. طرح خوشبینانه تبلیغاتی جذب مجدد مردم به روستاها را،

جز در حالتیکه اشتغال در امر کشاورزی در روستاها افزایش یابد، نمی‌توان توقع داشت که نتایج مطلوبی ببار آورد. مردم قبایل در جهت مهاجرت‌های بیشتر برگشت داده شده‌اند، که احتمالاً "در جمع به نفع اقتصاد می‌باشد. اما نمی‌توان انتظار داشت که بخودی خود سهم عمده‌ای در افزایش تولید داشته باشد. زیرا با رشد سریع جمعیت، و حتی تقاضای بیشتر برای گوشت، و تعداد کم چادرنشین‌ها همراه است (۱۹). ملی‌کردن بانکها و بسیاری از شرکت‌های دیگر و تقلیل نقش خارجی‌ها می‌تواند در ساختن یک اقتصاد با خودکفایی بیشتر مورد استفاده قرار گیرد، اما تنها در صورتی که آنها را بتوان با وسیله‌ای مناسب در جهت بازده مطلوب و منافع مردم هدایت کرد و در چهارچوب یک اقتصاد ملی اداره نمود. دولت مجبور گردیده که بطور مستمر به کارگران اضافه حقوق بدهد، که معمولاً "به طبقاتی از کارگران که از قبل نیز وضع خوب داشته‌اند پرداخت می‌شود، و نیز به کارگرانی که در صنایعی که در حال تولید نیستند نیز اجباراً" حقوق و اضافه دستمزد داده می‌شود. فرار سرمایه‌ها، که خیلی قبل از انقلاب شروع شده و به صورت خرید ملک و سرمایه‌گذاریها و خریدهای دیگر در خارج می‌باشد، بسیار زیاد بوده است. این امر در بین طبقه بالا و طبقه متوسط رو به بالای جامعه، چه آنها که از ایران فرار کرده‌اند و چه آنهایی که اقوامی در خارج از کشور دارند، رایج می‌باشد، کوششهایی که در جهت کند نمودن و یا توقف کامل این قضیه به عمل آمده نسبتاً " بدون تاثیر بوده است.

با وجود تمام اینها، خمینی از محبوبیت شخصی قابل ملاحظه‌ای، بخصوص در میان طبقات پائین بازاری و طبقات محروم‌تر در مناطق شهری که زبان اول آنها پارسی است، برخوردار می‌باشد. حرکت‌هایی که در جهت کسب بیشتر حقوق اقلیت‌ها صورت می‌گیرند در میان اقلیت‌های دوزبانه که در مناطق مرزی زندگی می‌کنند قوی می‌باشند (که البته تمام این اقلیتها گروههای مشابهی در آن طرف مرز دارند) که به‌طور برجسته کردهای اهل تسنن، ترکمن‌ها، و بلوچ‌های اهل سنت، و گروه برجسته آذربایجانی‌ها و عرب‌های اهل تشیع می‌باشند. کردها حالت مبارزه‌جویانه بیشتری داشته و در نتیجه دولت مجبور شده که برای مقابله با آنها از نیروی نظامی استفاده کند، اینکار یکبار در تابستان سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) و سپس بار دیگر در سال ۱۹۸۱-۱۹۸۰ (۱۳۵۹ شمسی) اتفاق افتاده است. آذربایجانی‌ها، که تعدادشان بیشتر از ۱۰ میلیون نفر می‌باشد، بسیاری از ایشان

خارج از استانهای آذربایجان شرقی و غربی هستند، یک مساله بالقوه می باشد. هنگامی که در ماه دسامبر سال ۱۹۷۹ (آذرماه ۱۳۵۸) آنها خود را برای مقابله در تبریز آماده می کردند، رهبر روحانی آنها آیت الله شریعتمداری از حمایت از آنها امتناع ورزیده و با انحلال حزب سیاسی که خواسته های آنها را عرضه می نمود موافقت به عمل آورد. در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) او عملاً "مجبور به سکوت گردید، اما هم او و هم آذربایجانی ها ممکن است دوباره سربرآورند. (گزارش شده که در اوایل سال ۱۹۸۱ - حدود زمستان ۱۳۵۹ - شریعتمداری دومرتبه ملاقات کنندگان را به حضور پذیرفته و سهم امام دریافت می نمود). عربها نیز یک مسئله هستند، زیرا که آنها در استان خوزستان که از نظر منابع نفتی غنی است و پالایشگاه بزرگ آبادان نیز در آنجا قرار دارد زندگی می کنند، اگرچه آنها اکنون اکثریت مردم آن استان را تشکیل نمی دهند. احیای مجدد روابط خصمانه و حوادث مرزی با عراق به معنی این بود که عراقی ها، حتی قبل از اینکه در سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور ۱۳۵۹) به ایران حمله کرده و بخشی از خوزستان را به اشغال خود درآورند، مظنون به پشتیبانی از اقلیت های کرد و عرب ایران بودند، کاری که پس از حمله به ایران به طور وضوح انجام دادند. در حوادث متعددی هم که در زمان صلح (قبل از جنگ ایران و عراق) در مورد خطوط لوله نفتی ایران اتفاق افتاد، بطور طبیعی عراقی ها و عربیها مورد سوء ظن بودند. هم عربیها که در مناطق جنوب غربی ایران زندگی می کنند و هم بلوچ های منطقه جنوب شرقی آدم های فقیری هستند، که این خود یکی دیگر از شکایات آنها است. لیکن، به خلاف انتظار عراق، عربیهای ایران به طور دسته جمعی و یا در مقیاس وسیع به عراق پناهنده نشدند.

اینها و اقلیت های دیگری که برای آنها زبان فارسی زبان دوم می باشد آشکارا کمی بیش از نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دهند، اما با یکدیگر متحد نیستند. فارسی زبان ها بیشتر اتحاد دارند. بعضی از افراد در این گروه های اقلیت از خمینی حمایت می کنند، اما پشتیبان واقعی او فارسی زبانها و طبقات پائین، و نیز علماء مذهبی و طلبه ها می باشند. خمینی، در اوایل انقلاب، فرامینی در جهت رفاه حال طبقات محروم صادر کرد که به موجب آنها هزینه های برق، گاز، و مسکن این طبقات تقلیل یافته و یا بطور کلی از بین می رفت. با اینکه بیشتر این فرامین و موازین هنوز از روی کاغذ تجاوز نکرده، بعضی

کوشش‌های جدی در جهت مسکن و تغذیه فقرا به عمل آمده که مورد تحسین بوده‌های محروم مردم می‌باشد. نگرش "مانوی" بسیاری از ایرانیان به جهان، که در آن هر چیز که خوب است به خدا و نمایندگان او و هر چیز که بد است به نیروهای شیطانی (امریکا، سلطنت‌طلب‌ها، صهیونیست‌ها، و بعضی گروه‌های دیگر) نسبت داده می‌شود، به حفظ موقعیت و احترام خمینی کمک می‌کند، همانگونه که سیستم سیاسی که قبلاً<sup>۱۲</sup> شرح دادیم و در آن هرگونه نقص و انتقادی به‌مسئولین طراز پائین برمی‌گردد، در این زمینه راهگشا است.<sup>۱۲</sup> میراثی که از سیاست‌های قبل از انقلاب برجای مانده همواره ایران را با مشکل مواجه می‌سازد، اما ادامه تاکید بر این مشکلات و توجه انحصاری روی نقش فرضی سازمان سیا، امریکا، و فعالیتهای جبهه متحد لیبرال‌ها، در زمانی که برنامه‌ریزی‌های داخلی، تهیه و ارائه طرح‌ها، و بازسازی جامعه به شدت مورد نیاز می‌باشد، برای آینده ایران خطرناک به نظر می‌رسد. این عمل همچنین اتحاد و اجتماع منتقدین داخلی با دشمنان خارجی، و در نتیجه ساکت کردن چنین منتقدانی را، تشویق می‌نماید. دوسخترانی از سخترانی‌های خمینی در ژوئن سال ۱۹۸۰ (خرداد ماه ۱۳۵۹)، که در آن‌ها بر علل داخلی مشکلات ایران تاکید گردیده بود، از روال کلی حاکم بر آن ایام خارج بود. اما حمله عراق به ایران باعث گردید که باردیگر مساله جنگ و مشکلات دیگر به حساب امریکا گذاشته شود. در حالیکه بروز پاره‌ای احساسات ضد امریکائی، در پرتو حوادثی که از سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) به بعد اتفاق افتاده قابل درک است، اما اینکار غالباً "موجب می‌گردد که جو شعاری و فریبکاری جای تجزیه و تحلیل جدی و اقدامات سازنده را بگیرد.

هنوز بیش از این تمایلات ضدونقیض گوناگون در انقلاب ایران وجود دارد که بتوان حتی خطوط کلی آینده آن را ترسیم نمود، اما به نظر می‌رسد دور از واقعیت نیست اگر چنین نتیجه‌گیری کنیم که هم در خطوط عمده سیاست‌های خارجی و داخلی که فوقاً<sup>۱۲</sup> شرح دادیم و هم در قدم‌های "اسلامی" که برداشته شده لغو قانون حمایت خانواده، غیرقانونی نمودن مدارس مختلط و یا دادرسان زن، اسلامی نمودن امر آموزش در همه سطوح، برقراری مجدد قوانین اسلامی و

۱۲. نگرشی که مولف توضیح می‌دهد به نگرش مانوی نزدیک است. اما کدام یک

از مسلمانان نگرش شوی دارند؟

قضات مربوطه، غیرقانونی نمودن مشروبات الکلی و قمار و تا حدود زیادی موسیقی و رقص، و تنبیهات سختی که به عمل می‌آید - این نظام در جهت خطوطی که آیت‌الله خمینی یک دهه قبل به آن اشاره کرده بود در حرکت است. قوانین اسلامی، ناجائیکه با تمدن مبتنی بر تکنولوژی مدرن هماهنگ است (و خمینی نیز با آن مخالف نیست)، در حال پیاده شدن است. لیکن، احساسات ضدامپریالیستی و ضد غربی خمینی گاهی از مواقع براحترام او به قوانین اسلامی می‌چربد. قوانین اسلامی، چه در تشیع و چه در تسنن، از مصونیت دیپلمات‌های خارجی که در یک کشور اسلامی بسر می‌برند جانبداری می‌کند همانطوریکه خمینی باید حتماً آن را بداند، اما این نکته از قوانین اسلام در زمان گروگان‌گیری در ایران بحث نگردید. (هرچند در رابطه با بسیاری از سئوالات حقوقی، آنقدر نمونه‌های قبلی مختلف و زمینه وسیع برای تعبیر و تفاسیر گوناگون وجود دارد که همواره می‌توان هرجا لازم شد تفسیر جدیدی به دست داد)<sup>۱۳</sup> (۲۰) هم در جریان بحران گروگان‌گیری وهم در تحریک لفظی عراق در قبل از شروع جنگ، رژیم ایران به نام اسلام و ضدیت با امپریالیسم، خیلی بیشتر از آنچه مسائلی را حل کند برای خود مساله آفرید. شعارهای ضدامپریالیستی و ضد خارجی برای تکیه و دوام حکومت روحانیون، بدون تجربه و غیر عملی به‌کار گرفته شده است. ضدیت با امپریالیسم، که در مرحله اول روی ایالات متحده و سپس روی اسرائیل و روسیه شوروی متمرکز گردیده‌است، از نکات مهم در طرز تفکر و نگرش خمینی است، که موجب بخش اعظمی از شهرت و محبوبیت او چه در گذشته و چه در حال حاضر، حتی در ورای مرزهای مؤمنین واقعی بوده است. بلافاصله پس از انقلاب روابط با اسرائیل قطع شد و به‌جای آن روابط با سازمان آزادی بخش فلسطین تقویت گردید و روابط با امریکا نیز، عمدتاً "به‌خاطر بحران طولانی گروگانها، روبه‌زوال گذاشته و در خلال سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۹ شمسی) در یک سطح بسیار نازل ادامه‌پیدا نمود. یکی دیگر از نکات عمده سیاست خمینی

۱۳- اگر کسی به مجموعه قوانین اسلامی و سنت رسول‌الله توجه داشته باشد و برای مقاصد خاص "قطعه‌برداری" نکند، هرگز نمی‌توان هرجا لازم شد تفسیر جدیدی به دست داد و نتیجه‌گیری مولف محترم صحیح نیست. سؤال دیگری نیز باقی است: آیا دیپلمات‌های آمریکائی همگی صرفاً "ماموران سیاسی بودند؟

مخالفت او با پادشاهان بطورکلی و مخالفت با پهلوی‌ها به‌طور اخص است. با وجود آنکه از بیرون اینطور به‌نظر می‌رسد از هنگامی که خمینی به‌قدرت رسید دیگر این نکته اهمیت خود را از دست داده‌است، اما حیلی از ایرانیها اینطور فکر نمی‌کنند. بسیاری از ایرانیان، بر مبنای دخالت‌های مکرر دولت‌های خارجی، و بخصوص امریکائی‌ها، به‌نفع دیکتاتورها و خانواده‌های سلطنتی، اعتقاد دارند که ایالات متحده برای روی کار آوردن مجدد پسر شاه سابق، ژنرال اویسی، و یا شاهپور بختیار که حامیان او شامل بسیاری از ثروتمندان که با شاه سابق پیوند داشتند می‌باشد و خود او نیز بطور آشکار خواستار مداخله و حمایت امریکا گردیده دخالت خواهد نمود. لیکن بختیار و اویسی در نحوه برخوردشان با عراق تا حدود زیادی بی‌اعتبار شدند. خمینی، که قدرت اثر سیاسی‌اش علیه پادشاهان و حامیان آنها قبلاً نشان داده شده است، هنوز در مقابل توطئه‌های ضد انقلابی که از خارج حمایت می‌شود مدافعی مؤثر به حساب می‌آید. مادامی‌که خمینی روشی زاهدانه در پیش داشته و ضدامپریالیست باقی بماند، اکثر ایرانیان هرگز او را با شاه سابق مقایسه نخواهند کرد، اگرچه طبقه متوسط جدید، اقلیت‌ها، خیلی از افراد چپ، و گروه‌های روزافزون ناراضی، ممکن است نظر متفاوتی داشته باشند. همانگونه که قبلاً توجه دادیم، خمینی همواره خود را با نیازهای طبقات محروم و یا "مستضعف" همراه نشان داده و قدم‌هایی نیز در جهت این همراهی برمی‌دارد، که بر محبوبیت او می‌افزاید. (در این تجزیه و تحلیل ما موارد زیرا را، به‌دلیل آنکه مکرر توسط دیگران مورد عنایت و بحث کافی قرار گرفته، بحث نمی‌کنیم: جاذبه روحانی شخصی او، زیرکی سیاسی او در رسیدن به آنچه مورد نظرش می‌باشد، و احترام عمیق مذهبی‌ای که بسیاری از پیروانش برای او قائلند). به‌ر صورت باید توجه داشت او به‌عنوان کسی که به چیزهایی که مردم آن را نمی‌خواستند قویاً "نه" گفت بسیار موفق بوده‌است: به شاه، به نفوذ و یا کنترل امریکا، به انکار کلی فرهنگ ایرانی-اسلامی مملکت به‌نفع هوس‌ها و سرگرمی‌های غربی، به اختلاف روبه‌روشد سطح درآمد افراد جامعه و مصرف بی‌رویه واضح طبقه نخبه غرب‌زده، به فساد اخلاق مورد نمایش و جولان، و غیره. حتی دو سال پس از گذشت انقلاب، هنوز "نه‌گفتن" رساتر از "آری‌گفتن" است. لیکن گزارشاتی که از افراد حاضر در صحنه‌ایران در سال ۱۹۸۰-۱۹۸۱ (شمسی ۱۳۵۹) می‌رسد حکایت از آن دارد که شکایات علیه رژیم،

علیه سختی‌ها، و علیه ملاها همه جا بگوش می‌رسد (۲۱). افزایش تظاهرات و شورشها علیه دولت از اوایل ماههای نوامبر و دسامبر سال ۱۹۸۰ (آبان و آذرماه ۱۳۵۹)، درست هنگامیکه عارضه جنگ داشت به نحوی مردم را در دفاع از خاک ایران متحد می‌کرد، پدیده قابل توجهی است. در این زمان، اوایل سال ۱۹۸۱ (زمستان ۱۳۵۹)، حزب روحانیون بیشتر از بنی‌صدر قدرت دارد، اما این روال ممکن است تغییر نماید. بنی‌صدر پشتوانه قابل ملاحظه‌ای در ارتش و در بین گروههای سیاسی مختلف از چپ گرفته تا راست دارد. باید منتظر شد و دید که آیا بنی‌صدر و یا هرکس دیگری با یک سلسله ایده‌های قابل اجراء در زمینه چگونگی ایجاد یک اقتصاد عملی، غیرمستقل، و مساوات‌طلبانه‌تر، فرصت این را به‌دست خواهد آورد تا افرادی را که می‌توانند مملکت را جمع‌آوری نموده و یک اقتصاد جامعه نوین را ایجاد نمایند به تحرک درآورد. این احتمال را نیز نباید نادیده بگیریم که پس از مرگ خمینی، ممکن است یکی از چهره‌های معروف تبعیدی نظیر دریا‌دار مدنی، و یا حتی یکی از منسوبین کمتر شناخته شده خود ایشان، سربرآورد، و یا اینکه همگام یکی از رهبران حزب جمهوری اسلامی بتواند با کارآئی بیشتری حکومت نماید. از طرف دیگر، جنگ داخلی و یا وقوع یک کودتا نیز امکان پذیر است.

در رابطه با تجزیه و تحلیل طبقاتی انقلاب، همانطور که در مورد مورخین سایر انقلابات بزرگ اختلاف نظرهای فراوان وجود دارد در مورد کسانی نیز که به تجلیل این انقلاب پرداخته‌اند نظرهای بسیار متفاوتی وجود داشته است. آشکار است که تنها طبقات و یا گروههای معدودی وجود داشتند که حمایت آنها از شاه سابق آنقدر محکم بود که بتواند جلوی حمله سخت یک حرکت وسیع همگانی را بگیرد. طبقات تاجر و یا بوروکرات‌هایی که از رژیم او سود برده بودند حاضر نبودند که جان و یا مال خود را برای حفظ آن رژیم به مخاطره بیندازند، و حتی ارتش هم ثابت کرد که بسیار کمتر از آنچه پیش‌بینی می‌شد اتحاد و قاطعیت دارد. طبقاتی که به نحوی از انحاء از رژیم شاه منتفع گردیده بودند، از جمله بسیاری از کارمندان دولت و صاحبان تخصص، تجار، و کارگران ماهر کارخانجات، شکایات عمده‌ای، از قبیل فقدان آزادی برای سخن گفتن و یا اجتماع کردن، داشتند. بسیاری از این افراد دیر به انقلاب پیوستند، اما این آمادگی را داشتند که در اوایل کار در تظاهرات غیرانقلابی شرکت نموده، و در آخر کار نیز، که

اعتصابات همگانی بسیار حساس شده بود، در خود انقلاب شرکت نمایند. در نیمه اول سال ۱۹۷۸ ( زمستان ۱۳۵۶ و بهار ۱۳۵۷ ) بخش اعظم تظاهرات از ناحیه گروه‌هایی بود که معمولاً " به عنوان طبقات اجتماعی کوناگون شناخته نمی شدند و بلکه تنها صورت یک گروه ( و نه طبقه ) اجتماعی داشتند : نظیر طبقات بازاری، دانشجویان مذهبی و غیرمذهبی، قشر نیمه پرولتاریای شهری، و روحانیون. از نظر سیاسی می توان جبهه ملی و گروه‌های وابسته به آن را با طبقه متوسط " جدید " برابر دانست، گروه‌ها و احزاب روحانی را با بازاری‌ها ( که بسیاری از آنان اکنون ناراضی هستند )، قشر نیمه پرولتاریا، و بعضی از دانشجویان، و گروه‌های چپ غیرمذهبی و مذهبی را با بسیاری از دانشجویان، کارگران، و روشنفکران. همچنین در سطح مناطق مختلف کشور نیز اختلافاتی وجود دارد، از جمله چپی‌ها در مناطق شمالی و در بین کردها پایگاه بیشتری دارند. از آنجائیکه خیلی از مناطق اقلیت‌نشین فقیرتر بوده، و نسبت به مناطق فارس‌نشین که در اکثریت می باشد دارای طبقه متوسطی که کمتر نشو و نما نموده می باشند، لذا در خیلی از درخواست‌های اقلیت‌ها در مورد خودمختاری بیشتر و تساوی عمل بیشتر چه در تئوری و چه در عمل، یک عنصر طبقاتی و یا اجتماعی وجود دارد.

جریاناتی که بعد از انقلاب وجود داشته ممکن است بعضاً " برحسب مبنای اجتماعی و یا طبقاتی دیده شود، اگرچه در اینجا نیز موضوع محل بحث بوده و چندان دارای حدومرز روشنی نیست. تحولاتی که بعد از فوریه ۱۹۷۹ ( بهمن ۱۳۵۷ ) روی داد، شامل پاره‌ای اقدامات اقتصادی و سیاسی است که برای طبقات بازرگان شکست‌محسوب می‌شود ( از جمله بعضی از بازاری‌های ثروتمند و نیز پاره‌ای از افراد جدیدتر طبقات تاجر). نقش تجارت و مدیریت خصوصی، با ملی کردن صنایع و بانکها در یک مقیاس وسیع، به شدت کاهش یافته است. کم کردن حقوق در رده‌های بالا و افزایش حقوق در رده‌های پائین با توفیق نسبی انجام شده است. بسیاری از ایرانیها اعتقاد دارند که تقلیل قدرت عناصر تجاری سطح بالا و پایان بخشیدن به سیاست‌ها و دخالت‌های دربار، این امکان را که ایران دوباره به سمت تکیه بر قدرت‌های خارجی نظیر ایالات متحده و سیاست‌های آنها حرکت کند به شدت کاهش داده است. این امر، چنانچه یک اقتصاد متکی بر مردم و خودکف‌تر ایجاد گردد، می‌تواند تحقق یابد.

در طول انقلاب و پس از آن بسیاری از افراد طبقات عامه از طریق کوشش‌های



خود به منافعی دست یافتند. خیلی از چادر نشین‌ها به یک سیستم مهاجرتی که از نظر اقتصادی عاقلانه‌تر و پربازده‌تر بوده بازگشت نمودند. بعضی از کشاورزان زمینی را که در آن کشت و زرع می‌کردند اشغال نموده و در بسیاری از موارد موفق شدند آن را برای همیشه نگهدارند. همچنین اعتصابات گسترده موجب افزایش دستمزدها و مشارکت بیشتر کارگران در اداره صنایع گردید، که از آن جمله تشکیل کمیته‌های متعددی در سطح کارخانجات بود که در سطوح و درجات مختلف اعمال قدرت می‌نمود. مثل جاهای دیگر، در ایران نیز مقامات مسئول تمایل به عدم تشویق اینگونه کوشش‌های انقلابی خودسرانه داشته و ترجیح می‌دهند که به طبقات محروم کمک کنند تا اینکه اختیار سرنوشت آنها را به دست خودشان بسپارند. بهرجهت وجود تورم، بیکاری، فقدان یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده یا واقعا "کارآمد و قابل اجراء"، و کوشش‌های دولت در جهت متوقف نمودن اعتصابات و سایر اقدامات مردمی غیرمجاز، این سؤال را پیش می‌آورد که آیا انقلاب بالمال در زمینه مشارکت طبقات عامه و بالابردن سطح زندگی آنان برای ایشان نفع خواهد داشت و یا زیان؟ بسیاری از روحانیون مترقی فاقد نگرانی خمینی و بنی‌صدر در مورد توده‌های مردم می‌باشند. بسیاری از ملاحائی که از نظر سیاسی قدرتمند می‌باشند (که معمولا" از طرف پارلمان حمایت می‌شوند) در عمل بیشتر نگران پیاده شدن احکام اسلامی، که توسط مسلمین وارد به امر قضاة اعمال می‌گردد، و سرکوب کردن افراد ناراضی هستند - چه از میان افراد چپ، لیبرال‌ها، و یا اقلیت‌های ملی - تا بدینوسیله و وسایل دیگر بر قدرت و بنیه مالی خود بیفزایند، و کمتر به رئیس‌جمهور و یا دیگران اجازه می‌دهند به ساختمان مجدد جامعه و اقتصادی که در جهت برآوردن نیازهای اساسی مردم ایران باشد اقدام نماید. علاوه بر این، مشکلات اقتصاد صنعتی شهری حتی از مسائل اقتصاد روستائی نیز پیچیده‌تر می‌باشند، و احتمال اینکه بتوان آنها را صرفا" به‌وسیله مدیریت خودسرانه، و یا قطع ساده روابط با سیاستهای شاه سابق حل نمود کم است. اقتصاد صنعتی مستلزم داشتن برنامه‌ریزی و وجود پرسنل و مدیرانی است که آموزشهای فنی لازم را دیده باشند، و اگر قرار باشد تا حجم صادرات صنعتی، به منظور جبران کاهش غیرقابل اجتناب حجم صادرات نفتی، افزایش یابد نمی‌توان نرخ افزایش دستمزدها و تورم را همواره بیشتر از نرخ رشد بازدهی صنعتی نگه داشت. همه این امور نیز مستلزم انجام تعدیلات محاسبه شده میان

نیازهای جامعه ایران درکل و درخواست‌های کارگران می‌باشد. از زمان انقلاب به بعد بخش مدرن اقتصاد ایران بسیار بدعمل‌کرده است، خیلی از کارخانجات تعطیل گردیده، وکل این بخش در سطح حدود یک سوم ظرفیت خود کار می‌کند. قبل از حمله عراق، احساسات ضدروحانیت به‌طور روزافزونی، حتی در شهرهای بزرگی که از ایدئولوژی اسلامی حمایت کرده بودند، شنیده می‌شد. باوجودیکه ماههای اول جنگ موقتا" بر توان نیروهای اسلامی افزود، ولی بزودی شکایات و تظلمات مجددا" شروع شد و مادامیکه مسائل عمده اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی حل نشده باقی مانده‌اند آینده حزب جمهوری اسلامی نیز نامعلوم است (۲۲).

کوشش دولت امریکا در آوریل ۱۹۸۰ (فروردین ۱۳۵۹) جهت نجات جان گروگانها که دست زدن به نوعی خودکشی محسوب می‌شد احتمالا" مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها را به تعویق انداخت، اما مذاکرات غیررسمی مجددا" در تابستان همان سال و قبل از حمله عراق به ایران از سرگرفته شد. شروع جنگ باعث قطع مذاکرات گردید، اما بالاخره توافق حاصل شد، به‌گونه‌ای که شرایط آن تقریبا" تمامی به نفع امریکا بود و هیچ یک از خواسته‌های اولیه ایران را برآورد نمی‌نمود. حل نهائی بحران گروگانهای امریکائی پس از یک سری مذاکرات منقطع و طولانی انجام گرفت، که یکی از نقاط عطف آن حمایت خمینی از یک سلسله شرایط واقع‌بینانه‌تر در سپتامبر ۱۹۸۰ (شهریور ۱۳۵۹) بود. آزادی گروگانها در روز آغاز حکومت پریزیدنت ریگان در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ (۳۰ دی ۱۳۵۹)، تأثیرات متفاوتی در ایران داشت. به‌نظر می‌رسد که این امر زمینه انتقاد آشکار از حزب حاکم جمهوری اسلامی را فراهم آورده و ترغیب نموده است، زیرا بنی‌صدر توجه می‌داد که طولانی نمودن بی‌جهت این بحران و شرایط نهائی آن در جمع به ضرر ایران تمام خواهد شد، و درعین حال روشنفکران دیگر بالنسبه به گذشته انتقادات صریح‌تری از رهبران واقعی ایران که همان مسئولین حزب بودند به‌عمل می‌آوردند. در همین حال از طرف بعضی از نویسندگان معروف ضد شاه عرض حال‌هائی در جهت انتقاد از رژیم به خاطر وجود شکنجه و ایجاد محدودیت در زمینه حقوق بشر توزیع می‌گردید. باید امیدوار بود که هم بحران گروگانگیری و هم ادامه مسائل اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران به ایجاد نوعی احساس واقعه‌گرائی جدید در میان بسیاری از ایرانیان منجر شده

باشد، و باز باید امیدوار بود که شور و شوق و عملکردهای مستقل و منفردی که الهام بخش بسیاری از افراد در طول انقلاب و بعد از آن بود و وضع فعلی که عبارت از جستجوی راه‌حل‌های ساده‌انگارانه و شعار سالاری می‌باشد، به سوی انجام کارهای سخت که لازمه ساختن جامعه‌ای است که بیشتر پاسخگوی نیازها و آرزوهای اکثر ایرانیان بوده باشد هدایت شود.

اما آنچه تا به امروز، مارس سال ۱۹۸۱ (فروردین ۱۳۶۰) قابل توجه است وجود وحدت و یا واقع‌گرائی در جامعه ایرانی نیست، بلکه ناراضیتی رو به رشد و عدم وحدت است. اجتماعاتی که به نفع بنی‌صدر و علیه حزب جمهوری اسلامی نه تنها در تهران و شهرهای بزرگ، که حتی در شهرهای بسیار کوچک، برگزار می‌گردد غالباً توسط حزب‌اللهی‌ها و یا سایر گروه‌های مذهبی سازمان‌یافته منحل و پراکنده می‌شود. یکی از این اجتماعات که در تهران و در اوایل ماه مارس ۱۹۸۱ (اواسط اسفند ۱۳۵۹) به طرفداری از بنی‌صدر تشکیل شده بود مورد حمله قرار گرفت. در این اجتماع مردم به‌مقابله با حزب‌اللهی‌های مهاجم برخاستند و طبق گزارشات منتشر شده کارت‌شناسایی بعضی از افراد مهاجم نشان می‌داد که دارای پیوندهای دولتی هستند<sup>۱۴</sup> در تعقیب این حادثه بعضی از اعضای مجلس بنی‌صدر را تهدید کردند که او را از کار برکنار و محاکمه خواهند نمود (۲۳). در حدود همان ایام نیز برای اولین بار اشاراتی منتشر گردید که دولت ایران ممکن است آن‌چنان که تا آن روز گفته می‌شد در زمینه مذاکره برای حل و فصل جنگ ایران و عراق و قبل از آنکه کلیه سربازان عراقی خاک کشور را ترک کنند، و یا در مورد اینکه هیچ‌گونه امتیازی به عراقی‌ها داده نخواهد شد، سختگیر نباشد. در جنگ مزبور دو نیروی نظامی رقیب به وجود آمده است: یکی ارتش رسمی ایران که از تاکتیک‌های رایج نظامی استفاده کرده و مورد پشتیبانی بنی‌صدر، که غالباً در جبهه‌ها بسر می‌برد، قرار دارد. ارتش، به‌خاطر عملکرد قابل‌تحسین خود در جنگ، قسمت زیادی از حیثیت سابق خود را به دست آورده است. دیگری

۱۴- در این اجتماع گروه‌های شرکت و کارگردانی داشتند که تهیه کارت دولتی برای آنها مشکل نبود. اگرچه ممکن است بعضی از افراد وابسته به تشکیلات دولتی نیز در تهاجم شرکت کرده باشند. باید دید از حوادث اسفند سال ۱۳۵۹ چه گروهی بیشتر بهره‌برداری می‌کردند.

پاسداران، یا کاردهای انقلابی، می‌باشند که در زمان انقلاب به‌وجود آمده و بیشتر از تاکتیک‌های چریکی استفاده کرده و مورد پشتیبانی حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های مختلف رادیکال اسلامی می‌باشند. نمی‌توان احتمال وقوع یک جنگ داخلی را، پس از فوت خمینی، که در آن احتمالاً "پارهای از نیروهای تبعیدی هم شرکت داشته باشند، کاملاً" منتفی دانست. صف‌بندی سیاسی موجود از نقطه‌نظر سیاسی و مذهبی، و حتی از نظر طبقاتی، گیج‌کننده‌است. حزب جمهوری اسلامی هم در میان مسلمانان دست راستی و هم مسلمانان رادیکال طرفدار دارد، و احزاب مادی‌گرای توده و فدائیان اکثریت نیز به‌طور حساب شده از آن حمایت می‌کنند. گروه مخالف نیز شامل افراد دست‌راستی، لیبرال‌های غیرمذهبی، اسلامی‌های جهان‌سوی مثل بنی‌صدر، و اسلامی‌های چپ مثل مجاهدین و پارهای گروه‌های چپی کوچکتر، و همچنین اهل تسنن، اقلیت‌های مذهبی، و تعدادی از علمای شیعه می‌باشند. افراد کمی هستند که آروزی بازگشت به رژیم سابق را دارند. بسیاری هنوز امید دارند که جوش و خروش و اهداف مثبت انقلاب به منظور ساختن جامعه‌ای با مشارکت همگانی توده‌های مردم، حکومت و نهادهای منضبط و سازمان‌یافته، و یک اقتصاد عملی و مبتنی بر قسط بیشتر، بمنصه ظهور برسد. بیشتر کسانی که در راه انقلاب می‌جنگیدند این کار را به‌خاطر حکومت روحانیون نمی‌کنند بلکه به‌خاطر یک چهره آرمان‌گرایانه از اسلام است، که در آن ایده‌آلهای یک جامعه مبتنی بر عدالت که نیروهای غیرمذهبی به زبان دیگری بیان می‌داشتند - تحقق‌یاد. این ایده‌آل‌ها، با وجود سرخوردگی شدیدی که از حکومت روحانیون به‌وجود آمده، هنوز هم زنده هستند.

### نتیجه‌گیری

یکی از رشته‌های عمده‌ای که بسیاری از جنبه‌های تاریخی ایران در قرون نوزدهم و بیستم میلادی را به هم پیوند داده‌است عبارت از رابطه ایران با کشورهای مغرب‌زمین می‌باشد - هم از نقطه نظر وجود واقعی این روابط و هم از آن نظر که توسط ایرانی‌ها و غربی‌ها شناخته شده‌اند. از همان اوایل قرن نوزدهم بسیاری از ایرانی‌ها نگران حضور مشاورین فرانسوی و انگلیسی در خاک کشورشان و بخصوص دو جنگی که علیه روس‌های "بی‌دین" اتفاق افتاده بودند.

این جنگ‌ها نه تنها موجب کردید که بخش‌های عمده‌ای از سرزمین ایران از دست برود و یک سری معاهدات یکجانبه و از جمله قراردادهای برون مرزی با غربی‌ها امضاء شود بلکه از طرفی به روشن کردن شعله اولین ماجرای بزرگ ضد خارجی - در مقابل کریبایدوف روسی - کمک می‌کند. این جنگ‌ها فشارهای مالی جدیدی را برگرداند دولت ایران و مردمی که باید آن را به صورت مالیات پرداخت می‌کردند وارد نمود. ورود نسبتاً "ارزان کالاهای خارجی، که از طریق معاهده‌هایی در زمینه محدودیت تعرفه‌های کمکی مورد حمایت قرار می‌گرفت، موجب شد تا تجار و صنعتگران ایرانی، حداقل از سالهای ۱۸۳۰ میلادی (۱۲۱۰ شمسی) به بعد، در این مورد دست به شکایت بزنند. در خلال قرن نوزدهم روابط تجاری ایران با غرب گسترش پیدا کرد و اقلام صادراتی ایران که به‌طور عمده پشم، ابریشم، و منسوجات بود، به اقلام پرفروش‌تری نظیر تریاک، پنبه، توتون، میوه و خشکبار، و غیره که غالباً "روی زمین‌هایی که توسط تجار خریداری شده بودند به دست می‌آمد، تغییر پیدا نمود. همانگونه که قبلاً" به تفصیل شرح دادیم، بسیاری از روستائیان و صنعتگران فقیر از این تغییرات لطمه دیدند، درحالی‌که حتی بعضی از تجاری هم که از این موضوع منتفع گردیده بودند باز از بابت امتیازاتی که در معاهدات به تجار غربی داده می‌شد ناراضی بودند. این‌ها از عواملی بود که به ناراضی اقتصادی رویه رشد جامعه در قرن نوزدهم منتهی می‌گردید.

حکومت قاجاریه، که گرفتار قدرتهای به‌وجود آورنده عدم تمرکز جغرافیائی چادرشینی و بدویت، و قشرهای مستقل علماء و بازاری‌ها بود، در زمینه "اصلاحات" تمرکز قدرت که در کشورهای دیگر مدیترانه نظیر ترکیه، مصر، و تونس از بالا آغاز شده بود توفیق بسیار کمی داشت. قاجاریه علاوه بر مشکلاتی که در جهت ایجاد اصلاحات در ایران داشتند، بسیاری از چهره‌های اصلاح‌طلب درخشان خود را نیز زود از دست دادند. شاهزاده عباس میرزا، که در اوایل قرن ارتش آذربایجان را نوسازی نموده و تعلیم و تربیت جدید در آذربایجان را ترغیب می‌کرد حتی پیش از آنکه به سلطنت برسد از دنیا رفت. نخست‌وزیران اصلاح‌طلب بعدی نظیر امیرکبیر، مشیرالدوله، و امین‌الدوله هم، همگی قبل از آنکه فرصت انجام برنامه‌های اصلاحی خود را داشته باشند، بیشتر به‌خاطر دشمنی صاحبان منافع خاص و کسانی که تمرکز نیروها در دست دولت مرکزی به ضررشان بود و همچنان مایل به ادامه عدم تمرکز نیروهای موجود بودند، از کاربرکنار

کردیدند. هیچیک از پادشاهان قاجار بطور مستمر یک چهره اصلاح‌گرانداشتند، و هیچ‌کدام نیز در زمینه ایجاد یک ارتش قوی و متمرکز مؤثر نبودند.

در ایران، مثل بسیاری از کشورهای جهان سوم، همواره افراد دولتی که معتقد به ایجاد اصلاحات از بالا بودند با منتقدین از دولت مواجه می‌شوند، منتقدانی که بعضی نیز چند صباحی کار دولتی داشته، اما اکثراً "خارج از دولت" بودند. در میان گروه اول معروف‌ترین فرد ملکم‌خان می‌باشد که برای تغییر سازمان دولت، حکومت قانون، و گاهی به طرفداری از قانون اساسی، تلاش می‌کرد و پس از آنکه در سال ۱۸۸۹ به عنوان یک مقام رسمی دولت از کار برکنار گردید دست به انتشار روزنامه‌های علیه دولت زد. در میان منتقدین غیردولتی مشهورترین چهره جمال‌الدین "افغانی" می‌باشد، با اینکه او سال‌های کمی از دوران بزرگسالی عمر خود را در ایران گذرانیده بود، با این وجود در فاصله سالهای ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۵ تا ۱۲۷۰ شمسی)، با استفاده از سخنرانی‌ها، جزوات، و تبلیغاتی که علیه دولت در رابطه با فروش مملکت به خارجی‌ها انجام می‌داد، نقش مؤثری در بیدار کردن ایرانیان داشت. طغیان حاصل از امتیازاتی که قاجاریه به خارجی‌ها دادند، امتیازاتی که پس از سال ۱۸۸۸ میلادی (۱۲۶۷ شمسی) به شدت افزایش یافته بود، موجب گردید که طبقات بازاری، علماء و روشنفکران علیه دولت و خارجی‌ها شورش کنند که این شورش در نهضت تحریم تنباکو علیه انگلیسی‌ها در سالهای ۱۸۹۲-۱۸۹۰ میلادی (۱۲۷۱-۱۲۶۹ شمسی) به اوج خود رسید. رشد مخالفت نیروهای غیرمذهبی و نیروهای تحت رهبری مذهب علیه دولت به انقلاب مشروطه در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۵ (۱۲۹۰-۱۲۸۴ شمسی) منتهی گردید، که در نتیجه ایران دارای یک قانون اساسی به سبک غربی‌ها شد. در این دوره علماء بیشتر نگران دست‌اندازی غربی‌ها به سرزمین‌های اسلامی بودند و هنوز چندان نگران تقلید روشنفکران از غرب نبودند، امری که در آن زمان هنوز اهمیت فوق‌العاده‌ای را که در زمان حکومت پهلوی‌ها پیدا کرد پیدا نکرده بود. در خلال سالهای ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ شمسی) تا ۱۹۴۰ (۱۳۴۰ شمسی) اکثر نویسندگان انتقادگرای غیرمذهبی بودند، اما از آن پس مخالفت اسلامی که نیروی تازه‌ای یافته بود آغاز گردید.

در سالهای قبل از انقلاب مشروطه، روسیه به عنوان بزرگترین خطر برای استقلال ایران قلمداد می‌شد، و لیبرال‌ها و حتی بعضی از علماء چشم امید خود

را برای حفظ ایران و انقلاب نوپای آن در مقابل خصومت روسها به بریتانیای کبیر، که مدتهای طولانی بزرگترین رقیب به حساب می‌آمد، دوخته بودند. اما هنگامیکه دولتین روس و انگلیس در سال ۱۹۰۷ قرارداد ترک مخاصمهای بین خود امضاء نموده و ایران را به دو منطقه تحت نفوذ خود تقسیم کردند، ایرانیان به تلخی احساس خیانت نموده و معتقد شدند که انگلیسی‌ها مردم ایران و انقلاب این کشور را به روسها فروخته‌اند. پس از این حادثه احساسات مردم علیه بریتانیای کبیر بیش از احساسات آنها علیه روسها بود، زیرا مردم از روسها توقعی نداشتند، اما انگلستان را حامی استقلال و تمامیت ارضی کشورشان می‌دانستند. هنگامی که دولت انگلستان از اولتیماتوم مشترک روس-انگلیس، که به ختم انقلاب ایران در سال ۱۹۱۱ میلادی (۱۲۹۰ شمسی) انجامید، حمایت نمود این احساس نفرت نسبت به انگلیسیها بازهم شدیدتر گردید. همانطور که باردیگر در سال ۱۹۱۹ میلادی (۱۲۹۸ شمسی) به مناسبت پیشنهاد قرارداد تحت‌الحماگی ایران توسط انگلستان بازهم شدت یافت. دیگر از موارد تشدید احساسات ایرانی‌ها علیه انگلستان ماجرای نفت بود، زیرا ایرانی‌ها مشاهده می‌کردند هنگامی که انگلستان در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ شمسی) موفق به کسب امتیاز نفت ایران و استخراج آن گردید، سهم بسیار عمده‌ای از عواید حاصله به جیب انگلیسی‌ها سرازیر می‌شد در حالی که این منابع طبیعی ایران بود که مصرف گردیده و رو به اتمام می‌رفت. این احساسات خشم‌آلود نسبت به انگلیسی‌ها اگرچه در اختلاف سال ۱۹۳۲ میلادی (۱۳۱۱ شمسی) به نمایش درآمد، اما به صورت بسیار شدیدتری در منازعات فیما بین در سالهای پس از جنگ که منجر به ملی شدن نفت و دوران حکومت مصدق گردید ظهور نمود.

اگر انگلستان، که زمانی توسط بسیاری از مردم به صورت یک کشور نسبتاً دوست قلمداد می‌شد، پس از انقلاب مشروطیت در نظر بسیاری از ایرانیان به یک کشور متخاصم تبدیل گردید، سرنوشت مشابهی نیز، با دلایل مشابه، از دوره مصدق برای امریکائی‌ها پیش آمد. در اوایل قرن بیستم امریکائی‌ها عموماً در چشم ایران خوب قلمداد می‌شدند، زیرا در آن ایام بعضی از افراد امریکائی به پیشرفت انقلاب مشروطه و نیز سرمایه‌گذاری در ایجاد مدارس در ایران کمک کرده، و شخص مورگان شوستر<sup>۱</sup> امریکائی کوشش‌های شجاعانه‌ای در زمینه کمک

1. Morgan Shuster

به ایجاد یک اقتصاد مستقل ایرانی و اجرای سیستم جمع‌آوری مالیات‌ها به عمل آورده بود. حتی چهره‌های مختلط‌تری مثل میلیسیو<sup>۲</sup> نیز زیاد مورد بی‌مهری وسیع مردم نبودند، و تنها از زمان جنگ جهانی دوم بود که امریکائیه‌ها، با پشت‌پانی دولت خود، به شدت درگیر آموزشهای نظامیان و افراد ژاندارمری ایران گردیده و لذا مردم کم‌کم نسبت به آنها احساس تردید کردند. تغییر اساسی در احساسات وسیع و ملی ایرانیان نسبت به سیاست امریکائیه‌ها وقتی پیش آمد که امریکائیه‌ها پس از آنکه در ابتدا نسبت به تظلمات ایران علیه شرکت نفت انگلیس از خود تفاهم و حمایت نشان داده بودند، کم‌کم موضع خود را تغییر داده و با تحریم جهانی نفت ایران که توسط شرکت نفت ایران و انگلیس شروع و بعضاً اعمال گردیده بود همراهی کردند. سپس، هنگامی که مردم ایران دانستند که دولت امریکا در ماجرای سقوط مصدق در سال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) به شدت دست‌داشته است، این احساسات ضد امریکائی به مراتب تشدید گردید. حمایت ۲۵ ساله امریکا از دیکتاتوری شاه و هرآنچه که او می‌کرد به این احساسات ضد امریکائی افزود. بنابراین هم در مورد امریکا و هم در مورد انگلستان، هرچند بعضی از اتهاماتی که پاره‌ای از ایرانیان می‌زنند مبالغه‌آمیز و خیالی بوده باشد، اما شک و خصومت مردم ایران ریشه در حوادثی مهم و واقعی دارند، که عمده‌ترین آنها مشارکت آن دودولت در سرکوبی قیام‌های انقلابی و مردمی و حمایت از حکومت‌های منفور می‌باشد. این مشارکت در اقدامات ضد انقلابی توسط امریکا و انگلیس برای مردم ایران بیش از حد دردآورد بود، زیرا از ناحیه قدرت‌هایی به عمل می‌آمد که تا به آن روز مردم آنها را دوست خود می‌پنداشتند، و یا حداقل اینکه آنها را خیلی کمتر از روسها شیطان صفت می‌پنداشتند، و از این‌رو از آن پس بی‌اعتمادی کامل مردم نسبت به آنچه امریکائیه‌ها و انگلیسی‌ها (و با هرکس از جانب آنها) می‌گفتند افزایش یافت (برای هریک از خصوصیات و سجایای ایرانی‌ها که به نظر عجیب و غریب می‌رسد، و از جمله خصیصه "عدم اعتماد" یا "سوءظن نسبت به همه"، انسان می‌تواند در تاریخ ایران تقریباً به دلایل توجیه‌کننده کافی برخورد نماید).

ایرانیان قدرتهای خارجی‌ان را که این اواخر به‌طور عمده به‌معنی امریکائیه‌ها است، به عنوان کسانی که می‌خواهند از این مملکت به نفع اهداف خود استفاده



کنند می بینند : کسانی که همواره به دنبال نقش و اهمیت استراتژیک ایران ، و یا معامله کردن روی ایران به منظور جلوگیری از توسعه منافع دیگران ، و بطور عمده روسها ، می باشند ، و یا کسانی که در قرن بیستم به دنبال نفت بوده اند ، و یا نقشی که امریکائیهها برای ایران به عنوان ژاندارم منطقه در جلوگیری از پیشرفت روسها و یا کمونیسم قائل بوده اند ، همگی مشمول همین نگرش هستند . دولت های خارجی هم چنین از طریق اتباع و یا حکومت های خود به افزایش صادرات ، و یا سرمایه گذاری ، و یا ایجاد تاسیسات زیربنائی ساختار اقتصادی ، و یا تاسیس شعب بانکداری ، در ایران دست زده اند . همانگونه که در قبل توجه دادیم ، فروش انبوه تسلیحات ، وسایل کشاورزی ، تکنولوژی مدرن ، و اجناس مصرفی امریکا به ایران ، برعکس به عدم ثبات اقتصاد ایران و بالمال پیشرفت انقلاب اسلامی ایران کمک نمود . با وجود آنکه بسیاری از روشهای انجام کار و سیاست هائی که بعد از انقلاب در ایران اعمال گردیده غلط و باعث شکست خود بوده اند ، انسان می تواند آروزی بسیاری از مردم ایران را در به نمایش گذاشتن رهائی خود از زیر نفوذ خارجی ها و روشهای آنها ، و ایجاد یک اقتصاد ، جامعه ، و فرهنگ مستقل از نفوذ قدرتهای غربی ، و یا با وابستگی متقابل به آنها ، با اختیار و انتخاب آزادانه خود مردم ، درک نماید .

## پاورقی های مؤلف

### فصل اول

۱- نگاه کنید به کتاب مونتگمری وات (Montgomery Watt) به نام "محمد در مکه" (چاپ اکسفورد سال ۱۹۵۳) و کتاب دیگر او به نام "محمد در مدینه" (چاپ اکسفورد سال ۱۹۵۶)، و کتاب ماکسیم رودنسون (Maxim Rodinson) به نام "زندگانی محمد و مسائل جامعه شناسی صدر اسلام" (چاپ Diogenes, 20 مورخ زمستان ۱۹۵۷) صفحات ۲۸ تا ۵۱ و کتاب "محمد" ترجمه الف. کارتر (A. Carter) (چاپ لندن سال ۱۹۷۱).

۲- در مورد تاریخ شیعه نگاه کنید به کتاب آ. بوسانی (A. Bausani) به نام "مذهب ایران" (Persia Religiosa) چاپ میلان سال ۱۹۵۹، کتاب ب. لوئیس (B. Lewis) به نام "مبداء اسماعیلیه" (چاپ کمبریج سال ۱۹۴۰) و کتاب دیگر او به نام "نظم آدم کشها" (the order of Assassins) (چاپ نیویورک ۱۹۶۸)، کتاب مونتگمری وات به نام "اسلام و تشکیل جامعه" (چاپ لندن ۱۹۶۱) و کتابهایی که در زیر آورده می شوند.

۳- دبلیو. ام. وات "ارزیابی مجدد تشیع عباسی" در کتاب چاپ ر. (G. Makdisi) به نام "مطالعات عربی و اسلامی به احترام هامیلتون" (چاپ Gibb در Leiden هلند مورخ سال ۱۹۶۵)

۴- منبع فوق صفحه ۶۵۳

۵- در مورد این گروه ها نگاه کنید خصوصا "به کتاب جان ک. برگ (John K.

(Birge) به نام "سلسله در اویش بکناشی" (چاپ لندن سال ۱۹۳۷)، کتاب سی. هورات (C. Haurt) به نام "متون فارسی مربوط به فرقه حروفی‌ها" (چاپ Leiden سال ۱۹۰۹)، کتاب میخائیل ام. مازاوی (Michael M. Mazzaoui) به نام "آغاز صفویه" (چاپ Weisbaden سال ۱۹۷۲)، کتاب و. مینورسکی (V. Minorsky) به نام "یادداشت‌هایی در مورد فرقه اهل حق" (چاپ پاریس ۱۹۲۱)، و کار سی. کاهن (C. Cahen) به نام "مساله تشیع در آسیای صغیر تا قبل از زمان عثمانیه" در کتاب "شیعه امامیه" (چاپ پاریس سال ۱۹۷۰)

۶- نگاه کنید به ترجمه احسن التواریخ کار (Hasan-i-Rumlu) (چاپ هند سال ۱۹۳۴ صفحه ۲۷)

۷- به ترتیب نگاه کنید به مقاله حنا سوروید (Hanna Sohrweide) به نام "پیروزی صفویه در ایران و اثرات آن بر شیعیان آناتولی در قرن ۱۶" در مجله اسلام (Der Islam) شماره ۴۱ مورخ ۱۹۶۵ صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۹، و کتاب سی. گری (C. Grey) که تالیف و ترجمه‌ای است به نام "داستانی از مسافرت ایتالیائی‌ها به ایران در قرون پانزده و شانزده میلادی" (چاپ لندن سال ۱۸۷۳) داستان مربوط به سی. زنو (C. Zeno) در صفحه ۵۹، و داستان یک تاجر گمنام در ص ۱۷۲ و داستان مربوط به (V. d' Alessondri) در ص ۲۲۳ کتاب مزبور، و کتاب ژ. شاردن (J. Chardin) به نام "مسافرت‌های آقای شوالیه شاردن در ایران و سایر سرزمینهای شرق" (چاپ آمستردام سال ۱۷۱۱) جلد ۲ صفحات ۵۲ و ۲۷۵ تا ۲۸۱.

۸- نگاه کنید به کتاب (E.G. Browne) به نام "تاریخ ادبی ایران" (چاپ کمبریج سال ۱۹۲۸) جلد ۴ صفحات ۷۳ تا ۷۸. همچنین نگاه کنید به مقاله (J. Aubin) به نام "مذهب سیاسی صفویه" در کتاب "شیعه امامیه".

۹- نگاه کنید به کتاب (C. Grey) فوق‌الذکر (شماره ۷) صفحات ۲۲۳-۲۰۶ و مقاله ز. و. توگان (Z.V. Togan) به نام "در رابطه با مبداء صفویه" در کتاب "برخوردهای لوئی ماسینیون" (چاپ دمشق سال ۱۹۵۷) ص ۳۴۵-۳۵۷.

۱۰- همانطور که بعضی از صاحب‌نظران گفته‌اند که ادعاهای سیاسی توسط مجتهدین پدیده نسبتاً متأخری است، ارزش دارد که با تفسیر نسبتاً بیشتری ببینیم که شاردن، در اواخر قرن هفدهم، در این مورد چه می‌گوید، "بسیاری از آنها (مجتهدین) عقیده دارند که این مطلب صحیح نیست که جانشینی ائمه منقطع گردیده، و اینکه دیگر امروزه کسی نیست که حداقل بخشی از مسئولیت

آنها را بردوش داشته باشد، و اینکه اصلاً غیرممکن است که چنین چیزی اتفاق بیفتد، بلکه انسان باید خلاف این فکر کرده و معتقد باشد که جانشینی ائمه همواره استمرار داشته و اینکه همواره کسی است که "خلیفه‌خدا در زمین" می‌باشد . . . . آنها (مجتهدین) به مردم می‌آموزند که امام را باید بخصوص در میان . . . . "مجتهدین" جستجو نمود (کتاب سفرنامه فوق‌الذکر جلد ۲ ص ۳۳۷) و "مردم اهل مسجد . . . و همه کسانی که معتقد به رعایت کامل شئون مذهبی هستند، اعتقاد دارند که در غیبت امام، محل مبارک ایشان را باید یک نفر مجتهد پر کند . . . مردم متدین می‌گویند که چگونه ممکن است که این پادشاهان بی‌تقوا، . . آدم‌های شرابخوار، که سرتاپا غرق در شهوت می‌باشند، جانشینان خدا روی زمین بوده، و یا اینکه با ملکوت الهی تماس داشته باشند؟ . . . این پادشاهان شریر و ظالم ما سلطنتشان مبتنی بر بی‌عدالتی و استبداد است که خداوند آنها را برای تنبیه ما بر ما گماشته است، زیرا که خلیفه واقعی پیامبر در روی زمین را کنار گذاشتیم. سلطنت غائی عالم متعلق به یک فرد مجتهد و یا کسی است که در علم و تقوا از اکثر مردم جلوتر بوده باشد. این درست است که چون مجتهد آدم مقدس، و در نتیجه اهل صلح و صفا، می‌باشد، باید پادشاه و یا حکمرانی هم وجود داشته باشد تا برای اجرای عدالت همواره شمشیری در دست داشته باشد، اما این پادشاه باید هم‌چون وزیر مجتهد عمل کرده و همواره به آن مجتهد تکیه داشته باشد." (کتاب مسافرت‌های شاردن جلد ۲ ص ۲۰۸-۳۰۷) از کسانی که داعیه سیاسی علماء را در دوران قبل از عصر جدید ضعیف دانسته‌اند یکی (J. Elliash) در مقاله "سوء تفاهماتی در رابطه با مقام قضائی علمای ایران" در مجله "ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه" جلد ۱۰ شماره ۱ (چاپ سال ۱۹۷۹) ص ۲۵-۹، و دیگری س. ارجمند در مقاله "اقدام سیاسی و تسلط مشروع در ایران شیعی: قرون ۱۴ تا ۱۸ میلادی" در "آرشیو اروپائی علم الاجتماع" جلد ۲۰ شماره ۱ (سال ۱۹۷۹) ص ۵۹-۱۰۹ می‌باشد.

۱۱- اعتقادات شیعه دوازده امامی اثر العلامة الحلی، الباب الحادی عشر، ترجمه و م. میلر (چاپ لندن ۱۹۲۸)، از معتزله تحسین نموده، و بر عقلایی بودن و قابل ادراک بودن عدالت خداوند تاکید نموده، و می‌گوید که افراد دارای اختیار بوده و بعضی چیزها بر خدا فرض می‌باشند. همچنین نگاه کنید به مقاله و. مادلونگ به نام "الهیات امامیه و معتزلی" در کتاب "شیعه امامیه". با

تشکر از سمینار فارغ التحصیلان ن. کدی در سال ۱۹۸۰-۱۹۷۹، و بخصوص از (V. Cioie) و ت. شیماموتو، که در این تجزیه و تحلیل کمک کردند.

۱۲- نگاه کنید به کتاب کنت دو گوینو به نام "مذاهب و فلسفه های آسیای مرکزی" (چاپ پاریس سال ۱۹۵۷) صفحات ۳۹-۳۵.

## فصل دوم

۱- در مورد نقش متضاد تمرکز دهنده توپ و عدم تمرکز دهنده تفنگ های دستی خوب نگاه کنید به مقاله ه. اینالیسک (H. Inalcik) به نام "تاثیرات اجتماعی - سیاسی انتشار تسلیحات آتشین در خاورمیانه" در کتاب تالیف و. پری و م. یاپ به نام "جنگ، تکنولوژی، و جامعه در خاورمیانه" (چاپ لندن و نیویورک سال ۱۹۷۵). نکته مربوط به اهمیت تفنگ در قیام قبایل ایران در قرن هجدهم توسط روبرت مک دانیل و بر مبنای تحقیق در حال انجامی که در دست دارد به من گفته شد. در مورد آثاری که نشان دهنده تغییرات مهم اجتماعی - اقتصادی در قرن هجدهم در ایران می باشد می توان از اثر تالیف ت. ناف (T. Naff) و ر. آون (R. Owen) به نام "مطالعاتی در تاریخ اسلامی قرن هجدهم" (چاپ Carbondale در ایلینویز آمریکا - سال ۱۹۷۷)؛ کتاب ن. برکس (N. Berkes) به نام "ایجاد سکولاریسم یا دنیاگرایی در ترکیه" (چاپ مونترال کانادا در سال ۱۹۶۴)، مقاله ا. هارونی (A. Harouni) به نام "چهره ربه تغییر منطقه حاصلخیز هلالی شکل در قرن هجدهم" در مجله "مطالعات اسلامی" (Studia Islamica) شماره ۸ (چاپ ۱۹۵۷) ص ۱۲۲-۸۹.

۲- برآوردها و ارقام از کتاب تالیف س. عیسوی به نام "تاریخچه اقتصادی ایران: سالهای ۱۸۰۰-۱۹۱۴" (چاپ شیکاگو ۱۹۷۱) ص ۲۰ می باشد. مطالعه مفصل تری که مربوط به یک دوره کوتاه تر می باشد در مقاله گیلبار (G.G. Gilbar) به نام "رشد جمعیت شناسی در ایران در اوایل دوره قاجار، سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۹۰۶" در مجله "مطالعات آسیائی و افریقائی" جلد ۲ شماره ۲ (سال ۱۹۷۶) ص ۱۵۶-۱۲۵.

۳- تحلیل مفصل تر نقش قبایل در ایران و خاورمیانه را می توانید در مقالات زیر توسط مولف (نیکی ر. کدی) بیابید: مقاله "آیا خاورمیانه ای وجود دارد؟" در مجله ژورنال بین المللی مطالعات خاورمیانه جلد ۴ شماره ۳ (سال ۱۹۷۳)

ص ۲۷۱-۲۵۵؛ مقاله "تغییرات اجتماعی - اقتصادی در خاورمیانه از سال ۱۸۰۰ میلادی - یک تحلیل مقایسه‌ای" در کتاب تالیف الف. اودویچ (A. Udovitch) به نام "خاورمیانه اسلامی، از سال ۷۰۰-۱۹۰۰ میلادی، مطالعاتی در تاریخ اجتماعی و اقتصادی منطقه" (چاپ داروین در شهر پرینستون، سال ۱۹۸۱)، و مقاله "ساختارهای اجتماعی قبل از کاپیتالیسم در خاورمیانه" در کتاب "خاورمیانه و وراء آن" تالیف ن.ر. کدی (چاپ لندن سال ۱۹۸۱). در این اواخر کتب زیادی در مورد قبایل ایران توسط مولفینی چون گ.ر. گارتویت (G.R. Garthwaite) و ژ.پ. دیگارد (J.P. Digard) در مورد بختیاری‌ها، ل.گ. بک (L.G. Beck) و پ. اوبرلینگ (P. Oberling) در مورد قشقایی‌ها، و ایرونز (W. Irons) در مورد ترکمن‌ها، پ. سالتزمن (P. Saltsman) و ب. اسپونر (B. Spooner) در مورد بلوچ‌ها، ر.ون. تاپپر (R.S.N. Tapper) در مورد شاهسونی‌ها؛ و کتاب تالیف گ. چلیاند (G. Chaliand) به نام "مردمی بدون یک کشور: کردها و کردستان" (چاپ لندن سال ۱۹۸۰)، و اثر (M. Van Bruin-ssen) در مورد کردها، و بالاخره آثار د. برادبورڈ (D. Bradburd) و ل. هلفگوت (L. Helfgott) در مورد جنبه‌های نظری مربوط به قبایل.

۴- در مورد بوروکراسی زمان قاجار نگاه‌کننده مقاله الف. د. د. شیخ‌الاسلامی در تالیف الف. بنائی به نام "حکومت و جامعه در ایران" (شماره مخصوص مطالعات ایران، سال ۱۹۷۸)، و کتاب شائول‌بخاش (S. Bakhash) به نام "ایران: سلطنت، بوروکراسی، و اصلاحات در دوره قاجار، سال‌های ۱۸۵۸ تا ۱۸۹۶ میلادی" (چاپ لندن سال ۱۹۷۸) در این کتب نام افراد مهم به صورت اسم اصلی‌شان که در جلوی آن عنوان افتخاری "میرزا" و در پس‌آن نیز عنوان افتخاری "خان" دیده می‌شود، و یا اینکه تنها کل عنوان فرد، که البته قابل تغییر می‌باشد، آورده شده، و یا مثل ما اول اسم را داده‌اند و بعد عنوان مربوطه را. مادر این مورد اخیر عناوین افراد را با حروف مورب نشان داده‌ایم تا با اسم اصلی‌شان اشتباه نشود. در زمان رضاشاه اکثر عناوین حذف گردید. او همچنین برای نخستین بار استفاده از نام فامیلی را رایج نمود. (کلمه "میرزا" اگر در جلوی یک اسم بیاید به معنای یک فرد تحصیل‌کرده می‌باشد، اما اگر در پس اسم بیاید همان معنای اصلی خود را می‌رساند که به معنی شاهزاده می‌باشد).

۵- در مورد تاثیر مخرب اقتصادی تریاک نگاه کنید به مقاله مهم راجراولسون

( Roger Olson ) در کتاب تالیف م. بونین ( M. Bonine ) ون. ر. کدی به نام "ایران جدید: دیالکتیک استمرار و تغییر" (که به صورت جلد کاغذی با عنوان "استمرار و تغییر در ایران مدرن" نیز آمده است) (چاپ ایالت آلبانی آمریکا - سال ۱۹۸۱). مرور کلی تغییرات کشاورزی در قرون نوزدهم و بیستم ایران را می‌توانید در مقاله همین مولف به نام "تشکیل طبقات، کنترل اجتماعی، و کاپیتالیزم در دهات ایران، قبل و بعد از اصلاحات ارضی" در کتاب "سیاست زراعتی و تغییر اجتماعی در خاورمیانه" تالیف ر. آنتون (R. Antoun) و آی. هریک (I. Harick) (چاپ بلومینگتون، سال ۱۹۷۲) که در کتاب دیگر مولف (ن. ر. کدی) به نام "ایران: مذهب، سیاست، و جامعه" (چاپ سال ۱۹۸۰ در لندن) نیز تجدید چاپ گردیده، ببینید. کتابی دیگر در همین زمینه اثر ا. ک. س. لمبتن (A.K.S. Lambton) به نام "ملاک و دهقان در ایران" (چاپ لندن سال ۱۹۵۳ و تجدید چاپ در ۱۹۶۹) می‌باشد.

۶- این مطلب را از خلال مطالعات گود (M.J. Good) در مورد خاندان‌های مشهور مراغه، و نیز مطالعات رویی (Wm. Royce) در مورد خاندان‌های مشهور شیرازی یابیم. این هر دو مطالعه در کتاب "ایران جدید" تالیف بونین (M. Bonine) و کدی (N. Keddie) آورده شده‌اند، که در آنجا استمرار بلندمدت این خاندان‌ها، حداقل تا زمان رضاشاه، به چشم می‌خورد. در همین رابطه نیز کار جاری احمد اشرف و علی بنوعیزی در زمینه "تحرك و جابجائی در بین طبقات مختلف اجتماعی در شیراز" وجود دارد. این مطلب با جابجائی بالای خاندان‌های نخبه و برجسته در تهران، که اکثر آنها از جاهای دیگر مملکت آمده‌اند، در تضاد می‌باشد. مطلب اخیر از نتایج حاصل از مطالعه در دست اقدام کرونین (Constance Cronin) در باره تهران به دست می‌آید.

۷- هنوز جای یک مطالعه همه‌جانبه و در سطح یک کتاب در مورد زندگی مذهبی زنان یا خانم‌های روحانی خالی است، اگرچه جودیت گلدشتاین (Judith Goldstein) و بعضی دیگر از خانم‌های محقق در این زمینه تحقیقاتی به عمل آورده و چندتن از خانم‌های غربی و از جمله خود اینجانب بعضی از مراسم مذهبی خانم‌ها را به چشم دیده‌ایم. تحقیقات در این زمینه بیشتر به تشویق اولین کاری که در غرب در مورد مطالعه وسیع تشریفات مذهبی و روحانیون زن شیعی انجام شد بوده است، روایتی که فرنهآ (E.W. Fernea) از زندانی

بودن زندگی یک زن در دهکده‌ای در عراق در کتاب "میهمان شیخ" به دست داد (چاپ گاردن سیتی، نیویورک، سال ۱۹۶۵).

۸- در رابطه با حرم به عنوان یک مرکز مفید کار و مدیریت نگاه کنید به مقاله مارسو (A.L. Marsot) تحت عنوان "زنان آزام انقلابی در مصر" در کتاب بک (L. Beck) و کدی به نام "زنان در جهان اسلام" (چاپ کمبریج، سال ۱۹۷۸).

۹- کتاب "عادات و رفتارهای زنان ایران" ترجمه آتکنسون (J. Atkinson) (چاپ نیویورک در سال ۱۹۷۱، تجدید چاپ نسخه سال ۱۸۳۲؛ کتاب چودزکو (A. Chodzko) به نام "رفتار زن‌های خانه‌دار ایران" که به‌طور نامشخص در "انجمن‌توتوی زبان‌های شرقی" در پاریس به‌چاپ رسیده است.

### فصل سوم

۱- کتاب کورزن (G. Curzon) به نام "ایران و مساله ایرانی" (چاپ لندن سال ۱۸۹۲) ص ۴۷۱-۴۷۰، "قبلا" ولیعهد تنها یک‌دهم آن را ادعا می‌نمود؛ اما این نسبت توسط فتحعلیشاه به دو برابر افزایش یافت، در عمل دیده شده که این برآورد غالباً در حدود ۳۰ درصد می‌شود، لذا رقم ۲۵ درصد را می‌توان به عنوان یک رقم متوسط فرض نمود. ولیکن این سیستم در نقاط مختلف مملکت کاملاً متغیر است، و این‌تغییر حتی در نقاط مختلف یک ایالت نیز به چشم می‌خورد.

۲- نگاه کنید به کار مؤلف (نیکو ر. کدی) تحت نام "طبقات اجتماعی، کنترل اجتماعی، و کاپیتالیزم در دهات ایران، قبل و بعد از اصلاحات ارضی" که در کتاب "سیاست‌های روستائی و تغییر اجتماعی در خاورمیانه" تألیف آنتون (R. Antoun) و ای. هریک (I. Harick) (چاپ بلومینگتن سال ۱۹۷۲) آورده شده است، این مقاله همچنین در کتاب مؤلف به نام "ایران: مذهب، سیاست و جامعه" (چاپ ۱۹۸۰ لندن) تجدید چاپ گردیده است.

۳- درخواست‌های تجار ایرانی از دولت در اواسط قرن نوزدهم در مورد محدود نمودن و یا منع واردات از اروپا در منابع گوناگون آورده شده است از آن جمله گزارشی است که توسط یکی از کنسول‌های انگلیس در سال ۱۸۴۴ داده شده و در کتاب عیسوی (C. Issawi) به نام "تاریخچه اقتصادی ایران - سال‌های ۱۸۰۰



تا ۱۹۱۴ میلادی" (چاپ شیکاگو، ۱۹۷۱) ص ۷۶ آورده شده است. طبق این گزارش: در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی تجار و ملیون درحال ایجاد شرکت‌هایی بودند که به‌وسیله آنها اجناس غربی را تحریم نموده و درمقابل اجناس ایرانی را ترغیب می‌کردند. حتی تجاری هم که از تجارت خارجی سود می‌بردند، همواره فکر می‌کردند که اگر امتیازات ویژه‌ای که به اروپائی‌ها داده شده قطع شود، سود ایشان بیشتر خواهد شد.

۴- نگاه کنید به روایت حامد الگار از این قضیه در کتاب "مذهب و حکومت در ایران - سال‌های ۱۷۸۵ تا ۱۹۰۶" (چاپ برکلی و لوس‌آنجلس، در سال ۱۹۶۹)، ص ۹۹-۹۴، که با نظرهای استاندارد غربی در این مورد به مخالفت برمی‌خیزد.

۵- نگاه کنید به کار حامد الگار به نام "قیام آقاخان محلاتی و انتقال فرقه امامیه اسماعیلیه به هند" در مجله "مطالعات اسلامی" (Studia Islamica) شماره ۲۹ (سال ۱۹۶۹) ص ۸۱-۵۵. یکی از صاحب‌نظران نیز اخیراً "جامعه کوچک اسماعیلیه در ایران معاصر را مورد مطالعه قرار داده است.

۶- نگاه کنید به مقاله مولف (کدی) تحت عنوان "مذهب و غیرمذهب در اوایل ناسیونالیسم ایران" که در مجله "مطالعات تطبیقی در جامعه و تاریخ" مجلد ۴ شماره ۳ (سال ۱۹۶۲) صفحات ۲۹۵-۲۶۵ به چاپ رسیده و منابعی که در آنجا داده شده است (این مقاله در کتاب مولف به نام "ایران، مذهب، سیاست و جامعه" (چاپ لندن ۱۹۸۰) تجدید چاپ گردیده است.) در مورد شیخیگری و بایبگری نگاه کنید به کار بیات - فیلیپ (M. Bayat-Phillip) به نام "تصوف و انشقاق در تفکرات اجتماعی - مذهبی دوران قاجار در ایران" که در حال چاپ می‌باشد.

۷- نگاه کنید به مقاله اولسون (Roger Olson) تحت عنوان "تجارت خلیج فارس و اقتصاد کشاورزی در جنوب ایران" که در کتاب "ایران عصر جدید: تضادهای بین استمرار و تغییر" (چاپ آلبانی آمریکا، سال ۱۹۸۱) تألیف مولف (کدی) و بونین (M. Bonine) آورده شده است. همچنین گیلبار (G. Gilbar) در مقاله "کشاورزی ایران در اواخر دوره قاجار، سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۶ میلادی" که در مجله "مطالعات آسیائی و افریقائی" مجلد ۱۲ شماره ۳ (سال ۱۹۷۸) در ص ۳۶۳، ضمن آنکه به افزایش قیمت‌ها در مواد غذایی اصلی اشاره می‌کند،

خوراک اصلی کشاورزان را متنوع‌تر می‌داند، اما فقط از شکر، چای، تریاک، و تنباکو نام می‌برد. اما به‌رجهت مقاله‌ها و از حیث حقایقی که به‌دست می‌دهد پر محتوا است. در مورد افول اقتصادی قرن نوزدهم نیز هم‌اکنون نیز، در کتاب "اقتصاد سیاسی ایران معاصر" (چاپ لندن سال ۱۹۸۱) در فصل سوم سخن گفته است.

۸- ترجمه بخشی از این اثر در نسخه‌ای که از روی رساله دکترای فلور (W.M. Floor) به نام "صنعتگران دوره قاجار در ایران" (چاپ لیدن، ۱۹۷۱) یافت می‌شود.

۹- هم‌اکنون در مورد اینکه تجارت با غرب در قرن نوزدهم روی سطح زندگی مردم تاثیر سازنده و یا اینکه مخربی داشته است بین صاحب‌نظران گفتگو است. نظریات عمدتاً "خوشبینانه‌ای که در این مورد ابراز گردیده" توسط گیلبار (Gay Gilbar) و کیتی نشاط در کنگره سال ۱۹۷۸ در بابلسر، ایران می‌باشد که هنوز نیز گزارشات مربوطه چاپ نگردیده‌اند. نظر گیلبار، تحت عنوان "کشاورزی ایران"، به نظر می‌رسد بیشتر روی فرضیاتی که در اسناد "متماثل به انگلستان" آورده شده‌اند تکیه داشته باشد، اما مقاله و نوشیروانی در بابلسر متعادل‌تر است. فلور (M. Floor) در کنگره‌ای در سال ۱۹۸۰ در هاروارد در مورد فقر عمومی ایرانیان در قرن نوزدهم سخن گفت، موضعی که توسط هم‌اکنون نیز در "اقتصاد سیاسی" تأیید گردیده است. اولسون (Olson) در "تجارت خلیج فارس" اشاره می‌کند که تجاری کردن امر کشاورزی به تمرکز ثروت در دست تعداد معدودی از افراد انجامید، درحالی‌که اکثریت باقیمانده‌بیش از پیش در معرض ناراحتی قرار گرفتند. وقتی که انسان به مباحثات طولانی مشابهی که در اطراف فرانسه قبل از انقلاب و یا انگلستان بعد از دوره انقلاب صنعتی به عمل آمده نظر می‌افکند، روشن به نظر می‌رسد که حتی کشف آمارهای بهتر و ارائه دلایل پیچیده‌تر نیز نمی‌تواند جواب این‌گونه سئوالات را، آن‌طوریکه مورد رضایت همه طرفهای دعوا باشد، به‌دست دهد.

۱۰- کتاب کورزون (Curzon) در مورد "ایران" جلد ۱ ص ۴۸۰.

۱۱- در مورد میرزا حسین‌خان نگاه کنید به کار (A. Karny) تحت عنوان، "میرزا حسین‌خان مشیرالدوله و کوشش‌های او برای ایجاد اصلاحات در ایران، سال‌های ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۳" (رساله چاپ نشده دکتر در دانشگاه UCLA آمریکا،

- سال ۱۹۷۳)، و نیز کارگ. نشاط تحت عنوان "آغاز اصلاحات مدرن در ایران" (چاپ اوربانای ایلینویز، سال ۱۹۸۱).
- ۱۲- نگاه‌کنید به کتاب ف. کاظم‌زاده به نام "روس و انگلیس در ایران: سال‌های ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴" (چاپ New Haven، سال ۱۹۶۸) فصول ۲ و ۳: مقاله فرچلینگ (L.E. Frechtling) به نام "امتیازرویت‌در ایران" در مجله "بررسی‌های آسیائی" شماره ۳۴ (سال ۱۹۳۸)، و نیز کار ای. تیموری به نام "عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران" (چاپ اقبال، تهران، سال ۱۳۳۲).
- ۱۳- کاظم‌زاده، "روس و انگلیس..."، و دنیس‌رایت (Denis Wright) به نام "انگلیسی‌ها در میان ایرانیان" (چاپ لندن، سال ۱۹۷۷).

### فصل چهارم

- ۱- در مورد مالکم‌خان نگاه کنید به کتاب حامد الگار تحت عنوان "میرزا مالکم‌خان، مطالعه‌ای در تاریخ نوگرایی ایران" (چاپ برکلی و لوس‌آنجلس، سال ۱۹۷۳)، و به روزنامه قانون، و نیز به کار م. طباطبائی به نام "مجموعه آثار میرزا مالکم‌خان" (چاپ تهران سال ۱۳۲۷). روزنامه قانون به صورت یک کتاب در ایران تجدید چاپ گردیده است.
- ۲- در مورد سید جمال‌الدین افغانی نگاه کنید به کار مولف (Kaddie) به نام "سید جمال‌الدین‌الافغانی: بیوگرافی سیاسی" (چاپ برکلی و لوس‌آنجلس، سال ۱۹۷۲)، و نیز کار دیگر او به نام "عکس‌العمل اسلامی در مقابل امپریالیسم، نوشته‌های سیاسی و مذهبی سید جمال‌الدین‌الافغانی" (چاپ برکلی و لوس‌آنجلس، سال ۱۹۶۸) و نیز کار ه. پاکدامن به نام "سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی" (چاپ پاریس، ۱۹۶۹) و منابع فارسی و عربی که در آنجا نشان داده شده است.
- ۳- کتاب نیکی کدی به نام "مذهب و شورش در ایران: قیام تنباکو در سال‌های ۱۸۹۲-۱۸۹۱" (چاپ لندن، سال ۱۹۶۶) و منابعی که به چند زبان در آنجا داده شده است.
- ۴- در مورد اواخر قرن نوزدهم نگاه کنید به کار براون (E.G. Browne) به نام "انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۹ میلادی" (چاپ کمبریج، سال ۱۹۱۰)، اثر تالیف س. عیسوی به نام "تاریخ اقتصادی ایران: سال‌های ۱۸۰۰

تا ۱۹۱۴" (چاپ شیکاگو، سال ۱۹۷۱)، و کار شائول نجاش به نام "ایران: سلطنت، بوروکراسی و اصلاح در دوره قاجاریه" (چاپ لندن، سال ۱۹۷۸).

۵- نگاه‌کنید به اثر کدی به نام "ریشه‌های اتحاد نیروهای مذهبی و رادیکال در ایران" در نشریه "گذشته و حال" (Past and Present) شماره ۳۴ (مورخ ژوئیه ۱۹۶۶) صفحات ۷۰ تا ۸۰، و مقاله "مذهب و ضد مذهب در ناسیونالیسم اولیه ایران" در کتاب مؤلف به نام "ایران: مذهب، سیاست و اجتماع" (چاپ لندن ۱۹۸۰).

۶- در مورد نقش روس و انگلیس در این سال‌ها نگاه کنید به کار ف. کاظم‌زاده به نام "روس و انگلیس در ایران، سال‌های ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۴" (چاپ New Haven، سال ۱۹۶۸)، و مقاله مؤلف حاضر (کدی) به نام "سیاست انگلیس و مخالفین ایرانی، سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷" در "ژورنال تاریخ جدید" مجلد ۳۹ شماره ۳ (سال ۱۹۶۷) صفحات ۲۸۲-۲۶۶، و نیز مقاله "سیاست ایران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۰: زمینه انقلاب"، در مجله "مطالعات خاورمیانه"، مجلد ۵، شماره‌های ۱ و ۲ (سال ۱۹۶۹) صفحات ۳۱-۳۱، ۱۶۷-۱۵۱، ۲۵۰-۲۳۴؛ در تمام این منابع استفاده زیادی از اسناد انگلیسی، فارسی، و روسی موجود به عمل آمده‌است.

۷- در مورد نوشتجات مخالفین در قبل از انقلاب نگاه کنید به کتاب کامشاد به نام "ادبیات منثور مدرن ایران" (چاپ کامبریج، سال ۱۹۶۶)، و کتاب (E. G. Browne) به نام "مطبوعات و شعر ایران جدید" (چاپ کمبریج، سال ۱۹۱۴). کتب و روزنامه‌های ایرانی مورد بحث از روی نسخ کتابخانه‌ها و یا تجدید چاپ شده‌آنها دیده شده‌است.

۸- در مورد مشارکت احتمالی شاه و گروه‌های چپ در ترور اتابک نگاه کنید به مقاله مؤلف (کدی) به نام "ترور امین‌السلطان (اتابک اعظم)، ۳۱ اوت ۱۹۰۷ میلادی" در کتاب بوسورث (C.E. Bosworth) به نام "ایران و اسلام" (چاپ ادینبورگ، سال ۱۹۷۱).

۹- در مورد انقلاب نگاه‌کنید به کتاب براون (Browne) به نام "انقلاب ایران" با کتاب شوستر (W. Mshaster) به نام اختناق ایران (چاپ نیویورک، سال ۱۹۱۲)، کتاب مک دانیل (R.A. McDaniel) به نام "ماموریت شوستر و انقلاب مشروطه ایران" (چاپ مینیاپولیس امریکا، ۱۹۷۴)؛

و چندین مقاله توسط ارواند آبراهامیان و لمبتن ( A.K.S. Lambton ) . از بهترین کتب فارسی که در مورد انقلاب نوشته شده می‌توان از کتاب ناظم الاسلام کرمانی به نام "تاریخ بیداری ایرانیان" (چاپ دوم در تهران سال ۱۳۳۲ شمسی) و کتاب احمد کسروی به نام "تاریخ مشروطیت ایران" (چاپ دوازدهم در سال ۱۳۵۵)؛ و کتاب سید حسن تقی‌زاده به نام "تاریخ اوائل انقلاب مشروطیت ایران" (چاپ تهران سال ۱۳۳۸)؛ و کتاب م. ملکزاده به نام "تاریخ انقلاب مشروطیت ایران" در ۷ جلد (چاپ سال ۱۳۲۸ در تهران) نام برد. تعداد زیادی کتب و رسائل در این زمینه به زبان‌های فارسی و بخصوص انگلیسی وجود دارند.

۱۰- نگاه کنید به مقاله بیات - فیلیپ ( M.Bayat-Phillip ) به نام "زنان و انقلاب در ایران، سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱" در کتاب بک ( L. Beck ) و نیکی کدی به نام "زنان در جهان اسلام" (چاپ کمبریج، سال ۱۹۷۸).

۱۱- در مورد بختیاری‌ها و روابط آنها با انگلیس نگاه کنید به کتاب درحال چاپ دانشگاه کمبریج و چندین مقاله توسط گارتویت ( Gene R. Garthwaite ) و ازجمله مقاله‌ای در کتاب بونین و کدی، "ایران جدید، تضاد استمرار و تغییر" (چاپ آمریکا، ۱۹۸۱)، و مقاله "خان‌های بختیاری، دولت ایران، و انگلیسی‌ها- سال‌های ۱۸۴۶ تا ۱۹۱۵" در "ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه" مجلد سوم شماره ۱ (سال ۱۹۷۲) ص ۴۴-۲۴.

### فصل پنجم

۱- نگاه کنید به تالیف کاکز ( F.S. Cocks ) به نام "معاهدات و تفاهم نامه‌های پنهانی" چاپ دوم (لندن، ۱۹۱۸) ص ۲۲-۱۵.

۲- گ. لنگزوسکی ( G. Lenczowski ) "روس و غرب در ایران، ۱۹۴۸-۱۹۱۸" (چاپ Ithaca در نیویورک، سال ۱۹۴۹) ص ۵۵-۵۴.

۳- نگاه کنید به مباحثی پیرامون این حرکت‌ها در کتاب کاتام ( R.W. Cottam ) به نام "ناسیونالیسم در ایران: تا سال ۱۹۷۸" چاپ دوم (پیتزبورگ، ۱۹۷۹).

۴- ژ. م. بالفور ( J.M. Balfour ) "حوادث جدید در ایران" (چاپ ادینبورگ و لندن، سال ۱۹۲۲) ص ۲۳.

۵- ژ. س. هورویتز ( J.C. Hurewitz ) "خاورمیانه و آفریقا در سیاست جهان: یک سابقه مستند" چاپ دوم در ۲ جلد (چاپ New Haven و لندن،

سال ۱۹۷۹) ص ۳-۱۸۲.

۶- وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا، "اسنادی در مورد روابط خارجی امریکا" گزارش Caldwell به Lansing مورخ ۱۶ ماه اوت سال ۱۹۱۹؛ (چاپ واشنگتن دی. سی. سال ۱۹۳۴) ص ۶۹۹.

۷- اسناد وزارت خارجه امریکا، گزارش کلبی (Colby) به کالدول (Caldwell) مورخ ۱۶ اوت ۱۹۲۰، اسناد سال ۱۹۲۰ جلد سوم (چاپ واشنگتن دی. سی. سال ۱۹۳۶) ص ۳۵۴.

۸- ف. ا. فوربز-لیت (F.A.C. Forbes-Leith)، "مات کردن وشکست دادن، سنت‌منازعه در بخش مرکزی ایران" (چاپ لندن: ۱۹۲۷)، ص ۴۴.

۹- در مورد مباحث ظریفی راجع به این دوره و نقش حساس ایرون‌ساید (Ironside) نگاه کنید به کتاب اولمن (R.H. Ullman) به نام "روابط انگلیس و روس ۱۹۲۱-۱۹۱۷" در سه مجلد (چاپ پرینستون، ۱۹۷۲)، فصل ۹، و کتاب دنیس رایت به نام "انگلیسی‌ها در میان ایرانیان" (چاپ لندن ۱۹۷۷)، ص ۱۸۴-۱۸۰، یادداشتهای ایرون سایه سند اصلی را تشکیل می‌دهد.

۱۰- هورویتز (Hurewitz)، "خاورمیانه . . . . ."، ص ۲۴۴.

۱۱- همان مدرک، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۲.

۱۲- در مورد حرکت‌های بعد از جنگ، بخصوص نگاه کنید به کتاب کاتام (Cottam)، "ناسیونالیسم . . . . .".

۱۳- اسناد وزارت خارجه امریکا، گزارش انگرت (Engert) به هیوز (Hughes) مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱، (چاپ واشنگتن دی. سی. سال ۱۹۳۶) ص ۶۳۵.

۱۴- نگاه کنید به اسناد وزارت خارجه امریکا مربوط به سال ۱۹۲۷ (چاپ واشنگتن دی. سی. ۱۹۴۲) ص ۴-۵۲۳.

۱۵- در مورد ماموریت میلیسپو (Mills paugh)، علاوه بر پاره‌های آثار غیرمستقیم که در رابطه با آن دوره نوشته شده، نگاه کنید به کتاب خود او به نام "موقعیت اقتصادی و مالی ایران در سال ۱۹۲۶" (چاپ نیویورک سال ۱۹۲۶).

۱۶- در مورد مذاکرات سینکلر (Sinclair) وشکست نهائی آن مذاکرات نگاه کنید به اسناد وزارت خارجه امریکا مربوط به سال ۱۹۲۳، (چاپ واشنگتن دی. سی. ۱۹۳۸) صفحات ۷۳۶-۷۱۱، و اسناد مربوط به سال ۱۹۲۴، (چاپ واشنگتن دی. سی. ۱۹۳۹) صفحات ۵۵۲-۵۳۹.

- ۱۷- در مورد استعقای میلسو نگاه کنید به اسناد فوق‌الذکر مربوط به سال ۱۹۲۷، (چاپ واشنگتن دی. سی. سال ۱۹۴۲) صفحات ۵۵۴-۵۴۹.
- ۱۸- و. شیان (V. Sheean) "ایران جدید" (چاپ لندن، ۱۹۷۲)، صفحات ۲۳۱-۲۳۲.
- ۱۹- در کتاب اثر گوپتا (R.N.Gupta) به نام "نفت در دنیای معاصر" (چاپ کتاب در الله آباد هند در سال ۱۹۴۹ که در ایالت کنتاکی امریکا در سال ۱۹۷۶ تجدید چاپ شده) در ص ۶ ارقام تولید آورده شده است.
- ۲۰- ال- ساتن (L.P. Elwell-Sutton) "ایران مدرن" (چاپ لندن، ۱۹۴۱) ص ۱۳۱-۱۳۳.
- ۲۱- بدرملوک بامداد، "از تاریکی به نور: آزادی زنان در ایران"، ترجمه و تالیف باگلی (F.R.C. Bagley) (چاپ نیویورک سال ۱۹۷۷).
- ۲۲- تفاسیر خوشبینانه‌تری در بهترین کتاب اختصاری مربوط به این دوره به نام "مدرن سازی ایران، سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱" اثر الف. بنانی (چاپ استانفورد، ۱۹۶۱)، و در نوشته‌های مختلف ویلبر (D. Wilber) والول ساتن (L.P. Elwell-Sutton) به نام "رضاشاه کبیر، بنیانگذار سلسله پهلوی"، و در کتاب تالیف لنکروسکی (G. Lenczowski) به نام "ایران در زمان حکومت پهلوی‌ها" (چاپ استانفورد، سال ۱۹۷۸) به دست داده شده است. تفسیری که به اندازه تفسیر اینجانب (مولف) انتقادی می‌باشد، سوی پاره‌ای تأکیدات جداگانه، در کتاب هماکا تو زیان به نام "اقتصاد سیاسی ایران جدید" (چاپ لندن، ۱۹۸۱) یافت می‌شود.
- ۲۳- این قوانین، که بخشی از آنها به صورت موقت بوده و در سالهای بعد تغییر کردند، در کتاب بنانی به نام "مدرن سازی ایران، ... صفحات ۸۴-۷۰ مورد بحث قرار گرفته‌اند.
- ۲۴- کتاب لمبتون (A.K.S. Lambton) به نام "مالک و دهقان در ایران" (تجدید چاپ لندن، سال ۱۹۶۹)، ص ۱۸۹.
- ۲۵- همان مدرک، ص ۱۹۷
- ۲۶- همان مدرک، ص ۲۰۹
- ۲۷- کتاب بنانی "مدرن سازی ... ص ۱۰۸، همچنین نگاه کنید به کتاب عیسی صدیق به نام "ایران جدید و نظام آموزشی آن" (چاپ نیویورک، سال

۱۹۳۱). ارقامی با درصدهای کمی بالاتر در جدولی در کتاب باریر (J. Bahrier) به نام "توسعه اقتصادی در ایران در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۷۰" (چاپ لندن سال ۱۹۷۱) ص ۶۵ به دست داده شده‌اند.

۲۸- بدرالملوک بامداد، "از تاریکی به نور...".

۲۹- بنانی، "مدرن‌سازی...". صفحات ۸۴-۸۰.

۳۰- ویلبر (D.N. Wilber)، "ایران: درگذشته و حال" (چاپ پرینستون ۱۹۴۸) صفحات ۱۴۳-۱۴۴؛ گوپتا (R.N. Gupta)، کتاب "ایران، یک بررسی اقتصادی" (چاپ نیودلهی، ۱۹۴۷)، و نیز کتاب باریر (J. Bahrier) به نام "توسعه اقتصادی...". صفحات ۱۹۸-۱۹۴، منتهی با جزئیات متفاوتی.

۳۱- بنانی، "مدرن‌سازی...". صفحات ۱۳۵-۱۳۳؛ سهیلی در کتاب "آزمایشی در زمینه صنعتی کردن ایران" (چاپ مونترو، سال ۱۹۵۰) صفحات ۷۸-۷۵، باریر (Bahrier)، "توسعه اقتصادی...". صفحات ۲۰۷-۲۰۲.

۳۲- الول ساتن (L.P. Elwell-Sutton)، کتاب "ایران جدید...". صفحات ۹۴-۹۳، و ویلبر (Wilber) در کتاب "ایران...". صفحه ۱۴۷.

۳۳- ویلبر، کتاب "ایران...". ص ۱۳۲، همچنین باریر در "توسعه اقتصادی...". صفحات ۱۸۰-۱۷۲ ارقام رسمی را به دست می‌دهد که تا حدودی تقسیم‌بندی متفاوتی دارند.

۳۴- ویلبر، "ایران...". صفحات ۱۳۳-۱۳۲.

۳۵- در مورد سطح تعرفه‌ها نگاه کنید به کتاب ای.ب. یگانگی به نام تاریخچه مسائل مالی و پولی اخیر ایران" (چاپ نیویورک سال ۱۹۳۴) صفحات ۵۷-۵۵؛ در مورد تورم نیز نگاه کنید به بولتن بانک ملی ایران شماره ۱۲ (خرداد ۱۳۱۶) صفحات ۴۹-۴۳.

۳۶- بولتن بانک ملی ایران شماره ۵۵ (مورخ دسامبر ۱۹۴۱ تا ژانویه ۱۹۴۲ آذر و دی ماه ۱۳۲۰) ص ۳۱۲.

۳۷- کتاب الول ساتن (L.P. Elwell-Sutton) به نام "ایران جدید...". صفحات ۱۱۶-۱۱۵.

۳۸- کتاب باریر (Bahrier) به نام "توسعه اقتصادی...". صفحات ۶۶-۶۵، که از ارقام رسمی در مورد هزینه‌های وزارتخانه‌ها استفاده کرده است.

۳۹- کتاب الول ساتن (Elwell-Sutton)، "ایران جدید...". ص ۱۱۷



بودجه مربوط به سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ ایران را به دست می‌دهد. همچنین نگاه کنید به بودجه وزارتخانه‌ها در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۱ در کتاب باریر، "توسعه اقتصادی..." صفحات ۶۶-۶۵.

- ۴۰- کریم سنجابی، "کوشی در زمینه اقتصاد روستائی و نظام کشاورزی ایران" (چاپ پاریس، ۱۹۳۴) صفحات ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۸.
- ۴۱- همان ماخذ، صفحات ۱۶۲-۱۴۳.
- ۴۲- همان ماخذ، صفحات ۱۷۳-۱۶۹.
- ۴۳- همان ماخذ، صفحات ۱۸۹-۱۸۶.
- ۴۴- همان ماخذ، صفحات ۲۰۵-۲۰۲.
- ۴۵- همان ماخذ، ص ۱۱۰، و نیز کتاب الف. اسفندیاری به نام "مالکیت‌ها و شرکت‌ها در کشور ایران" (چاپ ژنو، ۱۹۴۵) صفحات ۴۵-۴۴.
- ۴۶- لمبتن (Lambton)، "مالک..."، صفحات ۲۴۹-۲۴۶.
- ۴۷- ویلبر (Wilber)، "ایران..."، صفحات ۱۰۰-۹۹.
- ۴۸- بولتن شماره ۲ بانک ملی ایران (چاپ فروردین ۱۳۱۳) صفحات ۴-۲.
- ۴۹- داوونپورت (R.W. Davenport) "روابط اقتصادی روس با ایران در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰" (رساله دکترای در دانشگاه کلمبیا، سال ۱۹۵۳)، ص ۱۴۱.
- همچنین نگاه کنید به متن و جداول کتاب "توسعه اقتصادی..." اثر (Bharier) صفحات ۱۱۶-۱۰۲ در موضوع تجارت.
- ۵۰- اداره کل تجارت ماوراء بحار، بریتانیای کبیر، "شرایط اقتصادی ایران" (چاپ لندن ۱۹۳۰) صفحات ۱۴-۱۳.
- ۵۱- زاوریف (D.S. Zavriev) کتاب "Vneshniaia torgoulia za gody Krizisa" (چاپ تفلیس سال ۱۹۳۴) ص ۱۰.
- ۵۲- امینی، "موسسه انحصار تجارت خارجی در ایران". (چاپ پاریس، سال ۱۹۳۲)، صفحات ۱۴۷-۱۴۴. در مورد کنترل مبادلات نگاه کنید به کتاب (Bharier) به نام "توسعه اقتصادی..." صفحات ۱۲۶-۱۲۳.
- ۵۳- بولتن بانک ملی ایران، شماره ۲ (مورخ فروردین ۱۳۱۳) صفحات ۲-۱.
- ۵۴- نگاه کنید به "شرایط اقتصادی ایران" در اداره کل تجارت ماوراء بحار بریتانیای کبیر (چاپ لندن، سال ۱۹۳۵) صفحات ۵-۴ و صفحه ۲۳.
- ۵۵- مدرک شماره ۵۳، صفحه ۳.

- ۵۶- کتاب ویلبر (Wilber) به نام "ایران ... " ص ۱۳۶.
- ۵۷- بولتن شماره ۵۵ بانک ملی ایران (مورخ بهمن‌ماه ۱۳۲۰) صفحه ۳۲۶.
- ۵۸- کتاب الول ساتن (Elwell-Sutton) به نام "ایران جدید ..."، صفحه ۱۴۲.
- ۵۹- همان مدرک، صفحات ۱۴۲-۱۴۱.
- ۶۰- تورنبرگ (M.W. Thornburg)، "مطالعه اقتصادی خاور نزدیک، بخصوص از نقطه نظر درآمدهای نفتی" (مطالعه چاپ نشده، مورخ ۱۹۴۴)، صفحات ۲۹-۲۵.
- ۶۱- کتاب کوک (Hedley V. Cooke) به نام "اعتراض و پاسخ در خاورمیانه" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۵۲)، صفحه ۲۳۸. کتاب باریر (Bharier) به نام "توسعه اقتصادی ..."، صفحات ۵۹-۵۸، نشان می‌دهد که در طول حکومت رضاشاه سرانه تولید ناخالص ملی افزایش یافت، اما آمار دقیقی در مورد درآمدها در دست نیست تا دیده شود که این افزایش تولید ناخالص ملی چگونه بین طبقات مختلف تقسیم می‌گردید و نشانه‌های متعددی حکایت از آن دارد که اکثر این افزایش درآمد به جیب طبقات بالا و متوسط جامعه سرازیر می‌شد.

## فصل ششم

- ۱- کتاب لنگزووسکی (G. Lenczowski) به نام "روس و غرب در ایران - سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۱۸" (چاپ Ithaca نیویورک، سال ۱۹۴۹)، صفحه ۱۶۸.
- ۲- همان مدرک صفحه ۱۷۵.
- ۳- کتاب ا. میلیسپو به نام "امریکائی‌ها در ایران" (چاپ واشنگتن دی. سی. سال ۱۹۴۶)، صفحات ۸۶-۸۵.
- ۴- بولتن شماره ۵۶ بانک ملی ایران (مورخ اسفند ۱۳۲۰) صفحه ۴۷۰.
- ۵- کتاب شماره (۳) فوق‌الذکر، صفحه ۴۷. در مورد روابط و منافع آمریکا در ایران در طول جنگ و پس از آن نگاه کنید به کتاب روبین (Barry Rubin) به نام "راه‌هموار شده با نیت خیر" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۸۰) و کتاب کونیپولم (B. Kuniholm) به نام "ریشه‌های جنگ سرد در خاورمیانه" (چاپ پرینستون، سال ۱۹۸۰).
- ۶- کتاب شماره (۳) صفحات ۶۱ و ۸۳.

- ۷- کامل‌ترین کتاب به زبان انگلیسی درباره حزب توده کار س. ذبیح به نام "جنبش کمونیستی در ایران" (چاپ برکلی و لوس آنجلس، سال ۱۹۶۶) می‌باشد. ارواند آبراهامیان نیز کاری در دست تالیف دارد به نام "ایران در بین دو انقلاب" (که در سال ۱۹۸۲ در پربنستون چاپ گردید) و در آن اطلاعات اضافه‌ای راجع به حزب توده درج گردیده است.
- ۸- کتاب ذبیح، "جنبش کمونیستی..."، فصل سوم، و مقاله الول ساتن به نام "احزاب سیاسی در ایران: سالهای ۱۹۴۸-۱۹۴۱" در مجله خاورمیانه، مجلد ۳، شماره ۱ (سال ۱۹۴۹)، صفحه ۴۸.
- ۹- ارواند آبراهامیان، مقاله "نقاط ضعف و قوت حرکت کارگری در ایران، سالهای ۱۹۵۳-۱۹۴۱" چاپ شده در کتاب بونین (Bonine) و کدی به نام "ایران جدید: تضاد استمرار و تغییر" (چاپ آلبانی، سال ۱۹۸۱).
- ۱۰- کتاب میلسیو، "امریکائیها..."، صفحه ۴۵، و کتاب الول - ساتن، "احزاب سیاسی..."، صفحه ۵۰.
- ۱۱- کتاب لنکروسکی، "روس..."، صفحات ۲۵۳-۲۵۰.
- ۱۲- کتاب میلسیو، "امریکائیها..."، صفحات ۱۱۳ و ۱۵۲.
- ۱۳- همان ماخذ، صفحات ۱۵۲-۹۶.
- ۱۴- وزارتخارجہ ایالات متحده امریکا، "معاهدات و سایر موافقتنامه‌های بین‌المللی امریکا در سالهای ۱۹۴۹-۱۷۷۶" در ۸ جلد، "ماموریت نظامی یا ژاندارمری ایران" (چاپ واشنگتن دی.سی.، سال ۱۹۷۱) صفحات ۱۲۸۹-۱۲۸۶.
- ۱۵- کتاب فری (N.R. Frye) به نام "ایران" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۵۳) صفحات ۱۱۴-۱۱۳. در مورد نقش نیروهای متفقین در ایجاد تورم نگاه کنید به کتاب هماکاتوزیان به نام "اقتصاد سیاسی ایران جدید" (چاپ لندن، سال ۱۹۸۱)، صفحات ۱۴۳-۱۴۲.
- ۱۶- سازمان ملل متحد، دپارتمان موضوعات اقتصادی، "اسناد مربوط به اطلاعات مالیه عمومی: ایران" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۵۱)، صفحه ۲۱.
- ۱۷- بریتانیای کبیر، دپارتمان تجارت ماوراء بحار، "ایران: مطالعه شرایط تجاری" (چاپ لندن، سال ۱۹۴۵)، صفحات ۲۹-۲۱.
- ۱۸- کتاب لنکروسکی، "روس..."، ص ۲۴۶، و مصاحبه‌هایی با سید ضیاء

و دیگران، سال ۱۹۶۰.

۱۹- در بین آثار مختلفی که در مورد سیاست‌های نفت‌ایران نوشته شده احتمالاً "بهترین آنها کتاب الول ساتن ( L.P. Elwell-Sutton ) به نام "نفت ایران: مطالعه‌ای در سیاست قدرت" (چاپ لندن، سال ۱۹۵۵) می‌باشد. در میان کتبی که اطلاعات بیشتری را به دست می‌دهند می‌توان از کتاب فریدون فشارکی به نام "ایجاد صنعت نفت ایران" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۷۶)، و کتاب آنتونی سامپسون به نام "هفت خواهران (هفت کمپانی بزرگ نفتی دنیا)" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۷۵)، و کتاب تورنبرگ (Thorn Burg) به نام "مطالعه اقتصادی خاور نزدیک، با تاکید خاص بر درآمدهای نفتی" (مربوط به سال ۱۹۴۴ که هنوز چاپ نگردیده)، و کتاب بلیر ( J.M. Blair ) به نام "کنترل نفت" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۷۶) نام برد.

۲۰- نگاه کنید به مقاله یانگ ( T.C. Young ) تحت عنوان "روابط ملی و بین‌المللی ایران" در کتاب تالیف ایشان به نام "جامعه و فرهنگ خاور نزدیک" (چاپ پرینستون، سال ۱۹۵۱)، صفحه ۲۰۲.

۲۱- کتاب ذبیح، "جنیش کمونیستی... " فصل سوم، کتاب لنکروسکی، "روس..."، ص ۱۹۵.

۲۲- مقاله آبراهامیان به نام "کمونیسم و کمون‌گرایی (Communism & Communalism) در ایران، حزب توده و فرقه دموکرات"، در ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، مجلد ۱، شماره ۴ (سال ۱۹۷۰) صفحات ۳۱۶-۲۹۱، همچنین نگاه کنید، به فصل سوم کتاب ذبیح به نام "جنیش کمونیستی".

۲۳- کتاب ذبیح، "جنیش کمونیستی... "، فصل سوم.

۲۴- کتاب ایگلتون ( Wm. Eagleton Jr. ) به نام "جمهوری کرد سال ۱۹۴۶" (چاپ لندن، ۱۹۶۳) و کتاب م.م. قره‌داغی به نام "مساله کردها" (رساله چاپ نشده، در دانشگاه برکلی، کالیفرنیا، سال ۱۹۵۵) صفحات ۱۵۴-۱۳۷.

۲۵- در مورد شرایط مربوطه نگاه کنید به کتاب لنکروسکی به نام "روس... " صفحه ۳۰۲.

۲۶- وزارت کار ایران، "قانون کار" (تهران، ۱۳۲۵).

۲۷- دفتر بین‌المللی کار، "شرایط کار در صنعت نفت ایران"، (چاپ ژنو،

- ۱۹۵۰)، صفحات ۲۹-۲۸.
- ۲۸- لنکروسکی، "روس..."، صفحه ۳۰۸.
- ۲۹- تورنبرگ، "کمونیسم... (ایران)"، (چاپ نشده و بدون تاریخ)، ص ۳.
- ۳۰- لنکروسکی (Lenczowski)، "روس..."، صفحات ۳۱۴-۳۱۳.
- ۳۱- لمبتن (A.K.S. Kambton)، "مالک ودهقان درایران" (لندن، ۱۹۵۳) صفحات ۳۸۱-۳۷۹.
- ۳۲- شرکت مشاورین ماوراء بحار، (Overseas Consultants Inc.)، "گزارشی درمورد برنامه عمرانی هفت ساله برای سازمان برنامه دولت شاهنشاهی ایران" جلد ۳، (چاپ نیویورک، ۱۹۴۸)، صفحه ۸.
- ۳۳- مقاله هایدن (L.J. Hayden) تحت عنوان "سطح زندگی در مناطق روستائی ایران: مطالعه یک مورد" در ژورنال خاورمیانه، مجلد ۳ شماره ۲ (سال ۱۹۴۹) ص ۱۴۳. در مطالعه چاپ نشده‌ای درمورد ایران، که با کمک بنیاد فورد انجام گرفت، نشان داده شده که سطح درآمدها بسیار پائین است، اما با این وجود رقم درآمد در بین روستائیان نسبتاً مرفه‌تری که در شمال غربی ایران زندگی می‌کنند با آنها که در جنوب شرقی زندگی کرده و بی‌نهایت فقیر هستند بسیار متفاوت است. این گزارش همچنین نشانگر اختلاف سطح درآمد و منزلت‌ها در داخل هر روستا می‌باشد. نگاه کنید به مقاله مولف (کدی) به نام "روستاهای ایران در قبل و بعد از اصلاحات ارضی"، در ژورنال تاریخ معاصر، مجلد ۳ شماره ۳ (سال ۱۹۶۸) صفحات ۹۱-۶۹، که در کتاب برنشتاین (H. Bernstein) به نام "پیشرفت و عدم پیشرفت، جهان سوم در عصر حاضر" (چاپ Harmondsworth، سال ۱۹۷۳) تجدید چاپ گردیده‌است، و نیز مقاله مولف (کدی) به نام "وجود طبقات، کنترل اجتماعی و کاپیتالیسم در روستاهای ایران، قبل و بعد از اصلاحات ارضی" در کتاب (I. Harik) و (R. Antoun) به نام "سیاست‌های روستائی و تغییر اجتماعی در خاورمیانه" (چاپ صنایع Bloomington، در سال ۱۹۷۲) که در کتاب دیگر مولف (کدی) به نام "ایران: مذهب، سیاست و جامعه" (چاپ لندن، سال ۱۹۸۰) تجدید چاپ گردیده‌است.
- ۳۴- شرکت مشاورین ماوراء بحار، گزارش شماره ۳، صفحه ۱۳ و نیز کتاب گوتپا (R.N. Gupta) به نام "مطالعه اقتصادی ایران" (چاپ دهلی نو، سال ۱۹۴۷)، ص ۴۵.

- ۳۵- سازمان ملل ، اوراق اطلاعاتی مربوط به مالیه عمومی : بخش مربوط به ایران (چاپ نیویورک ، سال ۱۹۵۱) ؛ و کار م . تورنبرگ ( M. Thornburg ) به نام "قیمت‌های رو به افزایش ، هزینه بالای زندگی ، و سقوط ارزش ریال" (گزارش چاپ نشده ، مورخ ۱۹۴۸) صفحات ۵-۶ . در بعضی از موارد ، حقوق گمرکی از فهرست مالیاتهای غیرمستقیم جدا آورده شده است ، اما در عمل آنها نیز نوعی مالیات غیرمستقیم بودند که بخصوص اقلام مورد مصرف همگانی را در برمی‌گرفتند .
- ۳۶- تورنبرگ ، "قیمت‌های رو به افزایش ، . . ." ، ص ۴ .
- ۳۷- الف . معارفی ، "برنامه هفت‌ساله ایران و تاثیرات پولی آن" (چاپ واشنگتن دی . سی . ، سال ۱۹۵۰) ، نکته شماره ۳ در صفحه ۸۵ .
- ۳۸- کتاب لمبتن ( Lambton ) به نام "مالک . . ." ، ص ۲۴۴ .
- ۳۹- همان مدرک ، ص ۲۸۹ .
- ۴۰- همان مدرک ، صفحات ۲۶۳-۲۶۲ .
- ۴۱- گزارش شرکت مشاوران ماوراء بحار جلد ۱ ص ۴۷ .
- ۴۲- کار تورنبرگ ( M. Thornburg ) به نام "صحبتی با آقای فروغ زاده" (گزارش چاپ نشده ، تهران ، سال ۱۹۴۹) ، ص ۱۰۳ .
- ۴۳- اداره کل مسائل اقتصادی ، سازمان ملل متحد ، "بررسی شرایط اقتصادی خاورمیانه ، در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۱" ( چاپ نیویورک ، سال ۱۹۵۳) ، ص ۴۰ .
- ۴۴- گزارش شرکت مشاوران ماوراء بحار جلد ۴ ص ۸ .
- ۴۵- همان مدرک ، ص ۱۸ .
- ۴۶- همان مدرک ، صفحات ۱۸۹ ، ۱۴۹ .
- ۴۷- نگاه کنید به مقاله ت . س . یانگ ( Young ) به نام "پشتوانه اجتماعی خط مشی جاری ایران" در ژورنال خاورمیانه . مجلد ۶ ، شماره ۲ (سال ۱۹۵۲) صفحات ۱۴۳-۱۲۵ .
- ۴۸- همان مدرک ، صفحات ۱۳۱-۱۳۰ .
- ۴۹- در مورد طبقه کارگر و فعالیت‌های اتحادیه صنفی ، نگاه کنید خصوصا "به کارآبراهامیان به نام "نقاط قوت وضعف حرکت کارگری در ایران" ، همچنین نگاه کنید به کتاب گوپتا ( Gupta ) ، "ایران . . ." ، ص ۸۳ .
- ۵۰- گزارش شرکت مشاوران ماوراء بحار ، جلد ۱ صفحات ۳۸-۳۵ .
- ۵۱- م . نفیسی ، "گزارش مقدماتی در مورد برنامه هفت‌ساله ایران" (چاپ

- نشده، تهران، سال ۱۹۴۷)، ص ۳.
- ۵۲- نقل قول از معارفی، "برنامه هفت ساله"، نکته شماره ۶، در صفحه ۲
- ۵۳- م. تورنبرگ (Thornburg) "برنامه هفت ساله" (سخنرانی چاپ نشده، در تهران به تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۴۷)، ص ۳.
- ۵۴- گزارش شرکت مشاوران ماوراء بحار، جلد ۱ صفحه ۵.
- ۵۵- معارفی، برنامه هفت ساله"، نکته ۳ در ص ۸۷.
- ۵۶- تورنبرگ، "اولین سال برنامه عمرانی هفت ساله" (سخنرانی چاپ نشده) تهران، ۵ آوریل ۱۹۵۰)، ص ۴.
- ۵۸- نگاه کنید به مجله میدل ایست اکونومیست (مطالب اقتصادی در مورد خاورمیانه) شماره ۵ (مورخ مه ۱۹۵۱) ص ۸.
- ۵۹- در مورد شکایات ایران نگاه کنید خصوصا "به کتاب ال-ساتن به نام "نفت ایران..."، فصول ۱۴-۱۳.
- ۶۰- در مورد منابع این مطلب یکی هم کتاب کیمشه (J. Kimche) به نام "هفت رکن سقوط کرده" خاورمیانه ۱۹۵۲-۱۹۴۵" (چاپ لندن، سال ۱۹۵۳)، صفحات ۳۵۴ و ۳۴۸ و ۳۴۱ می باشد.
- ۶۱- کتاب ال-ساتن (Elwell-Sutton) به نام "نفت ایران..."، فصول ۲۰-۱۷.
- ۶۲- مجله میدل ایست اکونومیست، شماره ۶ (مورخ سپتامبر ۱۹۵۲) ص ۸.
- بهترین اثر به زبان انگلیسی در مورد دوران مصدق کتاب کوتم (R.W. Cottam) به نام "ناسیونالیسم در ایران، تا سال ۱۹۷۸" (چاپ پیتزبورگ، سال ۱۹۷۹) می باشد.
- ۶۳- اولین بار در تاریخ ژوئیه ۱۹۵۱ (خرداد ۱۳۳۰) ماکس تورنبرگ به وزیر امور خارجه وقت امریکا دین آچسون (Dean Acheson) توصیه کرد که با حمایت ایالات متحده امریکا اقدام جسورانه "ای صورت پذیرد تا در ایران دولت مسئولی" روی کار بیاید که در مورد قضیه نفت حاضر به انجام توافق باشد. نگاه کنید به تورنبرگ، "یادداشت‌هایی برای بحث با دین آچسون، ۵ ژوئیه ۱۹۵۱، واشنگتن دی.سی." (چاپ نشده).
- ۶۴- اداره کل امور اقتصادی، سازمان ملل متحد، "خلاصه‌ای از پیشرفت‌های اخیر اقتصادی در خاورمیانه ۱۹۵۳-۱۹۵۲" (جای نیویورک، سال ۱۹۵۴) ص ۲۵

در مورد پیشرفتهای چشمگیر در امر صادرات، و موازنه تجاری، نگاه کنید به آثارهای رسمی‌ای که در کتاب هماکاتوزیان به نام "اقتصاد سیاسی . . ." ص ۱۸۴ به دست داده شده است.

۶۵- مدرک فوق، "خلاصه‌ای از پیشرفت‌های . . ." توسط سازمان ملل، ص ۳۲.

۶۶- مکاتبه ماکس و. تورنبرگ با کلیربوت لوس ( Clare Booth Luce ) (چاپ نشده، رم، ۷ مه ۱۹۵۳). تعصب و حمیت خانم لوس در فشار به ایتالیائی‌ها در مورد خرید نفت ایران، هنگامی که سنای امریکا در مورد پست سفارت نامبرده برای برزیل بحث می‌کرد، علیه او عنوان گردید.

۶۷- مقاله هری‌هوارد ( Harry N. Howard ) به نام "پیدایش سیاست امرکا در خاور نزدیک، آسیای جنوبی، و افریقا در سال ۱۹۵۳: بخش اول"، بولتن وزارتخارجہ امریکا، مجلد ۳۰، شماره ۷۶۵ (مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۵۴) ص ۲۷۹.

۶۸- کتاب روزولت ( Kermit Roosevelt ) به نام "ضد کودتا، تلاش برای کنترل ایران" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۸۰)، آنطوریکه گزارش شده این اثر هم توسط شاه و هم توسط سازمان سیا مورد موافقت و تأیید قرار گرفته است. روزولت به شاه گفته بود که بهتر است، به جای داستانهای دروغ و یا نیمه‌دروغ، حقیقت را به مردم گفت. پس از چاپ این اثر در پائیز سال ۱۹۷۹ (اواسط سال ۱۳۵۸)، در اوایل ماه نوامبر تمام نسخه‌های آن از کتابفروشی‌ها جمع‌آوری گردید و تمام نسخه‌هایی که ناشر ( شرکت Mc Grow-Hill ) خود داشته و یا توانست به دست‌آورد معدوم گردیدند. بنابراین نقل منابع معتبر، شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم) (که همان شرکت نفت ایران و انگلیس سابق بود) با این کار مخالف بود زیرا در کتاب گفته شده بود که سازمانهای جاسوسی انگلیس در کودتای علیه مصدق شرکت داشتند. (پاره‌ای شواهد داخل کتاب نشان می‌دهد که مؤلف غالباً از اسامی و هویت‌های جعلی استفاده می‌کند بدون اینکه در این مورد قبلاً "به خواننده هشدار دهد.) همچنین شایعاتی بر سر زبانهاست مبنی بر اینکه حکومت کارتر، که با پذیرش شاه سابق به خاک امریکا برای انجام امور پزشکی موافقت کرده و در نتیجه دچار دردسرهایی شده بود، علاقه نداشت که با توزیع این کتاب در مورد نقش امریکا در کودتای سال ۱۳۳۲ علیه مصدق مطالب بیشتری بر سر زبانها افتاده و دردسرهای دیگری ایجاد شود. روزولت، که آشکارا از نقش خود در کودتای مزبور احساس غرور می‌کند، مدعی



است که ایران در زمان دکتر مصدق در مخاطره روسها و کمونیستها بود، و اکثر مردم ایران نیز پشت سرشاه بودند تا مصدق. چاپ بعدی کتاب در سال ۱۹۸۰ میلادی نکته مربوط به شرکت نفت انگلیس را تصحیح می‌کند. منابع قابل اعتماد شفاهی می‌گویند که روزولت، آنقدر که خود می‌گوید، مسئول جریان امر نبوده است و نیز اینکه او بعضی از حقایق را درست ابراز نمی‌کند، که آن جمله حجم پولی است که برای کودتا در ایران خرج شد و یا پاره‌ای از توصیفات او در مورد ایرانیانی که در قضیه شرکت داشتند.

۶۹- عبارت لوی هندرسون (Loy Henderson) در کتاب سیگل (Saikhali) به نام "ظهور و سقوط شاه" (چاپ پرینستون، سال ۱۹۸۰)، ص ۲۱۵، نکته شماره ۷۰ برآورده شده است. مصاحبه‌های من در سال ۱۹۸۰ با بعضی از طرفهای درگیر قضیه، رقمی در حدود چند میلیون دلار را اثبات می‌کند.

۷۰- در مورد اطلاعات بیشتر پیرامون ساقط نمودن دکتر مصدق نگاه کنید به کارس. ذبیح تحت عنوان "حرکت کمونیستی"، صفحات ۲۰۷-۱۹۹. کتاب آندروتولی (Andrew Tully) به نام "سیا: گزارشی از داخل سازمان" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۶۲)، فصل هفتم، و کتاب وایزوروس (D. Wise & T.B. Ross) به نام "حکومت نامرئی" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۶۴)، صفحات ۱۱۳-۱۱۰، قبل از اینکه روزولت به افشای جزئیات امر دست بزند، کلیات داستان را مطرح نمودند. کوتم (R.W. Cottam) در کتاب "ناسیونالیسم در ایران" تأکید زیادی بر نیروهای داخل ایران در سقوط مصدق می‌نماید، اما در مقاله‌ای که او اخیراً به نام "رژیم سلطنتی ایران: چرا این رژیم سقوط کرد" و در کتاب "ایران دیروز و فردا" (چاپ کبک، سال ۱۹۸۰) می‌گوید "آنگونه که دکتر مصدق به وسیله نیروهای اطلاعاتی شوروی مطلع گردیده بود، کنار گذاشتن او از پست نخست‌وزیری اولین مرحله از کودتائی بود که توسط سیای آمریکا و نیروهای MI-6 (ضد اطلاعات و جاسوسی) انگلیس برای نخست‌وزیر کردن فضل‌الله زاهدی و دیکتاتوری او در ایران سازمان یافته بود". او ادامه می‌دهد که: "دولت‌های غربی پول و راهنمایی‌های لازم برای حذف مصدق را تدارک دیدند. خرید حمایت توده‌های مزدور و پول بگیر از عوامل اصلی کسب موفقیت در روز ۱۹ ماه اوت سال ۱۹۵۳ میلادی (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بود." قابل تصور است که روایت اخیر، جانشین روایت قبلی کوتم (Cottam) از داستان کودتا است که در عین حال بسیار مشهور نیز

می‌باشد. جزئیات مربوط به گزارش اطلاعاتی شوروی را ما در جای دیگری ندیده‌ایم و ممکن است از کانال اطلاعات داخلی بوده باشد، و این درحالی است که یک منبع شفاهی قابل اعتماد ایرانی اظهار می‌دارد که یکی از افسران ارتش وابسته به حزب توده که قرار بود در کودتا شرکت داشته باشد مصدق را در جریان امر گذاشته بود.

### فصل هفتم

۱- کتاب کوتم ( R.W. Cottam ) به نام "ناسیونالیسم در ایران: تا سال ۱۹۷۸ میلادی" (چاپ پیتزبورگ، سال ۱۹۷۹)، فصل ۱۶، در مورد جزئیات و تجزیه و تحلیل همه دوران بعد از سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲ شمسی) نگاه کنید به کتاب هماکاتوزیان تحت عنوان "اقتصاد سیاسی ایران جدید" (چاپ لندن، سال ۱۹۸۱) و کتاب روبین ( B. Rubin ) به نام "راهی که با نیت خیر هموار شده" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۸۰).

۲- در مورد روش‌های امنیتی شاه نگاه کنید خصوصاً "به کتاب زونیس ( M. Zonis ) به نام "روشنفکران سیاسی ایران" (چاپ پرینستون، سال ۱۹۷۱)، فصول ۳، ۴، و غیره.

۳- آمار متخذه از بولتن‌های بانک ملی ایران که در اثر جان مارلو ( John Marlowe ) به نام "راهنمای سیاسی مختصر ایران" (چاپ لندن، سال ۱۹۶۳)، فصل ۷، و خصوصاً ص ۱۰۷، نقل گردیده است.

۴- این نکته از خلال مصاحبه با مقاماتی که از طرف بنیاد فورد برای مطالعه دهات ایران در دهه سالهای ۱۹۵۰ کار کرده بودند کشف گردید، بعضی از گزارشات کتبی چاپ نشده گروه مزبور در مقاله‌مؤلف (خانم کدی) به نام "دهات ایران در قبل و بعد از اصلاحات ارضی" در ژورنال تاریخ معاصر، مجلد سوم، شماره ۳ (چاپ ۱۹۶۸) صفحات ۹۱-۶۹ آورده شده که عیناً نیز در کتاب برنشتاین ( H. Bernstein ) به نام "توسعه و عدم توسعه: جهان سوم در عصر حاضر" (چاپ Harmondsworth، سال ۱۹۷۳) آورده شده است.

۵- همان مدرک فوق‌الذکر، کار لمبتن ( A.K.S. Lambton ) به نام "اصلاحات ارضی ایران سال‌های ۱۹۶۶-۱۹۶۲" (چاپ آکسفورد، سال ۱۹۶۹)، فصل ۲، و مقاله‌ای که از فلور ( W. Floor ) در شماره آتی ژورنال

بین‌المللی مطالعات خاورمیانه چاپ خواهد گردید، که در آن راجع به مخالفت علماء با اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۳۹ شمسی) و اثرات این مخالفت بحث گردیده است.

۶- مقاله فلور مذکور در فوق.

۷- حامد الگار در مقاله‌ای تحت عنوان نقش مخالفت علماء در ایران قرن بیستم " که در کتاب " اندیشمندان، قدسین، و صوفی‌ها، ی مولف (کدی) تجدید چاپ گردیده ( چاپ برکلی و لوس آنجلس، سال ۱۹۷۲)، ص ۲۴۶، چهار " هدف واقعی در مورد انتقاد خمینی از رژیم در سال ۱۳۴۲ " را فهرست می‌کند که دوتای آنها عبارتند از: "پیشنهاد ارائه مصونیت‌های کاپیتولاسیونی به مشاورین و پرسنل نظامی امریکائی در ایران و اعضای خانواده‌آنها؛ و قرارداد دریافت ۲۰۰ میلیون دلار وام از امریکا به منظور خرید وسایل نظامی"، و در ص ۲۴۹ نیز از تبعید شدن خمینی در ماه ژوئن سال ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) سخن به میان می‌آورد. لیکن، درحقیقت، همانطور که در کار زیر چاپ فلور ( Floor ) در ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه و در کتاب زونیس ( Zonis ) به نام "روشنفکران سیاسی..."، فصل ۳، به‌طور مستند ذکر گردیده، هم لایحه مصونیت اتباع امریکائی و هم لایحه دریافت وام از امریکا در اواخر سال ۱۹۶۴ میلادی از تصویب پارلمان ایران گذشتند (اگرچه در مورد لایحه مصونیت از قبل نیز صحبت‌هایی در میان بود)، خمینی نیز، در سال ۱۹۶۳ تبعید نگردیده و بلکه تا ماه مه ۱۹۶۴ (اردی‌بهشت ۱۳۴۳) دوبار به زندان افتاد، به لوایح فوق در همان اواخر سال ۱۹۶۴، پس از تبعیدش به خارج از کشور، حمله نمود. اگرچه سخن الگار در این مورد که خمینی با لوایح فوق مخالف بود صحیح است اما این مخالفت در سال ۱۹۶۴ بود، و نه سال ۱۹۶۳ ای که او می‌گوید. در مورد سخنرانی‌های خمینی در سال ۱۹۶۳ تحقیقات بیشتری لازم است، زیرا مثلاً " بعضی‌ها می‌گویند که او در آن سال به اصلاحات ارضی حمله کرد، و بعضی هم می‌گویند حمله نکرد.

۸- فلور در مقاله در دست چاپ خود در "ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه" نوشته‌هایی از علماء در مورد اصلاحات ارضی و حق رای زنها را آورده است، با وجودیکه به نظر می‌رسد خمینی و شریعت‌مداری مطلبی علیه اصلاحات ارضی ننوشت‌اند (اگرچه بعضی مدعی هستند که خمینی علیه آن

صحبت کرده‌است) ، مخالفت‌تنی چند از علمای مهم دیگر در اثر فلور (Floor) بطور مستند نشان داده شده است .

۹- نگاه کنید به مقاله میلوارد ( W. Millward ) به نام "تئوری سیاسی اسلامی و الفاظ آیت‌الله خمینی" که در جلسه "انجمن مطالعات خاورمیانه" ، در شهر Salt Lake ، در نوامبر سال ۱۹۷۹ (آذرماه ۱۳۵۸) ارائه گردیده است .

۱۰- نقل شده در کتاب الگار ، "نقش مخالف علماء . . . ." ، ص ۲۴۷ .

۱۱- در مورد کاپیتالیزم در ایران ، خصوصا " نگاه کنید به کتاب هالییدی ( Fred Halliday ) به نام "ایران : دیکتاتوری و رشد" (چاپ نیویورک ، سال ۱۹۷۹) ، فصول ۵ به بعد . در مورد استفاده شاه از اصلاحات برای تحکیم پایه‌های قدرت خود ، نگاه کنید به کتاب جیمز بیل ( J.A. Bill ) به نام "سیاست ایران گروهها ، طبقات و نوسازی" (چاپ اوهایو ، ۱۹۷۲) ، فصل ۶ .

۱۲- نگاه کنید بخصوص به کتاب لونی ( R. Looney ) به نام "توسعه اقتصادی ایران" (چاپ نیویورک ، سال ۱۹۷۳) .

۱۳- این سیاست ، علاوه بر افراد دیگر ، همچنین توسط حسین مهدوی در مقاله چاپ نشده‌ای در هاروارد در سال ۱۹۶۵ ، پیشنهاد گردید .

۱۴- نگاه کنید به محاسباتی که در اثر کدی ( Keddiu ) به نام "روستای ایران" به عمل آمده است .

۱۵- نگاه کنید به محاسبات اتخاذ شده از آمار و اطلاعات سازمان برنامه و بانک مرکزی که در مقاله ژ. و. ا. کاری ( J. and A. Carrey ) به نام "کشاورزی ایران و رشد آن : سالهای ۱۹۷۳-۱۹۲۵" در ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه ، مجلد ۷ ، شماره ۳ ( سال ۱۹۷۶ ) ، صفحات ۳۸۲-۳۵۹ آورده شده است . در مورد اصلاحات ارضی و نتایج آن ، علاوه بر آثاری که در یادداشتهای شماره ۵۴ و ۱۱ تا ۱۴ فوق ذکر کردیم ، و نیز یادداشتهای ۱۶ تا ۱۸ که ذیلا "می‌آوریم ، نگاه کنید به مقاله واینباوم ( M.G. Weinbaum ) به نام "سیاست کشاورزی و سیاست‌های توسعه در ایران" چاپ شده در ژورنال خاورمیانه ، مجلد ۳۱ ، شماره ۴ (سال ۱۹۷۷) ، و کتاب پل ویل ( Paul Vieille ) به نام "حکومت و فتوادلینت در ایران" (چاپ پاریس ۱۹۷۵) : و نیز گزارش برون و دومونت ( T. Brun and R. Dumont ) تحت نام "ایران : نیات شاهانه و وابستگی کشاورزی" در سلسله گزارشات MERIP

(شماره ۷۱ مورخ ۱۹۷۸)، و مقاله دنمن (D. R. Denman) به نام "اصلاحات ارضی شاه و مردم" در کتاب لِنکِزوسکی (G. Lenczowski) به نام "ایران در زمان حکومت پهلوی‌ها" (چاپ استنفورد، سال ۱۹۷۸)، و مقاله لمبتن (A.K.S. Lambton) به نام "اصلاحات ارضی و انجمن‌های تعاون کشاورزی" که در کتاب احسان یار شاطر به نام "ایران در دهه سال‌های ۱۹۷۰" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۷۱) نقل گردیده است، و مقاله مولف (Keddie) به نام "نفت، سیاست اقتصادی و تضاد اجتماعی در ایران"، در مجله "نژاد و طبقه" (Races class) مجلد ۲۱، شماره ۱ (سال ۱۹۷۹)، صفحات ۲۹-۱۳، رساله طریف هوگلاند (E.J. Hooglund) تحت عنوان، "تأثیرات اصلاحات ارضی برایان روستائی، سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۶۲" (چاپ John Hopkins در سال ۱۹۷۵) مورد تجدیدنظر قرار گرفته و توسط دانشگاه نگزاس در آوستین (Austin) چاپ خواهد گردید.

۱۶- مقاله کاتوزیان (Katouzian) به نام "نفت در مقابل کشاورزی: بررسی استفاده و مصرف از منابع دوگانه در ایران" که در ژورنال مطالعات دهقانان، مجلد ۵، شماره ۳ (سال ۱۹۷۸) صفحات ۳۶۹-۳۴۷ نقل گردیده، و رساله چاپ شده دانشگاه آکسفورد توسط فاطمه اعتماد مقدم در مورد، تأثیرات اندازه‌مزرعه و نظام مدیریت بر تولید کشاورزی در ایران"، کالج Somerville، سال ۱۹۷۸، که در مقاله کاتوزیان مورد استفاده قرار گرفته.

۱۷- این محاسبات از ارقام رسمی‌ای که در کتاب کاری (J.S.A. Carey) به نام "کشاورزی ایران" ص ۳۵۹ و کتاب هالیدی (Halliday) به نام "ایران..." ص ۱۳۰ آورده شده اتخاذ گردیده است. عبارت کاری (Carey) مبتنی بر اینکه در سال ۱۹۷۳-۱۹۷۲ (۱۳۵۱ شمسی) بیش از ۸ درصد کل جمعیت ایران از مناطق روستائی به مناطق شهری را می‌توان با این حقیقت که جمعیت شهری همواره رو به تزاید بود، البته به شرط اینکه سال ۱۳۵۱ را یک سال استثنائی بدانیم، تطبیق داد. هر دوتای این اظهارنظرها برآمار و ارقام رسمی مبتنی هستند، اما، همانطوریکه در مقاله والتون (T. Walton) تحت عنوان "توسعه اقتصادی و قیام‌های انقلابی در ایران" در ژورنال اقتصادی کمبریج، مجلد ۴، شماره ۳، (سال ۱۹۸۰)، که در آن افزایش مهاجرت روستا به شهر در سرشماری دهه سال‌های (۱۹۷۶-۱۹۶۶) (۱۳۵۵-۱۳۴۵ شمسی) مورد بررسی قرار گرفته، عنوان گردیده است این ارقام غالباً اشتباه می‌باشد. ارقامی که هالیدی

در کتاب "ایران . . ." در مورد مهاجرت در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۵۶ ذکر می‌کند با نقل گزارش او از ازدیاد ناچیز تعداد افرادی که در بخش کشاورزی مشغول کار می‌باشند قابل تطبیق می‌باشد، روشن است که درصد مهاجرت افراد در دهه سالهای ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) از سالهای قبل بیشتر بود.

۱۸- نگاه کنید به مقاله لوئی‌بک (Lois Beck) به نام "تحولات اقتصادی در میان چادر نشین‌های قشائی، در خلال سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۶۲" که در کتاب بونین وکدی به نام "ایران جدید: تضاد بین استمرار و تغییر" (چاپ آلبانی، ۱۹۸۱) آورده شده؛ و نیز کتاب مورگان (Dan Morgan) به نام "تجار غله" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۷۹).

۱۹- کتاب بالدوین (G.B. Baldwin) به نام "برنامه‌ریزی و توسعه در ایران" (چاپ بالتیمور، سال ۱۹۶۷).

۲۰- بخش اعظم تجزیه و تحلیل فوق بر مبنای صحبت‌های خصوصی و یا گزارش‌های چاپ نشده سازمان‌های ایرانی و بین‌المللی قرار دارد. از بین کارهای چاپ شده‌ای که از همه بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌توان از کتاب لونی (R. Looney) به نام "توسعه اقتصادی؛ سازمان بین‌المللی کار، سیاست‌های استخدام و درآمد ایران" (چاپ ژنو، ۱۹۷۳)، و مقاله هاوسگو (D. Housego) تحت عنوان "اکنون آرام بگیر و استراحت کن" (Quiet Now and Rest) که در شماره مورخ ۲۸ اوت ۱۹۷۶ مجله اکونومیست به چاپ رسیده، و کتاب ر. گراهام به نام "ایران: خیال قدرت" که در (لندن در سال ۱۹۷۹) تجدید چاپ گردیده؛ و بالاخره از کتاب هالیدی به نام "ایران . . ." نام برد.

۲۱- مقاله م. ح. پسران و ف. گهواری، "رشد و توزیع درآمد در ایران"، در کتاب استون و پترسون (R. Stone & W. Peterson) به نام "سهم اقتصادسنجی در سیاست‌های همگانی" (چاپ لندن، ۱۹۷۸). پسران مطالعات بسیار جالبی در زمینه توزیع درآمدها انجام داده‌است، همانطور که ف. مهران نیز این کار را کرده است؛ بیشتر این مطالعات اخیر به صورت نسخه رونوشت توسط موسسه بین‌المللی کار توزیع گردیده است. در مورد توزیع درآمدها همچنین نگاه کنید به کتاب لونی به نام "توسعه اقتصادی . . ." و نیز کتاب دیگر او به نام "سیاست‌های توزیع درآمد و رشد اقتصادی در کشورهای نیمه‌صنعتی" (چاپ نیویورک ۱۹۷۵)، و گزارش سازمان بین‌المللی کار در مورد "استخدام".

- ۲۲- گراهام ، کتاب "خیال قدرت" ، فصل ۵ .
- ۲۳- کدی ، کتاب "نفت ، سیاست اقتصادی و تضاد اجتماعی"
- ۲۴- نگاه‌کنید به کتاب "بازار اسلحه : از لبنان تا لاکهید (چاپ نیویورک ، سال ۱۹۷۷) ، فصل ۱۴ ، تحت عنوان " مسلح نمودن شاه" . در مورد دهه سالهای ۱۹۶۰ نگاه‌کنید به هوریتز ( J.C. Hurewitz ) ، سیاست‌خاورمیانه: بعدنظامی" (چاپ نیویورک ، ۱۹۶۹) ، فصل ۱۵ ، تحت عنوان "ایران : شریک امریکا" .
- ۲۵- درمورد زندهای ایران در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۷ نگاه کنید به مقدمه و مقالات بک ( L. Beck ) ، م. فیشر ( M. Fisher ) ، گود (M. Good) ، ژ. و م. گولیک ( J. S.M. Gulick ) ، ب. پاکیزگی ، تاپر ( N. Tapper ) و ویسل (P. Vieille) در کتاب تألیف بک و کدی به نام "زن در جهان اسلام" (چاپ کمبریج ، ماساچوست ، سال ۱۹۷۸) .
- ۲۶- درمورد مخالفین غیرمذهبی نگاه کنید به فصل ۸ از کتاب هالیدی به نام "ایران... گزارش شماره ۸۶ (مورخ مارس - آوریل ۱۹۸۰) از سری گزارشات MERIP ، تحت عنوان "نیروهای چپ در ایران" که در آن ، علاوه برمقالات و مصاحبه‌هایی توسط فردهالیدی ، مقاله عمده‌ای نیز توسط پرواند آبراهامیان نوشته شده‌که به نام "حرکت چریکی در ایران در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۶۳" ، صفحات ۱۵-۳ ، می‌باشد .
- ۲۷- کتاب فیشر به نام "ایران ، از منازعه مذهبی تا انقلاب" (چاپ کمبریج ماساچوست ، سال ۱۹۸۰) ، فصل ۶ ، و کتاب شاهرخ اخوی به نام "مذهب و سیاست در ایران معاصر" (چاپ آلبانی ، ۱۹۸۰) ، فصول ۵ و ۶ .

### فصل هشتم

- ۱- درمورد "تعزیه" ، جدیدترین اثری که به چاپ رسیده کتاب چلکووسکی ( P.J. Chelkowski ) به نام "تعزیه : شعار دینی و درام در ایران" (چاپ نیویورک ، ۱۹۷۹) می‌باشد . مراسم مذهبی مربوط به زنها در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) (خانم کدی) در اصفهان و جاهای دیگر مشاهده شده است .
- ۲- درمورد تأثیر مردمی نگاه‌کنید به مقاله بیمن ( W. Beeman ) تحت عنوان "یک میدان کامل : توسعه و معنای فرهنگی اجرای نمایشنامه‌های سنتی مردمی در ایران" ، در کتاب بونین و کدی به نام "ایران جدید : تضاد میان استمرار و

تغییر" (چاپ آلبانی، ۱۹۸۱). اینجانب (مؤلف) چند مورد از این اجراها را در فستیوال شیراز در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) دیدم.

۳- این مطلب مبنی بر عرضه شفاهی و مقاله‌ای که در آینده چاپ خواهد شد، توسط کاوه صفا اصفهانی در مورد تئاترهای خانم‌های ایرانی می‌باشد.

۴- بخصوص نگاه کنید به بحث "سابقه نارضایتی از زمان صفویه" در مقاله (Mangol Bayat-Phillip) به نام "سنت و تغییر در تفکر اجتماعی - مذهبی ایران" که در کتاب بونین و کدی به نام "ایران جدید..." به چاپ رسیده است. ۵- نگاه کنید به اثر کدی به نام "سید جمال‌الدین الافغانی: بیوگرافی سیاسی" (چاپ برکلی و لوس آنجلس، سال ۱۹۷۲). در مورد متفکرین دیگر نگاه کنید به کار حامدالگار، "میرزا ملکم خان، مطالعه‌ای در تاریخچه نوگرایی ایران" (چاپ برکلی و لوس آنجلس، سال ۱۹۷۳)؛ کار براون (E.G. Browne) به نام "انقلاب سالهای ۱۹۰۹-۱۹۰۵ ایران" (چاپ کمبریج، ۱۹۱۰) و "مطبوعات و شعر در ایران جدید" (کمبریج، سال ۱۹۱۴)؛ و کتابی که در آینده نزدیک از Mangol Bayat-Phillip چاپ خارج خواهد گردید.

۶- علاوه بر کتب فوق، نگاه کنید به اثر ج. کامشاد به نام "ادبیات نشر جدید ایران" (کمبریج، ۱۹۶۶).

۷- مصاحبه با محمد علی جمال‌زاده، ژنو، تابستان ۱۹۶۱؛ همچنین به مقاله مؤلف (خانم کدی) به نام "مذهب و بی‌دینی در ناسیونالیسم اولیه ایران" که در این کتاب تحت عنوان "ایران: مذهب، سیاست و جامعه" (چاپ لندن، سال ۱۹۸۰) تجدید چاپ گردیده، بحث شده است.

۸- نگاه کنید به کار مؤلف (کدی) به نام "مذهب و بی‌دینی....."، و کار براون (E.G. Browne) به نام "موادی برای مطالعه مذهب بابیت" (کمبریج، ۱۹۱۸)، صفحه ۲۲۱. تأییدی بر آن اسامی که براون به عنوان افراد ازلی - بابی در کتاب خود نام برده (یا کسانی که حداقل بخش اعظمی از عمر خود را بابی بوده‌اند) را اینجانب به‌طور شفاهی در سال ۱۹۶۰ از سید حسن تقی‌زاده شنیدم، اگرچه او نمی‌خواست در طول حیات خود به عنوان منبع این اطلاع نام برده شود؛ مهم‌ترین این افراد عبارت بودند از میرزا آقاخان کرمانی؛ شیخ احمد روحی (و برادرانش)، ملک‌المتکلمین، و میرزا جهانگیرخان.

۹- نگاه کنید به مقاله حامدالگار تحت عنوان "نقش مخالف علماء در ایران



قرن بیستم" در کتاب کدی به نام "متفکرین، قدیسین، و صوفی‌ها" (چاپ برکلی و لوس آنجلس، سال ۱۹۷۲)، و کتاب الف. ه. جازی به نام "تشیع و مشروطیت در ایران" (چاپ لیدن، ۱۹۷۷).

۱۰- نگاه کنید به مقاله هیلمن (M. C. Hillman) به نام "فروغ فرخزاد، شاعره جدید ایران" در کتاب (E.W. Fernea and B.Q. Bezirgan) به نام "زن‌های مسلمان خاورمیانه سخن می‌گویند" (چاپ آستین، نگراس، ۱۹۷۶).  
 ۱۱- نگاه کنید به اثر کامشاد به نام "نثر مدرن ایران" قسمت ۲، و حاجی آقای صادق هدایت ترجمه هوجلاند (E.&M. Hooglund) (چاپ واشنگتن دی. سی. ۱۹۷۶)، و کتاب رضا براهنی به نام "آدم‌خواران تاجدار: نوشته‌هایی در زمینه اختناق در ایران" (چاپ نیویورک، ۱۹۷۷)، و مقاله "ادبیات معاصر فارسی در ایران" در شماره مخصوص "بررسی‌های ادبی" تألیف ریکس (T.M. Ricks) مجلد ۱۸ شماره ۱ (سال ۱۹۷۴).

۱۴- نگاه کنید به مقاله بیرواندا براهامیان تحت عنوان "کسروی: ناسیونالیست کامل ایران" در کتاب کدوری و حیم (E.Kedouri & S.G. Haim) به نام "به سوی یک ایران جدید" (چاپ لندن، سال ۱۹۸۰) و منابعی که در آنجا ذکر گردیده‌اند.  
 ۱۵- نگاه کنید به کتاب آل احمد به نام "خسی در میقات" (چاپ تهران، ۱۹۷۷) و بحثی در رابطه با آن در مقاله آتی برادهانسون (Brad Hanson) به نام "غربزدگی ایران: توصیف و عکس‌العمل آن توسط آل احمد، بهرنگی، و شریعتی" که در انجمن مطالعات خاورمیانه در واشنگتن دی. سی. در سال ۱۹۸۰، ایراد گردیده‌است. همچنین نگاه کنید به بحث راجع به شریعتی در کتاب شاهرخ اخوی به نام "مذهب و سیاست در ایران معاصر" (چاپ آلبانی، سال ۱۹۸۰)، و مقاله بیات - فیلیپ (M. Bayat-Phillip) به نام "تشیع در سیاست معاصر ایران: بحث در مورد علی شریعتی" در کتاب کدوری و حیم (E.Kedouri and Haim) به نام "به سوی ایران مدرن".

۱۶- در مورد خلیل ملکی و نیز در مورد برنامه‌ها و افکار سیاسی ایران در دوران پهلوی نگاه کنید به کتاب هماکا توزیان به نام "اقتصاد سیاسی ایران جدید" (چاپ لندن، ۱۹۸۱).

۱۷- نگاه کنید به کتاب ماکسیم رودنسون به نام "مارکسیسم و مردم مسلمان" (چاپ پاریس، ۱۹۷۲).

- ۱۸- نگاه‌کنید به مقاله الف. عبدالملک به‌نام "اسلام سیاسی - مواضع"، متن چاپ نشده" در میزگردی درباره سوسیالیسم در "پان"، سپتامبر ۱۹۷۸، (Cavtat).
- ۱۹- اصطلاح "غریزدگی" توسط آل احمد مشهور گردید، اما او آن را از احمد فرید عاریت گرفته بود، نگاه‌کنید به کتاب "غریزدگی" جلال آل احمد چاپ دوم، (تهران، ۱۹۷۹)، ص ۱۶.
- ۲۰- بهترین زندگینامه آل احمد همانی است که خود او در سال ۱۹۶۸-۱۹۶۷ (۱۳۴۶) به‌نام "مثلاً" شرح احوالات" در مجله جهان نو، مجلد ۲۶، شماره ۳ (تهران ۱۳۴۸)، صفحات ۸-۴ نوشت.
- ۲۱- براده‌نسون (Brad Hanson) در مقاله "غریزدگی ایران"، توجه می‌دهد که آل احمد در سفرنامه حج خود به‌نام "خسی در میقات" کوشش دارد که یک‌مسلمان معتقد بوده باشد، اما آنچه را که پیرامون خود در مکه می‌یابد با یک دید بسیار غیروابسته و انتقادی نگاه می‌کند.
- ۲۲- آل احمد، پس از نقل قول طولانی از شریعتی، نوشت که در ژانویه سال ۱۹۶۹ (دی ماه ۱۳۴۷)، من "افتخار این را پیدا نمودم که در مشهد دویا سه مرتبه با علی شریعتی بزرگ‌ملاقات‌نمایم که بسیار تحت‌تاثیر قرار گرفتم. ما به‌تفصیل در موضوع روشنفکران در جامعه خودمان بحث کردیم، و من خوشحالم که در این موضوعات ما در راه مشترکی قدم برمی‌داشتیم." نقل از کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران"، چاپ سوم، (تهران، ۱۳۵۶)، صفحه ۵۱، نکته شماره ۱.
- ۲۳- نگاه‌کنید به نکته شماره ۱۹ فوق‌الذکر.
- ۲۴- مورخین بطورکلی شیخ‌فضل‌الله نوری را به عنوان یک‌فرد ارتجاعی شناخته‌اند، بنابراین، آل‌احمد در مقابله بانظر پذیرفته شده روشنفکران و حمایت از شیخ‌فضل‌الله بسیار شهامت به خرج داد.
- ۲۵- احسان نراقی، که در غرب به عنوان یک جامعه‌شناس معروف است، چند سال در خدمت یونسکو بود. او بخصوص روی مساله استعمار فرهنگی و مهاجرت روشنفکران (درجهان سوم) بسیار اهتمام می‌ورزید. نراقی که در خانواده یکی از علمای کاشان متولد شده بود، از اسلام به عنوان یک نهاد صحبت می‌کند، سنت معنوی که از هویت ملی ایران در مقابل همگانی شدن

تفکرات ماتریالیستی دفاع می‌کند. ولیکن، مذهب، در جامعه‌شناسی فرهنگی او نقش محدودی را ندارد. نگاه کنید به اثر او به نام "شرق و فریاد باختر"، ترجمه ب. سیمون (پاریس، ۱۹۷۷)، صفحات ۱۸۵-۱۶۷.

۲۶- نگاه کنید به کتاب م. فشخامی به نام "تلخیصی از زندگی قائد اعظم امام خمینی" (تهران، ۱۳۵۷) صفحات ۱۵-۱۳.

۲۷- روح‌الله خمینی، کشف‌الاسرار، (بدون ذکر محل چاپ، سال ۱۳۲۳)،

ص ۲.

۲۸- همان مدرک، صفحات ۱۸۶-۱۸۵، و ص ۲۲۲.

۲۹- مقاله میلوارد (W.G. Millward) به نام "نظریه سیاسی اسلامی و اصلاحات آیت‌الله خمینی- سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۳ (برابر با سالهای ۱۳۴۲-۱۳۲۰ شمسی)"، چاپ نشده، ایراد شده در انجمن مطالعات خاورمیانه، در شهر Salt Lake، مورخ ۱۹۷۹.

۳۰- روح‌الله خمینی، "حکومت اسلامی"، (نجف، ۱۹۷۱)، ص ۱۳. این کتاب در این اواخر چند نوبت تجدید چاپ شده، که بعضاً "نیز با نام" ولایت فقیه" می‌باشد.

۳۱- حکومت اسلامی، ص ۳۳.

۳۲- همان مدرک، ص ۵۳.

۳۳- همان مدرک، ص ۶۰.

۳۴- همان مدرک، ص ۱۷۷.

۳۵- کتاب "جهاد اکبر" که به همراه "حکومت اسلامی" چاپ شده است. این کتاب تاریخ ندارد، اما باید در همان سال‌های تبعید در نجف چاپ شده باشد.

۳۶- در رمضان سال ۱۹۷۹ میلادی، او به عنوان امام جمعه در دانشگاه تهران به حرکت‌هایی که در جهت خودمختاری کردها و عربها می‌باشد حمله نمود و گفت این حرکت‌ها تحت تاثیر نیروهای چپ خارجی است، اما در آخرین عبارات خود در شهریور ۱۳۵۸ او باردیگر حمایت ضمنی خود از حقوق اقلیت‌ها را مورد تاکید قرار داد. احتمالاً او از تجزیه ایران می‌ترسید، و همین امر باعث شده بود که چند ماهی انتقاد خود از دولت را متوقف نماید. (توضیح از مولف خانم کدی).

- ۳۷- نگاه کنید به کتاب "ترجمه و شرح نهج البلاغه" اثر محمود طالقانی (بدون تاریخ و یا ذکر محل چاپ)، و نیز کتاب دیگر ایشان به نام "پرتوی از قرآن" در ۴ جلد که اخیراً در تهران تجدید چاپ گردیده است.
- ۳۸- نگاه کنید به کتاب "تنبيه‌الامه و تنزيه‌المله یا حکومت از نظر اسلام" اثر محمد حسین نائینی، با مقدمه، حواشی و شرح محمود طالقانی (چاپ سال ۱۹۵۵، بدون ذکر نام محل چاپ). در مورد این کتاب نگاه کنید به اثر الف. حائری به نام "تشیع و مشروطیت در ایران" (چاپ لیدن، ۱۹۷۷).
- ۳۹- کتاب "اسلام و مالکیت در مقایسه با نظام‌های اقتصادی غرب" اثر محمود طالقانی (بدون ذکر محل و تاریخ چاپ). با توجه به اینکه در این کتاب (در ص ۱۶۷) از "غریزدگی" سخن به میان آمده لذا می‌توان حدس زد که کتاب مزبور در دهه سالهای ۱۹۶۰ (۱۳۴۰ شمسی) به چاپ رسیده است.
- ۴۰- همان مدرک، صفحات ۲۸۲، ۲۹۷، ۱۴۱، ۲۸۳.
- ۴۱- نگاه کنید به مقاله طالقانی در کتاب "بحثی درباره مرجعیت و روحانیت" (چاپ تهران، ۱۳۴۱) و نیز مقاله لمبتن (A.K.S. Lambton) "تجدید نظری در مقام مرجع تقلید و بنیاد مذهب" در مجله "مطالعات اسلامی" (Studia Islamica) شماره ۲۰ (مورخ ۱۹۶۴) صفحات ۱۲۵ به بعد. طالقانی تنها رهبر مذهبی بود که بطور آشکار از شریعتی حمایت می‌کرد، نگاه کنید به سخنرانی مورخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ او که در کتاب "مجموعه چند سخنرانی در دانشگاه تهران" (بدون ذکر محل و تاریخ چاپ) چاپ گردیده است.
- ۴۲- نگاه کنید به مقاله "پراگماتیسم در اسلام" در کتاب "بینهایت کوچک‌ها" اثر مهدی بازرگان (چاپ تهران، ۱۳۵۷).
- ۴۳- نگاه کنید به "چهره بازرگان در روزنامه لوموند، مورخ ۷ فوریه ۱۹۷۹ (۱۸ بهمن ۱۳۵۷).
- ۴۴- نگاه کنید به کتاب مهدی بازرگان تحت عنوان "مرزبین دین و سیاست"، سخنرانی مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۲ (۲۱ شهریور ۱۳۴۱) ص ۸ (بدون ذکر تاریخ و محل چاپ).
- ۴۵- همان مدرک، ص ۴۶.
- ۴۶- "مذهب در اروپا"، سخنرانی در سال ۱۹۴۲ (۱۳۲۱ شمسی)، یادداشت‌ها و تالیف از م. خسروشاهی، تجدید چاپ اخیر (تهران، بدون تاریخ).

۴۷- "کار در اسلام و در ایران"، سخنرانی مورخ آوریل ۱۹۴۶ (فروردین ۱۳۲۵)، (قم، سال ۱۳۴۷).

۴۸- به عنوان مثال نگاه کنید به "باد و باران در قرآن" (قم، ۱۳۴۴).

۴۹- مهدی بازرگان، "انتظار مردم از مرجع" در کتاب "بحثی درباره مرجعیت"، صفحات ۱۲۶ به بعد.

۵۰- زندگینامه‌های کوتاه موجود درباره شریعتی در مورد تاریخ‌ها یکسان نیست. نگاه کنید به "زیست‌نامه" دکتر شریعتی "در یادنامه دکتر علی شریعتی به مناسبت چهلّم او" (تهران ۱۳۵۶)، "سالنامه زندگی و آثار دکتر علی شریعتی" در "یادنامه سالگرد هجرت ابودر زمان استاد دکتر علی شریعتی" (تهران ۱۳۵۷). تز دکترای دکتر شریعتی در سورین، که مولف این کتاب نیز آن را دیده است، یک کار زبان‌شناسی زیرنظر پروفیسور ک. لازارد (G. Lazard) بود که عبارت از تالیف، ترجمه، و مقدمه‌ای با یک متن کلاسیک فارسی به نام "فضائل بلخ" است.

۵۱- بیوگرافی اولیه شریعتی توسط یان ریچارد را می‌توانید در (Abstracta Iranica) شماره ۱ و ۲، چاپ تهران - لیدن، سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ ببینید. حامد الگار بعضی از متون را در کتاب "درباره جامعه‌شناسی اسلام" (چاپ برکلی و لوس‌آنجلس، سال ۱۹۷۹) ترجمه کرده است. اینها جزو متونی از شریعتی است که کمتر از همه اختصاصاً شیعی می‌باشند، ترجمه‌های دیگری از شریعتی عبارت است از ترجمه کتاب "حج" او توسط علی بهزادنیا و ن. دنی (Denny) (چاپ بالفورد، ۱۹۷۸)، و چندین جزوه انگلیسی که در تهران توسط حسینیه ارشاد، بنیاد شریعتی، و بنیاد همدانی به چاپ رسیده است. سبک سخنرانی شریعتی، و تجزیه و تحلیل‌های سریعی که او گاهی در مقابل شنوندگان مشتاق خود می‌نمود، ترجمه آثار او را تا حدودی مشکل می‌سازد.

۵۲- علی شریعتی، "تشیع علوی و تشیع صفوی"، (بدون ذکر تاریخ و محل چاپ)، صفحات ۳۲۰ به بعد. ترجمه مستقلی نیز در کتاب شاهرخ اخوی به نام "مذهب و سیاست در ایران معاصر" (چاپ آلبانی، ۱۹۸۰)، صفحات ۲۳۱-۲۳۳ وجود دارد. کتاب اخوی، پس از اینکه این فصل از کتاب حاضر نوشته شد، به بازار آمد، در کتاب او اطلاعات مفید و اضافی در مورد اشخاص و جریاناتی که در اینجا شرح دادیم یافت می‌شود.

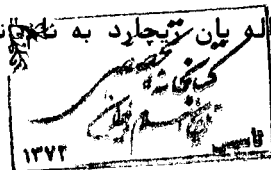
- ۵۳- علی شریعتی، "فاطمه، فاطمه است"، سخنرانی مورخ ۱۳۵۰ که اخیراً تجدید چاپ گردیده است.
- ۵۴- علی شریعتی، "امت و امامت"، (بدون ذکر تاریخ و محل چاپ)، صفحات ۱۸۰-۱۷۹.
- ۵۵- اخیراً در قم یک سری از فتاوا تجدید چاپ گردیده، و باوجودیکه عنوان شخصی ندارد اما شامل فتوکیبی دستنویس اصلی برای اثبات اصالت خود می‌باشد، که در آنها اخطار در مورد شریعتی و محکومیت او توسط تعدادی از مجتهدین معروف به چشم می‌خورد. از جمله این افراد یکی هم آیت‌الله خمینی است اگرچه از شریعتی نام نمی‌برد، اما در اعلامیه‌های مختلفی در سال‌های ۱۹۶۴ (۱۳۴۳)، ۱۹۷۷ (۱۳۵۵)، ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) و بالاخره در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) به افکار و عقاید او اشاره می‌کند، مراجع دیگر عبارتند از آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله نجفی، خوئی، قمی، میلانی، اصفهانی، عبدالله شیرازی، مرعشی، و دیگران. مطمئناً خمینی هدایت فتوایی را که در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳) بر علیه شریعتی که در آن زمان گمنام بود صادر شد برعهده نداشت، اما اسم او از آن جهت در زمره سایر اسامی آمده تا نشان دهد او اولین کسی بود که خطر کسی را که می‌خواست علماء را تقسیم کند احساس می‌کرد (در زمان فعالیت‌های سیاسی خمینی در سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۲ میلادی، در فرانسه بسر می‌برد، و در آثار او اشاره‌ای به خمینی به چشم نمی‌خورد، در حالیکه آل احمد خمینی را تجلیل نموده و سخنرانی او را در اکتبر سال ۱۹۶۴ علیه کاپیتولاسیون در کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران" خود، صفحات ۷ به بعد، نقل می‌کند).
- ۵۶- "یادنامه سالگرد هجرت . . . . .".
- ۵۷- علی شریعتی، "تشیع علوی و تشیع صفوی"، صفحات ۲۷۴-۲۷۳.
- ۵۸- ابوالحسن بنی‌صدر، "موقعیت ایران و نقش مدرس"، جلد ۱، (بدون ذکر محل چاپ، سال ۱۳۵۶)، و "منافقین از دیدگاه ما"، که اخیراً بدون ذکر تاریخ تجدید چاپ گردیده است، و "کیش شخصیت" (بدون ذکر محل چاپ، سال ۱۳۵۵).
- ۵۹- اقتصاد توجیدی (تهران، ۱۳۵۷).
- ۶۰- ابولحسن بنی‌صدر، "بیانیه جمهوری اسلامی"، (تهران، ۱۳۵۸).

ص XL ، در مورد پیوندهای بین شریعتی و بنی‌صدر نگاه کنید به سه‌متن از بنی‌صدر در "ویژه‌نامه یکمین سالگرد شریعتی" (بدون ذکر تاریخ و محل چاپ). از خلال مطالب موافقی که بنی‌صدر در خاطره خود از شریعتی و کارهای وی می‌گوید انسان می‌تواند موضع بنی‌صدر را در این باره تشخیص دهد. که از موضع سلف خود (شریعتی) ملایم‌تر است، اما بخصوص در مساله موضع فقهاء و علمای (الهی در جامعه بسیار به آن موضع شریعتی) نزدیک می‌باشد. او می‌نویسد که: "ما نباید هیچ انتظاری از علمای "سنتی" که حافظ نهادهای فرهنگی هستند داشته باشیم. در خلال دو قرن گذشته، آنها از زیربناهای اساسی تفکر و عمل محروم بوده‌اند، و این محرومیت هنوز هم ادامه دارد. بعضی از مواقع، آنها قبل از تسلیم در برابر امری قدری اعتراض رسمی به عمل می‌آوردند. البته این صحیح است که در میان آنها افرادی نظیر سید جمال (افغانی)، مدرس، خمینی، و طالقانی پیدا شده‌اند. اما همان علمای سنتی جلوی این افراد اخیر را در دفع دشمنان نشان گرفته‌اند. (صفحات ۱۳۲-۱۳۱).

۶۱- ابوالحسن بنی‌صدر، "اصول پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی" (بدون ذکر محل چاپ، سال ۱۹۷۵).

۶۲- همان مدرک، صفحات ۵۲-۵۱.

۶۳- مطالعه نقادانه تفکر اسلامی اخیر در ایران را می‌توانید در مقاله‌های و. فلور، هماکاتوزیان، و دیگران در مجله "مردم‌نامه" (چاپ برلین، سال ۱۹۸۱) که بعداً به انگلیسی نیز چاپ خواهد شد ببینید. مقالات انتقادی دیگر از جمله شامل مقاله مولف (کدی) به نام "آیا آیت‌الله یک فرد درستکار می‌باشد؟" ، در مجله لوموند، شماره ۲۲ اوت ۱۹۸۰، و مقاله دیگر به نام "احیای اسلام به‌عنوان تفکر جهان سوم" (که در کتاب دیگارد به افتخار ماکسین رودنسون به چاپ خواهد رسید). ترجمه‌هایی از نوشته‌های بنی‌صدر و منتخباتی از نوشته‌های او به زبان فرانسه را می‌توانید در کتاب او به نام "چه نوع انقلابی برای ایران؟" (چاپ پاریس، سال ۱۹۸۰) ببینید. مطالعه‌ای در تفکر سنتی و جدید شیعه را نیز می‌توانید در مقاله یان میچارد به نام "تشیع در ایران" (چاپ پاریس، ۱۹۸۰) بیابید.



## فصل نهم

۱- بسیاری از این نتیجه‌گیری‌ها در مورد بیماری شاه و تاثیر سیاسی آن مبتنی بر مشاهدات خود من (مؤلف) و نیز مطالعه روزنامه‌ها در ایران در تابستان سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ (سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شمسی) و مصاحبه‌هایی است که در حلال سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۷۸ انجام داده‌ام. نقش ناراحتی سرطان شاه در تضعیف او در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) را در مقاله لدین و لویس ( M.A. Ledeen and W.H. Lewis ) به نام "کارترو سقوط شاه: داستانی از درون" در فصلنامه واشنگتن مجلد ۳، شماره ۲ (مورخ ۱۹۸۰) صفحات ۳-۴۰ ببینید. نتایجی که در مورد نقش برنامه حقوق بشر استنتاج گردیده مبتنی برمشاهدات و مصاحبه‌ها و نیز کتاب ب. روبین به نام "راهی که با نیت خیر هموار گردید" (چاپ نیویورک، سال ۱۹۸۰) فصل ۷، و مقاله کاتم (R. Cottam) تحت عنوان، "خداحافظی با شاه آمریکا" در مجله سیاست خارجی ( Foreign Policy ) شماره ۳۴ (مورخ بهار ۱۹۷۹) صفحات ۱۴-۳ می‌باشد.

۲- ر. گراهام ( R. Graham ) در کتاب "ایران: تخیل قدرت" تجدید چاپ شده در (لندن، سال ۱۹۷۹)، در فصل ۱۲ خود بحث خوبی در مورد انقلاب دارد که تا ماه مارس سال ۱۹۷۹ (فروردین ۱۳۵۸) ادامه پیدا می‌کند. (خوانندگان باید در مورد فصل جدیدی که در چاپ اخیر کتاب در آمریکا به وسیله انتشارات سنت مارنین به عمل آمده دقت کافی بنمایند، زیرا که دارای اشتباهات زیادی بوده و شماره پاورقی‌ها نیز چنان درهم و برهم است که بهیچوجه قابل کشف نیست.) علاوه بر کتب و مقالاتی که به طور اختصاصی ذیلاً نام برده شده‌اند، در مورد انقلاب و سابقه تاریخی آن من از مصاحبه‌های متعدد، مطالعه مرتب روزنامه‌ها، بخصوص روزنامه‌های لوموند، نیویورک تایمز، واشنگتن پست، و لوس‌آنجلس تایمز، و همچنین مطالعه مرتب مجلات و ژورنال‌ها، از جمله ژورنال ایرانی سال ۱۹۷۹ به نام ( The Iranian ) و بسیاری منابع مشابه دیگر استفاده کرده‌ام. همچنین نگاه کنید به کتاب م. فیشر به نام "ایران: از منازعه مذهبی تا انقلاب" (چاپ کمبریج، ماساچوست، سال ۱۹۸۰)، و بخصوص فصل ۶ آن.

۳- کتاب گراهام بنام "ایران..."، ص ۲۱۲، و مطالب روزنامه‌ها در آن

زمان.



۴- مقاله ارواند آبراهامیان، "حرکت چریکی در ایران، سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ (۱۳۵۶-۱۳۴۲)" در سری گزارشات MERIP، شماره ۸۶ (مورخ مارس و آوریل ۱۹۸۰)، صفحات ۲۱-۳.

۵- همان مدرک، صفحات ۱۰-۹.

۶- همان مدرک، صفحه ۱۱.

۷- این مطلب در منابع متعددی گزارش گردیده است، اما جالب‌ترین آنها احتمالاً کار فریدون هویدا به نام "سقوط شاه"، ترجمه راجر لیدل (Roger Liddell) (چاپ نیویورک، سال ۱۹۸۰) می‌باشد. فریدون هویدا، با وجود آنکه نسبت به خود و برادرش جنبه دفاعی داشته و غالباً نیز اطلاعاتی که در این مورد به دست می‌دهد دقیق نیست، اما روی هم رفته در کتابش اطلاعات خوبی در مورد دهه سال‌های ۱۹۷۰ یافت می‌شود. در صفحات ۸۵-۸۴، پس از بحث در مورد بستن ناگهانی اعتبارات توسط آموزگار، هویدا می‌گوید که: "آموزگار، در کوشش بی‌وقفه خود برای پائین آوردن سطح مخارج بطور ناگهانی اعتباری را که برادر من برای اهداف مذهبی تعیین کرده بود لغو نمود، که رقم آن در حدود ۱۱ میلیون دلار در سال بود. این پول، که جزو بودجه محرمانه نخست‌وزیر بود، برای تامین نیازمندیهای مساجد و مدارس قران و اهداف متعدد دیگر به مصرف می‌رسید. این کمک‌های مالی برای استفاده همه روحانیون، و از جمله طرفداران آیت‌الله خمینی، در نظر گرفته شده بود." هویدا سپس بحث خود را در مورد اعلام نظر آموزگار در مورد نقشمای برای توسعه بزرگراه شمالی - جنوبی تهران که از بازار می‌گذشت ادامه داده و می‌گوید که این طرح باعث دامن زدن "به‌شایعاتی شد که شاه درصد است تا مرکز تجارت مردم را خراب کرده و آنها را پراکنده نماید. پس از اقدام دولت آموزگار در مورد قطع ناگهانی و شدید بودجه مزبور و اعلام نقشه توسعه بزرگراه فوق‌الذکر، نارضایتی در میان جوامع مذهبی، طبقات متوسط، و تجار بازار افزایش پیدا کرد" ولیکن نقطه نظرات هویدا توسط تعدادی از ایرانیانی که مورد مصاحبه قرار گرفتند "مورد معارضه قرار گرفت، زیرا آنها معتقد بودند که اقدامات فوق‌الذکر بیشتر تقصیر شاه بود تا آموزگار.

۸- روح‌الله خمینی، "نهضت اسلامی" شماره ۳: "تضاد اسلام با شاهنشاهان و رژیم شاهنشاهی" (بدون ذکر تاریخ و یا محل چاپ). (این مقاله متن



تحلیل کرده است، و مصاحبه نمونه‌ای نیز از کیانوری در مجله "ایرانی" (The Iranian) مجلد ۱، شماره ۲ (مورخ ۴ ژوئیه ۱۹۷۹) تحت عنوان اینک "رژیم اسلامی برنامه‌های حزب توده را به‌اجراء در می‌آورد" درج گردیده است. اسم مستعار آیت‌الله که به کیانوری داده شده به یک معنا اشاره دارد به نسبی که کیانوری از آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری می‌برد. در طول انقلاب مشروطه در سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۵ میلادی، شیخ فضل‌الله به عنوان یک فرد مرتجع طرفدار سلطنت شناخته می‌شد، اما این اواخر از او تجدید حیثیت گردیده و به عنوان مدافع اسلام یاد کرده می‌شود.

۱۸- بخصوص نگاه کنید به مصاحبه بازرگان با اوریانافلاچی تحت عنوان "هرکسی می‌خواهد رئیس باشد"، در مجله نیویورک تایمز، مورخ ۲۸ اکتبر سال ۱۹۸۰ میلادی.

۱۹- نگاه کنید به مقاله بک (Lois Beck) به نام "ایران انقلابی و مردم قبیل‌های آن"، در گزارش شماره ۸۷ از سری گزارشات (MERIP) مورخ مه ۱۹۸۰، صفحات ۲۰-۱۴.

۲۰- نگاه کنید به مقاله متحده (R.P. Mottahedeh) به نام "شیاطین خارجی ایران"، در مجله سیاست خارجی، شماره ۳۸ (بهار ۱۹۸۰)، صفحات ۳۴-۱۹.

۲۱- در مورد یک خلاصه و تحلیل بسیار عالی از این جنبه و سایر جنبه‌های ایران در سال ۱۹۸۰ نگاه کنید به مقاله اریک رولو (E. Rouleau) به نام "ایران خمینی" در مجله سیاست خارجی، مجلد ۵۹، شماره ۱ (سال ۱۹۸۰)، صفحات ۲۰-۱.

۲۲- مسائل انقلاب ایران، بخصوص از دیدگاه بنی‌صدر و اطرافیان او، بخوبی در گزارشات لوموند در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ منعکس است، بخصوص گزارشاتی که به‌قلم اریک رولو می‌باشد. مقالات مهم دیگری که ارزش آن را دارند تا در بین مردم انگلیسی‌زبان خوانندگان بیشتری داشته باشند در چند شماره‌پیاپی نشریه "مردم مدیترانه" از اول سال ۱۹۷۹ به بعد به چشم می‌خورند، بخصوص "مصاحبه یکی توسط (Paul Vieille) به نام "انقلاب ایران در حال رکود، سخنی چند با ابولحسن بنی‌صدر"، در شماره ۹ نشریه، (مورخ اکتبر و دسامبر ۱۹۷۹)، صفحات ۸۳-۷۳، و دیگری توسط ف. خسرو خاور به نام "حسن ک.، روستائی غیر روستائی شده، درباره انقلاب

ایران سخن می‌گوید"، در شماره ۱۱ نشریه مزبور (مورخ آوریل - ژوئن ۱۹۸۰)، صفحات ۳-۳۰.

بهترین تجزیه و تحلیل‌های انقلاب به انگلیسی، در میان چندین تجزیه و تحلیل خوب، یکی هم کار شائول بخاش، بخصوص "انقلاب ایران" در مجله "بررسی کتاب نیویورک": مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۸۰ می‌باشد. همچنین نگاه کنید به غالب مقاله‌های انگلیسی در نشریه "ایران دیروز و فردا" (چاپ کبک کانادا، سال ۱۹۸۰)، و کتاب ا. جباری و ر. اولسون به نام "ایران: مقالاتی درباره یک انقلاب در حال شکل‌گیری" (چاپ لکیزنیگتون، سال ۱۹۸۱). فرانسوی‌ها نیز چندین کتاب عمومی در باره انقلاب چاپ کرده‌اند که بهترین آنها در این میان کارپ. بالتا و س. رولو به نام "ایران طغیان‌گر" (چاپ پاریس، ۱۹۷۹) می‌باشد. کتاب "ایران در حال فریاد" با مقدمه‌ای از م. دومیترا (M. Domitra) و کوین وو (The - Quyen Vu) (چاپ بن، ۱۹۸۰) مقالاتی به انگلیسی از جیمزبیل، س. چوبین، ر. گراهام، ک. هانت، نیکی کدی (مولف)، الف. واتیلی، ر. گراهام و. یورک، و م. زونیس دارد. مقاله واتیلی تحت عنوان "روش جمهوری اسلامی ایران در مورد خط‌مشی‌های اقتصادی"، در صفحات ۱۵۹-۱۵۱ کتاب مزبور خصوصاً مفید است.

۲۳- در اواسط ماه ژوئن روزنامه بنی‌صدر تعطیل گردیده و او از سمت فرمانده کل قوا برکنار گردید، لذا دیگر ریاست جمهوری او تشریفاتی گردیده و آینده سیاسی‌اش در شکست و ابهام فرو رفت. همچنین در این زمان قلع‌و‌قمع بهائی‌ها نیز تشدید گردید.

